



مرکز تحقیقات اسلامی

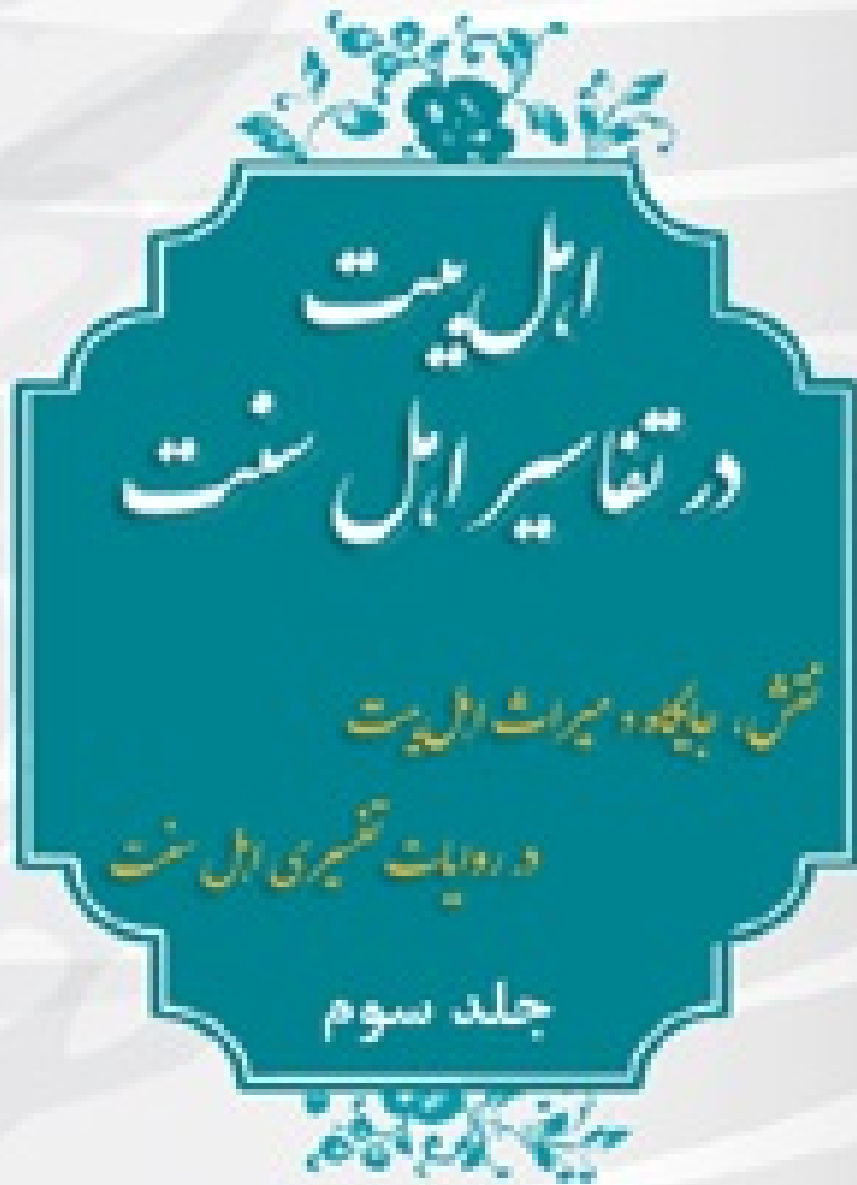
اصفهان

گامی



عمر الکرما  
علیه السلام

www.ghaemiyeh.com  
www.ghaemiyeh.org  
www.ghaemiyeh.net  
www.ghaemiyeh.ir



حسین خاکپور، احمد عابدی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

# اهل بيت عليهم السلام در تفاسير اهل سنت

نويسنده:

جمعي از نويسندگان

ناشر چاپي:

زائر - آستان مقدس حضرت معصومه عليها السلام

ناشر ديجيتالي:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

## فهرست

۵	فهرست
۱۲	اهل بیت علیهم السلام در تفاسیر اهل سنت جلد ۳
۱۲	مشخصات کتاب
۱۲	اشاره
۱۶	فهرست مطالب
۲۹	پیش گفتار
۳۱	مقدمه
۳۵	فصل پنجم: نقش، رسالت و جایگاه اهل بیت علیهم السلام برگستره کتاب و روایات تفسیری
۳۵	اشاره
۳۷	بخش اول: جایگاه و میراث اهل بیت علیهم السلام
۳۷	اشاره
۳۹	نگاهی اجمالی به اعترافات اهل سنت
۴۳	سلام و درود بر اهل بیت علیهم السلام در قرآن
۴۳	۱. کیفیت صلوات در سوره احزاب
۴۹	۲. عدم پذیرش نماز بدون درود بر محمد و آل محمد صلی علیه وآله وسلم
۵۶	۳. مصادیق آل یاسین در قرآن کریم
۵۷	جایگاه حدیث ثقلین در تفاسیر
۵۷	اشاره
۵۹	نقل های مختلف حدیث ثقلین
۶۷	جایگاه سندی حدیث ثقلین
۷۱	مفاهیم و مفاد حدیث ثقلین
۸۱	تحلیل علمای شیعه از حدیث ثقلین
۸۵	منبع شناسی حدیث ثقلین
۹۴	کفایه الطالب اللیب فی خصائص الحیب المعروف بالخصائص الکبری

۹۸	منابع برای مطالعه بیشتر
۹۹	بخش دوم: نقش و رسالت اهل بیت علیهم السلام از منظر قرآن
۹۹	اشاره
۱۰۱	نقش هدایت‌گراانه اهل بیت علیهم السلام در سایه قرآن
۱۰۱	اشاره
۱۰۳	۱. خلقت نوری پیامبر اکرم، امام علی و اهل بیت علیهم السلام
۱۰۶	۳. حدیث امان
۱۱۲	۴. حدیث سفینه نوح و باب حطه
۱۱۴	تذکره الخواص
۱۱۴	اشاره
۱۱۶	تأملی در سند حدیث
۱۱۹	علمای اهل سنت و محتوای حدیث سفینه
۱۲۳	اهل بیت علیهم السلام شجره طیبه
۱۲۷	اهل بیت علیهم السلام یگانه آگاهان بر قرآن
۱۲۷	اشاره
۱۲۷	الف) آیه فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ ۲
۱۲۷	اشاره
۱۳۲	تبیین آیه درباره اهل بیت علیهم السلام
۱۴۲	روایات اهل سنت در نگاهی ژرف تر
۱۴۹	ب) آیه مع الصادقین
۱۵۰	دیدگاه های مختلف در خصوص مصادیق آیه
۱۵۱	مصادیق صادقین در قرآن کریم
۱۷۹	بخش سوم: تولی و تبری
۱۷۹	اشاره
۱۸۱	وجوب تولی یا محبت اهل بیت
۱۹۳	لزوم محبت اهل بیت در قرآن کریم

- ۱۹۳ ..... اشاره
- ۱۹۳ ..... ۱. آیه مودت -
- ۱۹۳ ..... اشاره
- ۱۹۴ ..... الف) نظر صحابه و تابعین درباره مصداق آیه
- ۱۹۶ ..... ب) بزرگان حدیث و تفسیر
- ۲۰۰ ..... ج) احادیث دال بر مصداق آیه مودت
- ۲۰۳ ..... د) اعترافات اهل سنت درباره مصداق آیه مودت
- ۲۱۶ ..... ه) اختصاص آیه مودت به اهل بیت علیهم السلام
- ۲۲۰ ..... و) احتجاجات اهل بیت علیهم السلام به آیه مودت
- ۲۲۵ ..... ۲. آیه ۲۳ سوره شوری
- ۲۲۶ ..... ۳. آیات ۸۹ تا ۹۰ سوره نمل
- ۲۲۷ ..... ۴. آیه ۹۶ سوره مریم
- ۲۶۷ ..... صیغه تولی و تبری و توسل در کلام ابن روزبهان
- ۲۷۰ ..... بخش چهارم: ولایت، امامت و مهدویت
- ۲۷۰ ..... اشاره
- ۲۷۲ ..... جایگاه ولایت نزد تشیع
- ۲۷۳ ..... ولایت در حدیث اهل سنت
- ۲۷۳ ..... اشاره
- ۲۷۹ ..... ۱. وَ أَنْ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ أَغْتَدْنَا لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا ؛
- ۲۸۰ ..... ۲. وَ اجْعَلْنَا لِلْمُتَّقِينَ إِمَامًا ۲
- ۲۸۰ ..... ۳. وَ إِنِّي لَغَفَّارٌ لِمَنْ تَابَ وَ آمَنَ وَ عَمِلَ صَالِحًا ثُمَّ اهْتَدَى
- ۲۸۱ ..... ۴. هُنَالِكَ الْوَلَايَةُ لِلَّهِ الْحَقِّ هُوَ خَيْرٌ ثَوَابًا وَ خَيْرٌ عُقْبًا
- ۲۸۲ ..... ۵. وَ جَعَلْنَا لَهُمْ لِسَانَ صِدْقٍ عَلِيًّا
- ۲۸۳ ..... ۶. وَ لَقَدْ صَرَّفْنَا لِلنَّاسِ فِي هَذَا الْقُرْآنِ مِنْ كُلِّ مَثَلٍ فَأَبَى أَكْثَرَ النَّاسِ إِلَّا كُفُورًا ۲
- ۲۸۴ ..... ۷. قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُوا إِلَى اللَّهِ عَلَى بَصِيرَةٍ أَنَا وَ مَنِ اتَّبَعَنِي
- ۲۸۵ ..... ۸. وَ مِمَّنْ خَلَقْنَا أُمَّه يُهْدُونَ بِالْحَقِّ وَ بِهِ يَعْدِلُونَ ۱

- ۲۸۵ ..... ۹. آیه اعتصام: وَ اغْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا ۳
- ۲۸۶ ..... ۱۰. فَإِذَا فَرَغْتَ فَانصَبْ ۲
- ۲۸۶ ..... ۱۱. إِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ
- ۲۹۳ ..... پذیرش مرجعیت علمی اهل بیت علیهم السلام از سوی ابوحنیفه
- ۲۹۳ ..... اشاره
- ۲۹۵ ..... روایات ابوحنیفه از اهل بیت علیهم السلام در منابع شیعی
- ۲۹۵ ..... ابوحنیفه و عزاداری امام حسین علیه السلام
- ۲۹۶ ..... مناظرات ابوحنیفه با صادقین علیهما السلام
- ۲۹۷ ..... مقایسه دیدگاه ابوحنیفه در مورد اهل بیت علیهم السلام و تشیع
- ۲۹۷ ..... اشاره
- ۲۹۹ ..... دیدگاه شهرستانی درباره امامت و ولایت
- ۳۰۳ ..... آیه های ولایت
- ۳۰۳ ..... ۱. آیه ولایت
- ۳۰۳ ..... اشاره
- ۳۰۴ ..... نزول آیه ولایت درباره علی علیه السلام به استناد روایات
- ۳۲۱ ..... زمینه های نزول آیه ولایت
- ۳۲۶ ..... بررسی چند نظریه و نقد آنها
- ۳۴۸ ..... نکاتی درباره داستان اعطای خاتم
- ۳۵۱ ..... منابع برای مطالعه بیشتر
- ۳۵۲ ..... ۲. آیه اولی الامر
- ۳۵۲ ..... اشاره
- ۳۵۴ ..... روایات اهل سنت درباره مصداق اولی الامر
- ۳۵۴ ..... ۱. علی علیه السلام
- ۳۵۸ ..... ۲. سایر اقوال درباره مصداق اولی الامر
- ۳۶۰ ..... بررسی و تحلیل احادیث اهل سنت
- ۳۶۸ ..... بررسی و نقد دیدگاه فخر رازی



۳۷۰	جمع بندی
۳۷۲	۳. آیه اکمال
۳۷۲	اشاره
۳۷۳	سوره مائده و منابع اهل سنت
۳۷۶	نظریات مخالف و متناقض
۳۷۷	منشأ اقوال متناقض در میان اهل سنت
۳۷۷	حکایت اول
۳۷۸	حکایت دوم
۳۸۴	سایر اقوال درباره آخرین سوره و آیه
۳۸۷	زمان نزول آیه اکمال
۳۹۱	رأی سیوطی درباره آیه اکمال دین
۳۹۳	حقیقت سبب نزول آیه اکمال دین
۴۰۴	روایات اهل بیت علیهم السلام در خصوص آخرین حج حضرت رسول صلی الله علیه و آله
۴۱۰	۴. آیه تبلیغ
۴۱۰	اشاره
۴۱۰	بررسی روایات اهل سنت درباره آیه تبلیغ
۴۱۵	اقوال تابعین درباره نزول آیه تبلیغ
۴۱۹	تصریح علمای اهل سنت بر شأن نزول آیه تبلیغ
۴۲۰	روایات عدم تصریح بر شأن نزول خاص
۴۲۳	بررسی دیدگاه های اهل سنت
۴۲۴	۱. نزول آیه درباره علی بن ابیطالب علیه السلام
۴۲۵	۲. نزول آیه و حراست از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم
۴۲۹	۳. نزول آیه درباره رجم و قصاص
۴۳۱	۴. نزول آیه و عیب جویی یهود و استهزای اسلام
۴۳۵	۵. اقوالی دیگر در سبب نزول آیه تبلیغ
۴۳۸	۵. آیه مبا هله

- ۴۳۸ ..... اشاره
- ۴۳۸ ..... جریان مباحله
- ۴۳۹ ..... سند و شأن نزول جریان مباحله در منابع اهل سنت
- ۴۴۵ ..... آیه مباحله از دیدگاه مفسران مذهب اهل سنت
- ۴۵۰ ..... نقد و بررسی ایهامات و شبهات
- ۴۵۷ ..... استدلال حتمی
- ۴۵۹ ..... اشکال فخر رازی
- ۴۵۹ ..... گذری کوتاه بر زندگی و شخصیت فخر رازی
- ۴۶۰ ..... اشکال آلوسی
- ۴۶۵ ..... روایت شجره واحده
- ۴۶۶ ..... روایتی در زمینه ولایت امیر مؤمنان علیه السلام
- ۴۶۷ ..... نتیجه مباحث آیه مباحله
- ۴۷۷ ..... منابع جهت مطالعه بیشتر درباره آیه مباحله
- ۴۷۹ ..... ۶. آیه عهد
- ۴۷۹ ..... اشاره
- ۴۷۹ ..... عصمت، شرط امامت
- ۴۸۰ ..... مفهوم ظالم در آیه شریفه
- ۴۸۱ ..... استفاده شیعه از آیه عهد
- ۴۸۱ ..... برداشت اهل سنت از آیه عهد و اشکال آن
- ۴۸۴ ..... شروط امام
- ۴۸۹ ..... مفسران و آیه تطهیر
- ۴۹۰ ..... کلام اهل لغت در معنای رجس
- ۴۹۱ ..... روایات تعداد ائمه
- ۴۹۲ ..... حیرت علمای اهل سنت در تفسیر این حدیث
- ۴۹۷ ..... اسامی دوازده امام در مکتب خلفا
- ۴۹۹ ..... ۷. آیه انذار

۴۹۹	..... اشاره
۵۰۰	..... تحریف تاریخ
۵۰۱	..... اشکال بر حدیث و پاسخ آن
۵۰۵	..... مهدویت و ظهور حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه
۵۰۵	..... اشاره
۵۰۵	..... موارد اتفاق فریقین در موضوع مهدویت
۵۰۵	..... ۱. اتفاق بر اصل قضیه
۵۱۳	..... ۲. اتفاق بر وجوب اعتقاد به امر مهدی عجل الله تعالی فرجه
۵۱۶	..... ۳. اعتقاد بر فراگیر بودن دعوت و حکومت او
۵۲۰	..... ۴. مهدی علیه السلام از اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله
۵۲۱	..... ۵. اتفاق بر لقب مهدی عجل الله تعالی فرجه
۵۳۲	..... آیات قرآن و ظهور مهدی عجل الله تعالی فرجه
۵۳۷	..... رجعت و امکان آن
۵۳۸	..... رجعت در کلام بزرگان شیعه
۵۴۰	..... شواهد قرآنی بر صحت و امکان رجعت
۵۴۸	..... روایت های رجعت
۵۴۹	..... پاسخ به چند شبهه
۵۵۱	..... اصحاب کهف و زنده شدنشان در آخر الزمان
۵۵۴	..... منابع برای مطالعه بیشتر
۵۵۶	..... منابع و مأخذ
۶۷۲	..... درباره مرکز

سرشناسه: خاکپور، حسین، 1354 -

عنوان و نام پدیدآور: اهل بیت علیهم السلام در تفاسیر اهل سنت (نقش، جایگاه و میراث اهل بیت علیهم السلام در روایات تفسیری اهل سنت) [کتاب] / حسین خاکپور، احمد عابدی.

مشخصات نشر: قم: آستانه مقدسه قم، انتشارات زائر، 1391 -

مشخصات ظاهری: 3 ج.

شابک: دوره: 0-28-1802-964-978 ؛ 120000 ریال ؛ ج. 1: 1-7-29-1802-964-978 ؛ ج. 2: 6-41-1803-964-978 ؛ ج. 3: 0-231-180-964-978

وضعیت فهرست نویسی: فایا

یادداشت: ج. 2 (چاپ اول: 1391) (فایا).

یادداشت: ج. 3 (چاپ اول: 1393) (فایا).

موضوع: خاندان نبوت در قرآن

موضوع: خاندان نبوت -- احادیث اهل سنت

موضوع: تفاسیر اهل سنت

شناسه افزوده: عابدی، احمد، 1339-

شناسه افزوده: آستانه مقدسه قم. انتشارات زائر

رده بندی کنگره: BP104 / خ 2 خ 2 1391

رده بندی دیویی: 297/159

شماره کتابشناسی ملی: 2907196

ص: 1

اشاره



اهل بیت علیهم السلام در تفاسیر اهل سنت (نقش، جایگاه و میراث اهل بیت علیهم السلام در روایات تفسیری اهل سنت)

حسین خاکپور، احمد عابدی.

ص: 3



پیش گفتار 13

مقدمه 15

فصل پنجم:

نقش، رسالت و جایگاه اهل بیت علیهم السلام برگستره کتاب و روایات تفسیری

بخش اول: جایگاه و میراث اهل بیت علیهم السلام 21

نگاهی اجمالی به اعترافات اهل سنت 23

سلام و درود بر اهل بیت علیهم السلام در قرآن 27

1. کیفیت صلوات در سوره احزاب 27

2. عدم پذیرش نماز بدون درود بر محمد و آل محمد صلی علیه وآله وسلم 33

3. مصادیق آل یاسین در قرآن کریم 40

جایگاه حدیث ثقلین در تفاسیر 41

نقل های مختلف حدیث ثقلین 43

جایگاه سندی حدیث ثقلین 51

مفاهیم و مفاد حدیث ثقلین 55

ص: 5



تحلیل علمای شیعه از حدیث ثقلین 65

منبع شناسی حدیث ثقلین 69

کفایه الطالب اللیب فی خصائص الحیب المعروف بالخصائص الکبری 76

منابع برای مطالعه بیشتر 80

بخش دوم: نقش و رسالت اهل بیت علیهم السلام از منظر قرآن 81

نقش هدایتگرانه اهل بیت علیهم السلام در سایه قرآن 83

1. خلقت نوری پیامبر اکرم، امام علی و اهل بیت علیهم السلام 85

2. آیه إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ 87

3. حدیث امان 88

4. حدیث سفینه نوح و باب حطه 94

تذکره الخواص 96

تأملی در سند حدیث 98

علمای اهل سنت و محتوای حدیث سفینه 101

اهل بیت علیهم السلام شجره طیبه 105

اهل بیت علیهم السلام یگانه آگاهان بر قرآن 109

الف) آیه فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ 109

تبیین آیه درباره اهل بیت علیهم السلام 113

روایات اهل سنت در نگاهی ژرف تر 123

ب) آیه مع الصادقین 129

دیدگاه های مختلف در خصوص مصادیق آیه 130

مصدق صادقین در قرآن کریم 131

بخش سوم: تولی و تبری 159

وجوب تولی یا محبت اهل بیت 161

ص: 6

لزوم محبت اهل بیت در قرآن کریم 173

1. آیه مودت 173

الف) نظر صحابه و تابعین درباره مصداق آیه 174

ب) بزرگان حدیث و تفسیر 175

ج) احادیث دال بر مصادیق آیه مودت 177

د) اعترافات اهل سنت درباره مصادیق آیه مودت 180

ه) اختصاص آیه مودت به اهل بیت علیهم السلام 193

و) احتجاجات اهل بیت علیهم السلام به آیه مودت 195

2. آیه 23 سوره شوری 200

3. آیات 89 تا 90 سوره نمل 201

4. آیه 96 سوره مریم 202

صیغه تولی و تبری و توسل در کلام ابن روزبهان 242

بخش چهارم: ولایت، امامت و مهدویت 245

جایگاه ولایت نزد تشیع 247

ولایت در حدیث اهل سنت 248

1. وَأَنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ أَعْتَدْنَا لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا؛ 254

2. وَاجْعَلْنَا لِلْمُتَّقِينَ إِمَامًا 255

3. وَإِنِّي لَغَفَّارٌ لِمَن تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا ثُمَّ اهْتَدَى 255

4. هُنَالِكَ الْوَلَايَةُ لِلَّهِ الْحَقِّ - هُوَ خَيْرٌ ثَوَابًا وَخَيْرٌ عُقْبًا 256

5. وَجَعَلْنَا لَهُمْ لِسَانَ صِدْقٍ عَلِيًّا 257

6. وَلَقَدْ صَرَّفْنَا لِلنَّاسِ فِي هَذَا الْقُرْآنِ مِنْ كُلِّ مَثَلٍ فَأَبَى أَكْثَرُ النَّاسِ إِلَّا كُفُورًا 258

7. قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُو إِلَى اللَّهِ عَلَىٰ بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي 259

8. وَمِمَّنْ خَلَقْنَا أُمَّةً يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَبِهِ يَعْدِلُونَ 260

ص:7

9. آیه اعتصام: وَأَعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا 260

10. فَإِذَا فَرَغْتَ فَانصَبْ 261

11. اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ 261

پذیرش مرجعیت علمی اهل بیت علیهم السلام از سوی ابوحنیفه 268

روایات ابوحنیفه از اهل بیت علیهم السلام در منابع شیعی 270

ابوحنیفه و عزاداری امام حسین علیه السلام 270

مناظرات ابوحنیفه با صادقین علیهما السلام 271

مقایسه دیدگاه ابوحنیفه در مورد اهل بیت علیهم السلام و تشیع 272

دیدگاه شهرستانی درباره امامت و ولایت 274

آیه های ولایت 278

1. آیه ولایت 278

نزول آیه ولایت درباره علی علیه السلام به استناد روایات 279

زمینه های نزول آیه ولایت 294

بررسی چند نظریه و نقد آنها 299

نکاتی درباره داستان اعطای خاتم 321

منابع برای مطالعه بیشتر 324

2. آیه اولی الامر 325

روایات اهل سنت درباره مصداق اولی الامر 327

1. علی علیه السلام 327

2. سایر اقوال درباره مصداق اولی الامر 331

بررسی و تحلیل احادیث اهل سنت 333

بررسی و نقد دیدگاه فخر رازی 341

جمع بندی 343

3. آیه اکمال 345

ص: 8

سوره مائده و منابع اهل سنت 346

نظریهای مخالف و متناقض 349

منشأ اقوال متناقض در میان اهل سنت 350

حکایت اول 350

حکایت دوم 351

دلالت این دو حکایت 356

سایر اقوال درباره آخرین سوره و آیه 357

زمان نزول آیه اکمال 360

رأی سیوطی درباره آیه اکمال دین 364

حقیقت سبب نزول آیه اکمال دین 366

روایات اهل بیت علیهم السلام در خصوص آخرین حج حضرت رسول.... 377

4. آیه تبلیغ 383

بررسی روایات اهل سنت درباره آیه تبلیغ 383

اقوال تابعین درباره نزول آیه تبلیغ 388

تصریح علمای اهل سنت بر شأن نزول آیه تبلیغ 392

روایات عدم تصریح بر شأن نزول خاص 393

بررسی دیدگاه های اهل سنت 396

1. نزول آیه درباره علی بن ابیطالب علیه السلام 397

2. نزول آیه و حراست از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم 398

3. نزول آیه درباره رجم و قصاص 402

4. نزول آیه و عیب جوئی یهود و استهزای اسلام 404

5. اقوالی دیگر در سبب نزول آیه تبلیغ 408

5. آیه مباهله 411

جریان مباهله 411

ص:9



سند و شأن نزول جریان مباحثه در منابع اهل سنت 412

آیه مباحثه از دیدگاه مفسران مذهب اهل سنت 418

نقد و بررسی ابهامات و شبهات 423

استدلال حمّصی 430

اشکال فخر رازی 432

گذری کوتاه بر زندگی و شخصیت فخر رازی 432

اشکال آلوسی 433

روایتی در زمینه ولایت امیر مؤمنان علیه السلام 439

نتیجه مباحث آیه مباحثه 440

منابع جهت مطالعه بیشتر درباره آیه مباحثه 447

6. آیه عهد 449

عصمت، شرط امامت 449

مفهوم ظالم در آیه شریفه 450

استفاده شیعه از آیه عهد 451

برداشت اهل سنت از آیه عهد و اشکال آن 451

شروط امام 454

منافات داشتن عصمت و ظلم 457

مفسران و آیه تطهیر 459

کلام اهل لغت در معنای رجس 460

روایات تعداد ائمه 461

حیرت علمای اهل سنت در تفسیر این حدیث 463

اسامی دوازده امام در مکتب خلفا 467

7. آیه انذار 469

ص: 10

تحریر تاریخ 470

اشکال بر حدیث و پاسخ آن 471

مهدویت و ظهور حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه 475

موارد اتفاق فریقین در موضوع مهدویت 475

1. اتفاق بر اصل قضیه 475

2. اتفاق بر وجوب اعتقاد به امر مهدی عجل الله تعالی فرجه 483

3. اعتقاد بر فراگیر بودن دعوت و حکومت او 486

4. مهدی علیه السلام از اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله 490

5. اتفاق بر لقب مهدی عجل الله تعالی فرجه 491

آیات قرآن و ظهور مهدی عجل الله تعالی فرجه 501

رجعت و امکان آن 506

رجعت در کلام بزرگان شیعه 507

شواهد قرآنی بر صحت و امکان رجعت 509

روایت های رجعت 517

پاسخ به چند شبهه 518

اصحاب کهف و زنده شدنشان در آخر الزمان 520

منابع و مأخذ 525

ص: 11



ثقلین (قرآن و عترت) از یکدیگر جدایی ندارند. این عدم جدائی - که مورد تأکید رسول خدا صلی الله علیه و آله بوده - در عرصه های مختلف قابل تصور است. یکی از این عرصه ها در موضوع علم و معرفت به قرآن کریم یا تفسیر و تأویل آن است. قرآن همچنانکه محکّمات دارد متشابهات نیز در آن وجود دارد.

برای ابهام زدایی از الفاظ قرآن کریم و تبیین مراد و مقصود واقعی خدای متعال از این کتاب هدایت و برای بیان تأویل و مصداق یابی و جری و تطبیق آیات شریفه قرآن - طبق حدیث شریف ثقلین - چاره ای جز مراجعه به عترت علیهم السلام وجود ندارد. قرآن بدون تفسیر اهل بیت علیهم السلام قابل فهم نیست و قهراً عمل کردن به آن بدون مراجعه به آثار و سخنان نورانی معصومین علیهم السلام، مثل عمل کردن به عام، بدون مراجعه و فحص از مخصّص یا عمل به مطلق بدون در نظر گرفتن مقیدات یا مثل تمسک به کلام بدون در نظر گرفتن قرائن و شواهد آن است و این چیزی است که نزد عقلا و در هیچ عرفی پذیرفته نبوده، بلکه آن را غیر عقلانی می‌شمرند.

بنابراین ضرورت مراجعه به کلمات اهل بیت علیهم السلام در باب تفسیر و تأویل قرآن واضح و روشن است و علمای شیعه در طول تاریخ به این سنت و روش عمل کرده اند. حتی بزرگانی که در آثار گرانبهای خود از روش تفسیری قرآن به قرآن پیروی نموده اند هرگز از ضرورت توجه به روایات و احادیث اهل بیت علیهم السلام در باب تفسیر غافل نبوده و آن را مد نظر داشته و به آن عمل کرده اند. تفسیر گرانسنگ المیزان و بحث های روائی آن شاهد این مدعاست، بلکه مؤلف بزرگوار آن حتی در مباحث تفسیری خود - که قبل از بحث روائی ذکر شده - نیز توجه و اشراف کامل به مضمون روایات داشته است.

آنچه در اینجا مهم است مرجعیت علمی اهل بیت علیهم السلام در تفسیر قرآن، نزد علمای اهل سنت است. کتابی که اکنون پیش روی شماست، تلاش دارد نقش بی بدیل اهل بیت علیهم السلام را در تفسیر قرآن از منظر مفسران و علمای اهل سنت نشان دهد تا معلوم شود که دین خدا و کتاب آسمانی و احکام شریعت الهی را باید از آن مفسران واقعی کتاب خدا فرا گرفت و مراجعات و ارجاعات گوناگون بزرگان اهل سنت، شاهد این باور قلبی آنان است. حتی اگر کسی به زبان به آن اعتراف نداشته باشد، عمل و سیره آنان در تفسیر، گویای این حقیقت است که قرآن بدون تفسیر اهل بیت علیهم السلام قابل فهم نیست.

امید است این اثر گامی هر چند کوتاه در خدمت به آستان قرآن کریم و اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام و تبیین عدم انفکاک این دو ثقل و میراث رسول خاتم صلی الله علیه و آله باشد.

مدیریت پژوهشی آستان مقدس حضرت فاطمه معصومه سلام الله علیها وظیفه خود می داند از حمایت های تالیف محترم حضرت آیت الله سعیدی دامت برکاته و مؤلفان این اثر وزین و ارزنده صمیمانه تشکر و قدردانی نماید.

وآخر دعوینا ان الحمدلله رب العالمین

اول رمضان المبارک 1433

مدیریت پژوهشی آستان مقدس

ص: 14

اللهم صلّ على محمد وعلی آل محمد كما صلّیت علی ابراهیم وعلی آل ابراهیم، إنک حمید مجید

منتّ خدای را عز و جل که طاعتش موجب قربت است و به شکراندرش مزید نعمت. هر نفسی که فرو می رود، ممد حیات است و چون برمی آید مفرح ذات، پس در هر نفس، دو نعمت موجود است و بر هر نعمت، شکری واجب. (1)

حمد و سپاس و ستایش، خدای را که بر حقیر منت نهاد و فرصتی فراهم آورد تا در ژرفای قرآن با همراهی بی بدیل عترت، قدری درنگ و تأمل نمایم.

قرآن با محتوای بلند و روح افزای خود، جان های خسته از جهالت و نادانی و فطرت های تشنه حقیقت را چنان در معرض نوازش خود قرار می دهد که یک باره انسان ها را از ظلمتکده غفلت و جهالت به شهر حقیقت و آگاهی رهنمون می سازد.

از هم نشینی و پیوند دو عنصر مهم قرآن و عترت، مواهب و برکات فراوانی عاید جامعه اسلامی گشت که بشر امروزه هم از برخی برکات آن بهره مند است. این حقایق خالص قرآنی و پیام های روح بخش عترت نبوی بر وجود انسان های حقیقت جو چنان کارگر افتاد که آنها را به تدبر عمیق و اندیشیدن همه جانبه در مضامین انسان ساز قرآن، غوطه ور ساخت.

اهل بیت علیهم السلام، ائمه مسلمین، حجج خدا بر عالمین، سادات مؤمنین، رهبر سفید پشانی ها و مولای مسلمین اند. آنها همچون ستارگانی که امان اهل آسمان اند، امان اهل زمین اند؛ زمین به اذن آنها از باریدن باز می ایستد و به اذن آنان خیرات خود را به سوی زمینیان سرازیر می سازد.

ص: 15

راقم این سطور، با بضاعتی اندک، به تحقیق و پژوهش پیرامون یکی از مسائل بنیادین و راهگشا؛ یعنی نقش، جایگاه و میراث تفسیری اهل بیت در روایات اهل سنت پرداخته است. چه آنکه به اعتقاد ما تنها راه نجات مسلمین از طوفان های جدایی و حیرت، بازگشت به قرآن و عترت است و هیچ راهی جز این وجود ندارد؛ چرا که صادق مصدق قطب عالم هستی، محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم مکرر فرمودند: «انی تارک فیکم الثقلین، کتاب الله و عترتی...» (1).

با سپری شدن عصر طلایی حضور پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله و سلم، اولین رخداد غم باری که در تاریخ بروز کرد، حذف رسمی اهل بیت علیهم السلام از جایگاه الهی خود در صحنه علمی و اجتماعی جامعه اسلامی بود. این رویداد غم انگیز که شاید در بدو امر برای طراحان آن، چندان هم بزرگ و مهم به نظر نمی آمد، در واقع مصیبت سهمگینی بود که نه تنها بخش عظیمی از امت اسلامی را از چشمه سار معارف الهی اهل بیت علیهم السلام - یگانه آگاهان به معارف الهی و قرآن - محروم ساخت، بلکه قرآن، ثقل اکبر و رکن اصلی هدایت مسلمانان را نیز از روح و جان و فروغ روشنی بخش خود جدا، و در بند ظواهر، قرائت، لغت و... رها ساخت.

تفکر مبتنی بر حذف اهل بیت علیهم السلام - که از همان ابتدا اندیشه غالب به حساب می آمد - در تفسیر و فهم مفاهیم قرآن، صحابه را مرجع اصلی خود قرار داد. این مرجعیت جعلی به علت فقدان ملاک و میزان معین، به مرور زمان، سبب بروز و ظهور اختلافات گسترده در روایات تفسیری گردید، همچنانکه شهرستانی تحریف معنوی قرآن و به وجود آمدن اختلافات بسیار در تفسیر آن را، نتیجه بی توجهی به دیدگاه ها و تأویلات عترت پیامبر می داند. اگر مفسرین، تأویل و معانی آیات را از صادقین، راسخان در علم و وارثین انبیا؛ یعنی اهل بیت دریافت می نمودند، کلامشان یکسان بود و مقاصدشان مختلف نمی شد.

این مسئله در عصر تابعین، برای فرصت طلبان زمینه ای فراهم ساخت تا با مغتنم دانستن این غفلت، بسیاری از اندیشه های نادرست خود را در قالب اسرائیلیات به عرصه تفسیر وارد سازند.

اختلافات تفسیری و ورود اسرائیلیات به عرصه تفسیر، بعدها مشکلات بسیاری را برای جامعه مسلمین به وجود آورد، از جمله اینکه حذف اهل بیت علیهم السلام علاوه بر آنکه به

ص: 16



لحاظ علمی، مسلمانان را از فیض معلمان و مفسران راستین قرآن محروم ساخت، نظام سلطنتی، جای نظام ولایی مبتنی بر امامت را غصب کرد و به تبع آن بسیاری از احکام و هدایت های اجتماعی و سیاسی قرآن از صحنه جامعه حذف گردید.

این روند مصیبت بار، قرن های متمادی، سایه شوم خود را بر سرتاسر جهان اسلام گسترانیده بود. طراحان این نقشه با حذف ظاهری اهل بیت علیهم السلام اقدام به مرجع تراشی نمودند و سپس ندای ساختگی «اصحابی کالنجوم» سر داده، به جعل و تحریف احادیث پرداختند. گاهی نیز با جعل فضیلت برای دیگران کوشیدند تا مقام شامخ اهل بیت علیهم السلام و فضایل بی شمار آن بزرگواران را کم رنگ جلوه دهند.

اما وارثان حقیقی قرآن هر فرصتی را مغتنم دانسته، با تربیت شاگردان سعی در ترویج احکام ناب اسلام واقعی نمودند. بدین ترتیب در گذر زمان، عده ای از مفسران و بزرگان اهل سنت متوجه حرکت مخالفان قرآن و عترت شدند و سعی نمودند در آثار خود از روایات معصومین علیهم السلام هم استفاده نمایند. برخی هم در بازنشاسایی آن بزرگواران به جامعه اسلامی تلاش کردند.

از این رهگذر، تأمل در مسئله مورد نظر و بازگشت به قرآن و عترت جایگاه ویژه ای دارد. تعیین میزان تأثیرپذیری مفسران اهل سنت از اندیشه امامان معصوم علیهم السلام، میزان نقل روایات تفسیری از آنها، نقل کرامات و امور خارق العاده اهل بیت علیهم السلام، بیان فضایل بی شمار اهل بیت علیهم السلام، ترجیح روایات اهل بیت بر دیگر اقوال، به خصوص در بحث عصمت انبیا و ده ها مورد دیگر، ضرورت پرداختن به این موضوع را دوچندان می کند.

اهل بیت علیهم السلام در تفسیر از همه نکات کلی و قواعد تفسیر استفاده کرده اند. با دقت در اقوال آن بزرگواران به خوبی معلوم می شود که آنان چگونه از روش قرآن به قرآن، قرآن به سنت و لغت و ادب بهره برده اند. و البته این تفسیرها غیر از تأویل است.

مهم ترین نکاتی که می تواند متمایز کننده روش کلی اهل بیت علیهم السلام در تفسیر باشد عبارتند از: ویژگی اتصال به وحی، احاطه علمی و مقام عصمت آنان که روی هم رفته می تواند برجستگی گفته ها و تفسیرهای ایشان را بر دیگران نشان دهد.

دردمندانه باید گفت که آنچه در نخستین سده های تاریخی اسلام بر منابع روایی گذشت سبب شد تا آن مقدار از میراث گران بهایی که با دشواری های فراوان بر جای مانده بود، به آسانی ثبت و ضبط نشود.

در علل ناکافی بودن روایات تفسیری، به اجمال می توان گفت مطالعه شرایط سیاسی و اجتماعی حاکم بر عصر اهل بیت علیهم السلام تا اندازه زیادی پرده از این راز می گشاید. بدین معنا که حساسیت حاکمان زمان نسبت به خاندان عصمت و طهارت و تلاش برای ناشناخته ماندن ایشان در میان افراد جامعه از یک سو و تعصب های قومی و رکود فرهنگی جامعه از سویی دیگر، سبب شد تا زبان گویای معارف وحی، آنگونه که باید بروز و ظهور پیدا نکند.

با این همه با تلاش طاقت فرسای عالمان و حافظان، برخی از این میراث گران بها به دست ما رسیده است. اما متأسفانه این میراث ارزشمند گاه با احادیث نا استوار، اسرائیلیات، احادیث ساختگی یا بی سند، در هم آمیخته و نتوانسته نقش و جایگاه مورد انتظار خود را بیابد.

با این حال نمی توان به این بهانه، همه روایات تفسیری را که در لابه لای آن احادیث درست و استوار نیز دیده می شود کنار گذاشت. از این رو بر دوستداران عترت است که به ارائه ملاک ها و ضوابطی متقن و پالایش روشمند این منابع همت گمارند و سره را از ناسره جدا سازند و از این رهگذر به چشمه های زلال و جوشان تفسیری معصومین علیهم السلام راه یابند.

از طرفی باید غالب تفاسیر و دیگر کتب اهل سنت را مورد بررسی قرار داده، جایگاه و میراث اهل بیت علیهم السلام را استخراج نماییم. امید است مقبول درگاه حق تعالی و ائمه اطهار علیهم السلام واقع شود.

والسلام علی من اتبع الهدی

حسین خاکپور

فصل پنجم: نقش، رسالت و جایگاه اهل بیت علیهم السلام برگستره کتاب و روایات تفسیری

اشاره

ص: 19



بخش اول: جایگاه و میراث اهل بیت علیهم السلام

اشاره

ص: 21



قرآن مجید، با آیات صریح و کنایات لطیف خود به جایگاه بلند امام علی علیه السلام و اهل بیت پیامبر، علیهم السلام، اشاره دارد.

گاهی امیرالمؤمنین علیه السلام را «نبأ عظیم»، «صراط مستقیم»، «سابق بالخیرات»، «من عنده علم الكتاب»، «مؤمن بالله»، «مجاهد فی سبیل الله»، «حبل الله»، «عروه الوثقی»، «اذن واعیه»، «کسی که خدا سینه او را برای اسلام گسترش داده» و «کسی که جان خویش را در برابر مرضات خدا می فروشد» می نامد.

گاهی نیز از آن حضرت و فرزندان او با عنوان هایی چون: «صادقون»، «مطهرون»، «فائزون»، «متوسمین» «راسخون فی العلم» «سابقون»، «مقربون»، «مقنون»، «خاشعون»، «مصطفون»، «ابرار»، «اولوالامر»، «اهل الذکر»، «وارثان کتاب»، «آیات»، «نذر»، «امت هادی به حق»، «یُؤْتِ اِذْنَ اللّٰهِ اَنْ تُرْفَعَ وَ يُذْكَرَ فِيْهَا اسْمُهُ» (1) خَيْرُ الْبَرِيَّةِ 2 و اُولُو الْاَلْبَابِ 3 یاد می کند. (2)

ابن عباس می گوید:

«خدا در قرآن آیه ای نازل نفرمود که خطاب آن یا أَيُّهَا الَّذِيْنَ آمَنُوا باشد، جز آنکه علی

ص: 23

1- (1) . سوره نور، آیه 36.

2- (4) . برای همه این موارد ر. ک: حاکم حسکانی، شواهد التنزیل؛ فیروزآبادی، فضائل الخمسه من الصحاح الستة؛ بحرانی، غایه المرام؛ استرآبادی، تأویل الایات الظاهره.

علیه السلام، امیر و شریف اهل آن آیه است» (1).

نیز عکرمه از ابن عباس نقل می کند:

در قرآن آیه ای نیست که اَلَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ داشته باشد، جز آنکه علی علیه السلام امیر و شریف آن است و کسی از اصحاب پیامبر نیست جز آنکه خدا او را در قرآن مورد عتاب خویش قرار داده، ولی علی علیه السلام را جز به نیکی یاد نفرموده است (2).

مظهري یکی از مفسرين اهل سنت درباره مقام شامخ علی علیه السلام می نویسد:

ان علیاً كان قطب کمالات الولاية و سائر الاولياء حتى الصحابه رضوان الله عليهم اتباع له فيمقام الولديه: (3) علی علیه السلام، قطب کمالات ولایت است و سایر اولیاء حتی صحابه که بهشت خدا بر آنها باد، در مقام ولایت پیروان او هستند.

او سپس در تأیید سخن خود، فرموده رسول الله صلی الله علیه و آله را می آورد که ایشان در حق علی علیه السلام فرمودند: «انا دار الحکمه و علی بابها» و در جایی دیگر فرمودند: «انا مدینه العلم و علی بابها فمن اراد العلم فلیأت الباب» (4).

ص: 24

1- (1) . شواهد التنزیل، ج 1، ص 64.

2- (2) . شواهد التنزیل، ج 1، ص 30؛ متقی هندی، کنز العمال، ج 15، ص 94؛ قندوزی حنفی، ینابیع الموده، ص 126، ذیل آیه مجادله.

3- (3) . تفسیر المظهري، ج 4، ص 37.

4- (4) . همان، ج 4، ص 38، این حدیث در حد تواتر نقل شده است، برخی از مصادر آن عبارتند از: تفسیر ثعلبی، ص 124؛ تاریخ بغداد، ج 2، ص 377، رقم 887 و ج 4، ص 348 و ج 7، ص 173 و ج 11، صص 48-50؛ مناقب خوارزمی، فصل 7، ص 83، ح 69؛ فصل 4؛ مقتل الحسین، ج 1، ص 43؛ کفایه الطالب، باب 57 صص 220-222؛ فردوس الاخبار، باب الف، ج 1، ص 79، ح 109؛ مستدرک علی الصحیحین، ج 3، صص 126-127؛ تلخیص مستدرک، ذهبی، ج 3، ص 126؛ تاریخ دمشق، ج 2، صص 424-279، ح 991-1006؛ شواهد التنزیل، ج 1، ص 104، ح 122؛ اسد الغابه، ج 4، ص 22؛ تهذیب التهذیب، ترجمه عبدالسلام بن صالح، ج 6، ص 320 و ج 1، ص 432؛ الکامل، ابن عدی، ج 1، ص 190؛ تاریخ خلفا، ترجمه علی علیه السلام، ص 159 (هذا حدیث حسن علی الصواب)، (صحیح کما قال)؛ مجمع الزوائد، ج 9،



ما بر این اعتقادیم که هر چه برای علی علیه السلام سزااست برای اهل بیت علیهم السلام نیز جاری و ساری است.

فخر رازی و زمخشری هر دو در تفاسیر خود آورده اند که اهل بیت، حداقل در پنج چیز با رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم مساوی اند.

نخستین مورد از پنج امر، سلام است؛ فرمود: «السلام علیک ایها النبی ورحمه الله وبرکاته» و برای اهل بیت آن حضرت فرمود: سَلَامٌ عَلٰی اِلٰی یَاسِیْنَ 1 .

دوم اینکه در تشهد نمازها و در غیر تشهد، صلوات بر رسول صلی الله علیه وآله وسلم و بر آتش مقرر داشته و در غیر تشهد به جهت حدیث نهی پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم از صلوات دم بریده.

سوم، اینکه در پاکیزگی، چنانکه فرمود: مَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقَى ؛ (1) «ای طاهر ما قرآن را بر نازل نکردیم که مشقت بر تو باشد برای اهل بیت» و نیز فرمود: إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً ؛ (2) «خداوند اراده فرمود تا از شما پلید را به برد و پاک گرداند شما را [اهل بیت]».

چهارم، فرمایش رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم که فرمود: صدقه حلال نیست بر ما آل محمد (بر من و بر آل من).

ص: 25

---

1- (2) . سوره طه، آیه 2.

2- (3) . سوره احزاب، آیه 33.

پنجم، فرموده خدا: قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ؛ (1) «بگو اگر دوست میدارید خدا را پیروی کنید مرا، خدا دوست میدارد شما را» و برای اهل بیت فرمود:

قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى 2؛ «بگو من اجر و مزدی از شما برای رسالتم نمی خواهم جز محبت و مودت به ذی القربی [خویشانم]». (2)

ابن عباس می گوید:

«آنچه درباره علی علیه السلام از کتاب خدا نازل شده، درباره هیچ کس نازل نشده است». (3)

و همو گفته است: «درباره علی علیه السلام سبصد آیه نازل شده است». (4)

مجاهد نیز می گوید:

«نزل فی علی سبعون آیه لم یشر که فیها احد»: (5) درباره علی علیه السلام هفتاد آیه نازل شده که هیچ کس در آنها با او شریک نیست.

امام علی علیه السلام بنا بر روایت عامه و خاصه خودشان فرمودند:

نزل القرآن ارباعاً، ربع فینا و ربع فی عدونا و ربع سنن و امثال و ربع فرائض و احکام و لنا کرائم القرآن؛ (6)

ص: 26

---

1- (1) . سورة آل عمران، آیه 31.

2- (3) . ینابیع الموده؛ باب پنجم، ص 97؛ تفسیر فخر رازی، ذیل إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ... و ج 26، ص 162 و ذیل سوره شوری، آیه 23.

3- (4) . شواهد التنزیل، ج 1، ص 52.

4- (5) . همان؛ ینابیع الموده، ص 126.

5- (6) . شواهد التنزیل، ج 1، صص 57 و 62.

6- (7) . محمد باقر مجلسی، بحار الانوار، ج 24، ص 305 به نقل از: کراچکی، کنز الفوائد؛ ینابیع الموده، ص 126.

قرآن، بر چهار گونه نازل شده است (آیات قرآن چهار دسته اند): یک چهارم آن درباره ما، یک چهارم درباره دشمنان ما و یک چهارم آداب و مثل ها و یک چهارم درباره واجبات و احکام است، و فرازهای بلند قرآن (کرائم القرآن) از آن ماست.

روایاتی نزدیک به این مضمون از امام علی علیه السلام و دیگر امامان معصوم علیهم السلام رسیده است.

از این روست که اهل بیت علیهم السلام و آیات نازل درباره ایشان مورد توجه و نظر ویژه مصنفان و مفسران و محدثان، اعم از شیعه و سنی، قرار گرفته و جایگاه مهمی نزد ایشان داشته است.

در این گونه تألیفات، خصوصاً در قرون اولیه ده ها کتاب با عنوان هایی چون: «ما نزل فی علی علیه السلام» یا «ما نزل فی اهل البیت علیهم السلام» به چشم می خورد که بزرگانی چون: تقفی (م 283)، حبری (م 286)، ابن شمون (قرن 4)، فرات کوفی (قرن 4)، ابن ابی الثلج بغدادی (م 325)، ابن ماهیار (م 328)، جلودی بصری (م 332)، ابوالفرج اصفهانی (م 356)، خیبری (م 376)، مرزبانی (م 378)، جوهری (م 401)، شیخ مفید (م 413)، حافظ ابونعیم اصفهانی (م 430)، حاکم حسکانی (قرن 5) ابن فحام نیشابوری (م 458)، ابن بطریق (م 600) و دیگران به تصنیف آنها همت گمارده اند.

صدها مورخ و محدث و مفسر نیز در موسوعه های تفسیری و روایی و تاریخی خود کم و بیش به نقل روایات اسباب نزول وارد کرده درباره امام علی و اهل بیت علیهم السلام پرداخته اند.

## سلام و درود بر اهل بیت علیهم السلام در قرآن

### 1. کیفیت صلوات در سوره احزاب

غالب مفسرین اهل سنت ذیل آیه:

إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا<sup>1</sup>

روایاتی را در کیفیت فرستادن صلوات بر محمد و آل او علیهم السلام بیان نموده اند که نقطه مشترک تمامی آنها همراه بودن لفظ «آل محمد» در کنار اسم مبارک رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم می باشد. در ادامه برخی از این روایات را از نظر می گذرانیم.

#### 1. سیوطی در المثنوی می گوید:

واخرج سعید بن منصور و عبد بن حمید و ابن ابی حاتم و ابن مردویه عن كعب بن عجره رضى الله عنه قال: لما نزلت إن الله و ملائكته يُصلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَ سَلِّمُوا تَسْلِيمًا قلنا: يا رسول الله قد علمنا السلام عليك فكيف الصلاة عليك؟ قال: «قولوا: اللهم صل على محمد و على آل محمد، كما صليت على ابراهيم و على آل ابراهيم انك حميد مجيد، بارك على محمد و على آل محمد، كما باركت على ابراهيم و آل ابراهيم، انك حميد مجيد».<sup>(1)</sup>

سیوطی در موارد مختلف، کیفیت صلوات را به اشکال زیر نقل نموده است:

الف) به سند ابن عباس از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم:

قولوا: اللهم صل على محمد و على آل محمد، كما صليت على ابراهيم و آل ابراهيم، انك حميد مجيد، و ارحم محمداً و آل محمد كما رحمت آل ابراهيم، انك حميد مجيد، و بارك على محمد و على آل محمد، كما باركت على ابراهيم و على آل ابراهيم، انك حميد مجيد.

ب) به سند ابراهيم از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم:

«قولوا: اللهم صل على محمد عبدك و رسولك و اهل بيته كما صليت على

ص: 28

---

1- (1). در المثنوی، ج 6، ص 646؛ معالم التنزیل فی هامش تفسیر الخازن، ج 5، ص 225؛ تفسیر فخر رازی، ج 25، ص 226؛ فردوس الاخبار، ج 1، ص 282؛ نور الابصار، ص 232؛ صواعق المحرقة، ص 143؛ تفسیر قرطبی، ج 14، ص 233؛ معالم التنزیل، (دارالکتب العلمیه، بیروت 1414)، ج 3، ص 74؛ آلوسی، روح المعانی، ج 22، ص 77، (ذیل آیه، سه روایت)؛ تفسیر طبری، ج 22، ص 43؛ حدیث کعب بن عجره، ابن عباس، ابراهیم، قتاده، عبدالله بن بشر بن مسعود الانصاری. برای مطالعه بیشتر ر. ک: فصل فضایل (ذیل احزاب، آیه 56).

ابراهیم و آل ابراهیم انک حمید مجید، و بارک علی محمد و علی آل بیتہ کما بارکت علی آل ابراهیم انک حمید مجید».

ج) به سند طلحه بن عبدالله:

«قل: اللهم صل علی محمد و علی آل محمد، کما صلیت علی ابراهیم انک حمید مجید، و بارک علی محمد و علی آل محمد، کما بارکت علی ابراهیم انک حمید مجید».

د) به سند ابوهریره:

سألوا رسول الله صلى الله وآل عليه وسلم كيف نصلى عليك؟ قال: «قولوا اللهم صل علی محمد و علی آل محمد، و بارک علی محمد و علی آل محمد، کما صلیت و بارکت علی ابراهیم و آل ابراهیم فی العالمین انک حمید مجید. و السلام کما قد علمتم».<sup>(1)</sup>

سیوطی پس از نقل احادیث مختلف در این زمینه از زبان راویان متفاوت به فضیلت صلوات بر رسول خدا و آل او علیهم السلام می پردازد.

2. حدیث کعب بن عجره در کتاب های بسیاری مثل هم نقل شده است؛ مثلاً در صحیح مسلم چنین می خوانیم: «کعب بن عجره» روایت کرده که گفت: گفتیم: ای رسول خدا دانستیم که چگونه به تو سلام بدهیم، حال بفرما چگونه به تو صلوات بفرستیم؟ پیامبر فرمود: بگویید: «اللهم صل علی محمد کما صلیت علی ابراهیم انک حمید مجید اللهم بارک علی محمد و آل محمد کما بارکت علی ابراهیم و آل ابراهیم انک حمید مجید».<sup>(2)</sup>

3. آلوسی نیز پس از نقل های متفاوت می گوید:

بارزی گفته است: «ان الافضل: اللهم صل علی محمد و علی آل محمد افضل صلواتک و عدد معلوماتک».

ص: 29

---

1- (1). درالمشور، ذیل آیه، ج 6، صص 647-650. او با بیش از سی طریق این حدیث را نقل می کند که فقط در یک مورد ازواج (همسران پیامبر) را هم داخل حدیث نموده است.

2- (2). صحیح مسلم، ج 1، ص 305 (طبع بولاق مصر، 1290 هـ -).

او در ادامه از قول ابن مسعود نقل می کند که هرگاه بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم سلام می فرستید، پس به بهترین صورت بیان کنید که چنین است:

«اللهم صل علی محمد و علی آل محمد كما صلیت علی ابراهیم و آل ابراهیم انک حمید مجید».(1)

4. قرطبی نیز صحیح ترین وجه را چنین بیان می کند:

«اللهم صل علی محمد و علی آل محمد كما صلیت علی ابراهیم و بارک علی محمد و علی آل محمد كما بارکت علی ابراهیم و علی آل ابراهیم فی العالمین انک حمید مجید».(2)

5. بخاری در کتاب دعوات، باب صلوات علی النبی، به سند خود از عبدالرحمان بن ابی لیلی روایت کرده که گفت:

کعب بن عجزه مرا دید و گفت که می خواهی هدیه ای به تو بدهم؟ روزی رسول خدا صلی علیه و آله و سلم بر ما وارد شد. عرض کردیم: یا رسول الله، فهمیدیم که چگونه به تو سلام کنیم، حال بفرمایید که چگونه صلوات بفرسیم؟ فرمود: بگویید: «اللهم صل علی محمد و آل محمد.. الخ».(3)

باز بخاری در صحیحش به سند خود از «ابو سعید خدری» روایت کرده است که گفت:

گفتیم ای رسول خدا، این سلام است [که فهمیدیم] پس چگونه بر تو صلوات بفرستیم؟ فرمود: بگویید: «اللهم صل علی محمد عبدک و رسولک كما صلیت علی آل ابراهیم و بارک علی محمد و علی آل محمد كما بارکت علی آل ابراهیم».(4)

بخاری در جاهای مختلف این روایت را نقل کرده است.(5)

ص: 30

---

1- (1). روح المعانی، ج 22، ص 83 ذیل آیه.

2- (2). تفسیر قرطبی، ج 14، صص 233-235.

3- (3). صحیح بخاری، ج 6، ص 27. (طبع مصر، سال 1320 ه).

4- (4). همان.

5- (5). همان و ج 4، ص 146.

6. حمیدی نیز در کتاب «الجمع بین الصحیحین» از مسند ابی مسعود عقبه بن عمرو انصاری روایت کرده که گفت:

روزی رسول خدا صلی علیه وآله وسلم بر ما وارد شد؛ در حالی که ما در مجلس سعد بن عبادہ نشسته بودیم. بشیر، پسر سعد عرض کرد: یا رسول الله به حکم قرآن کریم، ما مأمور شدیم بر تو صلوات بفرستیم، پس چگونه بفرستیم؟ رسول خدا سکوت کرد، آن قدر که گفتیم ای کاش بشیر این سؤال را نکرده بود، آنگاه رسول خدا فرمود: بگویید: «اللهم صل علی محمد و علی آل محمد کما صلیت علی ابراهیم و بارک علی محمد و علی آل محمد کما بارکت علی آل ابراهیم فی العالمین انک حمید مجید». (1)

7. ثعلبی نیز به سند خود در تفسیر آیه:

إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا<sup>2</sup>

روایت کرده که گفت:

گفتیم: ای رسول خدا طرز سلام دادن بر تو را دانستیم، پس چگونه بر تو صلوات بفرستیم؟ فرمود بگویید: «اللهم صل علی محمد و علی آل محمد کما صلیت علی ابراهیم و آل ابراهیم و بارک علی محمد و آل محمد کما بارکت علی ابراهیم و آل ابراهیم انک حمید مجید». (2)

8. ابن حجر هیشمی در «صواعق المحرقة» می نویسد:

آیه شریفه: إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا را باید دومین آیه درباره اهل بیت دانست، زیرا از «کعب بن عجزه» روایت صحیح شده که گفت: وقتی این آیه بر رسول خدا صلی علیه وآله وسلم نازل شد، عرض کردیم: طریقه سلام دادن بر تو را دانستیم، بفرما چگونه بر شما اهل بیت صلوات بفرستیم؟ فرمود: بگویید: «اللهم صل علی محمد و آل محمد تا آخر».

ص: 31

1- (1). ر. ک: احقاق الحق، ج 9، ص 566.

2- (3). تفسیر ثعلبی، ج 5، ص 130.

پس از این سؤال اصحاب بعد از نزول آیه و پاسخ آن جناب به روشنی استفاده می‌کنیم که امر در آیه به صلوات بر همه اهل بیت بوده و غیر رسول خدا صلی علیه و آله وسلم نیز مندرج در آیه بوده اند، چه اگر غیر این بود، اصحاب نباید پرسیده باشند که چگونه بر تو صلوات بفرستیم و رسول خدا صلی علیه و آله وسلم هم آن طور جواب نمی‌داد. و از جواب پیامبر می‌فهمیم که آن جناب سایر اهل بیت را هم قائم مقام خود قرار داده، و همین طور هم هست برای اینکه منظور از صلوات بر پیغمبر احترام و تعظیم اوست و تعظیم اهل بیت او نیز تعظیم اوست، و به همین جهت در داستان کساء وقتی آنان را داخل کساء کرد، عرض کرد:

«اللهم انهم منی و انا منهم؛ بارالها اینان از من هستند و من از ایشانم». خدایا، پس صلوات و رحمت و مغفرت و رضوان خود را شامل حال من و ایشان بکن. و معلوم است که اگر خدا خواسته باشد این دعا را در حق آن حضرت مستجاب کند، باید بر آل او هم صلوات فرستاده و از مؤمنین نیز خواسته باشد که بر او و هم بر آل او صلوات بفرستند. این بود گفتار ابن حجر. (1)

از کلام ابن حجر بر می‌آید که آیه شریفه به عنوان استجاب دعای اصحاب کساء نازل شده است. در حدیث کساء دیدیم که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بعد از داخل کردن امام علی، حضرت فاطمه و امام حسن و امام حسین علیهم السلام در درون کساء دعا کرد و از خدا خواست که صلوات خود را بر آنان اختصاص دهد. مقتضای استجاب دعا هم همین است که هم بر خود او و آل او صلوات بفرستند و هم از مؤمنان بخواهد که بر او و آل او صلوات بفرستند.

9. فخر رازی هم بعد از نقل کلام ابن حجر می‌گوید:

آل رسول در پنج مزیت با آن حضرت برابرند. اول در سلام که در نماز می‌گوییم: «السلام علیک ایها النبی» و خدا فرمود: سَلَامٌ عَلَیْ إِبْرَاهِیمَ دَوْمٌ دَرِ صَلَوَاتِ بَرِّ أَوْ كَمَا یَبْدُ بِرِّ أَوْ أَهْلِ بَیْتِ سَلَامٍ فَرَسْتَاد. سوم در طهارت که خدا فرماید: (طه) یعنی ای طاهر، آن وقت در جای دیگر اهل بیتش را هم شرکت داده و فرموده: وَ يُطَهِّرْکُمْ تَطْهِیرًا. چهارم در اینکه صدقه بر آن حضرت حرام است و بر اهل

ص: 32



بیش نیز حرام است. پنجم در محبت که یک جا می فرماید: فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ وَ جَاي دِيْغَر فرموده: قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى. (1)

اما بسیار عجیب است که با وجود این همه روایاتی که درباره کیفیت صلوات بر محمد صلی علیه وآله وسلم در کتب صحاح آنها وارد شده، ولی آنها هنگام فرستادن صلوات بر پیامبر صلی علیه وآله وسلم از گفتن لفظ (آل) امتناع می ورزند و تنها می گویند: «صلی الله علیه وسلم». این موضوع، جز عناد زشت و جهالت روشن، چیزی دیگر نیست. من بسیاری از کتب آنها را دیده و به گفت و گوهای آنها گوش داده ام. جایی ندیده ام به همراه پیامبر صلی علیه وآله وسلم، بر آتش نیز صلوات بفرستند، جز خاتمه بعضی از کتابها؛ با وجود اینکه این حدیث در تمامی کتب صحاح اهل سنت نقل شده است؛ از جمله:

بخاری، ج 3؛ کتاب التفسیر، باب 452، ص 489، ح 1222، ح 4؛ کتاب الدعوات، باب 734 ص 434، ح 1224.

مسلم، ج 1، کتاب الصلوه، باب 17، ص 386، ح 406 و 405، (مؤسسه عزالدین للطباعه و النشر).

نسائی، ج 2، باب کیفیت الصلاه علی النبی، ص 47.

الترمذی، ج 2، باب 20، من ابواب الصراق، ص 302، ح 483.

ابن ماجه، ج 1، باب الصلاه علی النبی، باب 25، ص 203، ح 904.

ابو داوود، ج 1، باب الصلاه علی النبی، ص 207، ح 978، 977 و 976.

الدارمی، ج 1، باب الصلاه علی النبی، ص 356، ح 1363 و 1342.

## 2. عدم پذیرش نماز بدون درود بر محمد و آل محمد صلی علیه وآله وسلم

این قسمت را نیز با اقوالی از علمای اهل سنت پی می گیریم:

الف) ابن حجر ذیل آیه: إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ... اظهار می دارد:

از کعب بن عجره به حدیث صحیح، روایت شده، هنگامی که آیه مزبور نازل شد، گفتیم: یا رسول الله! بیش از این دانستیم چگونه بر شما «سلام» کنیم، اینک

ص: 33

می خواهیم بدانیم چگونه باید بر شما درود و صلوات بفرستیم. رسول خدا صلی علیه وآله وسلم فرمود:

هنگام درود بر من، بگویید: «اللهم صل علی محمد و علی آل محمد...». در روایت «حاکم نیشابوری» آمده، پرسیدند: چگونه بر شما اهل بیت درود بفرستیم؟ فرمود: بگویید: «اللهم صل علی محمد و علی آل محمد...». حاکم گفته سؤالی که مردم مطرح کرده، به عرض رسول خدا صلی علیه وآله وسلم رسانیدند، پس از نزول آیه مزبور بود و پاسخی که رسول اکرم صلی علیه وآله وسلم داده که بگویید: «اللهم صل علی محمد و علی آل محمد...»، دلیل آشکاری است که دستور درود فرستادن بر اهل بیت پیغمبر صلی علیه وآله وسلم و خاندان دیگر او، مراد و منظور آیه بوده است. و اگر اهل بیت پیغمبر صلی علیه وآله وسلم مصداق آیه منظور نباشند، از درود فرستادن بر اهل بیت پیغمبر صلی علیه وآله وسلم، آن هم به دنبال نزول آیه، سؤال نمی کردند و رسول خدا صلی علیه وآله وسلم هم به آنها چنان پاسخی که یادآوری شد، نمی داد، و از آنجا که به آنها این گونه پاسخ داده، دلیل بر آن است که درود بر «اهل بیت» مصداق آیه بوده و یکی از افراد مأمور به به شمار می آیند. همچنین پیغمبر اکرم صلی علیه وآله وسلم هم، خانواده خود را مقام نفس خود، قرار داده و درود بر آنان را لازم دانسته است؛ به دلیل آنکه منظور از درود فرستادن بر پیغمبر صلی علیه وآله وسلم، رعایت مقام آن حضرت است و اهل بیت پیغمبر صلی علیه وآله وسلم هم، از آن عظمت برخوردارند. این است که پیغمبر اکرم صلی علیه وآله وسلم هنگامی که «اهل بیت» پیغمبر صلی علیه وآله وسلم، در زیر کسا قرار گرفتند، فرمود: پروردگارا! اینان «اهل بیت» من می باشند و از من به شمار می آیند و من هم، از آنها هستم. اینک، درود و رحمت و بخشش و خرسندی خودت را برای من و ایشان نصیب فرما. مقتضای استجاب دعای مزبور، آن است که خدای تعالی اهل بیت رسول اکرم صلی علیه وآله وسلم را در درود بر او، هم ردیف نبی گرامی صلی علیه وآله وسلم قرار داده و از مؤمنان بخواهد تا همراه با پیغمبر اکرم صلی علیه وآله وسلم بر آنان نیز درود بفرستند. (1)

ص: 34

---

1- (1). صواعق المحرقة، ص 87. نیز برای مطالعه بیشتر ر. ک: فضایل الخمسة من الصحاح الستة، ترجمه شیخ محمد باقر ساعدی، صص 325-398.

ب) وهبه الزحیلی صاحب تفسیر المنیر ذیل آیه مودت مصادیق نزدیکان پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم را چنین معرفی می کند:

وهم كما جاء في بعض الاحاديث على، فاطمه، الحسن و الحسين فمراعاة قرابتهم و حبهم و احترامهم واجب بالنص القرآني المذكور، لذا شرع الدعاء لهم في خاتمه التشهد في الصلاة، و هو منصب عظيم و هو قوله: اللهم صل على محمد و على آل محمد و ارحم محمدًا و آل محمد و هذا تعظيم لم يوجد في حق غير الآل مما يدل على ان حب آل محمد واجب؛<sup>(1)</sup>

آنها هم چنانکه در برخی احادیث بیان شده امام علی، حضرت فاطمه، امام حسن و امام حسین علیهم السلام هستند، و مراعات قرابت، دوستی و احترامشان بنابر نص قرآن برهمگان واجب است، این گونه است که خداوند در انتهای تشهد نماز، دعا و سلام بر آنها را تشریح نموده و این منصبی عظیم و شأنی والا است، دعا این است «اللهم صل على محمد و على آل محمد» و این تعظیمی است که در حق غیر آل محمد علیهم السلام یافت نمی شود و دلیلی است (محکم) بر وجوب محبت آل محمد علیهم السلام.

او سپس خلاصه ای از سخن زمخشری را درباره دوستی آل محمد علیهم السلام می آورد و کلام خود را با گفته امام شافعی در این مورد ختم می کند.

ج) ابن کثیر ذیل آیه مودت پس از بیان روایات صلوات بر محمد و آل محمد علیهم السلام می گوید:

ومن ههنا ذهب الشافعي رحمه الله الى ان يحب على المصلي ان يصلي على آل رسول الله في التشهد...؛<sup>(2)</sup> بدین سبب است که شافعی صلوات فرستادن بر پیامبر و آل او را در آخر تشهد واجب دانسته است.

ابن کثیر در تکمیل این سخن می گوید: «فأنا قد روينا وجوب ذلك؛ ما وجوب صلوات و سلام بر رسول خدا و آلش علیهم السلام را در نماز روایت نموده ایم».

ص: 35

---

1- (1) . تفسیر المنیر، ج 25، ص 57.

2- (2) . ابن کثیر، تفسیر القرآن العظیم، ج 5، صص 494-500.

او حدیث درود فرستادن بر رسول الله صلی الله علیه و آله را به روایت اشخاص ذیل می داند:

ابن مسعود، ابو مسعود البدری، جابر بن عبدالله، از صحابه و شعبی و امام باقر علیه السلام و مقاتل بن حیان از تابعین.

ابن کثیر در ادامه کلام خود می گوید کسانی سلام و درود بر رسول الله و آل او را واجب می دانند، از جمله: «البندنیجی، سلیم الرازی و صاحبه نصر ابن ابراهیم المقدسی، و نقله امام الحرمین و صاحبه الغزالی قولاً عن الشافعی».

ابن کثیر مانند غالب مفسرین کلام خود را با احادیث فضیلت صلوات بر رسول الله صلی الله علیه و آله ختم می کند. این گونه احادیث، نشان از جایگاه والای «سلام بر محمد و آله» در شریعت اسلام دارد، چون همگان اتفاق دارند که هنگام فرستادن درود بر محمد صلی الله علیه و آله وسلم باید بر آل او هم سلام و درود فرستاد. اینک از روایات بی شماری که در این باب وارد شده به ذکر چند نمونه به نقل از ابن کثیر بسنده می کنیم.

الف) ان ابخل الناس من ذکرت عنده فلم یصل علی؛ رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند:

بخیل ترین مردم کسی است که من را نزد او یاد کنند و او بر من سلام نفرستد.

ب) اولی الناس فی یوم القیامه اکثرهم علی صلوه؛ اولین کسانی که روز قیامت به من ملحق می شوند، کسانی هستند که بر من بسیار درود و سلام می فرستند.

ح) ان جبرئیل علیه السلام قال لی الا اشرك ان الله عزوجل یقول: من صلی علیک صلیت علیه و من سلم علیک سلمت علیه؛ (1) رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمودند: جبرئیل به من گفت: خداوند فرموده هر کس بر تو درود فرستد من هم بر او درود می فرستم و هر کس بر تو سلام دهد من هم به او سلام می دهم.

ص: 36

این روایات، متضمن این است که پیامبر در تعظیم صلوات، «آل» خود را مثل نفس خود قرار داده است.

فقیه شافعی ابن مغازلی در روایتی که از «تنوخی» نقل کرده گفته: «ان الصلاة علی النبی وآله فریضه فی الصلاة؛ صلوات بر پیامبر و آلش در نماز واجب است». و نیز ابوحنیفه گفته: «الصلاة علی النبی و آله فریضه فی الصلاة». (1)

(د) مظهري یکی دیگر از مفسرین اهل سنت می گوید:

ابی مسعود الانصاری، قال: قال رسول الله صلی الله علیه و (آله) وسلم: من صلی صلاه و لم یصل فیها علی و علی اهل بیته لم یقبل منه؛ (2) ابومسعود انصاری می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم فرمودند: هر کس نماز گزارد و در آن، بر من و اهل بیتم سلام نفرستد از او قبول نمی شود.

مظهري در ادامه می گوید:

این حدیث را ابن جوزی از طریق دارقطنی روایت کرده، و می گوید: در سند آن جابر جعفی ضعیف است، اما حاکم و بیهقی روایت دیگری از یحیی بن السباق از طریق ابن مسعود نقل نموده اند که «اذا تشهد احدکم فلیقل اللهم صل علی محمد و علی آل محمد و بارک علی محمد و علی آل محمد و ارحم محمد و آل محمد کما صلیت و بارکت و ترحمت علی ابراهیم و علی آل ابراهیم انک حمید مجید». (3)

لازم به ذکر است که ابن غضائری درباره جابر بن یزید جعفی که از یاران امام باقر و امام صادق علیهما السلام است می گوید:

«الکونه ثقه فی نفسه؛ در وثاقت شخصی جابر تقریباً تردیدی نیست».

اگر عده ای در روایات او تردیدهایی نموده اند به خاطر وجود اشخاصی مثل عمرو بن ثمره و مفضل بن صالح در سند احادیث اوست چرا که اینها افراد مورد اعتمادی نیستند. اما آنچه

ص: 37

---

1- (1). فضائل الخمسه، ج 1، صص 352-398؛ ابن مغازلی، المناقب، ذیل سوره احزاب، آیه 56.

2- (2). تفسیر المظهري، ج 7، ص 375 (ذیل سوره احزاب، آیه 56).

3- (3). همان، ج 7، صص 376-387 (روایت کعب بن عجره).

که اینجا بیان شده این است که خود جابر ضعیف می باشد (سخن ابن جوزی) ولی چنین چیزی ثابت نشده، مگر اینکه بگوییم چون او شیعی است ابن جوزی او را ضعیف دانسته؛ در حالی که این دلیل قانع کننده ای نیست. (1)

البته روایت های صحیح دیگری این روایت را تقویت می کند. از این رو در ادامه نام کسانی را ذکر می کنیم که قائل اند با نفرستادن سلام و درود بر آل محمد علیهم السلام در تشهد، نماز باطل است:

1. قاضی عیاض، الشفاء، ج 2، ص 255. الصواعق المحرقة، ص 22 (ط عبداللطیف، مصر) 3. محمد بن عثمان البغدادی، المنتخب من الصحیحین، ص 44. شارق الانوار، ص 92 (ط مصر) 5. بیهقی، سنن، ج 20، ص 371 (حیدرآباد) 6. سخاوی، قول البدیع، ص 126 (حلب) 7. ابن حجر هیتمی، الدر المنصور، ص 8.12. علامه باکثیر الحضری، وسیله المآل، ص 72 (دمشق) 9. النبهانی، انوار المحمدیه، ص 428 (بیروت) 10. عبدالحفیظ الفهری، الآیات و البینات، ص 148 (ط رباط) 11. ولی الله بن الشیخ عبدالرحیم، الحجج البالغه، ج 1، ص 12 (ط المنیریه، قاهره) 12. ارحج المطالب، ص 218 (ط لا-هور) 13. ینایع الموده، ص 14.192. ابوبکر الحضرمی، رشحه الصادی، ص 31، حدیث امام محمد باقر قال الامام ابوجعفر محمد الباقر ابن علی بن الحسین رضی الله لوصلیت صلوه لم اصل فیها علی النبی صلی الله و آله و سلم و لا علی اهل بیته لرأیت انها لم تتم (ط قاهره) 15. المستدرک، ج 1، ص 169 (ط حیدرآباد) 16. ذهبی، تلخیص المستدرک، ج 1، ص 269 (ذیل مستدرک) 17. مجمع الزوائد، ج 2، ص 144 (ط القدسی قاهره) 18. خازن، تفسیر لباب التأویل، ج 4، ص 100 (ط قاهره) 19. قسطلانی، ارشاد الساری، ج 7، ص 20.365. ابن قیم جوزی، الصلاه حکم تارکها، ص 171 (ط الامام ف قاهره) 21. السخاوی، القول البدیع، ص 27.

برای مطالعه بیشتر در مورد **إِنَّ اللَّهَ وَ مَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ** و صلوات بر پیامبر و آل پیامبر علیهم السلام به منابع ذیل مراجعه فرمایید:

ص: 38

---

1- (1). برای مطالعه درباره او ر. ک: جامع الرواه اردبیلی، ج 1، ص 144؛ محمود دریاف نجفی، المعجم الموحد، ج 1، ص 170؛ رجال نجاشی، ص 128؛ الفهرست طوسی، ص 45؛ رجال طوسی، ص 111؛ اختیار الکشی، رقم 335 و 348؛ الخلاصه، ج 1، ص 35.

صحيح بخارى، ج 4، ص 146 و ج 8، ص 77 و ج 6، صص 120-121 (ط الايبريه مصر)؛ مسند طيالسى، ص 142 (ط حيدر آباد)؛ سنن دارمى، ج 1، ص 309 (دمشق)؛ سنن نسائى، ج 1، صص 189-190 (ميمنيه مصر)؛ جامع البيان طبرى، ج 22، صص 23، 43، 44 (ط الحلبي مصر)؛ ابن حزم، المعلى، ج 4، ص 135 (قاهره)؛ موضوع اوهام، ج 2، ص 468 (ط حيدر آباد)؛ تاريخ بغداد، ج 6، ص 216 (ط قاهره)؛ سنن بيهقى، ج 2، صص 146، 147، 378 (ط حيدرآباد)؛ الساعاتى، بدايع المنن، ج 1، ص 92 (ط قاهره)؛ النميرى، الاعلام بفضل الصلاه على النبى، صص 5-29 (ط حلب)، ابن جوزى، زاد المسير فى علم التفسير، ج 6، ص 418 (ط المكتب الاسلامى، دمشق)؛ مشكل الآثار، ج 3، صص 71 و 98 (ط حيدرآباد)؛ بغوى، معالم التزيل، ج 5، صص 225-226 (ط قاهره)؛ السنخاوى، القول البديع، صص 25، 27، 28 (حديث امام حسين) 29 و 30 (ط حلب)؛ تفسير ثعلبى، ذيل آيه؛ ذخائر العقبى، ص 19 (ط قاهره)؛ منهاج السنه، فصل 4، ص 65 (ط قاهره)؛ تاريخ ابن عساكر، ج 4، ص 450؛ ارشاد السارى للقسطلانى، ج 5، ص 428 و ج 7، ص 365 و ج 9، ص 244 (ط مصر)؛ نظم دررالسمطين، ص 45 (ط مطبقة القضاء)؛ ابن كثير، تفسير القرآن، ج 8، صص 114، 115، 118 (ط بولاق مصر)؛ ابن كثير، البدايه و النهايه، ج 1، ص 172 (ط مصر)؛ فتح البارى، ج 8، ص 432 (ط مصر)؛ بدرالدين العينى، عمدہ القارى، ج 15، ص 264 (ط المنيريه مصر)؛ تفسير خازن، ج 5، ص 225 (قاهره)؛ اليافعى، الارشاد و التطريز، ص 236 (قاهره)؛ سيوطى، الجامع الصغير، ص 219 (ط مصر)؛ ابن قيم جوزى، اعلام الموقعين، ج 4، ص 309 (ط السعاده، قاهره)؛ ابن حجر الهيتمى، الدر المنصور، صص 12 و 15؛ المختصرى من المختص، ج 1، ص 54 (ط حيدر آباد)؛ الطبقات الشافيعه الكبرى، ج 1، ص 95 و ج 2، ص 152 (ط القاهره)؛ سمرقندى، تنبيه الغافلين، ص 148 (ط قاهره)؛ النويرى، نهايه الارب، ج 5، ص 308 (ط قاهره)؛ فتح البيان، ج 7، ص 313؛ الفتح الكبير، ج 1، ص 129 و ج 2، ص 304 و ج 2، ص 190 (ط مصر)؛ آلوسى، الاغتراب، ص 112؛ آلوسى، الانوار المحمديه، ص 423؛ منتخب الصحيحين، ص 129 (ط مصر)؛ تفسير الوصول، ج 1، ص 233 (ط لكهنو)؛ ارجح المطالب، صص 111 و 317 و ج 3، ص 288 و ج 5، ص 50 و ج 3، ص 101؛ البيان و التعريف، ج 2، ص 134 (ط حلب)؛ الاتحاف زيدي، ج 3، ص 78 (ط مصر)؛ موطأ مالك، ج 1، ص 137 (ط الحلبي مصر)؛ صحيح مسلم، ج 2، ص 16 (ط محمد على صبيح مصر)؛ ابن الابار البلبسى، المعجم، ص 53؛ احمد القدوسى، سنن الهدى، ص 56؛ عبدالكريم الرافعى، التدوين، ج 1، ص 90؛ ابن عبدالبر، تجريد التمهيد، ص 185 (ط قاهره)؛ سيوطى، بغيه

الوعاء، ص 443 (ط قاهره)؛ محمد بن اطفیش، شامل الامل و الفرع، ص 105 (ط قاهره)؛ علامه ساعتی، بدایع المنف، ج 1، ص 90 (ط قاهره)؛ بخاری، التاريخ الكبير، ج 2، رقم 1، ص 350 (ط حيدر آباد)؛ قاضی عیاض، الشفاء بتعريف حقوق المصطفى، ج 2، صص 60-61 (ط آستانه)؛ ابن حجر عسقلانی، الاصابه، ج 1، ص 547 (ط مصطفى محمد، مصر)؛ شهاب الدين احمد الابشهي؛ المستطرف، ج 2، ص 268 (ط قاهره)؛ الدينوري؛ عمل اليوم و الليله، ص 103 (ط حيدرآباد الدكن)؛ حمیدی، الجمع بين الصحيحين، ج 2، ص 502؛ الكازردني، المنتقى فى سيره المصطفى، (روایت ابى سعيد الخدری)؛ سيوطی، ذيل اللئالی، ص 153 (ط لكهنو)؛ الشيخ عبدالحفيظ الفهری، آی ات و البينات، صص 240، 248 (ط المطبعه الرظيه)؛ مسند احمد، ج 1، ص 162، به طريق مختلف؛ الذهبي، سير اعلام النبلاء، ج 3، ص 133 (ط دارالمعارف، مصر)؛ نووی، شرح صحيح مسلم، ج 4، ص 124 (ط قاهره)؛ نووی، الاذكار، ج 6، صص 40، 77، 323؛ الزبيدي، تاج العروس، ج 7، ص 105 (ط قاهره). حديث مذكور به 45 شكل روايت شده است (ر. ك: ملحقات احقاق الحق، صص 606-611).

### 3. مصادیق آل یاسین در قرآن کریم

از جمله آیاتی که سلام و درود بر آل محمد علیهم السلام را به مسلمانان تذکر می دهد این آیه است:

سَلَامٌ عَلَىٰ آلِ يَاسِينَ ۱

غالب مفسرین اهل سنت ذیل این آیه از ابن عباس و دیگران نقل نموده اند که مراد از آل یاسین، آل محمد صلی الله علیه وآله وسلم هستند؛ از جمله طبری نقل می کند که مراد از سَلَامٌ عَلَىٰ آلِ يَاسِينَ، یعنی آل محمد و می افزاید که در تفسیر کلبی هم این حدیث نقل شده است. (1)

ص: 40

1- (2). تفسیر طبری، ج 23، ص 95 (ذیل آیه) و نیز کسانی که سَلَامٌ عَلَىٰ آلِ يَاسِينَ را اختصاص به آل محمد علیهم السلام دانسته یا آن را نقل کرده اند: ر. ک: جمال الدین محمد بن یوسف؛ نظم درر السمطین، ص 94 (ط مطبعه القضاء)؛ احمد بن عبد الوهاب النویری، نهاییه الارب، ج 2، ص 338 (ط مصر)؛ السید محمد صدیق



علی علیه السلام نیز می فرماید: «یاسین» محمد صلی الله علیه و آله است و ما «آل یاسین» هستیم. (1)

## جایگاه حدیث ثقلین در تفاسیر

### اشاره

خداوند متعال در جای جای قرآن از رسول گرامی اش با عنوان مفسر و روشنگر کتاب خود یاد کرده و تبیین قرآن را برای بشریت به عنوان یکی از اهداف نزول آن بر شمرده است؛ چنان که فرموده:

وَ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ وَلَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ ؛ (2) «و بر تو قرآن را نازل کردیم، تا برای مردم آنچه را برایشان نازل شده است روشن کنی، باشد که اندیشه کنند».

وَ مَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ إِلَّا لِتُبَيِّنَ لَهُمُ الَّذِي اخْتَلَفُوا فِيهِ 3 ؛ «و قرآن را جز برای این بر تو فرو نفرستادیم که [حققت آنچه را اختلاف دارند برای ایشان روشن کنی]».

ص: 41

---

1- (1) . شواهد التنزیل، تحقیق شیخ محمد باقر محمودی، ج 2، صص 109-111. حدیث را از قول ابن عباس، مجاهد، و از امام صادق علیه السلام از پدرانش از علی علیه السلام و دیگران نقل نموده است.

2- (2) . سوره نحل، آیه 44.

بدین سان پیامبر بزرگوار اسلام صلی الله علیه و آله وسلم، مسئولیت عظیم و پرافتخار تفسیر و تبیین قرآن را آشکارا از آفریدگار خود دریافت نمود و هدایت بشر را از رهگذر تبیین قرآن و مفاهیم والایش دنبال کرد.

پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم که جز به رضای خدایش سخن نمی گفت، بارها بر وجود پیوندی ریشه دار و ناگسستگی میان قرآن و اهل بیت معصومش علیهم السلام تأکید نمود و این حقیقت را در زمان های پیاپی و به مناسبت های گوناگون به گوش همگان رسانید، تا حجت را بر آنان تمام ساخته باشد.

حدیث مشهور ثقلین، از جمله ده ها سخن زرین و گهرباری است که از وجود مبارک پیامبر درباره اهل بیت علیهم السلام به یاد مانده است. سند و دلالت این حدیث، به قدری روشن است که چنانچه درباره پیوند اهل بیت علیهم السلام با قرآن، هیچ سخن دیگری از پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم وجود نداشت، همه حقیقت جویان را بس بود تا در برابر همتایی آنان با قرآن، فروتنانه سر تعظیم و تسلیم به زیر افکنند.

احمد بن حنبل، از پیشوایان بزرگ اهل سنت، در یک نقل، این حدیث نبوی را با اسناد به زید بن ارقم، صحابی مشهور پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم چنین نقل کرده است:

روزی پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم در مجلسی بین مکه و مدینه که به غدیر خم مشهور است، در میان ما ایستاد و به ایراد خطبه پرداخت، پس از حمد و ثنای الهی و پند و اندرز به حاضران فرمود:

الا یا ایها الناس، انما بشر مثلکم، یوشک ان یأتینی رسول ربی - عزوجل - فاجیب، و اتی تارک فیکم الثقلین؛ اولهما کتاب الله - عزوجل - فیه الهدی و النور فخذوا بکتاب الله تعالی و استمسکوا به، فحث علی کتاب الله و رغب فیه، ثم قال: و اهل بیتی، اذکرکم الله فی اهل بیتی، اذکرکم الله فی اهل بیتی، اذکرکم الله فی اهل بیتی؛ (1) ای مردم! بدانید که همانا در آستانه دیدار با پروردگار هستیم، و این در حالی است که دوشیء گرانبها را در میان شما

ص: 42

---

1- (1). روح المعانی، ج 22، ص 16؛ تفسیر ثعالبی، ج 1، ص 435؛ تفسیر المظهری، ج 8، ص 261 (ذیل آیه موده)؛ معالم التنزیل، ج 8، ص 262. برای مطالعه بیشتر ر. ک: کتاب الله و اهل بیت فی حدیث الثقلین عن مصادر اهل السنه، گروه تحقیق در مسئله امامت، (مدرسه امام باقر علیه السلام، 1422).

باقی می گذارم، نخستین آن دو، کتاب خداست که مایه هدایت و نور است، پس بدان چنگ زبید و قرآن را دریابید.

زید می گوید، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم پس از آن که مردم را برای روی آوردن به قرآن ترغیب و تشویق نمود، فرمود:

[و شیء گرانبهای دیگری که پس از خود به جا می گذارم] اهل بیت من است و من شما را به اهل بیتم توجه می دهم و این جمله را سه بار تکرار کرد.

### نقل های مختلف حدیث ثقلین

این حدیث شریف در کتب اهل سنت با عبارات و تعابیر گوناگون نقل شده که نمونه هایی را ذکر می کنیم.

1. ابن کثیر

الف) وقد ثبت فی الصحیح ان رسول الله قال فی خطبه بغدیر خم، انی تارک فیکم الثقلین: کتاب الله و عترتی و انهما لم یفترقا حتی یردا علی الحوض. (1)

ب) انی تارک فیکم ما ان تمسکتکم به لن تضلوا بعدی، احدهما اعظم من الآخر: کتاب الله جبل ممدود من السماء الی الارض والآخر عترتی اهل بیتی و لن یفترقا حتی یردا علی الحوض، فانظروا کیف تخلفونی فیها؟ سپس می گوید: «هذا حدیث حسن غریب». (2)

ج) او همچنین ضمن حدیثی طولانی آورده است:

انی تارک فیکم الثقلین، اولهما کتاب الله تعالی فی الهدی و النور، فخذوا بکتاب الله و استمسکوا به فحث علی الکتاب الله رغب فیہ - و قال صلی الله علیه و آله و سلم - و اهل بیتی اذکرکم الله فی اهل بیتی، اذکرکم الله فی اهل بیتی. (3)

ص: 43

---

1- (1). تفسیر القرآن العظیم، ج 5، ص 199.

2- (2). همان، ج 6، ص 200.

3- (3). همان.

لازم به ذکر است این حدیث از زید بن ارقم است، ولی از پیامبر خدا روایات بسیاری وارد شده که نشان می دهد منظور از اهل بیت امام علی، حضرت فاطمه، امام حسن و امام حسین علیهم السلام هستند.

(د) انا تارک فیکم الثقلین، الحدیث. (1)

2. فخر رازی

(الف) از وی نقل شده است: «قال علیه السلام: انی تارک فیکم الثقلین». (2)

لازم به ذکر است استناد این جز به رازی محرز نیست و آن چنانکه از کشف الظنون (3) بر می آید آن را «القمولی» و «القاضی شهاب الدین» کامل نموده اند.

(ب) ایشان در کتاب الحصول خود نیز می آورد: انی تارک فیکم ما ان تمسکتُم به لن تضلوا به کتاب الله و عترتی. (4)

3. جمال الدین قاسمی

وی نیز همان لفظی را که از فخر رازی نقل کردیم (قسمت الف) در کتاب خود آورده است. (5)

4. آلوسی

(الف) وانت تعلم ان ظاهر ماصح من قوله صلى الله عليه و آله: انی تارک فیکم خلیفتین و فی روایه ثقلین کتاب الله حبل ممدود مابین السماء و الارض و عترتی اهل بیتی، انهما لن یفترقا حتی یردا علی الحوض، یقتضی ان النساء المطهرات غیر داخلات فی اهل البیت الذین هم احد الثقلین. (6)

ص: 44

---

1- (1) . همان، ج 3، ص 492.

2- (2) . التفسیر الکبیر، ج 29، ص 112.

3- (3) . ر. ک: ج 2، ص 1756.

4- (4) . الحصول، ج 4، ص 170.

5- (5) . ر. ک: محاسن التأویل، ج 14، ص 307.

6- (6) . روح المعانی، ج 22، ص 61.

ب) انى تارك فيكم ثقلين: اولهما كتاب الله فيه الهدى والنور، فخذوا بكتاب الله واستمسكوا به فحث على كتاب الله ورغب فيه ثم قال: واهل بيته، اذكرم الله فى اهل بيته، اذكرم الله فى اهل بيته، اذكرم الله فى اهل بيته.

در ادامه نیز حدیثی می آورد که اهل بیت کسانی اند که صدقه بر آنها حرام است؛ البته آل علی علیه السلام، عقیل، جعفر و عباس را برمی شمارد. (1)

ج) انى تارك فيكم خليفتين: كتاب الله عزوجل جبل ممدود ما بين السماء الارض وعترتى اهل بيته وانهما لن يفترقا حتى يردا على الحوض.

سپس هم می گوید در این مضمون اخبار زیادی وارد شده است. (2)

5. ابوحيان اندسى

وی این حدیث را با عبارات ذیل نقل کرده است:

انى تارك فيكم الثقلين، انه لن تعمى ابصاركم ولن تضل قلوبكم ولن تزل اقدامكم ولن تقصر ايديكم، كتاب الله سبب بينكم وبينه، طرفه بيده و طرفه بايديكم، فاعملوا بحكمه، و آمنوا بمتشابهه واحلوا حلاله و حرموا حرامه، الا واهل بيته وعترتى وهو الثقل الآخر فلا تسبوهم فتهلكوا. (3)

6. بغوى

الف) انى تارك فيكم الثقلين: كتاب الله واهل بيته. اذكرم الله فى اهل بيته. (4)

بغوى هم نقل کرده که به زید بن ارقم گفته شد اهل بیت چه کسانی هستند و او همان گفته قبلی را که در تفسیر ابن کثیر ذکر کردیم برمی شمارد.

ص: 45

---

1- (1) . همان، ص 16.

2- (2) . همان، ج 4، ص 18.

3- (3) . بحر المحيط، ج 1، ص 24.

4- (4) . معالم التنزيل، ج 5، صص 80-81.

ب) انا تارك فيكم ثقلين اولهما كتاب الله فيه الهدى و النور فخذوا بكتاب الله و استمسكوا به - فحث على كتاب الله و رغب فيه - ثم قال: اهل بيتي، اذركم الله في اهل بيتي. (1)

7. ثعلبي

الف) وقال النبي: انى تارك فيكم الثقلين كتاب الله و عترتى. (2)

ب) انى تارك فيكم الثقلين خليفتى ان اخذتم بهما لن تضلوا بعدى. (3)

قندوزى حنفى مى گويد: «اين حديث را ثعلبى هم نقل نموده است». (4)

ج) انى تركت فيكم الثقلين ان اخذتم بهما لن تضلوا، احدهما اكبر من الآخر كتاب الله جبل ممدود من السماء الى الارض و عترتى اهل بيتي، الا و انهما لن يفترقا. حتى يردا على الحوض. (5)

8. حاكم حسانى

عن ابى جعفر: انه سأل عن قوله الله تعالى أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ قال: نزلت فى على بن ابن طالب، قلت: ان الناس يقولون فما منعه ان يسمى علياً و اهل بيته فى كتابه؟ فقال ابو جعفر: قولوا لهم ان الله انزل على رسوله الصلاه و لم يسم ثلاثا و لا اربعاً حتى كان رسول الله و انزل أَطِيعُوا اللَّهَ فنزلت فى على و الحسن و الحسين و قال رسول الله: اوصيكم بكتاب الله و اهل بيتى ان سألت الله ان الا يفرق بينهما حتى يوردهما على الحوض فاعطاني ذلك. (6)

ص: 46

1- (1) . همان، ج 1، ص 517.

2- (2) . الكشف و البيان، ج 4، ص 290.

3- (3) . ينابيع الموده، ص 241.

4- (4) . همان.

5- (5) . همان، ص 32.

6- (6) . شواهد التنزيل، ج 1، ص 191، ح 203.

الف) قال رسول الله: انى تارك فيكم ما ان تمسكتم به لن تضلوا بعدى، احدهما اعظم من الآخر و هو كتاب الله حبل ممدود من السماء الى الارض و عترتى اهل بيتى لن يفترقا حتى يردا على الحوض، فانظرو كيف تخلفونى فيهما. (1)

ب) ألا و انى تارك فيكم ثقلين؛ احدهما كتاب الله هو حبل الله من اتبعه كان على الهدى و من تركه كان على ضلاله و اهل بيتى اذكركم الله من اهل بيتى، ثلاث مرات. (2)

ج) انى تارك فيكم ثقلين، اولهما كتاب الله فيه الهدى و النور، فخذوا بكتاب الله و استمسكوا به فحث على كتاب الله و رغب فيه - ثم قال: اهل بيتى اذكركم الله فى اهل بيتى.... (3)

د) انى تارك فيكم ثقلين كتاب الله و عترتى. (4)

ه) حديث زيد بن ارقم كه فردى با نام حصين از او مى پرسد اهل بيت چه كسانى اند و او پاسخ مى دهد. (5)

## 10. خطيب شريينى

الف) قال صلى الله عليه و آله وسلم: انى تارك فيكم الثقلين؛ كتاب الله عزوجل و عترتى. (6)

ب) زيد بن ارقم عن النبى صلى الله عليه و آله وسلم انه قال: انى تارك فيكم، كتاب الله و اهل بيتى، اذكركم الله فى اهل بيتى؛ قيل لزيد: فمن اهل بيتى، فقال: هم

ص: 47

1- (1) . ر. ك: لباب التأويل، ج 1، ص 3.

2- (2) . همان، ص 257.

3- (3) . همان، ص 3.

4- (4) . همان، ص 212.

5- (5) . همان، ص 94.

6- (6) . تفسير القرآن الكريم، ج 4، ص 167.

الف) قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: انى تارك فيكم ما ان تمسكتم به لن تضلوا بعدى، احدهما اعظم من الآخر: كتاب الله حبل ممدود من السماء الى الارض وعترتى اهل بيتى ولن يتفرقا حتى يردا على الحوض فانظروا كيف تخلفونى فيهما. (2)

ب) قال رسول الله: انى لكم فرط و انكم واردون على الحوض، فانظروا كيف تخلفونى فى الثقلين. قيل: و ما الثقلان يا رسول الله؟ قال: الاكبر كتاب الله عزوجل سبب طرفه بيد الله و طرفه بايديكم، فتمسكوا به لن تزالوا أو لا تضلوا، و الاصغر عترتى و انهما لن يتفرقا حتى يردا على الحوض و سألت لهما ذاك ربي فلا تقدموهما لتهلكوا و لا تعلموهما فانهما اعلم منكم. (3)

الف) روى عنه رسول الله قال: انى تارك فيكم الثقلين، انه لن تعمى ابصاركم و لن تضل قلوبكم و لن تزل اقدامكم و لن تقصر ايديكم، كتاب الله سبب بينكم و بينه، طرفه بيده و طرفه بايديكم فاعلموا بمحكمه، و آمنوا بمتشابهه و احلوا حلاله، و حرموا حرامه، الا و عترتى و اهل بيتى، هو الثقل الآخر فلا تسبقوهم فتهلكوا. (4)

ب) وقال النبى صلى الله عليه وآله وسلم: انى تارك فيكم الثقلين كتاب الله و عترتى. (5)

1- (1) . همان، ج 3، ص 538.

2- (2) . درالمنثور، ج 7، ص 349.

3- (3) . همان، ج 2، ص 285.

4- (4) . المحرر الوجيز، ج 1، ص 36.

5- (5) . همان، ج 5، ص 230.



او درباره این حدیث شریف می گوید:

وقد ثبت فی الصحیح ان رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم، قال فی خطبته بغدیر خم انی تارک فیکم الثقلین: کتاب الله و عترتی و انهما لم یفترقا حتی یردا علی الحوض. (1)

14. جمال الدین قاسمی

الف) انی تارک فیکم ثقلین؛ کتاب الله و عترتی و انهما لم یفترقا حتی یردا علی الحوض. (2)

ب) الا- و انی تارک فیکم ثقلین؛ احدهما کتاب الله هو حبل الله من اتبعه کان علی الهدی و من ترکه کان علی ضلاله و عترتی اهل بیته. (3)

ج) انا تارک فیکم ثقلین؛ اولهما کتاب الله فی الهدی و النور فخذوا بکتاب الله و استمسکوا به فحث علی کتاب الله عزوجل و رغب فیہ - ثم قال: و اهل بیته اذکرکم الله فی اهل بیته قالهما ثلاثا. (4)

در ادامه نیز همان حدیثی را که حصین از زید بن ارقم درباره اهل بیت می پرسد ذکر کرده است. (5)

15. محمد فؤاد عبدالباقی

الا و انی تارک فیکم ثقلین، احدهما کتاب الله هو حبل الله من اتبعه کان علی الهدی و من ترکه کان علی ضلاله و فیہ: فقلنا له: من هم اهل بیته و نساءه و قال:

ص: 49

1- (1) . من نسمة القرآن، ص 514.

2- (2) . محاسن التأویل، ج 14، ص 307.

3- (3) . همان، ج 3، ص 170.

4- (4) . همان، ج 13، ص 250.

5- (5) . همان.

لا واثيم الله، ان المرأة تكون مع الرجل العصر من الدهر ثم يطلقها فترجع الى ابيها وقولها. اهل بيته اصله و عصبه الذين حرموا الصدقه بعده. (1)

لازم به ذكر است كه حديث زيد بن ارقم به صورت كامل در ادامه همين حديث ذكر شده است.

16. رشيد الدين ميدي

الف) قال النبي صلى الله عليه وآله وسلم انى تارك فيكم الثقلين؛ كتاب الله واهل بيته. (2)

ب) قال النبي صلى الله عليه وآله وسلم انى تارك فيكم الثقلين؛ كتاب الله واهل بيته، اذكرم الله فى اهل بيته قبل لزيد بن ارقم وعن اهل بيته قال هم آل على. (3)

17. ثعالبى

الف) عن زيد بن ارقم: قال رسول الله: قال اما بعد ايها الناس فانى انا بشر مثلكم يوشك ان يأتينى رسول ربي فاجيب وانا تارك فيكم ثقلين اولهما كتاب الله فيه الهدى والنور فخذوا الكتاب الله و... واهل بيته اذكرم فى اهل بيته، اذكرم الله ثلاثا فى اهل بيته. (4)

ب) قال اهل المعانى كل شىء له قدر و وزن ينافس فيه فهو ثقل، قال النبي صلى الله عليه وآله وسلم: انى تارك فيكم الثقلين كتاب الله و عترتى. فجعلها ثقلين اعظاما لقدرهما. (5)

18. شهرستانى

او به نقل از ابوذر مى گوید:

ص: 50

1- (1) . همان، ج 4، ص 170.

2- (2) . كشف الاسرار، ج 9، ص 414.

3- (3) . همان، ص 23.

4- (4) . تفسير المظهرى، ج 1، ص 435 و ج 8، صص 261-262.

5- (5) . همان، ج 9، ص 129.

رسول الله سمعته حين احتضر يقول: انى تارك فيكم الثقلين كتاب الله وعترتى وانهما لم يفترقا حتى يردا على الحوض كهاتين، وجمع بين اصبعيه المسبحتين من يديه وساوى بينهما و....(1)

### جایگاه سندی حدیث ثقلین

ابن حجر هیتمی، از عالمان بزرگ اهل سنت، درباره طرق فراوان این حدیث می نویسد:

«این حدیث، با طریق های فراوانی از بیست و چند صحابی روایت شده است».

وی همچنین می نویسد:

شمار زیادی از صحابه، حدیث یاد شده را از پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم روایت کرده اند. در این میان برخی از آنان حدیث را در سفر حجه الوداع و در روز عرفه از وی شنیده و روایت کرده اند و برخی آن را در زمان هجرت پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم که جمع زیادی نزد وی حضور داشتند شنیدند و گزارش کردند. شماری دیگر نیز آن را در ماجرای بزرگ و به یاد ماندنی غدیر خم از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله شنیدند. و جمعی از صحابه نیز چنین می گویند که این حدیث را در زمان بیماری آن حضرت و در روزهای پایانی زندگی اش از پیامبر اکرم به یاد دارند. و سرانجام گروهی دیگر گفته اند که پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم پس از بازگشتن از طائف، خطبه ای ایراد کرد و در آن، حدیث ثقلین را فرمود.

ابن حجر پس از گزارش تنوع نقل حدیث از سوی صحابه، درباره علت آن می نویسد:

ثم اعلم ان الحدیث التمسک بذالک طرقاً کثیره وردت عن نيف و عشرين صحابياً. و فی بعض تلک الطراق انه قال ذالک بحجه الوداع بعرفه، و فی اخری انه قال بالمدينه فی مرضه و قد امتلأت الحجره بأصحابه و من اخری انه قال: ذلک بغدير خم و فی اخری انه قال: لمّا قام خطیباً بعد انصرافه من الطائف کما مر، و لا تنافی اذ لا مانع من انّه کرّر علیهم ذلک فی تلک المواطن و غیرها تماماً بشأن الكتاب العزيز و العتره الطاهره.(2)

ص: 51

1- (1). مفاتیح الاسرار، نسخه خطی، ورقه 26 ب.

2- (2). الصواعق المحرقة، ص 136 (المطبعة الميمنية) و ص 150 (مکتبه القاہره).

بر این اساس، این همه تفاوت و چندگونگی درباره زمان و مکان صدور روایت از پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم نشان از آن دارد که موضوع قرآن و عترت و پیوند آن دو به قدری برای آن حضرت مهم بوده که در زمان های مختلف، هر فرصتی را غنیمت می شمردند و در صدد اعلان آن به همگان بوده اند.

علامه امینی درباره سند حدیث می نویسد:

«پیشوایان و حافظان حدیث بر صحیح بودن این روایت اجماع دارند.»<sup>(1)</sup>

همچنین آیت الله بروجردی درباره آن می نویسد:

این حدیث را افزون بر عالمان شعیه، سی و چهار تن از مردان و زنان صحابه و یاران پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم و بیش از صد و هشتاد تن از بزرگان و دانشمندان نامی و محدثان نام آشنای اهل تسنن، در کتاب های سنن و جوامع حدیثی خود با سندهای صحیح نقل کرده اند.<sup>(2)</sup>

درباره راویان حدیث شریف ثقلین از میان صحابه باید گفت که این حدیث شریف در میان علمای مذهب اهل بیت علیهم السلام و اهل سنت از شهرتی بسیار برخوردار است. بدون شک چنین جایگاهی ناشی از وجود آن حدیث در منابع متعدد فریقین و نیز نقل آن توسط تعداد قابل توجهی از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله است. طبق تحقیقات انجام گرفته، حدیث شریف ثقلین توسط سی و هفت تن از اصحاب پیامبر عظیم الشان اسلام صلی الله علیه و اله نقل و روایت شده است که عبارت اند از:<sup>(3)</sup>

1 - امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام - 2 - فاطمه زهرا سلام الله علیها 3 - امام حسن مجتبی علیه السلام 4 - امام حسین علیه السلام 5 - ابویوب انصاری 6 - ابوذر غفاری 7 - ابورافع 8 - ابوسعید خدری 9 - ابو شریح خزاعی 10 - ابوقدومه انصاری 11 - ابولیلی انصاری 12 - ابوالهیثم ابن التیهان 13 - ابوهریره 14 - ام المؤمنین ام سلمه 15 - ام هانی خواهر امام علی علیه السلام 16 - انس بن مالک 17 - براء بن عازب 18 - جابر بن عبدالله

ص: 52

1- (1). علامه امینی، الغدیر، ج 6، ص 330.

2- (2). حسین طباطبایی بروجردی، جامع احادیث الشیعه، ج 1، صص 14-20.

3- (3). محمدی ری شهری، اهل بیت فی الکتاب و السننه، صص 125-126؛ عبدالحسین شرف الدین، المراجعات، تحقیق الشیخ حسین الرازی، ص 327.

انصاری 19 - جبیر بن مطعم 23 - زید بن ثابت 20 - حذیفه بن اسید غفاری 21 - حذیفه بن یمان 22 - خزیمه بن ثابت (ذوالشهادتین) 25 - سعد ابن ابی وقاص 26 - سلمان فارسی 27 - سهل بن سعد 28 - ضمیره اسلمی 29 - طلحه بن عبیدالله تمیمی 30 - عامر بن لیلی بن ضمیره 31 - عبدالرحمن بن عوف 32 - عبدالله بن حنطب؛ 33 - عبدالله بن عباس 34 - عدی بن حاتم 35 - عقبه بن عامر 36 - عمر بن خطاب 37 - عمرو بن عاص.

گفتنی است همین حدیث شریف از امام باقر، امام صادق، امام رضا و امام هادی علیهم السلام نیز نقل شده است.

همچنین میرحامد حسین هندی (م 1306 ق) در کتاب گرانقدر «عبارات الانوار» نام نوزده تابعی و نام بیش از سیصد تن از علما و دانشمندان اهل سنت را آورده است که از قرن دوم تا قرن چهاردهم زندگی می کرده اند و حدیث شریف ثقلین را نقل و روایت نموده اند. (1)

با توجه به اینکه حدیث شریف ثقلین را تعداد قابل توجهی از راویان در منابع فریقین روایت کرده اند، می توان آن را از دیدگاه مذهب اهل بیت علیهم السلام و اهل سنت متواتر معرفی نمود. همچنین علاوه بر علمای حدیثی ما تعدادی از علمای حدیثی اهل سنت نیز این حدیث شریف را صحیح و معتبر نامیده اند که در اینجا به اسامی و کتاب های برخی از آنها اشاره می کنیم.

1 - مسلم بن حجاج نیشابوری (206-261 ق) با نقل حدیث شریف ثقلین در کتاب صحیح خود بر صحت و اعتبار آن حدیث شریف صحه گذاشته که قبلاً روایت زید بن ارقم در همین زمینه ذکر شد. (2)

2 - ابو عیسی محمد بن عیسی ترمذی (209-297 ق) در کتاب الجامع الصحیح خود با نقل دو روایت مربوط به ثقلین، هر دو روایت را (با همان سند) حدیث حسن نامیده است. (3)

3 - حافظ ابو عبدالله حاکم نیشابوری (م 405 ق) حدیث شریف ثقلین را در کتاب خود المستدرک علی الصحیحین ذکر نموده و سپس از نقل آن چنین گفته است:

ص: 53

---

1- (1). اهل البیت فی الکتاب و السنه، ص 127.

2- (2). صحیح مسلم، کتاب الفضیل، باب فضایل علی بن ابی طالب.

3- (3). الجامع الصحیح، ج 5، ص 663. حدیث حسن، روایتی است که از نظر اعتبار پس از حدیث صحیح قرار می گیرد.

«هذا حديث صحيح على شرط الشيخين و لم يخرجاه بطوله؛(1) این حدیث (تقلین) براساس شرط بخاری و مسلم، حدیث صحیحی است، لکن آن دو، این حدیث را در کتب خود به طور کامل نقل نکرده اند».

4 - حافظ ابوالفداء اسماعیل بن کثیر دمشقی (م 744 ق) در تفسیر خود، ذیل آیه بیست و سوم از سوره شوری، حدیث شریف تقلین را صحیح نامیده است. متن سخن وی و حدیث مورد نظر چنین است:

وقد ثبت فی الصحیح ان رسول اله صلی الله علیه وآله قال فی خطبته بغدیر: انی تارک فیکم الثلقتین: کتاب الله و عترتی و انهما لم یفترقا حتی یردا علی الحوض؛(2)

همانا در [کتاب یا حدیث] صحیح آمده است که پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله در خطبه غدیر خم چنین فرمود: همانا من در میان شما دو چیز سنگین بر جای می گذارم؛ کتاب خدا و اهل بیت من که آن دو از یکدیگر جدا نمی شوند تا روزی که در کنار حوض بر من وارد شوند.

5 - جلال الدین سیوطی (846-911 ق) نیز در کتاب الجامع الصغیر خود، پس از نقل حدیث شریف «تقلین» از طریق زید بن ثابت، آن را صحیح معرفی کرده است.(3)

همچنین تعداد دیگری از علما و محدثان مذهب اهل بیت علیهم السلام و اهل سنت نیز در کتب و رسائل خود بر صحیح و معتبر بودن حدیث شریف «تقلین» اذعان و تأکید کرده اند.

بنابراین به طور کلی می توان گفت کسی نمی تواند در صحت و اعتبار و شهرت این حدیث شریف خدشه ای وارد سازد. چون این حدیث شریف، علاوه بر متواتر بودن، صحیح و معتبر است که این هم مورد اتفاق فریقین است. البته ممکن است قسمتی از احادیث تقلین دارای سند ضعیف باشد، ولی این امر هیچ آسیبی به سایر احادیث صحیح و با سند معتبر وارد نمی سازد.

ص: 54

---

1- (1). المستدرک علی الصحیحین، ج 3، ص 109.

2- (2). تفسیر القرآن العظیم، ج 4، ص 122.

3- (3). الجامع الصغیر، ص 157، ح 2631.

مفاد حدیث، بسان سند آن از قوت و روشنی ویژه ای برخوردار است؛ به گونه ای که هرکس در آن اندیشه و تأمل کند، پیوند اهل بیت علیهم السلام با قرآن برایش آشکار خواهد شد. در اینجا برخی از این مفاهیم را بررسی خواهیم نمود.

1. اگر کسی بگوید منظور از اهل بیت علیهم السلام در حدیث شریف ثقلین چه کسانی هستند، در پاسخ این سؤال باید بگوییم که فهمیدن این نکته چندان مشکل نیست و هر کس در محتوای حدیث شریف ثقلین، اندکی تأمل و تفکر نماید، منظور از اهل بیت را به خوبی به دست خواهد آورد.

بدون شک، منظور از اهل بیت در این حدیث شریف که به عنوان ثقل اصغر (امانت سنگین کوچک تر) معرفی شده است، باید کسانی باشند که لیاقت و شرایط رهبری همه جانبه امت اسلامی را داشته و در عین حال از هرگونه لغزش و گناه و انحراف به دور باشند؛ چراکه ثقل اکبر (امانت سنگین بزرگ تر) یعنی قرآن کریم نیز دارای چنین ویژگی هایی است و همین ضامن رستگاری و سعادت امت اسلامی است، اما افراد غیر معصوم توان و لیاقت ایفای چنین نقش الهی و بزرگی را ندارند.

از طرفی اهل بیت همان کسانی هستند که خداوند متعال در آیه سی و سوم سوره احزاب، از تطهیر آنها از هرگونه پلیدی و گناه خبر داده است. همچنین در آیه پنجاه و نهم سوره نساء به «صاحبان امر» بودنشان اشاره نموده و بر اطاعت مطلق مسلمانان از آنها تأکید ورزیده است.

از این گذشته، خداوند متعال در آیه چهل و سوم سوره نحل، آنها را «اهل ذکر» امت اسلامی معرفی نموده و بر مراجعه امت اسلامی به آنها دستور داده است. همچنین خداوند متعال در آیه صد و نوزدهم سوره توبه، آنها را «راستگویان و صادقان حقیقی» معرفی کرده و به همراهی مطلق امت اسلامی با آنها دستور داده است.

از طرفی در آیه بیست و سوم سوره شوری، آنها را نزدیکان پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله معرفی کرده و اجر رسالت آن حضرت صلی الله علیه و آله را دوستی و مودت آن نزدیکان قرار داده است.

به علاوه، روایات موجود در منابع فریقین نیز بیان کننده این نکته است که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله بارها و در موارد متعدد امام علی، حضرت فاطمه، امام حسن، امام حسین و

امامانی از اولاد امام حسین علیهم السلام را اهل بیت خود معرفی نموده است. طبق برخی از روایات موجود، حدیث شریف «ثقلین» دارای ادامه ای است که پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله در آن منظور از اهل بیت علیهم السلام را به طور روشن بیان فرموده است. اعتقاد امامیه و بسیاری از علما اهل سنت نیز در این مورد بسیار روشن و واضح است. آنها معتقدند که منظور از اهل بیت در حدیث شریف ثقلین، امام علی، حضرت فاطمه، امام حسن، امام حسین و امامان معصوم از اولاد امام حسین علیهم السلام هستند.

2. درباره کاربرد واژه «ثقل» در این حدیث شریف باید یادآور شد که واژه «ثقل» در لغت عرب به معنای هر چیز سنگین است و در مقابل هر چیز سبک به کار می رود. اما در اینکه چرا پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله قرآن و اهل بیت خود علیهم السلام را دو چیز سنگین نامیده است، مظهري می گوید:

«هر چیزی را که دارای قدر و وزن باشد ثقل گویند. رسول الله صلی الله علیه وآله و سلم کتاب خدا و عترت را به خاطر عظمت قدر آنها و اینکه آنها مستعد تعالی و قرب به خداوند هستند ثقل نامیده است».<sup>(1)</sup>

در مجموع موارد گفته شده درباره واژه ثقل را می توان در سه عنوان خلاصه کرد:

الف) تمسک و عمل کردن به دستوره‌های قرآن کریم و اهل بیت علیهم السلام، کار بسیار دشواری است.

ب) با توجه به اینکه در زبان عربی به هر چیز نفیس و با اهمیتی «ثقل» گفته می شود، قرآن کریم و اهل بیت علیهم السلام به خاطر ارزش و اهمیت بسیار والا، ثقلین، یعنی دو چیز نفیس و ارزشمند نامیده شده اند.

ج) برخی از دانشمندان نیز «ثقل» را به معنای بار سفر گرفته و اظهار داشته اند هر فردی که خواهان سعادت دنیوی و اخروی است، باید در این مسیر، بار سنگین قرآن و عترت علیهم السلام را بر دوش کشد تا در نتیجه سعادت خود را تأمین نماید.<sup>(2)</sup>

ص: 56

---

1- (1). ابن منظور، لسان العرب، ج 2، ص 112، ماده «ثقل»؛ راغب اصفهانی، مفردات الفاظ القرآن، تحقیق صفوان عدنان داودی، ص 173.

2- (2). تفسیر المظهري، ج 9، ص 129.



3. نکته دیگر حدیث ثقلین، جدا نشدن قرآن و اهل بیت علیهم السلام از یکدیگر تا قیامت و اختصاص فهم قرآن به اهل بیت و دوام اهل بیت تا قیامت است.

ابن حجر، با ملاحظه مجموعه روایاتی که واژه «ثقلین» در آن ها آمده و نیز تفاوت در چگونگی عبارت یا کم و زیاد شدن برخی جمله ها در بعضی طرق آن، نکته هایی را در مقام تحلیل و تفسیر این احادیث برداشت کرده است؛ از جمله می نویسد:

در روایت ثقلین، به ویژه در این جمله های پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم: «آگاه باشید که چگونه پس از من با آن دو رفتار می کنید» و «شما را درباره عترتم به نیکی سفارش می کنم.» و «شما را به اهل بیتم توجه می دهم»، تأکید بسیاری بر دوستی ورزیدن با اهل بیت علیهم السلام، نیکی زیاد به آنان و احترام و بزرگداشت آنان، دیده می شود.

این سخن پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم که خود را بر آن دو مقدم ندارید و از آنان باز نمانید، که در هر دو صورت هلاک می شوید، و درصدد تعلیم آنان نباشید، چرا که اهل بیت علیهم السلام از ما آگاه ترند، دلالت دارد که از میان اهل بیت علیهم السلام آنانی که شایستگی عهده دار شدن درجات عالی و مسئولیت های دینی را دارند، بر دیگران مقدم اند.

و از آنجا که پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم، آشکارا این مقام را در شأن قریش اعلان کرد و در میان قریش نیز تنها اهل بیت او هستند که مایه فضل و تمایز از دیگران اند، از این رو اهل بیت علیهم السلام سزاوارتر و شایسته تر از دیگران هستند...

از مجموع سخنان یاد شده چنین به نظر می رسد که امور سه گانه ای که ذکر شد، یعنی تأکید بر دوستی و احترام و احسان به ایشان و برتری آنان بر دیگران و... تا قیامت استمرار دارد...

در روایات تمسک به اهل بیت علیهم السلام به این نکته اشاره شده است که همان گونه که قرآن تا قیامت جاودان است و لزوم به تمسک به آن ابدی است، شایستگی اهل بیت علیهم السلام برای تمسک به ایشان نیز تا روز قیامت پا برجاست. (1)

ص: 57

---

1- (1). الصواعق المحرقة، صص 136-137؛ محمد هادی معرفت، اهل البیت فی القرآن، صص 14-17.

از این حدیث، دوام امامت اهل بیت علیهم السلام تا زمانی که دنیا باقی است فهمیده می شود؛ چرا که آنها محل رجوع و مرجع مردم پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله در فهم شریعت و قرآن هستند؛ یعنی مرجعیت همراه با عصمتی که نظیر مرجعیت و عصمت قرآن است. قرآنی که لا یأتیه الباطل من بین یدیه و لا من خلفه . (1) و چون تمسک مردم به قرآن هم ردیف تمسک به اهل بیت آمده، پس آنان باید معصوم باشند، زیرا اگر خطایی از آنها سرزند دیگر شایسته تمسک نخواهند بود، زیرا از قرآن جدا می شوند و عبارت «لن یفترقا» معنی نخواهد داشت. لذا همچنانکه تقدم و تأخر از قرآن صحیح نیست، تقدم و تأخر از عترت هم جایز نیست و هلاکت را در پی خواهد داشت.

عبارت «حتی یردا علی الحوض» کنایه از انقضاء دنیا است و این اشاره لطیفی است که هیچ گاه زمان از این حجت ها خالی نیست، چون اگر خالی باشد دیگر این عبارت «انهما لن یفترقا حتی یردا علی الحوض» معنا ندارد. (2)

همانگونه که در حدیث شریف «ثقلین» بیان شده، قرآن و اهل بیت علیهم السلام تا روز قیامت قرین هم اند و از یکدیگر جدا نمی شوند. با توجه به همین نکته می توان نتیجه گرفت که باید تا روز قیامت، برای هر زمانی یک رهبر معصوم از اهل بیت علیهم السلام وجود داشته باشد. این نکته بر وجود حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف پس از وفات یازدهمین رهبر معصوم، یعنی امام حسن عسکری علیه السلام، تا زمانی نامعلوم و نامشخص صحه می گذارد. چون آن حضرت عجل الله تعالی فرجه الشریف با وجود غایب بودن از چشم ها، زنده است و در وقت خود ظهور خواهد نمود و زمین را پر از عدل و داد خواهد کرد.

در واقع انکار وجود امام زمان، عجل الله تعالی فرجه الشریف در قرون گذشته و حاضر، انکار سخن پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله است که از قرین هم بودن قرآن و اهل بیت علیهم السلام تا روز قیامت خبر داده است.

شهرستانی، متکلم و مفسر نامی اهل سنت، در مقدمه تفسیر خود پس از اظهار خرسندی بسیار از اینکه توفیق مطالعه و نگریستن در سخنان بی مانند اهل بیت علیهم السلام نصیبش

ص: 58

1- (1) . سوره فصلت، آیه 42.

2- (2) . ر. ک: اعیان الشعیه، ج 1، ص 370؛ الغدیر، ج 2، صص 297-298.

شده و از این رهگذر بر برخی از اسرار نهفته در قرآن دست یافته، در باب پیوند عترت با قرآن می نویسد:

پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم، قرآن را به حاملانی از عترت پاکیزه اش و ناقلائی از یاران فروزان و پاکش اختصاص داد. آنان قرآن را به گونه شایسته تلاوت می کنند و در آن غور می نمایند، پس قرآن میراث پیامبر است و عترتش وارثان او هستند، آنان یکی از دو «ثقل» هستند،.... و یاران پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم جملگی بر این نکته اجماع داشتند که دانش قرآن، ویژه اهل بیت علیهم السلام است، چرا که از علی بن ابی طالب علیه السلام می پرسیدند، آیا شما اهل بیت علیهم السلام جز قرآن به چیز دیگری اختصاص داده شده اید...

... چگونگی این پرسش و استثنای قرآن، نشانه آن است که اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم بر این امر اتفاق نظر داشته اند که دانش قرآن و علم تنزیل و تأویل آن، ویژه اهل بیت علیهم السلام است. (1)

او در ادامه، دلیل تحیر عده ای را در تفسیر قرآن، عدم تمسک به اسباب واقعی آن، یعنی اهل بیت می داند و می گوید:

«و انما وقع لهم هذا التحير لانهم ما ارتادوا العلم من بابه، و لم يتعلقوا بذيل اسبابه، فانغلق عليهم الباب، و تقطعت بهم الاسباب، و ذهب بهم المذاهب حيارى ضالين؛ ذلك بانهم كذبوا باياتنا و كانوا عنها غافلين؛ و آيات الله اولياؤه، كما قال تعالى: وَ جَعَلْنَا ابْنَ مَرْيَمَ وَ أُمَّهُ آيَةً؛ و قد قال عز من قائل: وَ لَوْ رَدُّوهُ إِلَى الرَّسُولِ وَ إِلَى أُولَى الْأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ الَّذِينَ يَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ. و لا كل مستنبط مصيب، و الا لبطل فائده «منهم» و «منهم». و اذكر الخبر عن النبي صلی الله علیه و آله وسلم «علی منی و انا منه» و قال حين نزلت سورة براءة: «يبلغها رجل منك». (2)

ص: 59

---

1- (1). مفاتيح الاسرار، نسخه خطی، ورقه اب.

2- (2). همان، الورقه، 26 آ.

این بیان به درستی می‌رساند که تنها راه رسیدن به محتوای قرآن، عترت رسول الله صلی الله علیه و آله هستند و کسی که غیر این راه را برود گمراه شده است، زیرا رسول الله صلی الله علیه و آله در حقّ علی علیه السلام فرمود:

«علیّ منّی و انا من علی» (1) و موارد دیگری که این موضوع را تأیید می‌کند.

طبق حدیث شریف «ثقلین» قرآن و اهل بیت علیهم السلام تا روز قیامت از یکدیگر جدا نمی‌شوند و بین آنها رابطه ای ناگسستی وجود دارد. امام علی علیه السلام در همین زمینه چنین می‌فرماید:

ان الله تبارک و تعالی طهرنا و عصمنا و جعلنا شهداء علی خلقه و حجته فی ارضه، و جعلنا مع القرآن و جعل القرآن معنا، لا نفارقه و لا یفارقنا؛ (2)

همانا خداوند تبارک و تعالی ما را [از گناهان و پلیدی‌ها] تطهیر نموده و معصوم گردانیده است و ما را بر خلق خود شاهدان و در روی زمین خود، حجت‌های خویش قرار داده است. خداوند متعال ما را همراه قرآن و قرآن را همراه ما قرار داده است. ما از قرآن جدا نمی‌شویم و قرآن از ما جدا نمی‌شود.

البته امت اسلامی پس از پیامبر صلی الله علیه و آله بین آن دو امانت بزرگ جدایی انداختند؛ به گونه ای که عده ای از مسلمانان به دنبال قرآن رفتند و اهل بیت علیهم السلام را کنار گذاشتند و عده ای دیگر نیز اهل بیت علیهم السلام را گرفتند و قرآن را رها کردند و تنها عده بسیار کمی به وصیت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله عمل کردند و از قرآن و اهل بیت علیهم السلام اطاعت نمودند.

بدون شک، دسته اول و دسته دوم رستگار به شمار نمی‌آیند و تنها گروه رستگار و سعادت‌مند، دسته سوم خواهند بود که هم از قرآن و هم از اهل بیت علیهم السلام اطاعت می‌کنند، زیرا آنها راسخان در علم و مصداق اتم و اکمل «اهل الذکر» و عالم بر تفسیر و تأویل قرآن اند. اهل بیت تنها مرجع فهم مردم، درهای هدایت، کشتی نجات و چراغ‌های راه اند.

ص: 60

---

1- (1). ینابیع الموده، ج 1، ص 169؛ خوارزمی، المناقب، ص 134.

2- (2). الکافی، ج 1، ص 191.

هیثمی این مقارنه قرآن و عترت را چه زیبا بیان می کند:

سمى رسول الله القرآن و عترته ثقلين؛ لأن الثقل كل نفيس خطير مصون، و هذان كذلك، اذ كل منهما معدن للعلوم اللدنيه و الاسرار و الحكم العليه و الاحكام الشرعيه، و لذا حث رسول الله على الاقتداء و التمسك بهم و التعلم منهم.

وقال: الحمد لله الذى جعل فينا الحكمه اهل البيت، و قيل: سميا لثقل و جوب رعايه حقوقهما.

ثم الذين وقع الحث عليهم منهم انما هم العارفون بكتاب الله و سنه رسول: اذ هم الذين لا يفارقون الكتاب الى الحوض و يؤيده الخبر السابق ولا تعلموهم فانهم اعلم منكم، و تميزوا بذلك عن بقيه العلماء لان الله اذهب عنهم الرجس و طهرهم تطهيرا، و شرفهم بالكرامات الباهره و المزايا المتكاثره:

وفى احاديث الحث على التمسك باهل البيت اشاره الى عدم انقطاع متأهل منهم لتمسك به الى يوم القيامة، كما ان الكتاب العزيز كذلك و لهذا كانوا امانا لاهل الارض.

... ثم احق من تمسك به منهم امامهم و عالمهم على بن ابى طالب (كرم الله وجهه) لمزيد علمه و دقائق مستنبطاته و من ثم قال ابوبكر: «على عتره رسول الله».(1)

در این کلام زیبای ابن حجر می توان به چند نکته اشاره نمود:

الف) ثقل هر چیز نفیس مصون است، پس هم قرآن و هم عترت چون معدن علم و اسرارند، لذا رسول الله دستور اقتدا به آنها را داده است.

ب) عنوان ثقلین به خاطر سنگینی رعایت حقوق آنها بر قرآن کریم و اهل بیت علیهم السلام اطلاق شده است.

ص: 61

ج) عترت، عارف کامل به کتاب خدایند و تا پایان دنیا از قرآن جدا ناپذیرند. آنان از همگان برترند و خداوند آنها را از هرگونه پلیدی پاک و طاهر گردانیده و به آنها کرامات بایسته و شایسته ای عطا فرموده است.

د) همچنانکه تمسک به قرآن تا روز قیامت برپاست، تمسک به عترت هم تا قیامت برپاست و شایسته ترین آنها تمسک به وجود با برکت مولای متقیان حضرت علی علیه السلام است. لذا ابوبکر گفت: علی علیه السلام عترت رسول الله صلی الله علیه و آله است.

ابن حجر ذیل آیه: وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَأَنْتَ فِيهِمْ 1 می گوید:

اشاره رسول الله الی وجود هذا المعنى فی اهل بيته، انهم امان اهل الارض كما كان هو اماناً لهم و فی ذلك احاديث كثيرة، منهما ما رواه الحاكم و صححه علی شرط الشيخين: «النجوم امان اهل الارض من الغرق و اهل بيت امان لامتي من الاختلاف، فاذا خالفتها قبيله من العرب اختلفوا فصاروا حزب ابليس».

وقال: «و» جاء من طرق عديدة يقوى بعضها بعضاً: انما مثل اهل بيتي فيكم كمثل سفينة نوح من ركبها نجا... و فی روايه مسلم و من تخلف عنها غرق. و فی روايه: هلك و انما مثل اهل بيتي فيكم مثل باب حطه فی بنی اسرائيل، من دخله غفر له. (1)

4. نکته دیگر این حدیث شریف، وعده گمراه نشدن و رسیدن به سعادت برای متمسکین به قرآن و عترت است.

چنانکه در حدیث شریف «ثقلین» ملاحظه می شود، اگر امت اسلامی از قرآن و اهل بیت علیهم السلام اطلاعات نمایند، به آنها وعده «لن تصدّوا» داده شده است. طبق قواعد زبان عربی، حرف «لن» برای نفی ابد به کار می رود. بنابراین اگر ما مطیع قرآن و اهل بیت علیهم السلام باشیم، بدون شک هرگز گمراه نخواهیم شد.

5. لزوم مودت نسبت به اهل بیت، موضوع دیگری است که می توان از این حدیث گران بها برداشت نمود.

ص: 62

ابن حجر می گوید:

«و فی هذه الاحادیث لا سیما قوله، انظروا کیف تخلفونی فیهما و اوصیکم بعترتی خیراء و اذکرکم الله فی اهل بیتی».

«این تأکید بر مودت و احسان نسبت به اهل بیت است. آنها شریف ترین خانه در روی زمین به لحاظ، فخر و شرف و نسب هستند».

و در عبارت «لا تقدموهما فتهلكوا و لا تقصروا عنهم فتهلكوا و لا تعلموهم فانهم اعلم منکم» نشان می دهد کسی نمی تواند بر اهل بیت پیشی بگیرد، زیرا فضل و فخر آنان بر دیگران بیشتر است، لذا اولی و احق هستند. (1)

ابن حجر کلامش را چنین ادامه می دهد: «وصح عن ابن بکر انه قال ارقبوا محمدا فی اهل بیتی ای احفظوا عهده و وده فی اهل بیه». (2)

در جای دیگری هم می گوید:

«مردم در قبال ولایت علی علیه السلام مسئول اند و از آنها درباره ولایت علی علیه السلام سؤال خواهد شد». (3)

6. آوردن اهل بیت علیهم السلام در کنار قرآن کریم، حاکی از عصمت ائمه علیهم السلام است.

خداوند متعال در قرآن کریم می فرماید:

وَإِنَّهُ لَكِتَابٌ عَزِيزٌ \* لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ لَا مِنْ خَلْفِهِ تَنْزِيلٌ مِنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ 4 ؛ «این کتابی است قطعاً شکست ناپذیر که هیچ گونه باطلی، نه از پیش و نه از پشت سر، به سراغ آن نمی آید، چرا که از سوی خداوند حکیم و شایسته ستایش نازل شده است».

پس اگر هیچ باطلی در قرآن کریم راه نداشته باشد، در اهل بیت علیهم السلام نیز راه نخواهد داشت، چرا که آن دو، تا روز قیامت نزد یکدیگر باقی می مانند و عهده دار رهبری و

ص: 63

1- (1). الصواعق المحرقة، صص 136-137.

2- (2). صحیح بخاری، ج 5، ص 26، باب مناقب قرابه النبی.

3- (3). الصواعق المحرقة، ص 89 (ذیل سوره صافات، آیه 24).

هدایت امت های اسلامی هستند. واضح است که عهده داران چنین مقام بزرگ و خطیری، باید از هرگونه انحراف و گناه معصوم باشند، وگرنه فلسفه نبوت و رسالت به کلی از بین می رود و نتیجه معکوسی خواهد داد. بنابراین طبق محتوای حدیث شریف «ثقلین» می توان گفت اهل بیت علیهم السلام مانند قرآن کریم از هرگونه انحراف و باطلی به دور و در واقع معصوم اند.

7. حجیت قرآن و عترت علیهم السلام.

همان گونه که قرآن کریم، حجت و نیز بیان کننده همه چیز است، اهل بیت علیهم السلام نیز حجت اند و با اتکای به قرآن کریم و ویژگی های الهی، بیان کننده همه چیز هستند.

بنابراین، قول، فعل و تقریر اهل بیت علیهم السلام به طور کلی حجیت دارد و پس از قرآن کریم معتبر شمرده می شود.

8. عدم تعارض بین قرآن و اهل بیت علیهم السلام.

با توجه به محتوای حدیث شریف «ثقلین» نتیجه می گیریم که بین قرآن کریم و اهل بیت علیهم السلام هیچ گونه اختلاف و تعارضی وجود ندارد؛ چون از نظر عقل و منطق، معرفی دو چیز متعارض با یکدیگر در کنار هم، قابل قبول و شایسته نیست.

اگر احیاناً بین قرآن کریم و سخنان اهل بیت علیهم السلام تعارضی مشاهده شود، این تعارض یا از آنِ راویان حدیث است یا ما قادر به درک معنای حقیقی آنها نیستیم. زیرا خود اهل بیت علیهم السلام هیچ گاه بر خلاف قرآن کریم سخنی نمی گویند، بلکه آنان مفسران حقیقی قرآن کریم اند. از سوی دیگر، خود آنها دستور داده اند که هرچیز (سخن، عمل و تقریر) مخالف با قرآن کریم را کنار بگذاریم و به چنین مطالبی اعتنا نکنیم.

9. اهل بیت علیهم السلام در برابر قرآن ثقل اصغرند، نه در مقابل دیگران. در عبارات مختلف حدیث شریف «ثقلین»، قرآن کریم به عنوان «ثقل اکبر» (امانت سنگین بزرگتر) و اهل بیت علیهم السلام به عنوان «ثقل اصغر» (امانت سنگین و کوچکتر) معرفی شده است. بنابراین باید بگویم که اهل بیت علیهم السلام صرفاً در مقایسه با قرآن کریم به عنوان ثقل اصغرند، ولی نسبت به دیگران، بزرگ و با عظمت شمرده می شوند.

10. رستگاری وعده داده شده در حدیث شریف در قبال عمل به دستورهای ثقلین.

نباید فراموش کرد که وعده داده شده در حدیث «ثقلین» در مورد رستگاری امت اسلامی، تنها در گرو عمل آنها به دستورهای قرآن کریم و اهل بیت علیهم السلام است، از این رو



وعدۀ مذکور هیچ گاه با ادعای محبت اهل بیت علیهم السلام و معرفی خود به عنوان شیعه و دوستدار آنها تحقق نخواهد یافت.

تعدادی از مسلمانان تنها خود را پیرو و دوستدار اهل بیت علیهم السلام معرفی می نمایند، ولی عملاً از دستورهای آنها پیروی نمی کنند، در حالی که این، عقیده و روشی نادرست و انحرافی است. از طرف دیگر، خود اهل بیت علیهم السلام نیز از پیروان و دوستداران خود خواسته اند که عملاً راه دین را در پیش بگیرند و از هرگونه ادعای پوچ و انحرافی بپرهیزند.

### تحلیل علمای شیعه از حدیث ثقلین

بزرگان شیعه در موارد گوناگون به شرح و تفسیر حدیث شریف ثقلین پرداخته اند که در اینجا تنها به بیان دو نفر از این بزرگواران اشاره می کنیم:

#### 1. آیت الله بروجردی

در این قسمت تحلیل جامع آیت الله بروجردی از حدیث ثقلین، را که تأییدی بر گفته های ماست، می آوریم.

آیت الله بروجردی از جملات حدیث ثقلین، نکته های برداشت کرده است که در چند محور زیر بدان اشاره می شود.

#### 1. برداشت هایی از عبارت «ما ان تمسکتم بهما لن تضلوا ابدا».

ایشان در این بخش از حدیث، هفت نکته را یادآور می شود و سپس گفته های تأییدآمیز شماری از عالمان اهل تسنن را در این باره گزارش می کند.

الف) گرفتار شدن امت به فتنه ها پس از درگذشت پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم و نیازمندی آنان به وسیله نجات بخش؛ چه اینکه مفهوم عبارت یاد شده آن است که در صورت عدم تمسک به قرآن و عترت، زمینه گمراهی فراهم است.

ب) وعده پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم صادق به این است که تا آن زمان که مسلمانان به این دو ثقل در کنار هم چنگ زنند، از گمراهی و لغزش به دور خواهند بود.

ج) هشدار به اینکه در صورت رویگردانی از قرآن و عترت یا یکی از آن دو، از گمراهی و لغزش رهایی نخواهند یافت.

د) قرآن و عترت پا به پای امت، ماندگارند.

ه) مصونیت قرآن از تحریف و دستبرد، و همچنین عصمت و پاکی عترت علیهم السلام از دروغ، سهو و خطا؛ به دلیل آنکه بر پیروی از عترت تأکید شده و آنان همتایان قرآن خوانده شده اند و مقتضای دستور پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم به پیروی از کسی، عصمت و پاکی اوست.

و) راه نداشتن اختلاف میان عترت و قرآن در بیان احکام و نشان دادن راه های هدایت؛ چه اینکه اگر تمسک به یکی از آن دو به گمراهی می انجامید، هرگز بدان دستور داده نمی شد.

ز) برخورداری قرآن و عترت و جامعیت آن دو نسبت به همه تکالیف الهی و امور شرعی؛ به گونه ای که می توان از رهگذر آن دو به هر حکمی که در حوزه دین (اعتقادات، احکام و فروع عملی) مورد نیاز است، دست یافت.

2. نکته هایی در عبارت «انهما لن یفترقا حتی یردا علیّ الحوض».

ایشان در این باره چهار نکته، به همراه گفتار شماری از عالمان اهل تسنن را بازگو می کند.

الف) پایداری و ماندگاری قرآن و عترت علیهم السلام همپای عمر روزگار؛ از این رو تمسک به آن دو در هر عصر و روزگاری نجات بخش است؛ چنانکه شماری از عالمان اهل تسنن نیز این نکته را یاد آور شده اند؛ از جمله شهاب دولت آبادی در «هدایه السعداء» پس از ذکر حدیث می نویسد:

«ثبت بهذا الحدیث بقاء العتره الی قیام القیامه، فلا بد ان یكون منهم من یهدی الی الحق حتی لا یفضل التمسک به»<sup>(1)</sup>.

ب) تأکید و اصرار بر بایستگی پیروی از عترت و لزوم تکریم و بزرگداشت آنان؛ آن هم به دلیل جدایی ناپذیری عترت از قرآن و پیوند وجودی، علمی، عملی، قولی، شرافتی و فضیلتی که در دنیا و آخرت میان آن دو برقرار است. این موضوع از آنجا آشکار می شود که به رغم آن که همه خبرهای پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم از سوی خداوند است، ولی در این باره تصریح فرمود: «اخبرنی اللطیف الخبیر»، و این خود نشان از تأکید فزون تری بر امر پیروی از عترت دارد.

در ادامه این نکته نیز، گفتار شماری از دانشمندان اهل تسنن را یاد کرده است.

ص: 66

---

1- (1). تمامی مطالب نقل شده از آیت الله بروجردی. ر. ک: بروجردی، جامع الاحادیث شیعه، ج 1، صص 61-73.

ج) هشدار پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم به امت و پرهیز دادن آنان از مخالفت با قرآن و عترت، چه اینکه در حدیث تقلین آمده است که پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم خبر داد که آن دو با هم در محل حوض کوثر با وی دیدار خواهند کرد و آن گاه پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم از چگونگی رفتار امت پس از خود با آنان خواهد پرسید.

مرحوم بروجردی این نکته را نیز با سخن تنی از بزرگان اهل تسنن همراه ساخته است.

د) آنچه برای من روشن نیست این پرسش است که آیا ورود قرآن و عترت بر پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم در محل حوض که در همین بخش مورد نظر از حدیث آمد، و پرسش وی از آن دو درباره چگونگی رفتار امت با آنان، بدین معنی است که نخستین دیدار آنان با پیامبر در قیامت صورت می گیرد؛ به گونه ای که پیش از آن در جای دیگری با وی دیدار ندارند، یا به این معنی است که در قیامت تا آن هنگام که چگونگی رفتار انسان با قرآن و پیامبر پرسیده نشود و پیروی او از آنان مورد تأیید قرار نگیرد، فیض بزرگ نوشیدن آب از دستان مبارک پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم و ورود به بهشت، نصیب هیچ کس نخواهد شد.

3. نکته های برگرفته از عبارت «لاتعلموهم فانهم اعلم منکم»<sup>(1)</sup>

مرحوم آیه الله بروجردی درباره این جمله نیز هفت نکته را یاد آور شده اند:

نکته اول: وجوب تعلم و یادگیری از عترت به منظور مصونیت از گمراهی.

نکته دوم: گستردگی احاطه و تسلط عترت علیهم السلام بر احکام الهی، زیرا اگر چنین نبود دستور اکید پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم به یادگیری از آنان، توجیه درستی نداشت.

نکته سوم: ناآگاهی غیر عترت از همه تکالیف شرعی؛ این امر سبب می شود تا در پرسش و یادگیری از آنان، نگرانی و بیم گمراهی برود.

نکته چهارم: تسلط نداشتن غیر عترت در فهم احکام و استنباط آن از قرآن، زیرا اگر آنان نیز توان آن را می داشتند، وجهی برای لزوم ارجاع به اهل بیت علیهم السلام و یادگیری از عترت دیده نمی شد.

نکته پنجم: عدم شایستگی دیگران برای آموزش حقایق دین.

ص: 67

---

1- (1). طباطبایی بروجردی، جامع احادیث الشیعه، ج 1، صص 61-73.

نکته ششم: تحریم ارجاع به غیر اهل بیت علیهم السلام در فراگیری دین، که دو نکته اخیر از جمله «ولا تعلموهم» و علت «فانه اعلم منکم» به دست می آید.

نکته هفتم: تصریح بر اعلمیت عترت از آحاد امت در همه علوم و معارف دینی و غیر دینی، همان گونه که حذف متعلق «اعلم منکم» نشانگر این شمول و فراگیری است.

## 2. سید محسن امین

سید محسن امین عاملی پس از گردآوری و نقل طرق فراوان این حدیث از منابع مستند اهل سنت، در راستای شرح و تبیین مفاد عبارات آنها می نویسد:

احادیث ثقلین از جهات گوناگون، همتایی اهل بیت علیهم السلام با قرآن را مورد اشاره قرار داده است، این وجوه از قرار زیر هستند:

(الف) اهل بیت علیهم السلام بسان قرآن، یادگار گرانبهای پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در میان مردم اند. از آنجا که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم اهل بیت علیهم السلام را در حدیث ثقلین با قرآن برابر قرار داده، و قرآن، معصوم و خلل ناپذیر است، پس اهل بیت علیهم السلام نیز از گناه و خطا معصوم اند.

(ب) فرمان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بر چنگ زدن به دامان اهل بیت علیهم السلام با دستور وی به تمسک به قرآن برابر است. همچنین صدور چنین امری نشان از حجت و اعتبار گفتار و رفتار اهل بیت علیهم السلام دارد، و گرنه جایی برای امر به تمسک نبود.

(ج) همان گونه که تمسک به قرآن، نجات بخش از گمراهی است، تمسک به اهل بیت علیهم السلام نیز چنین است.

(د) اهل بیت علیهم السلام مانند قرآن، پیوند دهنده زمین با آسمان و رابط بین خدا و آفریدگان او هستند.

(ه) اهل بیت علیهم السلام و قرآن، تاقیامت در کنار یکدیگرند و از هم جدا نخواهند شد.

(و) چنانکه پیشی گرفتن بر قرآن یا عقب ماندن از آن، مایه گمراهی و هلاکت است، درباره اهل بیت علیهم السلام نیز چنین است.

ز) پیروی از اهل بیت مانند پیروی از قرآن، مایه نور و هدایت است. (1)

### منبع شناسی حدیث ثقلین

از اینها که بگذریم مفسرین و اندیشمندان فراوانی حدیث «ثقلین» را در کتاب های خود آورده اند. در ادامه بحث به ذکر اجمالی این منابع اکتفا می کنیم.

1. ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج 6، ص 375 (دار احیاء الکتب العربیه).

2. ابن ابی شیبیه، المصنف، ج 11، ص 452، ح 11752؛ ج 10، ص 506، ح 10130؛ ج 6، کتاب الفضائل علی بن ابی طالب، ص 370، ح 32102، (ط: مختار احمد الندوی).

3. ابن الاثیر، اسد الغابه من معرفه الصحابه، ج 2، ص 12 و ج 3، ص 147 و ص 92 (ط: دار احیاء التراث العربی)؛ جامع الاصول من احادیث الرسول، ج 1، ص 187 و ج 10، ص 102، ح 6695 و ج 8، ص 187 (دار احیاء التراث)؛ النهایه فی غریب الحدیث و الاثر، ج 1، ص 216 و ج 3، ص 177 (المکتبه الاسلامیه).

4. ابن تیمیه، منهاج السننه النبویه، ج 7، ص 393 (الطبقه الاولی، 1406 ق).

5. ابن الجعد، مسند ابن الجعد، ج 2، ص 972، ح 2805 (ط: مکتبه الفلاح).

6. ابن جوزی، الحدائق من علم الحدیث و الزهدیات، ج 1، ص 397 (ط: دارالکتب العلمیه)؛ العلل المتناهیه، ج 1، ص 268، ح 432 (ط: دارالکتب العلمیه).

7. ابن حجر عسقلانی، الاصابه فی التمییز الصحابه، ج 2، ص 273، الاصابه و ج 2، جزء 4، ص 16، شماره 4414 (ط: دارالکتب العلمیه بیروت)؛ مختصر زوائد مسند البزار علی الکتب السنه، مسند احمد، ج 2، ص 332، ح 1963 (ط: دارالکتب الثقافیه)؛ المطالب العالیه بزوائد المسانید الثمانیه، ج 4، ص 65، ح 3972 (ط: عباس احمد البار، مکه المکرمه).

8. ابن حجر الهیثمی، الصواعق المحرقه، ص 150، حدیث شماره 62، 492 ک ص 132، الحدیث الرابع، صص 126، 228، 150، 149، 145، ص 43، ح 21 (ط: علی یوسف سلیمان)؛ المنح المکیه فی شرح الهزیه، ص 205 (ط: بمطبعه الیمینیه).

ص: 69

---

1- (1). اعیان الشیعہ، ج 1، صص 370-371 و نیز ر. ک: شیخ قوام الدین دشنوی و محمد الواعظ الخراسانی، حدیث ثقلین، ص 43.

9. ابن حمزه الحنفى دمشقى، البيان و التعريف فى اسباب ورود الحديث الشريف، ج 3، ص 74، ح 1290 (ط: المكتبه العلميه).
10. ابن خزيمه، صحيح ابن خزيمه، ج 4، ص 62، ح 2357 (المكتب السلامى).
11. ابن سعد، الطبقات الكبرى، ج 2، ص 194 (دار بيروت للطباعه).
12. ابن الصباغ، الفصول المهمه فى معرفه احوال الائمة، ص 40، حديث برقم 482، ص 40 (مطبعه العدل، نجف).
13. ابن عبدربه الاندلسى، العقد الفريد، ج 4، ص 149 (دارالكتب العلميه).
14. ابن عدى، الكامل فى ضعفاء الرجال، ج 6، ص 67 (الطبعه الثالثه، دار الفكر).
15. ابن عساکر، تاريخ مدينه دمشق، ج 42، صص 213، 216، 219؛ ج 19، ص 257؛ ج 23، ص 8؛ ج 11، ص 21 (دارالفكر).
16. ابن كثير، البدايه و النهايه، ج 5، ص 184، ج 7، ص 362 (دارالكتب العلميه)؛ تفسير القرآن العظيم، ج 6، ص 200؛ ج 3، ص 492 و 493؛ ج 6، ص 200؛ ج 5، ص 457، (دار الاندس)؛ جامع المسانيد و السنن الهادى لا قدم سنن، ج 4، ص 508، ح 2947، و ص 420، ح 2800؛ ج 19، ص 137، ح 16؛ ج 3، ص 326، ح 695 و ح 696؛ ج 4، صص 399 و 398، ح 2762؛ ج 3، ص 318، ح 675؛ ج 7، ص 452، ح 5391 و ص 436، ح 2827؛ ج 4، ص 446، ح 2848؛ ج 25، ص 49، ح 837؛ ج 14، ص 106، ح 11703؛ ج 3، ص 496، ح 2176 (دارالفكر تحقيق عبدالمعطى)؛ السيره النبويه، ج 2، ص 445 (دارالكتب العلميه).
17. ابن ماجه، سنن ابن ماجه، ج 1، باب الصلاه على النبى صلى الله عليه و آله وسلم باب 25، ص 293، ح 904؛ ج 2، كتاب المناسك، باب 76؛ الخطيبه يوم النحر، ص 1016، ح 3057 (دارالفكر).
18. ابن المغازلى، مناقب على بن ابى طالب عليه السلام، النحر، ج 7، ص 234، ح 281؛ ج 2، ص 135، ح 620؛ ص 235، ح 282 و 283؛ ص 236، ح 284؛ صص 16-18، ح 23؛ ص 112، ح 155 (المكتبه الاسلاميه).
19. ابوالبقاء العكبرى، اعراب الحديث النبوى، ص 97، ح 178. (مطبعه زيد بن ثابت، دمشق).
20. ابوحيان الاندلسى، بحر المحيط فى التفسير، ج 1، ص 24، (المكتبه التجاريه مصطفى احمد).

21. ابوداود، سنن ابى داود، ج 1، باب الصلاه على النبى صلى الله عليه وآله وسلم، ص 257، ح 978 و 977 و 976 و 4973 (دارالفكر).
22. ابونعيم الاصبهاني، حليه الالياء و طبقات الاصفياء، ج 1، ص 355 و ج 9، ص 64 و ج 1، ص 63 (دارالفكر).
23. ابويعلى الموصلى، مسند ابويعلى الموصلى، ج 2، ص 376، ح 166 (1140)؛ ج 2، ص 297، ح 48 (1021)؛ ج 2، ص 303، ح 54 (1027) (دارالمأنون للتراث).
24. احمد بن حنبل، فضائل الصحابه، ج 1، ص 171، ح 170؛ ج 2، ص 572، ح 968 و ص 603، ح 1032 (مؤسسه الرساله)؛ المسند، راجع الحديث برقم، 365، ج 4، ص 118، ح 11561 و ص 54، ح 11211؛ ج 8، صص 153 و 154، ح 21711؛ ج 2، ص 393، ح 5608؛ ج 7، ص 57، ح 19188 و ص 67، ح 19237؛ ج 1، ص 495، ح 236؛ ج 7، ص 330، ح 20520 و صص 324، 323، ح 20483 و ص 84، ح 19332؛ ج 8، ص 138، ح 21634؛ ج 4، صص 36 و 37، ح 11131 و ص 30، ح 11104؛ ج 7، ص 329، ح 20516 و ص 333، ح 20530؛ ج 2، ص 64، ح 3812؛ ج 7، ص 75، ح 19285؛ ج 10، ص 177، ح 26570؛ ج 1، ص 391، ح 1608؛ ج 6، ص 45، ح 16985؛ ج 10، ص 197، ح 26659؛ ج 6، ص 129، ح 17349 (دارالفكر).
25. احمد ضياء الدين، راموز الاحاديث، ص 144.
26. الازهرى، تهذيب اللغه، ج 9، ص 78 و ج 2، ص 264 (دارالكتب العلميه).
27. الالبانى، صحيح الجامع الصغير وزيارته، (الفتح الكبير)، ج 1، ص 482، ح 2457 و ص 286، ح 1351 (المكتب الاسلامى).
28. ابن صلاح اليمنى الصنعانى، الروضه النديه، شرح التحفه العلويه، ص 103 (المطبع الانصارى هند).
29. الامين السندى، دارسات اللبيب فى الاسوه الحسنه بالحبيب، صص 231-233، (لجنته احياء الادب).
30. صحيح بخارى (دارالقلم - بيروت)؛ صحيح بخارى، ج 3، كتاب التفسير، باب 452، ص 489، ح 1222، ج 4، كتاب الدعوات، باب 734، ص 434، ح 1226، ج 4، كتاب الفتن، باب 1075، قول النبى صلى الله عليه وآله وسلم، (لاترجعوا بعدى كفارا)، ص 681، ح 1905، ج 1، كتاب العلم، باب 86، الانصات للعلماء، ص 123، ح 119.
- ج 3، كتاب المغازى، باب 194، حجه الوداع، ص 305، ح 844.

- ج 4، كتاب الادب، باب 617، ماجاء فى قول الرجل ويلك، ص 373، ح 1042.
- ج 3، كتاب المغازى، باب 194، حجه الوداع، ص 306، ح 847.
- ج 4، كتاب الاضاحى، باب 299، من قال الا صخى يوم النحر، ص 190، ح 459.
- ج 4، كتاب الفتن، باب 1075، ... لا ترجعوا بعدى كفارا، ص 680، ح 1904.
- ج 2، كتاب الحج، باب 3، الخطبه ايام منى، ص 6، ح 6.
- ج 4، كتاب الحدود، باب 920، ص 572، ح 1632.
- ج 4، كتاب الفتن، باب 1068، ص 673، ح 1878.
- ج 4، كتاب الرقاق، ج 4، باب 824، ص 504، ح 1441 و ص 503، ح 1435.
- ج 4، كتاب الرقاق، باب 824، ص 505، ح 1442 و ص 506، ح 1444 و ص 507، ح 1449.
- ج 4، كتاب الجنائز، باب 85، الصلاه على الشهيد، ص 571، ح 1254.
- ج 3، كتاب المناقب، باب 26، علامت النبوه فى الاسلام، ص 44، ج 125.
- ج 3، كتاب المغازى، باب 144، ص 206، ح 570.
- ج 4، كتاب الرقاق، باب 824، فى الحوض...، ص 506، ح 1447.
- ج 3، كتاب المغازى، باب 1321، غزوه احد، ص 194، ح 533.
31. التاريخ الصغير، ج 1، ص 302 (دارالمعرفه).
32. البدخشانى الحارثى، نزل الابرار بما صحَّ من مناقب اهل البيت الاطهار، صص 33، 50، 32 (مكتبه الامام اميرالمؤمنين).
33. البدخشى، مفتاح النجا من مناقب آل العباء، الورقه 3، 8، 9، 44 و 718 (المكتبه آيه الله المرعى).
34. برهان الدين الحلبي، انسان العيون السيره الحلبيه فى سير الامين المأمون، ج 3، ص 336، (دارالمعرفه).
35. بدرالدين الحلبي، النجم الثاقب فى اشرف المناصب، الورقه 59 (المكتبه عامه آيه الله مرعى).
36. البزار، مسند البزار، ج 2، ص 332، ح 1963 و ص 333، ح 1964.
37. البسوى، المعرفه و التاريخ، ج 1، صص 536-538 (مكتبه الدار).





38. البغوى، مصابيح السنه، ج 4، ص 185، ح 4800 و ص 190، ح 4816 و ص 189، ح 4815 (دارالمعرفه)؛ الانوار فى شمائل النبى المختار، ج 2، ص 778، ح 1246.

شرح السنه، ج 14، ص 117، ح 3913 (المكتب الاسلامى)؛ معالم التنزيل، ج 5، ص 81، 80 (دارالفكر).

39. البلاذرى، اسناب الاشراف، ج 2، ص 110، ح 48، (مؤسسه الاعلمى للمطبوعات).

40. البيهقى، الاعتقاد والهدايه الى سبيل الرشاد على مذهب السلف واصحاب الحديث، ص 254؛ السنن الكبرى، ج 7، باب اليه ينسب اولاد بناته، ص 63؛ ج 7، ص 30؛ ج 10، صص 114 و 113؛ ج 2، ص 148 (دارالكتب العلميه).

41. الترمذى، الجامع الصحيح، ج 2، باب 20، من ابواب الصلوه، ص 352، ح 483؛ ج 5، ص 621، ح 3786؛ ج 3، ص 232، ح 8346؛ ج 7، ص 377، ح 3127 و 2245، (دارالفكر)؛ ج 5، ص 622، ح 3788.

42. التفتازانى، شرح المقاصد، ج 4، ص 302، (تحقيق عبدالرحمن عيره).

43. الثعلبى، الكشف والبيان، ج 5، ص 290 (المكتبه آيه الله مرعشى).

44. الجوينى، فرائد السمطين فى فضائل المرتضى و البتول و السبطين و الائمة من ذريتهم عليهم السلام، ج 2، صص 144-145؛ ج 2، ص 142، ح 441-436 و ص 147؛ ص 272، ح 538.

ج 1، ص 196، ح 154؛ ج 2، ص 274، ح 539 و ص 18، ح 146 و ص 15، ح 360؛

ص 18، ح 362.

ج 1، ص 177، ح 140 و ص 312 (مؤسسه المحمودى).

45. الحاكم الحسكافى، شواهد التنزيل لقواعد التفضيل فى الآيات النازله فى اهل البيت، ج 1، ص 191، ح 203؛ ج 2، ص 43، ح 663؛ ج 2، ص 50، ح 670 و ص 44، ح 665 و ص 38، ح 657 و ص 21، ح 639 و ص 30، ح 649 و ص 35، ح 656 و ص 52، ح 672 و ص 29، ح 648 و ص 41، ح 661 و ص 33، ح 654 و ص 39، ح 659 و ص 28، ح 647 و ص 38، ح 658 و ص 26، (مجمع احياء الثقافه الاسلاميه).

46. الحاكم النيسابورى، المستدرک على الصحيحين، ج 3، صص 148، 124، 109؛ ج 3، باب مناقب اهل بيت ورسول الله صلى الله عليه وآله وسلم، ص 846؛ ج 3، صص 150، 147؛ ج 3، ص 533، (دارالمعرفه).

47. الحكيم الترمذى، محمد بن على (ابوعبدالله)، نادر الاصول فى معرفه احاديث الرسول، ص 68 (دار صادر).
48. حسن زمان، القول المستحسن فى فخر الحسن، ص 594 (مطبعه عزيز الدكن).
49. الحمزاوى، مشارق الانوار النبويه على صحاح الخبر المصطفويه، ص 183.
50. الخازن، لبال تأويل فى معانى التنزيل، ج 1، صص 3 و 257 و 212، 94 (مطبعه الاستقامه - قاهره).
51. الخطابى البستى، غريب الحديث، ص 192 (احياء التراث السلامى).
52. الخطيب البغدادى، تاريخ بغداد أو مدينه السلام تلخيص المتشابه فى الرسم و حمايه ما اشكل منه عن بوارد التصحيح و الوهم، ج 2، ص 690 (دارالفكر).
53. الخطيب التبريزى، مشكاه المصاييح، ج 3، ص 1753، ح 6143؛ ص 1753، ح 6144؛ ص 1732، ح 6131 (المكتب الاسلامى).
54. الخطيب الشربينى، تفسير القرآن الكريم، ج 4، ص 167؛ ج 3، ص 538 (دارالمعرفه).
55. الخطيبى الدهلقى، لباب الألباب فى فضائل الاصحاب، ورق 148 (المكتبه آيه الله مرعى).
56. الخفاجى، نسيم الرياضى فى شرح شفاء القاضى عياض، (دارالفكر)، ج 4، صص 324 و ص 283 انظر ايضاً الحديث برقم، 60، ج 3، ص 410، ج 4، ص 325.
57. الخوارزمى، مقتل الحسين، ج 1، ص 104 (منشورات مكتبه المفيد ايران)، المناقب، ص 176، ح 214 و ص 154، ح 182 (مؤسسه النشر الاسلامى).
58. الدارقطنى، العلل الوارده فى الاحاديث النبوه، ج 6، ص 236، ح 1098 (دار الطيبه رياض)؛ المؤلف و المختلف، ج 2، ص 1045 و ج 4، صص 2060-2061 (دار الغرب الاسلامى).
59. الدارمى، سنن الدارمى، (دارالكتاب العربى)، ج 1، باب الصلاه على النبى صلى الله عليه و آله وسلم، ص 356، ح 1343 و 1342؛ ج 2، ص 524، ح 3316.
60. الدولابى، الذريه الطاهره، ص 168، ح 228 (مؤسسه النشر الاسلامى).
61. الدهلوى، تحفه اثنى عشرية، ص 219، حديث دوازدهم (طبع لاهور، پاكستان).
62. الديلمى، فردوس الاخبار بمأثور الخطاب المنخرج على كتاب الشهاب، ج 1، ص 66، ح 194 و ص 98، ح 197؛ ج 3، ص 230، ح 4678 (دارالكتاب العربى).



63. الذهبي، تاريخ الاسلام ووفيات المشاهير والاعلام، ص 627 (دارالكتاب العربي)؛ سير اعلام النبلاء، ج 9، ص 365 (مؤسسه الرساله)، ج 3، صص 533، 146، 124، 109، 148، 147.
64. الراقعي، التدوين في اخبار قزوين، (دارالكتب العلميه - بيروت)، ج 3، ص 465 و ج 2، ص 266.
65. الزبيدي، اتحاف الساده المتقين شرح الحياء علوم الدين، ج 14، صص 534، 533، 532 (دارالكتب العلميه)؛ تاج العروس من جواهر القاموس، ج 7، ص 345 (منشورات دارمكتبه الحياه).
66. الزرندي، نظم دررالسمطين في فضائل المصطفى و المرتضى و البتول و السبطين، صص 233-231 (مطبعه القضاء).
67. الزمخشري، الفائق في غريب الحديث، ج 1، ص 170 (دارالمعرفه).
68. الزيني دحلان، السيره النبويه والآثار المحمديه بهامش السيره الحلبيه، ج 3، ص 330 (دارالكتب العلميه).
69. سبط ابن جوزي، تذكره الخواص، ص 290 (مؤسسه اهل بيت، بيروت).
70. السخاوي الشافعي، استجلاب ارتقاء الغرف بحب اقباء الرسول و ذوى الشرف، الورقه 19، 20، 21، 22، 23، 24 (مكتبه آيه الله مرعشي).
71. المسهودي، جواهر العقدين في فضل الشرفين شرف العلم الجلي و النسب النبوي، صص 231-240 (دارالكتب العلميه).
72. السيوطي، احياء الميت بفضائل اهل البيت، ص 11، ح 6، ص 24 (الحديث الثاني و العشرون)، ص 13، ح 7، ص 13 (الحديث الثامن)، ص 25، ح 23 (مؤسسه الوفاء)، البدور السافره في امور الآخره، ص 169، ح 32؛ البدور السافره، ص 165، ح 4 (مكتبه القرآن)، جامع الاحاديث الجامع الصغير و زوائده و الجامع الكبير (دارالفكر)، ج 9، ص 75، ح 27263؛ ج 3، ص 236، ح 8365؛ ج 19، ص 473، ح 15139؛ ج 10، ص 377، ح 3127 و 2245؛ ج 16، ص 306، ح 8073؛ ج 10، ص 199، ح 30210 و 1185؛ ج 10، ص 199، ح 30208 و 1183؛ ج 6، ص 399، ح 15578؛ ج 3، ص 430، ح 9590؛ ج 17، صص 224، 223، ح 9817؛ ج 3، ص 323، ح 8345؛ ج 3، ص 234، ح 8354؛ ج 9، ص 131، ح 27600؛ ج 9، ص 75، ح 27263؛ ج 2، ص 443، ح 6527؛ ج 4، ص 82، ح 10317؛ ج 3، ص 214، ح 8396؛ ج 12، ص 96، ح 207؛ ج 10، ص 205، ح 30246؛

ج 19، ص 293، ح 4523؛ ج 3، ص 241، ح 8396؛ ج 12، ص 96 ح 207؛ ج 10 ص 205، ح 30246؛ ج 19، ص 293، ح 14523؛ ج 2، ص 140، ح 4447؛ ج 16، ص 306، ح 8072؛ ج 9، ص 136، ح 27616؛ ج 19، ص 468، ح 15122؛ ج 3، ص 430، ح 9591؛ ج 19، ص 468، ح 15121؛ ج 16، ص 233، ح 7773؛ ج 16، ص 255، ح 7863؛ ج 19، ص 466، ح 15112؛ ج 17، ص 111، ح 9364؛ ج 17، ص 224، ح 223، ح 9817؛ ج 5، ص 400، ح 15582؛ ج 12، ص 253، ح 741 و 302؛ الجامع الصغير فى الحديث البشير النذير، ج 1، ص 402، ح 2631؛ ج 1، ص 244، ح 1608 (دارالفكر)؛ جمع الجوامع او الجامع الكبير، ج 1، ص 373؛ ج 2، ص 395؛ الدر المنثور فى تفسير المأثور، ج 7، ص 349؛ ج 2، ص 285؛ ج 6، ص 603-606 (دارالفكر).

### كفايه الطالب اللبيب فى خصائص الحبيب المعروف بالخصائص الكبرى

، ج 2، ص 266 (دار الكتاب العربى)؛ مسند على بن ابيطالب، ص 192، ح 605 (المطبعة العزيزيه).

73. الشبراوى الشافعى، الاتحاف بحب الاشراف، ص 6 (مصطفى البابى الحلبي، مصر).

74. الشجرى، الآمالى، ج 1، ص 154، 143، 152، 155 (بيروت مكتبة المتنبي).

75. الشوكانى، در السحابه فى مناقب القرابه و الصحابه، ص 265، ح 1، ص 238، ح 125 (دارالفكر المعاصر)؛ الفوائد المجموعه فى الاحاديث الموضوعه، ص 357 (دارالكتب العلميه).

76. الشيبانى ابن ابى عاصم، كتاب السنه، ص 628، ح 1548؛ ص 336، ح 754؛ ص 630، ح 1554؛ ص 629، ح 1550؛ ص 629، ح 1552؛ ص 630، ح 1558؛ ص 629، ح 1549؛ ص 630، ح 1555 (المكتب الاسلامى).

77. الصاغانى، الجمع بين الصحيحين البخارى و مسلم، ص 411، ح 1501 (مؤسسه الكتب الثقافيه).

78. الصالحى الشامى، سبل الهدى و الرشاد فى سيره خير العباد، ج 11، ص 6؛ ج 11، ص 11، ح 297 (دار الكتب العلميه).

79. الصّبّان، اسحاف الراغبين فى سيره المصطفى، ص 119 (دارالفكر).

80. عبدالكريم صفى پور، منتهى الارب من لغه العرب، ج 1، ص 143 (المكتبه السنائى).

81. الطبرانى، المعجم الكبير، (الطبقه الثانيه، حققه حمدى عبدالمجيد السلفى)، ج 5، ص 153، ح 4921؛ ج 3، ص 63، ح 2679؛ ج 5، ص 154، ح 4922؛ ج 5، ص 170، ح 4981؛ ج 3، ص 62، ح 2678؛ ج 5، ص 166، ح 4969؛ ج 3، ص 63، ح 2680؛ ج 3،

ص 65، ح 2683؛ ج 5، ص 182، ح 5026؛ ج 5، ص 183، ح 5028؛ ج 5، ص 186، ح 5040؛ ج 5، ص 182، ح 5025؛ ج 5، ص 166، ح 4971؛ ج 3، ص 180، ح 3052؛ ج 3، ص 88، ح 2749؛ المعجم الصغير، ج 1، ص 131، ج 1، ص 135، ص 255 (دارالكتب العلميه)؛ المعجم الاوسط، ج 4، ص 328، ح 3566؛ ج 4، ص 262، ح 3463؛ ج 5، ص 455، ح 4877 (مكتبه نشر الثقافه الاسلاميه).

82. الطبرى، ابن جریم، جامع البيان عن تأويل آى القرآن (دارالفكر)، ج 22، ص 7؛ ج 22، ص 8؛ ج 22، صص 6-7.

83. الطبرى، محب الدين، ذخائر العقبي فى مناقب ذوى القربى، ص 16 (مؤسسه الوفاء).

84. الطحاوى، مشكل الآثار، ج 1، ص 334، ج 1، ص 332؛ ج 1، ص 336؛ ج 4، ص 368؛ ج 1، ص 335 (مطبعه مجلس دائره المعارف النظاميه، حيدرآباد).

85. طلاس، الحماذ مصطفى، المصطفى من احاديث المصطفى، ص 82، ح 76 (دارطلاس).

86. عبدالحق الاندلسى، (ابن عطيه)، المحرر الوجيز فى تفسير الكتاب العزيز، ج 1، ص 36، ج 5، ص 230 (دارالكتب العلميه).

87. عبد بن حميد الكسى، المنتخب من مسند عبدبن حميد، ص 108، ح 240 و ص 114، ح 265.

88. عبدالحنى النابلسى، ذخائر المورايث فى الدلاله على مواضع الحديث، ج 1، ص 215، ح 1936 (دارالمعرفه).

89. عبدالقادر بدران، تهذيب تاريخ دمشق كبير، ج 5، ص 439 (دارالمسيره).

90. العقيلى، الضعفاء الكبير، ج 4، ص 362؛ ج 2، ص 250 (دارالكتب العلميه).

91. على بن محمد قارى، مرقاه المفاتيح شرح مشكاه المصاييح، ج 11، صص 385-386 و 377 (دارالكتاب الاسلامى).

92. عونى نعيم الشريف، ترتيب الاحاديث صحيح الجامع الصغير وزيارته، ج 4، ص 112، ح 1 و 2؛ ج 4، ص 114، ح 17 و ص 112، ح 4 (مكتبه المعارف، رياض).

93. غسان حمدون، تفسير من شمات القرآن كلمات وبيان، ص 514 (دارالسلام، الطبقة الثانيه).

94. الفخرالرازى، التفسير الكبير، ج 29، ص 112 (داراحياء التراث العربى).

95. الفيروزآبادى، القاموس المحيط، ج 3، ص 342 (دارالمعرفه).

96. القاسمى، محاسن تأويل، ج 14، ص 307؛ ج 3، ص 170؛ ج 13، ص 250 (دارالفكر).

97. القاضى عبدالجبار، المعنى فى ابواب التوحيد و العدل، الجزء المتمم العشرين، القسم الاول، ص 191.

98. القاضى على الدمشقى، شرح العقيدة الطحاويه، ج 2، ص 737 (مؤسسه الرساله).

99. القاضى عياض، الشفاء بتعريف حقوق المصطفى، ج 2، ص 605 (مطبعه عى البابى الحلبي).

100. القسطلانى، المواهب اللدينه بالمنح المحمديه، ج 3، صص 360-362 (مكتب الاسلامى).

101. الكاشنى البيهقى، الرساله العليه فى الاحاديث النبويه، ث 29 (مركز انتشارات علمى فرهنگى).

102. الكاند هلوى، حياه الصحابه، ج 2، ص 356 (دارالفكر).

103. الكنجى الشافعى، كفايه الطالب فى مناقب على بن ابى طالب عليه السلام، ص 50، ص 12، فى طبعه اخرى، ص 76، باب السادس (دارالكتاب العربى).

104. المتقى الهندى، كنز العمال فى سنن الاقوال والافعال، ج 1، ص 172، ح 871 وح 872؛ ص 186، ح 945؛ ص 187، ح 953؛ ص 186، ح 947؛ صص 185 و 186، ح 943 ص 379، ح 1650؛ ص 187، ح 952؛ ص 172، ح 870؛ ص 186، ح 946؛ ص 188، ح 957؛ ص 187، ح 951؛ ص 188، ج 958 (مؤسسه الرساله).

105. محمد بن ابى الفوارس، اربعين، ص 4، ح 481 (مكتبه استان قدس رضوى).

106. محمد بن حبيب البغدادى، ص 25، ح 424 (عالم الكتب).

107. محمد بن سليمان الكوفى، مناقب الامام اميرالمؤمنين على بن ابى طالب عليه السلام، ص 234، ح 281؛ ص 135، ح 620؛ ص 112، ح 604؛ ص 114، ح 605؛ ص 167، ح 646؛ ص 375، ح 849؛ ص 140، ح 622؛ ص 98، ح 197؛ ص 170، ح 649، ح 2؛ ص 135، ح 621 (مجمع احياء الثقافه الاسلامى).

108. محمد بن طلحه الشافعى، مطالب السؤل فى مناقب آل الرسول، ص 4.

109. محمد شكور، الروض الدانى الى المعجم الصغير للطبرانى، ج 1، ص 226، ح 363 (الكتب الاسلامى بيروت، دارعمار).

110. محمد فؤاد عبدالباقى، ذيل تفسير محاسن التأويل، ج 4، ص 170.



111. محمود ابو زيه، اضواء على السنه المحمديه، ص 404 (نشر البطحاء).

112. المزي، تحفه الاشراف بمعرفه الاطراف، ج 3، ص 203، ح 3688؛ ص 419، ح 4209؛ ص 192، ح 3659 (المكتب الاسلامي).

113. مسلم بن الحجاج القشيري النيشابوري، صحيح مسلم، (مؤسسه عزالدين تحقيق موسى شاهين، احمد عمرهاشم)، ج 1، كتاب الصلاه، باب 17، ص 386، ح 406 و 405؛ كتاب الايمان، باب 29، ص 115، ح 118؛ ج 4، كتاب الفضائل، باب 9، ص 474، ح 32، ج 5، ص 26، ج 5؛ كتاب فضائل الصحابه، باب 4 (من فضائل على بن ابي طالب)، ص 23، ح 32؛ ج 5، ص 26، ح 37؛ كتاب الفضائل، باب فضائل اهل بيت النبي صلى الله عليه وآله وسلم، ص 37، ح 61؛ ص 25، ح 36 (2408)، ج 4، كتاب الفضائل، باب 9، (اثبات الحوض)، ص 474، ح 31.

114. مناوي، التفسير بشرح الجامع الصغير، صص 367 و 233، فيض القدير شرح الجامع الصغير، ج 3، ص 14؛ ج 2، ص 174، ح 1608 (دارالمعرفه).

115. المنصور بالله، الاعتصام بحبل الله المتين، ج 1، ص 35 (مكتبه اليمن الكبرى).

116. منصور على ناصف، التاج الجامع للاصول في احاديث الرسول، ج 3، صص 348-349، (داراحياء التراث).

117. المييدي، كشف الاسرار وعده الابرار، معروف به تفسير خواجه عبدالله انصاري، ج 9، صص 23 و 414 (مؤسسه انتشارات امير كبير).

118. مير غني الحسيني المكي، الدرر اليتيمه في بعض فضائل السيده العظيمه، ص 11 (مكتبه آيه الله مرعشي).

119. النبهاني، الانوار المحمديه من المواهب الدنيه، صص 435 و 577 و 578، جواهر البحار في فضائل النبي المختار صلى الله عليه وآله وسلم (شركته مكتبه و مطبعه مصطفى البابي)، ج 1، ص 361، الفتح الكبير في ضمّ الزيادة الى الجامع الصغير، (دارالكتب العربيه الكبرى)، ج 1، ص 451، منتخب الصحيحين من كلام سيد الكونين صلى الله عليه وآله وسلم (شركته مكتبه و مطبعه مصطفى البابي الحلبي) ص 77.

120. النسائي، خصائص امير المؤمنين على بن ابي طالب (دارالكتاب العربي) ص 84، ح 76، سن النسائي، (الطبعه الاولى 1348 هـ) دارالفكر للطباعه و النشر و التوزيع - بيروت) ج 3، باب كيف الصلاه على نبي صلى الله عليه وآله وسلم، ص 47، السنن الكبرى، (دارالكتب العلميه، بيروت - لبنان)، ج 5، ص 45، ح 8148.

121. نورالدین الهیثمی، کشف الاستار عن زوائد البزار علی الکتب الستہ (مؤسسہ الرسالہ)، ج 3، ص 221، ح 2612 و ص 223، ح 2617؛ مجمع الزوائد و منبع الفوائد (دارالکتب العربی بیروت - لبنان) ج 9، ص 256، ح 14957؛ ص 183، ح 14767؛ ج 10، ص 658، ح 18460؛ ج 9، ص 257، ح 14959؛ ج 5، ص 354، ح 8993؛ ج 9، ص 259، ح 14966؛ ص 257، ح 14962؛ ص 256، ح 14958؛ ص 258، ح 14936؛ ص 179، 178، ح 14753.

122. النوری، تہذیب الاسماء و اللغات، (ادارہ الطباعہ المنیریہ، دارالکتب العلمیہ بیروت لبنان) ج 1، ص 347.

123. یحییٰ بن الحسین بن القاسم (الہادی الی الحق)، دررالاحادیث النبویہ بالاسانید الیحویہ (مؤسسہ الاعلمی للمطبوعات، بیروت، لبنان) ص 52.

124. الیعقوبی، تاریخ الیعقوبی، ج 2، صص 99-102؛ ج 1، ص 188، ح 957.

### منابع برای مطالعه بیشتر

الغدیر، علامہ امینی؛ حدیث ثقلین، سید علی الحسینی المیلانی، مجلہ تراثا، شماره 38-39، سال دہم، محرم 1415 ق و شماره 29، سال ہفتم، 1412 ق؛ (بررسی حدیث «کتاب اللہ و سنتی» و رد آن)؛ حدیث ثقلین از دیدگاہ مذهب اہل بیت و اہل سنت، ایلقار اسماعیل زادہ، مجلہ طلوع، سال پنجم، شماره 17، بہار 1385، ص 22 بہ بعد؛ المراجعات، عبدالحسین شرف الدین، تحقیق الشیخ حسین الراضی، المجمع العالمی لاہل البیت علیہم السلام، چاپ دوم، قم 1416 ق؛ آیات الائمہ، محمد رضا کوثر علیشاہ، چاپ تہران؛ الائمہ و القرآن، محمد رضا حکیمی، بیروت؛ عتبات الانوار فی مناقب الائمہ الاطہار، میرحامد حسینی؛ حدیث ثقلین، شیخ قوام الدین الوشنوی و محمد الواعظ الخراسانی، المجمع العالمی للتقریب بین المذاهب الاسلامی، چاپ اول، 1995 م؛ کتاب اللہ اہل بیت فی حدیث ثقلین من مصادر اہل السنہ، گروہ تحقیق مسئلہ امامت، مدرسہ امام باقر علیہ السلام، 1422 ق؛ قرآن و عترت در پیرامون حدیث ثقلین، ابوتراب ہوائی، مشہد، چاپ آذرش، چاپ اول، 1365 ہ؛ حدیث متواتر ثقلین، محمد رضا حکیمی؛ مجلہ گلستان قرآن، شماره 155، اسفند 1380 ش؛ اہل بیت و حدیث ثقلین، ذکر اللہ احمدی کرمانشاہی، کیہان فرہنگی، شماره 184، بہمن 80.

## بخش دوم: نقش و رسالت اهل بیت علیهم السلام از منظر قرآن

اشاره

ص: 81



### اشاره

حال که بیان کردیم قرآن و اهل بیت با یکدیگر وسیله هدایت مردم را به عهده دارند و نتایج حاصل از حدیث ثقلین را ثبت نمودیم، در این قسمت به رسالت اهل بیت در این راستا می پردازیم. این بخش حداقل به دو شکل کلی بروز می نماید: یکی نقش هدایتگرانه اهل بیت علیهم السلام زیرا قرآن، بیان است و اهل بیت علیهم السلام مبین آن و دیگری نقش تبیین قرآن، زیرا تنها آنها آگاهان به قرآن، اهل ذکر و راسخان در علم هستند.

تنها شیعیان نیستند که بر هدایت گری اهل بیت علیهم السلام تأکید می ورزند، بلکه بسیاری از دانشمندان بزرگ اهل سنت بر همین اعتقادند. از این میان فخر رازی در تفسیر خود می گوید:

هر که علی را پیشوای دین خود قرار دهد به دستاویز محکمی در دین و دنیای خود چنگ زده است و هر که در دین خود به علی بن ابی طالب اقتدا کند حقاً هدایت یافته است؛ به دلیل آنکه پیامبر فرمود، خداوندا، حق را بر همان محوری گردان که علی علیه السلام می گردد. (1)

آلوسی نیز هدایت گری علی علیه السلام را مسلم می داند و می گوید:

«و ما ذكره من أن من اذ اقتدى في دینه بعلى فقد اهتدى مسلم». (2)

او در جای دیگری می گوید:

پسر ابوطالب بر هدایت طریق مستقیم است تا سالک را در سلوک خودش به

ص: 83

---

1- (1). تفسیر کبیر، فخر رازی، ج 1، ص 206.

2- (2). روح المعانی، ج 1، ص 47.

مقامات و احوالات والا برسانند، برخی از این احوالات ابتداست و برخی انتها و هیچ کس نمی تواند به نهایت برسد، مگر آنکه ابتدایش صحیح باشد. (1)

آلوسی، محکم نمودن و صحیح برداشتن گام اول را شرط عروج می داند. او خود اقرار نموده است که گام اول را تا انتها باید به امام علی اقتدا کرد، زیرا:

«لابن ابی طالب هدایه الطریق المستقیم؛ (2) پسر ابوطالب علیه السلام برای هدایت، طریق مستقیم است و نسل او هم بر همین طریق هستند».

ابن کثیر ذیل آیه «اهل الذکر»، وقتی در مقام تبیین جایگاه اهل بیت است، عالمان آنها را نام می برد و می گوید:

مثل علی علیه السلام، ابن عباس، حسن و حسین و محمد بن حنفیه، علی بن الحسین و... ابوجعفر باقر و محمد صادق علیهم السلام و امثال آنها... آنگاه می گوید اینها کسانی اند که «تمسک بحبل الله المتین و صراط المستقیم...» (3) بر ریسمان محکم الهی چنگ زده اند و بر صراط مستقیم هستند، آنها حق هر صاحب حقی را می شناسند و به او نزلی را عطا می کنند که خدا و رسولش عطا نموده است و آن همان چیزی است که قلب های بندگان مؤمن به سوی آن جمع می شود.

بله اینها همان ذریه پاک رسول خدا صلی الله علیه و آله هستند که تا دهر باقی است آنها هم ساری و جاری هستند و زمین هیچ گاه از حجت خدا خالی نیست.

فخر رازی در معنی «کوثر» می گوید:

«فالمعنی انه سوف یعطیه نسلا یبقون علی مرّ الزمان، فانظر کم قتل من اهل البیت، ثم العالم ممتلی و منهم ولم یبق من بنی امیه فی الدنیا احد، ثم انظر کم کان فیهم من الاکابر من العلماء کالباقر و الصادق و الکاظم و الرضا علیهم السلام و انفس الزکیه و امثالهم. (4)

ص: 84

1- (1) . همان، ص 93.

2- (2) . همان، ص 47.

3- (3) . تفسیر القرآن العظیم، ابن کثیر، ج 4، ص 197.

4- (4) . تفسیر کبیر فخر رازی، ج 32، ص 124.

چه زیباست کلام فخر رازی؛ بله، این است رمز بقای نسل آل محمد علیهم السلام و تباهی بنی امیه. بنگر چند تن از بنی امیه باقی نمانده اند، اما از بزرگان اهل بیت علیهم السلام کسانی مثل امام باقر، امام صادق، امام کاظم و امام رضا علیهم السلام می زیسته اند.

آری، تا قرآن باقی است نسل محمد صلی الله علیه و آله وسلم جاری است؛ همان گونه رسول صادق و مصدق صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «قرآن و عترت باقی اند تا در حوض کوثر بر من وارد شوند».

### 1. خلقت نوری پیامبر اکرم، امام علی و اهل بیت علیهم السلام

در این زمینه روایات بسیاری نقل شده که نشان می دهد پیامبر اکرم، حضرت علی و اهل بیت علیهم السلام از نوری واحد خلق شده اند. از این رو در این بخش به کلامی مختصر بسنده می کنیم:

1. حموینی در فرائد السمطین به سند خود از زیاد بن منذر، از ابی جعفر الباقر از پدرش از جدش حسین بن علی علیه السلام از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نقل می کند که آن حضرت فرمود:

یا علی، من و تو نوری میان دست سلطنت خدا بودیم، پیش از آنکه آدم را به چهارده هزار سال خلق فرماید. همزمان با خلقت آدم، خدای سبحان این نور را در صلب او قرار داد. سپس از صلبی به صلبی تا اینکه در صلب عبدالمطلب برقرار شد، سپس آن نور را به دو جزء قسمت نمود؛ یک قسمت را در صلب پدرم عبدالله و قسمت دیگر را در صلب عمویم ابوطالب قرار داد. پس علی از من است و من از علی، گوشت او گوشت من و خون او خون من است. (1)

همین حدیث را خوارزمی نیز نقل نموده است. (2)

2. در مناقب از اسحاق بن اسماعیل نیشابوری، از امام جعفر صادق از جدش علی بن الحسین علیه السلام فرموده که خبر داد عمویم امام حسن علیه السلام از جدم صلی الله علیه و آله و سلم که فرمود:

ص: 85

---

1- (1). فرائد السمطین، ج 1، ص 230، رقم 179.

2- (2). مناقب خوارزمی، فصل 19، ص 308، ح 302.

«من از نور خداوند عزوجل خلق شدم و اهل بیت از نور من خلق شدند و دوستانشان از نور آنها و سایر مردم در آتش اند»<sup>(1)</sup>.

3. ابوالحسن علی بن محمد، معروف به ابن مغزلی واسطی شافعی، در کتاب خود به سند خود از سلمان فارسی می گوید:

از حبیب محمد صلی الله علیه و آله وسلم شنیدم که می فرمود: پیش از آنکه خدا آدم را خلق کند، من و علی نوری نزد خدای سبحان بودیم و او را تسبیح و تقدیس می نمودیم. چهارده هزار سال، زمانی که آدم را خلق فرمود، این نور را در صلب آدم به امانت گذاشت. پیوسته من و علی یکی بودیم، تا اینکه در صلب عبدالمطلب جدا شدیم. در من نبوت است و در علی امامت<sup>(2)</sup>.

4. همچنین ابن مغزلی از سالم بن ابی جعد از ابوذر نقل کرده است:

از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم شنیدم که می فرمود: «من و علی نوری در طرف راست عرش و میان سلطه و قدرت خدای تعالی بودیم. تسبیح و تقدیس می گردد این نور. چهارده هزار سال پیش از آنکه آدم خلق شود. پس من و علی همیشه یکی بودیم تا اینکه در صلب عبدالمطلب جدا شدیم جزئی من بودم و جزئی علی<sup>(3)</sup>.

حدیث «خلقت انا و علیّ من نور واحد» به طریق بسیاری نقل شده؛ از جمله:

الف) از علی علیه السلام که در این کتاب ها روایت شده است: ینابیع الموده، ص 256؛ الحقائق الحق به نقل از انتهاء الافهام، ج 5، ص 254.

ب) روایت ابوهریره، الرقائق، الشیخ عبدالله الحنفی، ص 300 (نسخه خطی)؛ احقاق الحق، ج 5، ص 253.

ج) روایت ابن سعید، کفایه الطالب، گنجی، باب 87، ص 316 (نسخه خطی)؛ مناقب علی، العینی ص 27.

د) جابر، کفایه الطالب، ص 406.

ص: 86

---

1- (1). ینابیع الموده، ج 1، باب اول، ص 19.

2- (2). مناقب، ابن المغزلی، ص 88، حدیث 130.

3- (3). همان.



ه) نقل حدیث به طرق دیگر؛ از جمله ذخائر العقبی، صص 68-69؛ شرح المختار، ابن ابن الحدید، ص 154؛ شرح نهج البلاغه، ج 9، ص 172؛ فرائد السمطین، ج 1، ص 230، رقم 179 و ج 1، ص 43، ح 7 و ص 42، ح 9؛ مناقب خوارزمی، فصل 19، ص 308 و فصل 14، ص 145؛ نظم درر السمطین، ص 79؛ المناقب المرتضویه، محمد صالح الکشفی، ص 72؛ تجهیز الجیش، الدهلوی، ص 107؛ المناقب شافعی، ص 89 (نسخه خطی)؛ اللثالی المصنوعه، سیوطی، ج 1، ص 320 (دارالعرفه)؛ مناقب الخلفاء الاربعه من تنزیه الشریعه، الکنانی، ج 1، ص 351، ح 30؛ فرائد السمطین، الجوینی، باب 2، ج 1، ص 42، ح 6 (مؤسسه محمودی)؛ تاریخ دمشق، ابن عساکر، ج 1، ص 152، ح 186 (دارالفکر)؛ فردوس الاخبار، السیدلمی، ج 2، ص 305، رقم 2776 (دارالکتاب العربی)؛ توضیح الدلائل، احمد الحسین الشافعی، ص 122؛ ارجح المطالب، شیخ عبیدالله الحنفی، ص 458؛ ریاض النضره، محب الطبری، ج 2، ص 108 (دارالندوه الجدیده)؛ تاریخ بغداد، خطیب بغدادی، ج 6، ص 58، رقم 3088 (المدینه المنوره).

2. آیه إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ

آلوسی می گوید:

قد ثبت بطرق متعدده انه لما نزل قوله تعالى، إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ قال لعلي انا المنذر و انت الهادي بك يا علي «يهتدي المهتدون من بعدى»؛ (1) به طرق متعدد نقل شده هنگامی که آیه إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ نازل شد پیامبر صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام فرمود: من منذر هستم و تو هادی، ای علی به وسیله تو هدایت یافتگان هدایت می شوند.

عده زیادی از علما و مفسرین اهل سنت این حدیث را نقل نموده اند که مراد از هادی در این آیه، حضرت علی علیه السلام است. (2) از طرفی این هدایتگری طبق حدیث شریف ثقلین

ص: 87

1- (2). روح المعانی، ج 13، ص 108.

2- (3). ر. ک: تفسیر کبیر فخر رازی، (دارالطباعه)، ج 19، ص 14؛ تفسیر طبری، (ولاق مصر، 1321 ق)، ج 13، ص 63؛ تفسیر ثعلبی، ذیل سوره رعد، آیه 7؛ المحرر الوجیز، ابن عطیه، ج 3، ص 297؛ درالمنثور، ج 4، ص 608؛ تفسیر القرآن العظیم، ابن کثیر، ج 4، ص 70؛ ینابیع الموده، باب بیست و هشتم، ص 231؛ شواهد

باید تا حضور دنیا باقی باشد که عترت پاک رسول خدا صلی الله علیه و آله عهده دار آن هستند.

### 3. حدیث امان

بی تردید وجود پیامبران در میان اقوام، مایه امان آن ملت است؛ به فرموده خدای عزوجل وَ مَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَأَنْتَ فِيهِمْ؛ (1) ای رسول الله تا تو در میان آنها هستی، خدا قومت را عذاب نمی کند.

بر طبق روایات بسیاری این جایگاه برای اهل بیت عصمت و طهارت هم وجود دارد؛ از جمله:

الف) ابن حجر هیتمی می گوید:

اشاره صلی الله علیه و آله وسلم وجود ذلك المعنى فى اهل بيته و انهم امان لاهل الارض كما كان هو صلى الله عليه وآله وسلم امانا لهم وفى ذلك احاديث كثيرة؛ (2) رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم وجود این معنی را برای اهل بیت هم دانسته است، آنها امان اهل زمین هستند، همچنانکه رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم برای آنها امان بود و در این رابطه، احادیث بسیاری وارد شده است.

ب) احمد بن حنبل در مسند خود روایت کرده که رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم فرمود:

النجوم امان لأهل السماء فإذا ذهب النجوم ذهب أهل السماء و أهل بيتي أمان لأهل الأرض فإذا ذهب أهل بيتي ذهب أهل الأرض؛ (3)  
ستارگان امان اهل

ص: 88

---

1- (1) . انفال، آیه 33.

2- (2) . الصواعق المحرقة، ص 152.

3- (3) . محب طبری، ذخائر العقبی، ص 170؛ ینابیع الموده، ص 19؛ فرائد السمطین، ج 1، ص 45.

آسمان اند، پس آنگاه که ستارگان بروند اهل آسمان هم فانی شوند و اهل بیت من، امان اهل زمین اند، پس آنگاه که اهل بیت من نباشند اهل زمین هم نخواهند بود.

ج) حاکم نیشابوری این روایت را به اسناد مختلف نقل می کند؛ از جمله:

«النجوم أمان لأهل السماء و اهل بیت أمان لأمتی» (1).

د) سبط ابن جوزی نیز این روایت را چنین می آورد:

«النجوم أمان لأهل السماء فإذا ذهب النجوم ذهب أهل السماء و أهل بیتی أمان لأهل الأرض، فإذا ذهب أهل بیتی ذهب أهل الأرض» (2).

ه) حموی این حدیث را به چند طریق نقل کرده است:

یک - از «سلمه بن اکوع» از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم روایت کرده که:

«ستارگان امان و حافظ اهل آسمان ها هستند و اهل بیت من نگاهبان اهل زمین اند».

دو - همو از ابی سعید خدری نقل کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود:

«اهل بیت من امان و نگاهدار اهل زمین هستند؛ چنانکه ستارگان حافظ و امان اهل آسمان هایند».

سه - حاکم از جابر بن عبدالله و ابو موسی اشعری و ابن عباس رضی الله عنهم نقل کرده که گفتند: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

ص: 89

---

1- (1) . المستدرک، ج 3، ص 162؛ اسعاف الراغبین، ص 144.

2- (2) . تذکره الخواص، (للمجمع العالمی لاهل البیت علیهم السلام)، ج 2، ص 379؛ این حدیث به روایت امام علی علیه السلام در: الفضائل احمد، ص 186، ح 267؛ فرائد السمطین، جوینی، باب 48، سمط 2، حدیث 522، ج 2، ص 253؛ فردوس الاخبار، ج 5، ص 56؛ الامالی، شجری، ج 1، صص 152-153؛ جواهر العقدين، ج 2 ص 259؛ به روایت سلمه بن الاکوع: المعجم الکبیر، ج 7، ص 22؛ مناقب، محمد بن سلیمان، ج 2، صص 133، 142، 174، 175؛ فرائد السمطین، ج 2، صص 241 و 252؛ کنز العمال، ج 12، ص 102؛ مطالب العالیه، عسقلانی، ج 4، ص 74؛ الامالی، شجری، ج 1، ص 155 (امالی، شیخ طوسی، ح 8، مجلس 10)؛ احیاء المیت، ص 37، رقم 21؛ موضح اوهام الجمع و التفریق، خطیب بغدادی، ج 2، ص 402؛ روایت جابر: المستدرک، کتاب تفسیر، ج 2، ص 448 (صحیح الاسناد)؛ روایت ابن عباس، المستدرک، کتاب معرفه الصحابه، ج 3، ص 149؛ روایت انس: جواهر العقدين، ص 259، فصل 5، رقم 2.

«ستارگان امان و حافظ اهل آسمان هاینده و اهل بیت من امان و نگاهبان اهل زمین اند. زمانی که ستارگان بروند اهل آسمان ها می روند و هنگامی که اهل بیت من نباشند اهل زمین نابود شوند».

چهار - همچنین در نوادر الاصول از سلمه بن اکوع نقل شده که: رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: «ستارگان امان و حافظ اهل آسمان هاینده و اهل بیت امان امت من می باشند».(1)

بله اینان هستند که امان امتند و مردم را هدایت می کنند و سبب فرود آمدن خیرات بر اهل زمین اند.

پنج - حموینی به سند خود از امام محمد باقر از پدرش از جدش از امیرالمؤمنین علیهم السلام روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود:

یا علی، آنچه را برای تو می گویم بنویس. عرض کردم: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم آیا می ترسی فراموش کنم. فرمود: من از خدا خواسته ام که تو حافظ باشی، لکن برای امامانی از فرزندان خودت بنویس که شریک تو هستند؛ به وسیله آنها امت من از باران سیراب می شوند و به سبب ایشان دعاهای آنها به اجابت می رسد، و خدا به واسطه آنان بلا را از مردم دور می کند، و ریزش و نزول خیرات از آسمان به وجود آنهاست. سپس به سوی حسن علیه السلام اشاره نمود و فرمود: این، اول ایشان است و بعد به سوی امام حسین اشاره فرمود این دوم آنهاست و بعد فرمود: و امامان از فرزندان او علیهم السلام.

شش - همچنین در مناقب از عبدالله بن حسن مثنی فرزند امام حسن مجتبی نقل کرده که جدم روزی خطبه خواند و بعد از ستایش و ثنای خدا، فرمود:

ای جماعت، از طرف حق تعالی دعوت و خوانده شده ام و اجابت کردم، در میان شما دو امر سنگین؛ کتاب خدا، و عترتم اهل بیت را باقی می گذارم. اگر به هر دو عمل کردید و تمسک جستید، هرگز گمراه نخواهید شد. آن دو از هم جدا نمی شوند تا بر من نزد حوض وارد شوند. پس از آنها بیاموزید و به ایشان یاد ندهید، که از شما عالم ترند، و زمین از آنها خالی نمی ماند و اگر خالی شود، زمین اهلش را می بلعد و فرو می برد.

ص: 90

---

1- (1). چهار حدیث اخیر از حموینی: ینابیع الموده، باب سوم، ج 1، ص 41.

سپس پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود:

پروردگارا، زمین را برای مردم از حجت خالی نفرما، تا حجت و قوانین تو باطل نشود، و اولیا و دوستان را بعد از آنکه ایشان را هدایت نمودی، گمراه نفرما، آنها از حیث شماره اندک، ولی از نظر قدر و منزلت نزد خدا بسیار بزرگ اند، از خدا خواسته ام دانش و حکمت را در خاندان من و عقب آنها و در احفاد و نتایج ایشان قرار دهد. پروردگارا این دعا را اجابت بفرما.

هفت - حموینی به سند خود از اعمش از امام جعفر صادق علیه السلام از پدرش از جدش علی بن الحسین روایت کرده که فرمود:

ماییم پیشوایان مسلمان و دلیل و راهنمایان خدا بر خلق، و آقای مؤمنین، سرور و قائد سفید پیشانیان و مولا و سرپرستان مسلمان ها. ماییم امان اهل زمین، هم چون ستارگان که برای اهل آسمان ها مایه امان اند.

ماییم کسانی که آسمان به واسطه ما فرو نمی ریزد، جز به اذن خدا. به سبب ما خیرات پخش می شود و برکات زمین بیرون می آید. و اگر نبود امر ما در زمین، زمین اهل خود را می گرفت و فرو می برد. سپس فرمود: زمین از حجت خدا خالی نمانده و نمی ماند، از زمان خلقت آدم تا روز قیامت، گاهی ظاهر و پیدا و هنگامی غایب و مستور بوده است و اگر چنین نبود خدا پرستش و عبادت نمی شد.

اعمش گفت: به امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم حجتی که از ما پنهان و پوشیده است مردم چگونه از او بهره می برند، فرمود: همان طور که مردم از خورشید در اوقات پوشیدگی او استفاده می کنند و نفع می برند.

هشت - علی بن الحسین علیه السلام نیز فرمود:

«ماییم کشتی نجات در دریاهاى تاریک، کسی را که بر آن سوار شود حفظ می کند و آن کس که آن را ترک کند، غرق می شود، آری ره پویان «صراط السوی» هستند».

نه - از ابن عباس هم نقل شده است:

اصحاب الصراط السوی هو الله محمد و اهل بيته و الصراط: الطريق الواضح الذی لا عوج فيه، فهم اصحاب محمد صلی الله علیه و آله

وسلم؛ (1) به خدا قسم اصحاب راه مستقیم حضرت محمد و اهل بیت او علیهم السلام هستند و صراط، راه مستقیم است که هیچ ناراحتی ندارد، اصحاب حضرت محمد صلی الله علیه و آله وسلم هستند.

و - حاکم حسکانی

در مواردی به این حدیث اشاره کرده است از جمله:

یک - ذیل آیه:

وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا 2 ضمن دو روایت از امام باقر علیه السلام چنین می نویسند:

(قال: نزلت من ولد فاطمه خاصه، جعل الله منهم ائمه يهدون بامرهم؛ (2) این آیه فقط در مورد فرزندان فاطمه زهرا سلام الله علیها نازل شده که خدای متعال از میان آنها امامانی برای هدایت مردم، قرار داده است).

اهل بیت همان کسانی هستند که اگر در زمین به قدرت برسند، نماز را بر پای دارند، و باعث رواج بخشیدن زکات، امر به معروف و نهی از منکر خواهند شد؛

همچنین امام باقر علیه السلام ذیل آیه:

الَّذِينَ إِنْ مَكَانَهُمْ فِي الْأَرْضِ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ وَآمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ 4

می فرمایند:

(فينا والله نزلت هذه الآية؛ (3) به خدا قسم این آیه درباره ما نازل شده است).

دو - حاکم حسکانی ذیل آیه: وَعَلَامَاتٍ وَبِالنَّجْمِ هُمْ يَهْتَدُونَ 6 می آورد:

ص: 92

---

1- (1) . ر. ک: فرائد السمطين، ج 2، ص 353؛ ينابيع الموده، باب سوم، ج 1، صص 42-45.

2- (3) . شواهد التنزيل، ج 1، ص 455.

3- (5) . شواهد التنزيل، ج 1، ص 400.

اخبرنا محمد بن عبدالله بن احمد [اخبرنا] محمد بن احمد بن محمد المفيد [اخبرنا] عبد العزيز بن يحيى بن احمد، قال: حدثني محمد بن عبد الرحمان بن الفضيل، قال: حدثني جعفر بن الحسين، قال: حدثني محمد يزيد، عن ابيه قال: سألت ابا جعفر عن قوله تعالى: وَ بِالنَّجْمِ هُمْ يَهْتَدُونَ 1 قال: النجم على. فرات بن ابراهيم الكوفي قال: حدثني حسين بن سعيد [عن] هشام بن يونس [عن] حبان بن سرير [عن] سالم: عن ابان بن تغلب قال: قلت لابي جعفر محمد بن علي قول الله تعالى: وَ عَلَامَاتٍ وَ بِالنَّجْمِ هُمْ يَهْتَدُونَ (1) قال: النجم: محمد [كذا] و «العلامات» الاوصياء عليهم السلام. (2)

در این دو روایت، امام باقر علیه السلام تصریح می کند که مراد از نجم، امام علی و ذریه آن حضرت هستند که هر کدام همچون ستاره ای فروزان، چراغ راه ره پویان و گمشدگان هستند. این است سرّ دوام اهل بیت و ماندگاری آنها تا قیامت، آنها عدل قرآن اند و تا زمان و دنیا باقی است، آنان نیز باقی هستند.

در انتها یادآور می شویم، تعداد زیادی از محدثین اهل سنت حدیث امان را به طرق مختلف نقل نموده اند؛ از جمله حدیث علی بن الحسین علیه السلام:

مهران الأعمش، عن الصادق جعفر بن محمد عن أبيه محمد بن علي عن أبيه علي بن الحسين رضي الله، قال: نحن ائمة المسلمين و حجج الله على العالمين و سادات المؤمنين و قادة الغر المحجلين و موالى المسلمين و نحن امان لأهل الأرض كما ان النجوم امان اهل السماء و بنا يمسك السماء أن تقع على الارض الا باذنه.

حاکم نیشابوری، المستدرک، ج 3، صص 457 و 149 و ج 4، ص 448 (ط حیدرآباد)؛ سیوطی، احیاء المیت، ص 114 (ط الحلبي عصر)؛ ابن حجر، الصواعق، ص 185، 233 (ط مصر)؛ الحمزاوی، مشارق الانوار، ص 90 (ط مصر)؛ احمد نقشبندی کمشنی نوی، راموز الاحادیث، ص 238 (ط آستانه)؛ مشارق الانوار، ص 109 (ط آستانه)؛ رشحه الصادی، ص 78،

ص: 93

1- (2) . همان.

2- (3) . شواهد التنزیل، ج 1، ص 327 (شماره 77).

17 (ط مصر)؛ ارجح المطالب، ص 329 (لاهور)؛ ذخائر العقبی، ص 17 (ط قاهره)؛ نظم درالسمطین، ص 234 (ط قاهره)؛ جامع الصغیر، ص 578 (ط مصر)؛ ینابیع الموده، ج 20، ص 191، 188 (ط استانبول)؛ الفتح الکبیر، ج 3، ص 267 (ط مصر)؛ الشرف الموبد، ص 29 (ط مصر)؛ السیف الیمانی المسلول، ص 64 (ط شام)؛ شرف النبی، ص 283؛ خوارزمی، مقتل الحسین، ص 18 (ط الغری).

راویان حدیث: ابن عباس، ابن سلمه، جابر، المنکدر، انس، علی بن الحسین علیه السلام، علی علیه السلام، ابن سعید الخدری و ابن موسی.

#### 4. حدیث سفینه نوح و باب حطه

در احادیث بسیاری، اهل بیت را به کشتی نوح و باب حطه، تشبیه نموده اند. بی شک در طوفان های زندگی و کشاکش روزگار، انسان ها نیازمند کشتی نجاتی هستند تا آنها را به سلامت از میان امواج عبور دهد و به ساحل سلامت و رستگاری برساند.

سیوطی در تفسیر آیه وَ إِذْ قُلْنَا ادْخُلُوا هَذِهِ الْقَرْیَةَ فَكُلُوا مِنْهَا حَيْثُ شِئْتُمْ رَغَدًا وَاَدْخُلُوا الْبَابَ سُجَّدًا وَّقُولُوا حِطَّةٌ نَغْفِرْ لَكُمْ خَطَايَاكُمْ چنین آورده است:

واخرج ابن ابی شیبہ عن علی ابن ابی طالب علیه السلام قال: مثلنا فی هذه الامه کسفینه نوح و کباب حطه؛<sup>(1)</sup> ابن ابی شیبہ از علی بن ابی طالب علیه السلام روایت نموده که مثل ما اهل بیت در این امت همچون کشتی نوح و باب حطه است.

ابن کثیر نیز در تفسیر خود به این حدیث اشاره نموده است:

«أما مثل اهل بیتی فیکم کمثل سفینه نوح علیه الصلاه و السلام من دخلها نجا و من تخلف عنها هلك».<sup>(2)</sup>

ص: 94

---

1- (1) . درالمنثور، ج 1، ص 174.

2- (2) . تفسیر القرآن العظیم، ج 6، ص 21، گرچه او با سندی که نقل می کند حدیث را ضعیف می داند، اما این روایت با سندهای صحیح بسیار نقل شده است که برخی را آورده ایم.



فخر رازی پس از نقل حدیث کشتی نوح و باب حطه چنین می گوید:

ویحتمل و هو الاظهر عندی ان المراد صلی الله علیه و آله وسلم سایر اهل البیت فان الله لما خلق الدنيا بأسرها من اجل النبی صلی الله علیه و آله وسلم جعل دوامها بدوامه ودوام اهل بیته لانهم یساوونه فی اشیاء ولانه قال من حقهم اللهم انهم منی و أنا منهم ولانهم بضعه منه بواسطه ان فاطمه امهم بضعتهم فاقیموا مقامه فی الامان؛ (1) حاکم می گوید به احتمال قوی مراد از آنان سایر اهل بیت هستند (از عترت طاهره) که حق سبحانه چون دنیا را همگی برای رسول الله آفرید، دوام آن را نیز به دوام آن حضرت و اهل بیت ایشان منوط فرمود، زیرا این اعظم دین، با جد بزرگوارشان در بعضی چیزها مساوی اند و در حقیقت فرمود: خدایا اینها از من اند و من از اینها، زیرا که اینان بضعه آن حضرت هستند؛ به واسطه اینکه مادرشان فاطمه علیها السلام «بضعه» آن حضرت است، بنابراین از حیث امان، برمی آید که آنان قائم مقام آن حضرت اند.

گویا این موضوع در میان صحابه و تابعین، امری مسلم بوده؛ مثلاً وقتی حسن بصری از امام حسن علیه السلام در مسئله جبر و قدر سؤال می کند، چنین می نویسد:

اما بعد فانکم معاشر بنی هاشم کالفلک الجاریه فی اللجج و مصابیح الدجی و اعلام الهدی و الاثمه القاده الذین من تابعهم نجی کسفینه نوح المشحونه التي یؤول اليها المؤمنون و ینجو فیها المتمسکون؛ (2) شما بنی هاشم چون کشتی جاری در دریاهاى پرموج و چراغ راه، در تاریکی ها، و علم های هدایت هستید ائمه اطهارى که هر کس از شما پیروی کند نجات می یابد، همچون کشتی نوح که مؤمنین و متمسکین به آن نجات یافتند.

ابی طفیل از ابوذر به طریق مرفوع، روایت کرده که وی در خانه خدا را گرفته، می گفت:

از رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم شنیدم که مثل اهل بیت من در میان شما مثل کشتی نوح است آنکه بر آن نشسته نجات یافت و آنکه نافرمانی کرد نابود شد.

ص: 95

---

1- (1) . مستدرک حاکم، ج 3، صص 162-163؛ صواعق المحرقة، ص 93. شبیه این عبارت را فخر رازی هم دارد. ر. ک: تفسیر کبیر، ج 26، ص 162.

2- (2) . روضات الجنان، روضه هشتم، ج 2، ص 427 (به نقل از کشف المحجوب).

مثل اهل بیت من در میان شما مانند باب حطه در میان بنی اسرائیل است. هر کس داخل آن شد آمرزیده شد. (1)

سبط ابن جوزی می گوید:

وذكر ابوالفرج الاصبهانی فی کتاب مرج البحرین یاسناده الی ابی ذر، قال: قال رسول صلی الله علیه و آله وسلم: «مثل اهل بیتی مثل سفینه نوح علیه السلام من ركب فیها نجا. و من تخلف عنها غرق».

ثعلبی و سمعانی حدیث سفینه را از سلیم بن قیس هلالی چنین نقل کرده اند:

من و جیش بن المعتمر در مکه بودیم. ابوذر به پا خواست و حلقه در کعبه را گرفت و فرمود: ای مردم، آنها که مرا می شناسند بسیار خوب و آنها که مرا نمی شناسند، من جند بن جناده، ابوذر هستم. بعد گفت: ایها الناس من شنیدم که پیغمبر شما می فرمود: مثل اهل بیت من در میان شما مانند کشتی نوح است.

منابعی که حدیث مذکور را نقل کرده اند عبارتند از:

## تذکره الخواص

### اشاره

، ج 2، ص 380؛ الطبرانی، المعجم الکبیر، ج 3، صص 45-46، ح 2636-2637، فی ترجمه الامام الحسن علیه السلام و فی الحسین بن احمد سجاده؛ المعجم الصغیر، ج 1، ص 139، و الحاکم در تفسیر سوره هود، کتاب التفسیر من المستدرک، ج 2، ص 343 و قال: هذا حدیث صحیح الاسناد و لم یخرجاه.

در مناقب اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از کتاب معرفه الصحابه، المستدرک، ج 3، ص 150، الخوارزمی، مقتل الحسین علیه السلام، ج 1، ص 104؛ ابن المغازلی در مناقب امیر المؤمنین علیه السلام، صص 133-134، رقم 175-177؛ محمد بن سلیمان الکوفی، مناقب الامام امیر المؤمنین علیه السلام، ج 1، ص 296، رقم 220 و ج 2، ص 146، رقم 624؛ القطیعی، فضائل الحسن و الحسین علیهما السلام، کتاب الفضائل لأحمد، ج 2، ص 785، رقم 1402؛ الدارقطنی، المؤتلف و المختلف، ج 2، ص 1046؛ عیون الاخبار، ج 1، ص 211؛ المعارف، ص 252 (ترجمه ابوذر)؛ الشیخ الصدوق، کمال الدین و تمام النعمه، ج 1، ص 239، ذیل الرقم 59؛ الشیخ الطوسی، الحدیث 57 من المجلس 2 و الحدیث 61 من المجلس 12 و الحدیث 32 من المجلس 16 و الحدیث 22 من المجلس 17

ص: 96

و الحديث 29 من المجلس 18؛ الامالى، الجوينى، الباب 48، السمط 2؛ فرائد السمطين، ج 2، ص 246، رقم 515؛ العسقلانى، المطالب العالىه، ج 4، ص 75، رقم 4003-400.

القضاعى، مسند الشهاب، ج 2، صص 273-274، رقم 1343-1345؛ العاصمى، زين الفتى، ج 1، صص 435 و 450، رقم 270 و 271 و 273؛ الخطيب التبريزى، مشكاه المصابيح، ج 3، ص 1742، رقم 6174 (قال: رواه احمد)؛ الذهبى، ميزان الاعتدال، ج 1، ص 482، ترجمه الحسن بن ابى الجفرى، رقم 1826؛ القاضى نعمان، شرح الاخبار، ج 2، صص 479، 501، 503 و 512، رقم 840، 887، 889، 903؛ ابوجعفر الطبرى، بشاره المصطفى، ص 88؛ الشجرى، الامالى، ج 1، صص 151-156 فى عنوان: «الحديث السابع فى فضائل اهل البيت»؛ الطبرسى، الاحتجاج، ج 1، ص 361، رقم 85؛ تيسير المطالب، ص 136 (اواخر الباب 8)؛ السيوطى، احياء الميت فى فضائل آل البيت، ص 41، رقم 26 (عن الطبرانى)؛ الهيثمى، مجمع الزوائد، ج 9، ص 168.

این حدیث از طریق بسیاری از صحابه از جمله امیرالمؤمنین علی علیه السلام، عبدالله بن عباس، سلمه بن الاکوع، انس بن مالک، ابی سعید الخدری، عبدالله بن زبیر و ابی الطفیل عامر بن واثله نقل شده است. پس کسی که به آن پناه برد و بر آن سوار شد نجات یابد و کسی که آن را وا گذاشت نابود و هلاک شده است.

همچنین فرموده است:

مثل اهل بیت من در میان شما، مثل باب حطه در بنی اسرائیل است آن کس که داخل آن شد آمرزیده شد. و نیز فرمود: من در میان شما چیزی را باقی می گذارم که اگر به او بگرابید، هرگز گمراه نخواهید شد، [آن دو چیز] کتاب خدا و عترت من است و این دو از هم جدا نمی شوند تا نزد حوض بر من وارد شوند.

حموینی در فرائد السمطين به سند خود از سعید بن جبیر از ابن عباس رضی الله عنهما می گوید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: یا علی، من شهر علمم و تو در آن هستی؛ هرگز نمی توان داخل شهر شد، مگر از در آن. دروغ گوشت آن کس که گمان می کند مرا دوست دارد، با آنکه تو را دشمن می دارد، چون تو از من هستی و من از توام، گوشت تو گوشت من، و خون تو خون من، و باطن تو باطن من است و ظاهر تو ظاهر من است. خوش بخت کسی است که از تو اطاعت کند و بدبخت کسی است که تو را برنجانند، و تو را معصیت کند. آن کس که تو را دوست بدارد

ص: 97

سود برده است و کسی که تو را دشمن بدارد زیان برده آنکه ملازم تو باشد رستگار است و کسی که از تو جدا شود نابود و هلاک می شود. مثل تو و ائمه و پیشوایان از فرزندان تو، بعد از من، مانند کشتی نوح است؛ آن کس که بر آن سوار شد نجات یافت و کسی که تخلف نمود غرق شد. و مثل شما مثل ستاره هاست. هنگامی که یکی از آنها پنهان می شود، ستاره دیگری طلوع می کند. (1)

### تأملی در سند حدیث

عده بسیاری از علمای اهل سنت بر صحیح بودن سند حدیث سفینه تصریح نموده و جمعی نیز به متعدد بودن طرق آن به شکلی که برخی بعضی دیگر را تقویت می کند، اعتراف نموده اند.

در ادامه بحث نظر عده ای از این بزرگان را یادآور می شویم.

1. حاکم نیشابوری پس از تخریج و نقل آن می گوید:

«هذا حدیث صحیح علی شرط مسلم و لم یخرجاه؛ (2) این حدیث به شرط مسلم صحیح است، اما آن را نقل نموده است».

2. ابن حجر نیز می گوید:

وجاء من طرق عدیده یقوی بعضها بعضا انما مثل اهل بیتی کمثل سفینه نوح، من رکبها نجا. و فی روایه مسلم و من تخلف عنها غرق. و فی روایه: هلك. و انما مثل اهل بیتی فیکم مثل باب حطه فی بنی اسرائیل، من دخله غفر له الذنوب. (3)

ص: 98

---

1- (1). فرائد السمطین، ج 2، ص 246، رقم 515؛ ینابیع الموده، باب چهارم، ج 1، ص 65.

2- (2). مستدرک حاکم، ج 3، صص 162-163 در مورد طریق حدیث، ر. ک: تاریخ الخلفاء، ص 573؛ مشکاه المصابیح، ج 3، ص 1742؛ حدیث سفینه، مجله تراثنا، شماره های 38-39، سال دهم (محرم 1415) صص 141-161.

3- (3). الصواعق المحرقة، ص 140. در ترجمه صواعق المحرقة به فارسی، کلمه «مسلم» به «سلم» تحریف شده است که در اصل «فی روایه صحیح مسلم» می باشد. ابن حجر در جایی دیگر می گوید: «صحیح حدیث ان مثل اهل بیتی مثل سفینه نوح...».

مضمون روایت ایشان این است که روایت سفینه، با اختلافاتی در نقل، و حدیث باب حطه به طرق متعددی نقل شده که برخی، دیگری را تقویت می کند.

3. شمس الدین سخاوی گفته است:

«وبعض هذه الطريق يقوى بعضا؛ بعضی از طریق این حدیث، برخی دیگر را تقویت می کند».(1)

4. جلال الدین سیوطی می گوید:

اخرجه الحاكم وهو صحيح وقال: رواه البزار و ابويعلى في مسنديهما، و الطبراني في الاوسط، و الحاكم و صححه؛(2) حاكم، آن را صحيح دانسته و روایت کرده است و بزار و ابويعلى در مسندهایشان و طبرانی در «الاولسط» معتقد است آن را نقل نموده و گفته اند که حاکم آن را صحيح دانسته است.

5. العیدروس یمنی معتقد است:

«وصح حدیث: ان مثل اهل بيتی مثل سفینه نوح، من ركبها نجا، و من تخلف عنها هلك».(3)

6. احمد زینی دحلان گفته است:

وصح عنه صلى الله عليه وآله وسلم من طرق كثيرة انه قال: انما مثل اهل بيتی فيكم كمثل سفینه نوح، من ركبها نجا، و من تخلف عنها غرق و فی روايه: هلك. و مثل اهل بيتی فيكم كمثل باب حطه فی بنی اسرائیل من دخله غفر له.(4)

7. شیخ محمد بن یوسف التونسی المالکی، معروف به الکافی گفته است:

ص: 99

1- (1) . جواهر العقدين، ص 261.

2- (2) . ر. ک: استجلاب ارتقاء الغرف (سخاوی) نسخه خطی؛ نهایه الافضال فی مناقب الال. سخن سیوطی ذیل حدیث سفینه اساس فی مناقب بنی العباس، و حدیث سفینه، مجله تراث، ص 143.

3- (3) . العقد النبوی والسر المصطفوی، نسخه خطی.

4- (4) . الفضل المبین فی فضائل الخلفاء الراشدين و اهل البيت الطاهرين، ط هامش السير الدحلانی، باب ذکر فضائل اهل البيت عليهم السلام.

«روی البزار عن ابن عباس، و ابو داوود عن ابن الزبير، و الحاکم عن ابی ذر بسند حسن، مثل اهل بیتی فیکم مثل سفینه نوح من رکبها نجا و من تخلف عنها غرق».

سپس می افزاید:

ویدل علی ذلك: الحدیث المشهور المتفق علی نقله؛ مثل اهل بیتی مثل سفینه نوح، من رکبها نجا، و من تخلف عنها غرق و هو حدیث نقله الفریقان و صححه القبیلان، لا یمکن لطاعن ان یطعن علیه، و امثاله فی الاحادیث کثیره. (1)

نکته جالب سخن ایشان این است که اعتراف می کند این حدیث را فریقین به طریق مختلف نقل نموده و صحیح دانسته اند و کسی نمی تواند به آن طعنی بزند، زیرا امثال آن در حدیث بسیار است.

صحت این حدیث، آنقدر محرز بوده که عده بسیاری از علمای لغت ذیل ماده «زخ» آن را نقل نموده و در بین این واژه از حدیث «سفینه» کمک گرفته اند؛ به عنوان نمونه:

الف) ابن اثیر گفته است:

«زخ: فیه (2): مثل اهل بیتی مثل سفینه نوح، من تخلف عنها زخ به فی النار. ای دفع و رمی یقال: زخه یزخه زخا». (3)

ب) ابن منظور نیز گفته:

«تخلف عنها زخ فی النار. ای: دفع و رمی. قال: زخه یزخه زخا». (4)

ج) زبیدی می گوید:

«و فی حدیث: مثل اهل بیتی مثل سفینه نوح، من تخلف عنها زخ به فی النار. ای دفع و رمی». (5)

ص: 100

1- (1) . السیف الیمانی المسلول فی عنق من یطعن فی اصحاب الرسول.

2- (2) . النهایه، ماده «زخ».

3- (3) . ای: فی الحدیث.

4- (4) . ابن منظور، لسان العرب: ماده «زخ».

5- (5) . تاج العروس فی شرح القاموس، ماده «زخ».

برخی از علمای اهل سنت در شرح این حدیث نکاتی را بیان نموده اند که همان چیزی است که علمای امامیه در این باره گفته اند.

طیبی در شرح ابوذر می گوید:

قوله: و هو آخذ باب الكعبه. اراد الروای بهذا مزید توكید لإثبات هذا، وكذا ابوذر اهتم بشأن روايته، فأورده في هذا المقام على رؤوس الأنام لیتمسكوا به. وفي روايه له بقوله: من عرفنی فأنا من قد عرفنی، من أنكرنی فأنا ابوذر، سمعت النبی صلی الله علیه وآله وسلم يقول: ألا، ان مثل اهل بيتی... الحديث. اراد يقوله: فانا ابوذر، المشهور بصدق اللهجه وثقه الروايه، وانه هذا حديث صحيح لا مجال للرد فيه. و هذا تلميح الى ما روينا عن عبدالله بن عمرو بن العاص يقول: سمعت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم يقول: «ما اظلت الخضراء، و لا اقلت الغبراء، أصدق من ابی ذر». وفي روايه ابی ذر: من ذی لهجه اصدق و لا اوفی من ابی ذر شبه عیسی بن مریم. فقال عمر بن الخطاب، كالحاسد: يا رسول الله أفتعرف ذالك؟! قال: ذاك فاعرفوه. اخرجہ الترمذی وحسنه الصغانی فی كشف الحجاب.

شبه الدنيا بما فيها من الفكر و الضلالات، و البدع و الالهواء الزائغ، ببحر لجی يغشاه موج من فوقه موج من فوقه سحاب، ظلمات بعضها فوق بعض وقد احاط بأكنافه و أطرافه الأرض منها، و ليس فيه خلاص و مناص الا تلك السفينه و هي محبه اهل بيت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم؛(1)

اینکه در حدیث ابوذر آمده برخانه خدا تکیه داده بود، نشان می دهد که راوی قصد تأکید بیشتر را داشته و نیز اهتمام ابوذر به حدیثش را می رساند؛ یعنی آن را در این حالت بر مردم بیان نموده تا به او متمسک شوند. در روایتی از اوست که هر کس من را می شناسد که می شناسد، اما هر کس که نمی شناسد منم ابوذر، از رسول خدا

ص: 101

---

1- (1). المرقاه فی شرح المشکاه القاری، ج 5، ص 610. او سخنان طیبی را در الکاشف بیان کرده و به آنها استشهاد نموده است.

صلی الله علیه وآله وسلم شنیدم که می فرمود: آگاه باشید که مثل اهل بیت من... (تا آخر حدیث). با گفتن اینکه من ابوذر هستم می خواهد این را بیان کند که من همان شخصی هستم که به صداقت در زبان و وثاقت مشهور است و این حدیث صحیح بوده و هیچ جای تردید و انکاری ندارد.

این تلمیحی است به آنچه که از عبدالله بن عمرو بن عاص برای ما روایت شده که می گوید از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می فرمود: در زیر این آسمان و روی این زمین راستگوتر از ابوذر ندیدم. و نیز در روایتی از ابوذر از رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرمود: «چه کسی از ابوذر که در صداقت لهجه، شبیه عیسی است، راستگوتر است». پس عمر همچون حسودان گفت: ای رسول خدا آیا آن را می شناسی، گفت: بله آن را می شناسم. این حدیث را ترمذی روایت نموده و ضغانی در کشف الحجاب، آن را حسن دانسته است.

در این حدیث، دنیا به دریای پرتلاطم و تاریکی تشبیه شده که از کینه و بدعت پر است به طوری که موج های آن بر بالای موج های دیگر همچون ابرها ایستاده اند، تاریکی و ظلمتی که برخی از دیگری تاریک تر است، با این همه هیچ راه خلاص و نجاتی نیست، جز این کشتی نجات که همان محبت اهل بیت رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم است.

این کلام، به استواری جایگاه کشتی نجات را به حقیقت به تصویر کشیده و بر آن صحنه گذاشته است که در تلاطم دریای بی انتها، راه نجاتی جز تمسک بر کشتی نجات اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام وجود ندارد.

سمهودی یکی دیگر از دانشمندان اهل سنت می گوید:

قوله صلی الله علیه و آله وسلم: مثل اهل بیتی فیکم مثل سفینه فی قومه. الحدیث. و وجهه: ان النجاه ثبت لاهل السفینه من قوم نوح علیه السلام... و محصله: الحث علی التعلق بحبلهم و حبهم و اعظامهم شکرا لنعمة مشرفهم صلی الله علیه و آله و سلم، و الاخذ بهدی علمائهم و محاسن اخلاقهم و شیمهم. من اخذ بذالک نجا من ظلمات المخالفه، و أدى شکر النعمة الوافره، من تخلف عنه غرق فی بحار الکفران و تیار الطغیان، فاستوجب النیران؛(1)

ص: 102



... این حدیث، بر چنگ زدن به ریسمان حب اهل بیت و بزرگداشت آنها تأکید می کند؛ چه آنکه این عمل، سپاسی است در برابر آنچه رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم در میان آنها به ودیعه نهاده و چنگ زدن به هدایت و محاسن اخلاقی و نیک اندیشی و رفتار آنها (اهل بیت) است.

هرکس به آنها چنگ زد حَقاً هدایت یافته و از تاریکی های دنیا نجات یافته است و شکر نعمت را به جای آورده، اما هرکس غیر این کند در دریا های کفران و طغیان غرق شده پس مستوجب عذاب است.

سهودی از نگاهی دیگر به حدیث می نگرند. او نجات را برای مسافران کشتی نوح مسلّم می داند، زیرا بدون آن حتماً هلاک می شوند.

مناوی هم گفته است:

(ان- مثل اهل بیته) فاطمه و علی و ابنهما، و بینهما اهل العدل والدیانه جفیکم مثل سفینه نوح، من رکبها نجا، و من تخلف عنها هلکج وجه التشبیه: ان النجاه ثبت لاهل السفینه من قوم نوح، فاثبت المصطفی صلی الله علیه وآله وسلم لامته بالتمسک باهل بیته النجاه، و جعلهم وصله الیها. و محصوله: الحث علی التعلق بحبهم و حبلمهم و اعظامهم شکرًا لنعمة مشرفهم، والاخذ بهدی علمائهم، فمن اخذ بذلك نجا من ظلمات المخالفه، وادی شکر النعمه المترادفه. من تخلف عنه غرق فی بحار الکفران و تیار الطغیان، فاستحق النیران، لما ان بعضهم یوجب النار کما جاء فی عده اخبار، کیف و هم ابناء ائمه الهدی و مصابیح الدجی الذین اذهب عنهم احتج الله بهم علی عبادہ، و هم فروع الشجره المبارکه و بقایا الصفوه، الذین اذهب عنهم الرجس و طهرهم، و برّاهم من الآفات، و افترض مودتهم فی کثیر من الآیات، و هم العروه الوثقی، و معدن التقی.

واعلم ان المراد باهل بیته فی هذا المقام العلماء منهم، اذ لا یحّث علی التمسک بغيرهم و هم الذین لا یفارقون الكتاب والسنة حق یردوا معه علی الحوض. (1)

ص: 103

---

1- (1). فیض القدیر، ج 2، ص 519. شبیه این کلام را ابن حجر هیتمی نیز بیان نموده است.

از کلام مناوی مطالب زیر برداشت می شود:

1. مراد از اهل بیت، حضرت فاطمه، امام علی و ذریه آنها هستند.

2. اهل بیت، اهل عدل و دیانت بوده، مثل آنها همچون کشتی نوح است.

3. وجه تشبیه بدین صورت است که نجات برای مسافران کشتی نوح مسلم است و حضرت رسول صلی الله علیه و آله نیز این نجات بخشی را برای اهل بیت خودش مسلم دانسته است.

4. هدف حدیث، برانگیختن مردم به دوستی اهل بیت، چنگ زدن به ریسمان (ولایت) آنها، بزرگداشت اهل بیت و برای به جا آوردن شکر نعمت الهی است.

5. نجات یافته واقعی کسی است که پیرو اهل بیت علیهم السلام باشد. سپس هر کس از این راه تخلف ورزید، در دریاها کفران و طغیان غرق شده است.

6. بغض ورزیدن نسبت به اهل بیت علیهم السلام مستوجب عذاب است و این را روایات بسیاری تأیید می کند.

7. اهل بیت چراغ های هدایت در دریاها، ائمه هدی، شاخه های شجره مبارکه، بازماندگان مصطفی صلی الله علیه و آله وسلم بوده اند؛ کسانی که خداوند رجس و پلیدی را از آنها دور نموده و آفات را از آنها رانده، و دوستی آنها را بر همگان واجب کرده است. آنها ریسمان محکم الهی و دریای پاکی اند.

8. مراد از اهل بیت با تأکید جمله اول، همان علما از ذریه امام علی و حضرت فاطمه هستند که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم درباره آنها و قرآن فرمود: «از هم جدا نمی شوند تا اینکه نزد حوض کوثر بر من وارد شوند».

برخی از بزرگان اهل سنت که حدیث سفینه و باب حطه را نقل نموده اند:

ابن قتیبه، عیون الاخبار، ج 1، ص 211 (ط مصر)؛ همو، المعارف، ص 86 (ط مصر)؛ سیوطی، الانتقان، ص 173؛ الطبرانی، المعجم الكبير، صص 130-131؛ همو، المعجم الصغير، صص 78-170 (ط الدهلی)؛ حاکم نیشابوری، المستدرک، ج 3، ص 150 (ط حیدرآباد الدکن)؛ ذهبی، میزان الاعتدال، ج 1، ص 224 (ط قاهره)؛ همو، تلخیص المستدرک، ج 3، ص 150 (حیدرآباد الدکن واقع در حاشیه مستدرک)، جمال الدین الزرنندی، نظم درالسمطین، ص 235 (ط مطبعه القضاء)؛ عبدالرحمن الصفوری، المحاسن المجتمعه، ص 188؛ ابن کثیر الدمشقی، تفسیر القرآن (چاپ در حاشیه البیان، ج 9، ص 115، ط ولاق مصر)؛ نورالدین الهیتمی، مجمع الزوائد، ج 9، ص 168 (ط المكتبة القدسی، قاهره)؛ سیوطی، تاریخ الخلفاء،

ص 573 (ط المیمینیه، مصر)؛ همو، الخصائص الكبرى، ج 2، ص 266 (ط حیدرآباد)؛ همو، احياء الميت، ص 113 (ط مصطفى الحلبي)؛ همو، الجامع الصغير (ط مصر)؛ ابن حجر الهيتمي، الصوائق، صص 184-234 (ط عبدالطيف مصر)؛ علامه ميدي، شرح ديوان اميرالمؤمنين، ص 189؛ علامه بدخشي، مفتاح النجاه، ص 9؛ علامه عثمان مدوخ، العدل الشاهد، صص 123-124 (ط القاهره)؛ احمد القدوس، سنن الهدى، ص 564؛ قندوزي، يبايع، صص 27، 28، 187، 183، 193، 261، 878 (ط اسلامبول)؛ علامه كمشخاڤوي، راموز الاحاديث، ص 391 (ط الاستانه)؛ البنهاني، الفتح الكبير، صص 113-114 (ط مصر)؛ همو، جواهر البحار في فضائل النبي المختار، ج 1، ص 361 (ط قاهره)؛ محمد بن يوسف التونسي، السيف اليماني المسلول، ص 9 (ط شام)؛ سيد شاه تقى الحنفي، الروض الازهر، ص 359 (ط حيدرآباد)؛ ابوبكر الحضرمي، رشفته الصادى، صص 79-80 (ط مصر)؛ الامر تستري، ارجح المطالب، صص 169، 329، 330 (ط لاهور)؛ محب الدين طبرى، ذخائر العقبي، ص 20 (ط مصر)؛ خطيب بغدادى، تاريخ بغداد، ج 12، ص 91 (ط السعاده، مصر)؛ حافظ ابونعيم، حليه الاولياء، ج 4، ص 306 (ط السعاده مصر)؛ متقى هندی، منتخب كنز العمال، ج 5، ص 92 (ط الميمينه مصر)، حاشيه سند احمد؛ الحافظ الدولابى، الكنى و الاسماء، ج 1، ص 76 (ط حيدرآباد دكن)؛ الشيخ مطهر بن طاهر، البدء و التاريخ، ج 3، ص 22 (ط مكتبه المثنى)؛ الثعالبي، التمثيل و المحاضره، ص 33 (ط عيسى الحلبي، قاهره)؛ ابن اثير، النهايه، ج 2، ص 132 (ط مصر)؛ ابن ابى الحديد، شرح نهج البلاغه، ج 1، ص 73 (ط قاهره)؛ محمد طاهر بن على، مجمع بحار الانوار، ج 2، ص 59 (ط نول كشور، مكهتو)؛ المناوى، كنوز الحقايق، ص 141 (ط ولاق، مصر)؛ شيخ محمد الصبان، اسعاف الراغبين، در حاشيه نور الابصار، ص 123 (ط مصر)؛ آلوسى، روح المعانى، ج 25، ص 29 (ط مصر)؛ الخفاجى، شفاء الغليل، صص 220-253 (ط الحرم الحسين، مصر)؛ شبلنجى، نور الابصار، ص 105 (ط مصر).

### اهل بيت عليهم السلام شجره طيبه

در حديث كشتى نجات بيان كرديم كه رسول خدا صلى الله عليه و آله وسلم براى اهل بيت همان نجات بخشى كشتى نوح را مسلم دانسته، زيرا آنها ذريه رسول خدا و وارث علم و شاخسار درخت نبوى اند.

حاکم حسکانی براساس آیه ذیل چند حدیث نقل می کند:

أَلَمْ تَرَ كَيْفَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ \* تُؤْتِي أُكْلَهَا كُلَّ حِينٍ بِإِذْنِ رَبِّهَا 1

1. اخبرنا ابو عبدالله الشيرازي [اخبرنا] ابوبكر الجرجرائي [اخبرنا] ابو احمد البصري، قال: حدثني المغيرة بن محمد، قال: حدثني جابر بن سلمه، قال: حدثني حسين بن حسن عن عامر السراج: عن سلام الخثعمي قال: دخلت على ابي جعفر محمد بن علي عليه السلام فقلت: يابن رسول الله قول الله تعالى: أَصَلُّمُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ قال: يا سلام، الشجرة، محمد، والفرع، علي امير المؤمنين، والثمر، الحسن والحسين، والغصن، فاطمه، وشعب ذلك الائمة من ولد فاطمه، والورق شيعتنا ومحبونا اهل البيت، فاذا مات من شيعتنا رجل تناثر من الشجرة ورقه، فاذا ولد لمجينا مولود اخضر مكان تلك الورقة ورقه. فقلت: يابن رسول الله قول الله تعالى: أَكُلُّهَا كُلَّ حِينٍ بِإِذْنِ رَبِّهَا ما يعني؟ قال: يعني الائمة تفتي شيعتهم في الحلال والحرام في كل حج وعمره.

2. عن مينا مولى عبد الرحمان بن عوف قال: حدثني مولاى عبدالرحمان بن عوف بحديث (و) ذكر انه سمعه من النبي صلى الله عليه وآله وسلم؛ سمعته يقول: سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم يقول: انا شجرة و على القلب و فاطمه اللقاح و الحسن و الحسين الثمر، و شيعتنا الورق، و حيث ينبت الشجرة تساقط ورقها ثم قال: فى جنه عدن و الذى بعثى بالحق.

3. اخبرنا على بن احمد (اخبرنا) محمد بن عمر (اخبرنا) محمد ابن القاسم (اخبرنا) قسم بن هاشم (اخبرنا) اسماعيل بن ابان، عن صالح عن ابي الاسود، عن زياد بن المنذر: عن ابي جعفر قال: مثلنا اهل البيت كمثل شجرة قائمه على ساق، من تعلق بغصن من اغصانها كان اهله. قلت: من الساق؟ قال: على. (1)

ص: 106

در این احادیث، وجود نازنین حضرت محمد صلی الله علیه وآله وسلم درخت نامیده شده و امام علی علیه السلام فرع آن و در حدیثی قلب آن و امام حسن و امام حسین میوه آن درخت و حضرت فاطمه زهرا علیها السلام شاخه آن و در حدیثی تلقیح کننده نامیده شده اند.

حدیث امام باقر علیه السلام چنین است:

مثل ما اهل بیت همچون مثل درخت ایستاده بر ساقه خود است که هر کس به شاخسار آن چنگ زند از اهل آن است. راوی می پرسد: ساق چیست؟ امام می فرماید: علی علیه السلام.

بنابراین جایگاه شیعیان و محبان اهل بیت همچون برگ درخت اسلام است که هرگاه شیعه ای بمیرد، برگ های آن، افزون شود و هرگاه بر محبی افزوده شود و برای محبین اهل بیت فرزندی به دنیا آید، بر جایگاه آن برگ، برگ سبز دیگری می روید.

در کتاب ینابیع الموده نیز احادیث بسیاری در مورد جایگاه اهل بیت وارد شده که برخی را زینت بخش سخن خود می نمایم.

1. حموینی در کتاب فرائد السمطین به سند خود از ابی بصیر از خشیمه جعفری از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده ایشان فرموده اند:

ماییم نزدیکان و برگزیدگان خدا و نیکوترین خلق خدا؛ ماییم جایگاه ودایع و امانات میراث انبیا و ماییم امین های خداوند سبحان و ماییم حجت و برهان خدا و ارکان ایمان و پایه های خیمه اسلام. و ماییم واسطه عنایت و رحمت خدا بر خلق، و امور، به واسطه ما گشوده و شروع می شود و به ما ختم می گردد.

ماییم پیشوایان راهنما و دعوت کننده به سوی خدا، ماییم فانوس چراغ های نورانی و محل روشنایی هدایت.

ماییم پرچم ها و نشانه های بلند شده و دعوت کنندگان به سوی حق، آن کس که به راه ما آمد، به ما محلق شد و هر که منحرف گردد از آن نشانه ها غرق خواهد شد، ماییم پیشرو پیشانی سفیدان، و ماییم طریق واضح و آشکار و مستقیم به سوی خدا.

و ماییم از نعمت های خدا بر خلقش، ماییم گنجینه نبوت و مکان رسالت و آمد و شد و فرشتگان و ماییم راه و طریق و چراغ برای کسی که طالب روشنایی به واسطه ما باشد.

و ماییم سیل و طریق راه برای کسی که به ما اقتدا کند؛ ماییم پیشوایان راه نهایی به سوی بهشت و دست آویز محکم اسلام. ماییم پلی به سوی بهشت و دست آویز محکم اسلام. ماییم پلی هایی که هر که از آن پل گذشت به ما لاحق شد و آنکه تخلف نمود هلاک و نابود گشت؛ ماییم محل نورگیر بزرگ و رکن اعظم، خداوند رحیم، رحمت خویش را به وسیله ما بر بندگانش فرو می ریزد، به واسطه ما از باران سیراب می شوند و عذاب به وسیله ما از شما برگشت می کند، پس کسی که ما را شناخت و یاری نمود و حق ما را شناخت و به امر ما عمل کرد پس او از ما و بسوی ماست.

2. حموینی در حدیثی دیگر به سند خود از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم روایت نموده که ایشان فرمودند:

معرفت و شناسایی آل محمد صلی الله علیه و آله وسلم دورکننده آتش است و دوستی آل محمد صلی الله علیه و آله وسلم جواز عبور بر صراط است و ولایت و سرپرستی آل محمد صلی الله علیه و آله وسلم حافظ و نگاهدارنده شکنجه و عذاب است.

3. در جواهرالعقدین از حدیث بن یمان رضی الله عنه نقل شده است:

از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم شنیدم که می فرمود: ای مردم، از ذراری و فرزندان انبیای گذشته، به احدی آنچه که به حسین بن علی علیه السلام عطا شد، داده نشده است، جز یوسف بن یعقوب بن اسحاق ابن ابراهیم علیهم السلام. ای مردم فضل و بزرگواری و منزلت و ولایت، مختص رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم و ذریه و فرزندان اوست، مردمان باطل و حرف های نادرست بر شما راه پیدا نکند. این حدیث را ابن حبان در کتاب خود و حافظ جمال الدین زرنندی در کتاب دررالمسمطین روایت نموده اند.

4. حافظ عمرو بن بحر در کتاب خود روایت کرده که ابو عبیده از امام جعفر صادق علیه السلام از پدران خود برای من روایت کرد که علی علیه السلام در مدینه بعد از بیعت کردن مردم با آن حضرت خطبه ای خواند و فرمود:

آگاه باشید نیکوان عترت من و پاک ترین خاندان و نسل من، در کودکی عاقل ترین مردم و در بزرگی عالم ترین آنهایند. آگاه باشید که ما اهل بیتی هستیم که علم و دانش ما از علم خداست و حکم ما به حکم خداست.

از گفتار و قول راستگویی شنیدم اگر از اعمال و آثار ما پیروی کنید، به بینایی ما هدایت می شوید و اگر پیروی نکردید خدا شما را نابود می کند.

پرچم و نشانه حق، با ماست و آن کس که از ما پیروی کند به ما ملحق می شود و کسی که با ما مخالفت نمود و تأخیر کرد غرق شد.

آگاه باشید که هر مؤمنی ثواب عملش را به وسیله ما درک و فهم می کند و به وسیله ما از گردن ها ریسمان مذلت برداشته شد. و فتح و ختم از طرف خدا به وسیله و به سبب ماست. (1)

از اینها که بگذریم ذیل آیات بسیاری بر نقش هدایتگرانه علی علیه السلام و ذریه طاهر آن حضرت تأکید شده است. ما هم برحسب توان و ظرفیت این نوشته، برخی از آنها را در فصل فضائل اهل بیت علیهم السلام نقل نموده ایم و خوانندگان و پیوندگان محترم می توانند به آن بخش مراجعه نمایند.

## اهل بیت علیهم السلام یگانه آگاهان بر قرآن

### اشاره

در کتب روایی و تفسیری ذیل آیات بسیاری، نقش آگاهان به قرآن که همان اهل بیت علیهم السلام هستند تبیین شده و آنان به مردم معرفی شده اند. از آنجایی که عترت عدل قرآن هستند، در بخش نخست به وسعت این آگاهی تا دوام دنیا اشاره نمودیم، از این رو در این قسمت، آیاتی را شاهد می آوریم که نشان می دهد آگاهی واقعی از قرآن فقط در انحصار اهل بیت علیهم السلام بوده، زیرا آنها اهل ذکر، شاهدان بر نبوت رسول خدا، صادقان، حاملان علم کتاب، راسخان در علم، سابقان در فهم و صالحان هستند.

## الف) آیه فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ 2

### اشاره

در منابع اهل سنت درباره اهل ذکر پانزده نظریه مطرح شده است که می توان آنها را در این سه نظریه خلاصه کرد: اهل کتاب به طور اعم یا اخص، اهل قرآن و اهل بیت.

از طرفی روایات اهل سنت به دو گروه تقسیم شده که سند گروه اول، صحابه و تابعین هستند و سند گروه دوم به شخص پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم و اهل بیتش همچون

ص: 109

---

1- (1). ینابیع الموده، باب سوم، ج 1، صص 44-47. برای مطالعه بیشتر به ارجاعات حدیث سفینه مراجعه فرمایید.

امام علی و امام صادق علیه السلام می رسد. لذا گروه دوم از حیث سند و متن، قوی تر و صحیح تر به نظر می رسد و با دیدگاه شعیه کاملاً انطباق دارد.

گرچه این آیه ابتدائاً در شأن اهل کتاب نازل شده، اما تأویل آن عام است و از بارزترین مصادیق آن، ائمه اهل بیت علیهم السلام هستند. (1)

اهل ذکر از دیدگاه اهل سنت

در منابع اهل سنت درباره اهل ذکر، نظرهای مختلفی آمده است که منشأ آن تعارض و اختلاف بین روایات آنهاست که در مجموع می توان آنها را به پانزده نظریه تقسیم کرد:

1. مراد از اهل ذکر، اهل کتاب، یهود و نصارا است. (2)

2. مراد اهل تورات است. (3)

3. مراد شخصی از اهل تورات است. (4)

4. مراد مؤمنان اهل کتاب اند. (5)

5. خود تورات، مراد است. (6)

6. مراد مؤمنی از اهل کتاب است. (7)

7. عبدالله بن سلام اهل ذکر است. (8)

8. سلمان فارسی اهل ذکر است. (9)

9. منظور علمای اهل کتاب هستند. (10)

ص: 110

---

1- (1) . برای مطالعه بیشتر ر. ک: محمد هادی معرفت، اهل بیت و القرآن الکریم.

2- (2) . نصر بن محمد بن احمد بن ابراهیم السمرقندی، تفسیر سمرقندی، (بحر العلوم)، ج 2، ص 363.

3- (3) . عبدالرزاق بن همام الصفانی، تفسیر عبدالرزاق، ج 2، ص 382.

4- (4) . شوکانی، فتح القدر، ج 3، ص 207.

5- (5) . جامع البیان، ج 8، ص 108.

6- (6) . تفسیر مقاتل بن سلیمان، ج 2، ص 470.

7- (7) . جواد ترندک، تفسیر سعید بن جبیر و نقش آن در تطور تفسیر، ص 198.



8- (8) . الدر المنثور، ج 5، ص 133.

9- (9) . ابن جوزي، زاد المسير، ج 4، ص 328.

10- (10) . محمد علي صابوني، صفوه التقاسير، ج 2، ص 128.

10 و 11. مراد، مطلق اهل علم یا کسانی هستند که از اخبار ماضی باخبرند. (1)

12. مراد علمای مسلمین اند. (2)

13. مراد از اهل ذکر، قرآن است. (3)

14. مراد اهل قرآن است. (4)

15. مراد امام علی و اهل بیت علیهم السلام هستند. (5)

گفتیم که همه این اقوال در سه نظریه عمده خلاصه می شود: اهل کتاب به طور اخص یا اعم، اهل قرآن و اهل بیت علیهم السلام. بسیاری از مفسران اهل ذکر را مطلق اهل کتاب می دانند. کسانی همچون حسن بصری، (6) مراغی، (7) زمخشری، (8) فخر رازی، (9) بغوی (10) و ابن حیان اندلسی (11) از آن جمله اند. برخی دلیل این گفتار را سخن ابن عباس دانسته اند. او گفته است: «اهل ذکر، اهل کتاب اند و در آیه وَ لَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزُّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ 12 مراد از ذکر تورات و مراد از اهل ذکر در آیه فَسَأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ اهل تورات است». (12)

ص: 111

1- (1). محمد بن محمد المصطفی العمادی، تفسیر ابی السعود، ج 4، ص 64.

2- (2). الجواهرالحسان، ج 2، ص 409.

3- (3). ابی المظفر السمعانی، تفسیر القرآن (السمعانی)، ج 3، ص 370.

4- (4). تفسیر الثعالبی، ج 4، ص 81.

5- (5). عبدالمنعم احمد تعلیب، فتح الرحمان فی تفسیر القرآن، ج 4، ص 2169؛ تفسیر القرآن العظیم، ج 2، ص 592؛ جامع البیان، ج 8، ص 109؛ شواهد التنزیل، ج 1، ص 334. برای مطالعه بیشتر ر. ک: نقد و بررسی دیدگاه فریقین درباره اهل ذکر، محمد یعقوب بشوی، مجله طلوع، سال دوم، شماره 7، پاییز 1382.

6- (6). تفسیر حسن بصری، ج 4، ص 100.

7- (7). احمد المصطفی المراغی، تفسیر المراغی، ج 14، ص 87.

8- (8). الکشاف، ج 2، ص 607.

9- (9). تفسیر فخر رازی، ج 22، ص 144.

10- (10). معالم التنزیل، ج 3، ص 284.

11- (11). ابن حیان، البحر المحیط، ج 5، ص 478.

12- (13). تفسیر القرآن العظیم، ج 3، ص 210.

در نقد این سخن می‌گوییم:

اولاً: این قول ابن عباس با اقوال دیگر او در تعارض است، زیرا او در قول دیگری گفته است: «مراد از ذکر در آیه مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ قرآن است. (1) همچنین در جای دیگر گفته است که مراد از اهل ذکر در آیه، اهل قرآن است، (2) و می‌دانیم که ترجیح یک قول بر دیگری بدون مرجح، صحیح نیست.

ثانیاً: ابن عباس اهل ذکر را منحصر در یهود نموده است، نه مطلق اهل کتاب؛ لذا این قول دلیل بر مدعا نیست.

بیشتر مفسران همچون زمخشری، فخر رازی و آلوسی، از سیاق آیه کمک گرفته‌اند و گفته‌اند که سیاق آیه شریفه، رد مشرکان قریش است که می‌پنداشتند بشر، صلاحیت رسالت ندارد و اگر رسالتی باشد، باید ملائکه حامل آن شوند. پس این آیه در مقام رد این پندار است و می‌فرماید که سنت الهی طبق حکمت جریان یافته و حکمت اقتضا می‌کند که پیامبر از جنس خود بشر باشد؛ ولی تنها فرقی که لازم است میان او و مردم باشد، این است که معارف و اوامر و نواهی به وی وحی می‌شود. (3) این خلاصه دیدگاه مفسران در این زمینه است. البته برخی به جای مشرکان مکه، لفظ «العرب» را به صورت مطلق آورده‌اند.

علامه طباطبایی پاسخ خوبی به این پندار داده، می‌گوید:

وجه اینکه گفتم این سخن درست نیست این است که این سخن با سیاق آیه انطباق ندارد. قبلاً هم از مشرکان قریش چنین پنداری نقل نشده بود تا بگوییم آیه ناظر به آن است. تنها سخنی که قبلاً "از مشرکان ذکر شده بود، آن هم از مطلق مشرکان، نه مشرکان قریش، همان جمله لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا عَبَدْنَا مِنْ دُونِهِ مِنْ شَيْءٍ ۗ۴ است.

ص: 112

1- (1). قرطبی، الجامع الاحکام القرآن، ج 10، ص 108.

2- (2). روح المعانی، ج 12، ص 133؛ تفسیر قرطبی، ج 10، ص 108.

3- (3). ر. ک: درالمنثور، ج 5، ص 132؛ تفسیر ابن ابی حاتم، ج 7، ص 2288.

مشرکان همان گونه که تسلیم نبوت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم نبودند و او را تصدیق نکردند، تسلیم عقاید یهود و نصارا که از جمله آن اذعان به بشر بودن انبیاست نیز نشدند. پس اهل کتاب را نیز به داوری در این باره قبول ندارند. آنها در اذیت و دشمنی با پیامبر با مشرکان همسو بودند، نه در چیز دیگری مانند نبوت موسی و اهل بیت، پس پیامبر باید از جنس بشر باشد، آنان منکر نبوت بودند و این بحث که پیامبران انسان بودند نه ملائکه، برای کسانی است که اصل نبوت را بپذیرند. اما برای کسانی که اصل نبوت را نپذیرفته اند، گفتن اینکه پیامبران انسان و از جنس بشر بودند لغو است.

## تبیین آیه درباره اهل بیت علیهم السلام

در میان کتب اهل سنت قرائن بسیاری است که نشان می دهد مراد از آیه اهل بیت علیهم السلام هستند.

1. روایات وارد شده در این باب

الف) ابن کثیر ذیل آیه چهل و دوم سوره نمل چنین می گوید:

قول ابی جعفر الباقر نحن اهل الذکر، و مراده ان هذه الامه اهل الذکر، صحیح فان هذه الامه اعلم من جميع الامم السالفه. و علماء اهل بیت رسول الله علیهم السلام و الرحمه من خیر العلماء إذا كانوا علی السننه المستقیم کعلی و ابن عباس و ابی علی الحسن و الحسین و محمد بن الحنفیه و علی بن الحسین زین العابدین و علی بن عبدالله بن عباس و ابی جعفر الباقر و هو محمد بن علی بن الحسین و جعفر ابنه و امثالهم و اضرابهم و اشکالهم من هو متمسک بحبل الله المتین و صراطه المستقیم و عرف لكل ذی حق حقه و نزل کل انزل الذی اعطاه الله و رسوله و اجتمعت علیه قلوب عباده المؤمنین؛ (1)

سخن ابی جعفر الباقر علیه السلام که ما اهل ذکر هستیم و مرادش این امت است، سخنی صحیح است، زیرا این امت اعلم از جمیع امت های گذشته است و علمای اهل بیت رسول خدا علیهم السلام و الرحمه، بهترین علما هستند، هرگاه بر سنت

ص: 113

1- (1). تفسیر القرآن العظیم، ج 4، ص 197.

مستقیم باشند، مثل علی علیه السلام، دو فرزندش حسن و حسین علیهما السلام، محمد بن حنفیه، علی بن الحسین زین العابدین علیه السلام، علی بن عبدالله بن عباس، ابن جعفر الباقر و جعفر الصادق علیهم السلام و اشخاصی شبیه آنها؛ یعنی کسانی که به ریسمان الهی که همان صراط مستقیم است متمسک شده اند و حق هر ذی حقی را می شناسند و در جایگاهی که خدا و رسولش قرار داده اند که همانا محل اجتماع قلوب مؤمنین است، قرار می دهند.

ابن کثیر گرچه مراد امام باقر علیه السلام را که محصور نمودن اهل ذکر به اهل بیت است عام گرفته، اما به وضوح روشن می نماید که یکی از بزرگ ترین و محرزترین مصادیق آن، ائمه اهل بیت علیهم السلام هستند.

ب) طبری چنین نقل می کند:

«عن جابر الجعفی، قال: لما نزلت فَسَّئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ، قال علی علیه السلام: نحن اهل الذکر؛ (1) چون آیه فَسَّئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ نازل شد، علی علیه السلام فرمود: ما اهل ذکر هستیم».

جالب است که طبری این حدیث را ذیل قائلین به اینکه اهل الذکر اهل قرآن هستند آورده است که خود نشان می دهد، اهل قرآن بودن علی علیه السلام بر هیچ کس پوشیده نیست و به عبارت دقیق تر اهل قرآن واقعی، همان علی علیه السلام و خاندان آن حضرت هستند.

ج) شهرستانی در ضرورت رجوع به اهل بیت علیهم السلام چنین می آورد:

«عن جعفر بن محمد علیه السلام: ان رجلا سأله فقال: «من عندنا يقولون في قوله تعالى: فَسَّئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ ان الذکر هو التوراه و اهل الذکر هم علماء اليهود. فقال: «اذن و الله يدعوننا الى دينهم، بل نحن والله اهل الذکر الذين امر الله تعالى برد المسأله الينا».

و كذلك نقل عن علی انه فقال: «نحن اهل الذکر» (2).

ص: 114

1- (1) . تفسیر طبری، ج 17، ص 5.

2- (2) . مفاتیح الاسرار، نسخه خطی، ورقه 26 پ.

شهرستانی همان روایت امام باقر علیه السلام را می آورد که ایشان قسم می خورند، مقصود از اهل ذکر ما هستیم و می افزاید که این حدیث از امام علی علیه السلام هم نقل شده است.

د) حاکم حسکانی روایات بسیاری را می آورد که نشان می دهد مقصود واقعی و مراد حقیقی اهل «ذکر» اهل بیت علیهم السلام هستند؛ از جمله:

«اخبرنا ابوبکر الحرشی (اخبرنا) ابو منصور الازهری (اخبرنا) احمد بن نجره بن العریان (اخبرنا) عثمان بن ابی شیبه (اخبرنا) یحیی بن یمان، عن اسرائیل، عن جابر: عن ابی جعفر فی قوله: فَسْتَلُّوا أَهْلَ الذِّكْرِ<sup>1</sup> قال: نحن اهل الذکر».

حاکم حسکانی این حدیث را به گونه های مختلفی نقل می کند که در برخی از آنها امام باقر علیه السلام می فرماید: «مراد از اهل الذکر، عترت رسول خدا هستند».

شیخ محمد باقر محمودی، محقق کتاب شواهد التنزیل روایاتی در تأیید این احادیث می آورد که برخی را ذکر می کنیم:

1. و قال فی کنز العمال<sup>(1)</sup> ما محصله: و اخرج الدیلمی عن سامان عن النبی صلی الله علیه وآله وسلم قال: اعلم امتی من بعدی علی بن ابی طالب.

2. و قال ایضاً: اخرج ابو نعیم عن علی عن رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم قال: علی بن ابی طالب اعلم الناس بالله و (با) لناس.

3. و روی ابن سعد، فی الطبقات<sup>(2)</sup> عن جمیله المصفح، عن ابیها، قال: قال لی علی علیه السلام: یا اخا بنی عامر سلنی مما قال الله و رسوله فانا نحن اهل البيت اعلم بما قال الله و رسوله...

ص: 115

---

1- (2) . کنز العمال، ج 6، ص 156.

2- (3) . طبقات، ج 6، ص 167.

4. وقال في كنز العمال: اخرج عبدالغني بن سعد في ايضاح الاشكال عن ابي الزعراء، قال: كان علي بن ابي طالب يقول: اني واطائب ارومتي و ابرار عترتي احلم الناس صغاراً، و اعلم الناس كباراً بنا ينفى الله الكذب، و بنا يعقر الله اناياب الذئب الكلب، و بنا يفك الله عنوتكم و ينزع ربق اعناقكم و بنا يفتح الله و يختم.

5. و روى البزار، عن عبدالله بن مسعود، قال: كنا نتحدث ان افضل اهل المدينة علي بن ابي طالب عليه السلام.

نقطه مشترك اين احاديث اعلم بودن امام علي عليه السلام و ذريه آن حضرت به فرموده خدای متعال و رسولش می باشد و اين بر کسی پوشيده نبوده است. (1)

2. نقد دیدگاه مخالفان

در بعضی روایات اهل سنت، سبب نزول آیه، مشرکان مکه ذکر شده است. (2) برخی مفسران اهل سنت آیه را در مورد نزولش محدود می کنند و گسترش دادن آیه در غیر مورد نزولش را جایز نمی دانند. فخر رازی (3) و نیشابوری (4) از آن جمله اند.

این آیه، خطاب مشافه در قصه خاصی است و در سؤال از اهل کتاب آمده است؛ لذا از این موارد به جای دیگر تعدی نمی کند. پس به مشرکان، امر شده تا از اهل کتاب بپرسند. در اینجا این سؤال مطرح می شود که چه چیزی را بپرسند؛ زیرا آیه اطلاق دارد و امر، امری ارشادی است؛ یعنی هر چیزی را که نمی دانید، از اهل کتاب بپرسید؟! سخن بر سر این نیست که انبیا بشر بودند یا نه، زیرا مشرکان اعتقادی به نبوت نداشتند.

اکنون می گوئیم با فرض صحت این ادعا، هرگز نمی توان آیه را در مورد نزول خودش متوقف کرد و این به چند دلیل است:

ص: 116

- 
- 1- (1) . شواهد التنزیل، تحقیق محمد باقر محمودی، ج 1، صص 335-337 و نیز ر. ک: مجمع الزوائد، ج 9، ص 116؛ فتح الباری، عسقلانی، ج 8، ص 59؛ ریاض النضره، ج 2، ص 209؛ فضایل الخمسه، ج 2، ص 244.
  - 2- (2) . اسباب النزول، واحدی، ص 285.
  - 3- (3) . تفسیر فخر رازی، ج 22، ص 144.
  - 4- (4) . نظام الدین نیشابوری، غرائب القرآن، ج 5، ص 7.

1. با فرض قبول این نظریه که مراد از اهل ذکر اهل کتاب است و این آیه در شأن مشرکان نازل شده، این سؤال مطرح می شود که آیا این موضوع در طول زمان مربوط به اهل کتاب است؟ اگر چنین باشد در این صورت خداوند جامعه اسلامی را به اهل کتاب سپرده است. اما اگر آیه محدود به همان زمان نزول باشد - چنان که برخی ادعا کرده اند - در این صورت لازم می آید که در این زمان کارایی نداشته باشد و این، با حیات جاودانی قرآن سازگار نیست؛ زیرا قرآن مربوط به زمان و مکان خاصی نمی باشد، بلکه در هر مکان و برای هر زمانی زنده و کارآمد است.

همان گونه که در حدیث آمده است:

«ان القرآن حی لا یموت و انه یجری کما یجری اللیل و النهار و کما تجری الشمس و القمر یجری علی آخرنا کما یجری علی اولنا». (1)

به علاوه، این امر با روایات دیگر که از حیث سندی صحیح تر هستند، مخالف است. (2)

2. اکثریت قاطع مفسران اهل سنت، أَهْلَ الذِّكْرِ را مطلق اهل کتاب می دانند و می گویند: اهل ذکر فقط اهل کتاب اند. باید یادآوری شود که قرآن مجید یهود و نصارا را با عنوان (یا اهل الکتاب) خطاب می کند، نه با عنوان اهل ذکر، و این در قرآن سابقه ندارد.

3. قرآن مجید اهل کتاب را توبیخ می کند و با آنان با لحن شدید سخن می گوید؛ مانند:

«اهل کتاب مشرکند»، «به آیات خدا کفر می ورزند»، «حق و باطل را مخلوط و حق را مخفی می کنند»، «منافق اند»، «خیانت کارند»، «دروغگویند»، «فاسق اند»، «حاسدند»، «از راه خدا باز می دارند»، «در دین غلو می کنند»، «در صدد ارتداد پیامبر و مؤمنان هستند» و «در صدد انتقام گیری از مؤمنان اند». (3)

بنابراین، نمی توان ادعا کرد که اهل کتاب مرجع مسلمانان باشند و خداوند آنان را به اهل کتاب ارجاع داده است.

ص: 117

---

1- (1) . تفسیر عیاشی، ج 2، ص 203.

2- (2) تفسیر القرآن عظیم، ج 2، ص 591.

3- (3) . این موارد را می توان در این آیات مشاهده کرد: سوره آل عمران، آیات 64، 70، 71، 72؛ سوره بقره، آیه 109؛ سوره نساء، آیه 77؛ سوره مائده، آیه 59.



4. بعضی دیگر از مفسران، بِالْبَيِّنَاتِ وَالزُّبُرِ را متعلق به أَهْلِ الذِّكْرِ دانسته و گفته اند. «بینات، یعنی المعجزه الداله علی صدق الرسول وَ الزُّبُرِ واحدها زبور و هی کتب الشرائع و التكاليف التي يبلغها الرسل الى العباد».(1)

در این صورت معنای آیه این می شود که از اهل ذکر پرسید؛ یعنی از کسانی که به معجزات انبیا و کتب و شرایع آنان آگاهی دارند. البته در تاریخ، جز علی علیه السلام کسی را نمی شناسیم که ادعا کرده باشد که به کتب و شرایع گذشته آگاه است.

آن حضرت فرمود:

«ولو ثبت لی وساده لحکمت بین اهل التوراه بتوراتهم، و بین الانجیل بانجیلهم. و بین اهل الزبور بزبورهم و بین اهل الفرقان بفرقائهم حتی تزهروا الی الله».(2)

پس در اینجا سؤال از انبیا نیست، بلکه سؤال از بینات و زبور است؛ اگر بینات و زبور را نمی دانید، از اهل ذکر پرسید.

از سدی نقل شده است که «بینات» حرام و حلالی است که انبیا آورده اند و «زبور» کتب انبیاست؛ در این صورت اهل ذکر باید کسانی باشند که به حرام و حلال انبیا و کتب آنان آگاه باشند.

5. برخی دیگر از مفسران بِالْبَيِّنَاتِ را متعلق به لَا تَعْلَمُونَ می دانند؛(3) یعنی اگر شما بینات و زبور را نمی دانید، از کسانی که می دانند پرسید و آنان نمی توانند اهل کتاب باشند، زیرا قرآن درباره اهل کتاب فرموده است آنان کتب الهی را تحریف کرده و احکام الهی را تغییر داده اند: يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهِ.(4)

ص: 118

1- (1) . تفسیر مراغی، ج 5، ص 214.

2- (2) . بحار الانوار، ج 89، ص 87؛ تذکره الخواص، ج 1، ص 185.

3- (3) . غرائب القرآن، ج 4، ص 264؛ الدرالمصون، سمین الحلبي (شهاب الدین محمد بن ابراهیم)، دارالکتب العلمیه، ج 4، ص 328.

4- (4) . سوره نساء، آیه 46.

بنابراین، اگر مراد اهل کتاب باشند، چون آنان در کتب انبیا تحریف کرده اند، ما را به احکام و شرایع متغیر و کتب تحریف شده راهنمایی خواهند نمود و این خلاف مصلحت خداست.

6. مرجعیت «اهل ذکر» به صورت مطلق، آمده است و خداوند جوامع اسلامی و بشری را بی قید و شرط به سوی «اهل ذکر» ارجاع داده است، اما اهل کتاب مرجع مطلق مسلمانان نیستند.

7. اگر اهل ذکر همه اهل کتاب باشند، در این صورت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم باید به امت امر کند که از اهل کتاب، آن هم به صورت مطلق، بپرسند؛ همان طور که در آیه آمده است، ولی سیره آن حضرت همواره مخالف این امر بوده است و آن جناب امت را از رجوع به اهل کتاب منع می فرمود.

در روایت جابر آمده است:

ان عمر بن خطاب اتی النبی بکتاب اصابه من بعض اهل الکتاب فقرأه علی النبی فغضب و قال: أمهوکون فیها یابن الخطاب؟ و الذی نفسی بیده لو ان موسی حیاً ما وسعه الا ان یتبعنی. (1)

روایات دیگری نیز در این زمینه وجود دارد. از ابو هریره روایت شده است که اهل کتاب تورات را به زبان عبری می خوانند و برای مسلمانان به زبان عربی تفسیر می کردند. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم به اصحاب فرمودند:

«لا تصدقوا اهل الکتاب و لا تکذبوا».

این حدیث می گوید به گفتار اهل کتاب اعتنا نکنید و آیه می گوید از اهل کتاب بپرسید. اگر چنین باشد، در میان آیه و حدیث تعارضی به نظر می رسد، اینجاست که سؤال از اهل کتاب بدون فایده و لغو است و خداوند به چنین امری که لغو باشد، حکم نمی کند. (2)

8. برخی از مفسران (3) اهل ذکر را عبدالله بن سلام می دانند، ولی این سخن جای تأمل

ص: 119

1- (1). أضواء علی السنه المحمديه، ابوریه، ص 163.

2- (2). ر. ک: نقد و بررسی دیدگاه فریقین درباره اهل الذکر، ص 64.

3- (3). مسند احمد بن حنبل، ج 3، ص 387؛ سنن دارمی، ج 1، ص 116؛ کتاب السنه، البانی، ج 1، ص 27.

فراوان دارد، زیرا او یکی از مروجان اسرائیلیات در حوزه حدیث اسلامی است. شعبی درباره او گفته است:

«ما نزل فی عبدالله بن سلام - رضی الله عنه - شیء من القرآن: (1) از قرآن چیزی درباره او نازل نشده است».

با بررسی تفاسیر به دست می آید که این ادعای واهی را خود او مطرح کرده و گفته است: «انا من اهل الذکر». (2) این ادعا برای این بوده است که مردم را از وارثان پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم دور نگاه دارند.

9. اهل ذکر به دلیل آیه وَ لَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى وَ هَارُونَ الْفُرْقَانَ وَ ضِيَاءً وَ ذِكْرًا لِلْمُتَّقِينَ 3 اهل تورات است. (3) در این آیه، ذکر، صفت تورات واقع شده است، نه خود تورات، پس این ادعایی بدون دلیل است، زیرا ذکر، مشترک لفظی است و باید قرینه باشد.

با توجه به قرائن و شواهد گذشته و دقت در آیه که «ان» شرطیه و اِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ دارد، باید گفت که از قول اهل کتاب، علم حاصل نمی شود، بنابراین پرسیدن از آنان فایده ندارد. پس منظور از اهل ذکر کسانی هستند که قولشان علم آور باشد و جاهل از قول آنان علم پیدا کند؛ در حالی که اهل کتاب، خیانت کار (4) و از مخفی کنندگان حق (5) هستند، پس چگونه از قولشان علم پیدا می شود؟!

در اینجا بیان نکته ای خالی از لطف نیست و آن هم خلط بین تفسیر و تأویل (باطن) است. از مجموع آنچه گفتیم به راحتی مشخص می شود که عده ای بین مصادیق واقعی آیه که بیانگر بطن آن است با آیه خلط نموده، بین آنها فرقی قائل نشده اند.

در تفسیر فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ می توان گفت که ظاهر آیات چهل و سوم نحل و هفتم

ص: 120

---

1- (1) . الدر المنثور، ج 4، ص 69.

2- (2) . الدر المنثور، ج 5، ص 133؛ هود بن محکم الهواری، تفسیر کتاب الله العزیز، ج 2، ص 371.

3- (4) . التفسیر و المفسرون، ج 2، ص 96.

4- (5) . سوره آل عمران، آیه 75.

5- (6) . سوره آل عمران، آیه 71.

انبیا می رساند که خطاب به مشرکین باشد، زیرا آنان نزول وحی را غریب و دور از انتظار می شمردند، پس خداوند برای برطرف نمودن توهم آنها می گوید از اهل کتاب بپرسید، زیرا آنها در دین خود بر وحی اعتماد نموده اند. لذا در آیه بعدی سوره نحل چنین آمده بِالْبَيِّنَاتِ وَ الزُّبُرِ 1 یعنی شما که از کتاب و تاریخ انبیا و امم گذشته آگاهی ندارید، بر شماست به کسانی از اهل کتاب که از این امور آگاهند مراجعه نمایید؛ همچنانکه در دنباله آیه بعدی در سوره انبیا چنین می آید:

وَ مَا جَعَلْنَاهُمْ جَسَدًا لَا يَأْكُلُونَ الطَّعَامَ وَ مَا كَانُوا خَالِدِينَ؛ (1)

«آنان را بر پیکرهایی که غذا نمی خوردند قرار ندادیم و عمر جاویدان هم نداشتند».

این ظاهر دو آیه است و تفسیر اهل الذکر به اهل کتاب، اما در تأویل آیه چیزهایی بیان شده که اقتضای آن عموم است؛ یعنی آیه شامل هر شخص دارای علم و فرهنگی می شود و در رأس همه صاحبان علم، ائمه اهل البیت علیهم السلام هستند.

این چیزی است که از مقتضای عقل فهمیده می شود، زیرا عقل حکم می کند که جاهل در تمام زمینه های علم و معرفت به عاقل مراجعه نماید و این همان تأویل آیه است که از باطن آن بر می آید و تفسیر نیست.

حضرت آیت الله معرفت رحمه الله علیه بر این بیان روایاتی افزوده اند که گفته ما را تأیید می کند. (2)

10. قول دیگر اهل سنت این است که مراد از اهل ذکر، اهل قرآن است. این نظریه را ماوردی (متوفای 450 ق) (3) و ابن عطیه اندلسی (متوفای 546) (4) به ابن جبیر و ابن زید نسبت داده اند. قاضی ابومحمد، این نظریه را به حضرت علی علیه السلام نسبت داده است. (5)

ص: 121

1- (2) . سوره انبیاء، آیه 8.

2- (3) . اهل البیت و القرآن الکریم، صص 33-36.

3- (4) . تفسیر الماوردی، ج 3، ص 438.

4- (5) . المحرر الوجیز، ج 3، ص 395.

5- (6) . همان، ج 4، ص 75.

قرطبی نیز این نظریه را به ابن عباس نسبت داده است (1) و ابن یاسین، همین نظریه را صحیح می داند. (2) ثعلبی نیز اهل قرآن را اهل ذکر دانسته است. (3)

در توضیح این مطالب باید گفت که نظریه اهل قرآن بودن اهل ذکر، با نظریه ای که اهل بیت را اهل ذکر می داند هیچ تعارضی ندارد، بلکه این دو مؤید و مکمل یکدیگرند، زیرا علم حقیقی قرآن که در آن هیچ نزاعی نیست نزد اهل بیت است. خود قرآن گواهی می دهد که قرآن به صورت آیات روشن در سینه های «اولوا العلم» است و کسانی که علم قرآن نزد آنهاست، همان اهل البیت اند، چنان که در روایات فریقین در تفسیر آیه وَ مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ آمده کسی که علم قرآن نزد اوست، علی بن ابی طالب علیه السلام است و تأویل آیات قرآن را جز اهل بیت کسی دیگر نمی داند. بنابراین اهل بیت وارثان حقیقی و اهل القرآن هستند.

امام سجاد علیه السلام ذیل آیه ثُمَّ أَوْزَنَّا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا 4 با سوگند و قسم، سه بار می فرماید: «به خدا قسم این آیه درباره اهل بیت نازل شده است».

امام علی علیه السلام نیز فرمودند:

«سلونی سلونی سلونی عن کتاب الله تعالی فوالله ما من آیه الا و انا اعلم انزلت بلیل او نهار».

بنابراین اهل قرآن در حقیقت همان اهل بیت علیهم السلام اند، (4) گرچه حسودان نمی خواهند حقایق بیان شود، زیرا آنها می خواهند نور خدا را خاموش کنند، اما از این غافل اند که نور حقیقت همیشه پایدار است.

حاکم حسکانی ذیل آیه: أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ 6 از امام صادق علیه السلام روایت می کند که ایشان فرمودند:

ص: 122

1- (1) الجامع الاحکام القرآن، ج 10، ص 108.

2- (2) حکمت بن بشر بن یاسین، التفسیر الصحیح، ج 3، ص 378.

3- (3) الکشف و البیان، ج 6، ص 270.

4- (5) . ر. ک: فصل اول و دوم.

أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ مَا كَسَانِي هَسْتِيمَ كَمَا فِي مَوْرِدْمَانَ حَسَدِ مِي وَرَزَنْدِ.

در روایت دیگری هم امام فرمود: «نحن و الله هم نحن و الله المحسودون».

امام باقر علیه السلام نیز فرمودند:

«أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَى مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ» فقال: «نحن الناس» (1).

### روایات اهل سنت در نگاهی ژرف تر

با بررسی دقیق به دست می آید که روایات اهل سنت درباره این آیه دو گروه است. سند گروه اول از روایات اصحاب و تابعین است که با گروه دوم هم خوانی ندارد. سند روایات گروه دوم نیز به پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم می رسد. روایات گروه اول از صحابه ای مانند ابن عباس و تابعینی مانند سدی، سعید بن جبیر و مجاهد نقل شده است.

در روایات گروه نخست، أَهْلَ الذِّكْرِ اهل کتاب معرفی شده اند. البته قول صحابه و تابعین به عنوان صحابی یا تابعی بودن هیچ حجیتی ندارد و اگر دلیلی از قرآن و سنت نداشته باشد، مثل قول یک مفسر است. در گروه اول، اقوال صحابه و تابعین هیچ دلیلی از قرآن و سنت ندارند. ابن عباس به آیه وَ لَقَدْ كَتَبْنَا اسْتِدْلَالَ كَرْدِه، اما با نظر دیگر او کاملاً در تعارض است. البته شاید جاعلان حدیث این نسبت را به او داده باشند، زیرا بعید است وی به شخص پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم چنین امری را نسبت داده باشد.

در مورد سند روایات گروه دوم نیز گفتیم که به شخص پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم و اهل بیت آن حضرت، همچون امام علی و امام باقر و امام صادق علیهم السلام می رسد. این گروه چون منتسب به شخص پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم هستند، در مقابل گروه اول قوی تر و صحیح تر است و حجیت دارد.

آن حضرت می فرماید:

ان الرجل لیصلی و یصوم و یحج و یعتمر و انه لمنافق. قیل: یا رسول الله، بماذا دخل علیه النفاق؟ قال: یطعن علی امامه. و امامه من قال فی کتبه فَسئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ کُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ. 2.

ص: 123

حضرت در این روایت، افزون بر آنکه أَهْلَ الذِّكْرِ را گسترش داده و آنان را امم عادل می داند، مردم پایبند به صوم و صلوات و حج و عمره را منافق شمرده و علت نفاق آنان را نافرمانی و سرپیچی و طعن زدن به امامشان دانسته و امامشان را أَهْلَ الذِّكْرِ معرفی کرده است. اینان با وجود خواندن نماز و انجام اعمال دیگر منافق اند؛ زیرا به أَهْلَ الذِّكْرِ که امامشان هستند طعن می زنند! اگر أَهْلَ الذِّكْرِ اهل کتاب باشند، آیا طعنه زدن به اهل کتاب می تواند نفاق آور باشد؟ اگر أَهْلَ الذِّكْرِ اهل کتاب باشند، اطاعت اهل کتاب واجب می شود و نافرمانی موجب نفاق، لیکن طعنه زدن به اهل کتاب به اجتماع مسلمین نفاق آور نیست. پس لازم است أَهْلَ الذِّكْرِ انسانی باشد که نافرمانی اش نفاق آور باشد و موجب سقوط وی شود. افزون بر این بر اساس روایات فریقین، بغض نسبت به حضرت علی علیه السلام نفاق آور و علامت منافق است. (1) این روایت کاملاً "با دیدگاه شیعه منطبق است.

در روایتی دیگر نیز آمده است:

«فَسَلُّوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ فَيَنْبَغِي لِلْمُؤْمِنِ أَنْ يَعْرِفَ عَمَلَهُ عَلَى هَدْيِ أَمِ عَلِيٍّ خَلِيفَهُ». (2)

در این روایت، معیار سنجش اعمال، در این روایت، معیار سنجش اعمال، أَهْلَ الذِّكْرِ معرفی شده اند. مؤمن باید بسنجد که عملش طبق فرمان و هدایت آنان هست یا نه. اگر اعمال انسان طبق اعتقادات أَهْلَ الذِّكْرِ باشد، در این صورت می توان گفت بر طریق هدایت است و گرنه خلاف آن است. از طرفی معیار سنجش عمل را نیز پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم در حدیث ثقلین و در بیش از بیست مورد به امت معرفی کرده اند (3) که اگر انسان طبق هدایت آنان عمل کند نجات می یابد وگرنه هلاک و گمراه خواهد شد. (4) بنابراین، دو حدیث حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم به دیدگاه تشیع بسیار نزدیک است.

ص: 124

---

1- (1). سنن ابن ماجه، ج 1، ص 42؛ سنن ترمذی، ج 5، ص 400؛ ینابیع الموده، ج 1، صص 56-57.

2- (2). الدر المنثور، ج 5، ص 133.

3- (3). ر. ک: حدیث ثقلین (همین فصل).

4- (4). اشاره به حدیث سفینه.

برخی دیگر از روایات اهل سنت نیز به صراحت از اهل بیت علیهم السلام نام برده و تصریح کرده اند که اهل ذکر همان اهل بیت اند. این روایات را بزرگانی همچون طبری، (1) ثعلبی، (2) حاکم حسکانی، (3) شهرستانی، (4) قرطبی، (5) ابن کثیر، (6) خواجه عبدالله انصاری، (7) و آلوسی (8) نقل کرده اند.

حاکم حسکانی ذیل این آیه، هشت حدیث را به طریق مختلف از امام علی و امام باقر علیهما السلام نقل کرده است.

امام باقر علیه السلام در حدیثی درباره اهل ذکر فرموده است:

«هم الاثم من عتره رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم و تلا: قَدْ أَنْزَلَ اللَّهُ إِلَيْكُمْ ذِكْرًا \* رَسُولًا» (9).

شهرستانی در تفسیر خود، روایتی را از امام صادق علیه السلام آورده است که شخصی از آن حضرت پرسید:

کسانی که نزد ما هستند می گویند: در آیه فَسَبَّوْا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ تحقیقاً منظور از ذکر، تورات است و اهل ذکر، علمای یهودند. امام فرمود: «و الله اذا يدعوننا ای دینهم بل نحن والله اهل الذكر الذین امرالله تعالی بَرَدَ الْمَسْأَلَةَ الْبِئْنَا» (10).

ص: 125

- 
- 1- (1) . جامع البيان، ج 8، ص 109.
  - 2- (2) . الكشف و البيان، ج 6، ص 770.
  - 3- (3) . شواهد التنزيل، ج 1، صص 334-337.
  - 4- (4) . مفاتيح الاسرار و مصابيح الابرار، ج 1، ص 199.
  - 5- (5) . الجامع لاحكام القرآن، ج 11، ص 272.
  - 6- (6) . تفسير القرآن العظيم، ج 2، ص 591.
  - 7- (7) . كشف الاسرار، ج 6، ص 214.
  - 8- (8) . روح المعاني، ج 14، ص 134.
  - 9- (9) . سورة طلاق، آيات 10 و 11. شواهد التنزيل، ج 1، ص 337.
  - 10- (10) . مفاتيح الاسرار، ج 1، ص 199.



امام در این حدیث، تفکر اهل کتاب بودن اهل ذکر را به شدت رد کرده اند و با سوگند، اهل ذکر را منحصر در اهل بیت نموده و مرجع سؤال را اهل ذکر که همان اهل بیت هستند، دانسته اند.

در حدیثی از جابر جعفی آمده است که وقتی این آیه نازل شد، امام علی علیه السلام فرمود: «نحن اهل الذکر».(1)

برخی دیگر از احادیث حتی شأن نزول آیه را هم درباره اهل بیت، مخصوصاً امام علی علیه السلام می دانند. یوسف بن موسی القطان در تفسیر خود از سدی چنین نقل می کند:

كنت عند عمر بن الخطاب فاذا كعب بن الاشرف و مالك بن صيف و حي بن اخطب و ساق سؤالهم عمرا عن عرض السموات و الارض و عجز عن الجواب فاذا بعلي دخل فاجابهم. ثم ذهب على الى رسول الله ونقل له ما حصل فنزلت هذه الآية فمئلوا اهل الذکر ان كُنتم لا تعلمون.2

این روایت از سدی نقل شده و او از تابعین است، بنابراین، چگونه می تواند بگوید از رسول خدا شنیدم! احتمالاً راوی آخر از قلم ناقل افتاده است، زیرا در روایتی دیگر از همین طریق، سدی از حارث نقل می کند که امام علی علیه السلام فرمود: «ما اهل الذکر هستیم».(2)

ص:126

---

1- (1) . جامع البيان، ج 8، ص 109؛ الكشف و البيان، ج 6، ص 770؛ تفسیر قرطبی، ج 11، ص 272؛ روح المعانی، ج 14، ص 134.

2- (3) . شواهد التنزیل، ج 1، ص 432.

در این روایت، شأن نزول آیه را همان جواب امام علی علیه السلام به مردم و نقل قصه به پیامبر صلی الله علیه و آله می داند.

14. ائمه علیهم السلام بر منحصر بودن اهل ذکر در مورد خود تأکید کرده اند. یوسف بن موسی القطان به نقل از حارث چنین می آورد:

«سألت علیاً عن هذه الآیه فسئلوا أهل الذکر، فقال: والله انا لنحن اهل الذکر»<sup>(1)</sup>.

در این روایت باید به دو نکته توجه شود:

الف) معصوم مثل ما نیست که برای هر چیز قسم بخورد. قسم ما و قسم معصوم با یکدیگر تفاوت می کند. سوگند امام بدین معناست که در آن زمان هم بعضی در مورد مصداق «اهل ذکر» تردید داشتند.

ب) در عبارت «انا لنحن»، «ان» برای تأکید مطلب و «لام» نیز در «لنحن» برای تأکید است. این دو تأکید پشت سر هم و قسم، می رساند که مراد از أَهْلَ الذُّكْرِ فقط و فقط اهل بیت علیهم السلام هستند. به علاوه، این روایت شأن نزول آیه را منحصر در امام علی علیه السلام کرده است. بنابراین آیه مذکور، هیچ ربطی به اهل کتاب ندارد و جداگانه از سیاق نازل شده است.

15. برخی گفته اند اگر اهل بیت را أَهْلَ الذُّكْرِ بدانیم، معقول نیست که کفار و مشرکان از آنان سؤال کنند؛ در حالی که هنوز رسالت خود پیامبر را قبول ندارند!

اما پاسخ این گفته روشن است، زیرا خود قرآن، اهل بیت را در مقابل کفار به عنوان گواه رسالت آن حضرت معرفی می کند و می فرماید:

وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَسْتَ مُرْسَلًا قُلْ كَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ 2

در این آیه، شهادت و مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ را در مقابل کفار صحیح دانسته است. این سوره مکی است و طبق روایات فریقین، منظور از وَ مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ امام علی علیه السلام است.<sup>(2)</sup>

به هر حال، دو نظریه اخیر، یعنی اهل قرآن و اهل البیت بودن اهل ذکر را روایات فریقین تأیید می کنند.

نتیجه اینکه مراد آیه از «اهل الذکر» نمی تواند اهل کتاب باشد، زیرا این روایات استحکام ندارند، اما روایاتی که مراد از اهل الذکر را اهل قرآن و اهل بیت می دانند صحیح می باشند.

ص: 127

1- (1). همان.

2- (3) البحر المحیط، ج 5، ص 39؛ تفسیر قرطبی، ج 9، ص 336.

بنابراین اهل ذکر در همه امور زندگی، مادی و معنوی، دنیوی و اخروی بشر، مرجع مطلق اند. این اهل ذکر تنها اهل بیت پیامبرند که بر همه کتب و دستوره‌های دینی و شرایع انبیای الهی گذشته آگاهی دارند.<sup>(1)</sup> در حقیقت آنان همان انسان‌های پاک و مطهری هستند که همگان، نزول آیه تطهیر را درباره آنها می‌دانند:

إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً

اینک به معرفی اجمالی منابع اهل سنت در این زمینه می‌پردازیم.

1. صحیح مسلم، باب فضائل اهل بیت النبی، ج 2، ص 368 و ج 7، ص 130.

2. ترمذی، ج 5، ص 351.

3. مسند امام احمد بن حنبل، ج 1، ص 330.

4. مستدرک حاکم، ج 3، ص 133 و 147، ج 2، ص 416.

5. خصائص نسائی، ص 490.

6. تلخیص ذهبی، ج 2، ص 150.

7. معجم طبرانی، ج 3، ص 48، ج 12، ص 98.

8. شواهد التنزیل، حاکم حسکانی، ج 2، ص 11.

9. تاریخ الکبیر بخاری، ج 8، ص 187.

10. اصابه، ابن حجر عسقلانی، ج 2، ص 509.

11. تذکره الخواص، ابن الجوزی، ص 233.

12. تفسیر فخر رازی، ج 2، ص 700.

13. ینابیع الموده، قندوزی حنفی، ص 107.

14. مناقب خوارزمی، ص 23.

15. سیره حلبیه، ج 3، ص 212.

16. سیره دحلانیه، ج 3، ص 329.

17. اسد الغابه، ابن اثير، ج 2، ص 12.

18. تفسير طبري، ج 22، ص 6.

ص: 128

---

1- (1). ر. ك: از آگاهان پيرسيد، محمد تيجاني سماوي، ترجمه سيد محمد جواد مهري؛ المستخرج من التفاسير الاثني عشر، علامه محمد بن مؤمن الشيرازي ص 238.

19. الدر المنثور، سیوطی، ج 5، ص 198.
20. تاریخ ابن عساکر، ج 1، ص 185.
21. تفسیر کشف زمخشری، ج 3، ص 538.
22. احکام القرآن، ابن عربی، ج 3، ص 1538.
23. تفسیر قرطبی، ج 14، ص 182.
24. استیعاب، ابن عبدالبر، ج 3، ص 37.
25. صواعق المحرقة، ابن حجر، ص 143.
26. عقد الفرید ابن عبدربه، ج 4، ص 311.
27. منتخب کنز العمال، ج 5، ص 96.
28. مصابیح السنه، بغوی، ج 4، ص 183.
29. اسباب النزول، واحدی، ص 239.
30. تفسیر ابن کثیر، ج 3، ص 492.

## (ب) آیه مع الصادقین

منظور از این آیه، فرموده خدای متعال خطاب به مؤمنان است:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ 1؛ «ای کسانی که ایمان آورده اید خداترس باشید و با راستگویان همراه شوید».

آیه مع الصادقین از جمله آیات نورانی قرآن کریم است که دلیل فضیلت و برتری اهل بیت علیهم السلام شمرده شده است. نظر مفسران درباره این آیه دو گونه است؛ گروهی آیه را به طول کامل تفسیر و در مورد شأن نزول، معنا و مصداق عام آیه به تفصیل بحث نموده اند. در مقابل نیز عده ای دیگر بدون توجه به شأن نزول و معنا و مصداق آیه، صرفاً در خصوص مصداق خاص و کامل تر آن سخن گفته اند. از این رو در این مقوله درنگی می کنیم تا به مصداق اکمل آیه دست بیابیم.

درباره شأن نزول آن گفته اند که این آیه درباره سه نفر از مسلمانان به نام های «کعب بن مالک»، «مراره بن ربیع» و «هلال بن امیه» نازل شد که از شرکت در جنگ تبوک و

همراهی رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم سر باز زدند. ولی این روی گردانی به خاطر نفاق آنها نبود، بلکه فقط به خاطر سستی و تنبلی بود. از این رو چیزی نگذشت که پشیمان شدند و برای رهایی از فشارهای اجتماعی از شهر بیرون رفتند و به تنهایی مشغول راز و نیاز شدند. پس از پنجاه روز آیه مذکور نازل شد و خداوند خطاب به مؤمنین فرمود: «ای کسانی که ایمان آورده اید از مخالفت خدا بپرهیزید و با صادقان باشید» (1).

## دیدگاه های مختلف در خصوص مصادیق آیه

آیه: مَعَ الصَّادِقِينَ، همچون سایر آیات معروف قرآن کریم، از جهت مصداق مورد اختلاف قرار گرفته و درباره مصداق یا مصادیق آن دیدگاه های مختلف و متفاوتی ارائه شده است.

بر اساس اقوال مختلف، مهم ترین مصادیق آیه عبارت اند از:

1. ای گروهی از اهل کتاب که ایمان آورده اید، همراه صادقان باشید.

2. ای مؤمنان (مسلمانان)، با کسانی باشید که همراه پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم برای جنگ خارج شدند، نه با منافقان.

3. با انجام اعمال صالح در بهشت همراه پیامبران الهی باشید (این سخن ضحاک است).

4. با کسانی باشید که ظاهر و باطن آنها یکی است.

5. با مهاجران صدر اسلام باشید.

6. با کسانی باشید که به عهد و پیمان خود وفادارند.

7. آیه خطاب به سه نفر مذکور در آیه قبلی (توبه، آیه 118) است؛ یعنی با محمد صلی الله علیه و آله و اصحاب او باشید.

8. ای مؤمنان، همراه با سه نفر مذکور در آیه 118 توبه باشید؛ یعنی کعب بن مالک و مراره بن ربیع و هلال بن امیه و در صداقت به آنها اقتدا کنید که صداقت آنها نجات دهنده آنهاست.

ص: 130

---

1- (1). ر. ک: مجمع البیان، ج 5، ص 120؛ المیزان، ج 9، ص 431؛ تفسیر ابوالفتوح رازی، ج 10، صص 68-73؛ البیان فی تفسیر القرآن، ج 5، ص 316؛ جامع البیان، ج 7، صص 288-289؛ الدر المنثور، ص 316؛ تفسیر تطبیقی آیه مع الصادقین از دیدگاه فریقین، ایلقار اسماعیل زاده، مجله طلوع، سال چهارم، شماره 14 و 13؛ ص 84.

9. طبق قرائت ابن مسعود منظور آیه این است که از گروه صادقان باشید.

10. با علی بن ابی طالب و اصحاب او باشید. این سخن ابن عباس است.

11. با ابوبکر و عمر و اصحاب آن دو باشید. این سخن ضحاک است.

12. با علی بن ابی طالب باشید. این سخن ابن عباس و امام باقر علیه السلام است.

13. با آل محمد صلی الله علیه و آله وسلم باشید. این سخن امام باقر علیه السلام است.

14. با ابوبکر و عمر باشید. این سخن به سعید بن جبیر نسبت داده شده است.

15. با مهاجرین و انصار باشید. (1)

### مصدق صادقین در قرآن کریم

با در نظر گرفتن معانی باطنی قرآن کریم و نیز شمولیت آن برای همه زمان ها و مکان ها و اقوام نتیجه می گیریم که خداوند متعال با بیان آیه، معانی متعدد و گوناگونی را در نظر گرفته است که این موضوع، ذو المراتب و ذو المعانی بودن آیات نورانی قرآن کریم را ثابت می کند. ما نباید از این ویژگی مهم قرآن کریم که در واقع یکی از اصلی ترین عوامل نو و تازه ماندن این کتاب مقدس تا روز قیامت به شمار می آید غافل شویم.

با این توضیحات منظور از «راستگویان» در آیه مَعَ الصَّادِقِينَ نیز به خوبی روشن خواهد شد. بر این اساس، مراد از راستگویان در آیه در دو بیان مستقل مشخص می شود:

1. مصداق عام آیه (راستگویان نسبی)

با توجه به این اصل مهم قرآنی که آیات قرآن کریم مفسر و مبین یکدیگرند، آیه مَعَ الصَّادِقِينَ نیز توسط تعدادی از آیات نورانی دیگر تفسیر و تبیین شده که در اینجا به دو نمونه اشاره می شود:

الف) سوره حجرات، آیه 15

إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ لَمْ يَرْتَابُوا وَجَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ

ص: 131

---

1- (1). ر. ک: التبیان فی تفسیر القرآن، ج 5، ص 318؛ مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج 5، ص 122؛ جامع البیان عن تأویل القرآن، ج 7، صص 288-289؛ الدر المنثور فی التفسیر الماثور، ج 4، ص 316.

«همانا مؤمنان [واقعی] کسانی هستند که به خدا و رسولش ایمان آورده اند، سپس هرگز شک و تردید به خود راه ندادند و با اموال و جان های خود در راه خدا جهاد کرده اند، اینان به حقیقت راستگویان اند».

(ب) سوره بقره، آیه 177

لَيْسَ الْبِرَّ أَنْ تُولُوا وُجُوهَكُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالْكِتَابِ وَالنَّبِيِّينَ وَآتَى الْمَالَ عَلَى حُبِّهِ ذَوِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينَ وَابْنَ السَّبِيلِ وَالسَّائِلِينَ وَفِي الرِّقَابِ وَأَقَامَ الصَّلَاةَ وَآتَى الزَّكَاةَ وَالْمُوفُونَ بِعَهْدِهِمْ إِذَا عَاهَدُوا وَالصَّابِرِينَ فِي الْبَأْسَاءِ وَالصَّرَاءِ وَحِينَ الْبَأْسِ أُولَئِكَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ

«نیکی در این نیست که [تنها به هنگام نماز] روی خود را به سوی مشرق [یا] مغرب کنید، ولیکن نیکی [و نیکوکار] کسی است که به خدا و روز قیامت و فرشتگان و کتاب [آسمانی] و پیامبران ایمان آورده و مال [خود] را با همه علاقه ای که به آن دارد، به خویشاوندان و یتیمان و مسکینان و واماندگان در راه و سائلان و بردگان انفاق کند، و نماز را برپا می دارد و زکات را می پردازد و [همچنین] کسانی که به عهد خود، هنگامی که عهد بستند، وفا می کنند و در برابر محرومیت ها و بیماری ها و در میدان جنگ استقامت به خرج می دهند، اینها کسانی هستند که راست می گویند [و گفتارشان با اعتقاداتشان هماهنگ است] و آنها پرهیزگاران اند».

در آیات مذکور، برای راستگویان (صادقین)، ویژگی های متعددی مانند ایمان به خدا و پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله وسلم، ایمان به روز رستاخیز، کتاب های آسمانی، جهاد در راه خداوند با مال و جان، اقامه نماز و پرداخت زکات ذکر شده است. این ویژگی ها در واقع جلوه های تقوای الهی است که خداوند متعال در ابتدای آیه، مؤمنان را به رعایت آن موظف نموده است.

بنابراین افرادی که در راه تقوای الهی حرکت کنند و دارای ویژگی های مذکور که جلوه هایی از تقوای الهی به شمار می آید، باشند، از راستگویان (صادقان) شمرده می شوند و همراهی آنان لازم و ضروری است.

البته نباید فراموش کرد که چنین اشخاصی، مصادیق نسبی و عام آیه مَعَ الصَّادِقِينَ هستند و همراهی آنها تنها به شرط رعایت تقوای الهی است و چنانچه ویژگی های یادشده در



آنها نباشد یا به تقوای الهی، یعنی انجام واجبات و کسب باورهای صحیح و ترک محرّمات و دوری از باورهای نادرست، عمل ننمایند، همراهی آنان جایز نخواهد بود.

## 2. مصداق خاص و اکمل آیه (راستگویان حقیقی)

اگر به آیه توجه بیشتری شود، روشن خواهد شد که این آیه براساس قاعده علم اصول به صورت مطلق و بدون هیچ قید و شرطی بیان شده است. این مطلب از دستور بی قید و شرط «کونوا» به دست می آید. براساس همین بیان مطلق، نتیجه می گیریم که باید در همه زمان ها و برای همه اقوام، کسانی وجود داشته باشند که همراهی مطلق آنها بدون هیچ قید و شرطی بر همه مؤمنان واجب و ضروری باشد.

در احادیث و روایات زیادی، مصداق خاص و اکمل آیه مَعَ الصّادِقِینَ به خوبی بیان شده است که در اینجا جهت اختصار تنها به سه مورد بسنده می کنیم:

الف) عبدالله بن عباس درباره آیه: **إِتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصّادِقِینَ** 1 گفته است: «با علی بن ابی طالب باشید.» (1)

ب) ابن عساکر از ابی جعفر الباقر علیه السلام نقل کرده: مراد از آیه **وَکُونُوا مَعَ الصّادِقِینَ** علی بن ابی طالب کرم الله تعالی وجه است. (2)

ج) عده زیادی از علمای اهل سنت نقل نموده اند که مراد از «صدیقین» سه نفرند: حبیب نجار، حزقیل و علی بن ابی طالب. (3)

با توجه به اینکه براساس ادله انکارناپذیر عقلی، قرآنی و روایی، عصمت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله وسلم و اهل بیت علیهم السلام آن حضرت به اثبات رسیده است، (4) بنابراین راستگویانی که خداوند متعال در این آیه، پس از دستور به رعایت تقوای الهی، به

ص: 133

1- (2). الدر المنثور، ج 4، ص 316.

2- (3). روح المعانی، ج 11، ص 45؛ تذکره الخواص، ج 1، ص 182.

3- (4). روح المعانی، ج 16، ص 145. و نیز ر. ک: همین اثر، فصل فضایل، السابقون السابقون.

4- (5). ر. ک: همین اثر، بخش آیه تطهیر.

همراهی مطلق آنها دستور داده است، همین معصومان، یعنی پیامبر عظیم الشان اسلام و اهل بیت آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم هستند. از این رو آنها مصادیق حقیقی، کامل و خاص آیه مَعَ الصَّادِقِينَ هستند و همراهی آنها بدون هیچ قید و شرطی بر همه امت اسلامی فرض است.

البته نباید فراموش کرد که همراهی آنها تنها دوست داشتن و پذیرش یا حضور ظاهری نزد آنها نیست، بلکه منظور اصلی از این دستور الهی، اطاعت بی قید و شرط از آنهاست. از طرفی این همراهی بی قید و شرط با اهل بیت علیهم السلام هیچ گونه ضرر و زیانی به دنبال نخواهد داشت، چون آنها در عین دارا بودن ویژگی عبودیت و بندگی، از هرگونه گناه، عیب و اشتباه، فراموشی و سایر نواقص و کمبودها معصوم و منزّه هستند.

ولی از طرف دیگر، در همراهی و اطاعت بی قید و شرط از غیر معصومان علیهم السلام احتمال گمراهی و ضلالت وجود دارد، چون دیگران از عیوب و نواقص و گناه و اشتباه درامان نیستند. بنابراین همراهی و اطاعت از اهل بیت علیهم السلام مطلق و بدون قید و شرط، ولی همراهی و اطاعت از دیگران صرفاً در چارچوب شریعت مقدس اسلام است.

روایات اهل سنت

1. عن نافع فی قول الله اِتَّقُوا اللَّهَ وَ كُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ وقال: مع النبی صلی الله علیه و آله وسلم و اصحابه؛ (1) از نافع روایت شده است که درباره آیه مَعَ الصَّادِقِينَ گفت: با پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم و اصحاب او باشید.

2. عن الضحاک فی قوله اِتَّقُوا اللَّهَ وَ كُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ قال: مع ابی بکر و عمر و اصحابهما؛ (2) از ضحاک نقل شده است که درباره آیه مَعَ الصَّادِقِينَ گفت: با ابوبکر و عمر و اصحاب آن دو باشید.

3. عن ابن عباس رضی الله عنهما قال: الصادقون فی هذه الآیه محمد صلی الله علیه و آله و اهل بیته؛ (3) از ابن عباس رحمه الله روایت شده است که گفت: منظور از

ص: 134

1- (1). جامع البیان، ج 7، ص 63، جزء 11؛ الدر المنثور، ج 4، ص 316.

2- (2). همان.

3- (3). ینابیع الموده، ج 1، ص 141.

صادقین در این آیه محمد صلی الله علیه وآله وسلم و اهل بیت آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم است.

4. عن الباقر و الرضا رضی الله عنهما قالوا: الصادقون الائمة من اهل البيت؛(1) از امام باقر و امام رضا علیهما السلام روایت شده که فرمودند: منظور از صادقین امامان از اهل بیت هستند.

5. عن جعفر بن محمد علیه السلام فی قوله اِتَّقُوا اللَّهَ وَ كُونُوا مَعَ الصّٰدِقِیْنَ قَالَ: (یعنی مع) محمد و علی؛(2) از امام باقر علیه السلام روایت شده است که درباره آیه مَعَ الصّٰدِقِیْنَ فرموده: یعنی با حضرت محمد صلی الله علیه و آله و حضرت علی علیه السلام باشید».

6. عن ابن عباس فی قوله اِتَّقُوا اللَّهَ وَ كُونُوا مَعَ الصّٰدِقِیْنَ (قال:): نزلت فی علی بن ابی طالب خاصه؛(3) از ابن عباس روایت شده است که درباره آیه مَعَ الصّٰدِقِیْنَ گفت: این آیه به طور خاص درباره علی بن ابی طالب علیه السلام نازل شده است.

7. عن ابن عباس فی هذه الایه یا اَیُّهَا الَّذِیْنَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ كُونُوا مَعَ الصّٰدِقِیْنَ (4)قال: مع علی و اصحاب علی؛(5) از ابن عباس رحمه الله روایت شده است که درباره آیه مَعَ الصّٰدِقِیْنَ گفت: (یعنی) با علی علیه السلام و اصحاب آن حضرت باشید.

8. عن ابی جعفر علیه السلام هو الباقر علیه السلام فی قوله وَ كُونُوا مَعَ الصّٰدِقِیْنَ قال: مع آل محمد علیهم السلام؛(6) از امام باقر علیه السلام روایت شده است که درباره آیه مَعَ الصّٰدِقِیْنَ فرمود: (یعنی) با آل محمد علیهم السلام باشید.

ص: 135

1- (1) . همان.

2- (2) . شواهد التنزیل، ج 1، ص 259، حدیث 350.

3- (3) . همان، ج 1، صص 259-260، حدیث 351.

4- (4) . سوره توبه، آیه 119.

5- (5) . شواهد التنزیل، ج 1، ص 260، حدیث 352.

6- (6) . همان، ج 1، صص 260-261، حدیث 353.

9. عن ابی جعفر (فی قوله تعالی) اِتَّقُوا اللَّهَ وَ كُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ قال: مع علی بن ابی طالب؛ (1) از امام باقر علیه السلام روایت شده است که درباره آیه مَعَ الصَّادِقِينَ فرمود: با علی بن ابی طالب باشید.

10. عن عبدالله عمر فی قوله تعالی اِتَّقُوا اللَّهَ قال: امرالله اصحاب محمد باجمعهم ان یخافوا الله ثم قال لهم: وَ كُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ یعنی محمداً و اهل بیته؛ (2) از عبدالله بن عمر روایت شده است که درباره سخن خداوند اِتَّقُوا اللَّهَ گفت: خداوند به همه اصحاب محمد صلی الله علیه و آله وسلم دستور داد که از خداوند بترسند و سپس خطاب به آنها فرمود: وَ كُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ با صادقان یعنی با محمد و اهل بیت او صلی الله علیه و آله وسلم باشید.

راویان حدیث

این حدیث راویان بسیاری داشته که برخی را متذکر می شویم.

1. امام محمد باقر علیه السلام که مراد آیه را حضرت علی علیه السلام و اهل بیت دانسته اند. این حدیث را افراد ذیل نقل نموده اند:

ص: 136

1- (1). همان، ج 1، صص 261-262، حدیث 355.

2- (2). همان، ج 1، ص 262، حدیث 357. گفتمی است که روایات و احادیث مربوط به آیه مَعَ الصَّادِقِينَ در منابع متعدد حدیثی و تفسیر مذهب اهل سنت نیز موجود است که در اینجا تعدادی از آنها را معرفی می کنیم: جامع البیان عن تأویل ای القرآن، طبری (متوفای 310 ق) ج 7، ص 63، جزء 11؛ شواهد التنزیل، حاکم حسکانی، ج 1، صص 259-262، حدیث 350، 351، 352، 353، 355 و 357؛ المناقب، خوارزمی (متوفای 568 ق)، ص 280، حدیث 273؛ الدر المنثور فی التفسیر المأثور، سیوطی (متوفای 911 ق)، ج 4، ص 316؛ تفسیر روح المعانی، آلوسی (متوفای 1270 ق)، ج 11، ص 41؛ ینابیع الموده، قندوزی حنفی، ج 1، ص 141؛ کفایه الطالب، گنجی شافعی، ص 236؛ فتح القدر، شوکانی، ج 2، ص 414؛ فرائد السمطین، جوینی خراسانی، ج 1، ص 314، حدیث 250 و 370، حدیث 299-300؛ تذکره الخواص، سبط ابن جوزی حنفی، ص 16؛ تاریخ دمشق، ابن عساکر شافعی، ج 2، ص 421؛ نظم درالسمطین، زرنندی حنفی، ص 91؛ المراجعات، الهوامش التحقیقیه، ص 342، سید عبدالحسین شرف الدین.

شواهد التنزیل، ج 1، ص 216، رقم 355؛ امالی شیخ طوسی، مجلس 9، حدیث 54؛ تاریخ دمشق، ابن عساکر، ج 2، ص 421، رقم 930؛ کفایه الطالب، حافظ کنجی، باب 62، ص 226؛ الدر المنثور، ج 3، ص 290 ذیل آیه؛ الکشف و البیان ثعلبی، ذیل آیه؛ شرف النبی، ذیل آیه به نقل از مناقب ابن شهر آشوب، ج 3، ص 93 ذیل عنوان «فصل فی انه علیه السلام الصدیق و الفاروق و الصدیق و الصادق، و...؛ روح المعانی، ج 11، ص 45 و....»

2. روایت امام صادق علیه السلام

شواهد التنزیل، ج 1، ص 259، رقم 350؛ ما نزل من القرآن فی علی علیه السلام، ابونعیم الاصبهانی، به نقل از خصائص ابن طریق، فصل 23، ص 238، رقم 181 و....»

3. ابن عباس

تفسیر الحبری، ص 275، ذیل آیه؛ شواهد التنزیل، ج 1، ص 262، رقم 356؛ مناقب خوارزمی، فصل 17، ص 280، رقم 273؛ فراند السمطین، ج 1، ص 369، رقم 299 «مع علی بن ابی طالب و اصحابه»؛ نظم درالسمطین، ص 91؛ درالمنثور، ج 4، ص 316، ذیل آیه؛ فتح القدیر، شوکانی، ج 2، ص 414، ذیل آیه، به نقل از ابن مردویه؛ ثعلبی، تفسیر ثعلبی، ذیل آیه به نقل احقاق الحق، ج 3، ص 297.

4. ابن سعید و مقاتل بن سلیمان

تفسیر فرات کوفی، ص 174، رقم 225؛ شواهد التنزیل، ج 1، ص 260، رقم 353 (جابر عن الباقر علیه السلام مع آل محمد)؛ ینابیع الموده، باب 39، ص 119.

نقل دیدگاه فخر رازی و نقد آن

در میان نظرات مفسرین اهل سنت دیدگاه فخر رازی جایگاه به خصوصی دارد. از این رو آن را به طور خلاصه نقل و سپس نقد می کنیم.

او پس از تفسیر و تبیین آیه مَعَ الصَّادِقِینَ می گوید:

فكانت الآیه داله علی كونهم صادقین فهذا يدل علی انه واجب علی جائز الخطاء كونه مع المعصوم عن الخطاء حتی یكون المعصوم عن الخطاء مانعاً لجائز الخطاء عن الخطاء وهذا المعنی قائم فی جمیع الازمان فوجب حصوله فی كل الازمان؛

این آیه دلالت دارد که آنها راستگو باشند و این هم بر این دلالت دارد که باید هر فرد جائز الخطا همراه با یک فرد معصوم از خطا باشد تا در پرتو آن، معصوم از خطا،

ص: 137

جائز الخطا را از خطایش باز دارد و این معنا در همه زمان ها خواهد بود. بنابراین واجب است که این امر (وجود معصوم از خطا) در هر زمانی وجود داشته باشد.

وی در ادامه می نویسد:

نحن نعترف بانه لابد من معصوم فی کل زمان الا انا نقول: ذلك المعصوم هو مجموع الامه... و ذلك يدل على ان قول مجموع الامه حق و صواب ولا لقولنا الاجماع حجه الا ذلك؛(1)

ما اعتراف می کنیم که باید در همه زمان ها یک معصوم وجود داشته باشد، اما می گوئیم که این معصوم مجموع امت (اسلامی) است... همچنین این دلالت می کند که همانا قول سخن مجموع امت، حق و درست است و برای قول ما که اجماع حجت می باشد، دلیلی غیر از این نیست.

تقد و بررسی

در پاسخ به این شبهه، ذکر چند نکته را ضروری می دانیم:

1. فخر رازی در نیمه اول استدلال خود آیه مَعَ الصَّادِقِينَ را خوب درک نموده و راه را تا نیمه آن درست و منطقی پیموده است. اما متأسفانه در ادامه، راه را اشتباه رفته و در نتیجه سخنی را مطرح کرده که با هیچ منطق و عقل سلیمی سازگاری ندارد.

2. اگر منظور از «صادقان»، مجموع امت باشد، خود این پیرو نیز جزء آن مجموع است. به بیان دیگر، این پیرو نیز جزئی از پیشوا می شود و اتحاد تابع و متبوع خواهد شد؛ در حالی که ظاهر آیه مَعَ الصَّادِقِينَ این است که پیروان از پیشوایان و تابعان از متبوعان جدا هستند.(2)

3. بدون شک طبق گفته فخر رازی باید در هر زمان یک معصوم از خطا وجود داشته باشد تا افراد غیر معصوم و جائز الخطا تابع آن معصوم باشند و بدین وسیله از خطاها مصون بمانند. اما هیچ عقل و منطقی نمی گوید که مجموع امت اسلامی (اهل حل و عقد) مصون از خطا و گناه هستند. چون مجموع امت اسلامی، مرکب از افراد است و همه افراد نیز معصوم از خطا نیستند. حال چگونه و با چه استدلالی می توان ادعا نمود که امت متشکل از افراد غیر معصوم

ص: 138

1- (1). تفسیر کبیر فخر رازی، ج 16، ص 227.

2- (2). تفسیر نمونه، ج 8، ص 183.

در مجموع و به صورت اهل حل و عقد، صفت عصمت را که صفتی حقیقی است به خود می‌گیرند! البته این سخنان در حالی منطقی است که منظور فخر رازی همراهی مطلق مجموع امت اسلامی باشد.

حال اگر مجموع امت اسلامی (اهل حل و عقد) را با در نظر گرفتن شرط رعایت تقوای الهی مصداق آیه مَع الصّادِقین معرفی کنیم، در این صورت همراهی آنان، مشروط به رعایت تقوای الهی خواهد بود. از طرف دیگر، در این صورت نمی‌توان آنها را به عنوان مصداق حقیقی و اکمل آیه مورد بحث معرفی نمود، بلکه آنان در این صورت مصداق نسبی آیه به شمار خواهند آمد.

حال باید پرسید آیا حقیقتاً تمامی اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم از مصادیق مَع الصّادِقین هستند.

برخی از مفسرین اهل سنت به دنبال سیاست تشریک در فضایل تلاش نموده اند تمامی صحابه را هم داخل در مَع الصّادِقین بدانند. (1)

به جرأت می‌توان گفت که مفسران مذکور درباره آیه شریفه مَع الصّادِقین تفسیر کامل و همه جانبه ای ارائه نداده اند. عده ای از آنها بر مصادیق حقیقی و اکمل آیه تأکید ورزیده و عده ای دیگر بدون توجه به مصادیق حقیقی و اکمل آیه، در مقام تفسیر و تبیین مصادیق عام و نسبی آن برآمده اند.

دیدگاه قرآن کریم درباره صحابه

با توجه به اینکه سخن مورد بحث در این قسمت مربوط به اصحاب پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله وسلم می‌شود، مناسب است که دیدگاه قرآن کریم را به صورت اجمالی درباره صحابه جو یا شویم. براساس آیات نورانی قرآن کریم، اصحاب پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله وسلم چند دسته مختلف و متفاوت بوده اند:

ص: 139

---

1- (1) . ر. ک: تفسیر سمرقندی، ج 2، ص 81. او ذیل آیه، هشت قول ارائه می‌دهد که در قول اول می‌گوید: یعنی با کسانی باشید که نسبت آنها درست و دل و اعمال آنها مستقیم باشد و همراه پیامبر صلی الله علیه و آله خالصانه جهاد کرده باشند، ولی مصادیق مشخص نمی‌کند. تفسیر طبری، ج 7، صص 62-63؛ تفسیر قرطبی، ج 8، ص 288 (مراد مهاجرین هستند).

بسیاری از صحابه پیامبر عظیم الشان اسلام صلی الله علیه و آله وسلم برای تشکیل حکومت اسلامی و گسترش اسلام، مجاهدت ها و تلاش های فراوانی انجام دادند و با ایثار جان و مال خویش اهداف عالی و منیع رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم را پیگیری نمودند. قرآن کریم درباره این گروه که از روزهای آغازین و سخت، پروانه وار به گرد رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم می گشتند، می فرماید:

وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ الْأُولُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ وَأَعَدَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ؛ (1)

«پیشگامان نخستین از مهاجرین و انصار و کسانی که به نیکی از آنها پیروی کردند، خداوند از آنها خشنود گشت و آنها از او خشنود شدند، و باغ هایی از بهشت برای آنان فراهم ساخته که نهرها از زیر درختانش جاری است، جاودانه در آن خواهند ماند؛ و این است پیروزی بزرگ». (2)

همچنین خداوند متعال در شأن آنان که به عشق دین خدا، خانه و کاشانه و زندگی و دارایی خویش را رها کردند و همراه رسول خدا صلی الله علیه و آله مهاجرت نمودند می فرماید:

لِلْفُقَرَاءِ الْمُهَاجِرِينَ الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ ديارِهِمْ وَأَمْوَالِهِمْ يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا وَيَنْصُرُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ؛ (3)

«این اموال برای فقیران مهاجری است که از خانه و کاشانه و اموال خود بیرون رانده شدند، در حالی که فضل الهی و رضای او را می طلبند و خدا و رسولش را یاری می کنند و آنها راستگویان اند».

گروهی از صحابه نیز گوی سبقت را از بقیه ربوده اند تا جایی که خداوند درباره آنها می فرماید. و السَّابِقُونَ الْأُولُونَ 4

1- (1) . سوره توبه، آیه 100.

2- (2) . ر. ک: فصل فضایل اهل بیت.

3- (3) . سوره حشر، آیه 8.



آلوسی می گوید: «آیه به حزقیل، حبیب نجار و علی کرم الله وجهه اشاره دارد و علی علیه السلام از آنها برتر است».(1)

علی علیه السلام هفت سال قبل از سایر مردم نماز خواند.(2) آن حضرت از کودکی در دامان فرستاده خدا پرورش یافت. برخی از اندیشمندان اهل سنت به این موضوع با عنوان یکی از نعمت هایی که خدا به علی علیه السلام داد، یاد کرده اند.(3)

علی علیه السلام یگانه رادمردی است که چون آیه نجوا نازل شد

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نَاجَيْتُمُ الرَّسُولَ فَقَدُمُوا بَيْنَ يَدَيْ نَجْوَاكُمْ صَدَقَةٌ...4

بی درنگ هر آنچه داشت صدقه داد و ده بار با رسول خدا صلی الله علیه و آله نجوا نمود، اما هیچ یک از اصحاب این کار را انجام ندادند. به فرموده خود ایشان: «آیه فی کتاب الله لم يعمل بها احد قبلی و لا يعمل فیها احد بعدی؛(4) آیه ای در قرآن است که هیچ کسی قبل و بعد از من به آن عمل نکرد».

این واقعتی تاریخی است که آیه أَشَدُّ فَمَقْتُمْ أَنْ تُقَدَّمُوا بَيْنَ يَدَيْ نَجْوَاكُمْ صَدَقَاتٍ...6 . شامل همگان می شود جز علی علیه السلام و به این موضوع، عده بسیاری از علمای اهل سنت اعتراف نموده اند که تنها عامل به آیه نجوی، علی علیه السلام است.(5)

ص: 141

1- (1) . روح المعانی، ج 27، ص 132؛ المناقب ابن مغزلی، ذیل سوره واقعه، آیه 10؛ فردوس الاخبار، دیلمی، ج 2، ص 581؛ شواهد التنزیل، ج 2، ص 303.

2- (2) . ریاض النضره، ج 2، ص 165؛ اسد الغابه، ج 4، ص 18، تاریخ طبری، ج 2، ص 56؛ صحیح ابن ماجه، ص 12.

3- (3) . تفسیر الکشف و البیان، ثعلبی ذیل (سوره واقعه، آیه 10)؛ مستدرک الصحیحین، ج 3، ص 576.

4- (5) . کشف الاسرار و عده الابرار، ج 10، ص 21.

5- (7) . ر. ک: المحرر الوجیز، ج 5، ص 280؛ اسباب النزول واحدی، ص 325؛ انوارالتنزیل، ج 5، ص 43؛ تفسیر المظهری، ج 9،

ص 211؛ الکشاف، ج 4، ص 76؛ تفسیر عبدالرزاق، ج 3، ص 294؛ تفسیر مجاهد، ص 660؛ تفسیر طبری، ج 28، ص 20؛ تفسیر

بغوی، ج 7، ص 52؛ تفسیر ابن کثیر، ج 4، ص 324؛ سنن ترمذی، قسمت تفسیر ذیل سوره مجادله، ج 5، ص 407؛ المجامع لاحکام

القرآن، قرطبی، ج 17، ص 301؛ الدر المنثور، سیوطی، ج 6، ص 185؛ تفسیر ابن کثیر، ج 6، ص 587؛ معالم التنزیل، ج 4، ص 283؛

التفسیر المنیر، ج 28، ص 45؛ تفسیر ثعلبی، ج 2، ص 132؛ نظم درر السمطین، ص 90؛ فرائد السمطین، ج 1، ص 358؛ فتح القدر،

ج 5، ص 191؛ تفسیر الحبری، ص 320 و ر. ک: قسمت فضایل.

ابن عباس می گوید: «هر آیه ای که در آن یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا است، علی علیه السلام سید، سرور و بزرگ آن است»<sup>(1)</sup>.

با این همه، آیا می توان گفت تمام صحابه همانند هم و در یک سطح هستند، در حالی که آیات بسیاری خلاف این را شهادت می دهند. از طرفی بسیاری از آیات نیز بر فضیلت اهل بیت علیهم السلام گواهی داده، آنها را می ستایند که برخی از این آیات را بیان نمودیم.

## 2. اصحاب منافق

از آیات قرآن کریم استفاده می شود که در بین اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم افراد دو چهره ای بودند که به اسلام و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم ایمان واقعی نداشتند و تنها در ظاهر جزء اصحاب بودند:

وَمِمَّنْ حَوْلَكُم مِّنَ الْأَعْرَابِ مُنَافِقُونَ وَمِنْ أَهْلِ الْمَدِينَةِ مَرَدُوا عَلَى النِّفَاقِ لَا تَعْلَمُهُمْ نَحْنُ نَعْلَمُهُمْ سَنُعَذِّبُهُمْ مَّرَّتَيْنِ ثُمَّ يُرَدُّونَ إِلَىٰ عَذَابٍ عَظِيمٍ؛<sup>(2)</sup>

«برخی از بادیه نشینانی که پیرامون شما هستند منافق اند و از ساکنان مدینه نیز عده ای برنفاق خو گرفته اند. تو آنان را نمی شناسی، ما آنان را می شناسیم. به زودی آنان را دو بار عذاب می کنیم، سپس به عذابی بزرگ بازگردانیده می شوند».

ص: 142

---

1- (1). تفسیر القرآن العظیم، ج 2، ص 470؛ الفضائل، احمد بن حنبل، ص 168؛ کفایه الطالب، باب 31، ص 140؛ شواهد التنزیل، ج 1، ص 49، رقم 70؛ تاریخ دمشق، ج 2، ص 429؛ ذخائر العقبی، ص 89؛ ریاض النضره، ج 3-4، ص 158؛ نور الابصار، ص 81؛ تاریخ الخلفاء، ص 160؛ مجمع الزوائد، ج 9، ص 112؛ ینابیع الموده، باب 42، ص 129.

2- (2). سوره توبه، آیه 101.

روشن است زمانی که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم منافقان را نمی شناخت، مسلمانان نیز آنها را نمی شناختند و آنان را جزو صحابه راستین و واقعی می دانستند. جالب تر اینکه این آیه پس از تعریف و تمجید از اصحاب پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله وسلم آمده است.

### 3. اصحاب بیمار دل

در قرآن کریم می خوانیم که گروهی از اصحاب پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله وسلم با اینکه از منافقان نیستند، ولی قلوبشان بیمار است و ضعیف الایمان هستند:

وَإِذْ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ مَا وَعَدَنَا اللَّهُ وَرَسُولُهُ إِلَّا غُرُورًا ۱؛

«و زمانی که منافقان و بیمار دلان می گفتند: خدا و پیامبرش جز وعده های دروغین به ما نداده اند».

در ضمن همان گونه که ملاحظه می شود، در این آیه شریفه به گروه دو چهره و منافق نیز در کنار گروه بیمار دل تصریح شده است.

### 4. اصحاب فاسق و گنهکار

قرآن کریم به مسلمانان دستور می دهد از خبر افراد فاسق پرهیز کنند و بدون تحقیق و بررسی حرف آنان را نپذیرند:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنْ جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُوا أَنْ تُصِيبُوا قَوْمًا بِجَهَالَةٍ فَتُصْحَبُوا عَلٰى مَا فَعَلْتُمْ نَادِمِينَ: (1)

«ای کسانی که ایمان آورده اید، اگر شخص فاسقی خبری برای شما بیاورد درباره آن تحقیق کنید، مبادا به گروهی از روی نادانی آسیب برسانید و از کرده خود پشیمان شوید».

مفسران مذهب اهل بیت علیهم السلام و اهل سنت همگی گفته اند این آیه درباره «ولید بن عقبه» نازل شده و او را به عنوان فاسق معرفی نموده است.

ص: 143

این جریان را می توان در آیه هجدهم سوره سجده هم پیگیری نمود، آنگاه که ولید به تیزی نیزه و فراخی زبان می بالید و امام علی علیه السلام به او فرمود: تو فاسق هستی و این آیه نازل شد:

أَفَمَنْ كَانَ مُؤْمِنًا كَمَنْ كَانَ فَاسِقًا لَا يَسْتَوُونَ 1

همچنین قرآن کریم در سوره نور از وجود افراد فاسق و فاجری در میان صحابه خبر می دهد که به همسران رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم تهمت زدند:

إِنَّ الَّذِينَ جَاءُوا بِالْإِفْكِ عُصْبَةٌ مِنْكُمْ 2

«کسانی که آن تهمت عظیم [درباره عایشه، همسر پیامبر] را مطرح کردند، گروهی از شما بودند...»

علاوه بر این، تعدادی از روایات موجود در منابع فریقین نیز وجود افراد منحرف در میان اصحاب پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم را تأیید می کند. در اینجا ذکر یک روایت مناسب به نظر می رسد:

عن ابی هریره... قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم:

یرد علی یوم القیامه رهط من اصحابی فیجلون عن الحوض فأقول: یا رب اصحابی، فیقول: انک لا علم لک بما احدثوا بعدک، انهم ارتدوا علی ادبارهم القهقری؛ (1) ابوهریره نقل می کند که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: روز قیامت گروهی از اصحاب من بر من وارد می شوند، اما آنها از حوض باز داشته می شوند. می گویم: پروردگارا، (آنها) اصحاب من هستند. خداوند می فرماید: تو نمی دانی که آنها پس از تو چه کردند، آنها (پس از وفات تو) به صورت قهقرایی به عقب برگشتند و مرتد شدند.

ص: 144

---

1- (3). صحیح البخاری، باب الحوض، ح 4، ص 25.

خداوند متعال در قرآن کریم خطاب به همسران پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله وسلم نیز می فرماید:

يَا نِسَاءَ النَّبِيِّ مَنْ يَأْتِ مِنْكُنَّ بِفَاحِشَةٍ مُبِينَةٍ يُضَاعَفْ لَهَا الْعَذَابُ ضِعْفَيْنِ وَكَانَ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا<sup>1</sup>

«ای همسران پیامبر؛ هرکس از شما مبادرت به کار زشت آشکاری کند، عذابش دو چندان خواهد بود...»

همچنین در خصوص همسر حضرت نوح علیه السلام و لوط علیه السلام چنین می فرماید:

صَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِّلَّذِينَ كَفَرُوا امْرَأَتِ نُوحٍ وَ امْرَأَتِ لُوطٍ كَانَتَا تَحْتَ عَبْدَيْنِ مِنْ عِبَادِنَا صَالِحِينَ فَخَانَتَاهُمَا فَلَمْ يُغْنِيَا عَنْهُمَا مِنَ اللَّهِ شَيْئًا وَقِيلَ ادْخُلَا النَّارَ مَعَ الدَّاخِلِينَ (1)

«خداوند برای کسانی که کافر شده اند مثالی زده است، مثل به همسر نوح و همسر لوط. آنها تحت سرپرستی دو بنده از بندگان صالح ما بودند، ولی به آن دو خیانت کردند و ارتباط آنها با این دو [پیامبر الهی] سودی به حالشان نداشت. و به آنها گفته شد وارد آتش شوید، همراه کسانی که وارد می شوند...»

با توجه به آیات و روایت مذکور و نیز با در نظر گرفتن حقایق انکارناپذیر تاریخی در خصوص اختلاف میان اصحاب پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله وسلم، چنین نتیجه می گیریم که صرف همراهی ظاهری با پیامبر خدا صلی الله علیه و آله تضمین کننده حال و احوال و آینده صحابه نیست. در عین حال، همراهی پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله وسلم یا هر پیامبر الهی و با شخصیت والا مقام الهی، آن شخص را از ارتکاب به گناه و ظلم و انحراف مصون نمی سازد. بدون شک همسر هر شخصی نسبت به اصحاب و دوستانش به او نزدیک تر است و این تصریح قرآن کریم است که حتی ارتباط همسر نوح و همسر لوط با آن پیامبران الهی، سودی به حالشان نداشت.

همچنین خداوند متعال صریحاً همسران پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله وسلم را از مبادرت به معصیت آشکار نهی می کند. به همین جهت نباید فراموش کرد که همه اصحاب

ص: 145

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله وسلم نمی توانند الگوی عملی امت اسلامی قرار بگیرند، چون در میان آنها طبق تصریح آیات نورانی قرآن کریم، افراد منافق، مریض دل و فاسق نیز وجود داشته اند.

براساس این توضیحات می گوئیم که اصحاب پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله وسلم اعم از زن و مرد و مهاجر و انصار نمی توانند به عنوان مصادیق حقیقی و اکمل آیه مَعَ الصَّادِقِينَ تلقی شوند، چون خداوند متعال هیچ گاه همراهی افراد غیر معصوم را بدون هیچ قید و شرطی دستور نداده است. اگر اصحاب آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم و نیز یاران اصحاب در مسیر تقوای الهی قدم برداشته، از هرگونه ظلم، انحراف و صفات زشت دور باشند، در این صورت می توان آنها را به عنوان مصادیق نسبی آیه مَعَ الصَّادِقِينَ به شمار آورد. البته در این حال نیز همراهی آنان صرفاً در چارچوب شرع مقدس اسلام خواهد بود و بدون شک در میان اصحاب پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله وسلم چنین اشخاصی وجود داشته اند.

2. از طرف دیگر آنچه اصحاب پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله وسلم را از این موضوع (مصادیق حقیقی و اکمل آیه) خارج می سازد، این است که آیه مَعَ الصَّادِقِينَ از نظر مفهوم، عام است و شامل همه زمان ها می شود؛ در حالی که اصحاب پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله وسلم و نیز یاران آنها تنها در مدت مختصری در میان امت اسلامی بوده اند و تقریباً یکی دو قرن پس از وفات پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله وسلم وفات نموده اند. (1)

با این حال معلوم نیست که امت اسلامی بعدها باید از کدام مصادیق واقعی آیه مَعَ الصَّادِقِينَ پیروی کنند و با آنها همراهی نمایند؛ در حالی که چنین مشکلی در خصوص اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام به وجود نمی آید و همواره یکی از آنها برای امت اسلامی در قید حیات بوده اند.

3. ذکر این مطلب نیز ضروری است که منظور از بررسی احوال و شخصیت اصحاب پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله وسلم بی احترامی به آنان نیست، بلکه صرفاً جهت روشن شدن حقیقت است. نباید فراموش کرد که بازگو کردن حقایق قرآنی، روایی و تاریخی در خصوص اصحاب پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله وسلم به صورت منطقی و مستدل، غیر از توهین، نفرین و بی احترامی به آنان است.

ص: 146

این ضرورت را می توان از جنبه های گوناگون بررسی نمود:

1. مسئله بی نیازی از روایات و سنت و اکتفا کردن به قرآن، امر خطرناکی است که به دنبال وفات پیامبر عظیم الشان اسلام صلی الله علیه و آله وسلم مطرح شد، با اینکه از نظر قرآن، سنت و عقل سلیم کاملاً باطل و بی اساس است. آری، ما می پذیریم که قرآن در درجه نخست مفسر خود است، اما معنای آن چنین نیست که به طور کامل از سنت (روایات) بی نیاز باشد. تفسیر قرآن با قرآن را پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم و امامان معصوم علیهم السلام به ما یاد داده اند و این هم به واسطه سنت (احادیث و روایات) به ما رسیده است. اگر معانی همه آیات قرآن کریم به صرف تمسک به خود قرآن کریم حل می شد، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم در حدیث متواتر و صحیح ثقلین، هرگز در کنار قرآن کریم، درباره اهل بیت خود سفارش های مؤکد نمی کرد.

2. همان گونه که قبلاً ذکر شد، آیات نورانی قرآن کریم، علاوه بر معنای ظاهری مشتمل بر معانی باطنی است که بدون شک قسمت عمده این معانی باطنی از طریق احادیث و روایات به دست ما می رسد. از طرف دیگر، آیات نورانی قرآن کریم دارای مراتب مختلفی است که این هم یکی از عوامل باقی ماندن قرآن کریم تا امروز و تا روز قیامت بوده و خواهد بود.

3. بدون شک صفات و ویژگی های مطرح شده در آیات مورد بحث دارای مراتبی است. ممکن است بعضی در قلّه آن ویژگی ها قرار گرفته باشند که آنها همان معصومان علیهم السلام اند و بعضی، در مراحل و مراتب پایین قرار بگیرند که بدون شک آنها افراد عادی و غیر معصوم هستند.

معصومان علیهم السلام بیش از همه به عقاید گفتار و کردار خود اهمیت می دادند و همواره گفتار و عقاید آنها با کردار و رفتارشان هماهنگ بوده و اندک اشتباه و سهل انگاری از آنها رخ نداده است. البته از افراد معصوم انتظاری غیر از این نمی رود، بنابراین آنها صادق حقیقی امت اسلامی هستند. اما سایر امت اسلامی در مرتبه ای از مراتب و مراحل صدق و صداقت اند و «صادق» به شمار می آیند. در این مورد می توان از حمزه سیدالشهدا، جعفر بن ابی طالب، عمار یاسر، ابوذر غفاری، سلمان، مقداد و دیگران نام برد که تا آخرین نفس در راه خدا قدم برداشتند و گفتار و عقاید خود را با کردار و رفتارشان هماهنگ ساختند. ولی بدون

شک آنها صادقان حقیقی مورد اشاره در آیه مَعَ الصَّادِقِينَ نیستند، بلکه در کنار معصومان، همچون پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم، امام علی بن ابی طالب علیه السلام، امام حسن علیه السلام، امام حسین علیه السلام و سایر ائمه علیهم السلام، از مرحله و مرتبه پایین تری از صدق و صداقت برخوردار بوده اند.

4. اگر منظور از صادقان، همه افراد مهذب و پرهیزگار امت اسلامی باشند، با یک مشکل اساسی روبه رو می شویم و آن این است که خداوند در آیه شریفه مَعَ الصَّادِقِينَ به طور مطلق دستور می دهد که مؤمنان با صادقان باشند؛ در حالی که حتی افراد مهذب و پرهیزگار ممکن است بر اثر عاملی غفلت کنند و دچار خطا گناه و اشتباه شوند، چون آنها دارای مقام عصمت نیستند. در این حال چگونه ممکن است که خداوند متعال به طور مطلق، همراهی و اطاعت از افراد جائز الخطا را به مؤمنان و امت اسلامی دستور داده باشد! اما اطاعت و همراهی با معصومان علیهم السلام چنین اشکالی ندارد.

در ادامه برای مطالعه بیشتر، برخی از مصادر این حدیث را در منابع شیعی یادآور می شویم. این حدیث در منابع شیعه به صراحت نشان می دهد که مراد از صادقین، ائمه اطهار علیهم السلام هستند.

اصول کافی، ج 1، صص 208، 286، 287، (دارالکتب الاسلامیه، تهران، 1388 ق)؛ البرهان فی تفسیر القرآن، بحرانی، ج 3، ص 515، حدیث 1، (مؤسسه الاعلمی للمطبوعات بیروت، 1999 م)؛ تفسیر مجمع البیان، شیخ طبرسی، ج 5، ص 122؛ غایه المرام، بحرانی، ج 3، ص 53؛ الامالی شیخ طوسی، صص 255-256، حدیث 461، (مؤسسه البعثه، قم، 1414 ق)؛ تفسیر صافی، فیض کاشانی، ج 2، صص 387، 388؛ تفسیر عیاشی، ج 2، ص 117؛ تفسیر نورالثقلین، حویزی، ج 2، صص 280-281. حدیث 392-397، (مؤسسه اسماعیلیان، 1412 ق).

عبارات در منابع مذکور درباره مراد آیه چنین است:

الصادقون، ایانا عتی؛ هم الائمه؛ علی بن ابی طالب؛ خصه علی و اوصیاء بعده؛ مع آل محمد صلی الله علیه و آله وسلم.

به هر حال آنچه می توان به عنوان جمع بندی و نتیجه گیری از روایات و احادیث مذکور به دست آورد، از این قرار است:



1. پیامبر عظیم الشان اسلام صلی الله علیه و آله وسلم و اهل بیت آن حضرت، نمونه ها و مصادیق واقعی و حقیقی آیه شریفه مَعَ الصَّادِقِينَ هستند.

2. همراهی صادقان (راستگویان) مورد اشاره در آیه مَعَ الصَّادِقِينَ به معنای اطاعت و فرمانبرداری از آنان است.

3. همراهی مطلق و بدون قید و شرط با راستگویان، یعنی پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام، در نوع خود بر عصمت آنها دلالت دارد. چون خداوند متعال همراهی مطلق و بدون قید و شرط افراد غیر معصوم را هیچ گاه بر امت اسلامی واجب نمی سازد. از طرفی همراهی با دیگر مصادیق نسبی آیه تنها در چارچوب شریعت مقدس اسلام است.

4. براساس دیدگاه ما، افراد دیگر مورد اشاره در روایات مذکور مانند اصحاب پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله وسلم یا اصحاب امام علی علیه السلام مصادیق واقعی آیه مورد بحث نیستند، بلکه در صورت احراز شرایط لازم، مانند رعایت تقوای الهی می توان آنها را مصادیق عام و نسبی این آیه نامید.

5. نباید فراموش کرد که همراهی و اطاعت از مصادیق نسبی آیه مذکور صرفاً در محدوده شریعت مقدس اسلام است و چنانچه آنها دارای ویژگی های یادشده و به طور کلی مستلزم تقوای الهی باشند، همراهی آنان لازم است، وگرنه همراهی و اطاعت از آنها جایز نیست. پس این نکته همراهی با آنان را مقید و مشروط می سازد و در نوع خود بر عدم وجود ویژگی عصمت در آنها دلالت می کند.

6. احتجاج و استدلال اهل بیت علیهم السلام بر آیه مورد نظر در حضور مردم، قرینه و دلیل محکمی بر این مطلب است که اهل بیت علیهم السلام مصادیق واقعی و حقیقی و مطلق آیه هستند.

7. به طور کلی منطقی نیست که خداوند متعال امت اسلامی را ابتدا به رعایت تقوای الهی دستور دهد و سپس آنها را به همراهی بی قید و شرط با افراد غیر معصوم مأمور سازد.

ج) آیه 17 سوره هود

أَفَمَنْ كَانَ عَلَىٰ بَيْنِهِ مِنْ رَبِّهِ وَيَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِنْهُ

ص: 149

بر هیچ اهل بصیرتی پوشیده نیست که مراد از عَلِيٍّ بَيْنَهُ وجود نازنین رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم است. پس مراد از شاهد هم باید مؤید ایشان باشد و آن کسی نیست جز اول مؤمن و اول مسلم، یعنی حضرت علی علیه السلام.

مظهري یکی از مفسرين اهل سنت چنین می گوید:

فان قيل فما وجه تسميه علي بالشاهد: قلت لعل وجه ذلك انه اول من اسلم من الناس فهو اول من شهد و يصدق النبي و الاوجه عندى ان يقال ان علياً كان قطب كمالات الولاية و ساير الاولياء حتى الصحابه رضوان الله عليهم اتبع له من فى مقام الولاية: (1) اگر از علت تسميه علي عليه السلام به شاهد پرسیده شود، می گویم شاید به خاطر این است که او اولین کسی است که اسلام آورد. پس اولین شاهد بر صدق گفته رسول خداست، اما بهتر است بگوئیم علي عليه السلام قطب (محور اصلی) کمالات ولایت است و ساير اولياء حتى صحابه (بهشت خداوند بر آنها باد) در مقام ولایت پیرو علي عليه السلام هستند.

او در ادامه می گوید:

وَ يَتْلُوهُ يعنى او را پیروی می کند که در اینجا علي عليه السلام است که شاکله واصل و اساس اولیاست. کرامات اولیا همان معجزات انبیاست (کرامت برای اولیا همچون معجزه برای انبیاست) و علوم آنها مستند به الهام و کشف است و علم پیامبر، مستند به وحی است. پس این کرامات و علوم، شاهد بر صدق گفته رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم هستند، لذا ایشان فرموده: «انا دارالحکمه و علي بابها». (2)

آلوسی چهار روایت در تأیید شاهد بودن علي عليه السلام می آورد که برخی دیگر از علمای اهل سنت نیز آن را نقل نموده اند. (3)

ص: 150

---

1- (1). تفسير المظهري، ج 4، ص 378.

2- (2). تفسير المظهري، همان.

3- (3). روح المعاني، ج 12، ص 28، المحرر الوجيز، ج 3، ص 157؛ معالم التنزيل بغوى، ج 2، ص 318؛ تفسير كبير، ج 17، ص 201؛ تفسير قرطبي، ج 9، ص 16؛ تفسير النيسابوري بر حاشيه طبري، ج 12، ص 16؛ تذکره الخواص، ج 1، ص 185؛ المناقب مغازلي، ص 270؛ كفايه الطالب، باب 62، ص 235.

آنچه از این آیه فهمیده می شود شاهد بودن حضرت علی علیه السلام برای نبوت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم است. بر هیچ کس پوشیده نیست که علی علیه السلام دارای این عناوین است: یعسوب المؤمنین، باب مدینه العلم پیامبر، حامل علم پیامبر، عالم به اسرار نهانی قرآن، اولین و آخرین کسی که ندای سلونی در داد؛ عالم ترین فرد به اسباب نزول، تأویل و باطن قرآن، اولین مسلمان، اولین مؤمن، اولین کسی که همراه پیامبر نماز خواند؛ اولین کسی که رسول خدا را تصدیق نمود؛ (1) کسی که هادی امت است؛ (2) شافع محشر و عناوین بسیار دیگر.

تمامی اینها گواهی می دهند که این جایگاه، خاص علی علیه السلام و اولاد اوست؛ یعنی کسانی که ائمه اهل بیت علیهم السلام هستند و به اعتراف همگان ذره ای لغزش از آنها مشاهده نشده است.

(د) آیه وَ مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ 3

یکی دیگر از آیاتی که نشان می دهد علم به قرآن منحصر به این خاندان و علی علیه السلام به عنوان سرور آنهاست این آیه است. گرچه عده ای با پیروی از سیاست شیطانی تشریک در فضایل خواسته اند این آیه را در مورد «عبدالله بن سلام» بدانند، اما جاعلان فراموش نموده اند که بزرگانی چون سعید بن جبیر نزول آیه را اصلاً درباره او نمی دانند و می گویند عبدالله بن سلام در مدینه اسلام آورد و این سوره مکی است. (3)

احتجاجات بسیار اهل بیت علیهم السلام می رساند که آیه مذکور در شأن علی علیه السلام و این خاندان نازل شده است:

1. عن سعید بن جبیر: عن ابن عباس فی قوله تعالی: وَ مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ قال: علی ابن ابی طالب.

ص: 151

---

1- (1). شأن نزول آیه وَ أَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ شعراء، آیه 214. ر. ک: شواهد التنزیل، ج 1، ص 486.

2- (2). سوره رعد، آیه 7.

3- (4). ینابیع الموده، باب 30، ص 241.

2. واخبرنا عن ابي بكر عبدالله بن محمد بن منصور بن الجنيد الرازي (اخبرنا) محمد بن الحسين بن اسكاب (اخبرنا) احمد بن مفضل (اخبرنا) مندل بن علي عن اسماعيل بن سليمان عن ابي عمر زاذان، عن ابي الحنفية (في قوله تعالى): وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ قَالَ: هو علي بن ابي طالب.

3. اخبرنا عن ابي بكر محمد بن الحسين بن صالح السبيعي قال: حدثني الحسين بن ابراهيم بن الحسين الحصاص (حدثني) حسين بن حكم الحبري (حدثني) سعيد بن عثمان، عن ابي مريم قال: حدثني عبدالله بن عطاء قال: كنت جالساً مع ابي جعفر في المسجد فرايت ابناً لعبد الله بن سلام جالساً في ناحيه فقلت لابي جعفر: زعموا (ان) ابا هذا عنده علم الكتاب (يعني) عبدالله بن سلام. فقال: لا انما ذالك علي بن ابي طالب. (1)

این روایات نشان می دهند که مراد از این آیه، امام علی علیه السلام است.

ابن مغزالی نیز در مناقب خود همچنین نقل می کند:

وقال ابن المغزالی فی الحدیث (361) من مناقبه: اخبرنا احمد بن طاوان اذنا، ان ابا احمد عمر بن عبدالله بن شوذب اخبرهم قال: حدثنا محمد بن جعفر بن محمد العسكري حدثنا محمد بن عثمان (بن ابي شيبه) حدثنا ابراهيم بن محمد بن ميمون حدثنا علي بن عابس قال (لما) دخلت انا و ابو مريم علي عبدالله بن عطاء قال ابو مريم؛ حدثت علياً بالحديث الذي حدثني عن ابي جعفر عليه السلام قال (نعم) كنت عند ابي جعفر جالساً إذ مر عليه عبدالله بن سلام قلت: جعلني الله فداك هذا ابن الذي عنده علم الكتاب؟ قال: لا ولكنه صاحبكم علي بن ابي طالب عليه السلام الذي نزلت فيه آيات من كتاب الله عزوجل (مثل قوله) وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ . (و مثل قوله) أَفَمَنْ كَانَ عَلَى بَيْتِهِ مِنْ رَبِّهِ وَيَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِنْهُ و (مثل قوله) إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ الايه. (2)

ص: 152

1- (1) . شواهد التنزيل، تحقيق محمد باقر محمودي، ج 1، ص 308؛ تفسير حبري، نسخه خطي ورق، ص 17، آ؛ تفسير ثعلبي، ذيل (سوره رعد، آيه 43) نسخه خطي.

2- (2) . مناقب، ابن مغزالی، حديث 361. این حدیث را ابن بطریق در العمده، ص 61؛ الخصائص، ص 26؛ غایه المرام، ص 104، باب 59 و ص 360 از او نقل نموده است ر. ک: فضایل.

این حدیث، مؤید دومین حدیث است که راوی پرسید: آیا عبدالله بن سلام کسی است که عنده علم الکتاب درباره اوست و امام باقر علیه السلام می فرماید: خیر، بلکه او امام علی علیه السلام است و این آیه، مثل آیه وَ يَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِنْهُ و آیه ولایت در شأن آن حضرت نازل شده است.

عده زیادی از علمای اهل سنت بر این امر اعتراف نموده اند که برخی را متذکر می شویم:

تفسیر ثعلبی، نسخه خطی کتابخانه آیه الله مرعشی، ج 1، ص 258؛ توضیح دلائل، شهاب الدین احمد شیرازی شافعی، ص 163 (کتابخانه ملی فارس)؛ ینابیع الموده، باب 30، ص 241؛ جامع الاحکام القرآن، ج 9، ص 336؛ مناقب مرتضوی، مولی صالح کشفی، ص 49، طبع بمبئی، ارجح المطالب، امر تسری، ص 86.

(ح) آیه 75 سوره حجر

إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّلْمُتَوَسِّمِينَ 1

«متوسم» دراصل از «وسم» به معنی علامت است و مراد این است که از سیمای هر شخص، مؤمن یا کافر بودن او مشخص می شود، اما این فهم، خاص اهل البیت است و آنها کسانی هستند که سیماهم فی وجوههم من أثر السجود. (1)

و هر اهل تأملی به حقیقت درمی یابد که اهل بیت از سلاله نبوت هستند. در این زمینه روایاتی وارد شده که برخی را می آوریم.

1. اخبرنا علی بن احمد [اخبرنا] محمد بن عمر، قال: حدثني محمد ابن قاسم المحاربي [عن] جعفر بن علی نجیح [عن] حسین بن حسن، عن ابی مریم عن الحکم فی قوله تعالی: إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّلْمُتَوَسِّمِينَ قال: كان والله محمد بن علی منهم. به خدا قسم محمد بن علی (الباقر) علیه السلام، از آنهاست.

ص: 153

1- (2). سوره فتح، آیه 29.

2. و اخبرنا علی بن محمد بن عمر [اخبرنا] محمد بن القاسم [اخبرنا] جعفر بن عبدالله الحمودی [اخبرنا] حسن بن حسین؛ عن عبدالله بن بنال قال: سألت جعفر بن محمد عن قوله إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِّلْمُتَوَسِّمِينَ قال: رسول الله اولهم، ثم اميرالمؤمنين ثم الحسن ثم الحسين ثم علی بن الحسين ثم محمد بن علی ثم الله اعلم. قلت: يابن رسول الله فما بالك انت؟ قال: ان الرجل ربما كنى عن نفسه؛(1)

در این روایت امام صادق علیه السلام مصادیق واقعی آیه شریفه را تا خودشان بیان می کنند و می فرمایند مراد، رسول خدا و سپس امیرالمؤمنین، سپس امام حسن و امام حسین و پس از آنها علی بن الحسین و محمد بن علی علیهم السلام هستند. همچنین تلویحاً بیان می فرمایند که پس از این بزرگواران خودشان هستند.

در روایت دیگر از امام باقر علیه السلام از قول رسول خدا آمده است که: رسول خدا و ائمه از ذریه او، متوسمین هستند.(2)

3. ابوالنضر العیاشی [قال: حدثنا] ابوالعباس بن المغیره [حدثنا] الفضل بن شاذان [عن] ابن ابی عمیر، عن حماد، عن حزم و ربیع، عن محمد بن مسلم: «عن ابی جعفر فی قول الله تعالی: إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِّلْمُتَوَسِّمِينَ قال: هم الائمة، قال رسول الله عليه وآله: اتقوا فراسه المؤمن فانه ينظر بنور الله».(3)

در این روایت امام باقر علیه السلام «متوسمین» را اهل بیت معرفی می کند و می افزاید مؤمن را می توان از نور خدایی او شناخت.

آلوسی و زمخشری ذیل آیه: سِيْمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ4 نقل می کنند که علی بن الحسین زین العابدین علیه السلام و علی بن عبدالله بن عباس را «ذوالثفتان» می گفتند، زیرا بسیار سجده می کردند.(4)

ص:154

---

1- (1) . شواهد التنزیل، ج 1، ص 322.

2- (2) . همان، ج 1، ص 323. این روایت را فرات کوفی در تفسیر خود (ص 81) نیز نقل نموده است.

3- (3) . همان.

4- (5) . روح المعانی، ج 26، ص 125؛ الکشاف، ذیل (سوره فتح، آیه 29).

بله اهل بیت منسوب به رسول خدا هستند و نشان از او دارند؛ همان طور که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم خود فرمودند:

«کل ابن انثی کان عصبتهم لابیهم ما خلا ولد فاطمه فانا عصبتهم و ابا ابوهم؛ (1) هر فرزند دختری به پدر منسوب است، جز فرزندان فاطمه که به من منسوب هستند و من پدر آنها می باشم».

بنابراین شریف ترین عرب ها و عجم ها به لحاظ نسب، فرزندان فاطمه زهرا علیها السلام هستند چون آنها منسوب به رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم هستند، و بر این امر، تمام فقها و علما اذعان و اعتراف نموده اند. (2)

(و آیه 4 سوره تحریم

إِنْ تَتُوبَا إِلَى اللَّهِ فَقَدْ صَغَتْ قُلُوبُكُمَا وَإِنْ تَظَاهَرَا عَلَيْهِ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ مَوْلَاهُ وَجِبْرِيلُ وَصَالِحُ الْمُؤْمِنِينَ؛ (3)

«اگر از کار خود توبه کنید] بهتر است [واقعاً دل هایتان انحراف پیدا کرده است و اگر بر آزار او اتفاق کنید خدا و جبرئیل و صالح المؤمنین یار و یاور او هستند».

به اعتراف بسیاری مراد از «صالح المؤمنین» وجود نازنین امام علی علیه السلام است. اسماعیل حقی برسویی پس از نقل روایتی که این موضوع را تأیید می کند می گوید:

مؤید این، حدیث معروف منزلت است که پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم به علی علیه السلام فرمود: «انت منی بمنزله هارون من موسی» زیرا عنوان «صالحین» در آیات قرآن برای انبیاء آمده است از جمله در آیه: وَكُلًّا جَعَلْنَا صَالِحِينَ 4 وَ آيَهُ وَالْحَقُّنِي بِالصَّالِحِينَ می باشد که در اولی عنوان صالح به انبیاء و در دومی به

ص: 155

---

1- (1). روح المعانی، ج 26، ص 164؛ التفسیر المنیر، ج 19، ص 85؛ ر. ک: فضایل شماره 59.

2- (2). روح المعانی، ج 26، ص 164.

3- (3). سوره تحریم، آیه 4.

حضرت یوسف اطلاق شده است و هنگامی که علی به منزله هارون باشد، او نیز مصداق صالح است. (1)

حاکم حسکانی روایات بسیاری را در این باره نقل نموده که برخی را می آوریم:

1. امام صادق علیه السلام به سند خود از آباء گرامی اش: «صالح المؤمنین علی بن ابی طالب است.» (2)
2. علی بن موسی الرضا علیه السلام از آباء خود: «رسول خدا فرمودند: صالح المؤمنین علی علیه السلام است.»
3. امام موسی کاظم علیه السلام همان (دو حدیث).
4. اسماء بنت عمیس: سمعت رسول الله قال....
5. الحسین بن الحکم الحدیث.
6. حذیفه قال: «دخلت علی النبی فقال: صالح المؤمنین علی بن ابی طالب.»
7. ابن عباس: صالح المؤمنین یعنی علی بن ابی طالب (در حدیث) به روایت ضحاک و ابن مالک از ابن عباس.
8. امام باقر علیه السلام: قال: صالح المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام (در حدیث).
9. ابن سیرین: و صالح المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام.
10. مجاهد: و صالح المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام. (3)

ص: 156

1- (1). سوره یوسف، آیه 101؛ روح البیان، ج 10، ص 53.

2- (2). شواهد التنزیل، ج 2، ص 255؛ کفایه الطالب، باب 30، ص 137.

3- (3). شواهد التنزیل، ج 2، صص 254-263، شماره 177؛ عده بسیاری از علمای اهل سنت این حدیث را نقل نموده اند (از طریق راویان مختلف) که برخی را یادآور می شویم: المناقب، ابن مغزلی، ص 269؛ المحرر الوجیز، ج 5، ص 322؛ تفسیر ثعلبی، ذیل سوره تحریم، آیه 4؛ تفسیر الدر المنثور، ج 8، ص 224 (سه روایت)؛ تفسیر ابن کثیر، ج 7، ص 56؛ ینایع الموده، باب بیست دوم، ص 216؛ فتح القدیر، ج 5، ص 253؛ تنویر المقیاس علی هامش الدر المنثور، ج 6، ص 98؛ تفسیر طبری، ج 6، صص 123-124 (مطبعه الکبری، 1323)؛ زاد المسیر فی علم التفسیر، ابن جوزی، ج 8، صص 310-311؛ الکشاف، ج 4، ص 566؛ تفسیر فخر رازی، ج 30، ص 44؛ الجامع لاحکام القرآن، ج 8، ص 189. همچنین به فصل فضایل شماره 65 مراجعه شود.



از آنچه گفتیم مشخص می شود صالحان و صادقان حقیقی علی علیه السلام و ائمه اهل بیت هستند. آنان اهل ذکر، حامل علم (علم الكتاب) خداوند شاهد صدق نبوت محمدی و سابق بر دیگران هستند که رسالت آگاهی، هدایت، تعلیم و تربیب مسلمان، بر آنها نهاده شده است. (1)

ص: 157

---

1- (1) . در این باره آیات و روایات بسیاری است که برخی را در فصل آخر یادآور شده ایم.



بخش سوم: تولی و تبری

اشاره

ص: 159



روایات وارده در مورد حب اهل بیت علیهم السلام و بغض نسبت به دشمنان آنها و نیز آیات نازل شده در این باره و موضع گیری مسلمانان نسبت به این قضیه، انسان را به دورویکرد عاطفی و تحلیلی رهنمون می شود. موضع گیری علمای اهل سنت به طور خاص در اینجا رویکرد دوگانه تولی و تبری را نشان می دهد و در قضیه شهادت امام حسین علیه السلام به اوج خود می رسد.

در واقع این جماعت در ارادتمندی به خاندان امام حسین علیه السلام و تأثیر ژرف شهادت آن حضرت و یاران عاشورایی وی چندان تردید نکرده اند و تقریباً هم صدا شخصیت آن بزرگوار را ستوده و از فجایع کربلا و شهادت وی اظهار تأسف و اندوه نموده اند. اما در مقابل از تبری نسبت به دشمنان آن امام و نکوهش عاملان و آمران فاجعه کربلا دچار اختلاف عقیده شده اند، اما غالب آنها قائل به تبری و حتی لعن دشمنان حضرت هستند.

در این قسمت قصد داریم دو اصل تولی و تبری، را در سایه آیات قرآن به خصوص آیه مودت از دیدگاه بزرگان و مفسرین اهل سنت به تصویر بکشیم.

می توان گفت محبت اهل بیت در میان تمامی علمای اهل سنت وجود دارد و حتی بسیاری از آنها قائل به وجوب آن شده اند.

در این بخش به اعترافات برخی از بزرگان اهل سنت اشاره می کنیم.

1. شافعی، امام و صاحب یکی از مکاتب چهارگانه اهل سنت می گوید:

یا اهل بیت رسول الله حبکم فرض من الله فی القرآن انزله، کفاکم من عظم القدر انکم من لم یصل علیکم لا صلاه له (1)؛

ص: 161

---

1- (1). الصواعق المحرقة، ص 88؛ نورالابصار، ص 104؛ نسیم الریاض، ج 3، ص 453.

ای اهل بیت رسول خدا، حب شما در کتاب خدا قرآن بر همگان واجب شده، در عظمت قدر و منزلت شما همین بس که هر کس در نمازش بر شما درود نفرستد نمازش باطل است.

حتی هنگامی که متهم به رفض می شود می گوید:

قالوا ترفضت قلت كلا ما الرفض ديني ولا اعتقادي

لكن توليت غير شك خير امام و خير هاد

ان كان حب الولي رفضاً فأنتي ارفض الى العباد

همچنین در جای دیگری گفته است:

يا راکباً قف بالمحصب من منى و اهتف خيفها و الناهض

سحراً اذا فاض الحجيج إلى منى فيضا كملتطم الفرات الناض

ان كان رفضاً حب آل محمد فليشهد الثقلان أني رافضي(1)

2. مظهري یکی از مفسرين اهل سنت درباره مقام شامخ علی علیه السلام می نویسد:

ان علیاً كان قطب کمالات الولاية و سائر الاولياء حتى الصحابه رضوان الله عليهم اتباع له في مقام الولاية؛(2) علی علیه السلام، قطب کمالات ولایت است و سایر اولیاء حتی صحابه (بهشت خدا بر آنها باد) در مقام ولایت پیروان او هستند.

او سپس در تأیید سخن خود، فرموده رسول الله را می آورد، که ایشان در حقّ علی علیه السلام فرمودند: «انا دارالحکمه و علی بابها» و نیز فرمودند: «انا مدینه العلم و علی بابها فمن اراد العلم فلیأت الباب».(3)

ص: 162

---

1- (1) . دیوان شافعی، ابن ادريس شافعی، صص 35، 55 و 56؛ حلیه الاولیاء، ج 9، ص 152؛ معجم الادباء، ج 6، ص 387؛ نورالابصار، ص 140.

2- (2) . تفسیر المظهري، ج 4، ص 37.

3- (3) . همان، ج 4، ص 38، این حدیث در حد تواتر نقل شده است. برخی از مصادر آن را می آوریم: تفسیر ثعلبی،

ما بر این اعتقادیم که هر چه برای علی علیه السلام سزااست برای سایر اهل بیت نیز جاری و ساری است.

3. فخر رازی و زمخشری هر دو در تفاسیر خود آورده اند که اهل بیت حداقل در پنج چیز با رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم مساوی اند؛ از جمله:

الف) یکی از آن پنج امر، سلام است. فرمود: السلام علیک ایها النبی ورحمه الله وبرکاته و برای اهل بیت آن حضرت فرمود: سَلَامٌ عَلَیْهِ اِلْ یَاسِیْنَ .

ب) در تشهد نمازها و در غیر تشهد صلوات بر رسول صلی الله علیه و آله وسلم و بر آتش مقرر داشته است و در غیر تشهد، جهت حدیث نهی پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم از صلوات دم بریده.

ج) در پاکیزگی، همان گونه که فرمود طه \* ما أَنْزَلْنَا عَلَیْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقَى ؛ (1) «ای طاهر ما قرآن را بر تو نازل نکردیم که مشقت بر تو باشد».

برای اهل بیت نیز فرمود: إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً ؛ «خداوند اراده فرمود تا از شما پلیدی را ببرد و شما اهل بیت را پاک گرداند».

ص: 163

---

1- (1) . سوره طه، آیات 1-2.

4. ابن حجر و شبلنجی گفته اند که شافعی گفت:

آل النبی ذریعتی و هم الیه وسیلتی

ارجو بهم اعطی غذا بیدی الیمین صحیفتی(1)

اهل بیت پیامبر وسیله نزدیکی من به خدای یگانه اند و به وسیله آنها امیدوارم که نامه اعمالم فردای روز قیامت به دست راستم داده شود.

او در آخر اشعارش نیز سروده:

لولم تکن فی حب آل محمد جائتک امک غیر طیب المولد(2)

اگر در دوستی آل محمد نباشی مادرت به عزایت بنشیند بدون تردید حرام زاده هستی.

5. زمخشری یکی از مفسرین بنام اهل سنت حدیثی طولانی از رسول خدا در محبت آل الله می آورد که ترجمه آن چنین است:

هر کس با محبت آل محمد بمیرد شهید مرده است. آگاه باشید هر کس با محبت آل محمد بمیرد آمرزیده مرده است. آگاه باشید هر کس با محبت آل محمد بمیرد تائب مرده است. آگاه باشید هر کس با محبت آل محمد بمیرد مؤمن و با ایمان کامل مرده است. آگاه باشید هر کس با محبت آل محمد بمیرد ابتدا ملک الموت او را به بهشت بشارت می دهد و سپس نکیر و منکر. آگاه باشید هر کس با محبت آل محمد بمیرد او را با احترام به سوی بهشت می برند. آگاه باشید هر کس با محبت آل محمد بمیرد از قبرش دو دریچه به سوی بهشت گشوده می شود. آگاه باشید هر کس با محبت آل محمد بمیرد زیارتگاه ملائکه رحمان می شود. آگاه باشید هر کس با محبت آل محمد بمیرد بر سنت و جماعت مرده است. آگاه باشید کسی که بر بغض آل محمد بمیرد روز قیامت در حالی محشور می شود که بر پیشانی اش نوشته اند، مایوس از رحمت خدا. آگاه باشید هر کس بر بغض آل محمد بمیرد کافر مرده است و بوی بهشت را احساس نخواهد کرد.(3)

ص: 164

1- (1). الصواعق المحرقة، ص 108؛ نورالابصار، ص 105.

2- (2). ینابیع الموده، ج 3، ص 103.

3- (3) الکشاف، ج 3، ص 403. اصل حدیث را در فصل آخر آورده ایم. برخی نیز آن را از زمخشری نقل نموده اند، مثل تفسیر فخر رازی، ج 27، صص 166-167؛ تفسیر قرطبی، ج 8، صص 43-58.



6. مؤلف تفسیر المنیر پس از نقل کلام زمخشری و شعر شافعی می گوید:

من یکتب حسنه أو خصله عن خصال المنیر و منها موده القربی ضاعف الله الحسنه بعشر فصاعدا؛<sup>(1)</sup> هر کس حسنه یا خصلتی نیکو را بنویسد که از جمله آنها مودت اهل بیت است، خداوند آن حسنه را برای او ده برابر یا بیشتر می کند.

7. عبدالقاهر بغدادی می نویسد:

«اهل سنت به دوستی همه همسران رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم و محبت حسن و حسین [علیهما السلام] که مشهورترین نوادگان رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم هستند و سایر بستگان وی باور دارند».<sup>(2)</sup>

ابن تیمیه که به ضدیت با مذهب تشیع شهرت یافته است در پرسش از محبت اهل بیت علیهم السلام می گوید: «محبت آنان در نزد ما فرض واجب است».<sup>(3)</sup>

8. عطار نیشابوری کلام خود را با ذکر امام صادق علیه السلام آغاز می کند و این چنین می گوید:

آن سلطان ملت مصطفوی، آن برهان حجت نبوی، آن عامل صدیق، آن عالم تحقیق، آن میوه دل اولیاء، آن جگر گوشه انبیا، آن ناقد علی، آن وارث نبی، آن عارف عاشق جعفرالصادق رضی الله عنه. گفته بودیم که اگر ذکر انبیا و صحابه و اهل بیت کنیم کتابی جداگانه باید ساخت؛ این کتاب شرح اولیاست که بعد از ایشان بوده اند. اما به سبب تبرک به صادق ابتدا کنیم که او نیز بعد از ایشان بوده است. و چون از اهل بیت بود، و سخن طریقت، او بیشتر گفته است و روایت از وی بیشتر آمده است، کلمه ای چند از آن او بیاوریم که ایشان همه یکی اند، چون ذکر او کرده شود از آن همه بود. نبینی که قومی که مذهب او دارند مذهب دوازده امام دارند؛ یعنی یکی دوازده است و دوازده یکی است! اگر تنها صفت او گویم به زبان و عبارت من راست نیاید که در جمله علوم و اشارات و عبارات بی تکلیف به کمال بود، و قدوه جمله مشایخ بود، و اعتماد همه بر وی بود، مقتدای مطلق بود، هم

ص: 165

1- (1). التفسیر المنیر، ج 25، صص 57-64.

2- (2). الفرق بین الفرق، البغدادی، ص 360.

3- (3). القرآن و السیف، المنتخب من مدودنات التراث، ص 72.

الهیان را شیخ بود، و هم محمدیان را امام، و هم اهل ذوق را پیشرو، و هم اهل عشق را پیشوا؛ هم عباد را مقدم هم زهاد را مکرم؛ هم صاحب را تصنیف حقایق، هم در لطایف تفسیر و اسرار تنزیل بی نظیر بود. و از باقر رضی الله عنه بسیار سخن نقل کرده است.

و عجب دارم از آن قوم که ایشان خیال بندند که اهل سنت و جماعت را با اهل بیت چه کار، در راه است که اهل سنت و جماعت اهل بیت را باید گفت به حقیقت، و من آن نمی دانم که کسی در خیال باطل مانده است، آن می دانم که هر که به محمد [صلی الله علیه و آله] ایمان دارد و به فرزندانش ندارد، به محمد [صلی الله علیه و آله] ایمان ندارد. (1)

او سپس به شعر شافعی استناد می کند و می گوید: اهل سنت واقعی کسی است که حق آل محمد را به جای آورد.

9. ابن حجر الهیتمی در «الصواعق المحرقة» می نویسد که امام فخر رازی گفته است: (2)

ان اهل بیته صلی الله علیه و آله وسلم یساوونه فی خمسہ اشیاء فی السلام قال: السلام علیک ایها النبی و قال: السلام علی ال یاسین و فی الصلاه علیه و علیهم فی التشهد، و فی الطهاره قال تعالی: حِطَّةٌ، یا طاهر و قال وَ یُطَهِّرُکُمْ تَطْهِیراً و فی تحریم الصدقه و فی المحبه قال تعالی: قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ و قال: قُلْ لَا أَسْأَلُکُمْ عَلَیْهِ أَجْراً إِلَّا الْمَوَدَّةَ فی الْقُرْبَى؛ اهل بیت آن حضرت در پنج چیز با آن حضرت برابری می کنند: اول در سلام، به رسول خدا؛ فرمود: سلام بر تو ای پیامبر، به اهل بیت او نیز فرمود: «سلام بر آل یس، یعنی سلام بر آل محمد» و دوم در صلوات آن حضرت، و به اهل بیتش در تشهد. سوم در طهارت که خطاب به پیامبر فرمود: طه، یعنی ای طاهر، و درباره اهل بیت آیه تطهیر نازل فرمود و چهارم در تحریم صدقه که بر پیغمبر و اهل بیتش هر دو صدقه حرام است. پنجم در محبت که درباره پیامبر فرمود: «بگو اگر خدا را دوست می دارید از من پیروی نمایید تا خدا شما را دوست

ص: 166

1- (1). تذکره الاولیاء، عطار نیشابوری، صص 11-12.

2- (2). ینابیع الموده، ج 2، ص 435.

بدارد» و درباره اهل بیت آن حضرت فرمود: «بگو من اجر و مزدی از شما مردم نمی خواهم، مگر دوستی ذوالقربی که مراد از ذوالقربی اهل بیت پیامبر است.

10. سید ابی بکر بن شهاب الدین علوی در کتاب «رشفه الصادی من بحر فضائل بنی النبی» از جماعتی از مفسرین از ابن عباس و «نقاش» از «کلبی» نقل کرده که مراد از «آل یاسین» در آیه شریفه، آل محمد است. امام فخر رازی هم در ذیل این آیه، وجوهی نقل کرده و در وجه دوم گفته است: مراد از آل یاسین(1) آل محمد صلی الله علیه و آله وسلم است.

11. فخر رازی در تفسیر کبیر خود ذیل آیه مودت(2) پس از آنکه روایت مزبور را از کشاف زمخشری نقل کرده اظهار می دارد که آل محمد صلی الله علیه و آله وسلم آنهایی هستند که سرانجامشان به رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم منتهی می شود و شکی نیست که فاطمه و علی و حسن و حسین علیهم السلام علاقه و پیوندشان با رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم استوارترین پیوندهاست و این معنی به تواتر رسیده است و در نتیجه اینان آل محمد و اهل بیت رسول خدا می باشند.(3)

همو در جایی دیگر می گوید:

ان الدعاء لآل منصب عظیم و لذلك جعل هذا الدعاء خاتمه التشهد فی الصلاة و هو قوله اللهم صلی علی محمد و علی آل محمد و ارحم محمداً و آل محمد، و هذا التعظیم لم يوجد فی حق غیر الآل، فکل ذلك يدل علی ان حب آل محمد واجب؛(4) دعا برای آل محمد صلی الله علیه و آله منصب بزرگی است و به همین خاطر خداوند عزوجل این دعا را در خاتمه تشهد قرار داده است: «اللهم صلی علی محمد و علی آل محمد و ارحم محمداً و آل محمد» این تعظیمی است که در حق هیچ کس غیر از آل محمد یافت نمی شود و تمام اینها دلالت بر این دارد که حب اهل بیت واجب است.

ص: 167

1- (1) . التفسیر الکبیر، ج 7، ص 163.

2- (2) . سوره شوری، آیه 23.

3- (3) . تفسیر کبیر فخر رازی، ج 27، ص 164 ذیل سوره شوری، آیه 23.

4- (4) . همان.

12. نیشابوری در همین رابطه می گوید:

«کفی شرفاً لآل رسول الله و فخراً اختتم التشهد بذكرهم و الصلاة عليهم في كل صلاة؛(1) این شرف برای آل رسول خدا کافی است و چه فخری بالاتر از آن که خداوند تشهد هر نماز را به ذکر و سلام بر آنها ختم نموده است.»

بر همین اساس است که عده ای گفته اند:

«کل دعاء محجوب حتى يصل على محمد و على آل محمد؛(2) هر دعایی محبوس است و استجابت نمی شود، مگر آنکه بر محمد و آل محمد صلوات بفرستید.»

13. صاحب تفسیر المنیر پس از بیان مصادیق اقارب رسول خدا، امام علی، حضرت فاطمه، امام حسن و امام حسین علیهم السلام می گوید:

فمراعه قرابه و حبههم و احترامهم واجب و بالنص القرآنی المذكور لذا شرع الدعاء لهم فی خاتمه التشهد فی الصلاة و هو منصب عظیم و هو قوله اللهم صلی علی محمد و علی آل محمد و ارحم محمداً و آل محمد و هذا تعظیم لم يوجد فی حق غیر آل مما يدل ان حب آل محمد واجب.(3)

ایشان تقریباً همان کلام فخر رازی را در وجوب محبت اهل بیت نقل نموده است. او در جایی دیگر می گوید:

روزی زبیر همراه پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم می رفت. پس چون به علی علیه السلام رسیدند زبیر به حضرت علی خندید. «فقال رسول الله کیف حبک لعلی، فقال بابی انت امی انی احبه کحبی لولدی، أو اشد حباً، قال فکیف انت اذا سرت الیه یقاتله؟(4)؛ رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: ای زبیر دوستی تو نسبت به علی چه اندازه است، زبیر گفت: خودم و پدر و مادرم فدای تو، من او را چون فرزندانم، بلکه بیشتر دوست دارم، پس رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمودند: چگونه است که برای جنگ با او می روی؟!»

ص: 168

1-1. تفسیر نیشابوری، غرایب القرآن، ذیل آیه 23 سوره شوری؛ محب طبری، ذخائر العقبی، ص 19.

2-2. الصواعق ص 88؛ مجمع الزوائد، ج 1، ص 160.

3-3. التفسیر المنیر، ج 25، ص 64.

4-4. همان، ج 9، ص 288 ذیل سوره انفال، آیه 25؛ تفسیر کشاف، ج 2، ص 11.

14. علی علیه السلام کسی است که نگاه کردن به چهره او عبادت است و کسانی مثل عایشه همسر پیامبر پس از جنگ جمل به این حدیث اعتراف نموده اند. خود او روایت نموده که روزی رسول خدا و امام علی علیهم السلام بر او وارد شدند. پیامبر خدا فرمودند:

«یا عایشه ان هذا أحب الرجال إلی و اکرمهم علی فاعرفی له حقه و اکرمی مثواه»، (1) لذا وقتی از عایشه پرسیدند: «من کان احب الناس الی رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم قالت: علی بن ابی طالب؛ (2) چه کسی دوست داشتی ترین مردم در نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم بود گفت: علی بن ابی طالب».

در جایی دیگر نیز وقتی درباره علی علیه السلام از او سؤال می کند می گوید:

«سئلت عن احب الناس الی رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم».

همچنین از او نقل شده که گفت:

ما رأیت رجلا کان احب الی الرسول الله صلی الله علیه و آله وسلم منه و لا امراه احب الی رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم من امرأته تعنی امراه علی علیه السلام؛ (3) از بهترین خلق خدا در نزد رسول الله می پرسید؛ هیچ مردی را نزد رسول خدا محبوب تر از علی علیه السلام ندیدم و هیچ زنی را محبوب تر از همسر او (فاطمه علیها السلام) را در نزد رسول خدا ندیدم.

بنابراین نه تنها علی علیه السلام بهترین خلق در نزد رسول خداست، بلکه بهترین خلق در نزد خدا هم هست و این در حدیث «طیر مثنوی» مشهود است. (4)

ص: 169

---

1- (1) . ریاض النضره، ج 2، ص 161؛ الاصابه، ج 8، ص 183؛ اسد الغابه، ج 5، ص 547.

2- (2) . کنز العمال، ج 6، ص 84.

3- (3) . ریاض النضره، ج 2، ص 161.

4- (4) . صحیح بخاری، ج 2، ص 299 به سند سدی؛ خصائص نسائی، ص 5؛ اسد الغابه، ج 4، ص 30؛ ذخائر العقبی، ص 61؛ ریاض النضره، ج 2، ص 160؛ مستدرک الصحیحین، ج 3، ص 130. حدیثی است که در آن مرغی برای پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آورده بودند و آن حضرت از خدای متعال خواست محبوب ترین خلقتش را بفرستد تا از آن مرغ بخورد و جریان آمدن حضرت علی علیه السلام.

15. محبت علی علیه السلام و خاندان او چیزی است که تمامی صحابه بر آن اعتراف و بزرگداشت آنها را در نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم بیان نموده اند؛ از جمله از ابوبکر نقل شده است:

عن ابی بکر الصدیق قال: رأیت رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم خیم خیمه و هو متکی علی قوس عربیه و فی الخیمه علی و فاطمه و الحسن و الحسین علیهم السلام فقال: معشر المسلمین انا سلم لمن سالم اهل الخیمه حرب لمن حاربهم ولی لمن والاهم لایحبهم الا سعید الجد طیب المولد ولا یبغضهم إلا شقی الجد ردی الولاه؛<sup>(1)</sup> ابوبکر گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم را دیدم، در حالی که به کمان عربی تکیه داده بود خیمه ای به پا کردند و در آن خیمه، علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام قرار گرفتند. سپس فرمود: ای گروه مسلمان، من در صلح با هر کس که با آنان دوستی کند ایشان را دوست نمی دارد مگر آن که (سعید الجد) یعنی اعمالش نزد خدا قبول باشد و بستر ولادتش پاک باشد (یعنی از زنا متولد نشده) و دشمن نمی دارد ایشان را مگر (شقی الجد) یعنی کسی که هیچ عملش مقبول درگاه خدا نباشد و ولادتش ثمره بستری ناپاک باشد.

سیوطی در الدر المنثور در ذیل آیه قُلْ لاَ اَسْئَلُکُمْ عَلَیْهِ اَجْرًا آورده است که بخاری از ابوبکر روایت کرده که گفت: «بکوشید تا آرامش خاطر محمد صلی الله علیه و آله وسلم را در خاندانش ایجاد نمایید».<sup>(2)</sup>

در روایت دیگری از خلیفه دوم نسبت به اکرام امام حسن علیه السلام چنین آمده است:

زید بن اسلم از پدرش روایت کرده است که گفت: عمر بن خطاب به زبیر بن عوام گفت: حسن بن علی بیمار است، آیا حضری به عیادتش برویم؟ زبیر مثل اینکه در عیادت از آن حضرت درنگ نمود، عمر گفت: نمی دانی که عیادت بنی هاشم فریضه است و زیارتشان نافله.

ص: 170

---

1- (1). المناقب للخوارزمی، ص 211؛ متقل الحسین، ج 1، ص 4؛ فرائد السمطین، ج 2، صص 39، 40، 373؛ سمط النجوم، ج 2، ص 448؛ المطالب، 309؛ الرياض النضرة، ج 3، ص 154.

2- (2). تفسیر الدر المنثور، ذیل آیه 23 سوره شوری.

در روایت دیگری که از طریق ابن سمان نقل شده چنین آمده است: «عیادت بنی هاشم سنت است و زیارتشان نافله».(1)

16. جابر بن عبدالله انصاری صحابه جلیل القدر رسول خدا صلی الله علیه و آله می گوید:

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم فرمود جبرائیل بر من وارد شد، ورقه (برگ) بزرگی سبزگونه از سوی خداوند جلیل برآیم آورد، چون آن را خواندم نوشته بود: «از سوی خدا؛ من دوستی علی بن ابیطالب را بر بندگانم واجب گردانیدم و تو مأموری که این دستور را به مردم ابلاغ کنی».(2)

این خاندان، عدل قرآن اند و همان طور که احترام به قرآن بر تمامی مسلمانان تشریح شده احترام به اهل بیت هم از جانب رسول خدا صلی الله علیه و آله واجب گشته است و این موضوع در حدیث ثقلین کاملاً مشهود است؛ آنجا که رسول خدا پس از بیان دو ثقل (قرآن و عترت) می فرمایند: پس بنگرید که پس از من با آن دو چگونه رفتار می کنید یا پس بنگرید پس از من چگونه با آنها مدارا خواهید کرد.

در بیان دیگری از حدیث ثقلین هم آمده که از آنها جلو نیفتید که بیچاره می شوید و از آنها عقب هم نیفتید که بدبخت می شوید و به آنان چیزی نیاموزید که آنان از شما داناترند.(3)

لذا همگان بر وجوب محبت اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم اتفاق نظر دارند و اگر عده ای پیدا می شوند که گاه ندای مخالفی بیان می کنند، یا از سر نادانی است یا ریشه در تعصب جاهلی دارد، و گرنه بر هر اهل تحقیقی این واقعیت پوشیده نیست که محبت این خاندان واجب است؛ آنچنان که اکرام قرآن واجب است.

17. مؤلف جامع کرامات اولیاء در یاد کرد امام موسی کاظم علیه السلام چنین می گوید:

(موسی کاظم) احد اعیان اکابر الائمه من سادتنا آل البيت الکرام هده الاسلام رضی الله عنهم اجمعین و نفعنا ببرکاتهم و أمانتنا علی حبههم و حب جدهم الاعظم صلی الله علیه وسلم.(4)

ص: 171

1- (1). ذخائر العقبی، ص 14.

2- (2). مناقب خوارزمی، ص 70.

3- (3). ر. ک: منابع یاد شده در حدیث ثقلین مثل: صحیح ترمذی، ج 2، ص 308 و ج 5، ص 621؛ مسند احمد، ج 3، ص 17؛ طبقات ابن سعد، ج 2، ص 189.

4- (4). جامع کرامات اولیاء، ج 2، ص 495.

نمونه های بسیاری از این موارد در آثار اهل سنت وجود دارد که نشان می دهد محبت اهل بیت در پوست، در خون و قلب هر مسلمان واقعی رسوخ نموده است.

شیخ جلیل شمس الدین ابن عربی دو بیت زیر را در مدح اهل بیت سروده است.

رأيت ولأني آل طه فريضه علي رقم اهل العبد يورثني القربى

فما طلب المبعوث اجراً على الهدى بتبليغه الا الموده فى القربى

چنان که دیدم علاقه به خاندان پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم برخلاف انتظار آنها که از حقیقت دورند بر ما واجب است، و موجبات نزدیکی به خدای متعال را فراهم می آورد. پس برای همین است که پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم در برابر زحمات خویش از ما مزدی نمی خواهد، بلکه مزد رسالت آن حضرت همان دوستی با خاندان اوست. (1)

محبت اهل بیت از مصادیق ذکر خدای متعال است که با یاد آن دل ها آرام می گیرد *أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ*. (2) همچنین شفاعت رسول خدا صلی الله علیه و آله به کسی می رسد که اهل بیت و شیعه امام علی علیه السلام را دوست بدارد. (3) ایمان هیچ کس قبول نیست مگر اینکه اهل بیت را از خودش و خاندانش بیشتر دوست بدارد. (4)

بنابراین ایمان واقعی وقتی است که شخص، عترت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم را بر عترت خودش مقدم بدارد و ذریه رسول خدا صلی الله علیه و آله را از ذریه خودش بیشتر دوست داشته باشد. (5)

همچنین اساس اسلام، حب رسول خدا و حب اهل بیت رسول خدا علیهم السلام است (6) و از جمله چیزهایی که در قیامت سؤال خواهد شد (اولین چهار چیزی که سؤال شود) از محبت اهل بیت رسول خداست. (7)

ص: 172

1- (1) . صواعق المحرقة، ص 101.

2- (2) . كنز العمال، ج 1، ص 251 (مراد محبت خدا، رسول و اهل بیت است).

3- (3) . تاريخ بغداد، ج 2، ص 146.

4- (4) كنز العمال، ج 1، ص 11.

5- (5) . مجمع الزوائد، ج 1، ص 88؛ نورالابصار، ص 103.

6- (6) . كنز العمال، ج 6، ص 218 و ج 7، ص 103 (قال ابن عساكر عن علي).

7- (7) . همان، ج 7، ص 212؛ مجمع الزوائد، ج 10، ص 346.



چه خوب است که پدران و مادران، فرزندان خود را به این خصوصیات تعلیم دهند: دوست داشتن پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم، دوستی اهل بیت او و خواندن و عمل کردن به قرآن، زیرا اینها سایبان انسان هستند در روزی که هیچ سایه ای نیست. (1) در این حدیث رسول خدا صلی الله علیه و آله چه زیبا دوستی خود و اهل بیتش را در کنار قرآن قرار داده، بلکه بر آن مقدم داشته تا هر صاحب عقلی اندیشه کند.

در برخی از منابع نیز نقل شده که حب اهل بیت باعث ثبات در عبور از صراط و عدم لغزش می شود. (2)

آنچه بیان شد گوشه ای از صدها روایت بود که در این باب وارد شده است. در قرآن کریم نیز آیات بسیاری است که محبت اهل بیت علیهم السلام را می رساند که برحسب وسع خود، تحفه ای بر می گیریم.

## لزوم محبت اهل بیت در قرآن کریم

### اشاره

آیات بسیاری از قرآن به صراحت یا با اشاره بر این موضوع دلالت دارند که محبت خاندان رسالت بر همگان واجب است. آیه مودت که اجر رسالت رسول خدا صلی الله علیه و آله را محبت اهل بیت علیهم السلام معرفی می کند از جمله بهترین این آیات است.

### 1. آیه مودت

### اشاره

قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى؛ (3)

«بگو من از شما اجر رسالت جز محبت به خاندانم را نمی خواهم».

از آنجا که شأن نزول آیه را در فصل آخر بیان نموده ایم در اینجا قصد داریم به جنبه های دیگر این آیه پردازیم و مواردی را بیان می کنیم که اثبات می کند قرابتی که در این آیه بیان شده همان اهل بیتی هستند که در آیه تطهیر از آنها یاد شده است؛ یعنی امام علی و حضرت زهرا و اولاد آنها علیهم السلام. تحلیل این آیه را در چند بخش مهم پی خواهیم گرفت.

ص: 173

1- (1). فیض القدر، مناوی 1، ص 225؛ الصواعق، ص 103؛ کنز العمال، ج 8، ص 378.

2- (2). کنوز الحقایق، مناوی، ص 5 «اثبتکم علی الصراط حباً لاهل بیتی».

3- (3). سوره شوری، آیه 23.

## الف) نظر صحابه و تابعين درباره مصداق آيه

ابتدا به اجمال، اسامی صحابه و تابعینی که اهل بیت علیهم السلام را مصداق آیه مودت معرفی کرده اند، ذکر می کنیم:

1. امیرالمؤمنین علی علیه السلام.
2. الامام السبط الاکبر الحسن بن علی علیه السلام.
3. الامام السبط الشهيد الحسين بن علی علیه السلام.
4. الامام السجاد علی بن الحسين علیه السلام.
5. الامام الباقر محمد بن علی بن الحسين علیه السلام.
6. الامام الصادق جعفر بن محمد بن علی بن الحسين علیه السلام.
7. عبدالله بن العباس.
8. عبدالله بن مسعود.
9. جابر بن عبدالله الانصاری.
10. ابوامامه الباهلی.
11. ابوالطفیل عامر بن واثله اللیثی.
12. سعید بن جبیر.
13. مجاهد بن جبر.
14. مقسم بن بجره.
15. زاذان الکندی.
16. السدی.
17. فضال بن جبیر.
18. عمرو بن شعیب.

19. ابن المبارڪ.

20. زرين حيش.

21. ابواسحاق السبيعي.

22. زيد بن وهب.

23. عبدالله بن نجّي.

24. عاصم بن ضميره.

ص: 174

## ب) بزرگان حدیث و تفسیر

عده زیادی از مفسرین و علمای بزرگ اهل سنت بر این مطلب اذعان نموده اند که منظور از «قربی» در این آیه همان خمسه طیبه (اهل البیت) هستند؛ از جمله:

1. سعید بن منصور، متوفی سنه 227.
2. احمد بن حنبل، متوفی سنه 241.
3. عبدبن حمید، متوفی سنه 249.
4. محمد بن اسماعیل البخاری، متوفی سنه 256.
5. مسلم بن الحجاج النیسابوری، متوفی سنه 261.
6. احمد بن یحیی البلاذری، متوفی سنه 276.
7. محمد بن عیسی الترمذی، متوفی سنه 279.
8. ابوبکر البزار، متوفی سنه 292.
9. محمد بن سلیمان الحضرمی، متوفی سنه 297.
10. محمد بن جریر الطبری، متوفی سنه 310.
11. ابوبشر الدولابی، متوفی سنه 310.
12. ابوبکر ابن المنذر النیسابوری، متوفی سنه 318.
13. عبدالرحمن بن ابی حاتم الرازی، التوفی سنه 327.
14. الهیثم بن کلیب الشاشی، متوفی سنه 335.
15. ابوالقاسم الطبرانی، متوفی سنه 360.
16. ابو الشیخ ابن حبان، متوفی سنه 369.
17. محمد بن اسحاق ابن منده متوفی سنه 395.
18. ابو عبدالله الحاکم النیسابوری، متوفی سنه 405.

19. ابوبكر ابن مردويه الاصفهاني متوفى سنه 410.
20. ابواسحاق الثعلبي، متوفى سنه 427.
21. ابونعيم الاصفهاني، متوفى سنه 430.
22. علي بن احمد الواحدى، متوفى سنه 468.
23. محيى السنه البغوى، متوفى سنه 516.
24. جارالله الزمخشري، متوفى سنه 538.
25. الملا عمر بن محمد بن خضر، متوفى سنه 570.

ص:175

26. ابولقاسم ابن عساكر الدمشقى، متوفى سنه 571.

27. ابو السعادات ابن الاثير الجزرى، المتوفى سنه 606.

28. الفخر الرازى، متوفى سنه 606.

29. عز الدين ابن الاثير، متوفى سنه 630.

30. محمد بن طلحه الشافعى، متوفى سنه 652.

31. ابو عبدالله الانصارى القرطبى متوفى سنه 656.

32. ابو عبدالله الكنجى الشافعى، متوفى سنه 658.

33. القاضى البيضاوى، متوفى سنه 685.

34. محب الدين الطبرى الشافعى، متوفى سنه 694.

35. الخطيب الشربينى، متوفى سنه 698.

36. ابوالبركات النسفى، متوفى سنه 710.

37. ابوالقاسم الجزى، متوفى سنه 741.

38. علاء الدين الخازن، متوفى سنه 741.

39. ابو حيان الاندلسى، متوفى سنه 745.

40. ابن كثير الدمشقى، متوفى سنه 774.

41. ابوبكر نورالدين الهيمى، متوفى سنه 807.

42. ابن حجر العسقلانى، متوفى سنه 852.

43. نورالدين ابن الصباغ المالكى، متوفى سنه 855.

44. شمس الدين السخاوى، متوفى سنه 902.

45. نورالدين السمهودى، متوفى سنه 911.

46. جلال الدين السيوطى، متوفى سنه 911.

47. شهاب الدين القسطلاني، متوفى سنة 923.

48. ابو السعود العمادى، متوفى سنة 951.

49. ابن حجرالهيتمى المكي، متوفى سنة 973.

50. الزرقانى المالكي، متوفى سنة 1122.

51. عبدالله الشبراوى، متوفى سنة 1162.

52. محمد الصبان المصرى، متوفى سنة 1206.

53. قاضى القضاة الشوكانى، متوفى سنة 1250.

ص:176

54. شهاب الدین الاکوسی، متوفی سنه 1270.

55. الصدیق حسن خان، متوفی سنه 1307.

56. محمد مؤمن الشبلنجی، متوفی بعد سنه 1308.

### ج) احادیث دال بر مصادیق آیه مودت

عده زیادی از صاحبان صحاح، مسانید و مفسرین اهل سنت این حدیث را نقل نموده اند که مصادیق «قربی» در این آیه شریفه، خمسه طیبه هستند؛ مانند:

1. اخرج البخاری قانلاً: قوله: إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى . حدثنا محمد بن بشار، حدثنا محمد بن جعفر، حدثنا شعبه، عن عبدالممل بن میسر، قال: سمعت طاووساً عن ابن عباس - رضی الله عنهما - انه سئل عن قوله إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى فقال سعيد بن جبیر: قربی آل محمد صلی الله علیه وآله وسلم لم یکن بطن من قریش الا کان له فیهم قرابه فقال: الا ان تصلوا ما بینی و بینکم من القرابه. (1)

بخاری به سند خود نقل می کند که ابن عباس از شاگرد خود پرسید:

مراد از إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى چیست؟ پس سعید بن جبیر پاسخ داد: قربی آل محمد صلی الله علیه وآله وسلم هستند.

عده ای به اشتباه یا از روی غرض بیان نموده اند که مراد از این قرابت، حفظ و نگهداری قرابت رسول خدا صلی الله علیه و آله در میان قریش است که این با روایات بسیاری که مصادیق واقعی آیه را مشخص می کند سازگار نیست. غیر اینکه به ظاهر رسول خدا صلی الله علیه و آله با آنها خویشاوندی داشت، اما مگر پسر نوح هم فرزند حضرت نوح نبود، پس از این قرابت چه سودی عایدش شد، لذا ابن عباس می خواهد تلویحاً این مطلب را برساند؛ چه آنکه از روایات دیگر او به وضوح مشخص است. اما راوی این روایت تلاش نموده قرابت اهل بیت را در کنار خویشاوندی رسول خدا با قریش قرار دهد و سیاست تشریک در فضایل را در پیش گیرد، غافل از آنکه مصادیق واقعی آیه در احادیث بسیار و با اسناد صحیح به طور خاص خمسه طیبه معرفی شده اند.

ص: 177



2. واخرجه احمد، ففي «المسند»: حدثنا عبدالله، حدثني ابي، ثنا يحيى، عن شعبه، حدثني عبدالملك بن ميسره، عن طاووس، قال: اتى ابن عباس رجل فسأله، وسليمان بن داود، قال: اخبرنا شعبه، انباني عبد الملك، قال: سمعت طاووساً يقول: سأل رجل ابن عباس المعنى عن قوله عز وجل: قُلْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ عَلَيْهِ أَجْرٌ إِلَّا الْمَوَدَّةُ فِي الْقُرْبَى فقال سعيد بن جبیر: قرابه محمد صلى الله عليه وآله وسلم. قال ابن عباس: عجلت! ان رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم لم يكن بطن من قريش الا لرسول الله صلى الله عليه وآله وسلم فيهم قرابه فنزلت قُلْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ عَلَيْهِ أَجْرٌ إِلَّا الْمَوَدَّةُ فِي الْقُرْبَى الا ان تصلوا قرابه ما بينى وبينكم. (1)

3. وفي (المناقب) ما هذا نصه: «وفي ما كتب الينا محمد بن عبدالله بن سليمان الحضرمي، يذكر ان حرب بن الحسن الطحان حدثهم، قال: حدثنا حسين الاشقر، عن قيس، عن الاعمش، عن سعيد بن جبیر، عن ابن عباس، قال: لما نزلت قُلْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ عَلَيْهِ أَجْرٌ إِلَّا الْمَوَدَّةُ فِي الْقُرْبَى قالوا: يا رسول الله، من قرابتك هؤلاء الذين وجبت علينا مودتهم؟ قال: على وفاطمه وابناها». (2)

روایت اول احمد در مسندش همان روایت بخاری است و می دانیم که احمد اقدم از بخاری است، ولی در روایت دوم مصادیق آیه به وضوح حضرت علی علیه السلام، حضرت فاطمه و فرزندان آنها معرفی شده اند که این روایت هم به سعید بن جبیر و ابن عباس ختم می شود.

4. واخرج الترمذی فقال: «حدثنا بندار، حدثنا محمد بن جعفر حدثنا شعبه، عن عبدالملك بن ميسره، قال: سمع طاووساً قال: سئل ابن عباس عن هذه الآية قُلْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ عَلَيْهِ أَجْرٌ إِلَّا الْمَوَدَّةُ فِي الْقُرْبَى فقال سعيد بن جبیر: قریب آل محمد صلى الله عليه وآله وسلم. فقال ابن عباس: اعجلت؟! ان رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم لم يكن بطن من قريش الا كان له فيهم قرابه فقال: الا ان تصلوا ما بينى وبينكم من

ص: 178

1- (1) . مسند احمد، ج 1، ص 229.

2- (2) . مناقب علی: الحديث 263، ورواه غير واحد من الحفاظ قائلين: «احمد في المناقب» كالمحب الطبري في ذخائر العقبي: 225، والسخاوي في استجلاب ارتقاء الغرف، ص 36.

القرابه. قال ابو عيسى: هذا حديث حسن صحيح» (1).

از آنچه گذشت مشخص می شود عده ای اندک، روایتی را نقل نموده اند که می رساند قریش هم در این آیه شراکت دارند؛ به طوری که حضرت فرمودند: ای قریش حق قرابت من را نگه دارید. اما این روایت، تنها یک راوی دارد که آن هم شخصی به نام «طاووس» است که به ابن عباس و سعید بن جبیر ختم می شود و با روایات بسیار دیگری که سند آنها صحیح است تعارض دارد.

5. روایت ابن عباس:

«لما نزلت هذه الآية قيل يا رسول الله من قرابتك هؤلاء الذين وجبت علينا مودتهم؟! فقال: علي، وفاطمة وابناهما.»

این حدیث را افراد ذیل نقل نموده اند:

محب الدین الطبری فی الذخائر، ص 25، الزمخشری فی الکشاف، ج 2 ص 339، و الحموی فی «الفرائد» و النیسابوری فی تفسیره، و ابن طلحه الشافعی فی «مطالب السؤل» ص 8، و صححه و الرازی فی تفسیره، و ابوالسعود فی تفسیره، ج 1 «هامش تفسیر الرازی»، ج 7، ص 665، و ابوحیان فی تفسیره، ج 7 ص 516، و النسفی فی تفسیره «هامش تفسیر الخازن»، ج 4، ص 99، و الحافظ الهیثمی فی المجمع، ج 9، ص 168، و ابن الصبغ المالکی فی [الفصول المهمه]، ص 12، و الحافظ الکنجی فی الکفایه، ص 31، و القسطلانی فی «المواهب» و قال: الزم الله موده قرباه كافه بریته، و فرض محبه جمله اهل بیته المعظم وذریته فقال تعالی: قُلْ لَا اَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ اَجْرًا اِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى؛ رواه الزرقانی فی شرح المواهب، ج 7، صص 3 و 21، و ابن حجر فی الصواعق، صص 101 و 135، و السیوطی فی [احیاء المیت] هامش «الاتحاف»، ص 239، و الشبلنجی فی نور الابصار، ص 112، و الصبان فی الاسعاف، هامش نور الابصار، ص 105.

6. روایت جابر بن عبدالله انصاری که در آن مراد از آیه نزدیکان رسول خدا صلی الله علیه و آله معرفی شده اند. (2)

ص: 179

---

1- (1). صحیح الترمذی، کتاب التفسیر، ج 5، ص 351.

2- (2). کفایه الطالب، ص 31.

بسیاری از بزرگان اهل سنت بر این مطلب اعتراف کرده اند؛ از جمله:

1. و اخرج الطبرانی: «حدثنا محمد بن عبدالله، ثنا حرب بن الحسن الطحان، ثنا حسين الاشقر، عن قيس بن الربيع، عن الاعمش، عن سعيد بن جبیر، عن ابن عباس رضی الله عنهما، قال: لما نزلت قُلْ لَا اَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ اَجْرًا اِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى قالوا: يا رسول الله، ومن قرابتك هؤلاء الذين وجبت علينا مودتهم؟ قال: علي و فاطمه و ابناهما».(1)

این روایت تصریح دارد که قرابت رسول خدا صلی الله علیه و آله همان امام علی، حضرت فاطمه و فرزندان ایشان هستند.

2. زمخشری در «کشاف» و ثعلبی در تفسیرش و حموی در «فراند السمطين» از ابن عباس روایت کرده اند که چون آیه: قُلْ لَا اَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ اَجْرًا اِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى نازل شد، گفتند: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم، خویشاوندان تو که محبتشان بر ما واجب شده است، چه کسانی هستند؟ فرمود: علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم السلام».(2)

از این روایت که به طریق شیعه و سنی نقل شده، ثابت می گردد که این چهار نفر اقربای پیغمبرند و دوستی آنان بر همه مسلمانان واجب است. بدون شک پیامبر خدا نیز این چهار تن را بسیار دوست می داشت. همچنین از آن حضرت راجع به محبت و دوستی و مقام والای این چهار تن روایات زیادی نقل شده که برخی از آنها را بیان کردیم.

قرطبی نیز درست همین حدیث را نقل نموده است.(3) سیوطی هم این حدیث را از ابن منذر، ابن ابی حاتم، طبرانی، ابن مردویه، از طریق سعید بن جبیر از ابن عباس نقل نموده و تصریح کرده که مراد آیه، امام علی، حضرت فاطمه، امام حسن و امام حسین و فرزندان آنها هستند.(4)

ص: 180

1- (1). المعجم الكبير، ج 2، ص 47، رقم 2641 و ج 11، ص 351، رقم 12259.

2- (2). ينابيع الموده، ص 106؛ الكشاف، ذیل آیه مودت.

3- (3). تفسير قرطبي، ج 8، ص 43-58.

4- (4). الدر المنثور، ذیل آیه؛ ذخائر العقبی، ص 25؛ مجمع الزوائد، ج 7، ص 103؛ صواعق المحرقة، ج 7، ص 101؛ نور الابصار،

ص 101.

3. نسائی در قسمت تفسیر خود چنین روایت می کند:

«قال سعید بن جبیر: قریبی آل محمد؛ (1) سعید بن جبیر گفت: مراد نزدیکان رسول خدا هستند.»

در مورد نسائی گفته شده چون کتاب «الخصائص» را در مدح علی علیه السلام و فضایل ایشان نوشت، گفتند چرا از معاویه ننوشته ای؟ گفت:

«ای شی اخرج، حدیث اللهم لا تشیع بطنه، فسکت السائل؛ چه چیزی را بنویسم آیا حدیثی که پیامبر به او گفت، خداوند هیچ وقت شکم تو را سیر نکند، بنویسم، پس سائل خاموش شد.»

4. ابن کثیر در تفسیر خود چنین می نگارد:

الحق تفسیر هذه الآية بما نسرهما به حبر الامه و ترجمان القرآن عبدالله بن عباس رضی الله عنه كما روی عنه النجاری ولا تنکر الوصاه باهل البيت و الامر باحسان اليهم و احترامهم و اكرامهم فانهم من ذرية طاهره من اشرف بيت وجه على وجه الارض فخراً و حسباً و نسباً. (2)

ابن کثیر گرچه روایت ابن عباس را بر می گزیند، اما می گوید این حدیث مخالف وصیت و سفارش پیامبر مبنی بر احسان و احترام و اکرام نسبت به اهل بیت نیست، زیرا آنها از ذریه طاهره ای هستند که شریف ترین خانه به روی زمین از لحاظ فخر حسب و نسبت است.

5. وهبه الزحیلی گرچه ابتدا دو احتمال را بیان می کند، اما چون در دنباله آن، حدیث غدیر را می آورد و آن را با حدیث جابر که عترت را مشخص می کند، تأیید می نماید، معین می کند که مراد آیه در اینجا هم اهل بیت هستند. او در ادامه همچنانکه بیان کردیم واجب بودن محبت اهل بیت را با استدلال به وجوب صلوات در تشهد بر آل محمد، ثابت می کند و (3) سپس کلام خود را با گفته زمخشری و شعر شافعی مزین می نماید. (4)

ص: 181

1- (1). تفسیر نسائی، ج 2، ص 267.

2- (2). همان، ج 1، ص 71.

3- (3). تفسیر القرآن العظیم، ج 6، ص 198.

4- (4). التفسیر المنیر، وهبه الزحیلی، ج 25، صص 57-64.

6. كلام فخر رازی در این باره بسیار زیباست که آن را به طور کامل می آوریم:

(المسئله الثالثه): نقل صاحب الكشاف عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم انه قال:

من مات على حب آل محمد مات شهيداً، ألا و من مات على حب آل محمد مات مغفوراً له، ألا و من مات على حب آل محمد مات تائباً، ألا و من مات على حب آل محمد مات مؤمناً مستكمل الايمان، ألا و من مات على حب آل محمد بشره ملك الموت بالجنه ثم منكر و نكير، ألا و من مات على حب آل محمد يزف الى الجنه كما تزف العروس الى بيت زوجها، ألا و من مات على حب آل محمد فتح له فى قبره بابان الى الجنه، ألا و من مات على حب آل محمد جعل الله قبره مزار ملائكه الرحمه، ألا من مات على حب آل محمد مات على السنه و الجماعه، ألا و من مات على بغض آل محمد جاء يوم القيامه مكتوباً بين عينيه: آيس من رحمه الله، ألا و من مات على بغض آل محمد مات كافراً، ألا و من مات على بغض آل محمد لم يشم رائحه الجنه» هذا هو الذى رواه الكشاف.

وانا اقول: آل محمد صلى الله عليه وآله وسلم هم الذين يوول امرهم اليه، فكل من كان امرهم اليه أشد و أكمل كانوا هم الآل، و لا شك ان فاطمه و علياً و الحسن و الحسين كان التعلق بينهم و بين رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم اشد التعلقات.

وهذا كالمعلوم بالنقل المتواتر فوجب ان يكونوا هم الآل. و ايضاً اختلف الناس فى الآل فقيل: هم الاقارب، و قيل: هم امته، فان حملناه على الاقارب فهم الآل، و ان حملناه على الامه الذين قبلوا دعوته فهم ايضاً آل فثبت ان على جميع التقديرات: هم الآل. و اما غيرهم فهل يدخلون تحت لفظ الآل؟ فمختلف فيه، و روى صاحب الكشاف انه لما هذه الآيه قيل: يا رسول الله من قرابتك هولاء الذين وجبت علينا مودتهم؟ فقال: على و فاطمه و ابناهما. (1)

ص: 182

1- (1). تفسير كبير فخر رازی، ج 27، ص 164، ذیل آیه مودت.

فخر رازی ابتدای همان کلام زمخشری را می آورد و سپس می گوید:

می گویم: آل محمد صلی الله علیه و آله وسلم آنهايي هستند که سرانجامشان بر رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم منتهی می شود و شکی نیست که فاطمه و علی و حسن و حسین علیهم السلام علاقه و پیوندشان با رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم استوارترین پیوندهاست و این معنی به تواتر رسیده است و در نتیجه، اینان آل محمد و اهل بیت رسول خدا می باشند.

او در ادامه به این حدیث زمخشری استدلال می کند که مراد از «آل پیامبر» همان امام علی، حضرت فاطمه و فرزندان آنها علیهم السلام هستند.

آنگاه چنین نتیجه می گیرد:

فبث ان هولاء الاربعه اقارب النبی صلی الله علیه و آله وسلم، و اذا ثبت هذا وجب ان یكونوا مخصوصین بمزید من التعظیم و یدل علیه وجوه؛ پس ثابت شد که این چهار نفر نزدیکان رسول خدا هستند، پس هرگاه این ثابت شد، واجب است که آنها را بسیار تعظیم نمود و این به وجوهی ثابت است.

وجه اول: قوله تعالی إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى ووجه الاستدلال به ماسبق؛ سخن خدای تعالی (آیه موده) که وجه استدلال به آن گذشت.

وجه دوم: لا شك ان النبی صلی الله علیه و آله وسلم كان یحب فاطمه علیها السلام قال صلی الله علیه و آله وسلم: «فاطمه بضعه منی یؤذینی ما یؤذیها» وثبت بالنقل المتواتر عن محمد صلی الله علیه و آله وسلم انه كان یحب علیاً و الحسن و الحسین، و اذا ثبت ذلك وجب علی كل الامه مثله لقوله وَ اتَّبِعُوهُ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ و لقوله تعالی: فَلْيَحْذَرِ الَّذِينَ يُخَالِفُونَ عَنْ أَمْرِهِ و لقوله قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ و لقوله سبحانه لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ؛ (1) دوم اینکه شکی نیست که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فاطمه علیها السلام را دوست می داشت و می فرمود: «فاطمه پاره تن من است، هر کس او را بیازارد، من را آزرده است» و نیز به نقل متواتر از محمد صلی الله علیه و آله وسلم ثابت شده که ایشان امام علی، امام حسن و امام

ص: 183

1- (1). همان.

حسین علیهم السلام را دوست می داشت، پس هرگاه اینها ثابت شد بر تمام امت است که با توجه به آیات قرآن، مانند «از رسول خدا پیروی کنید تا هدایت شوید» و نیز «پس اعراض کنید از آنچه مخالف گفته رسول خداست» و «اگر خداوند را دوست دارید پس من را پیروی کنید تا خدا هم شما را دوست بدارد» و نیز «در رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم برای شما اسوه ای حسنه قرار دادیم» بر آل محمد محبت بورزند.

وجه سوم: دعا بر آل محمد منصبی عظیم است، لذا خداوند این را در پایان تشهد قرار داده که امت بگویند «اللهم صلی علی محمد و علی آل محمد و ارحم محمداً و آل محمد» و این تعظیم در حق هیچ کس غیر آل او نیست و این نشان می دهد که حب آل محمد واجب است.

7. آلوسی به این مطلب اعتراف می کند که از طریق اهل بیت روایاتی نقل شده که نشان می دهد مراد از «قربی» در آیه مودت امام علی و حضرت فاطمه و ذریه آنها علیهم السلام هستند. او در این مورد به احتجاج امام زین العابدین استدلال می کند که ایشان به آن فرد شامی گفت:

آیا این آیه قرآن را خوانده ای قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى گفت: بله، گفت ما همان نزدیکان رسول خدا هستیم و نیز روایت امام علی علیه السلام که فرمودند: «فینا آل حم آیه لا یحفظ مودتنا الا مؤمن» و آنگاه آیه مودت را تلاوت فرمودند.

آلوسی می گوید: کمیت شاعر به همین مطلب اشاره دارد؛ آنگاه که سروده است:

وجدنا لکم آل حم آیه تأولها منا تقی و معرب(1)

در مورد ما آل حم آیه ای است که هر فرد دارای اصل و نسب و پاکیزه آن را درباره ما می داند.

آلوسی گرچه در برخی موارد مطالبی را بیان می کند که نشان می دهد آیه را عام گرفته است، اما نگاه ویژه ای به اهل بیت دارد، از جمله اینکه اشعار شافعی «ان کان رفضاً...» را

ص: 184

---

1- (1). روح المعانی، ج 25، ص 31، ذیل آیه مودت.

نقل می کند و سپس می گوید: «وَجُوبَ حُبِّ أَهْلِ بَيْتِ رَسُولِ خُدا وَصَحَابِهِ [همان سیاست تشریک در فضایل] بِرِ هَمِّ أَهْلِ سُنَّتِ مُحَرِّزِ اسْت.»

آنگاه به حدیث سفینه و حدیث «اصحابی کالنجوم»<sup>(1)</sup> استدلال نموده می گوید:

نحن الآن في بحر التكليف و تضرينا امواج الشاب و الشبهات و راكب البحر يحتاج الى امرين. احدهما السفينه الخاليه عن العيوب، و الثاني الكواكب الطالع النيره، فاذا ركب تلك السفينه و وضع بصره على تلك الكواكب كان رجاء السلامه غالباً، فلذلك ركب اصحابنا اهل السنه سفينه حب آل محمد صلى الله عليه وآله وسلم و وضعوا ابصارهم على نجوم الصحابه يرجون ان يفوزوا بالسلامه و السعاده في الدنيا و الآخره انتهى.<sup>(2)</sup>

او گرچه در این سخن، سیاست تشریک در فضایل را دنبال می کند، اما همین قدر می رساند که آن کشتی نجات حب آل محمد صلی الله علیه و آله وسلم است و با توجه به اینکه در جایی دیگر شأن نزول آیه را درباره اهل بیت می داند<sup>(3)</sup> و نیز نقل می کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند:

«اذكرکم الله فی اهل بیته» که همان حدیث ثقلین است و نیز ایشان فرمودند: «احبوا اهل بیته»<sup>(4)</sup> می رساند که حداقل همگان بر این امر اتفاق نظر دارند که حب اهل بیت واجب است.

8. مظهري یکی از مفسرين اهل سنت که گرایش عرفانی دارد، در اینکه رسول خدا صلی الله علیه و آله رسالت را دوستی قرار داده است می گوید:

اقربائه اجراً على تبليغ الرساله مع ان التبليغ كان عليه فريضه و لا يجوز طلب الاجره على اداء الفريضه بل على العباده النافله ايضاً لا ذكرنا في تفسير قوله تعالى:

ص: 185

---

1- (1). قبلاً ساختگی بودن حدیث «اصحابی کالنجوم» را بیان نموده ایم و گفتیم که این حدیث در مقابل حدیث امان جعل شده است.

2- (2). روح المعانی، ج 25، ص 31، ذیل آیه مودت.

3- (3). همان، ج 25، ص 38.

4- (4). همان، صص 31-32.



مَنْ كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ الْآخِرَةِ نَزِدْ لَهُ فِي حَرْثِهِ وَ مَنْ كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ الدُّنْيَا نُؤْتِهِ مِنْهَا وَ مَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ نَصِيبٍ 1

قوله صلى الله عليه وآله وسلم «من عمل منهم عمل الآخرة للدنيا لم يك له الآخرة نصيب» (1).

قلنا اطلاق الاجر على ما امر النبي صلى الله عليه وآله وسلم بسؤاله على التبليغ انما هو على المجاز و المشاكله فان الاجر للسائل على الحقيقه ليس الا- ما يكون نافعاً له مسوولاً لانتفاعه به وهاهنا ليس كذلك بل انما سأل النبي صلى الله عليه وآله وسلم امته مودته و موده اقربائه و امره الله سبحانه ان يسأل ذلك لكى ينتفع الناس بمحبته فان محبه النبي صلى الله عليه وآله وسلم مثمره لمحبه الله تعالى و قرببه و ولايته و موجه لكمال الايمان، و من هاهنا اقول انا لاولى ان يقال فى تأويل الآيه لا اسالكم اجراً الا ان تودوا اقربائى و اهل بيتى و عترتى و ذلك لانه صلى الله عليه وسلم كان خاتم النبيين لا نبى بعده و انما انتصب للدعوه الى الله بعده صلى الله عليه وآله وسلم علماء امته من اهل الظاهر و الباطن و لذلك امر الله تعالى نبيه صلى الله عليه وآله وسلم ان يأمر امته بموده اهل بيته لان علياً رضى الله عنه و الائمة من اولاده كانوا اقرباً لكمالات الولايه بموده اهل بيته من اجل ذلك قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: «انا مدينه العلم و على بابها» رواه البزار و الطبرانى عن جابر و له شواهد من حديث ابن عمر و ابن عباس و على و اخيه و صححه الحاكم، و من اجل ذلك ترى كثيراً من سلاسل المشايخ تنتهى الى ائمه اهل البيت؛ (2)

رسالت براى رسول خدا فريضه است و طلب اجر و مزد نه تنها براى ادامه فريضه، بلکه براى انجام مستجابات هم درست نيست؛ همچنانکه آیاتى از قرآن بدان اشاره دارد مثل آيه اى كه مى فرمايد:

ص: 186

1- (2) . الجامع الصغير، حديث 3143.

2- (3) . تفسير المظهرى، ج 8، ص 262.

«هر کس متاع دنیا را می خواهد به او می دهیم، ولی در آخرت برای او نصیبی نیست.» و سخن پیامبر خدا صلی الله علیه و آله که فرمود:  
«هر کس از شما عمل آخرت را برای دنیا انجام دهد در آخرت برای او نصیبی نیست.»

می گوئیم اطلاق اجر بر آنچه پیامبر بدان امر شده از باب مجاز و مشاکله است، چون معنای حقیقی صحیح نمی باشد، بلکه رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم از امتش مودت نسبت به خود و خاندانش را می خواهد تا مردم از محبت او سود برند، زیرا محبت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم باعث محبت خداوند، قرب به او، نزدیک شدن به ولایت او و کمال ایمان می شود. به همین جهت می گوئیم اولویت این است که آیه را چنین بدانیم از شما اجری نمی خواهم جز ننگه داشتن اکرام خویشاوندان و اهل بیت و عترتم، چون رسول خدا صلی الله علیه و آله خاتم النبیین است و بعدش پیامبری نیست و علمای امتش از اهل ظاهر و باطن مسئول دعوت به سوی خدا پس از پیامبر صلی الله علیه و آله می باشند و بدین خاطر خدای تعالی پیامبرش را امر نموده تا مردم را به دوستی خاندانش امر کند زیرا علی علیه السلام و ائمه از اولاد او محورهای کمالات ولایت هستند و بدین خاطر رسول خدا فرمودند: «من شهر علمم و علی دروازه آن». و به همین سبب می بینم بسیاری از سلاله بزرگان به اهل بیت علیهم السلام ختم می شود.

9. حافظ ابو عبدالله الملا از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت نموده که ایشان فرمودند:

«ان الله جعل اجری علیکم الموده فی اهل بیتی و انی سائلکم غداً منهم؛ (1) خداوند اجر رسالت را بر شما، محبت به اهل بیتم قرار داده است و من از شما در این مورد فردای قیامت سؤال خواهم کرد».

10. حافظ الزرنندی می گوید:

هیچ یک از علمای مجتهد و ائمه هدایتگر نیستند، مگر اینکه بهره ای وافر و فخری فزاینده از ولایت اهل بیت دارند؛ همچنانکه خداوند فرمود:

لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى 2

ص: 187

---

1- (1). ذخائر العقبی، ص 25؛ الصواعق المحرقة، صص 102 و 136.

اخرج الدیلمی عن ابی سعید الخدری ان النبی صلی الله علیه و آله وسلم قال: قفوههم انهم مسئولون عن ولایه علی؛ دیلمی از ابوسعید خدری روایت نموده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده: «بایستید، شما در مقابل ولایت علی مسئول هستید.»

همچنین می گوید:

وكان هذا هو مراد الواحدی، بقوله: روى فی قوله تعالى: وَقِفُوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ اى عن ولایه علی و اهل البيت لان الله امر نبيه صلی الله علیه و آله وسلم ان يعرف الخلق انه لا يسألهم على تبليغ الرساله اجراً الا الموده فی القربى، والمعنى انهم يسألون هل و الوهم حق الموالاه كما اوصاهم النبی، أم أضاعوها و أهملوها؟ فتكون عليهم المطالبه والتبعه. (1)

گویا مراد واحدی هم این گونه بوده وقتی می گوید: «بایستید شما در مقابل ولایت علی و اهل بیت مسئول هستید» چون خداوند پیامبرش را امر فرمود که به خلق بفهماند که خدا در مقابل اجر رسالت از آنها چیزی نمی خواهد، مگر دوستی خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم. و معنی کلام این است که از دوستی این خاندان سؤال خواهید شد، همچنانکه پیامبر شما را به این کار سفارش نموده است که آیا انجام داده اید یا اهمال نموده اید، پس مورد بازخواست قرار می گیرند.

12. در کتاب صواعق المحرقة به نقل از شمس الدین ابن عربی این شعر نقل شده است:

رأيت ولائی آل طه فريضه علی رغم اهل البعد یورثنی القربی

فما یطلب المبعوث اجراً علی الهدی بتبلیغه الا الموده فی القربی (2)

13. ابن صباغ مالکی در الفصول المهمه آورده است:

هم العروه الوثقی لمعتصم بها مناقبهم جاءت بوحی و إنزال

ص: 188

1- (1). الصواعق المحرقة، ص 89.

2- (2). همان، ص 101.

مناقب فی شوری و سوره هل أتى و فی سوره الاحزاب يعرفها التالی  
وهم آل بیت المصطفی فودادهم علی الناس مفروض بحکم و أسجال  
همچنین نقل کرده است:

هم القول من أصفاهم الود مخلصاً تمسک فی آخره بالسبب الأقوی  
هم القوی فأقوا العالمین مناقباً محاسنهم تجلی و آثارهم تروی  
موالاتهم فرض و حبههم هدی و طاعتهم ود و ودهم تقوی(1)

14. شبلنجی در نورالابصار به نقل از ابی الحسن بن جبیر آورده است:

احب النبی المصطفی و ابن عمه علیا و سبطیه و فاطمه الزهرا  
هم اهل بیت اذهب الرجس عنهم و أطلعهم افق الهدی أنجماً زهرا  
موالاتهم فرض علی کل مسلم و حبههم أسنی الذخائر للأخری  
وما انا للصحب الکرام بمبغض فانی أرى البغضاء فی حقهم کفرا  
(قوله): و هم الصراط فمستقیم فوقه ناج و ناکب(2)

ظاهراً این بیت اشاره به روایاتی دارد که مراد از «الصراط المستقیم» اهل بیت و محبت آنهاست.(3)

15. ملا- محمود مفتی، متخلص به «بیخود» (1296-1376 ه) شاعر کرد عراقی است که بر مذهب شافعی بوده و بر اهل بیت پیامبر  
ارادات می ورزیده و در شعری چنین گفته است:

عم زاده تو ساقی کوثر که حیدر است در دست اوست عروه و ثقای کائنات

ص: 189

1- (1) . الفصول المهمه، ص 13.

2- (2) . نور الابصار، ص 13.

3- (3) . ر. ک: تفسیر ثعلبی، ذیل آیه، تفسیر وکیع بن الجراح؛ فراید السمطین، ذیل آیه 75 سوره مؤمنون؛ الصواعق، ص 111.

درگاه علم و فاتح خیبر، هژبر دین گردن زن یهود و نصارای کائنات

یا رب به حق احمد و مختار و آل او یا رب به امهات و به آبای کائنات

یا رب به حق ذلت سبطین مصطفی یا رب به خون دیده زهرای کائنات

«بیخود» زکید اهر من و غول آرزو گم کرده ره به دشت تمنای کائنات(1)

همو در منقبت اهل بیت علیهم السلام گوید:

افسر آرای خلافت آن که تخم مهر او کاشت دهقان ازل در سینه بیدار من

شیر یزدان، فاتح خیبر، هژبر صف شکن یکه تاز عرصه دین عترت طاهای من

ذوالفقار شیر او نازم که در روز و غمی می نگردد سیر از خون خوردن اعدای من

می نخواهم خورد بالله نشکنم هرگز خمار تا به جنت ساقی کوثر کند اسقای من

نام سبطین شهیدانت چو آرام بر زبان می چکد خون خموشی از لب گویای من

شکر لله صیقل حب مسرت بخش آل پاک کرد از گرد عجز آینه احشای من(2)

16. سید احمد برزنجی (1280-1328) که از علمای نامدار کرد عراق است و در شهر «سلیمانیه» در یک خانواده روحانی از نسل رسول خدا دیده به جهان گشوده است. او در سال 1328 عازم حج شد و در مدینه منوره بدرود حیات گفت و در قبرستان بقیع مدفون گردید. در اشعار زیر وی، به امام بزرگوار توسل کرده است:

یا غافر الذنوب والخطیئه یا کاشف الکروب والرزیه

بحق خیرالعالمین احمداً محمداً الفاتح ابواب الهدی

قنی من الاعداء والاشواء واحفظنی یا رب من الادواء

ص: 190

1- (1). ملا محمد مفتی، دیوان محمد عبدالکریم، صص 171-217.

2- (2). همان.

بِحيدر علي الكرار احمني يا رب من الاشرار

وبشهيد كربلا حسين يدفع عنى الله كل شين

بجاء زين العابدين ارتجى من ربنا غفران كل حرج

وبمحمد الامام باقر ارجو صفاء باطنى و ظاهرى

بجعفر الصادق ارجو ذاالمنن عصمه نفسى واخى من الفتن

بسيدى الامام موسى الكاظم يحفظنى الاله كل ظالم(1)

ای بخشنده گناهان و خطاهای برطرف کننده غم ها و مصائب.

تورا به بهترین فرزندان آدم، حضرت محمد که درهای هدایت را به روی جهانیان گشود، قسمت می دهم.

که مرا از شر دشمنان و از دردها و رنج ها محافظت بفرما.

به حیدر کرار امیرالمؤمنین علی قسمت می دهم که از من در مقابل شر ستمکاران حمایت فرما.

خدا به وسیله شهید كربلا حسین بن علی علیه السلام از من همه بدی ها و ناهنجاری ها را برطرف می کند.

به جلال و شکوه زين العابدين از پروردگار عالميان گشایش کلیه سختی ها را امیدوارم.

و به امام باقر صفا و پاکی ظاهر و باطنم را از وی مسئلت می کنم.

به جعفر صادق از پروردگار عطا کننده نعمت ها، محافظت خود و برادرم را از رفتن در حوادث سوء انتظار دارم.

به سرورم امام موسى کاظم، خدا مرا از هر ستمکاری محافظت می فرماید.

17. عبدالرحمان جامی (817-889 ق) یکی از رهبران مهم اهل سنت در قرن نهم بوده و با شیعیان زمان خود برخوردهای فراوانی داشته

است. وی در مورد شخصیت و زیارت حسین بن علی سخنانی ماندگار دارد و زیارت مرقد آن حضرت را «واجب عینی» می داند.

ص: 191

کردم ز دیده پای سوی مشهد حسین هست این سفر به مذهب عشاق فرض عین

خدام مرقدش به سویم گر نهند پای حقا که بگذرد سرم از فرق فرقدین

کعبه به گرد روضه او می کند طواف ركب الحجیج این تروجون این این

جامی گدای حضرت او باش تا شود با راحت وصال مبدل عذاب بین (1)

او در جایی دیگر، به طور کلی هرگونه بی احترامی به اهل بیت علیهم السلام را با هر عنوان و بهانه ای مجاز نمی شمارد و می افزاید: حتی در واکنش به سب صحابه و رهبران نخستین اهل سنت نیز چنین عملی جایز نیست:

اهل بیت طهارتند اینها نور چشم بصارتند اینها

اختر برج شرع و ایمان اند گوهر برج صدق و احسان اند

بهره مندند از نبی نبیه کالولد گفته اند سرّ ایبه

همه جزئند زان چراغ سبیل هست در جزو شمه ای از کل (2)

افراد فوق و سایر عالمان اهل سنت در بیان عظمت مقام اهل بیت، احادیث فراوان موجود در صحاح های روایی و حدیثی اهل سنت را یادآور شده و به اتفاق و لزوم ارادت و دوستی خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم را از آنها استنباط نموده اند. آنان درباره شهادت امام حسین علیه السلام نیز، به احادیث نبوی وارده در مورد منزلت و فضیلت آن امام تمسک جسته، ناراحتی هایشان را از شهادت آن حضرت، پنهان نکرده اند.

18. نبهانی می گوید:

آل طه یا آل خیر نبی جدکم خیره و انتم خیار

اذهب الله عنکم الرجس اهل ال بیت قدماً و انتم الاطهار

ص: 192

1- (1). عبدالواسع نظامی باخرزی، مقامات جامی، ص 176؛ عبدالرحمان جامی، مثنوی هفت اورنگ، ص 179.

2- (2). همان. در مورد بغض دشمنان اهل بیت و به خصوص قاتلان امام حسین علیه السلام در ادامه صحبت می کنیم.

لم يسئل جدكم على الدين اجراً غير وُدّ القربى ونعم الاجار(1)

هان ای آل طه، ای خاندان بهترین پیامبران، نیای شما از برگزیدگان و شما نیز از برگزیدگان هستید.

خداوند از شما اهل بیت، رجس را برداشته و شما را از گناه و خطا پاک گردانیده است.

جد شما در مقابل ادای رسالت سنگین آسمانی از مردم جز دوستی شما پاداش نخواست و چه نیکو پاداشی!

### (ه) اختصاص آیه مودت به اهل بیت علیهم السلام

برخی از علمای اهل سنت که آیه مودت را مخصوص اهل بیت می دانند عبارتند از:

1. الثعلبی، الکشف و البیان، (ذیل آیه 23 شوری).
2. خواجه محمد پارس النجاری، فصل الخطاب، (ص 388، ط اسلامبول).
3. ینابیع الموده، (صص 106 و 113 و 261 و 194، ط اسلامبول).
4. الطبرانی، المعجم الکبیر، ص 131.
5. الزمخشری، الکشاف، (ج 3، ص 402، ط قاهره).
6. علامه الأمر تسری، ارجح المطالب، (صص 62 و 57، ط ارمور).
7. علوی بن طاهر الحداد العلوی، القول الفعل، (ج 1، ص 482، ط چاوا).
8. علامه عبدالکافی الحسین، السیف السیمانی المسلول، (ص 64، ط الترقی شام).
9. احمد انوارزی، مقتل الحسین، (ص 57، ط النجف).
10. محب الدین الطبری، ذخائر العقبی، (ص 25، ط مصر).
11. ابن تیمیه؛ منهاج السنه، (ج 2، ص 250، ط قاهره).
12. ابن عمر التفتازانی، شرح المقاصد، (ج 2، ص 219، ط الاستانه).
13. علامه القسطلانی، الکاف الشاف، (ص 145، ط مصر).
15. محمد صدیق حسن خان، تفسیر البیان، (ج 8، ص 270، ط ولاق مصر).



16. سيوطى، احياء الميت، (ص 110، ط مصر).

17. ابوبكر العلوى النصرمى، رشفه الصادى، (ص 22، ط قاهره).

ص:193

---

1- (1). ر. ك: ريحانه الادب، ج 6، ص 130.

18. الشيخ عبدالله الشبراوى، الاتحاف، (ج 13، ص 5، ط مصر).
19. احمد بن سوده الادريسي، رفع اللبس و الشبهات، (ص 8، ط مصر).
20. الكافى بهجت الافندى، تاريخ آل محمد، (ص 44، ط مطبعه آفتاب).
21. علامه النبهانى، اشرف الموبد، (ص 72، ط مصر).
22. علامه النبهانى، الانوار المحمديه، (ص 433، ط الادبيه بيروت).
23. علامه ساعاتى، بلوغ الامانى، (ج 18، ص 265، ط مصر).
24. احمد بن اخطب خوارزمى، مقتل الحسين، (ج 1، ص 75، ط النجف).
25. علامه فخر الدين الرازى، تفسير كبير، (ج 27، ص 166، ط مصر).
26. علامه ابن بطريق اعلى، العمده، (ص 23، ط تبريز).
27. علامه محمد بن طلحه الشافعى، مطالب السوول، (ص 8، ط تهران).
28. علامه الزرندى، نظم درر السمطين، (ص 109، ط القفاء).
29. علامه البيضاوى، تفسير بيضاوى، (ج 3، ص 123، ط مصر).
30. علامه نسخى، تفسير نسخى، (ص 95، المطبوع بهامش تفسير الخازن).
31. علامه نسفى، كفايه الخصام، (ص 396، ط طهران).
32. علامه نظام الدين النيسابورى، تفسير، (ج 25، ص 31، ط مصر).
33. علامه ابوحيان، تفسير بحر المحيط، (ج 7، ص 516، ط مصر).
34. ابن كثير الدمشقى، تفسير ابن كثير، (ج 4، ص 112، ط مصر).
35. نور الدين الهيثمى، مجمع الزوائد، (ج 9، ص 103، ط مصر).
36. ابن الصباغ المالكى، الفصول المهمه، (ص 11، ط النجف).
37. سيوطى، تفسير درالمنثور، (ج 6، ص 7، ط مصر).
38. سيوطى، لإكليل، (ص 190، ط مصر).

39. سيوطى، احياء الميت، (ص 110، ط مصر).
40. غياث الدين معروف به خواند مير، حبيب السير (ص 11، ط طهران).
41. ابن حجر الهيتمى، الصواعق المحرقة، (ص 101، ط مصر).
42. المير محمد الكشفى الترمذى، المناقب المرتضويه، (ص 49، ط بمبئى).
43. العلامة المولى حسين الكاشفى، المواهب، (ج 2، ص 243، ط دهلى).
44. الشيخ عبدالله بن محمد الشيراوى، الاتحاف، (ص 5، ط مصر).
45. الشوكانى، فتح القدير، (ج 4، ص 522، ط مصر).

46. عبدالکافی، السیف المسلول، (ص 9، ط مصر).

47. السید علوی بن طاهر، القول الفعل، (ص 482، ط جادا).

### (و) احتجاجات اهل بیت علیهم السلام به آیه مودت

در موارد بسیاری ائمه اهل بیت در اثبات وجوب مودتشان بر مردم به این آیه استدلال نموده اند. آن حضرات در مواضع گوناگون برای مردم تبیین می کردند که منظور از آیه مودت اهل بیت هستند. در این باره نمونه هایی را بیان می کنیم.

امام علی علیه السلام

الف) اخرج ابو الشیخ ابن حبان فی کتابه «الثواب» من طریق الواحدی عن علی علیه السلام قال: فینا آل حم آیه لا یحفظ مودتنا الا کل مؤمن. ثم قرأ: قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى. 1

امام علی علیه السلام فرمودند: درباره «آل حم» آیه ای است که دوستی ما را حفظ نمی کند، مگر مؤمن، سپس این آیه را تلاوت فرمودند، قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى .

ب) در تاریخ اصفهان این روایت این گونه نقل شده است:

«عن علی، قال: قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم: علیکم بتعلم القرآن و کثره تلاوته تنالون به الدرجات و کثره عجائبه فی الجنة ثم قال علی و فینا آل حم، انه لا یحفظ مودتنا الا کل مؤمن ثم قرأ...» (1).

امام حسن علیه السلام

امام حسن علیه السلام بعد از شهادت امیرالمؤمنین خطبه ای خواند که آن را از منابع اهل سنت نقل می کنیم:

ثنا اسماعیل بن محمد بن اسحاق ابن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین، حدثنی عمی علی بن جعفر بن محمد، حدثنی الحسین بن زید، عن عمر بن

ص: 195

علی، عن ابیه علی بن الحسین، قال: خطب الحسن بن علی الناس حین قتل علی، فحمد الله واثنی علیه ثم قال: لقد قبض فی هذه اللیله رجل لا یسبقه الا ولون بعمل ولا یدرکه الآخرون، وقد کان رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم یعطیه رایته فیقاتل و جبریل عن یمینه و میکائیل عن یساره، فما یرجع حتی یفتح الله علیه، و ما ترک علی اهل الارض صفراء و لا بیضاء الا سبع مائه درهم فضلت من عطایاه اراد ان یتاع بها خادماً لاهله... ثم قال:

ایها الناس! من عرفنی فقد عرفنی، و من لم یعرفنی فانا الحسن بن علی، و انا ابن النبی، و انا ابن الوصی و انا ابن البشیر، و انا ابن النذیر، و انا ابن الداعی الی الله یاذنه، و انا ابن السراج المنیر، و انا من اهل البیت الذی کان جبریل ینزل الینا و یصعد من عندنا، و انا من اهل البیت الذی اذهب الله عنهم الرجس و طهرهم تطهیراً، و انا من اهل البیت الذی افترض الله مودتهم علی کل مسلم فقال تبارک و تعالی لنبیه صلی الله علیه وآله وسلم: قُلْ لَا اَسْئَلُکُمْ عَلَیْهِ اَجْرًا اِلَّا الْمَوَدَّةَ فِی الْقُرْبٰی وَ مَنْ یَقْتَرِفْ حَسَنَةً نَّزِدْ لَهُ فِیْهَا حُسْبًا فَاَقْتَرَفَ الْحَسَنَةَ مَوَدَّتِنَا اهل البیت. (1)

وقال الحاكم بتفسير الآیه من كتاب التفسير: «انما اتقفا فی تفسیر هذه الآیه... انه فی قریب آل محمد صلی الله علیه وآله وسلم». (2)

در این شب مردی از میان شما مفارقت نمود که از اولین بر او سبقت نگرفته اند و لاحقان او را درک نکرده اند، رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم پرچم نبرد را به او می سپرد و می جنگید؛ در حالی که جبرئیل در سمت راست او میکائیل در سمت چپ او بود، بر نمی گشت تا اینکه پیروز می شد. بر روی زمین چیزی جز هفتصد درهم باقی نگذاشت که آن هم قصد داشت خادمی برای اهلیش بخرد.

وی حدیث را تا آنجا ادامه داده که امام حسن علیه السلام خطاب به مردم فرمود:

ای مردم! آن که مرا می شناسد که می شناسد و آنکه مرا نمی شناسد، بدانند که من،

ص: 196

1- (1). المستدرک علی الصحیحین، ج 3، ص 172.

2- (2). همان، ج 2، ص 444 (صلوات ایشان «صلی الله علیه وآله وسلم» است که) با ذکر لفظ «آل» آمده است.

فرزند علی و فرزند پیغمبرم، من پسر آن کسی هستم که مردم را به رحمت خدا مژده داد و از شکنجه خدا بیمناک فرمود. من فرزند کسی هستم که مردم را به فرمان خدا فرا خواند؛ من فرزند چراغ نورانی راه خدایم؛ من از خاندانی هستم که جبرئیل به سوی ما نازل می شد و از سوی ما، به سوی خدا، صعود می کند؛ من از خاندانی هستم که خدای تعالی ما را از هرگونه پلیدی پاک و پاکیزه گردانید؛ من از خاندانی هستم که خدای تعالی دوستی آنان را بر مسلمانان واجب گردانید، و خطاب به پیغمبرش صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: **قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ وَمَنْ يَقْتَرِفْ حَسَنَةً نَّزِدْ لَهُ فِيهَا حُسْنًا** و مراد از «اقتراف حسنه» به دست آوردن دوستی ما خانواده است. اگر کسی دست به دامن محبت ما دراز کند، خدای تعالی به بهره ورزی بیشتر او می پردازد و او را از هر چیزی که پسندیده است، برخوردار می گرداند. (1)

قندوزی این حدیث را این گونه نقل نموده است:

ابی طفیل گوید: حسن بن علی علیه السلام خطبه ای ایراد و این آیه را تلاوت فرمود: **وَ اتَّبَعْتُ مِلَّةَ آبَائِي إِبْرَاهِيمَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ**. بعد فرمود: من فرزند بشارت دهنده و ترساننده ام (از معصیت خدا) من فرزند خواننده به جانب خدایم به اذن او. من پسر چراغ روشنی دهنده ام؛ من فرزند کسی هستم که خدا او را برای رحمت عالمیان فرستاد؛ من از اهل بیتی هستم که خدا پلیدی را از ایشان برده، و من از اهل بیتی هستم که خدای سبحان مودت ایشان را واجب نمود و فرمود: بگو من از شما اجر و پاداش رسالت نمی خواهم، جز محبت و دوستی خویشانم را. این حدیث را طبرانی در الکبیر و الاوسط آورده و بزار نیز. (2)

حافظ جمال الدین زرندی مدنی از ابی طفیل و جعفر بن حبان و زیاد روایت کرده اند که امام در خطبه ای فرمود: من از اهل بیتی هستم که جبرئیل در خانه ما رفت و آمد می کرد و خدا نازل فرمود: **وَمَنْ يَقْتَرِفْ حَسَنَةً نَّزِدْ لَهُ فِيهَا حُسْنًا** و اقتراف حسنه، مودت ما اهل بیت است.

ص: 197

1- (1). ینابیع الموده، باب 58، ص 11.

2- (2). همان، ج 2، ص 358.

حافظ جمال الدین این حدیث را دنباله حدیث «من كنت مولاه فعلى مولاه» آورده است. امام واحدی گفته است: این ولایتی را که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم تثبت فرموده از آن پرسش می شود، هم چنانکه در قول خدای سبحان آمده: وَقِفُوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ منظور آیه پرسش از ولایت علی و اهل بیت علیهم السلام است.

بزار و طبرانی از حسن بن حسن سبط پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم از طریقی که بعضی آنها حسن است که آن جناب خطبه خواندند، از جمله این بود که تلاوت فرمود: وَ اتَّبَعْتُ مِلَّةَ آبَائِي إِبْرَاهِيمَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ الْخَيْرِ. پس فرمود: منم پسر بشارت دهنده، منم از اهل بیته که خداوند عزوجل دوستی و موالات ایشان را واجب کرده و فرمود: بگو ای محمد لا اَسئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى وَمَنْ يَقْتَرِفْ حَسَنَةً الْخَيْرِ وَ اقْتَرَفَ حَسَنَةً، دوستی ما اهل بیت است. (1)

امام حسین علیه السلام

امام حسین علیه السلام ضمن حدیثی می فرماید:

... و ان القرابه التي عظم الله حقها و امر برعايتها و ان يسأل نبيه الاجر له بالموده لاهلها قرابتنا اهل البيت...؛ (2) قرابتی که خداوند حق آنها را تعظیم نموده و به رعایت حقوق آنها امر نموده و اجر رسالت پیامبر را محبت به آنها قرار داده، قرابت ما اهل بیت است.

امام زین العابدین علیه السلام

ابن جریر طبری چنین نقل کرده است:

حدثني محمد بن عماره: قال: ثنا اسماعيل بن ابان، قال: ثنا الصباح بن يحيى المري، عن السدي، عن ابي الديلم، قال: لما جىء بعلى بن الحسين - رضی الله عنهما - اسيراً فاقیم علی درج دمشق، قام رجل من اهل الشام فقال: الحمد لله الذي قتلکم و استاصلکم و قطع قرنی الفتنة! فقال له علی بن

ص: 198

1- (1) . همان، باب 59، ص 80.

2- (2) . شواهد التنزیل، ج 2، ص 164.

الحسین - رضی الله عنه - أقرأت القرآن؟! قال: نعم، قال: أقرأت آل حم؟! قال: قرأت القرآن ولم اقرأ آل حم. قال: ما قرأت قل لا أسئلكم  
عليه أجراً إلا المودة في القربى؟! قال: وانكم لاتتم هم؟! قال: نعم. (1)

هنگامی که حضرت علی بن الحسین علیه السلام را اسیر کرده بودند در مسیری که عبور می دادند، ابتدای دروازه شام، آن حضرت را متوقف ساختند. مردی از شامی ها از جا برخاست و گفت: خدا را سپاس که شما را کشت و بیچاره کرد، و بر اثر کشتن شما ریشه فساد و فتنه را نابود ساخت و دو شاخ فتنه و فساد را از پای درآورد! حضرت علی بن الحسین علیه السلام فرمود: آیا قرآن کریم تلاوت کرده ای؟ آری! قرآن کریم را تلاوت کرده ام. امام علیه السلام فرمود: آیا «آل حم» را تلاوت کرده ای؟ در پاسخ گفت: قرآن را تلاوت کرده ام لیکن «آل حم» را نخوانده ام! فرمود: آیا آیه قل لا أسئلكم... را تلاوت نکرده ای؟ مرد شامی شگفت زده شد. گفت: مگر شما «آل حم» هستید؟ فرمود: آری.

منابع برای مطالعه بیشتر:

1. آیه الموده، سید علی الحسینی المیلانی، مجله تراثنا، شمارگان 46/45، محرم و صفر 1417، ص 12 به بعد.
2. تفسیر آیه الموده، محمد بن مجد شهاب الدین الخفاجی، تحقیق محمد باقر محمودی، مجمع احیاء الثقافه الاسلامیه، 1421 ق.
3. معطیات آیه الموده، سید محمود هاشمی، قم، مکتب السید محمود الهاشمی، 1362 ش.
4. حقوق آل البیت فی الکتاب و السنه باتفاق الامه، محمد حسین العاملی، قم، مطبعه مهر، الطبعة الاولى، 1415 ق.
5. آیه مودت، مشتاق حسین مشاهدی، کراچی، انجمن رضویه.
6. تفسیر آیه مودت، مرتضی حائری یزدی، مجله آفاق نور، پیاپی 1، دیماه 1381.

ص: 199

---

1- (1). البحر المحيط، ج 7، ص 516؛ تفسیر طبری، ذیل آیه، ج 25، ص 16؛ درالمنثور، ج 7، ص 348؛ ینابیع الموده، باب 59، ص 80.



7. مودت اهل بیت محور وحدت مسلمانان، مصاحبه عبدالکریم بی آزار شیرازی، کیهان فرهنگی، پیاپی 184، بهمن 1380.

8. پژوهشی در آیه مودت، علی اکبر بابایی، نشریه معرفت، پیاپی 48، آذر 1380.

9. مقصود از مودت در قربی چیست؟ (بدون ذکر نام نویسنده) درس هایی از مکتب اسلام، پیاپی 191، مهر 1354.

10. تدبری دیگری در آیه مودت، محمد رضا جعفری، گلستان قرآن، پیاپی 91، دیماه 1379.

## 2. آیه 23 سوره شوری

وَمَنْ يَّقْتَرِفْ حَسَنَةً نَّزِدْ لَهُ فِيهَا حُسْنًا

1. عن ابن عباس: وَمَنْ يَّقْتَرِفْ حَسَنَةً قَالَ: الموده آل محمد؛ (1) ابن عباس می گوید: مقصود از کسب حسنه و انجام آن، دوستی آل محمد است.

2. وهبه الزحیلی ذیل این آیه می گوید:

«و من یکتب حسنه أو خصله من خصال الخیر و منها موده القربی...؛ (2) هر کس حسنه ای نیکو را بنویسد که از آن جمله مودت اهل بیت است، خداوند آن حسنه را ده برابر یا بیشتر می کند.»

3. قندوزی حنفی می گوید:

از امام باقر و امام صادق علیهما السلام جداگانه روایت شده که مراد از «حسنة» ولایت و دوستی ما اهل بیت است. او می گوید حدیث امام صادق علیه السلام را ابن کثیر هم نقل نموده است. و نیز در حدیث دیگری آمده مراد از حسنه، دوستی اهل بیت و مراد از سیئه، بغض آنهاست. (3)

4. ابن حجر نقل کرده است:

اخرج احمد عن ابن عباس فی وَ مَنْ يَّقْتَرِفْ حَسَنَةً نَّزِدْ لَهُ فِيهَا حُسْنًا قَالَ:

ص: 200

---

1- (1). درالمنثور، ج 6، ص 7.

2- (2). تفسیر المنیر، ج 25، ص 64.

3- (3). همان، ج 25، ص 64؛ ینابیع الموده، باب 25، ص 227؛ روح المعانی، ج 24، ص 123 (حدیث آخر).

عده زیادی از علمای اهل سنت نقل نموده اند که مراد از حسنه، محبت اهل بیت است، از جمله:

سیوطی، درالمنثور، (ج 6، ص 7 ط مصر)؛ ینابیع الموده، صص 98 و 369 (ط استامبول)؛ جمال الدین محمد بن یوسف، نظم درالسمطین، ص 86؛ عبدالله الشافعی، المناقب، ص 156؛ میرحسین میبدی، شرح دیوان امیرالمؤمنین، ص 191؛ ابن الصباغ، الفصول المهمه، ص 11، (ط النجف)؛ محمدخان البدخشی، القول الفصل، ص 486، (ط جاوا)؛ یوسف النبهانی، الشرف الموبد، ص 85 (ط مصر)؛ علامه الامر تسری، ارجح المطالب، ص 76 (ط لاهور)؛ ابوبکر العلوی الحسینی، رشفه الصاری، (ص 23، ط القاهره مصر)؛ سیدمحمد عبدالغفار، ائمه الهدی، (ص 45، ط القاهره مصر)؛ آلوسی، روح المعانی، ج 25، ص 31، ط مصر.

### 3. آیات 89 تا 90 سوره نمل

مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ خَيْرٌ مِنْهَا وَهُمْ مِنْ فِرْعَ يَوْمَئِذٍ آمِنُونَ \* وَ مَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَكُبَّتْ وَجُوهُهُمْ فِي النَّارِ هَلْ تُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ

«هر کس نیکی به میان آورد پاداشی بهتر از آن یابد و آنان در آن روز از هول و هراس ایمن باشند و هر کس بدی به میان آورد، به رو در آتش سرنگون شود. آیا جز آنچه می کردید سزا داده می شوید؟».

قندوزی حنفی در ینابیع الموده، آلوسی در روح المعانی، صاحب تفسیر المنیر و دیگران (2) نقل نموده اند که مراد از حسنه، محبت اهل بیت و مراد از سیئه، بغض نسبت به آنان می باشد.

آلوسی در آیه وَ لَا تَسْتَوِي الْحَسَنَةُ وَ لَا السَّيِّئَةُ از علی علیه السلام روایت می کند:

«الحسنه حب الرسول وآله علیهم الصلاه والسلام و السيئه بغضهم؛ (3) حسنه حب رسول الله و آل او علیهم السلام است و سیئه بغض آنهاست».

ص: 201

1- (1). ابن حجر، الصواعق المحرقة، ص 101.

2- (2). ینابیع الموده، باب 25، ص 227؛ روح المعانی، ج 14، ص 123؛ تفسیر المنیر، ج 25، ص 64.

3- (3). سوره فصلت، آیه 34؛ روح المعانی، ج 24، ص 123.

در تأیید دوستی اهل بیت روایتی از کنز العمال می افزاییم:

متقی هندی در کنز العمال و سیوطی در درالمنثور در ذیل تفسیر آیه: الَّذِينَ آمَنُوا وَ تَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِكْرِ اللَّهِ أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ آورده اند: (1) عن علی علیه السلام: ان الرسول الله صلی الله علیه وآله وسلم لما نزلت هذه الآية أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ قال: ذاك من احب الله ورسوله و احب اهل بیته صادقاً غیر کاذب و احب المؤمنین شاهداً و غائباً الا بذکر الله یتحابون قال: اخرجہ ابن مردویه.

بر این اساس، قطعاً کسی که خدا و رسول و اهل بیتش را به واقع دوست داشته باشد دلش آرام می گیرد و به راستی مگر یاد خدا غیر از یاد رسول او و اهل بیت علیهم السلام است. همچنین ذیل آیه عروه الوثقی روایتی از امام موسی کاظم علیه السلام نقل شده که مراد از عروه الوثقی مودت و دوستی آل محمد علیهم السلام است. (2)

#### 4. آیه 96 سوره مریم

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا<sup>3</sup>

«همانا کسانی که ایمان آورده و عمل صالح انجام می دهند خداوند برای آنها دوستی برمی گزیند».

غالب مفسرین بر این اعتقادند که مراد از قرار دادن دوستی «حب علی علیه السلام» است و بنا بر قاعده جری و تطبیق و آنچه از روایات برمی آید شامل اهل بیت هم می شود. آلوسی به اسناد دیلمی از براء نقل می کند که رسول الله صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام فرمودند:

بگو خداوند را برایم عهدی قرار بده و در سینه های مؤمنین دوستی مرا جای ده؛ پس خدای سبحان این آیه را نازل کرد، محمد بن حنفیه گوید: «لا تجد مؤمناً و هو محب علیاً و اهل بیته؛ هیچ مؤمنی را ندیدم، مگر اینکه علی علیه السلام و خاندانش را دوست دارد». (3)

ص: 202

1- (1). کنز العمال، ج 1، ص 251؛ درالمنثور، ذیل أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ سوره رعد، آیه 28.

2- (2). سوره لقمان، آیه 22، ینابیع الموده، ص 261.

3- (4). روح المعانی، ج 16، ص 143؛ درالمنثور، ج 5، ص 544، تفسیر قرطبی، ج 11، ص 161 (ذیل سوره مریم، آیه 96).

امامیه خبر نزول آیه را درباره علی علیه السلام از ابن عباس و امام باقر علیه السلام روایت کرده و با احادیث دیگری که از دید آنها صحیح است تأیید نموده اند؛ از جمله اینکه علی فرمودند: اگر گردن مؤمن را با شمشیرم بزنم دست از من، بر نمی دارد و اگر تمام دنیا را به منافق بدهم تا مرا دوست بدارد، دوست نمی دارد، زیرا رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «لایبغضک مؤمن و لا یحبک منافق» (1).

او در جای دیگر می افزاید:

ذکروا من علامات النفاق بغض علی کرم الله وجهه. فقد اخرج ابن مردويه عن ابن مسعود قال: ما کنا نعرف المنافقین علی عهد رسول الله الا ببغضهم علی بن ابی طالب. اخرج هو و ابن عساکر عن ابی سعید الخدری ما یؤیده، عندی ان بغضه رضی الله عنه من اقوی علامات النفاق...؛ (2)

ابن مردویه از ابن مسعود روایت نموده که ما در روزگار رسول الله صلی الله علیه و آله منافق را فقط از بغضش نسبت به علی علیه السلام می شناختیم و این سخن را با روایاتی از ابن عساکر از ابی سعید الخدری تأیید می کند. از دیدگاه من بغض علی رضی الله عنه از قوی ترین علامات نفاق است، پس اگر به این ایمان داری خوشا به حالت پس چه می گویی در مورد یزید رانده شده (علیه اللعنه) آیا علی کرم الله وجهه را دوست داشت یا بغض می ورزید، می دانم شک نداری که او علیه اللعنه نسبت به علی علیه السلام بغض داشت و نیز نسبت به فرزندان حسن و حسین که درود و سلام خدا بر پدر، جد و خود آن دو باد، همچنانکه بر این موضوع روایات متواتری دلالت دارد.

کلام آلوسی بس زیبا و دلنشین است و جایی برای بحث باقی نمی گذارد.

ص: 203

- 
- 1- (1). منظور همان حدیث معروف است که فرموده: «لو ضربت خیشوم المؤمن بسیفی هذا علی ان یبغضنی ما ابغضنی و لو صببت الدنیا بجملتها علی المنافق علی ان یحبی ما احببنی وذلک انه قضی فانقضی علی لسان النبی صلی الله علیه و آله قال...».
- 2- (2). روح المعانی، ج 26، ص 78. روایت کامل ر. ک: بخش فضایل.

مظهري در تفسير خود ضمن بيان نزول آيه درباره علي عليه السلام آن را با رواياتي تأييد مي كند.

واخرج الطبراني في الاوسط عن ابن عباس قال: نزلت هذه الآية في علي بن ابي طالب عليه السلام؛ يعني يجعل الله تعالى محبته في قلوب المؤمنين و سائر الخلائق غير الكافرين قال رسول الله صلى الله عليه (وآله) وسلم: «من كنت مولاه فعلى مولاه»<sup>(1)</sup> رواه احمد و ابن ماجه عن البراء و احمد عن بريده و الترمذى و النسايى عن زيد بن ارقم، قال عليه السلام: «ذكر على عباده» رواه صاحب مسند الفردوس عن عائشه و فى لفظ «حب على عباده» قال رسول الله صلى الله عليه (وآله) وسلم: «اذا احب الله العبد قال لجبرائيل قد احببت فلاناً فاحبه فيحبه جبرائيل ثم ينادى فى اهل السماء ان الله قد احب فلاناً فاحبوه فيحبه اهل السماء ثم يوضع له القبول فى الارض»<sup>(2)</sup>.

ابن عطيه نيز پس از نقل كلام نقاش كه اين آيه در مورد علي عليه السلام است مى گويد:

«قال ابن الحنفية: لا يجد مؤمنا الا و هو يحب عليا و اهل بيته»<sup>(3)</sup> هيچ مؤمنى را نمى يابى مگر اينكه دوستدار علي عليه السلام و اهل بيت اوست».

دوستى اين خاندان و به خصوص علي عليه السلام يكي از نشانه هاى مؤمن و بغض نسبت به علي عليه السلام و خاندان او از نشانه هاى شناخت منافق است. در اين زمينه روايات بسيارى وجود دارد؛ از جمله:

1. يا على ان الله عزوجل قد زينك بزينة لم يتزين العباد بزينة احب اليه منها الزهد فى الدنيا فجعلك لا تتال من الدنيا شيئا و لا تتال الدنيا منك شيئا و هب لك حب المساكين و رضوا بك اماما و رضيت بهم اتباعاً فطوبى لمن احبك و صدق

ص:204

1- (1) . تفسير مظهري، ج 6، ص 48.

2- (2) . الترمذى كتاب المناقب، باب مناقب علي بن ابي طالب رضى الله عنه (3722)؛ ابن ماجه در اول سنن باب فضل علي بن ابي طالب رضى الله عنه (121)؛ البخارى در كتاب: بدء الخلق، باب ذكر الملائكة (3209)؛ مسلم در كتاب البر و الصلحه و الاداب، باب: اذا احب الله عبداً حبه الى عباده (2637).

3- (3) . المحرر الوجيز، ج 4، ص 34.

فیک و ویل لمن ابغضک و کذب علیک...؛ (1) ای علی خداوند تو را به چیزهایی زینت داده که بندگان او به زینتی محبوب تر و بهتر از آنها پیش خدا آراسته نشده اند، از آن جمله است زهد و کناره گیری از دنیا، آنچنان که نه تو از دنیا چیزی بهره مند شوی و نه آن از تو، دوستی مسکینان را به تو ارزانی داشت و آنان به امامت و رهبری تو خوشنودند و تو از پیروی آنان، خوشا به حال کسی که تو را دوست بدارد و در دوستی تو صداقت داشته باشد. وای به حال کسی که با تو دشمنی کند و بر ضد تو دروغ بگوید.

2. در کتب حدیث این روایت نیز به طرق گوناگون نقل شده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: «یا علی لا یبغضک مؤمن و لا یحبک منافق؛ (2) ای علی! مؤمن تو را دشمن نداشته و منافق تو را دوست نمی دارد».

از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم درباره مقام بلند و فضیلت اهل بیت و محبت و دوستی آنان روایات بسیاری رسیده است که این مقام گنجایش ذکر آنها را ندارد.

سیوطی ذیل آیه إِنَّ الَّذِينَ أَزْدَوُا عَلٰی اَدْبَارِهِمْ در آخر سوره محمد از ابن مسعود روایت می کند که «ما کنا نعرف المنافقین علی عهد رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم الا ببغضهم علی بن ابی طالب علیه السلام». (3)

3. شهرستانی به نقل از سعید بن مسیب می گوید:

کنا نعرف المؤمن من المنافق بحب علی و بغضه و غدا انت یا علی قسیم النار و الجنة...؛ ما مؤمن را از منافق با دوستی یا بغضش نسبت به علی علیه السلام می شناختیم و فردای قیامت، ای علی بر شفیر جهنم می ایستی و می گویی این از آن من پس ملک رحمت آن را به بهشت می برد و می گویی این از من

ص: 205

---

1- (1) . اسد الغابه، ج 4، ص 23.

2- (2) . صحیح نسائی و ترمذی، به نقل ینابیع الموده، صص 8-47.

3- (3) . الدرالمثور، ذیل آیه و مصادر دیگر حدیث: مشکل الآثار، ج 1، ص 50؛ ذخائر العقبی، ص 43؛ الاستیعاب، ج 2، ص 464؛ مجمع الزوائد، ج 9، ص 132؛ ریاض النضره، ج 2، ص 214؛ مستدرک الصحیحین 3، ص 129؛ صحیح الترمذی، ج 2، ص 299 (ام سلمه)؛ مسند احمد، ج 6، ص 292 (ام سلمه)؛ حلیه الاولیاء، ج 6، ص 294 (به سند ابی سعید) و تفسیر بغوی ذیل سوره فتح، آیه 29؛ تفسیر مفاتیح الاسرار، تحقیق آقای آذر شب، ج 1، ص 272؛ سنن نسائی، ج 8، ص 16. این حدیث در حد تواتر نقل شده است.

نیست، پس فرشته عذاب او را به جهنم می برد، موحد از مشرک با لا اله الا الله جدا می شود و مؤمن از منافق با حب و بغض علی علیه السلام که منجر به بهشت و دوزخ می شود. (1)

برخی از کسانی که نزول آیه: **إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا** را درباره حضرت علی علیه السلام می دانند.

تفسیر الحبری ص 289؛ ما نزل فی علی علیه السلام، ابی نعیم اصفهانی، صص 106-107 به نقل از ابن بطریق؛ شواهد التنزیل، ج 1، صص 363-365؛ نظم درر السمتین، ص 85؛ تفسیر واحدی ذیل آیه؛ مجمع الزوائد، ج 9، ص 12؛ فتح القدر، ج 3، ص 354؛ المناقب خوارزمی، ص 278؛ تأویل الآیات الظاهره فی فضائل العتره الطاهره، شرف الدین النجفی، ج 1، ص 308، رقم 17؛ کفایه الطالب، صص 248-249؛ تذکره الخواص، ج 1، ص 187؛ خصائص الوحی المبین، ابن بطریق، ص 108، رقم 77، فصل 7؛ ریاض النضره، ج 4، ص 157؛ ذخائر العقبی، ص 89؛ ینایع الموده، ص 212؛ العمده، ص 289؛ تفسیر قرطبی، ج 11، ص 161؛ مناقب ابن مغزلی، ص 327، رقم 342؛ کشف زمخشری، ج 3، ص 47؛ تفسیر نیشابوری بر حاشیه تفسیر طبری، ج 16، ص 74.

تبری

همان طور که بیان شد از جمله راه های شناخت مؤمن، دوستی خاندان اهل بیت علیهم السلام و از جمله علامات منافق، بغض نسبت به این خاندان است. از نظر شیعه امامیه تولی و تبری جزء فروع دین و از ارکان ایمان است. علمای اهل سنت نیز در برخی موارد با شیعه موافق اند.

ابن روزبهان مؤلف کتاب «وسيله الخادم الى المخدوم» می نویسد:

«هولاء ائمتنا و سادتنا و کبراؤنا بهم تولى و من اعدائهم تبری؛ بار خدایا این جماعت امامان و پیشوایان ما و مهتران و سیدان و بزرگان ما هستند، بدیشان تولی می کنیم و از دشمنانشان تبری می جوئیم».

ص: 206

---

1- (1). تفسیر مفاتیح الاسرار، ذیل بحث مفتاح الخزان، ملحق 1.

بدان که از عبادات مشهور میان مردم تولی و تبری است و جماعت امامیه گفته اند که آن جزء ایمان است و ایمان بدون آن باطل است.

«تولی» در لغت به معنی خود را به دوستی کسی موصوف ساختن و او را «ولی» و متصرف در امور خود دانستن است و «تبری» یعنی خود را از کسی بری ساختن و بیزار شدن از او و او را دشمن خود دانستن.

در عرف مذهب امامیه، عبارت از آن است که خود را به «ولاء» و محبت حضرت پیغمبر و امیرالمؤمنین و اولاد او خصوصاً یازده امام، موصوف سازند و آنان را والی و متصرف در امور خود دانند و «تبری» آن است که از دشمنان ایشان بیزار شوند و خود را از دشمنان اهل بیت بری سازند.

در مذهب امامیه «تولی و تبری» جزئی از ایمان است و اگر کسی تولی و تبری به این معنی نداشته باشد، مؤمن نیست و احکام اسلام بر او جاری نمی باشد.

دلایل شیعه بر تولی و تبری آیات و احادیثی است که در باب وجوب ولای حضرت پیغمبر و اولاد او وارد شده، مثل آیه **إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ** 1 و حدیث «من كنت مولاه فعلى مولاه» و نیز حدیث «اللهم وال من والاه وعاد من عاداه» و غیر آن از اخبار صحاح و اخباری دیگر که امامیه روایت می کنند. اما اینکه جماعت اعداء را که تبرا از ایشان، جزء ایمان است در این مقدمه، هیچ نزاعی میان امامیه نیست.

اهل سنت معتقدند که تولای رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم و آل بر بنده واجب است و تبری از دشمنان او بر هر مؤمنی فرض عین می باشد و هر که از دشمنان ایشان تبری نکند، و بیزار نگردد، از جمله مؤمنان نیست. و دلیل این که محبت پیغمبر واجب است و بدون آن ایمان کامل نیست، آن است که رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمود:

«لا يؤمن احدكم حتى اکون احب الیه من والده و ولده و الناس اجمعین» (1).

ص: 207



اکنون سخن صاحب وسیله الخادم را در باب تولی و تبری ذکر می کنیم:

پس ثابت شد که ایمان بدون محبت آن حضرت تمام نیست. محبت گاهی محقق می شود که محبوبان، محبوب را محبوب شمارند و دشمنان محبوب را دشمن خود دانند. و نیز شکی نیست که حضرت علی و ائمه اثنی عشر علیهم السلام محبوبان حضرت پیغمبر که آن جزء ایمان است محقق شود، محبت ایشان جزء ایمان باشد و همچنین دشمنان حضرت پیغمبر را دشمن داشتن از تنمه محبت آن حضرت است که آن جزو ایمان است و دشمن محبوب، دشمن محب است و حضرت امیرالمؤمنین و بقیه ائمه اثنی عشری بی شک محبوب رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم هستند، آن حضرت محب ایشان است و ما گفتیم که بیزار شدن از دشمنان پیغمبر اکرم جزء ایمان است، پس بیزار شدن از دشمنان ایشان هم جزء ایمان است. پس معلوم شد که تولی و تبری به اتفاق فریقین جزء ایمان است و نزاع در آن است که آن را علی حده باید یاد کرد یا داخل در ایمان به رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم دانست. امامیه بر این عقیده اند که آن را علی حده جزء ایمان باید شمرد و اهل سنت می گویند که آن داخل در ایمان به رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم است و این نزاعی بسیار اندک است و تقریباً نزدیک به نزاع لفظی... (1)

کلام ایشان استوار می نمایاند؛ چه آنکه آزار و اذیت اهل بیت هم ردیف آزار و اذیت رسول خداست و آزار و اذیت رسول خدا صلی الله علیه و آله کفر است، لذا تبری جستن از چنین کسانی واجب است و روایات بسیاری در این مورد رسیده است که برخی را بیان می کنیم.

الف) هشدار درباره بغض و اذیت و آزار نسبت به اهل بیت علیهم السلام

1. ام سلمه روایت کرده است، در یکی از روزها که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم در منزل من بود دچار سردرد شد. همان لحظه فاطمه علیها السلام حریره ای ترتیب داد و همراه با حسنین علیهم السلام به منزل وارد شد و غذا را در حضور مبارک رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم تقدیم کرد. پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم از فاطمه سلام الله علیها پرسید: همسرت کجاست؟ برو او را به حضور من دعوت کن. فاطمه علیها السلام حضرت علی

ص: 208

1- (1). ر. ک: وسیله الخادم الی المخدوم، به کوشش رسول جعفریان، صص 299-300.

علیه السلام را به حضور مبارک رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم آورد و آن غذا را با هم تناول کردند. سپس رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم عبای خود را بر سر آنان افکند و گوشه ای از آن را به دست چپ خود گرفت و دست راست را به سوی آسمان بالا برد و فرمود: پروردگارا! اینان اهل بیت من و از نزدیکان و مخصوصان من هستند؛ پروردگارا، هر که با آنان دشمنی کند، من با او دشمنی می کنم و هر که با آنان دوستی و سازش نماید، با او سازش می کنم و هر که کینه آنها را در دل راه دهد، با وی کینه توزی خواهم کرد. (1)

2. سیوطی در الدرالمنثور در تفسیر آیه تطهیر گفته است:

«ابن مردویه» از «ابوسعید خدری» روایت کرده است، هنگامی که حضرت علی علیه السلام با زهرا علیها السلام ازدواج کرد تا چهل بامداد، رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم به در خانه فاطمه علیها السلام می آمد و می فرمود:

«السلام علیکم اهل البیت و رحمہ اللہ و برکاتہ: الصلاہ یرحمکم اللہ» آنگاه «آیه تطهیر» را تلاوت می کرد و می فرمود: من با کسی نبرد می کنم که آنان با خاندان من نبرد کنند و با کسی سازش می کنم که با خاندان من سازش نمایند. (2)

3. ابن عباس از پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم روایت کرده است که آن حضرت به من فرمود:

یا علی، اگر چنانچه کسی از بندگان، مانند نوح پیامبر، در میان قوم خود قیام کرده، جهاد در راه خدا را به سامان رساند و عبادت کند و به وزن کوه، در راه خدا طلا انفاق کند و... بین رکن و قیام مظلومانه کشته شود، اما محبت اهل بیت را نداشته باشد بوی بهشت هم به او نمی رسد. (3)

4. سیوطی به نقل از طبرانی می نویسد:

عن الحسن بن علی قال: قال رسول الله «لا یبغضنا احد و لا یحسدنا احد الا ذید یوم القیامہ بسیاط من نار؛ امام حسن علیه السلام فرمودند که رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرموده اند: هیچ کس به ما بغض و حسد نمی ورزد مگر اینکه روز قیامت با شلاق آتشین از او استقبال می کنند و او را در آتش می افکنند.»

ص: 209

1- (1). ذخائر العقبی، ص 23.

2- (2). الدرالمنثور سیوطی، ذیل سوره احزاب، آیه 33.

3- (3). مناقب خوارزمی، ص 70.

5. سیوطی در حدیثی دیگر از ابی سعید الخدری نقل می کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند:

«والذی نفسی بیده لا یبغضنا اهل بیت رجل الا ادخله الله النار؛ (1) قسم به کسی که جانم در دست اوست هیچ کس به ما اهل بیت بغض نرزد مگر اینکه داخل جهنم شود.»

6. «عبدالله بن ابی ملیکه» از پدرش نقل کرده که یکی از شامی ها در حضور ابن عباس از حضرت علی علیه السلام نکوهش کرد. ابن عباس که به شدت ناراحت شده بود، گفت: ای دشمن خدا! با این نکوهشی که از حضرت علی علیه السلام نمودی، رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم را آزرده خاطر ساختی؛ حق تعالی می فرماید:

إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَأَعَدَّ لَهُمْ عَذَابًا مُهِينًا؛ (2)

«آنها که خدا و رسول او را آزار می دهند، خدای تعالی آنان را در دنیا و آخرت لعنت می کند، و برای آنها عذاب خوار کننده ای آماده ساخته است.»

ای مردک! اگر رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم به صورت ظاهری زنده بود، گفتار تو او را آزرده می ساخت. (3)

حاکم می گوید این حدیث صحیح است، لیکن بخاری و مسلم در کتاب صحیح خودشان آن را یاد نکرده اند.

7. مظهري ضمن نقل این حدیث در ذیل این آیه مذکور می گوید:

«من سب علیاً فقد آذی رسول الله حیث قال رسول الله: انت منی و انا منک؛ (4) هر کس علی علیه السلام را ناسزا گوید، به تحقیق که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم را آزرده است. زیرا رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: یا علی تواز منی و من از تو.»

ص: 210

---

1- (1). الدر المنثور، ج 7، ص 349 (ذیل سوره شوری، آیه 23)؛ کنز العمال، ج 6، ص 218 (حدیث امام حسن علیه السلام).

2- (2). سوره احزاب، آیه 57.

3- (3). مستدرک حاکم، ج 3، ص 121.

4- (4). تفسیر المظهري، ج 7، صص 382-383.

8. ابن عساکر در تاریخ دمشق نقل می کند که ابو امامه الباهلی از قول رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم روایت نموده که ایشان فرمود:

خلق الله الانبياء من اشجار شتى و خلقنى و علياً من شجره واحده فانا اصلها و على فرعها و فاطمه لقاحها و الحسن و الحسين ثمرها، فمن تعلق بغصن من اغصانها نجا، و من زاغ هوى و لو ان عبدالله بين الصفا و المروه الف عام ثم الف عام ثم الف عام، ثم لم يدر محبتنا لا كبه الله على منخرية فى النار، ثم تلا قُلْ لا اَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ اجْرًا اِلَّا الْمَوَدَّةَ فى الْقُرْبى؛ (1)

خداوند من و علی را از درختی واحد خلق نمود و سایر انبیاء را از درختان دیگر، پس من اصل آنم و علی فرع آن، فاطمه وسیله زیادی آن و حسن و حسین میوه آن و هرکس به شاخه ای از شاخسار این درخت آویزان شود نجات می یابد، ولی اگر کسی هزار سال خدا را بین صفا و مروه عبادت کند سپس هزار سال دیگر و...، اما محبت ما اهل بیت را نداشته باشد او را با بینی در آتش می افکند. سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله این آیه را خواند: «من اجر رسالتی از شما نمی خواهم جز دوستی خاندانم.»

9. زمخشری در تفسیر خود ذیل آیه: قُلْ لا اَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ اجْرًا اِلَّا الْمَوَدَّةَ فى الْقُرْبى (2) از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم روایت می کند که ایشان فرمودند:

«حرمت الجنة على من ظلم اهل بيتى و آذانى من عترتى؛ بهشت بر کسی که به اهل بیت من ظلم کند و من را درباره عترتم آزار دهد، حرام است.» (3)

10. حاکم حسکانی ذیل آیه:

وَ مَنْ اَعْرَضَ عَن ذِكْرِى فَاِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكاً وَ نَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ اَعْمى؛ (4)

ص: 211

---

1- (1). تاریخ دمشق، ترجمه علی بن ابی طالب، ج 1، صص 132-133.

2- (2). سوره شوری، آیه 23.

3- (3) الکشاف، ذیل سوره شوری، آیه 23.

4- (4). سوره طه، آیه 124.

از امام باقر علیه السلام از امام زین العابدین از پدرشان نقل می کنند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند:

ای مهاجرین و انصار، حبوا علیاً لِحبی و اکرموه لکرامتی و الله ما قلت لكم هذا من قبلی و لکن الله تعالی امرنی بذلك، و یا معشر العرب من ابغض علیاً من بعدی حشره الله یوم القیامه أعمی لیس له حجه؛(1)

علی را همچون دوستی من (به خاطر دوستی من) دوست بدارید و او را به خاطر اکرام من اکرام کنید، به خدا قسم این را از خودم نمی گویم، خداوند من را به گفتن آن امر نموده است ای گروه عرب هرکس به علی بغض بورزد خداوند روز قیامت او را کور محشور می کند، به طوری که هیچ برهانی ندارد.

11. در حدیث دیگری از امام باقر علیه السلام نقل شده که هرکس به ما اهل بیت بغض بورزد خداوند روز محشر او را یهودی محشور می کند.(2)

12. ابن کثیر ذیل آیه 101 مؤمنون می نویسد:

قال رسول الله: فاطمه بضعه منی، یغضبني ما یغضبها و یسطنی ما یسطها و ان الانساب تقطع یوم القیامه الانسی و سببی و صهری؛ فاطمه پاره تن من است، آنچه او را به خشم می آورد، مرا ناراحت می کند و آنچه او را مسرور گرداند مرا خوشحال می کند و تمام انساب روز قیامت قطع می شود مگر حسب و نسب من.

ابن کثیر در ادامه می گوید: این حدیث در صحیحین این گونه نقل شده است:

«فاطمه بضعه منی یربني ما یربها و یؤذني ما آذاها».(3)

13. عن المسور بن مخرمه انه بعث اليه حسن بن حسن عليه السلام یخطب ابنته فقال له قل فلیقنی فی العتمه قال: «فلیقنه فحمد الله المسور و اثنی علیه ثم قال: أما

ص: 212

1- (1). شواهد التنزیل، ج 1، ص 379.

2- (2). همان، ص 380 «من ابغضا اهل البيت حشره الله یوم القیامه یهودياً».

3- (3). تفسیر القرآن العظیم، ج 5، ص 40؛ تفسیر مظهری، ج 4، ص 47؛ روح المعانی، ج 26، ص 164؛ التفسیر المنیر، ج 16، ص

بعد ایم الله ما من نسب و لا سبب و لا صهر احب الی من نسبکم و سببکم و صهرکم و لکن رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم قال: فاطمه بضعه منی یغضبنی ما یغضبها و یبسطنی ما یبسطها وان الانساب یوم القیامه تنقطع غیر نسبی و سببی و صهری و عندک ابنتها و لو زوجتک لیغضبها ذلک فانطلق عاذراً له. قال الحاکم: هذا حدیث صحیح الاسناد» (1).

از مسور بن مخرمه روایت شده که می گفت: حسن بن حسن علیه السلام از من دخترم را خواستگاری کرد و پیغام دادم هنگام عشاء پیش من بیاید. مسور وقتی حسن را دید بعد از حمد خدا گفت: به خدا که هیچ نسب و سبب، و دامادی نزد من محبوب تر از نسب و سبب و دامادی شما نیست، ولی به دلیل آن که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرموده: فاطمه پاره تن من است هر عملی که او را ناراحت کند مرا ناراحت می کند و هر چه او را خرسند سازد، مرا خرسند می سازد و نیز فرموده همه انساب در روز قیامت منقطع می شود، مگر نسب و سبب و صهر من، چون همسر تو دختر فاطمه است اگر من دخترم را به همسری تو در آورم دخت فاطمه از من آزرده می شود». حاکم می گوید: سند حدیث صحیح است.

14. از ابن عباس نقل شده است:

توفی ابن لصفیه عمه رسول الله صلی الله علیه و آله) وسلم فبکت علیه و صاحت فاتاها النبی صلی الله علیه و آله وسلم فقال لها: یا عمه ما بیکیک؟ فقالت: توفی ابنی. قال: یا عمه من توفی له ولد فی الاسلام فصبر فبنی الله له بیتاً فی الجنه. فسکتت ثم خرجت من عند رسول الله. فاستقبلها عمر بن الخطاب، فقال: یا صفیه، قد سمعت صراخک ان قرابتک من رسول الله صلی الله علیه و آله) وسلم لن تغنی عنک من الله شیئاً فبکت، فسمعها النبی صلی الله علیه و آله وسلم و کان یکرمها و یحبها فقال: یا عمه اتبکین و قد قلت لک ما قلت: لیس ذاک یا رسول الله استقبلنی عمر بن الخطاب فقال: ان قرابتک من رسول الله صلی الله علیه و آله) وسلم لن تغنی عنک من الله شیئاً. قال: فغضب النبی الله علیه و آله) وسلم و قال: یا بلال هجر بالصلاه

ص: 213

1- (1). ذخائر العقبی، ص 38؛ مستدرک الصحیحین، ج 3، ص 158؛ المسند لاحمد، ج 4، ص 332؛ السنن الکبری، ج 7، ص 64؛ مجمع الزوائد، ج 9، صص 173-174 و 203؛ الجامع الصغیر، ص 832.

فهبجر بلال بالصلاه فصعد المنبر النبي صلى الله عليه وآله وسلم فحمد الله واثني عليه ثم قال: ما بال اقوام يزعمون ان قرابتي لا تنفع، كل سبب و نسب منقطع يوم القيامة الا سببي و نسبي فانها موصوله في الدنيا و الآخرة؛(1)

وقتی پسر صفیه عمه رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فوت کرد صفیه در سوگ او ناله سرداد و بی قراری آغاز نمود. رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم نزدش آمد و فرمود: عمه چرا اینقدر گریه می کنی؟ گفت برای اینکه پسرم مرده. فرمود: هر کس در اسلام داغ فرزند ببیند و صبر کند، خداوند برایش قصری در بهشت می سازد. صفیه ساکت شد و رفت. در راه به عمر بن خطاب برخورد، عمر به او زخم زبان زد و گفت: صدای ناله ات را می شنیدم، قرابت تو با رسول خدا هیچ فایده ای برایت ندارد. صفیه دوباره شروع به گریه کرد. رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم پرسید: عمه بعد از آن مژده که به تو دادم هنوز گریه می کنی؟ گفت: این بار گریه ام برای فرزندم نیست بر زخم زبانی است که عمر به من زد. رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم عصبانی شد و به بلال دستور داد مردم را به نماز فرا خواند. بلال فرمان رسول خدا صلی الله علیه و آله را انجام داد. پیامبر صلی الله علیه و آله بر منبر رفت و فرمود:

چه می شود مردمی را که می پندارند قرابت من برای کسی فایده ندارد! هر سبب و نسبی در روز قیامت بریده می شود، جز سبب و نسب من که در دنیا و آخرت برقرار و باقی مانده است.

15. ابن عربی محبت اهل بیت علیهم السلام را برابر با محبت پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم دانسته و تصریح کرده است که دشمنی و خیانت به ایشان در واقع دشمنی و خیانت به آن حضرت است؛ چنانکه در فتوحات نوشته است:

کسانی که اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم را دشمن می دارند، و به آنان خیانت می ورزند، گویا با خود رسول الله دشمنی کرده و به وی خیانت

ص:214

---

1- (1) . مجمع الزوائد، ج 8، ص 216؛ الصواعق، ص 138؛ ذخائر العقبی، ص 6؛ نظم درالسمطین، ص 233؛ ینابیع الموده، صص 189-190.

ورزیده اند. پس لازم است همان طور که رسول خدا صلی الله علیه و آله را دوست می داریم اهل بیت او را نیز دوست بداریم و از عداوت و کراهت نسبت به آنان اجتناب کنیم.

بعد هم می افزاید:

شخص موثقی در مکه به من خبر داد و گفت: من از اعمال شرفاء در مکه کراهت داشتم، شبی فاطمه علیها السلام دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم را در خواب دیدم که از من اعراض می کند و روی بر می گرداند. من بروی سلام دادم و علت بی مهری اش را جویا شدم، پاسخ داد تو از شرفاء بدگویی می کنی. گفتم: ای بانوی من آیا کارهای آنها را درباره آن مرد نمی بینی؟! فرمود: آیا ایشان فرزندان من نیستند؟! پس من از کار خود توبه کردم و آن حضرت به من عنایت فرمود و از خواب بیدار شدم.

ابن عربی پس از نقل این واقعه، دو بیت زیر سرود:

فلا تعدل باهل البيت خلقاً فاهل البيت هم اهل السیاده

فبغضهم من الانسان خسر حقیقی و حبههم عباد(1)

در بزرگی و سیادت احدی را با اهل بیت برابر و مساوی بدان که آنان شایسته سیادت و بزرگی هستند.

خصومت و دشمنی با آنان زیان و خسران است و دوستیشان عبادت است.

16. آلوسی در بیان شقی ترین انسان ها چنین می گوید:

جاء ان أشقی الأولین عاقر الناقه و أشقی الآخین قاتل علی کرم الله وجهه و قد أخبر صلی الله علیه و آله وسلم بذلك علیاً رضی الله عنه و کرم الله وجهه و عندی أشقی الآخین أشقی من أشقی الأولین و الفرق بینهما كالفرق بین علی کرم الله وجهه و الناقه؛(2) روایت شده که اشقی الاولین کسی است که ناقه صالح را پی کرد و اشقی الاخرین قاتل علی علیه السلام است که

ص: 215

1- (1). فتوحات مکیه، ج 4، ص 139.

2- (2). روح المعانی، ج 8، ص 168.



رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم خبرش را به علی علیه السلام داده بود. به عقیده من اشقی الاخرین از اشقی الاولین، شقی تر است و فرق بین این دو مثل فرق بین علی کرم الله وجهه و ناقة (شتر صالح) است.

17. سیوطی ذیل تفسیر سوره شمس چنین می آورد:

أخرج ابن أبي حاتم، ابن مردويه، البغوي، أبو نعیم فی الدلائل عن عمار بن یاسر قال: قال رسول الله بعلی علیه السلام ألا أحدثک بأشقی الناس، قال بلی، قال رجلان، أحیمر ثمود الذی عقر الناقة، والذی یضربک علی هذا یعنی قرنه حتی تبتل منه هذا یعنی لحیته. قال: اخرج الطبرانی و ابن مردويه و ابونعیم مثله عن حدیث صهیب و جابر سمره؛(1)

رسول خدا صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام فرمودند: آیا شقی ترین مردم را برایت معرفی کنم؟ فرمودند: بله. حضرت فرمودند: آنها دو نفرند، کسی که ناقة صالح را پی کرد و کسی که بر اینجا می زند، یعنی پیشانی تو تا اینکه محاسنت را خضاب می کند.

(ب) آیات نازل شده در ذم خوارج

طبری در جامع البیان جریان خروج ذی الثدیه را از زبان رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم، نقل می کند که ایشان فرمودند: «عده ای از مسلمانان از دین خارج شدند، که بهترین فرقه ام آنها را به قتل می رسانند.»(2)

ص: 216

1- (1) . الدر المنثور، ذیل تفسیر سوره شمس، روایت اشقی الناس؛ تفسیر کبیر ذیل هذه ناقة الله لكم؛ خصائص نسائی، ص 39؛ مستدرک، ج 3، ص 113؛ مشکل الآثار، ج 1، ص 351؛ تاریخ طبری، ج 2، ص 123. ر. ک: بخش فضایل (فصل 5).

2- (2) . تفسیر طبری، ج 10، ص 109. در ادامه حدیث ابو سعید را می آورد که گفت: «قسم می خورم که رسول خدا صلی الله علیه و آله حدیث را فرمود» نیز نسائی در خصائص، ص 44؛ حاکم، المستدرک، ج 2، صص 145-147؛ ابن اثیر، اسد الغابه، ج 2، ص 140؛ هیثمی، مجمع الزوائد، ج 3، ص 66. در برخی منابع زیاداتی هم دارد که امام علی علیه السلام پس از کشتن او پرسید: آیا او را می شناسید، مردی عرض کرد، حرقوس است. مادرش را احضار نمودند گفت: این کیست، گفت نمی دانم، چون من در جاهلیت گوسفندانم

را

در تفسیر سیوطی ذیل **أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ بَدَّلُوا نِعْمَتَ اللَّهِ كُفْرًا** در سوره ابراهیم چنین نقل شده است:

قال: و اخرج عبدالرزاق و الفریابی و النسائی و ابن جریر و ابن ابی حاتم و ابن الانباری فی المصاحف و ابن مردویه و الحاکم و صححه، و البیهقی فی الدلائل عن ابی الطفیل ان ابن الکوا سأل علیاً علیه السلام من الَّذِينَ بَدَّلُوا نِعْمَتَ اللَّهِ كُفْرًا؟ قال: هم الفجار من قریش کفیتهم یوم بدر، قال: فمن الذین ضل سعیهم فی الحیاه الدنیا؟ قال: منهم اهل حروراء. (1)

ابن الکواء از حضرت علی علیه السلام می پرسد:

الَّذِينَ بَدَّلُوا نِعْمَتَ اللَّهِ چه کسانی هستند؟ حضرت می فرماید: کفار قریش که جنگ بدر آنها را کفایت نمود (کشته شدند) پرسید: الَّذِينَ ضَلَّ سَعْيُهُمْ چه کسانی هستند؟ حضرت فرمود: خوارج.

ذیل آیه: **هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا** روایاتی نقل شده که مراد از آنها خوارج هستند یا خوارج از مصادیق بارز آنها می باشند.

(تفسیر ابن جریر الطبری) روی بسنده ابی الطفیل قال:

سأل عبدالله بن الکوا علیاً علیه السلام عن قوله: **هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا** قال: اتم یا اهل حروراء (اقول) و رواه بطریق آخر عن سلمه بن کهیل و قال فیه: و یلک اهل حروراء منهم.

روی بسنده عن ابی الصهباء عن علی بن ابی طالب علیه السلام ان ابن الکوا سألہ عن قول الله عزوجل: **هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا** فقال علی (علیه السلام) و انت اصحابک. (2)

ص: 217

1- (1). الدر المنثور، ذیل **أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ** سوره ابراهیم، آیه 28. مراد از اهل حروراء خوارج هستند.

2- (2). هر دو حدیث، تفسیر طبری، ج 16، ص 27.

روی بسنده عن نافع ابن جبیر بن مطعم قال: قال ابن الكوا لعلی بن ابی طالب علیه السلام: «ما الاخسرین اعمالاً الذین ضل سعيهم فی الحياه الدنيا؟» قال: انت و اصحابك. (1)

روی بسنده عن زاذان عن علی بن ابی طالب علیه السلام انه سئل عن قوله: قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالاً قَالَ: هم كفره اهل الكتاب (الی ان قال) ثم رفع صوته فقال: و ما اهل النهر منهم ببعید. (2)

زمخشری ذیل همین آیه آورده است:

«و عن علی علیه السلام ان ابن الكوا سألهم فقال: منهم اهل حروراء، (اقول) و ذكره الفخر الرازی ایضا فی تفسیره الكبير و قال: هم اهل حروراء.» (3)

محتوای این احادیث را می توان بدین ترتیب خلاصه کرد:

حدیث اول: مراد خوارج هستند.

حدیث دوم: تو و قومت هستی، ای ابن الكواء، با توجه به اینکه خود این شخص نیز از خوارج است.

حدیث سوم: خوارج از مصادیق آن هستند.

حدیث چهارم: خوارج هستند.

زمخشری در تفسیر فَأَمَّا الَّذِينَ اسْوَدَّتْ وُجُوهُهُمْ أَكْفَرْتُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ فَذُوقُوا الْعَذَابَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ 4 آورده:

و عن ابی امامه هم الخوارج و لما رأهم علی درج دمشق دمعت عیناه، ثم قال: كلاب النار، هولاء شر قتلی تحت اديم السماء، و خير قتلی تحت اديم السماء الذین قتلهم هولاء فقال له ابو غالب: أشیء تقوله برأیک أم شیء سمعته من رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم قال: بل سمعت من رسول صلی الله علیه وآله وسلم غیر مره. (4)

ص: 218

---

1- (1) . همان، ص 28.

2- (2) . همان، ص 27.

3- (3) . کشف، ذیل آیه؛ تفسیر کبیر فخر رازی. ر. ک: فصل 4.

4- (5) . الکشف، ذیل فَأَمَّا الَّذِينَ اسْوَدَّتْ وُجُوهُهُمْ سوره آل عمران، آیه 106.

از ابی امامه نقل نموده که مراد از این آیه خوارج هستند. چون آنها را بر درب دمشق دیدم چشمانم پراشک شد و گفتم سگ های آتش، آنها شرترین مردم بر روی زمین هستند و بهترین مردم کسانی اند که با آنها جنگ می کنند. ابوغالب گفت: چه چیزی می گویی آیا با رأی و نظر خودت می گویی یا از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیده ای؟ ابی امامه گفت: من این را از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم چندین بار شنیده ام.

سیوطی ذیل رُبَمَا يَوَدُّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ كَانُوا مُسْلِمِينَ می گوید:

واخرج ابن ابی حاتم و الطبرانی و ابن مردويه عن زكريا بن يحيى قال: سألت ابا غالب عن هذه الآية رُبَمَا يَوَدُّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ كَانُوا مُسْلِمِينَ فقال: حدثني ابو امامه عن رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم انها نزلت في الخوارج حين راوا تجاوز الله عن المسلمين و عن الامه و الجماعة قالوا: يا ليتنا كنا مسلمين.

سیوطی شبیه این حدیث را ذیل آیات اولیه سوره حجر می آورد که مراد از الَّذِينَ كَفَرُوا خوارج هستند، چون از میان امت و مسلمین خارج شدند.

ج) امام حسین علیه السلام و لعن قاتلین ایشان

یکی از مهم ترین مسائلی که تولی و تبری در آن مشهود است شهادت امام حسین علیه السلام به دست یزید ملعون می باشد. گرچه گاهی برخی از علمای اهل سنت - که عده آنها بسیار اندک است - نظرات مخالفی بیان نموده اند، اما اکثریت عالمان اهل سنت از منظرهای متفاوت و با عبارات های مختلف به هواداری نهضت کربلا و حقانیت حسین بن علی علیه السلام پرداخته اند، و یزید بن معاویه را از جهت های گوناگون نکوهش، مذمت و حتی لعنت کرده اند.

آن دسته از عالمان اهل سنت که گناه یزید را به ویژه در شهادت امام حسین علیه السلام نابخشودنی دانسته و بدین وسیله کفرش را محرز شمرده اند، او را سب لعن کرده و هرگونه توجیه و عذری را در این مورد مردود شمرده اند.

این گروه از علمای اهل سنت برخی به طور مستقیم لعن یزید نموده یا آن را تجویز و یا

تکلیف کرده اند و عده ای با بر شمردن صفات و برجستگی های انسانی و اسلامی امام حسین و بیان شهادت او و همراهانش به گونه غیر مستقیم این نظریه را تأکید و تأیید کرده اند.

موافقان امامت امام حسین علیه السلام و قائلین به وجوب لعن یزید

#### 1. موافقان اموی

منابع تاریخی گواهی می دهند که یزید بن معاویه نه تنها از سوی فقها و عالمان آزاداندیش اهل سنت طرد شده و شایستگی اش برای احراز مقام خلافت اسلامی شدیداً انکار گردیده است، بلکه برخی سیاست مداران اموی نیز او را شایسته مقام خلافت ندانسته و مشروعیت خلافت و حقانیت موضع او را در برابر امام حسین به شدت رد کرده اند.

مهم ترین موافق امامت حسین بن علی علیه السلام و مخالفت یزید بن معاویه، فرزند و جانشین او، معاویه بن یزید است. او پس از مرگ یزید از سوی خاندان اموی و درباریان شام برای خلافت نامزد گردید. وی در اولین روز زمامداری خویش بر فراز منبر رفت و با صراحت خطاب به امویان و مردم شام گفت:

این مقام خلافت، ریسمان الهی است و جدم معاویه در این باره با کسی مخالفت نمود و به منازعه دست زد که شایسته خلافت و بدین مقام سزاوارتر بود و آن کس، جز علی بن ابی طالب نبود. و با شما راهی را پیمود (معاویه) که خودتان می دانید و سرانجام در قبرش بدهکار جرایمی شد که از این رهگذر مرتکب گردید. سپس پدرم یزید این مقام را تصاحب نمود، در حالی که شایسته آن نبود و در این موضوع با فرزند دختر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم به منازعه برخاست. وی، عمرش دوام نیافت و در قبرش برای همیشه در برابر گناهی که از این جانب مرتکب گردید مسئول خواهد بود....(1)

مورخان اهل سنت ضمن نقل داستان فوق افزوده اند:

معاویه بن یزید پس از سخنان فوق به گریه افتاد و هنگامی که به او پیشنهاد گردید اگر خود خلافت را نمی پذیرد جانشینی برایش برگزیند پاسخ داد از شیرینی خلافت چیزی نچشیدم، پس تحمل مرارت ها و سختی های آن را نیز ندارم.(2)

ص: 220

---

1- (1). الصواعق المحرقة، ص 134؛ سیوطی، تاریخ الخلفاء، ص 211 (تعلیق محمود ریاض حلبی).

2- (2). همان.

علاوه بر او، عمر بن عبدالعزیز نیز که یکی از حاکمان خوشنام و مورد تأیید اهل سنت می باشد، در برابر امیرالمؤمنین خواندن یزید بن معاویه واکنش شدید نشان داد. در حقیقت این مواضع، بطلانی بر موضع یزید و عدم حقانیت اقدامات وی در برابر حسین بن علی علیه السلام است.

سیوطی نقل می کند که نوفل بن ابی الفرات گزارش کرده است که در نزد عمر بن عبد العزیز بودم. شخصی از میان جمع، مطلبی را از یزید نقل نمود و او را امیر المؤمنین خواند. عمر بن عبدالعزیز بی درنگ عکس العمل نشان داد و گفت: تو یزید بن معاویه را امیرالمؤمنین می خوانی! سپس دستور داد که او را بیست ضربه شلاق بزنند. (1)

ابوالفرج اصفهانی که یکی از دانشمندان مشهور اموی است در جای جای اثر ارزشمند خود مقاتل الطالبیین گواهی می دهد که خلافت دینی از آن آل علی است و امویان غاصب خلافت و اهل بغی بوده اند. وی پس از نقل حادثه کربلا یزید را به صراحت لعن می کند. (2)

## 2. حسن بصری (21-110 ق)

وی از دانشمندان و زهاد معروف اهل سنت است که فساد و جنایت یزید را امری مسلم می داند و حتی پا را فراتر نهاده و درباره معاویه ابن ابی سفیان نیز گفته است:

معاویه مرتکب چهار جنایت شد که اگر به جای وی کسی دیگر بود و یکی از آنها را انجام می داد، برای همیشه منفور و جنایتکار تلقی می گردید؛ نخست آنکه خلافت را بدون تشکیل شورای مسلمانان و نظر آنان به دست گرفت. دوم، زیاد بن ابیه را برادر خود خواند. سوم، حجر بن عدی و یارانش را به قتل رساند. چهارم، فردی چون یزید را ولی عهد خویش قرار داد و زمام امور مسلمانان را بدو سپرد. وی در جای دیگری، قاتل امام حسین و کسانی را که بدان دستور داده یا رضایت داشته اند لعن می کند. (3)

ص: 221

---

1- (1). همان، ص 209.

2- (2). مقاتل الطالبیین، ص 120، تحقیق سید احمد صقر.

3- (3) طه حسین، علی و فرزندانش، ص 242؛ ابن جوزی، تذکره الخواص، صص 286-287 تهران؛ شذارات الذهب، ج 1، ص 68 (دارالکتب العلمیه، 1399 ق)؛ الکامل فی التاریخ، ج 3، ص 337 (دار صادر).

فرزند احمد حنبل (م 241 ق) وی نقل می کند که به پدر گفتیم:

جمعی، ما را به دوستداری یزید متهم می کنند. داستان از چه قرار است؟ پدرم گفت: ای فرزند! آیا کسی که به خدا ایمان داشته باشد می تواند یزید را دوست بدارد؟ گفتیم: پس چرا او را لعن نمی کنید؟ پدرم گفت: هرگز مرا دیده ای کسی را لعنت کنم فرزندم، چرا کسی را لعن نکنم، در حالی که خداوند او را در کتابش لعنت کرده است؟ آنجا می فرماید: فَهَلْ عَسَيْتُمْ إِنْ تَوَلَّيْتُمْ أَنْ تُكْسِدُوا فِي الْأَرْضِ وَتُقَطِّعُوا أَرْحَامَكُمْ \* أُولَئِكَ الَّذِينَ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فَأَصَمَّهُمْ وَأَعَمَّى أَبْصَارَهُمْ آیا فسادی بزرگ تر از قتل حسین بن علی هست؟ (1)

3. رهبران مذهبی و فقهای نخستین اهل سنت

هر چند معروف است که از میان فقهای نخستین و رهبران مذاهب اصلی اهل سنت، احمد بن حنبل، یزید بن معاویه را لعن کرد و او را به دلیل ارتکاب جنایت کربلا نابخشودنی و مستحق جهنم دانست، (2) ولی واقعیت این است که سایر رهبران اهل سنت نیز در این اندیشه با وی اتفاق نظر داشتند. نعمان بن ثابت کابلی معروف به ابوحنیفه (80-150 ق) که رهبری مذهب حنفی را به عهده دارد، یکی از مخالفان سرسخت حکومت امویان بود. درباره اندیشه سیاسی وی می خوانیم وی هر چند در دوران بنی امیه و بنی عباس می زیست اما از علویان هواداری می کرد و ناخشنودی خود را از فرمانروایان امویان پنهان نمی کرد. (3)

اهل سنت افزوده اند وی هر چند در عمل علیه امویان وارد مبارزه نشده بود، ولی نافرمانی از آنها را جایز می دانست و شورش یزید بن علی زین العابدین را در سال 121 ق علیه «هشام بن عبدالملک» عملی شرعی و آن را قابل تأیید می دانست. (4)

روشن ترین دلیل برای این موضوع، گزارش سیوطی است که هم چنان از مخالفت ابوحنیفه و فقهای معروف اهل سنت چون عبدالحمید بن جعفر، ابن عجلان و دیگران نسبت به منصور دوانیقی خبر می دهد. این در حالی است که این فقها با منصور بیعت کرده بودند.

ص: 222

1- (1). تذکره الخواص، صص 286-287.

2- (2). شبراوی، الاتحاف بحب الاشراف، ص 68؛ تذکره الخواص، صص 288-290.

3- (3). محمد رثوف توکلی، چهار امام اهل سنت و جماعت، ص 34.

4- (4). همان.

روشن است بسیاری از فقهای اهل سنت بیعت را در صورتی که از روی رضا، رغبت و اختیار صورت گرفته باشد در لزوم متابعت خلیفه و عدم قیام در برابر وی مهم می دانند و آن را یکی از مبانی مشروعیت می شمارند. بر این اساس، وقتی از مالک ابن انس سؤال می شود که شما و سایر رهبران و ما چگونه در برابر منصور خروج بکنیم با آنکه قبلاً بیعت کرده ایم پاسخ می دهد: شما با اکراه و اجبار بیعت نموده اید، نه از روی رغبت و اختیار؛ ولیس علی مکره یمین؛ (1) پس برای شخص مجبور، تعهد و پیمانی منعقد نمی گردد.

بی تردید فقهای مزبور با لعن یزید بن معاویه و مخالفت با حکومتش نشان دادند که بیعت مردم با وی، از روی اکراهی شدیدتر از آنچه درباره منصور صورت گرفت، به دست آمد. لذا مورخان اهل سنت تصریح نموده اند اکراه مردم به بیعت با وی، چیزی نبود که از دیده کسی حتی معاویه بن ابی سفیان دور بماند. (2)

با این همه، قیام حسین بن علی علیه السلام که حتی متهم به بیعت اکراهی و اجبار نبود، برابر عنصری چون یزید که مفاسدش با منصور قابل قیاس نبود، نه تنها کمترین ایرادی از دید اهل سنت و فقهای صدر اول آنها نداشت، بلکه واجب بود و کفر و لعن یزید هم امری آشکار.

#### 4. عمرو بن جاحظ (150-255 ق)

او دارای آثار فراوان اسلامی و ادبی است که در قدرت بیان، قلم و ادب شهره تاریخ می باشد. (3) وی با همه هواداری های شدیدی که از حکومت های وقت داشت، در مورد یزید بن معاویه آشکارا لب به لعن و نفرین گشوده تا جایی که در رساله «بنی امیه» می نویسد:

منکرات و قبایحی که یزید بن معاویه با شهادت حسین بن علی مرتکب گردید وحشت آور بود. او دختران رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم را اسیر نمود و دندان های حسین را با چوب زد و اهل مدینه را به شدت وحشت زده کرد. خانه خدا را تخریب نمود... و همه این امور بر قساوت قلبی و شدت عناد و ناصبیت یزید

ص: 223

1- (1). سیوطی، تاریخ الخلفاء، ص 231.

2- (2). همان، صص 173-183.

3- (3). جاحظ، کتاب الحیوان، ج 1، ص 3. (تحقیق عبدالسلام هارون).



گواهی می دهد و اینکه اصولاً نظر سوء و کینه، بغض و نفاق و حقد داشته است. او در واقع از ایمان خارج شده بود، پس او فاسق و ملعون بود و هر کس از لعن و شتم ملعون خودداری ورزد خود ملعون است. (1)

5. ابوالقاسم سلیمان طبرانی (260-360 ق)

وی حرمت امام حسین علیه السلام و اهل بیتش را طبق حدیث صحیحی که از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نقل می کند واجب می داند. آن گاه به کارنامه یزید بن معاویه و ابن زیاد در کربلا، کوفه و شام اشاره می کند و رأس مبارک امام را نخستین سری می داند که در تاریخ اسلام حمل گردید. او همچنین چوب زدن یزید بن معاویه بر لب و دندان های مبارک امام را تأیید می کند. وی کتابی در مقتل امام حسین نوشته و در آن، احادیث بسیاری را در منزلت آن حضرت و شهادت آن بزرگوار آورده است. (2)

از این جهت، می توان گفت او لعن و کفر یزید را پذیرفته است، زیرا مخالفان چنانکه خواهد آمد، وقوع این حوادث را در کربلا، کوفه و شام و ارتکاب جنایات مزبور را توسط یزید، تکذیب کرده اند.

6. قاضی ابویعلی حنبلی (380-458 ق)

او یکی از فقهای معروف اهل سنت است و در مورد کسانی که مستحق لعن می باشند، اثری تألیف نموده است. وی در این کتاب یزید را مستحق لعن دانسته و تصریح کرده کسانی که با لعن یزید بن معاویه مخالفت می ورزند یا جاهل اند یا منافق. (3)

وی در ادامه از زبان پیامبر اکرم حدیثی را نقل می کند که در آن آشکارا یزید مورد لعن آن حضرت واقع شده است.

از دیگر عالمان اهل سنت «اجهوری» می باشد که از استادش محمد بن عرفه و هواداران اندیشه شورش گزارش می کند:

اهل سنت، همگان به کفر حجاج بن یوسف ثقفی نظر داده و حکم کرده اند، در حالی که

ص: 224

1- (1). همو، رساله بنی امیه (ضمیمه کتاب النزاع و التخاصم)، صص 1-3.

2- (2). ر. ک: طبرانی، مقتل الحسین بن علی بن ابی طالب.

3- (3). همان.

بی تردید جنایت های حجاج، هرگز به پایه یزید بن معاویه نمی رسید و او خیلی کمتر از یزید ستم نمود. (1)

موافقان کافر دانستن یزید بن معاویه و جواز لعن وی، به آنچه اشاره شد خلاصه نمی گردند؛ همچنان که به دوره خاصی از تاریخ اسلام و محدوده ویژه ای از جغرافیای مسکونی مسلمانان محدود نمی شوند. دانشمندانی چون ابن حزم اندلسی و جلال الدین سیوطی نیز لعن یزید را جایز شمرده و خلافت اسلامی را با صلح امام حسن مجتبی و پایان حکومت آن حضرت خاتمه یافته تلقی نموده اند و می نویسند:

ابن ابی شیبیه در «المصنف» از سعید بن جمهان نقل نموده است که به سفیه گفتم: بنی امیه می پندارند خلافت از آن آنان است. او در پاسخ گفت: بنو رقاء (بنی امیه) دروغ می گویند، آنان بدترین پادشاهان بودند و اولین پادشاه آنها معاویه بن ابی سفیان شمرده می شود. (2)

ابن حزم قیام یزید را دنیوی صرف دانسته و او را قاطعانه یاغی می شمارد. (3) سیوطی حدیثی را از حضرت پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله وسلم نقل می کند که آن حضرت خلافت را به مدت سی سال پس از رحلت خود محدود می کند و حاکمیت پس از آن را سلطنت و اشرافیت می داند. سیوطی در ادامه این حدیث تصریح می کند:

آخرین خلیفه اسلامی و فرجامین جانشین پیامبر اسلام حسن بن علی بن ابی طالب بود که با کنار گذاشتن آن حضرت پس از صلح تحمیلی سال 41 ق، خلافت اسلامی پایان یافت و سلطنت اموی آغاز گردید.

شوکانی در «نیل الاوطار» با شگفتی از کسانی یاد می کند که حسین بن علی، فرزند پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم را در برابر یزید بن معاویه، شورش می خوانند. او در ادامه یزید و معاویه را لعن کرده و می افزاید:

شگفتا از این تعبیرها و گفته ها که از شنیدنش، مو بر بدن هر انسانی راست می گردد و گوش ها به شدت احساس درد می کند. (4)

ص: 225

---

1- (1). الاتحاف بحب الاشراف، صص 65 و 97.

2- (2). سیوطی، تاریخ الخلفاء ج 1، ص 199.

3- (3). ابن حزم المحلی، ج 11، ص 98 به نقل از: عبدالرزاق موسوی مقرر، مقتل الحسین، ص 9.

4- (4). همان، ص 10.

مورخ و رجال شناس برجسته، ابوالقاسم شافعی معروف به ابن عساکر مؤلف تاریخ دمشق (م 571 ق) که بحث مفصل و کارشناسانه ای با عنوان «ریحانه رسول الله الامام الحسين عليه السلام» نموده که در سال های اخیر، محقق محترم آقای محمودی به طور مستقل آن را تصحیح، تهذیب و چاپ کرده است. وی در جایی به یزید بن معاویه پرداخته و بر اشعار معروف او که در مجلس اسیران کربلا بر زبان رانده متعرض شده است. شعر یزید چنین است:

لعبت هاشم بالملک فلا خبر جاء ولا وحی نزل

ابن عساکر می افزاید: «یزید با خواندن این اشعار، کفرش را آشکار نموده و خواننده این اشعار، کافر است.»<sup>(1)</sup>

وی در شرح حال امام حسین که در تاریخ دمشق آورده درباره شهادت آن حضرت می نویسد:

«قاتلان حسین بن علی در آتش اند، زیرا ممکن است از این جهت، خداوند جمیع ساکنان زمین را با عذابی دردناک هلاک نماید.»<sup>(2)</sup>

7. محمد بن طلحه دمشقی (م 652 ق)

وی مانند ابن عساکر، شافعی مذهب و از دانشوران شایسته اهل سنت است که کتابی با عنوان «مطالب السوول فی مناقب آل الرسول» نوشته و در آن راجع به شهادت امام حسین، مطالب ارزشمندی بیان داشته است و دیدگاه پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم را در مورد امام حسین نقل کرده و صفات برجسته و کم نظیر آن حضرت را با تفصیل شرح داده است. او در آخر، مخالفان و قاتلان حضرت را بخشش ناپذیر و محروم از شفاعت و جزء اصحاب آتش می شمارد و با اشعاری جان سوز در اوصاف آن امام و مظلومیتش، بحث را خاتمه می دهد.<sup>(3)</sup>

8. سبط ابن جوزی (م 654 ق)

او از دانشمندان بنام اهل سنت در قرن هفتم است. وی برای کفر یزید و جواز لعن وی

ص: 226

1- (1). عکبری، شذرات فی اخبار من ذهب، ص 69.

2- (2). ابن عساکر، ریحانه رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم الامام الحسين، ص 444.

3- (3). مطالب السوول فی مناقب آل الرسول، صص 49-81. (تحقیق ماجد احمد عطیه).

دلایل مختلفی ارائه نموده و توجیه مخالفان را در مورد عدم جواز لعن، رد کرده و می افزاید:

خلافت دینی و جامه خلیفه مسلمانان بر تن نمودن شروطی می طلبد که یکی از آنها صحت بیعت مردم با خلیفه یا مدعی خلافت می باشد و یزید بن معاویه نیز از این قاعده مستثنی نیست. باید بیعت وی صحیح و از روی رضا، اختیار و آگاهی مسلمانان باشد. بیعت یزید شکستی بود و نقض آن بر امام حسین علیه السلام حرام نبود، زیرا این نکته در صدر اسلام بر اجتهاد استوار بود و اجتهاد امام حسین نه تنها جواز نقض بیعت، بلکه بر وجوب خروج بر ضد وی حکم می کرد، زیرا ستم ها و فجایعی که از جانب یزید سرزد به اندازه ای بود که از شدت و کثرت آن گوش ها کر می گردید. (1)

او در ادامه از کسانی یاد می کند که در مورد جواز لعن یزید بن معاویه کتاب هایی نوشته اند. وی این امر را با دلایل مختلف از دیدگاه اهل سنت اثبات کرده و اضافه می کند:

«علمای اهل سنت به لعن کسانی حکم نموده اند که حتی یک دهم جنایت یزید را مرتکب نشده بودند. از همین رو لعن یزید باید جای هیچ تردید و اختلافی نداشته باشد.»

9. علامه سعدالدین تفتازانی (722-792 ق)

وی یکی از عالمان بزرگ اهل سنت می باشد که در اثر معروف خویش به نام «شرح العقائد النسفیة» تصریح می کند که یزید بن معاویه باید لعن شود، زیرا هر کسی که دستور قتل حسین بن علی علیه السلام را داده باشد یا آن را تجویز نموده و بدان رضایت داشته باشد به اتفاق علما سزاوار لعنت است.

لذا تردیدی نیست که یزید در مورد قتل امام حسین (دست کم) رضایت داشته و از آن واقعه خوشحال شده است. یزید به اهل بیت پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم انواع اهانت را روا داشت و این مطلب از لحاظ معنوی مورد تواتر می باشد؛ هر چند جزئیات آن به گونه انفرادی گزارش شده است. از این رو ما در مسئولیت یزید در حادثه کربلا بلکه در کفر و عدم ایمانش تردید روا نمی داریم، خداوند یزید و اعوان و انصارش را لعنت فرماید. (2)

ص: 227

1- (1). ابن جوزی، تذکره الخواص، صص 290-292.

2- (2). ر. ک: عکبری، شذرات الذهب فی الاخبار من ذهب، ج 1، ص 67.

عالم دیگری از اهل سنت که یزید را لعن کرده «یافعی» است. او با دلایل روشنی در برابر تردید افراد اندکی در مورد لعن معاویه یا یزید چنین استدلال می کند:

«منظور اهل سنت از عدالت صحابه این است که اکثر آنان دارای عدالت بودند، اما نمی توان گفت عده ای اندک که فتنه ها بر پا کردند و کارشان بدون هیچ شبهه ای فتنه بود، عدالت داشتند.»

سپس می افزاید:

«اما کسانی که حسین را کشتند یا در قتل وی نقش آمریت داشتند و این امر را مباح دانستند بدون تردید کافرند.»<sup>(1)</sup>

#### 11. شمس الدین ذهبی (م 747 ق)

وی از حافظان، مورخان و عالمان نامی اهل سنت که آثار مهمی، چون «سیر اعلام النبلاء» را تألیف نموده، در مورد یزید بن معاویه اظهار داشته است:

یزید بن معاویه ناصبی سنگ دل، کینه توز و سبک سر بود؛ شراب می نوشید و منکرات را مرتکب می شد. او دولت خود را با قتل حسین شهید آغاز نمود و با واقعه حره (کشتار اهل مدینه) به پایان برد. مردم مسلمان از او نفرت داشتند و عمرش برکت نداشت.<sup>(2)</sup>

#### 12. جلال الدین محمد بلخی معروف به مولوی (604-672 ق):

مولوی درباره واقعه کربلا و شهادت امام حسین اشعاری دارد که بر ارباب دل و اصحاب عرفان و معرفت ناشناخته نیست. نفس اطلاق کلمه «شهید» بر امام حسین علیه السلام و یاران وفادارش نشان می دهد که مخالفین امام حسین، از جمله یزید بن معاویه و هوادارانش کافر بوده اند و لعن یزید مورد نظر اوست:

کجایید ای شهیدان خدایی بلاجویان دشت کربلایی

ص: 228

1- (1) . همان، ص 69.

2- (2) . همان، ص 10.

13. ابراهیم جوینی

عالمی دیگر که در این خصوص، موضع گرفته علامه ابراهیم جوینی (م 730 ق) است که در اثر نفیس خود به نام «فرائد السمطین» یزید بن معاویه را لعن کرده است؛ آنجا که داستان رأس مبارک را مطرح می کند:

«هنگامی که حسین بن علی علیه السلام به قتل رسید، رأس آن حضرت به سوی یزید بن معاویه - علیه اللعنه و السخط - فرستاده شد.»<sup>(1)</sup>

14. حمدالله مستوفی (م 750 ق)

او یکی از مورخان معروف اهل سنت است که در اثرش به نام تاریخ گزیده امام حسن مجتبی علیه السلام را آخرین فرد از خلفای راشدین شمرده و از آن حضرت به عنوان امیرالمؤمنین یاد می کند. او در ادامه امام حسین و فرزندانش را مستحق خلافت دانسته، حکومت امویان، از جمله یزید را غیر شرعی و غصبی می داند.<sup>(2)</sup>

15. ابن خلدون

جامعه شناس و مورخ معروف مسلمان، عبدالرحمان بن خلدون (730-808 ق) با آنکه در مورد شروط خلافت و تحلیل اوضاع سیاسی مسلمانان در سال 61 هجری مطالبی بیان می کند که مورد قبول بسیاری از بزرگان اهل سنت نیست، اما در خصوص فسق یزید و عدم استحقاق خلافت وی تردید روا نمی دارد و هرگونه کژاندیشی و توجیه را در حقانیت موضع اصلاحی امام حسین و قداست قیام کربلا به شدت رد کرده و تصریح می کند:

«حتی معاویه نیز در صورت اطلاع از وضعیت فرزندش و مفساد یزید، تن به برنامه ولی عهدی وی نمی داد! و فسوق و فجور وی بیش از آن بود که معاویه انتظار یا آگاهی داشت.»<sup>(3)</sup>

ص: 229

1- (1). فرائد السمطین، ج 2، ص 166.

2- (2). حمدالله مستوفی، تاریخ گزیده، صص 198-201.

3- (3). مقدمه ابن خلدون، ترجمه محمد پروین گنابادی، ج 1، ص 415.

وی در ادامه، عدالت را شرط لازم برای خلافت می داند که یزید فاقد آن بود. ابن خلدون در جای دیگری، بیعت را معنا کرده است و رضایت و اختیار را لازمه بیعت تکلیف آور می داند. بنابراین، بیعت یزید از نظر وی فاقد وجاهت شرعی بود. (1)

16. علی بن محمد مالکی (784-855 ق)

به گفته کارشناسان، او یکی از اکابر علمای اهل سنت و مشهورترین دانشمند مالکی در نیمه نخست قرن نهم است که (2) اثری با عنوان «الفصول المهمه فی معرفه الائمه» پدید آورده است. او در این اثر به صفات و ارزش های متعالی و والایی می پردازد که در وجود مقدس سیدالشهداء تجسم داشت. وی پس از گزارش شهادت جان سوز آن حضرت و یارانش به طور مکرر دشمنان امام حسین را لعن می کند و در پایان قسمتی از کارنامه یزید در مورد امام حسین و یارانش، یزید را کافر می خواند. (3)

نام برده در این اثر که عمدتاً از منابع اهل سنت و نظریات دانشمندان آن سود می جوید، نامه یزید را مبنی بر گرفتن بیعت از حسین بن علی علیه السلام یا قتل وی مطرح می کند و گزارش های مربوط به فاجعه کربلا و سپس حرکت اسیران و جریان مجلس ابن زیاد و یزید را به تفصیل و تأثر نقل می کند.

وی با آنکه ندامت یزید درباره امام حسین، از جمله منع اهل بیت علیهم السلام از دسترسی به آب و عطش عیال و اطفال آن حضرت در روز عاشورا، غارت خیمه ها، انتقال اسیران به صورت فجیع و دردناک و بستن آنان با زنجیر و سایر حوادث را مطرح می کند، در واقع با پذیرش این امور، یزید را کافر می شمارد. (4)

17. نورالدین عبدالرحمان جامی هروی (817-889 ق)

او سردسته دانشمندان اهل سنت در عصر تیموری بود و با همه دل خوری ها و احياناً انتقاداتی که به شیعیان زمانش دارد و گاهی این مسئله به نقد اندیشه شیعه از سوی وی

ص: 230

1- (1). همان، صص 400 و 370.

2- (2). ابن صباغ، الفصول فی معرفه الائمه، صص 2-5.

3- (3). همان، ص 195.

4- (4) همان، صص 189-195.

منجر می گردد، درباره مواضع معاویه و حضرت علی علیه السلام می گوید:

حق در آنجا به دست حیدر بود جنگ با او خطا و منکر بود

جامی در مورد «لعن» نگرشی سخت گیرانه دارد و در جایی به وضوح، لعن اهل قبله را رد می کند:

هر که شد ز اهل قبله بر تو پدید که به آورده نبی گوید

گرچه صد بدعت و خطا و خلل بینی او را ز روی علم و عمل

مکن او را به سرزنش تکفیر مشمارش ز اهل نار و سعیر

با این وجود، وی درباره یزید بن معاویه توقف نکرده و نه تنها در حضور یکی از مردان تیموری به نام ابوالقاسم بابر (852-861 ق) یزید را لعن می کند، بلکه منکر آن را نیز لعنت می کند. (1)

18. فضل الله بن روزبهانی خنجی (م 927 ق)

او به دلیل برخی از آثارش (نهج الحق) متهم به تعصب مذهبی و ضدیت با اهل بیت علیهم السلام می باشد که اثر ارزشمند احقاق الحق در پاسخ آن پدید آمده است. وی در یکی از کتاب هایش هنگامی که به بیان شخصیت و مقام حسین بن علی علیه السلام می رسد، این گونه ادامه می دهد:

بار خدایا درود و صلوات و سلام فرست بر امام سوم که لقب او شهید است و شهید کسی است که در میدان جنگ و معرکه کفار کشته شود... آن حضرت برکشید مر شمشیر حمیت را در دین بر هر جباری که عناد با حق داشته باشد و این اشارت است بدان که حضرت به خلافت یزید - علیه اللعنه و العذاب - راضی نشده و شمشیر حمیت در دین برکشیده در مقابله او بایستاد و در دفع او سعی و اجتهاد فرمود. (2)

ص: 231

1- (1). عبدالرحمان جامی، مثنوی هفت اورنگ، ص 178؛ عبدالواسع نظامی باخزری، مقامات جامی، صص 166 و 175-180.

2- (2). فضل الله خنجی اصفهانی، وسیله الخادم الی المخدوم در شرح صلوات چهارده معصوم، صص 24، 161 و 164.



چنانکه اشاره شد، تقدیس شهادت امام حسین به علمای دوره خاص یا سرزمین به خصوصی از اهل سنت محدود نمی شود. شمس الدین محمد بن طولون (م 953 ق) کتاب الشذرات الذهبیه فی تراجم الاثمه الاثنی عشریه عند الامامیه را نوشت و در آن ضمن بیان احوالات امامان معصوم علیهم السلام شعری در وصفشان سرود. او در این شعر شهادت امام حسین را با محکوم نمودن هرگونه آزار و اذیت حضرت زین العابدین مورد توجه قرار داده است.

ابوتراب حسن و حسین و بغض زین العابدین شین(1)

همو می نویسد:

«امام حسین روز عاشورای سال 61 در سرزمینی به نام کربلا شهید شد و مرقدش در آنجا مشهور است. مردم آن را زیارت نموده، به آن تبرک می جویند. مردم از شهادتش به شدت محزون شدند و بسیار سوگواری نمودند.»

وی در ادامه ابراز می دارد که حوادث عاشورا را در کتاب مستقلی به نام «هطل العین فی مصرع الحسین» نگاشته، (2) اما متأسفانه این اثر به دست ما نرسیده است.

20. ملاحسین کاشفی سبزواری

از منابع تاریخی به آسانی دست می یابد که امام حسین و انقلاب عظیم آن حضرت در کربلا در قرن های نهم و دهم در میان اهل سنت پذیرش عمومی یافته بود و مسلمانان، اعم از شیعه و سنی در ایام محرم و حتی غیر آن، جهت تجلیل شهادت آن امام و لعن یزید بن معاویه به روضه خوانی و سوگواری می پرداختند. نگارش کتاب معروف «روضه الشهداء» که جزء نخستین کتاب ها به زبان فارسی در مورد مصائب خاندان پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم به ویژه امام حسین به شمار می آید، مؤید همین مطلب است. به دلیل شهرت همین اثر (روضه الشهداء) و استفاده از آن در مجالس سوگواری، مجالس عزاداری به روضه خوانی شهرت یافت که تاکنون نیز این اصطلاح رایج است.

ص: 232

1- (1). شمس الدین محمد طولون، الاثمه الاثنی عشر، ص 70. (قم، منشورات رضی، 1402 ق).

2- (2). همان.

ملاحسین کاشفی سبزواری (م 910) نویسنده روضه الشهداء در سبزواری متهم به تسنن و در هرات متهم به تشیع بود. زین الدین محمود واصفی صاحب کتاب «بدایع الوقایع» که از عالمان و عارفان مهم اهل تسنن در دوره تیموریان بوده است، به طور مکرر از برپایی جلسات روضه خوانی و سوگواری امام حسین توسط اهل سنت هرات، نیشابور و سایر نقاط جهان اسلام یاد می کند و چنین گزارش می نماید که اهل سنت نیشابور از وی برای خواندن روضه به سبک ملاحسین کاشفی دعوت کردند و او نیز مدتی در میان اهل سنت نیشابور به اقامه عزاداری و بیان مصائب امام حسین پرداخت که به شدت مورد استقبال و تشویق مردم قرار گرفت. (1)

## 21. عبدالواسع باخرزی

عبدالواسع نظامی باخرزی که از نزدیکان جامی و سرآمد اهل سنت در زمان خویش بود نه تنها قیام امام حسین و اهداف اصلاحی آن حضرت را می ستاید، بلکه همه زوایای افکار آن حضرت و سایر معصومان علیهم السلام را قابل انقیاد دانسته، می نویسد:

«بالله العلی العظیم، اگر به تحقیق دانم که عترت طاهره نبوی بر این عقیده و اعتقاد بوده اند، من اول کسی هستم که بدان طرف میل و رغبت پیدا می کنم.» (2)

عشق به حسین بن علی و تولای بی چون و چرای آن حضرت از سویی و لعن و نفرین کسانی که در شهادت آن حضرت دخیل بوده اند، به ویژه یزید بن معاویه از سوی دیگر، در قرون بعدی نیز ادامه یافت و بسیاری از سران و اهل نظر اهل سنت در مورد اهل بیت، به خصوص شهادت امام حسین دست به تألیف کتاب زدند یا در یکی از فصول اثر خویش بدون کمترین تحریف و تردید از حضرت تمجید کرده، ایشان را سرمشق مسلمانان معرفی نمودند که از آن جمله می توان به عارف نامدار شیخ سلمان قندوزی بلخی (م 1294 ق) نگارنده «ینایع الموده»، علامه شلبنجی صاحب «نورالابصار»، شبراوی مؤلف «الاتحاف بحب الاشراف» و محی الدین بن عربی نویسنده کتاب «المناقب» در مقامات و صفات معصومان نام برد.

ص: 233

1- (1) ر. ک: زین الدین محمود واصفی، بدایع الوقایع. (تصحیح الکساندر بلدرف).

2- (2) عبدالواسع نظامی باخرزی، مقامات جامی، ص 148؛ ر. ک: نگاهی نو به جریان عاشورا، گروهی از پژوهشگران، زیر نظر سید علی رضا واسعی.

مسلم است اشاره ای هر چند گذرا به مطالب افراد فوق که در میان اهل سنت دارای اعتبار و مکانت خاصی هستند بیش از این مجال می طلبد چنان که طرح نام آنان به مفهوم نادیده گرفتن نظریه ارزنده عالمان و مصلحان معاصر اهل سنت به سیدالشهدا و شهادت تاریخی و همیشه سبز آن بزرگوار نیست. باید اذعان کرد که اندیشه و روان سده های اخیر اهل سنت به دلیل تهاجم استعمار و فرهنگ منحط غرب از سویی و خودکامگی و مفسد سران سیاسی بسیاری از جوامع اسلامی از سوی دیگر بیش از گذشته به اهمیت قیام حسین بن علی و قوف یافته و در فلسفه سیاسی، دینی و اجتماعی آن نهضت عظیم، تدقیق و امعان نظر کرده اند و امام حسین علیه السلام را از هر نظر مظهر حق و آزادگی و عزت معرفی نموده و برای همیشه راه و رسم آن حضرت را برای مسلمانان سرمشق و نجات بخش دانسته اند.

## 22. آلوسی

وی پس از آنکه حدیث ابن مسعود را می آورد که معیار شناخت مؤمن حب امام علی علیه السلام و نشانه منافق بغض نسبت به حضرت علی علیه السلام است می گوید: به نظر من بغض علی علیه السلام از قوی ترین علامات نفاق است. سپس می گوید:

ماذا تقول في يزيد الطريد أكان يحب علياً كرم الله وجه أم كان يبغضه ولا اظنك في مريه من انه عليه اللعنه كان يبغضه رضی الله عنه اشد البغض وكذا يبغض ولديه الحسن والحسين علي جدھا و ابويھما و عليھما الصلاه و السلام كما تدل علی ذلك الآ آثار المتواتره؛ (1)

در مورد یزد طرد شده چه می گویی، آیا علی را دوست می داشت یا نسبت به او بغض می ورزید، شک نداری که او (لعنت خدا بر او باد) به علی علیه السلام بغض می ورزید، آن هم شدیدترین بغض و همچنین به دو فرزندش حسن و حسین که سلام و درود خدا بر جد و پدر آن دو و خودشان باد و بر این، روایات متواتری دلالت دارد.

همو در جایی دیگر هنگام یاد کرد سخن قاضی ابی بکر بن العربی در مورد آیه وَ إِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ لِأَبِيهِ أَرَزْر2 می گوید:

ص: 234

---

1- (1). روح المعانی، ج 26، ص 78 ذیل آیه وَ لَتَعْرِفَنَّهُمْ فِي لَحْنِ الْقَوْلِ سوره محمد، آیه 30.

نعم لهذا القاضى حكم مشهور فى امرالحسين رضى الله تعالى عنه ولعن من رضى بقتله لايرتضيه الا يزيد زاد الله عزوجل عذاب الشديد؛(1)

برای این قاضى حكم مشهورى درباره امام حسين عليه السلام است، او قائل به لعن كسانى است كه راضى به قتل حسين هستند و يزيد كه خداوند بر عذاب او بيفزايد راضى به اين كار بود.

آلوسى در جايى ديگر نيز چنين مى گويد:

لا- توقف فى لعن يزيد لكثيره أوصافه الخبيثه و ارتكابه الكبائر فى جميع ايام تكليفه و يكفى ما فعله ايام استيلائه باهل المدينه و مكه فقد روى الطبرانى بسند حسن «اللهم من ظلم اهل المدينه واخافهم فاخفه و عليه لعنه الله و الملائكه و الناس اجمعين لايقبل منه صرف ولا عدل» والطامه الكبرى ما فعله باهل البيت و رضاه بقتل الحسين على جده و عليه الصلاه و السلام و استبشاره بذلك و اهانتة لاهل بيته مما تواتر معناه و ان كانت تفاصيله آحاداً و فى الحديث «سته لعنتهم - و فى روايه - لعنهم الله و كل نبى مجاب الدعوه المحرف لكتاب الله - و فى روايه - الزائد فى كتاب الله و المكذب بقدر الله و المتسلط بالجبروت ليعز من اذل الله و يذل من اعز الله و المستحل من عترتى و التارك لسنتى» و قد جزم بكفره و صرح بلعنه جماعه من العلماء منهم الحافظ ناصر السنه ابن الجوزى و سبقه القاضى ابويعلی، و قال العلامة الفتازانى: لا- تتوقف فى شأنه بل فى ايمانه لعنه الله تعالى عليه و على انصاره و اعوانه، و ممن صرح بلعنه الجلال السيوطى عليه الرحمه و فى تاريخ ابن الوردى و كتاب الوافى بالوفيات ان السبى لما ورد من العراق على يزيد خرج فلقى الاطفال و النساء من ذريه على و الحسين رضى الله تعالى عنهما و الروس على اطراف الرماح و قد اشرفوا على ثنيه جيرون فلما رأهم نعب غراب فأنشأ يقول:

لما بدت تلك الحمول و اشرفت تلك الرؤوس على شفا جيرون

نعب الغراب فقلت قل أو لا تقل فقد اقتضيت من الرسول ديونى

ص: 235

یعنی انه قتل بمن قتل رسول لله صلی الله تعالی علیه وسلم یوم بدر کجده عتبه و خاله ولد عتبه غیرهما و هذا کفر صریح فاذا صح عنه فقد کفر به ومثله تمثله عبدالله بن الزبیری قبل اسلامه؛(1)

در لعن یزید توقف نمی کنیم زیرا او اوصاف خبیث و کبائر بسیاری دارد، و همین بس که در ایام استیلایش بر اهل مکه و مدینه ظلم هایی روا داشت و طبرانی به سندی حسن نقل نموده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «هر کس مردم مدینه را بترساند و بر آنها ظلم کند تا قیام قیامت بر او لعنت خدا و ملائکه و تمامی مردم باد و هیچ چیز از او قبول نمی شود.»

واقعه وخیم آن است که بر سر اهل بیت آورد، بر قتل حسین علیه السلام رضایت داد، و به اهل بیت اهانت کرد. طبق روایات متواتر عده ای از علما بر لعن او تصریح نموده اند؛ از جمله ابن جوزی، قاضی ابویعلی، و تفتازانی که می گوید: «ما در این مسئله توقف نمی کنیم، بلکه او ایمان نداشت، بر او و یاران و یاورانش لعنت باد.»

و از جمله کسانی که به لعن او تصریح نموده جلال الدین سیوطی است. در کتاب ابن الوردی ذکر شده که چون کاروان اسیران از عراق بر یزید وارد شدند او اطفال و زنان و ذریه علی را دید و سر امام حسین علیه السلام را بر روی نی ها، پس آنگاه این شعر جاهلی را خواند.

یعنی اینکه او به خاطر این کشته شد که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم روز جنگ بدر، جدش عتبه، عمویش و دیگران را کشت و این کفری آشکاراست و اگر صحیح باشد پس کافر است.

آلوسی به عده اندکی که در این مسئله سکوت نموده یا آن را توجیه نموده اند می تازد و چنین می گوید:

وانا اقول: الذی یغلب علی ظنی ان الخبیث لم یکن مصدقا برسالة النبی صلی الله تعالی علیه وسلم و ان مجموع ما فعل مع اهل حرم الله تعالی و اهل حرم نبیه علیه الصلاه و السلام و عترته الطیبین الطاهرین فی الحیاه بعد الممات و ما صدر منه من المنخازی لیس بأضعف دلالة علی عدم

ص: 236

تصدیقه من القاء ورقه من المصحف الشريف في قدر، و لا- أظن أن أمره كان خافياً على أجله المسلمين إذ ذاك ولكن كانوا مغلوبين مقهورين لم يسعهم الا الصبر ليقضى الله أمراً كان مفعولاً، و لم سلم ان الخبيث كان مسلماً فهو مسلم جمع من الكبائر ما لا يحيط به نطاق البيان، و أنا أذهب إلى جواز لعن مثله على التعيين و لو لم يتصور أن يكون له مثل من الفاسقين، و الظاهر انه لم يتب، و احتمال توبته أضعف من إيمانه، و يلحق به ابن زياد و ابن سعد و جماعه فلعنه الله عزوجل عليهم اجمعين، و على انصارهم و اعوانهم و شيعتهم و من مال اليهم الى يوم الدين ما دمعت عين على أبي عبدالله الحسين و يعجبني قول شاعر العصر ذوالفضل الجلي عبدالباقي افندي العمري الموصل و قد سئل عن لعن يزيد اللعين:

يزيد على لعني عريض جنبه فاغدو به طول المدى العن اللعنا و من كان يخشى القال و القيل من التصريح بلعن ذلك الضليل فليقل: لعن الله عزوجل من رضى بقتل الحسين و من آذى عتره النبي صلى الله تعالى عليه وسلم بغير حق و من غصبهم حقهم فانه يكون لاعناً له لدخوله تحت العموم دخولا- أولياً في نفس الامر، و لا- يخالف أحد في جواز اللعن بهذه الالفاظ و نحوها روى ابن العربي المار ذكره و موافقيه فانهم على ظاهر ما نقل عنهم لا يجوزون لعن من رضى بقتل الحسين رضى الله تعالى عنه، و ذلك لعمرى هو الضلال البعيد الذي يكاد يزيد على ضلال يزيد؛(1)

من می گویم خبیث (یزید) تصدیق کننده رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم نبود کارهایی مثل آنچه بر اهل حرم خدا و اهل حرم رسول خدا و عترت پاکش در زندگی شان انجام داد و کلمه های ناپسندی که از او سر زده است. گمان نمی کنم رسوایی او بر هیچ یک از مسلمانان مخفی مانده باشد، گرچه به ظاهر آنها مغلوب شدند و چاره ای جز صبر نداشتند تا امر خداوند برسد، بر فرض که تسلیم شویم و بگویم خبیث مسلمان است. پس مسلمانی است که تمام کبائر را جمع نموده، کبائری که زبان از گفتن آنها قاصر است و من نظرم بر جواز لعن همچون اوبی

ص: 237

است. قطعاً اگر تصور نکنیم که همچون او بی فاسق است و ظاهراً توبه هم نکرد و احتمال توبه اش ضعیف تر از ایمانش است و لذا ابن زیاد و ابن سعد و تمامی آنها و یاورانشان و یارانشان و پیروانشان همگی فاسق اند و لعنت خداوند تا روز قیامت و تا زمانی که اشکی بر ابی عبدالله ریخته می شود، بر آنها باد. آلوسی سپس از گفته شاعر تعجب می کند (در عدم صراحت در لعن او) و می گوید: هرکس از قال و قیل می ترسد که بگوید او ملعون و گمراه است، پس بگوید خداوند کسی را لعنت کند که به قتل حسین علیه السلام راضی شد و نیز لعنت خدا بر کسانی که عترت رسول خدا را آزار دادند و حق آنها را غصب نمودند. زیرا اینها به طریق اولی داخل در لعن هستند و هیچ کس از جواز لعن با چنین الفاظی ترسی ندارد و کسانی که لعن راضیان به قتل حسین علیه السلام را جایز نمی دانند، در ضلالت دوری هستند، همچون ضلالت یزید.

کلام آخر آلوسی ختمی است بر دفتر آنانکه چشم بر واقعیت می پوشند.

نتیجه گیری و ارزیابی

نظریه فوق که شهادت امام حسین را از جوانب متفاوت تحلیل کرده و تکفیر و لعن یزید را تردید ناپذیر می داند، از ابعاد گوناگون قابل ارزیابی است:

الف) نظریه مزبور در موارد متعدد و به گونه ای قوی دارای پشتوانه قرآنی و حدیثی است که در جای خود بیان شد. افزون بر این، مورد اتفاق علمای اسلام است و سخن مخالفان آن چندان در خور اعتنا نیست.

ب) با اطمینان می توان گفت کسانی از اهل سنت که این نظریه را برگزیده اند به منطقه به خصوص یا دوره ای خاص یا مذهب ویژه ای انحصار نمی یابند. هواداران این نظریه از دمشق مرکز خلافت اموی و خاستگاه امویان گرفته تا مصر و سایر بلاد عربی و ایران و خراسان و هند و ماوراءالنهر را در بر می گیرد که به زبان های متعدد فارسی، عربی، اردو و ترکی تکلم می نمودند. تکفیر و لعن یزید در مذاهب گوناگون اهل سنت، چون حنفی، حنبلی، شافعی و مالکی وجود دارد. همچنین متخصصان علوم گوناگون از جمله حدیث، قرآن، عرفان، فقه و فلسفه را در بر می گیرد. به هر حال اعتقاد به لعن یزید در میان مسلمانان از زمان حادثه عاشورا تا دوران معاصر، امری انکارناپذیر است.

ص: 238

بدین ترتیب عوامل بازدارنده پژوهش های علمی و روشمند برای کشف حقایق تاریخی درباره آنان چندان به چشم نمی خورد. آنان با واقع بینی و موشکافی توانستند حقایق را درک کنند و مواضع امام حسین را از جهات گوناگون مطابق وحی و اصول اسلامی بیابند و کارنامه یزید را خلاف دین و وحی و در خدمت شیطان تشخیص دهند و در این راه هرگونه تعصب مذهبی، منطقه ای، زبانی، تمدنی و سیاسی را نادیده بگیرند. این امر (بی طرفی) از آن اصولی است که اقلیت مخالف این نظریه بدان تأکید کرده و اصرار ورزیده اند که تاریخ باید بدون هرگونه عاطفه گرایی و احساسات و عاری از هر نوع تعصبات مذهبی، زبانی، منطقه ای و تاریخی بررسی و کاوش گردد تا حقایق آن بدون هرگونه شائبه و تحریف آشکار گردد. (1)

ج) از گفته های طرفداران نظریه لعن یزید و تکفیر وی به دست می آید که این نظریه بیش از آنکه اندیشه ای مقطعی، فرقه ای یا سیاسی باشد، یک اصل اعتقادی است. از این لحاظ مردم اهل سنت نیز در گذشته چون شیعیان، ایام محرم، به ویژه تاسوعا و عاشورا را گرامی می داشتند و در ایام سوگواری امام حسین علیه السلام و اطعام و نذورات را به طور گسترده بر پا می نمودند. در واقع تا آغاز قدرت یابی صفویه در ایران (اواخر قرن نهم) این وضعیت به طور روزافزون ادامه داشت و کتاب روضه الشهداء برای اهل سنت و در پاسخ این نیاز جامعه اهل تسنن در هرات و در دوره تیموریان شکل گرفت و تألیف شد.

بر این اساس، افول تدریجی سنت عزاداری پس از صفویه، در میان اهل سنت بیشتر صبغه سیاسی و عکس العملی دارد که در برابر بعضی از اقدامات و سیاست های صفویه صورت گرفت و باقی ماندن مراسم سوگواری امام حسین در نقاط دور افتاده یا غیرسیاست زده اهل سنت، مانند مناطقی از هند، پاکستان، جنوب شرق آسیا و افغانستان، شاهی بر این ادعاست. (2)

د) ذم مروان و مروانیان

احادیث بسیاری در ذم مروان، فرزندش و پدرش وارد شده و در برخی از آنها ذیل آیه «شجره ملعونه» تصریح شده که مراد بنی امیه است.

ص: 239

1- (1). ابراهیم علی شعوط، اباطیل یجب ان تمحی من التاریخ، ص 236.

2- (2). ر. ک: عبدالمجید ناصری، تشیع در خراسان عهد تیموریان.



فخر رازی ذیل آیه و ما جَعَلْنَا الرُّؤْيَا الَّتِي أَرَيْنَاكَ إِلَّا فِتْنَةً لِلنَّاسِ وَ الشَّجَرَةَ الْمَلْعُونَةَ فِي الْقُرْآنِ در سوره بنی اسرائیل چنین می نگارد:

واختلفوا في هذه الشجرة (الی ان قال) القول الثاني قال ابن عباس: الشجرة بنو اميه - یعنی الحکم بن ابی العاص، قال: ورأى رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم في المنام ان ولد مروان يتداولون منبره و... و مما يؤكد هذا ال تأويل قول عائشه لمروان: لعن الله و اباک و انت في صلبه فانت بعض من لعنه الله: (1)

در معنی شجره ملعونه اختلاف شده و قول دوم که از ابن عباس است می گوید: مراد بنی امیه یعنی نسل حکم بن ابی العاص هستند، و سپس خواب پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را نقل می کند که حضرت در خواب دیدند فرزندان مروان بر منبرش بالا و پایین می روند... این تأویل را قول عائشه تقویت می کند که به مروان گفت: خدا پدرت را لعنت کند که تو در صلب او بودی و تو قسمتی از لعن هستی [که رسول خدا فرموده است].

سیوطی نیز چنین روایت کرده است.

اخرج ابن ابی حاتم عن ابن عمر ان النبی صلی الله علیه و آله) وسلم قال: رأیت ولد الحکم بن ابی العاص علی المنابر کانهم القردة و انزل الله فی ذلك و ما جَعَلْنَا الرُّؤْيَا الَّتِي أَرَيْنَاكَ إِلَّا فِتْنَةً لِلنَّاسِ وَ الشَّجَرَةَ الْمَلْعُونَةَ یعنی الحکم و ولده.

(وقال ایضا) و اخرج ابن مردويه عن عائشه انها قالت لمروان بن الحکم:

سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم يقول لایبک وجدک انکم الشجره الملعونه.

ص: 240

---

1- (1) . تفسیر کبیر فخر رازی، ذیل آیه. درباره رؤیای پیامبر خدا صلی الله علیه و آله ر. ک: مستدرک الصحیحین، ج 4، ص 480. از قول ابوهریره می گوید: این حدیث به شرط شیخین صحیح است. کنز العمال، ج 6، صص 40 و 90؛ درالمنثور ذیل آیه می گوید: چون پیامبر خواب را دید، آیه نازل شد و شجره الملعونه یعنی الحکم وُلده.

او در تفسیر ن وَالْقَلَمِ نیز نقل می کند:

اخرج ابن مردويه عن ابی عثمان النهدی قال: قال مروان بن الحکم: لما بايع الناس ليزيد سنة ابی بکر و عمر فقال عبدالرحمن بن ابی بکر: انهما ليست بسنة ابی بکر و عمر و لكنها سنة هرقل، فقال مروان: هذا الذي انزلت فيه وَالَّذِي قَالَ لِوَالِدَيْهِ أُفٍّ قَالَ: فسمعت ذلك عايشه فقال: انها لم تنزل في عبدالرحمن ولكن نزلت في ابیک وَلَا تُطْعُ كُلَّ حَلَّافٍ مَهِينٍ \* هَمَّازٍ مَسَاءٍ بِنَمِيمٍ. 1

چون مردم با يزيد بيعت نمودند، عبدالرحمن بن ابی بکر گفت این سنت ابوبکر و معاویه نیست، بلکه سنت هرقل است. مروان گفت: این همان کسی است که درباره اش وَالَّذِي قَالَ لِوَالِدَيْهِ أُفٍّ 2 نازل شده است. گفت از عايشه شنيدم که درباره عبدالرحمن نازل نشده است، ولی آیه وَلَا تُطْعُ كُلَّ حَلَّافٍ... درباره پدر تو نازل شده است.

(الزمخشري في الكشاف) في تفسير قوله تعالى: أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ بَدَّلُوا نِعْمَتَ اللَّهِ كُفْرًا فِي سوره ابراهيم، قال: عن عمرهم الالفجران من قريش بنو المغيرة وبنو امية، فاما بنو المغيرة فكفيتموهم يوم بدر، واما بنو امية فتمتعوا حتى حين (اقول) و ذكره السيوطي ايضاً في الدر المنثور وقال: اخرجه البخاري في تاريخه وابن جرير و ابن المنذر و ابن مردويه عن عمر بن الخطاب. (1)

مراد از کسانی که نعمت خدا را ضایع نمودند و کافر شدند بنی مغیره و بنی امیه هستند. بنی مغیره که روز بدر همگی نگون بخت شدند و بنی امیه هم تا قیامت فرصت داده شده اند تا آنجا به حسابشان رسیدگی شود.

ص: 241

---

1- (3). الكشاف ذیل ابراهيم، آیه 28 أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ بَدَّلُوا نِعْمَتَ اللَّهِ وَ نيز كنز العمال، ج 1، ص 252 و ج 6، ص 91 (ويل لبني امية ثلاث مرات).

وی در کتاب خود وسیله الخادم می گوید:

اللهم وال من والاهم وعاد من عاداهم وانصر من نصرهم واخذل من خذلهم والعن من ظلمهم وعجل فرجهم واهلك عدوهم من الانس والجن برحمتك يا ارحم الراحمين؛ بار خدایا! دوست بدار کسی را که آنها را دوست بدارد و دشمن بدار کسی را که آنها را دشمن بدارد و یاری کن کسی را که به آنها یاری نماید و کسی را که ترک یاریشان کند از یاری خویش محروم ساز و لعنت کن بر کسی که بر ایشان ظلم کند و در فرج ایشان با ظهور مهدی موعود تعجیل فرما و دشمنان آنان را از انس و جن هلاک فرما به رحمت خود ای رحم کننده ترین رحم کنندگان!».

این صیغه تولی و تبراست و هر کس که این صیغه را گفت تولی و تبرای او به اتفاق فریقین سنی و شیعه تمام شد، زیرا که اقرار به وجوب موالات و معادات کرده است بنابر آن که اقرار در صیغه دعا اتم اقرارات در عرف است. و اما لعن بر کسی که بر اهل بیت پیغمبر ظلم کند به اتفاق اهل هر دو مذهب جایز است و حقیقت این مسئله اینکه، معنی لعن، راندن از رحمت الهی است و غیر کافر که در کفر باشد، کسی دیگر از رحمت الهی رانده نیست بنابر آنکه خدای تعالی غیر از شرک همه گناهان را می آمرزد چنانچه می فرماید: إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ .

اکنون سخن در این است که موجبات و خصال کفر چه چیز است. و ما بیان کردیم که دشمنی با پیغمبر و آل او از خصال کفر است، زیرا که موالات ایشان جزء ایمان است، پس معادات ایشان کفر باشد و اقصی مراتب معادات آن است که کسی را بکشند یا جنگ کنند و وی را از حقش منع نمایند، پس بر این تقدیر «ابن ملجم و یزید و معاویه» علیهم اللعنه و العذاب و غیر ایشان از مردمانی که متواتر شده در میان امت که ایشان ائمه کبار را کشته اند و زهر داده، از حق ایشان منع کرده، بی شک بر ایشان لعن توان کرد، زیرا که این خصال کفرست که از ایشان صادر شده و توبه و بازگشت ایشان به ایمان محقق نشده، پس کفر محقق است و ایمان محقق نیست، پس به اتفاق، ایشان را لعن توان کرد، لعنه الله علیهم و علی محبیهم اجمعین.

و اما کسانی دیگر که دشمنی آنها محقق نشده، به مجرد روایات مختلف که معارض هم دارد، به خصوص لعنت نباید کرد، بلکه همچنین باید گفت که لعنت بر هر کسی که بر آل محمد ظلم کرده و با ایشان دشمنی نموده است؛ چنانچه حق تعالی می فرماید:

أَنْ لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ این حقیقت این مسئله است، اگر اهل مذهبین انصاف دهند.

ابن روز بهان درباره توسل به امامان نیز گفته است:

اللهم نتوسل اليك و نشفع بك بهؤلاء الاجله الكرام المعصومين في نصره عساكر الاسلام و حفظ معالم الدين و في قضاء حاجتنا و حصول مقاصدنا في المنزلين و في مغفرة ذنوبنا و محو سيئاتنا و قبول حسناتنا و دوام عافيتنا و دفع البليات عتاً و تفریح همؤمنا و وسع ارزاقنا و تيسر مهماتنا و في السلامة في الحضر و الصحه و الغنيمه في السفر و في المودت بالايمن و البعث في زمرة اصحاب الاحسان و في ان تجعل كل هذه لنا و لآبائنا و امهاتنا و اولادنا و ازواجنا و موالينا و استادينا و معلمينا و لارباب حقوقنا و لسائر المؤمنين و المؤمنات؛

بار خدایا! به سوی تو توسل می جوئیم و به حضرت تو شفیع می گردانیم در فراخی روزی هایمان و آسان گردانیدن مهماتمان و ما را سلامتی و تندرستی در سفر و حضر روزی گردان و ما را با ایمن بمیران و روز قیامت در جمله اصحاب احسان برانگیزان. بار خدایا! به سوی تو توسل می جوئیم و این چهارده معصوم را شفیع نزد تو می گردانیم در آنکه همه این چیزها که ما طلب کردیم، از برای ما و پدران و مادران ما فرزندان و زنان و خادمان ما و استادان و معلمان ما و شاگردان ما و کسانی که بر ما حق دارند و سایر مؤمنان و مؤمنات، نصیب بگردانی (1) والحمد لله اولاً و آخراً.

ص: 243

---

1- (1). وسیله الخادم الی المخدوم، صص 299-306. این کتاب ارزشمند به کوشش آقای رسول جعفریان چاپ شده است.







یکی از مسائل مهمی که شیعیان را از سایر فرقه‌ها جدا می‌کند و آنها را به عنوان یک فرقه کلامی مطرح می‌نماید، توجه خاص ایشان به امامت و وصایت است. به باور شیعه، امامت یکی از اصول اساسی مذهب است و پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم حضرت علی علیه السلام را به عنوان خلیفه بلافصل خود بارها به مردم معرفی کرده‌اند، اما قدرت طلبان به بهانه‌های گوناگون حق آن حضرت را گرفتند.

در این بخش سعی داریم ابتدا به مسائلی چون شرایط امام از دیدگاه اهل سنت، ضرورت وجود امام، جایگاه امام و ولایت اشاره کنیم و سپس به بررسی آیاتی از قرآن در این زمینه بپردازیم؛ چه آنکه عده‌ای از اهل سنت دیدگاهی را مطرح نموده‌اند که به شیعه بسیار نزدیک است.

نقش ولایت در اسلام، نقشی محوری است، چرا که اساس دین باوری را استحکام می‌بخشد، به بیان دیگر، سایر پایه‌های دین (نماز، زکات، روزه و حج) شاخه‌های علمی به شمار می‌روند، و ظاهر امر را می‌رساند، ولی مسئله ولایت، باوری است درونی که انگیزه عمل و حس رفتار را تشکیل می‌دهد بنابراین اگر این پایه سست باشد، عمل، کالبدی بی روح و پوسته‌ای بدون مغز خواهد بود.

انسان آزاداندیش در گفتار و رفتار خود دارای انگیزه والایی است، وگرنه همچون فردی اجیر، اسیر شکم و تأمین خواسته‌های پایین زندگی خواهد بود، پس این پندار والاست که گفتار و رفتار انسان را ارزشمند می‌سازد. در واقع این باور است که به رفتار و کردار آدمی جهت می‌دهد، بنابراین انسان بی هدف هر آینه فاقد عمل است.

دین، باورها را جهت‌دار می‌کند و بدین سبب اعمال و کردارها را هدفمند می‌سازد. از سویی اساس «حکمت» در همین جاست که آدمی را هدفمند می‌کند و درون و بروش یکسان می‌سازد و او را در حرکت به سوی کمال مطلق رهبری می‌نماید، لذا خداوند متعال



می فرماید: وَ مَنْ يُؤْتِ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا؛ (1) هر که حکمت اندیش شد، هر آینه به بهترین ها دست یافته است.

در واقع ولایت، علقه ای درونی است و هرگاه در دل انسان گام می نهد آدمی را به سوی دوست می کشاند، این جاست که هرگاه نماز می خواند، یا روزه می گیرد، زکات می دهد یا به حج می رود... حرکتی است که از درون او برمی خیزد و بر دست و جوارح او آشکار می شود. لذا کسانی که فاقد این وابستگی درونی باشند اعمالشان همگی بر باد رفته فَجَعَلْنَاهُ هَبَاءً مَنْثُورًا<sup>2</sup> زیرا هر چه سبک وزن و تهی باشد دستخوش وزش باد می گردد.

## ولایت در حدیث اهل سنت

### اشاره

در اینجا قصد داریم برخی از نظرات اندیشمندان اهل سنت را به خصوص آنچه در ذیل آیات قرآن بیان شده است متذکر شویم. همچنین در سایه ولایت بحث امامت را پیش خواهیم کشید تا مشخص شود این دو از هم جدا نیستند و کم نیستند اهل سنتی که این موضوع را بیان نموده و در آثار خود بر آن صحنه گذاشته اند.

قبل از این گفتیم که ولایت با محبت آغاز می شود و در اطاعت تبلور می یابد و این چنین است که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمودند:

لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى 3

«انتظار هیچ گونه اجر و مزدی از شما ندارم، جز دوستی با اهل بیت که این مودت با قربی در راستای منافع خود شماس».

از طرفی قرآن از حضرت رسول صلی الله علیه و آله می خواهد تا به مردم بگوید:

قُلْ مَا سَأَلْتُكُمْ مِنْ أَجْرٍ فَهُوَ لَكُمْ 4

ص: 248

زیرا مودت، نوعی پیوستگی را می‌رساند، زیرا برای همیشه مرادده و مصاحبت را به همراه دارد و این خود موجب انتفاع و بهره‌بری از ذوات مقدس «عترت» است و همین است معنای «لن یفترقا» در حدیث «ثقلین». از طرفی در راستای هدایت پیشگی، قرآن و عترت با هم می‌پیوندند و هرگاه امت، پیوند خود را با این دو مستحکم کرده باشد، برای همیشه رستگار است و این همان «عروه الوثقی» و ریسمان محکم الهی است.

ابن حجر هیتمی از کتاب مسند الفردوس دیلمی به روایت ابی سعید الخدری، در آیه کریمه وَقَفُوهُمْ إِنِّي نَسُؤُكُمْ مَسْئُورًا<sup>1</sup> از پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم نقل می‌کند که فرمود: «انهم مسئولون عن ولايه علي عليه السلام».

یعنی در روز رستاخیز همگان باز می‌ایستند تا درباره مسئولیت آنان ولایت مولانا امیرالمؤمنین علی علیه السلام پرسش شود تا معلوم شود آیا در این باره به درستی از عهده آن برآمده اند یا نه؟!

ابن حجر می‌گوید: و شاید همین معنا مقصود واحدی مفسر نیشابوری، باشد آنجا که گفته:

«روی فی قوله تعالی: وَقَفُوهُمْ إِنِّي نَسُؤُكُمْ مَسْئُورًا ای عن ولايه علي و اهل بيت عليهم السلام لان الله امر نبيه ان يعرف الخلق انه لا يسألهم على تبليغ الرساله اجرا الا الموده في القربى والمعنى انهم يسألون هل والوهم حق الولاه اوصاهم النبي صلى الله عليه وآله وسلم اضاعوها و اهملوها، فتكون عليهم المطالبه و التبعه»؛<sup>(1)</sup>

واحدی در تفسیر آیه گفته: آنان را بازدارید، زیرا باید پاسخگوی ولایت علی و اهل بیت علیهم السلام باشند، ولایتی که اجر رسالت بوده و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم دستور یافته تا اهل بیت خود را به مردم معرفی کند تا پیوند محبت آنان با اهل بیت استوار گردد، و با عنوان اجر رسالت مطرح کرده، تا هرکه این پیوند را مستحکم کرده حق ولایت و اجر رسالت را ادا کرده و هر که سستی، کند هر آینه در انجام واجب خود کوتاهی کرده است.

بر این اساس بود که رسول الله مکرر می‌فرمودند:

«اخلفوني في اهل بيتي»<sup>(2)</sup> با اهل بیت من چون من باشید و حرمت آنها حرمت من

ص: 249

1- (2). الصواعق المحرقة ص 149؛ تذکره الخواص، ص 21؛ ینابیع الموده، ص 12. همچنین ر. ک: بخش فضایل.

2- (3). مجمع الزوائد، ج 9، ص 163؛ الصواعق، ص 150؛ ینابیع، ص 141.

است، هرکس حرمت آنها را نگه دارد خدا دین و دنیای او را نگه دارد. (1) در صحیح بخاری نیز آمده است که ای مردم، حق محمد و اهل بیته را نگاه دارید و آنان را آزار و اذیت نکنید. (2)

آری، بقای دین به حفظ حرمت این خاندان است و فردای قیامت از ولایت آنها سؤال خواهد شد.

ابن سعد در طبقات خود چنین آورده است:

رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمودند: اهل بیت مرا به نیکی یاد کنید، زیرا من فردای قیامت درباره آنها با شما نزاع می کنم، هر کس من طرفش باشم، بر او غالب خواهم شد، پس او داخل دوزخ می شود، هر کس درباره اهل بیت من، حق مرا نگه دارد وی را نزد خدا عهدی است. ابن سعد کلام حضرت را این گونه تحلیل می کند:

اولاً: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: من و اهل بیتم درختی هستیم در بهشت که شاخه های آن در دنیا است هر کس که می خواهد به سوی خدا راه گیرد فَمَنْ شَاءَ اتَّخَذَ إِلَى رَبِّهِ سَبِيلًا به آنها متوسل شود؛ یعنی وسیله تکریم و تعظیم عترت را که شاخه ها و ثمره آن حضرت در دنیا هستند نگه دارید.

ثانیاً: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: در نسل های بعدی امت من روگردانی از اهل بیت باعث تحریف و خرابی دین می شود، بدانید که ائمه شما نمایندگان شما به سوی خدای عزوجل هستند، پس بنگرید تا چه کسانی را نماینده خود قرار داده اید. (3)

پس به حق، آن کسی هدایت یافته است که به ولایت علی علیه السلام و اولاد او چنگ زند، زیرا خداوند متعال فرمود:

وَإِنِّي لَغَفَّارٌ لِمَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا ثُمَّ اهْتَدَى .

امام باقر علیه السلام و دیگران نقل نموده اند که معنی آیه عبارت است از: «اهتدی الی ولایه اهل بیت علیهم السلام»؛ (4) هدایت شوند به سوی ولایت اهل بیت علیهم السلام».

ص: 250

1- (1). الصواعق، همان؛ تذکره الخواص، ص 21.

2- (2). صحیح بخاری، ج 6، ص 138؛ الصواعق، همان؛ نور الابصار، ص 230.

3- (3). الطبقات الكبرى، ج 4، صص 183-186؛ الصواعق، همان؛ نور الابصار، ص 105؛ ینابیع، ص 191.

4- (4). مقتل الحسین، خوارزمی، ص 51؛ فردوس الاخبار، ج 2، ص 133؛ کنز العمال، ج 13، ص 94؛ ینابیع، ص 194.

آنان که چون ستارگان، مردم را از گمراهی ها نجات می دهند؛ آنان که امان امت در گرداب های حیرت و سرگردانی اند. آنان که سفینه نجات و عدل قرآن هستند و تا قیام قیامت، پا برجا و استوار و ماندگارند.

چنین جایگاه هایی است که حتی آلوسی پس از نقل آیه بیست و چهارم صفات و ذکر روایت سؤال از ولایت علی علیه السلام گرچه به زمین و آسمان می زند تا آیه را عام بگیرید، ولی باز به ولایت علی علیه السلام اعتراف کرده، می گوید:

واولی هذه الاقوال ان السئوال عن العقاید و الاعمال و رأس ذلك لا اله الا الله و من اجله ولایه علی کرم الله تعالی وجه؛(1) بهترین این اقوال آن است که سؤال از عقاید و اعمال باشد و رأس آنها لا اله الا الله است و ولایت علی علیه السلام از این قبیل و بدین خاطر است.

او گر چه در ادامه سعی می کند با پیروی از سیاست تشریک در فضایل بقیه را هم در این سؤال داخل نماید، اما او خود می داند که جایگاه هر شخص کجاست و در جای جای روح المعانی بدان اعتراف می کند.(2) به عنوان نمونه وقتی معنی آیه فَمَنْ تَبِعَنِي فَإِنَّهُ مِنِّي... را بیان می کند، می گوید:

يَحْتَمِلُ انْ تَكُونَ «مَنْ» اتصاليه كما في قوله صلى الله عليه وآله وسلم لعلي كرم الله وجهه، «انت مني بمنزلة هارون من موسى» اي فانه متصل بي لا ينفك عني في امر الدين؛(3)

شاید «من» در اینجا اتصاليه باشد؛ یعنی اینکه ای علی همیشه در امر دین متصل به من هستی و از من من جدا نمی شوی، مگر غیر این است که ولایت علی ولایت نبی است.

حسکانی در شواهد التنزيل روایات بسیاری نقل می کند که مراد از سؤال در آیه 24 صفات، بازخواست از ولایت و امامت علی علیه السلام است؛ از جمله:

ص: 251

---

1- (1) . روح المعانی، ج 23، ص 80.

2- (2) . ر. ک: فضایل (فصل پنجم).

3- (3) . همان، ج 13، ص 235.

1. ابوالنضر العياشى فى تفسيره [عن] على بن محمد؛ قال: حدثنى محمد بن احمد بن يحيى، عن الهيثم بن ابى مسروق، عن جندل بن والى التغلبى؛ عن مندل العنزى يرفعه الى النبى صلى الله عليه وآله وسلم فى قوله: وَقَفُّوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُونَ قَالَ: عن ولايه على.
  2. عبيدالله بن محمد العائشى [عن] (قال) حدثنا مسلم بن ابراهيم الفراهندى، وقيس بن حفص الدارمى، قالوا: [حدثنا] عيسى بن ميمون، عن ابى هارون العبدى: عن ابى سعيد الخدرى فى قوله: وَقَفُّوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُونَ قَالَ [عن] امامه على بن ابى طالب.
  3. حدثنا الحاكم الوالد ابو محمد رحمه الله؛ قال: اخبرنا عمر بن احمد بن عثمان ببغداد، [حدثنا] الحسين بن محد بن عفير [حدثنا] احمد بن الفرات [حدثنا] عبدالحميد الحماني، عن قيس بن ابى هارون: عن ابى سعيد الخدرى عن النبى صلى الله عليه وآله وسلم فى قوله تعالى: وَقَفُّوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُونَ قَالَ: عن ولايه على بن ابى طالب.
  4. حدثنى ابوالحسن الفارسى [حدثنى] ابو الفوارس الفضل بن محمد الكاتب [حدثنا] محمد بن بحر الرهنى بكرمان [حدثنا] ابو كعب الانصارى [حدثنا] عبدالله بن عبدالرحمان [حدثنا] اسماعيل ابن موسى [حدثنا] محمد بن فضيل [حدثنا] عطاء بن السائب: عن سعيد بن جبير، عن ابن عباس قال: رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: اذا كان يوم القيامة اوقف انا وعلّى على الصراط، فما يمر بنا أحد إلا سألناه عن ولايه على، فمن كانت معه و الا ألقيناه فى النار، وذلك قوله: وَقَفُّوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُونَ .
  5. اخبرنا الحاكم ابو عبدالله جملة، و ابو الحسين السبيعى عن اصل كتابه، والحسين بن الحاكم. و اخبرنا ابو بكر محمد البغدادى قال: حدثنى سعيد بن ابى سعيد [حدثنى] على بن عبدالرحمان بن مانى [كذا] الكوفى [حدثنا] الحسين بن الحكم الحبرى [حدثنا] حسين بن نصر بن مزاحم [حدثنا] القاسم بن عبدالغفار ابن القاسم العجلى، عن ابى الاحوص، عن مغيره: عن الشعبي عن ابن عباس فى قوله تعالى: وَقَفُّوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُونَ قَالَ: عن ولايه على بن ابى طالب.
- رواه الحافظ [عن] جماعه عن حسين بن الحكم سواء، لفظ الحاكم ما سويت.

6. اخبرنا ابوالحسین الاهواری [اخبرنا] ابوبکر البیضاوی [اخبرنا] اسماعیل بن اسحاق [اخبرنا] محمد بن ابی مره عن عبدالله بن الزبیر، عن سلیمان بن داود بن حسن بن حسن، عن ابیه: عن ابی جعفر فی قوله: وَقَفُوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُلُونَ قال: عن ولایه علی و مثله عن ابی اسحاق السبئی و عن جابر الجعفی فی الشواذ. (1)

خلاصه روایات چنین است:

روایت اول: مندل الغنزی از رسول خدا صلی الله علیه و آله مرفوعاً نقل کرده مراد آیه سؤال از ولایت علی علیه السلام است.

روایت دوم: ابی سعید الخدری: مراد آیه سؤال از امامت علی بن ابی طالب علیه السلام است.

روایت سوم: ابی سعید الخدری به نقل از پیامبر صلی الله علیه و آله: مراد آیه سؤال از ولایت علی بن ابی طالب علیه السلام است.

روایت چهارم: ابن عباس: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: من و علی در روز قیامت بر صراط ایستاده ایم، هیچ کس بر ما گذر نمی کند، مگر اینکه درباره ولایت علی علیه السلام از او می پرسیم، اگر با او باشد به بهشت می رود وگرنه، به جهنم. این است معنی آیه وَ قَفُوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُلُونَ .

روایت پنجم: ابن عباس: سؤال از ولایت علی علیه السلام است.

روایت ششم: امام باقر علیه السلام: از ولایت علی علیه السلام پرسیده می شوند.

بنابراین نقطه مشترک تمام آنها سؤال از ولایت و امامت علی علیه السلام است.

ابن حجر عسقلانی در تأیید این سخن، هنگام شرح حال «ابی معاویه علی بن حاتم» به سند او از مجاهد نقل می کند: «قال وَقَفُوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُلُونَ عن ولایه علی؛ (2) شما در قبال ولایت علی علیه السلام مسئول اید».

این حدیث را ابونعیم اصفهانی تحت عنوان «ما نزل من القرآن فی علی» (ذیل آیه 24 سوره صافات)؛ قندوزی در ینابیع الموده (باب 37، ص 112)؛ محمودی در نور المشتعل

ص: 253

---

1- (1). شواهد التنزیل، ج 2، صص 106-108؛ و نیز ر. ک تفسیر حبری، ورق 27 ب نسخه خطی.

2- (2). لسان المیزان، ج 4، ص 211.

(ص 196)؛ کفایه الطالب (باب 62، ص 247) به نقل از ابن جریر طبری؛ بشاره المصطفی (ص 243)؛ سید شرف الدین استرآبادی، تأویل الآیات (ج 2، ص 493)؛ حمونینی در فرائد السمطین (ج 1، ص 79، رقم 47، باب 14)؛ ابن شیرویه دیلمی، فردوس الاخبار، قافیه واو؛ شهاب الدین شافعی در توضیح الدلائل (ص 165) و دیگران نقل نموده اند.

پس بر همگان محرز است که از ولایت علی علیه السلام سؤال خواهد شد و کسی از صراط نمی تواند عبور کند، مگر با جوازی از علی بن ابی طالب علیه السلام. پس باید گفت اول و آخر علی علیه السلام است و خوشا به حال کسی که ولایت علی علیه السلام را بر دل و زبان و جان دارد و بدا به حال کسی که این چنین نیست، زیرا رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

إذا کان یوم القیامه قال الله تبارک و تعالی لی و لعلی: القیامه فی النار من ابغضکما و ادخلا فی الجنه من احبکما فذلک قوله ألقیامه فی جهنم کل کفار عنید؛<sup>(1)</sup> هرگاه روز قیامت شود، خداوند تبارک و تعالی به من و علی می گوید: هرکس شما را ناراحت نموده در جهنم افکنید و هرکس شما را دوست داشته به بهشت داخل کنید، و این است معنی سخن خدا: «در جهنم افکنید هر کافر لجوج را».

حسکانی در جای جای شواهد التنزیل ذیل آیات مختلف مواردی را بیان می کند که گفته او را درباره ولایت علی علیه السلام تأیید می کند؛ از جمله:

## 1. وَأَنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ أَعْتَدْنَا لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا؛

(2)

«کسانی که به آخرت ایمان ندارند، از صراط به زمین می افتند [عبور نمی کنند]».

ص: 254

1- (1) . سوره ق، آیه 25؛ مناقب ابن مغزلی، ص 427؛ حافظ محمد بن موسی الشیرازی در تفسیر خود ذیل آیه نخست نبأ چنین می آورد: «ان ولایه علی یتسالون عنها فی قبورهم فلا یبقی فی شرق و الغرب و لابر و لایحیر الا و منکر و نکیر یسأل منه عن ولایه امیرالمؤمنین علی علیه السلام بعد الموت؛ در قبر از ولایت علی سؤال می شود، هیچ کس در غرب و شرق، خشکی و دریا نیست، مگر اینکه نکیر و منکر از ولایت علی علیه السلام در قبر از او سؤال خواهد نمود».

2- (2) . سوره اسراء، آیه 10.

الف) عن الاصبغ بن نباته عن علي عليه السلام في قول الله تعالى وَإِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ عَنِ الصِّرَاطِ لَنَاكِبُونَ قال: عن ولايتنا.

ب) فرات بن ابراهيم قال: حدثني عبيد بن كثير [عن] احمد بن صالح صبيح «خ» [عن] الحسين بن علوان، عن سعد: عن اصبغ، عن علي في قوله تعالى: وَإِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ عَنِ الصِّرَاطِ لَنَاكِبُونَ قال: عن ولايته. (1)

هر دو روایت می‌رساند که عاقبت نگون بختی و جهنم برای کسانی است که از ولایت اهل بیت علیهم السلام روگردان هستند.

## 2. وَاجْعَلْنَا لِلْمُتَّقِينَ إِمَامًا

الف) عن ابان بن تغلب قال: سألت جعفر بن محمد، عن قول الله تعالى: وَالَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا هَبْ لَنَا مِنْ أَزْوَاجِنَا وَذُرِّيَّاتِنَا قُرَّةَ أَعْيُنٍ وَاجْعَلْنَا لِلْمُتَّقِينَ إِمَامًا قال: نحن هم اهل البيت.

از امام باقر علیه السلام درباره آیه پرسیدم فرمود: مراد از امام، ما اهل بیت هستیم.

ب) عن ابي سعيد في قوله تعالى: هَبْ لَنَا الْآيَةَ قال: النبي صلى الله عليه وآله وسلم قلت: يا جبرئيل من ازواجنا؟ قال: خديجه. قال: و [من] ذرياتنا؟ قال: فاطمه: و «قره اعين»؟ قال: الحسن والحسين. قال: وَاجْعَلْنَا لِلْمُتَّقِينَ إِمَامًا؟ قال: علي عليه السلام. (2)

در این حدیث مراد از «ازواج» حضرت خدیجه علیها السلام، و «ذریاتنا» حضرت فاطمه زهرا علیها السلام و «قره اعین» امام حسن و امام حسین و «امام متقین»، حضرت علی علیهم السلام معرفی شده‌اند.

## 3. وَ إِنِّي لَفَتَّارٌ لِمَنْ تَابَ وَ آمَنَ وَ عَمِلَ صَالِحًا ذُمَّ اهْتَدَى

(3)

«من کسی را می‌بخشم که توبه کند و ایمان بیاورد و عمل صالح انجام دهد آنگاه هدایت شود».

ص: 255

1- (1). شواهد التنزیل، ج 1، ص 402، (شماره 105).

2- (3). شواهد التنزیل، ج 1، ص 416، شماره 113.

3- (4). سوره طه، آیه 82.



الف) اخبرنا ابوبکر الحارثی قال: اخبرنا ابوالشیخ الاصبهانی [اخبرنا] محمد بن یحیی [اخبرنا] اسحاق بن الفیض [اخبرنا] سلمه ابن افضل [اخبرنا] شملال بن اسحاق:

عن جابر الجعفی عن ابی جعفر فی قوله تعالی: ثُمَّ اهْتَدَى قَالَ: الی ولایتنا اهل البیت؛ سپس هدایت شود به سوی ولایت ما اهل بیت.

ب) با سند دیگری از جابر «عن ابی جعفر من قوله تعالی... الی ولایتنا اهل البیت».

ج) از ثابت النبانی، همان حدیث نقل شده است.

د) از عبدالله بن جعفر بن محمد بن الفیض از پدرش از امام باقر علیه السلام:

عن ابی جعفر محمد بن علی الباقر، عن ابيه عن جده قال: خرج رسول الله صلى الله عليه وآله ذات يوم فقال: ان الله تعالى يقول: وَإِنِّي لَغَفَّارٌ لِمَن تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا ثُمَّ اهْتَدَى ثُمَّ قَالَ لَعَلَىٰ بَنِي أَبِي طَالِبٍ: الی ولایتک؛

امام باقر علیه السلام فرمودند: رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم روزی خارج شدند و فرمودند: خداوند فرموده است من کسی را می بخشم که توبه کند و ایمان آورد و عمل صالح انجام دهد، آنگاه هدایت شود، سپس به علی علیه السلام فرمود: به ولایت تو (هدایت شود).

ه) عن ابی ذر فی قول الله تعالی: وَإِنِّي لَغَفَّارٌ الْآیَه، قال: [لمن] آمن بما جاء به محمد و ادى الفرائض ثُمَّ اهْتَدَى قَالَ: اهتدى الی حب آل محمد؛ ابوذر می گوید:

به آنچه محمد صلی الله علیه وآله آورده ایمان آورده، فرائض را انجام دهد آنگاه به سوی محبت اهل البیت (آل محمد) روی می آورد و هدایت شود.

#### 4. هُنَالِكَ الْوَلَايَةُ لِلَّهِ الْحَقِّ هُوَ خَيْرٌ ثَوَابًا وَ خَيْرٌ عُقْبًا

(1)

«در آنجا ثابت شد که ولایت از آن خداوند بر حق است. اوست که بهترین ثواب و بهترین فرجام را دارد.»

حدثنا الحاكم ابو عبدالله الحافظ [حدثنا] ابو محمد الحسين [حدثنا] محمد بن يحيى العتيقى [حدثنا] علي بن احمد بن علي العلوي [عن] ابی الحسن بن سلیمان، عن محمد بن ایوب المزنی، عن ابی حمزه الثمالی: عن ابی جعفر محمد بن علی فی قول

ص: 256

الله تعالی: هُنَالِكَ الْوَلَايَةُ لِلَّهِ الْحَقِّ قَالَ: تلك ولاية اميرالمؤمنين التي لم يبعث نبى قط إلا بها. (1)

امام باقر فرمود: مراد از این ولایت، ولایت امیرالمؤمنین علی علیه السلام است که هیچ پیامبری برانگیخته نشد، مگر با اقرار بر آن.

قندروزی در ینابیع الموده به سند خود نقل می کند:

موفق بن احمد و حموی از ابو نعیم حافظ به سندهای خود از ابن مسعود رضی الله عنه بازگو کرده اند که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: همزمان با عروج من به آسمان با جبرئیل که به آسمان چهارم منتهی شد. خانه ای از یاقوت سرخ دیدم. جبرئیل گفت: این بیت المعمور است اینجا بایست و نماز بخوان. پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: همه پیغمبران به امر خدا پشت سر من صف کشیدند و با من نماز گزاردند و از طرف خدای سبحان مأموری آمد و عرض کرد: یا رسول الله خدایت سلام می رساند و می فرماید از انبیا و فرستادگان پیش از خودت پرس برای چه فرستاده شدید. گفتم: ای معاشر انبیاء برای چه امری خدای من شما را قبل از من فرستاد گفتند: برای نبوت و پیغمبری تو و ولایت علی بن ابیطالب و آن مفاد قوله تعالی است آیه: وَ سَبَّأُ مَنْ أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رُسُلِنَا 2؛ «ای رسول ما از رسولانی که پیش از تو فرستادیم باز پرس». (2)

### 5. وَ جَعَلْنَا لَهُمْ لِسَانَ صِدْقٍ عَلِيًّا

«برای آنها زبان درستی و الا [علی] قرار دادیم».

حدثنا علی ابن موسی الرضا قال: اخبرنی ابی قال: اخبرنا ابی جعفر بن محمد قال: اخبرنا ابی محمد بن علی قال: اخبرنا ابی علی بن الحسین قال: اخبرنی ابی الحسین بن علی قال: اخبرنی ابی علی بن ابی طالب قال:

ص: 257

1- (1). شواهد التزیل، ج 1، ص 356.

2- (3). ینابیع الموده، باب 15، ج 1، ص 188.

قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: ليله عرج بي الى السماء حملني جبرئيل على جناحه الايمن. فقيل لي: من استخلفته على أهل الارض؟ فقلت: خير أهلها لها اهلاً على بن ابي طالب اخي وحبیبی و صهری یعنی ابي عمی. فقيل لي: يا محمد أتجبه؟ فقلت: نعم يا رب العالمين. فقال لي: أحبه و مر أمتك بحبه، فاني أنا العلي الاعلى اشتقت له من اسمائي اسماً فسميته علياً، فهبط جبرئيل فقال: ان الله يقرأ عليك السلام و يقول لك: أقرأ. قلت: و ما أقرأ؟ قال: وَ وَهَبْنَا لَهُمْ مِنْ رَحْمَتِنَا وَ جَعَلْنَا لَهُمْ لِسَانَ صِدْقٍ عَلِيًّا. 1

امام رضا عليه السلام از آباي گرامی خود عليهم السلام از رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم نقل می کند: جبرئیل من را بر بال راست خود حمل می کرد و پرسید چه کسی را جانشین خود در زمین قرار می دهی، گفتم: بهترین اهلیم، علی بن ابی طالب، برادر، دوست و امام، یعنی پسر عمم. گفته شد: ای محمد آیا دوستش داری؟ گفتم: بله ای خداوند جهانیان. پس به من گفت: امت را بر دوستی او امر کن، پس من که علی اعلی هستم، از اسامی خودم نام علی را مشتق نمودم. پس جبرئیل فرود آمد و گفت: خداوند بر تو سلام فرستاد و گفته است بخوان. گفتم چه، گفت: وَ وَهَبْنَا لَهُمْ مِنْ رَحْمَتِنَا وَ جَعَلْنَا لَهُمْ لِسَانَ صِدْقٍ عَلِيًّا .

## 6. وَ لَقَدْ صَرَّفْنَا لِلنَّاسِ فِي هَذَا الْقُرْآنِ مِنْ كُلِّ مَثَلٍ فَأَبَى أَكْثَرُ النَّاسِ إِلَّا كُفُورًا

«در این قرآن هر مثلی را بیان کردیم، پس اکثر مردم نپذیرفتند و کافر شدند».

الف) قرأت [ظ] فی التفسیر العتیق [عن] العباس بن الفضل، عن محمد بن فضیل، عن ابی حمزه الثمالی: عن ابی جعفر محمد بن علی بن الحسین فی قوله تعالی: فَأَبَى أَكْثَرُ النَّاسِ إِلَّا كُفُورًا قال: بولایه علی یوم أقامه رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم.

ب) فرات بن ابراهیم قال: حدثنی جعفر بن محمد الفزازی [حدثنا] احمد بن الحسین، عن محمد بن حاتم، عن ابی حمزه الثمالی قال: سألت ابا جعفر عن قول الله:

وَلَقَدْ صَرَّفْنَا قَالَ: يعنى ولقد ذكرنا علياً فى كلِّ القرآن وهو الذكر، وما يَزِيدُهُمْ إِلَّا نُفُورًا.

(ج) عن جابر قال: قال ابو جعفر: قال الله: ولقد صرفنا فى هذا القرآن للناس عنى لقد ذكرنا علياً فى كل آيه، فأبوا ولايه على وما يَزِيدُهُمْ إِلَّا نُفُورًا.

این سه روایت از امام باقر علیه السلام نقل شده بود مبنی بر اینکه در این قرآن به علی علیه السلام و ولایت او تصریح نمودیم، اما از ولایت علی روگرداندند و کافر شدند، و در حدیث دیگری نیز آمده «بر نفرتشان افزوده شد».

### 7. قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُوا إِلَى اللَّهِ عَلَى بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي

«بگو این راه من است با آگاهی خودم و پیروانم را به سوی خداوند می خوانم».

در احادیث بسیاری مراد از «من اتبعنى» علی علیه السلام ذکر شده است.

(الف) عن ابى جعفر قال: لا نالتنى شفاعه جدى ان لم يكن هذه الآية نزلت فى علىّ خاصة قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُوا إِلَى اللَّهِ عَلَى بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي وَسُبْحَانَ اللَّهِ وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ وسبحان الله و ما انا من المشركين لفظاً واحداً؛(1)

امام باقر علیه السلام فرمودند: شفاعت جدم شاملم نشود، اگر این آیه فقط درباره علی علیه السلام نباشد.

(ب) از نجم و عمرو بن حمید در دو حدیث جداگانه نقل شده است که از امام باقر علیه السلام پرسیدیم فرمود: «من اتبعنى» علی علیه السلام است.

(ج) روایت زید بن علی: مراد از «من اتبعنى» اهل البيت رسول خدا صلى الله عليه و آله هستند که پی در پی می آیند.

(د) ابان بن تغلب از امام صادق علیه السلام:

عن جعفر بن محمد فى هذه الآية: أَدْعُوا إِلَى اللَّهِ عَلَى بَصِيرَةٍ قَالَ: هى والله ولايتنا اهل البيت لا ينكره أحد إلا ضال، ولا ينتقص علياً إلا ضال؛(2)

ص: 259

1- (1). شواهد التنزيل، ج 1، ص 285، شماره 66.

2- (2). همان، صص 286-287.

از امام صادق علیه السلام نقل شده که ایشان فرمودند: مراد از ادْعُوا إِلَى اللَّهِ عَلَى بَصِيرَةٍ به خدا قسم ولایت ما اهل البیت است و هیچ کس جز گمراه آن را انکار نمی کند و هیچ کس مقام علی علیه السلام را کم نمی شمارد، مگر آنکه گمراه است.

### 8. وَمِمَّنْ خَلَقْنَا أُمَّةً يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَبِهِ يَعْدِلُونَ 1

«امتی که به حق و به عدل هدایت می کنند».

از ابن عباس نقل شده که مراد از امت در اینجا علی بن ابی طالب علیه السلام است. از امام صادق علیه السلام نیز روایت شده که «هذه الایه آل محمد صلی الله علیه وآله وسلم؛ این آیه در مورد آل محمد صلی الله علیه وآله وسلم است».<sup>(1)</sup>

### 9. آیه اعتصام: وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا 3

الف) عن علی بن موسی الرضا، عن آبائه عن علی علیهم السلام قال: قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم: من احب ان یركب سفینه النجاه و یستمسک بالعروه الوثقی و یعتصم بحبل الله المتین فلیوال علیاً ولیاتم بالهداه من ولده؛<sup>(2)</sup>

از امام علی بن موسی الرضا علیه السلام از پدرانش از علی علیه السلام نقل شده که رسول الله فرمودند: هر کس می خواهد کشتی نجات را سوار شود و به ریسمان محکم چنگ زند و به دستاویز محکم الهی متصل شود پس علی را به ولایت خود برگزیند و از فرزندانش هدایت یابد.

ب) ابان بن تغلب عن جعفر بن محمد قال [31 ب]: نحن حبل الله الذی قال الله: وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا الْآیة، فالمستمسک بولایه علی بن ابی طالب المستمسک بالبر [كذا] فمن تمسک به کان مؤمناً، و من ترکه کان خارجاً من الایمان؛

ص: 260

1- (2). شواهد التنزیل، ج 1، ص 204، شماره 43.

2- (4). شواهد التنزیل، ج 1، ص 130، شماره 22.

امام صادق علیه السلام فرمود: ما ریسمان الهی (حبل الله) هستیم که خداوند فرموده به ریسمان الهی چنگ زنید. پس تمسک به ولایت علی علیه السلام چنگ زدن به نیکی است و هر کس به او متمسک شود مؤمن است و هر کس آن را ترک کند از ایمان خارج است.

(ج) امام صادق علیه السلام: «نحن حبل الله».

(د) عن ابن عمر قال: قال رسول الله صلى عليه وآله وسلم قال لى جبرئيل: قال الله تعالى: ولایه علی بن ابی طالب حصنی فمن دخل حصنی آمن من عذابی؛ (1) ولایت علی علیه السلام دژ محکم من است، پس هر کس داخل آن شود از عذابم در امان است.

## 10. فَإِذَا فَرَعْتَ فَأَنْصَبْ 2

(الف) از امام صادق علیه السلام: فَإِذَا فَرَعْتَ فَأَنْصَبْ قال: یعنی انصب علیاً للولایه؛ علی را به ولایت منصوب کن.

حاکم حسکانی این حدیث را به سه طریق از امام صادق نقل نموده است. (2)

## 11. إِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ

(الف) عن ابی جعفر الباقر، عن ابیه، عن جدّه قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم من سره [من ارد «خ»] ان يجوز علی الصراط كالريح العاصف و يلج الجنة بغير حساب فليتول ولي و وصی و صاحبی و خلیفتی علی اهلی علی بن ابی طالب، و من سره [من اراد «خ»] ان يلج النار فليترك ولایته فوعزه ربی و جلاله انه لباب الله الذی لا یؤتی الا منه، و انه الصراط المستقیم و انه الذی یسأل الله عن ولایته يوم القيامة؛ (3)

امام باقر علیه السلام از پدرانش از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت نموده که ایشان فرمودند: هر کس می خواهد چون باد از روی صراط، بدون حساب عبور کند، پس ولایت ولی، وصی و جانشین من علی بن ابی طالب را بپذیرید و هر کس می خواهد در جهنم افکنده شود

ص: 261

- 
- 1- (1). همان، صص 130-131.
  - 2- (3). شواهد التنزیل، ج 2، ص 349.
  - 3- (4). همان، ج 1، ص 59.

پس ولایت او را ترک کند. به خدا قسم او باب خداوندی است که فقط باید از آن عبور کرد، او صراط مستقیم است که از ولایت او روز قیامت سؤال خواهد شد.

ب) عبدالله بن سلیمان گوید: از امام صادق علیه السلام پرسیدم: **جاءكم بُرْهَانٌ مِنْ رَبِّكُمْ 1** فرمود: «برهان محمد صلی الله علیه و آله و نور و صراط مستقیم علی علیه السلام است» [\(1\)](#).

ج) سلام بن المستنیر می گوید: از امام باقر علیه السلام درباره آیه **قَالَ هَذَا صِرَاطٌ عَلَيَّ مُسْتَقِيمٌ 3** سؤال نمودم «قال: صراط علی بن ایطالب فقلت: صراط علی بن ابی طالب؟ فقال: صراط علی بن ابی طالب» [\(2\)](#) مراد از آن صراط، علی علیه السلام است. راوی دوباره می پرسد: صراط علی علیه السلام است؟ امام فرمود: بله، صراط علی علیه السلام.

بله، علی علیه السلام مولای هر مسلمانی است و بر این موضوع حتی خلفا هم اعتراف نموده اند.

علامه محب طبری و دیگران با ذکر سند نقل کرده اند:

دو نفر اعرابی متخاصم جهت حل اختلاف به عمر مراجعه کردند، پس عمر گفت: ای ابوالحسن بین این دو نفر داوری کن.

علی علیه السلام هم داوری کرد و یکی از آن دو را محکوم نمود. پس شخص محکوم از روی تخطئه داوری امام، روی به عمر کرد و گفت: یا امیرالمؤمنین به وسیله این مرد بین ما قضاوت می شود؟! عمر هم از جا جست و یقه او را گرفت و گفت: «ویلک (ویحک) ما تدری من هذا، هذا مولای و مولی کل مؤمن و مؤمنه و من لم یکن مولاه فلیس بمؤمن» [\(3\)](#).

ص: 262

---

1- (2) . شواهد التنزیل، ج 1، ص 60.

2- (4) . شواهد التنزیل، ج 1، ص 60.

3- (5) . همان ذیل **أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ**، ج 1، ص 266؛ فتوحات الاسلامیه، ج 2، ص 307؛ ریاض النضره، ج 2، ص 115؛ ذخائر العقبی، ص 68؛ صواعق المحرقة، ص 107؛ کشف الاسرار، ج 3، ص 150 با همین مضمون.

پس بر هر مؤمنی است که این ولایت را نگه دارد.

ولایت علی علیه السلام به حدی محرز است که حتی کسانی که بر خلافت ایشان راضی نشدند، به ولایت ایشان اعتراف کردند یا حداقل بر خلافت باطنی ایشان اذعان نموده اند.

آلوسی پس از یاد کرد خاتم بخشی حضرت چنین می گوید:

«عند معظم المحدثین نزلت فی علی کرم الله وجهه (آیه 55 مائده).»

سپس می گوید:

کثیر من الصوفیه قدس الله تعالی اسرارهم یشیر الی القول بخلافت علی کرم الله وجهه بعد الرسول علیه الصلاه و السلام بلافصل ایضاً الا ان تلك لخلافه عندهم هی الخلافه الباطنه التي هی خلافه الارشاد والتربیه و الامداد والتصرف الروحانی لا الخلافته الصوریه التي هی عباره عن اقامه الحدود الظاهره و تجهیز الجیوش و الذب عن بیضه الاسلام، محاربه اعدائه بالسيف و السنان، فان تلك عندهم علی الترتیب الذی وقع كما هو مذهب اهل السنه و الفرق عندهم بین الخلافتین كالفرق بین القشر و اللب، فالخلافه الباطنه لب الخلافه الظاهر و بها یذب عن حقیقه الاسلام و بالظاهر یذب عن صورتها و هی مرتبه القطب فی کل عصر و قد تجمع مع الخلافه الظاهره كما اجمعت فی علی کرم الله وجهه ایام امارته و كما تجتمع فی المهدي ایام ظهوره، و هی و النبوه رضیعاً ثدی و الی ذلك الاشاره بما یروونه عنه علیه الصلاه و السلام من قوله و «خلقت أنا و علی من نور واحد» و كانت هذه الخلافه فی کرم الله تعالی وجهه الوجه الاثم؛ (1)

بسیاری از صوفیه که خداوند نفوس پاک آنها را تعالی بخشد با این آیه (اکمال) به خلافت بلافصل علی علیه السلام پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله اشاره می کنند با این تفاوت که مراد از این خلافت، خلافت باطنی است و آن خلافت ارشاد و تربیت و امداد و تصرف روحانی است، نه خلافت صوری که همان اقامه حدود و تجهیز سپاه و... است، زیرا این خلافت (ظاهری) در نزد آنها همان است که در نزد عموم اهل سنت است.

ص: 263



فرق بین این دو خلافت چون فرق بین پوست و هسته است. خلافت باطنی اصل و هسته خلافت ظاهری است که به وسیله آن از حقیقت اسلام دفاع می شود و با خلافت ظاهری از صورت اسلام محافظت می گردد و آن مرتبه قطب است در هر زمان. و گاهی این خلافت با خلافت ظاهری جمع می شود همچون دوران خلافت ظاهری علی علیه السلام و نیز دوران خلافت مهدی (عج) و این خلافت باطنی و نبوت همچون برادران رضاعی اند و این حدیث پیامبر که من و علی از نور واحد هستیم بدین مضمون اشاره دارد، و این خلافت در علی علیه السلام به وجه اتم و کمال وجود داشت.

آلوسی در نهایت برای اینکه خود را تبرئه نماید روایات خلافت حضرت علی علیه السلام را به خلافت باطنی و روایت های خلافت دیگران (!؟) را برخلاف ظاهری حمل می کند. (1) گرچه بر هر اهل بصیرتی پوشیده نیست که این حداقل از اذعان به ولایت علی علیه السلام و خلافت باطنی است، و جایی که کسی با این شرایط حاضر باشد، چطور می شود قبول کرد که خلافت را به دیگری تعویض نمود. مگر علی علیه السلام محور اسلام نیست؟!

مظهري می گوید:

ان علیاً كان قطب کمالات الولایه و سایر الاولیاء حتی الصحابه رضوان الله تعالی علیهم اتباع له فی مقام الولایه؛ (2) علی علیه السلام محور کمالات ولایت است و دیگر اولیاء و حتی صحابه در مقام ولایت پیرو او هستند.

همو در بیان چرایی این موضوع که چرا رسول خدا صلی الله علیه و آله اجر رسالتش را مودت به اهل بیتش قرار داد، پس از سخن های فراوان می گوید:

«لأن علیاً رضی الله عنه و الائمه من اولاده كانوا اقطاباً لکمالات الولایه و من اجل ذلك قال رسول الله انا مدینه العلم و علی بابها»؛ (3) زیرا علی و ائمه از اولاد او علیهم السلام محورهای کمالات ولایت هستند و به همین خاطر رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم فرمودند: من شهر علمم و علی دروازه آن.

ص: 264

1- (1) . همان، ص 187.

2- (2) . تفسیر مظهري، ج 4، ص 387 و ج 4، ص 383.

3- (3) . همان ذیل آیه مودت، شوری، آیه 23.

او در مقام دسته بندی، امام علی را شاکله اولیا می داند و کرامات او را شاهدهی بر صحت نبوت پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم می داند و می گوید روایات «انا دارالحکمه و علی بابها» و «انا مدینه العلم و علی بابها فمن اراد المدینه فلیأت بابها» مؤید این مسئله است و این مقام اختصاص به اولیا دارد نه فقها.

او در بیان خود، سایر صحابه را در مقام فقها می داند، گرچه که برای آنها هدایتگری قائل است، اما آنها را در مقام ولایت، پیرو علی علیه السلام می داند<sup>(1)</sup> که نه تنها هم عصران علی علیه السلام، بلکه گذشتگان هم با استعانت از روح آن حضرت به تعالی می رسند.

کان قطب ارشاد و کمالات الولایه علی علیه السلام ما بلغ احد من الامم السابقه درجه الاولیاء الا بتوسط روحه رضی الله عنه ثم کان بتلك المنصب الاثمه الکرام بناءه الی الحسن العسکری؛<sup>(2)</sup> قطب کمالات و ارشاد مقام ولایت علی علیه السلام است و هیچ کس از امم گذشته به مقام اولیاء نرسید، مگر توسط روح آن حضرت و این منصب برای ائمه بزرگوار از فرزندان امام پیرجاست تا (امام) حسن عسکری علیه السلام.

مظهري در توضیح حدیث ثقلین چنین می گوید:

رواه مسلم و رواه الترمذی بلفظ: «انی تارک فیکم ما ان تمسکتهم به لن تضلوا بعدی احدهما اعظم من الاخر کتاب الله حبل ممدود من اسماء الی الارض، و عترتی اهل بیتی و لن یتفرقا حتی یردا علی الحوض فانظروا کیف تخلفونی فیهما» و روی الترمذی عن جابر قال: رأیت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم فی حجته یوم عرفه و هو علی ناقته القصواء یخطب فیقول: «یا ایها الناس انی ترکت فیکم ما ان أخذتم به لن تضلوا کتاب الله و عترتی اهل بیتی». قلت: اشار النبی صلی الله علیه وآله وسلم الی اهل البیت لانهم اقطاب الارشاد فی الولایات، اولهم علی علیه السلام ثم اوبناه الی الحسن العسکری... لایصل احد من الاولین والآخرین الی درجه الولایه الا بتوسطهم کذا قال المجدد رضی الله عنه، ثم اولیاء امه النبی صلی الله

ص: 265

1- (1). همان، ج 4، ص 384.

2- (2). همان، ج 2، ص 122. البته او در مسئله مهدویت قائل به عبدالقادر «الجلی» است.

علیه وآله وسلم و علماؤها کلهم اتباع لاهل البيت داخلون فيهم بحکم الوراثة قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: «العلماء ورثة الانبياء»؛

او در مشخص نمودن اهل بیت چنین می گوید:

پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم به اهل بیت اشاره نموده است، زیرا آنها قطب ها و محورهای ولایت هستند که اول آنها علی و سپس فرزندان او تا امام حسن عسکری هستند و هیچ کس از اولین و آخرین به درجه ولایت نمی رسد، مگر به واسطه آنها و اولیای امت پیامبر و علمای او تمامی پیرو اهل بیت هستند و به حکم وراثت، وارث آنان اند، زیرا رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «علماء وارثان انبياء هستند»<sup>(1)</sup>.

سخن کربلایی تبریزی درباره امام رضا علیه السلام

در اینجا به مناسبت، سخن حسین کربلایی تبریزی (از علمای قرن دهم اهل سنت) را درباره امام رضا علیه السلام می آوریم.

ذکر امام الانام، و مقتدی الهمام، البحر القمقام، الامام الثامن و الهمام الضامن صاحب الصبر و التسليم و الرضا، الامام ابی الحسن علی بن موسی الرضا و علی آبائه الطاهرین صلوات الله الملك الاعلی.

شهید خاک خراسان امام طیب و طاهر

علی موسی بن جعفر محمد باقر

چون هیچ کلامی بی ذکر اسامی سامی حضرات ائمه معصومین علیهم السلام زیب و زینت نیافته و هیچ پیامی بی نام نامی ایشان اتمام و انجام نپذیرفت، و این کتاب مبنی بر ذکر زیارت قبور عزیزانی است که همگی فیض و کرامت از باطن شریف این حضرات گرفته اند و هرچه از عالم غیب بدیشان رسیده به یمن متابعت و مباحثت ایشان یافته اند. حضرت امام رضا علیه التحیه و الثناء امام هشتم از ائمه اثنی عشر است.

ص: 266

---

1- (1). او در جایی دیگر (همچون دیگران) بیان می کند که مراد از وراثت، وراثت علم است.

و فی جامع الاصول فی ذکر الرضا، انتهت الیه امامه الشیعه فی زمانه، و فضائله اکثر من ان تحصی.

وی را فضائل و کرامت بسیار است، نه تنها امام امامیه است، امام جن و انس است.

ابوالصلت عبدالسلام بن صالح هروی روایت کرد که: عالم تر از علی بن موسی الرضا علیهم السلام در عالم کسی نبود. مأمون جمیع علمای عهد خود را از جمله ادیان از گبر و یهود و ترسا و مسلمان و متکلمان و مناظران حاضر ساخت از آن حضرت سؤالات کردند جواب همه را آنچنان فرمود که همه اقرار کردند به فضل و علم و او و قصور علم خود. و «محمد بن اسحاق بن موسی بن جعفر علیه السلام» از پدرش روایت کرد که: موسی بن جعفر پسران خویش را جمع ساخت و فرمود: برادر شما علی رضا علیه السلام، عالم آل محمد است، از او پرسید از هر چه شما را مشکل بود و هر چه گوید، شما آن را نگاه دارید که پدرم جعفر بن محمد بارها مرا گفته است که: عالم آل محمد در صلب توست و کاشکی او را دریافتمی که او همانم امیرالمؤمنین علی علیه السلام است....

در باب زیارت حضرت رضا علیه السلام اخبار و آثار واقع است و در فصل الخطاب مذکور است:

عن رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم انه قال: «ستدفن بضعه منی بأرض خراسان ما زارها مکروب الا نفس الله تعالی کرته و لا مذنب الا- غفر الله تعالی ذنوبه» و عن الرضا علیه السلام انه قال: «من شدّ رحله الی زیارتی استیجب دعائه و غفرت ذنوبه و من زارنی فی تلك البقعه کان کمن زار رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم و کتب الله تعالی له ثواب الف حجه مبروره و الف عمره مبروره و کنت أنا و آبائی شفعاء یوم القیامه و هذه البقعه روضه من ریاض الجنه و مختلف الملائکه لایزال فوج ینزل من السماء و فوج یصعد الی ان ینفخ فی الصور.

و عن الرضا علیه السلام: «من زارنی عارفاً بحقی غفر الله تعالی ما تقدم من ذنبه و ما تأخر». و عنه علیه السلام: «من زارنی فی غربتی کان معی فی درجتی یوم القیامه مغفوراً له» و عن بن محمد بن الرضا النقی الهادی علیه السلام انه قال: «من زار الرضا فاصابه فی طریقه قطره من السماء حرم الله تعالی جسده علی النار».

و عنه علیه السلام انه قال: «من کانت له الی الله عزوجل حاجه فلیزر قبر جدی الرضا علیه السلام و هو علی غسل و لیصل عند رأسه، رکعتین و لیسأل الله تعالی

حاجته، فانه يستجاب له ما لم يسأل في مأثم أو قطيعه رحم. وان موضع قبره لبقعه من بقاع الجنة لا يزورها مؤمن الا اعتقه الله من النار و احله دار القرار».

این کربلایی پس از نقل زیارت جامعه از امام رضا علیه السلام که با آن می توان هر یک از ائمه هدی را زیارت کرد و در روضه رضوان هر یک از حضرات آن را خواند، زیارت نامه مخصوص به حضرت رضا را نیز تیمناً و تبرکاً نوشته، در پایان تذکر داده است که:

مخفی نماند که ولایت، علم باطن است و وراثت علم و ظاهر و امامت و علم باطن و ظاهر وصایت حفظ سلسله باطن و خلافت حفظ سلسله ظاهر و به حضرات ائمه معصومین علیهم السلام جمیع این مراتب به کمال و تمام از حضرت رسول و سایر آباء و اجداد عظام کرام ایصال و اتصال یافته و از هر یک از ایشان این مراتب به یکی از اولاد امجاد رسیده و او را امام و وصی و وارث و خلیفه گویند. (1)

امام و وارثان واقعی رسول خدا صلی الله علیه و آله اهل بیت عصمت و طهارت هستند و هر کس که رو در روی آنها قرار گیرد بر باطل است. ابوحنیفه با بهره گیری از واژه های امامت و امام مبارزه علیه امام جائر را همانند شیعه واجب می داند؛ علاوه بر این ابوحنیفه امامت و خلافت را حق فرزندان امام علی علیه السلام از بطن فاطمه سلام الله علیها می دانست و عقیده داشت که خلفای معاصر او خلافت را غصب و در حق اهل بیت علیهم السلام ظلم کرده اند. (2) از آنجا که بزرگ ترین فرقه اهل سنت در ایران هم اکنون حنفی مذهب هستند مقداری بیشتر درباره صحبت می کنیم.

### پذیرش مرجعیت علمی اهل بیت علیهم السلام از سوی ابوحنیفه

#### اشاره

برخی روایات منقول در منابع شیعی حاکی از این است که ابوحنیفه اهل بیت علیهم السلام را به عنوان مرجع علمی پذیرفته بود و در برابر سخنان ایشان موضع مخالف نمی گرفته است. در کافی روایتی از معاویه بن عمار نقل شده است که براساس آن، ابوحنیفه

ص: 268

1- (1). روضات الجنان، روضه هشتم، ج 2، صص 372-378.

2- (2). ابن بزرگی، مناقب ابی حنیفه، ج 2، ص 16؛ نوبختی، فرق الشیعه، ص 10؛ سعد بن عبدالله الاشعری، المقالات و الفرق، ص 8؛ مروج الذهب، ج 3، ص 224؛ ناشی اکبر، مسائل الامامه، صص 62-63.

با شنیدن حکم مسئله ای در باب ارث از امام صادق علیه السلام، از نظر خود بر می گردد و به فرموده امام علیه السلام گردن می نهد. (1)

شیخ طوسی قدس سره همین ماجرا را این گونه روایت نموده است:

معاویه بن عمار می گوید من به ابوحنیفه گفتم که حکم مسئله را از امام صادق علیه السلام پرسیدم و ایشان چنین جواب دادند. ابوحنیفه گفت: «قسم به خدا سخن او سخن توست» و نظر امام صادق علیه السلام را پذیرفت و به اصحاب خود نیز آن را اعلام نمود. من جهت کاری در جلسه ابوحنیفه نشستم و شنیدم که اصحاب وی در خصوص فرموده امام صادق علیه السلام با هم صحبت کردند. برخی اصحاب ابوحنیفه از نظریه پیشین ابوحنیفه سخن می گفتند و آنان که تغییر نظر ابوحنیفه را شنیده بودند، [کسانی را که از نظریه نخستین ابوحنیفه می گفتند] تخلیه می کردند. (2)

در روایت مفصل دیگری که گفت و گویی بین ابوحنیفه و امام صادق علیه السلام را گزارش می کند آمده است که پس از پایان گفت و گو، ابوحنیفه در مورد اهل بیت علیهم السلام و امام صادق علیه السلام گفت: «اللہ اعلم حیث یجعل رسالتہ». (3)

شیخ صدوق نقل می کند که ابوحنیفه می گفت: «لولا جعفر بن محمد علیه السلام ما علم الناس مناسک حجّهم». (4)

روایاتی که ذیل عناوین نقل فضایل یا اعتماد به روایات اهل بیت علیهم السلام آمده و برخی روایات دیگر، همگی دال بر این است که ابوحنیفه اهل بیت علیهم السلام را به عنوان مرجع در مسائل علمی و دینی قبول داشته و همواره به ایشان مراجعه می نموده و سؤالات خود را از ایشان می پرسیده است.

نکته دیگر اینکه در بسیاری از این روایات، ابوحنیفه با تعبیر «یابن رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم» امام صادق علیه السلام را مخاطب قرار می دهد که خود نمایانگر اعتقاد

ص: 269

1- (1). کافی، ج 7، ص 19.

2- (2). تهذیب الاحکام، شیخ طوسی، ج 6، ص 277.

3- (3). تاج العقاید، به نقل از قاضی نعمان المغربی، دعائم الاسلام، ج 1، ص 91.

4- (4). شیخ صدوق، من لا یحضره الفقیه، ج 2، ص 519.

ابوحنیفه به جایگاه ویژه اهل بیت علیه السلام و امام صادق علیه السلام و نشان دهنده احترام و ادب وی به ایشان است.

### روایات ابوحنیفه از اهل بیت علیهم السلام در منابع شیعی

علاوه بر روایاتی از ابوحنیفه که فضایی از اهل بیت علیهم السلام در آنها ذکر شده، روایات دیگری نیز هست که در آنها ابوحنیفه برای به دست آوردن حکم مسئله ای، به اهل بیت علیهم السلام مراجعه می کند که در جای خود، حاکی از پذیرش مرجعیت علمی اهل بیت علیهم السلام است. (1)

### ابوحنیفه و عزاداری امام حسین علیه السلام

عبدالجلیل قزوینی در النقض به شرکت ابوحنیفه در عزاداری امام حسین علیه السلام اشاره می کند. وی در جواب مؤلف ناشناس «بعض فضائح الروافض» که می گوید یکی از بدعت های شیعیان این است که در سالگرد شهادت امام حسین علیه السلام به سر و سینه می زنند و به عزاداری می پردازند می گوید:

این سنت اختصاص به شیعه ندارد و بزرگان اهل سنت، از جمله ابوحنیفه و شافعی این سنت را رعایت می کردند و این طریقه را نگاه می داشته اند. بنابراین، اگر این سنت عیب محسوب شود، نخست باید بر ابوحنیفه و شافعی و اصحاب ایشان اعتراض نمود و آن گاه بر شیعه. (2)

عزاداری امام حسین علیه السلام در میان بسیاری از پیروان ابوحنیفه نیز رایج بوده است. از میان علمای حنفی نیز به افراد برجسته ای می توان اشاره کرد که نه تنها در این مجالس شرکت می کرده اند، بلکه خود احیاگر این سنت بوده اند. بهترین نمونه ملا واعظ کاشفی (م 910 ق) است که اساساً اطلاق اصطلاح «روضه» برای عزاداری امام حسین علیه السلام برگرفته از کتاب روضه الشهداء وی است. (3)

ص: 270

---

1- (1). کافی، ج 7، صص 242 و 404؛ علل الشرایع، ج 2، ص 510؛ الخصائص، ص 316، ردیف 98؛ تهذیب الاحکام، ج 6، ص 277.

2- (2). عبدالجلیل قزوینی، النقض، ص 402.

3- (3). اسماعیل بغدادی، هدیه العارفین، ج 1، ص 316؛ محمد خوانساری، روضات الجنات، ص 256.

روایات پرشماری نیز مناظرات بین ابوحنیفه و امام باقر و امام صادق علیهما السلام و علمای امامیه کوفه را در بر دارند. در منابع شیعی که این مناظرات نقل شده، روابط ابوحنیفه با صادقین علیهما السلام و شاگردان ایشان بسیار تنش آلود ترسیم شده است. موضوع این مناظرات عمدتاً بحث «قیاس» است که امام باقر و امام صادق علیهما السلام در این مناظرات به نکوهش ابوحنیفه می پردازند. غیر از موضوع قیاس، موضوعات دیگری نیز هست که در آنها امامان یا احیاناً اصحاب ایشان بر ابوحنیفه خرده می گیرند و این گفت و گوها نوعی خصومت و برخورد دائمی را بین ایشان نشان می دهد. (1)

در منابع اهل سنت نیز گفت و گوها و مناظراتی از امام باقر و امام صادق علیهما السلام با ابوحنیفه آمده، اما تفاوتش با منابع شیعی در این است که گفت و گوهایی مذکور در منابع اهل سنت بسیار مسالمت آمیز و دوستانه بوده که منبع اصلی آنها عمدتاً مناقب مکی و مناقب ابن بزازی است. (2)

اگر قبل از شروع گفت و گو، سوء برداشتی میان امامان شیعه و ابوحنیفه وجود دارد، درنهایت، گفت و گو به خوبی تمام می شود. در این گفت و گوها نیز تا اندازه ای بوی دخل و تصرف به مشام می رسد. از جمله شواهد این مدعا آن است که محتوا و متن گفت و گو با مناظرات مذکور در منابع شیعی کاملاً یکسان است، اما ادبیات گفت و گو تغییر می کند و چنانکه آمد کاملاً دوستانه است. دیگر اینکه سائل و مجیب نیز عوض می شد. در منابع شیعی امام باقر و امام صادق علیه السلام سؤال کننده اند و مجیب ابوحنیفه است، اما در منابع اهل سنت سائل ابوحنیفه است و مجیب صادقین علیهما السلام اند.

شاید بتوان رفتار و کردار و اعتقادات ابوحنیفه را این طور جمع بندی کرد. گویا ابوحنیفه در دیدگاه خود در پی اتخاذ یک راه میانه بود که نه عامه اهل سنت را از خود برنجانند و نه به اهل بیت علیهم السلام پشت کرده باشد یا از تشیع ببرد، بلکه می خواست حتی الامکان تعلق

ص: 271

---

1- (1). الاحتجاج طبرسی، ص 197؛ بحار الانوار، ج 27، باب 7؛ مناقب آل ابیطالب، ج 2، ص 28؛ دعائم الاسلام، ج 1، ص 91.  
2- (2). مناقب ابی حنیفه، ج 1، ص 167 (موفق مکی با مناقب ابی حنیفه، ج 2، ص 17 (ابن بزازی)؛ محمد ابوزهره، مسئله الامام احمد، ص 293، پاورقی ش 1؛ همو ابوحنیفه، صص 87-88.



به هر دو جریان را جمع کند. به لحاظ نظری، می شد از دیدگاه او پذیرش خلافت خلفای راشدین و حسن ظن به ایشان و مرجعیت و حب اهل بیت علیه السلام را جمع نمود. از منظر اجتماعی نیز ابوحنیفه می خواست ضمن حفظ روابط با اهل بیت علیهم السلام و اقرار به برتری ایشان هم در بعد علمی و فرهنگی و هم در عرصه سیاسی، از بدگویی به خلفای راشدین جلوگیری نماید تا زمینه تنش بین شیعه و اهل سنت را از میان بردارد.

رویکرد عقل گرایانه ابوحنیفه و اتکای او به رأی و قیاس در استنباطات فقهی، به قدر کافی وی را مورد خشم و تنفر اهل حدیث قرار داده بود. اگر وی در تشیع خود و روابط با اهل بیت علیهم السلام و شیعیان نیز جانب احتیاط را نگه نمی داشت، جایگاه خود بین اهل سنت را به کلی از دست می داد و این امر برای ابوحنیفه، همانند بسیاری از علمای مصلحت جو، پذیرفتنی نمی نمود. رویکرد دیگر ابوحنیفه به تشیع آن بود که وی تلاش می نمود تا نگرش شیعیان را به دو خلیفه اول تغییر دهد و از سب آنان به وسیله برخی شیعیان غالی، جلوگیری نماید.

### مقایسه دیدگاه ابوحنیفه در مورد اهل بیت علیهم السلام و تشیع

#### اشاره

گروه های مدعی پیروی از آرا و اندیشه های ابوحنیفه، طیف های گوناگونی را تشکیل می دهند که قرائت های آنان از اندیشه های ابوحنیفه تفاوت های فاحشی با هم دارد. پیروان اولیه ابوحنیفه را دو گروه تشکیل می دادند: یکی پیروان عقل گرا و اعتقادی ابوحنیفه که با عنوان «حنفیان کلامی و عدل گرا» شناخته می شدند، و دیگری پیروان فقهی وی که به عنوان «حنفیان اهل سنت و جماعت» شناخته می شوند و بیشتر دارای تمایلات حدیث گرایانه هستند.

گروه دوم نیز امروزه خود به دسته های گوناگون تقسیم می شوند که گاهی تفاوت بین دیدگاه های ایشان بیشتر از تفاوت های موجود بین برخی از این دسته ها با شیعه و مکتب اهل بیت علیهم السلام است.

برخی از این دسته ها فاصله زیادی با مکتب اهل بیت علیهم السلام دارند و به تشیع نیز بسیار بدبین هستند؛ در حالی که برخی تا اندازه قابل توجهی به مکتب اهل بیت علیهم السلام و تشیع نزدیک می شوند. بنابراین، در مورد همه کسانی که خود را پیروان ابوحنیفه می دانند، به صورت یکسان نمی توان به قضاوت پرداخت.

حنفیان کلامی و عدل‌گرا، زمینه اختلاف کمتری با مکتب اهل بیت علیهم السلام و تشیع دارند و مشترکات بسیاری بین آنان و تشیع وجود دارد. حنفیان ماتریدی نیز بسیاری از فضایل اهل بیت علیهم السلام را می‌پذیرند. (1) با این حال، اینان از موضع ابوحنیفه به اهل بیت علیهم السلام و تشیع دور شده‌اند و روابطشان با شیعیان در برخی از برهه‌های تاریخی تنش‌آلود بوده است.

نزدیک‌ترین دسته از میان حنفیان به تشیع و اهل بیت علیهم السلام، حنفیان دوازده امامی و اهل تصوف‌اند. سنیان دوازده امامی به افرادی اطلاق می‌شوند که ضمن پذیرش خلافت خلفای راشد؛ دوازده امام شیعه را نیز به نحوی قبول دارند و به اهل بیت علیهم السلام عشق می‌ورزند. این نوع‌گرایی در میان صوفیان سنی از مذاهب گوناگون رایج است و بیشتر در قرن نهم و دهم هجری به چشم می‌خورد. ایشان برخی اعتقادات شیعه مثل تبری، رجعت‌بداء را قبول ندارند، اما فضایل و مناقب اهل بیت علیهم السلام را بسیار نقل می‌کنند و امامت دوازده امام علیهم السلام را به علاوه خلفا و صحابه قبول دارند. آنان امامت دوازده امام علیهم السلام را نیز به عنوان اقطاب بزرگ صوفیه و رهبران روحانی می‌پذیرند و رهبری سیاسی را دون شأن ائمه علیهم السلام می‌دانند. همچنین به امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) هم اعتقاد دارند و همانند امامیه معتقدند که وی مهدی، فرزند امام حسن عسکری علیه السلام، است. البته عده‌ای از ایشان گفته‌اند که وی وفات نموده است و بسیاری هم به زنده بودن آن حضرت معتقدند. (2)

ص: 273

1- (1) ملا علی قاری، شرح الفقه الاکبر، صص 224-225 و 412.

2- (2) . ر. ک: مولوی، کلیات دیوان شمس، تصحیح بدیع الزمان، فروزانفر، ص 756، ردیف 2694؛ میرزا حسین نوری، کشف الاستار؛ فریدون عطار، تذکره الاولیاء، ج 1، صص 21-22؛ حدیقه الحقیقه و شریعه الطریقه، صص 260 و 266؛ اسماعیل بغدادی، هدیه العارفین، ج 1، ص 316؛ محمد خوانساری، روضات الجنات، ص 256؛ الدكتور کامل مصطفی الشیبی، الصله بین التشیع و التصوف، ج 2، ص 310؛ همان، مقدمه نفیسی بر لب لباب مثنوی، صفحه 3؛ واعظ کاشفی، فتوت نامه، ص 2؛ فضل الله بن روزبهان، وسیله الخادم الی المخدوم، ص 182؛ داوود الهامی، امامان اهل بیت علیهم السلام در گفتار اهل سنت، ص 317؛ عبدالرحمن جامی، سلسله الذهب، ص 178؛ رسول جعفریان، مقالات تاریخی، دفتر هشتم، ص 59؛ نجیب مایل هروی، شیخ عبدالرحمان، جامی، ص 118؛ دیوان جامی؛ ابوالموید خوارزمی، مقتل الحسین علیه السلام، ص 390؛ عبدالجلیل قزوینی رازی، النقص، ص 372؛ حنفی قندوزی، ینابیع الموده.

از میان حنفیان دوازده امامی و صوفی می توان به افرادی صاحب نام و عارفان نامی ذیل اشاره نمود: مولانا جلال الدین بلخی، عطار نیشابوری حکیم سنایی غزنوی، ملا- حسین واعظ کاشفی، خواجه محمد پارسا، فضل الله بن روزبهان خنجی، عبدالرحمن جامی، ابوالمؤید خوارزمی، حافظ حسین کربلایی تبریزی، قاضی عمده ساوه ای حنفی، عبدالواسع باخزی، حنفی قندوزی، عقیف الدین طائفی حنفی، قادر بخش بن حسن علی حنفی، مولوی عبدالعزیز بن شاه ولی الله دهلوی.

خلاصه اینکه با گذر زمان عواملی باعث دوری برخی حنفیان از اهل بیت علیهم السلام و تشیع شد که می توان عوامل زیر را از آنها دانست:

1. افول حنفیان کلامی و عدل گرا و گسترش مکتب حنفی اهل سنت و جماعت؛

2. نفوذ بخاری و صحیح او در میان حنفیان؛

3. نزاع سیاسی عثمانی ها و صفویان؛

4. نفوذ وهابیت و سلفیه در میان حنفیان که در این مختصر مقام شرح همه این عوامل وجود ندارد. (1)

آری ولایت و حب علی علیه السلام و خاندان آن حضرت خاص عده محدودی نیست، گرچه پرداختن به این موضوع در این نوشتار نمی گنجد.

### دیدگاه شهرستانی درباره امامت و ولایت

در تفسیر شهرستانی نمونه های بسیاری نشان دهنده نوع نگرش شهرستانی به مسئله امامت است. به باور شهرستانی موضوع امامت، همانند توحید، نبوت، مبدا و معاد از فطریات است و منکر آن منکر فطرت خوانده می شود:

«و لهذا قیل: التوحید فطره و الامامه فطره و المبدأ فطره و المعاد فطره من انکرها فقد انکر الفطره». (2)

نویسنده «مفاتیح الاسرار» شکر نعمت و وفای به عهد را دو اصل از اصول مهم و اساسی

ص: 274

---

1- (1). برای مطالعه بیشتر ر. ک: جایگاه اهل بیت علیهم السلام از دیدگاه ابوحنیفه، محمد شفیق خواتی، مجله طلوع شماره 17، بهار 85.

2- (2). مفاتیح الاسرار، ج 1، ص 103. ب نسخه خطی.

دین می داند و عهد امامت را از سزاوارترین عهدها برای وفا و فراگیرترین پیمان ها از جهت نفع مردم معرفی می نماید:

«و احق النعم بالشکر واعمها نفعاً للخلق و اخصها درجه عند الحق نعمه النبوه و احق العهود بالوفاء و اعمها نفعاً للخلق و اخصها درجه عند الحق عهد الامامه» (1).

وی آنچنان بر مسئله امامت و وصایت تأکید و اصرار دارد که مانند یک شیعه متعصب، منافق در امامت را کافر می نامد و با اشاره به یک روایت پیامبر صلی الله علیه و آله در مقام و منزلت علی علیه السلام، آن حضرت را به جا آورنده و وظیفه ای می داند که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بر عهده داشت. او بر این باور است که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله باید با کفار و منافقین، هم جهاد با حجت و دلیل کند و هم جهاد با سیف، اما پیامبر با کفار، جهاد با حجت و سیف کرد، ولی نسبت به منافقین تنها به جهاد با حجت اکتفا کرد و جهاد با سیف را ترک نمود. به همین جهت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «علی قضا کننده دین من است» و از این رو علی علیه السلام نیز دین پیامبر را ادا کرد و با مارقین و قاسطین و ناکثین جهاد کرد. صریح عبارت شهرستانی در این باره چنین است:

«و اما تبدل الدور فان المنافق فی دور النبوه لا یقی منافقاً دور الوصایه الامه، بل یحکم علیه ببعض احکام الکفر فان الکون الاول علی المشابهه. المسلم فیجری علیه احکام المباینه و هو الکفر، و عن هذا قال النبی صلی الله علیه و آله وسلم: فیکم من یقاتل علی تاویلہ کما قاتلت علی تنزیله، الا و هو خاصف (وهو یخصف) النعل.

وما قیل فی تفسیر قوله جاهد الکفارَ وَ الْمُنافِقِینَ بان جهاد الکفار بالسیف و المنافقین بالحجه فصحیح و ان کان یجاهد هما بالحجه و البرهان اولاً، ثم خص الکفار بالسیف و ما شهر السیف علی المنافقین، لانهم بعد فی ستر التقیه بالکلمه و الاستغلال بالدين والاسلام، لكن المحققین قالوا ان التکلیف کان متوجهاً علیه بالجهادین جمعاً سیفاً و حجه، فقضى احد القرصین و الدینین و بقى علیه الدين الثانى، فقال: علی قاضی دینی فقضى دینه و ابرا ذمته عن عهده التکلیف، و ذلك قوله فیکم من یقاتل علی

ص: 275

تأويله كما قاتلت علي تنزيله وقوله ايضاً انك تقاتل الناكثين و القاسطين و المارقين، و ذلك قوله و انت قاتلهم ياعلي فاذا ادرکتهم فاقتلهم» (1).

از نگاه شهرستانی امامت و وصایت مانند نبوت است؛ چنانکه اگر کسی به پیامبر ایمان نیاورد و او را تصدیق ننماید از زمره کافران خواهد شد، پس کسی هم که به وصی او ایمان نیاورد و به شریعت او اقرار ننماید کافر است:

«و سرّ آخرکما ان من اقرّ بالتوحيد ولم یقرّ بالنبوه، اعنی من قال: لا اله الا الله و لم یقل: محمد رسول الله فقد ارتد علی عقبه کافراً و لم ینفعه اقراره بالتوحيد کذلک من اقرّ بالنبوه و قال محمد رسول الله و لم یقرّ بشعريته و وصيته بعده فقد ارتد علی عقبه کافراً...» (2).

در جای جای تفسیر «مفاتیح الاسرار و مصابیح الابرار» با عنوان «الاسرار» آیات قرآن بر مسئله امامت و وصایت منطبق شده است. نویسنده در سرّ دیگری از اسرار آیات قرآن مسئله امامت را از عهد الهی می خواند و منکر آن را منافق می نامد:

«فمن عرف نعمه الله ثم انكرها و كفرها فهو کافر، و من نقض عهد الله من بعد میثاقه و قطع ما امر الله به ان یوصل فهو منافق» (3).

به باور شهرستانی، امامت، حق حضرت علی علیه السلام بود و قدرت مداران آن حضرت را از رسیدن به حق الهی خود باز داشتند.

فقد احصر رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم عن العمره كما أحصر علی رضی الله عن الامامه و لذلك کل من کان یرید مناجاه الرسول صلی الله علیه و آله وسلم و جب علیه ان یقدم بین یدی نجواه صدقه، فلا عمل بهذه الآیه إلا امیر المؤمنین علی رضی الله عنه، حیث تصدّق بعشره دراهم علی عشره مناجیات (4).

ص: 276

---

1- (1) . همان، ج 1، ص 78 آ.

2- (2) . همان، ج 1، ص 224 آ.

3- (3) . همان، ص 136 ب.

4- (4) . همان، ص 418 آ.

نویسنده مفاتیح الاسرار، آیات شریفه: الَّذِينَ يُتَّقُونَ أَمْوَالَهُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ سِرًّا وَعَلَانِيَةً 1 وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ  
2 را در شأن و منزلت علی علیه السلام می نمایاند. (1)

او همچنین مخاطب آیه شریفه يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ 4 را علی علیه السلام می داند و ایشان را  
امام ائمه در صبر و نماز معرفی می کند:

قال الصابرون علی البلاء الشاکرون للنعماء: ان امام الائمه فی الصبر و الصلواه امیرالمؤمنین علی رضی الله عنه، حیث قال ان للمحن  
نهايات و لها غایات، فشان المؤمن ان یصبر و یتستغفر حتی ینقضی ایامها، ولقد کان علیه السلام مقبلاً علی شأنه، راضياً بزمانه، صابراً علی  
ما یصیبه من المحن، مشغولاً بالعباده علی ما تنوبه من الفتن، و کان المخاطب یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ هو، و لقد قال  
النبي صلی الله علیه و آله وسلم کل ما ورد فی القرآن یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا فعلى رأسه بل والله هو الوافی بموجب الخطاب و هو الخارج عن  
التکلیف التی تضمنه الخطاب، فمن ادى ما کلف کان هو المعنى بالخطاب. (2)

این باورها و اعتقادات شهرستانی در اولین اثر او «الملل والنحل» نیز ریشه دارد. او پس از آوردن ماجرای جنگ صفین و جمل در زمان  
حکومت علی علیه السلام می نویسد:

«و بالجمله علی رضی الله مع الحق و الحق معه». (3)

ص: 277

---

1- (3) . مفاتیح الاسرار، ج 2، ص 420 آ و 341 ب.

2- (5) . مفاتیح الاسرار، ج 2، ص 274 ب.

3- (6) . الملل والنحل، تحقیق محمد بن فتح الله بدران، ج 1، ص 33.

پایان سخن اینکه، مفسرین اهل سنت در تفاسیر خود مطالب بسیاری را بیان نموده اند که می توان آنها را از جلوه های ولایت نامید که پوینده محترم را به فصل آخر رهنمون می شویم و به همین مقدار بسنده می نماییم.

در قرآن کریم آیات بسیاری است که به صراحت و گاه به صورت ظاهر بر امامت اهل بیت عصمت و طهارت اشاره دارد. که از آنها به «آیه ولایت» یاد می کنیم. در مباحث قبل برخی از این آیات را بیان نمودیم (آیه تطهیر، مودت و...). این آیات در عین حال که مقام امام و ولایت را اثبات می کند، ویژگی های منحصر به فرد امام را نیز معرفی می کند که بر هر پژوهشگر منصفی است که در آنها تأمل کند و همتایی عترت بر گسترده قرآن را دریابد و بداند هر آنچه برای قرآن سزااست چون دوام، عدم کهنگی، مصون و معصوم بودن، همه آنها به طور تمام و کمال بر امام هم رواست.

## آیه های ولایت

### 1. آیه ولایت

#### اشاره

إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ؛

«همانا ولی شما خداوند و پیامبرش و کسانی اند که نماز به پا می دارند و در حال رکوع، زکات می پردازند».

این آیه در اصطلاح، «آیه ولایت» نامیده می شود و بسیاری از اهل تفسیر و روایت و تاریخ، از آن به همین عنوان یاد کرده اند. البته در برخی موارد، آیه «زکات به خاتم» نیز نامیده شده است. (1)

این تعبیر از سخن امام علی علیه السلام در یکی از احتجاج های آن حضرت استفاده شده است.

ص: 278

---

1- (1). حدیث مناظره علی علیه السلام با ابی بکر، هنگامی که به خلافت رسید. ر. ک: بحرانی، غایه المرام، ص 108؛ طبرسی، الاحتجاج، ص 118.

آنچه در این آیه نمود بیشتری دارد نزول آیه درباره علی علیه السلام است. گرچه عده ای تلاش نموده اند تا با فضیلت سازی برای عده ای دیگر این فضیلت را کمرنگ نمایند، اما نور خداوند همیشه می تابد و خاموش ناشدنی است. از این رو ابتدا شأن نزول آیه را از زبان علمای اهل سنت بیان می کنیم و سپس مسائل را در ذیل آن بیشتر می کنیم.

### نزول آیه ولایت درباره علی علیه السلام به استناد روایات

محدثان و مفسران، نزول آیه ولایت درباره علی علیه السلام را با طریقه ها و اسناد پرشمار و گوناگونی از صحابه نقل کرده اند. در میان این صحابه چهره هایی چون ابن عباس، ابوذر، عمار بن یاسر، جابر بن عبدالله انصاری، ابی رافع، انس بن مالک، سلمه بن کهیل، عبدالله بن سلام، مقداد بن اسود کندی، عمر بن خطاب، عثمان بن عفان، زبیر بن عوام، عبدالرحمن بن عوف، سعد بن ابی وقاص، طلحه بن عبدالله، خلیل بن مرّه و بالاخره خود امیرمؤمنان علیه السلام دیده می شوند. (1)

حاملان و حافظان حدیث در موسوعات روایی، این حدیث را آورده و گروهی تصریح بر حجیت آن نیز دارند. علامه امینی 66 نفر از این جمله را با مدارک و نام کتاب های آنان یاد کرده است. (2)

آیت الله نجفی مرعشی نیز نزول آیه را از 31 مصدر و منبع که در دسترس ایشان بوده نقل کرده و منابع یاد شده را همراه با ذکر نشانی آنها قید کرده است. (3)

حسکانی، عالم و محدث بزرگ اهل سنت نیز در این باره 28 روایت در شواهد التنزیل نقل کرده که در بین راویان آنها شش نفر از بزرگان صحابه؛ یعنی علی علیه السلام، عمار، ابوذر، مقداد، جابر و ابن عباس به چشم می خوردند. (4)

ص: 279

---

1- (1). سید بن طاووس؛ سعد السعود، ص 96؛ امینی، الغدیر، ج 3، ص 156؛ ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، ج 3، ص 2؛ حسکانی، شواهد التنزیل، ج 1، صص 222-239.

2- (2). امینی، الغدیر، ج 3، صص 156-162.

3- (3). قاضی نورالله، احقاق الحق، تعلیقات مرحوم آیه الله مرعشی نجفی، ج 2، صص 399-408.

4- (4). شواهد التنزیل، ج 1، صص 209-248.



سید بحرانی نیز نزول آیه را درباره علی علیه السلام به 24 طریق از اهل سنت و 19 طریق از شیعه روایت کرده است که هر طریق متفاوت با دیگری است. (1)

سید بن طاووس پس از نقل چند آیه که درباره علی علیه السلام نازل شده به نقل از کتاب «تأویل ما انزل من القرآن الکریم فی النبی صلی الله علیه و آله وسلم» تألیف ابن حجام ابی عبدالله محمد بن عباس بن علی بن مروان جحام می نویسد:

با وجود اینکه آیه *إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ* درباره مولا علی علیه السلام مشهور است، از آن جهت آن را آوردم که صاحب کتاب یاد شده، آن را با افزودنی هایی از آنچه ما می دانستیم روایت کرده است؛ به این گونه که آن را از 90 طریق با اسانیدی که همه یا بیشتر متصل هستند، از رجال مخالفان اهل بیت علیهم السلام عمر بن خطاب، عثمان بن عفان، زبیر بن عوام، عبدالرحمن بن عوف، سعد بن ابی وقاص، طلحه بن عبدالله، عبدالله بن عباس، ابورافع غلام رسول الله، جابر عبدالله بن انصاری، ابوذر، خلیل بن مره، علی بن الحسین علیه السلام، ابو جعفر محمد بن علی علیه السلام، جعفر بن محمد علیه السلام، ابو هاشم عبدالله بن محمد بن حنیفه، مجاهد بن جبیر مکی، محمد بن اسدی، عطاء بن سائب و عبدالرزاق. اینکه گفته است 90 طریق به این دلیل است که هر یک از این احادیث، متفاوت با دیگری است. (2)

ابن شهر آشوب می نویسد:

ثعلبی، ماوردی، قشیری، قزوینی، رازی، نیشابوری، فلکی، طوسی و طبری در تفاسیر خود نزول آیه را درباره علی علیه السلام از سدی، مجاهد، حسن، اعمش، عتبه بن ابی حکیم، غالب بن عبدالله، قیش بن ربیع، عبایه ربعی، عبیدالله بن عباس و ابی ذر غفاری نقل کرده اند. (3)

ص: 280

1- (1) . بحرانی، غایه المرام، صص 103-109.

2- (2) . سید بن طاووس، سعد السعود، صص 95-96.

3- (3) . مناقب آل ابی طالب، ج 3، صص 2-3.

غالب الأخباریین علی انها نزلت فی علی کرم الله وجهه، فقد اخرج الحاكم. و ابن مردويه. و غیرهما عن ابن عباس رضی الله تعالی عنهما باسناد متصل قال: «اقبل ابن سلام ونفر من قومه آمنوا بالنبی صلی الله تعالی علیه و سلم فقالوا: یا رسول الله ان منازلنا بعیده و لیس لنا مجلس و لا متحدث دون هذا المجلس و ان قومنا لما راونا آمننا بالله تعالی و رسوله صلی الله تعالی و علیه و سلم و صدقنا رفضونا و آلوا علی نفوسهم ان لا یجالسوننا و لا یناکحونا و لا یكلمونا فشق ذلك علینا، فقال لهم النبى صلی الله علیه و سلم: إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ، ثم انه صلی الله تعالی علیه و سلم خرج الی المسجد و الناس بین قائم و راکع فبصر بسائل، فقال: هل اعطاک احد شیئاً؟ فقال: نعم خاتم من فضته، فقال: من اعطاکه؟ فقال: ذلك القائم، و أوما الی علی کرم الله تعالی وجهه، فقال النبى صلی الله تعالی علیه و سلم: علی ای حال اعطاک؟ فقال: و هو راکع، فکبر النبى صلی الله تعالی علیه و سلم ثم تلا هذه الآیه» فانشاء رضی الله تعالی یقول:

ابا حسن تفدیک نفسی و مهجتی

وکل بطی فی الهدی و مسارع

ایذهب مدحیک المحبر ضائعاً

وما المدح فی جنب الإله بضائع

فانت الذی اعطیت اذا كنت راکعاً

زکاه فدتک النفس یا خیر راکع

فانزل فیک الله خیر و لایه

واثبتها اثنا کتاب الشرائع (1)

ص: 281

آلوسی پس از نقل خاتم بخشی حضرت علی علیه السلام به شعر حسان استناد می کند که ترجمه دو بیت آخر آن چنین است:

تو همان کسی هستی که هنگام رکوع انفاق نمودی جان به فدایت ای بهترین رکوع کننده پس در مورد تو بهترین روایت نازل شد و در لابه لای کتاب قرآن ثابت شده است.

او پس از نقل این اشعار، گرچه «ولی» را به معنی ناصر(1) می گیرد، اما بیانی دارد که جای تأمل است:

بر معظم محدثین روشن است که در شأن علی کرم الله وجهه نازل شده است بسیاری از صوفیه (قدس الله اسرارهم) با استدلال به این آیه اشاره به خلافت بلافصل علی علیه السلام پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم می کنند، اما مراد آنها از خلافت، خلافت باطنی است، همان خلافت ارشاد و تربیت و یاری، و تصرف روحانی، نه خلافت ظاهری که اقامه حدود ظاهری، تجهیز سپاه و... است، زیرا خلافت ظاهری در نگاه آنها همان نظر اهل سنت است. و فرق بین خلافت ظاهری و باطنی مثل فرق بین پوست و مغز است پس خلافت باطنی مغز و اصل خلافت ظاهری است و به وسیله آن از حقیقت اسلام دفاع می شود و با خلافت ظاهری از صورت اسلام محافظت می شود. خلافت باطنی همان مرتبه قطب در هر زمان است و گاهی با خلافت ظاهری جمع می شود؛ زمانی که علی کرم الله وجهه خلافت ظاهری هم داشت، و همچنانکه در مهدی (عج) جمع می شود.

خلافت و نبوت برادران رضاعی اند و سخن رسول الله که می فرماید: من و علی از نور واحد خلق شده ایم، اشاره به همین دارد و این خلافت باطنی در علی کرم الله تعالی وجهه به نحو اتم وجود دارد.(2)

آلوسی در ادامه روایات خلافت علی علیه السلام را حمل بر خلافت باطنی و خلافت (سه خلیفه) را حمل بر خلافت ظاهری می کند.(3)

ص: 282

---

1- (1) . همان، ج 6، ص 168.

2- (2) . همان، ص 186.

3- (3) . همان، ص 187.

ثعالبی یکی دیگر از علمای اهل سنت می گوید:

«اتفق ان علی بن ابی طالب رضی الله عنه اعطی خاتمه و هو راکع؛ (1) این مورد اتفاق همه است که علی علیه السلام هنگام رکوع انگشتی خویش را بخشید».

البته سپس روایتی از سدی نقل می کند مبنی بر اینکه «ان اتفق ذلك لعلی فالآیه عامه فی جمیع المؤمنین» و این، همان سیاست تشریک در فضیلت است.

واحدی در «اسباب النزول» به دو طریق، طبری در تفسیر خود «جامع البیان عن تأویل آی القرآن» به سه طریق، ابن کثیر با شش طریق و سیوطی در تفسیر خود «الدر المنثور فی التفسیر بالمأثور» با حدود بیست طریق و همچنین در لباب النقول، نزول آیه را درباره علی علیه السلام ذکر کرده اند و به مناسبت، قصه اعطای خاتم را نقل می کنند. (2)

علامه طباطبایی در تفسیر المیزان می نویسد:

ائمه تفسیر روایی (تفسیر مأثور) مانند: احمد، نسائی، طبری، طبرانی، عبد بن حمید و دیگر حفاظ و ائمه حدیث، بدون هیچ گونه ردی، بر نقل آن اتفاق کرده اند و متکلمان نیز صدور روایت را پذیرفته اند و فقها آن را در مسئله انجام عمل زیاد در

ص: 283

---

1- (1) . الجواهر الحسان، ثعالبی، ج 1، ص 471 (ذیل مائده، آیه 55)؛ تاج التراجم، ج 2، ص 598 (گروهی گفته اند)؛ تفسیر المظهری، ج 3، ص 62؛ المحرر الوجیز، ابن عطیه، ج 2، ص 208 (اتفق ان علیا) و ج 2، ص 209؛ لباب النقول، سیوطی، ص 148 به شش طریق نقل می کند و سپس می گوید: این احادیث شواهدی هستند که یکدیگر را با تقویت می کنند؛ اسباب النزول واحدی، ص 132؛ التنزیل بیضاوی، ج 2، ص 339؛ اسیر التفاسیر، ج 1، ص 666؛ تفسیر القرآن العظیم، ج 2، ص 597 (ضمن یک حدیث می گوید درباره علی علیه السلام نازل شده. البته در سند یکی مناقشه نموده، اما به طریق صحیح دیگری آن را نقل می کند. او در نهایت می گوید درباره جمع مؤمنان نازل شده ولی علی علیه السلام خاتم را بخشید یا علی اول المؤمنین است)؛ تفسیر المنیر؛ وهبه الزحیلی: ذکرت روایات یقوی بعضها بعضاً أنها نزلت فی بن ابی طالب، ج 6، ص 236؛ تفسیر طبری، ج 6، ص 186؛ تفسیر قرطبی، ج 6، ص 221، الدر المنثور، ج 3، ص 105.

2- (2) . اسباب النزول واحدی، صص 133-134؛ جامع البیان طبری، ج 4، صص 288-289. در چاپ دیگر، ج 6، ص 186؛ تفسیر القرآن العظیم، ج 2، صص 73-74 و ج 2، ص 597؛ لباب النقول، صص 93 و 148؛ الدر المنثور، ج 3، صص 104-106.

باب نماز در مسئله اینکه «آیا صدقه تطوع، زکات نامیده می شود یا خیر» نقل کرده اند. (1)

انما، نشانگر حصر به طریق اصالت است و ولایت رسول و مؤمنین بالتبع. از طرفی «ولی» را مفرد آورده و «انما اولیاءکم» نفرموده است. به این ترتیب پس از خدای متعال ولایت از آن رسول و مؤمنان است، اما آیا همه مؤمنان از ولایت برخوردارند یا تنها برخی از آنان؟ یعنی مؤمنانی که موصوف به وصف الَّذِينَ يَتَّقُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ هستند، دارای ولایت می باشند.

الَّذِينَ يَتَّقُونَ یا بدل از «الذین آمنوا» یا مدح آنان است. همچنین وَهُمْ رَاكِعُونَ حالت آنان را هنگام اقامه نماز و پرداخت زکات نشان می دهد.

زمخشری دو تفسیر برای آن ذکر کرده است:

«اول آن که مراد از رکوع، حالت خشوع و تواضع آنان برای خدا، در هنگام عمل است و دوم آنکه مراد پرداخت زکات در حالت رکوع نماز است.»

او در ادامه می نویسد:

گفته شده، آیه در شأن علی علیه السلام نازل شده است، ایشان در حال رکوع نماز جماعت بودند که سائلی درخواست خود را مطرح کرد و ایشان انگشتر خود را به او بخشید و این کار را به گونه ای انجام داد که موجب بطلان نماز نگردد.

زمخشری در ادامه به شبهه ای که ممکن است، بر این سبب نزول وارد شود اشاره می کند و سپس آن را پاسخ می دهد.

اگر اشکال کنند، چگونه مصداق این آیه علی علیه السلام است، در حالی که لفظ جمع (الذین) در آن آمده است، پاسخ می دهیم این گونه بیان شده تا مردم را به چنین عملی ترغیب کند تا آنان نیز ثوابی همانند او ببرند. همچنین این آیه، مؤمنان را متنبه می سازد که باید آن چنان به احسان و توجه به فقرا حریص باشند که هرگاه بر آنان واجب شد، آن را انجام دهند و حتی هنگام نماز آن را به تأخیر نیندازند و خود را به این حد کمالات از کلمات اخلاقی برسانند. (2)

ص: 284

---

1- (1). المیزان، ج 6، ص 25.

2- (2). تفسیر کشاف، زمخشری، ج 4، ص 347.

در کتاب «الجمع بین الصحاح الستة» از جزء سوم در تفسیر سوره مائده در ذیل آیه: **إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ...** از صحیح نسائی از ابن سلام چنین نقل شده:

خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله آمدم و عرض کردم قوم ما به خاطر اینکه خدا و رسولش را تصدیق کرده ایم ما را دشمن می دارند و قسم یاد کرده اند، با ما صحبت نکنند. همان موقع خداوند آیه: **إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا...** را نازل فرمود. سپس بلال برای نماز ظهر اذان گفت و مردم برای نماز آماده شدند. بعضی در حال رکوع و بعضی در حال سجده بودند که ناگهان سائلی آمد و علی علیه السلام در حالی که در رکوع بود انگشتر خود را به سائل بخشید. سائل جریان را به پیامبر خیر داد. پیامبر برای ما آیه **إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ...** تا الغالبون را قرائت کرد. (1)

اصل روایت چنین است:

روایه النسائی هی - کما فی جامع الاصول عن رزین، و هو صاحب الجمع بین الصحاح الستة - : «عبدالله بن سلام - رضی الله عنه - قال: اتیت رسول صلی الله علیه و آله وسلم و رهط من قومی، فقلنا: ان قومنا حادونا، لما صدقنا الله. و رسوله، و اقسما لا یکلمونا، فانزل الله تعالی: **إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا** ثم اذن بلال لصلاه الظهر، فقام الناس یصلون، فمن بین ساجد و راکع، اذا سائل یسأل، فاعطاه علی خاتمه و هو راکع. فأخبر السائل رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم - فقرا علينا رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم: **إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ هُمْ رَاكِعُونَ\*** وَ مَنْ يَتَوَلَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ اخرجه رزین.

ص: 285

---

1- (1). ذخائرالعقبی، ص 102؛ ینابیع الموده، ص 318؛ جامع الاصول، ج 9، ص 478.

منظور از «رزین»، رزین بن معاویه العبدری است که در وصف او گفته شده:

«امام المحدث الشهير» و «رزین» هو: رزین بن معاویه العبدری، المتوفی سنه 535 کما فی سیر اعلام النبلاء وقد وصفه: «الامام المحدث الشهير»<sup>(1)</sup>.

ابن کثیر می گوید:

حدثنا ابو سعید الاشج؛ حدثنا الفضل بن دکین ابو نعیم الاحول حدثنا موسى بن قيس الحضرمی، عن سلمه بن كهیل، قال: تصدیق علی بخاتمه و هو راکع، فنزلت إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ<sup>2</sup>.

ابن کثیر گرچه در سند برخی از احادیث اشکال وارد می سازد، ولی در سند برخی که تعداد آنها هم بسیار است می گوید: «هذا اسناد لا یقدح به»<sup>(2)</sup>.

درنگی در سند این حدیث

1. عبدالرحمن بن ابی حاتم، غنی عن التعریف؛<sup>(3)</sup> عبدالرحمن بی نیاز از تعریف است.

2. و ابو سعید الاشج هو: عبدالله بن سعید الکندی، ثقة، من رجال الصحاح الستة؛<sup>(4)</sup> ابوسعید ثقه و از رجال صحاح سته است.

3. و الفضل بن دکین من رجالها كذلك و هو ثقة ثبت من كبار شیوخ البخاری؛ فضل بن دکین ثقه، ثبت و از بزرگان رجال بخاری است.<sup>(5)</sup>

4. و موسى بن قيس الحضرمی قال الحافظ: «يلقب: عصفور الجنة، صدوق، رمى بالتشيع»<sup>(6)</sup>.

ص: 286

1- (1) . سیر اعلام النبلاء، ج 20، ص 204.

2- (3) . همان، ص 74.

3- (4) . سیر اعلام النبلاء، ج 13، صص 247-262، رقم 129.

4- (5) . تقریب التهذیب، ج 1، ص 419.

5- (6) . همان، ج 2، ص 110.

6- (7) . همان، ص 287.

از جمله روایاتی که ابن کثیر در صحت آن، طعن وارد نموده، این حدیث است:

روی ابن مردویه، من طریق سفیان الثوری، عن ابی سنان، عن الضحاک، عن ابن عباس، قال: کان علی بن ابی طالب قائماً یصلی، فمر سائل و هو راکع، فاعطاه خاتمه، فنزلت **إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ الْآيَةَ**. (2)

ابن کثیر می گوید:

«الضحاک لم یلق ابن عباس؛ ضحاک ابن عباس را ندیده است».

نقد دیدگاه ابن کثیر

گرچه عده ای گفته اند ضحاک ابن عباس را ندیده است، ولی در سه کتاب از صحاح اهل سنت از او حدیث نقل شده است. (3)

صاحب تهذیب الکمال می گوید:

گرچه روایت او از ابن عباس مرسل است، اما واسطه مشخص است. از شعبه روایت شده که عبدالملک بن سیره به من گفت: «الضحاک لم یلق ابن عباس، انما لقی سعید بن جبیر بالری، فأخذ عنه التفسیر؛ (4) ضحاک سعید بن جبیر را ملاقات نموده و تفسیر را از او گرفته است».

پس روایات او در تفسیر از ابن عباس «مسند» است و مرسل نیست، زیرا تمامی آنها به واسطه سعید بن جبیر است و همگان بر تصدیق و توثیق او اتفاق نظر دارند.

ضحاک، واسطه را برای حفظ جان سعید بن جبیر و خودش نقل نکرده است، زیرا سعید بن جبیر از سوی مأموران ثقفی تحت تعقیب بود. با این وجود، ضحاک او را در ری ملاقات کرد و احادیش را منتشر ساخت.

ص: 287

1- (1) . همان، ج 1، ص 318.

2- (2) . التفسیر القرآن العظیم، همان.

3- (3) . تهذیب الکمال، ج 13، ص 291.

4- (4) . همان، ج 13، ص 293.



ابن سنان نیز که از ضحاک روایت کرده از کسانی است که به شهر ری گریخت،<sup>(1)</sup> زیرا او نیز تحت تعقیب بود و ممکن است اسقاط اسم سعید بن جبیر از ناحیه او باشد.

از طرفی بر فرض پذیرش نظر ابن کثیر، این احادیث با احادیث بسیار دیگری که سند آنها صحیح است، تقویت می شود؛ همچنانکه عده بسیاری بر آن اعتراف نموده اند که به آنها اشاره خواهیم کرد.

علاوه بر این اتفاق نظرها، ثبت جریان اعطای خاتم و پرداخت زکات، در دیوان و در اشعار شاعران نامی صدر اسلام، خود گواه دیگری بر درستی این حدیث و پیشینه تاریخی آن در میان امت اسلام است. از جمله این شاعران، «حسان بن ثابت» را می توان نام برد که شعر خود را پس از نزول آیه و بدون فاصله زمانی سروده است.

سیوطی ذیل این آیه روایات بسیاری نقل می کند که در شأن علی علیه السلام است؛ از آن جمله:

1. اخرج ابن جریر و ابن ابی حاتم عن عطیه بن سعد قال: نزلت فی عبادہ بن الصامت إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا .
2. و اخرج الخطیب فی المتفق عن ابی عباس قال: «تصدیق علی بخاتمه و هو راکع، فقال النبی صلی الله علیه وآله وسلم. للسائل «من اعطاک هذا الخاتم؟ قال: ذاک الراكع، فانزل الله إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ» .
3. و اخرج عبدالرزاق و عبد بن حمید و ابن جریر و ابوالشیخ و ابن مردویه عن ابی عباس فی قوله إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ... الآية. قال: نزلت فی علی بن ابی طالب.
4. و اخرج الطبرانی فی الاوسط و ابن مردویه عن عمار بن یاسر قال: «وقف بعلی سائل و هو راکع فی صلاه تطوع، فنزع خاتمه فاعطاه السائل رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم فاعلمه ذلك، فنزلت علی النبی صلی الله علیه وآله وسلم هذه الآية إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ هُمْ رَاكِعُونَ فَقَرَأَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه وآله وسلم علی اصحابه، ثم قال: من كنت مولاه فعلى مولاه، اللهم وال من والاه و عاد من عاداه» .

ص: 288

---

1- (1). تقریب التهذیب، ج 1، ص 298 مسلم ابی داود، ترمذی، نسائی و ابن ماجه از او نقل نموده اند.

5. و اخرج ابوالشيخ و ابن مردويه عن علي بن ابي طالب قال: «نزلت هذه الآية على رسول اله صلى الله عليه وآله وسلم فى بيته إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا إِلَىٰ آخِرِ الْآيَةِ. فخرج رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم فدخل المسجد، جاء و الناس يصلون بين راع و ساجد و قائم يصلى، فاذا سائل فقال: يا سائل، هل اعطاك احد شيئاً قال: لا، الا ذاك الراكع لعلى بن ابي طالب اعطانى خاتمه».

6. و اخرج ابن ابي حاتم و ابو الشيخ و ابن عساکر عن سلمه بن كهيل قال: تصديق على بخاتمه و هو راع، فنزلت إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ الْآيَةَ.

7. و اخرج ابن جرير عن مجاهد فى قوله إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ... الْآيَةَ. نزلت فى على بن ابي طالب، تصديق و هو راع.

8. و اخرج ابن جرير عن السدى و عتبه بن حكيم مثله.

9. و اخرج ابن مردويه من طريق الكلبي عن ابي صالح عن ابي عباس قال: أتى عبدالله بن سلام و رهط معه من اهل الكتاب نبى الله صلى الله عليه وآله وسلم عند الظهر، فقالوا: يا رسول الله، ان بيوتنا قاصيه لا نجد من يجالسنا يخالطنا دون هذا المسجد، و ان قومنا لما رأونا قد صدقنا الله و رسوله و تركنا دينهم اظهروا العداوه واقسموا ان لا يخالطونا و لا يواكلونا، فشق ذلك علينا، فبينما هم يشكون ذلك الى رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم، اذ نزلت هذه الآية على رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ هُمْ رَاكِعُونَ وَ نودى بالصلاه صلاه الظهر، خرج رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم فقال: اعطى احد شيئاً قال نعم، قال: من؟ قال ذاك الرجل القائم. قال على اى حال اعطاكه؟ قال و هو راع؟ قال و ذلك على بن ابي طالب، فكبر رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم عند ذلك و هو يتول و مَنْ يَتَوَلَّ اللَّهُ وَرَسُولَهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ. 1

وروی عن ابی ذر رضی الله عنه قال: صلیت مع رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم يوماً صلاة الظهر فسأل سائل فی المسجد فلم یعطه أحد، فرفع السائل یده الی السماء وقال: اللهم اشهد انی سألت فی مسجد الرسول صلی الله علیه وآله وسلم فما أعطانی احد شیئاً وعلی علیه السلام کان راکعاً فأوما الیه بخصره الیمنی - و کان فیها خاتم - فاقبل السائل حتی أخذ الخاتم بمرأی النبی صلی الله علیه وآله وسلم فقال: اللهم ان اخی موسی علیه السلام سالک فقال: قَالَ رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي (الی قوله) وَأَشْرِكُهُ فِي أَمْرِي فانزلت قرانا ناطقا، سنشد عضدک باخیک نجعل لکما سلطانا، اللهم و أنا محمد، نبیک و صفیک فاشرح لی صدري و یسر لی امری و اجعل لی وزیراً من اهلی علیاً اشدد به ظهري، قال ابوذر: فوالله ما أتم رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم هذه الکلمه حتی نزل جبریل فقال: یا محمد اقرأ: إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ الی آخرها. (1)

جریان به نقل از ابوذر چنین است که روزی سائلی هنگام نماز ظهر از مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله گذشت و تقاضای کمک کرد. اما هیچ کس به او کمکی نکرد، پس دست هایش را به آسمان برد و گفت: خداوندا شاهد باش من در مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله کمک خواستم، ولی کسی به من کمک نکرد. حضرت علی علیه السلام که در حال نماز بود به انگشتر خویش اشاره کرد و... سائل رفت تا در منظر رسول خدا صلی الله علیه و آله قرار گرفت. ایشان فرمودند: خداوندا برادرم موسی از خدا خواست که سینه ام را گشاده و فراخ گردان و بازویم را به برادرم محکم گردان. خدایا من محمد، نبی و پیامبر تو هستم، پس سینه ام را فراخ و امرم را آسان گردان و علی را وزیر من از اهلم قرار ده که پشتم به او محکم شود. ابوذر گفت: قسم به خدا، دعای رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم تمام نشده بود که این آیه **إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ** نازل شد.

ص: 290

---

1- (1). تفسیر کبیر فخر رازی، ذیل آیه 55 مانده؛ نور الابصار، ص 170. شبلنجی می گوید: «حدیث را ثعلبی در تفسیرش نقل نموده

طبری حدیث را از طریق عتبه بن حکم و مجاهد و سدی نقل می کند که مراد حضرت علی علیه السلام است. (1) گرچه حدیثی هم نقل می کند که مراد مؤمنین هستند، ولی علی علیه السلام کسی بود که به سائل انگشتر بخشید.

قرطبی پس از نقل حدیث درباره حضرت علی علیه السلام از دید آیات الاحکام به آن می نگرد و می گوید:

المسئله الثانيه - وذلك ان سائلا سأل في مسجد رسول الله صلى الله عليه وسلم فلم يعطه احد شيئا و كان على في الصلاة في الركوع وفي يمينه خاتم، فأشار الى السائل (بيده) حتى أخذه قال الكيا الطبري: وهذا يدل على ان العمل القليل لا يبطل الصلاة؛ فان التصديق بالخاتم في الركوع عمل جاء به في الصلاة ولم تبطل به الصلاة وقوله وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ يدل على ان صدقه التطوع تسمى زكاه؛ فان علياً تصدق بخاتمه في الركوع؛ (2)

این عمل حضرت علی علیه السلام بر این دلالت می کند که فعل قلیل مبطل نماز نیست، زیرا صدقه دادن به خاتم در نماز انجام نشده است و نماز با آن باطل نمی شود و قول خداوند وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ دلالت بر این دارد که صدقه مستحبی هم زکات نامیده می شود.

او در ادامه می گوید:

احتمالاً نماز حضرت مستحبی بوده است، زیرا در نماز واجب این عمل مکروه است. «وقد يجوز ان يكون هذه صلاة التطوع وذلك انه مكروه في الفرض».

نکته قابل تأمل این است که غالب فقهای فریقین از این عمل حضرت، حکم فقهی، استنباط نموده اند که کار قلیل، نماز را باطل نمی کند و این نشان می دهد که عمل حضرت در اعطای خاتم بر همگان مسلم است، زیرا در بحث احکام از احادیثی استفاده می شود که در سند آنها هیچ اشکالی نیست یا حداقل دواعی صحت آنها بسیار است.

ص: 291

---

1- (1). تفسیر طبری، ج 4، صص 288-289، جزء 6.

2- (2). تفسیر قرطبی، ج 6، ص 221، ذیل آیه.

برخی از کسانی که آیه ولایت را درباره علی علیه السلام نقل نموده اند:

1. آلوسی، روح المعانی، (ج 6، ص 149 طبع المطبعه المنیریة، مصر) و غالب الاخباریین علی انها انزلت فی علی کرم الله وجهه.
2. شوکانی، فتح القدير، ج 2، ص 50، طبع مصر.
3. ابن حیان، البحر المحيط، ج 3، ص 513، طبع مصر.
4. ابن کثیر، تفسیر القرآن العظیم، ج 2، ص 71، طبع مصر.
5. واحدی نیشابوری، اسباب النزول، ص 148، طبع مصر، المطبعه المنیریة، 1315 (با اسناد متفاوت).
6. سیوطی؛ لباب النقول، ص 90، طبع الثانیة، مطبعه مصطفی الجبلی (از عمار یاسر) (این احادیث شواهدی هستند که برخی را تقویت می کند).
7. سبط ابن جوزی، التذکره الخواص، ص 18، طبع النجف الاشرف.
8. ابن جریر طبری، جامع البیان، ج 6، ص 165، طبع مصر.
9. تفسیر خطیب بغدادی، ج 1، ص 475، طبع مصر.
10. علامه النسفی بر حاشیه، تفسیر خازن، ج 1، ص 484، طبع مصر.
11. قندوزی حنفی، ینابیع الموده، ج 1، ص 114، طبع بیروت.
12. جارالله زمخشری، الکشاف، ج 1، ص 347، طبع مصر مطبعه التجاریه الکبری.
13. ابن حجر العسقلانی، الکافی الشاف فی تخرج احادیث الکشاف، ص 56، طبع مصر، مطبعه التجاریه الکبری.
14. فخر رازی، تفسیر کبیر، ج 12، ص 26، طبع مصر الجدید.
15. رشید رضا، تفسیر المنار، ج 6، ص 442، طبع مصر (ما رووا عن عدہ طرق...).
16. المولی النظام الدین النیسابوری، الاعرج فی تفسیر، المطبوع بهامش تفسیر الطبری، ج 6، ص 145، ط مصر.
17. ابوبکر احمد بن علی، احکام القرآن، ج 2، ص 543، طبع القاہرہ، الطبعه البهیة.
18. قرطبی، جامع لاحکام القرآن، ج 6، ص 221، طبع مصر.
19. سیوطی، درالمنثور، ج 2، ص 293، الطبعه الاولی، مصر.

20. تفسیر ثعلبی، الکشف و البیان، ذیل آیه 55 مائده (روایت سدی و عتبه بن ابی الحکیم و...) که آیه منحصرأً درباره علی علیه السلام نازل شده است.

ص: 292

21. ابي نعيم الاصفهاني، ما نزل في القرآن في على عليه السلام، به نقل از ابن بطريق، الخصائص، فصل 1، صص 35-43 (تحقيق محمد باقر محمودي، طهران، منشورات مطبه وزاره ارشاد الاسلامي، 1406 ق).
22. تفسير محيي الدين عربي، ج 1، ص 334، ذيل آيه.
23. ابن كثير، البدايه و النهايه، ج 7، ص 372 ذيل فضائل امير المؤمنين (دارالكتب العلميه، 1408 ق).
24. ابي جعفر الاسكافي، المعيار و الموازنه، ص 228 (تحقيق محمداقبر المحمودي، الطبه الاولى، 1402 ق).
25. ابن مغازلي، المناقب، صص 311-313، رقم 354-357.
26. حاكم حسكاني، شواهد التنزيل، ج 1، صص 161-184، رقم 216-240.
27. بلاذري، انساب الاشراف، ج 2، ص 150، رقم 151.
28. محب الدين الطبري، الرياض النضره، ج 3-4، ص 106.
29. ذخائر العقبى، صص 88-102.
30. حمويني، فرائد السمطين، ج 1، صص 187-195، رقم 146-153، باب 39.
31. تفسير بياضوي، ج 1، ص 271.
32. مجمع الزوائد، ج 7، ص 17.
33. نور الابصار شبلنجي، ص 77.
34. منتخب كنز العمال، حاشيه مسند احمد، ج 5، ص 38.
35. قوشجي، شرح تجريد العقائد، ص 368 (انها نزلت باتفاق المفسرين في حق على بن ابيطالب).
36. ثعالبى، الجواهر الحسان، ج 1، ص 471، (اتفق ان على بن ابيطالب...).
37. تفسير تاج التراجم، اسفراينى، ج 2، ص 598.
38. مظهرى، تفسير المظهرى، ج 3، ص 62.
39. ابن عطيه، المحرر الوجيز، ج 2، ص 208 (اتفق ان علياً) و ج 2، ص 209.
40. ايسر التفاسير (دارالفكر)، ج 1، ص 644.

41. وهبه الزحيلي، التفسير المنير، ج 6، ص 236 (دارالفكر) ذكرت روايات يقوى بعضها بعضاً أنها نزلت في علي بن ابيطالب.

ص: 293



42. قاضی عضدالدین الایچی (756/1) در کتاب، المواقف فی علم الکلام، (2) ص 405 و اجمع ائمه التفسیر ان المراد علی علیه السلام.

43. شریف جرجانی (3) (816) در شرح، المواقف فی علم الکلام، ج 8، ص 360 قد اجمع ائمه التفسیر علی ان المراد بَالَّذِينَ يُؤْمِنُونَ الصَّلَاةَ الی قوله تعالی وَهُمْ رَاكِعُونَ علی علیه السلام فانه كان فی الصلاه رکعاً (4).

44. سعد الدین التفتازانی (793) در شرح المقاصد (5) می گوید:

نزلت باتفاق المفسرین فی علی بن ابیطالب رضی الله عنه حین أعطی السائل خاتمه و هو راکع فی صلاته (شرح المقاصد فی علم الکلام 5، ص 270).

### زمینه های نزول آیه ولایت

حاکم حسکانی در شواهد التنزیل و ثعلبی در تفسیر الکشف و البیان به اسناد خود از عبایه بن ربیع چنین روایت کردند:

عبدالله بن عباس در کنار چاه زمزم نشسته بود و از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل حدیث می کرد. در این هنگام مردی با عمامه و چهره ای پوشیده سر رسید، پس هرگاه ابن

ص: 294

1- (1) . برخی از اوصاف ایشان: قاضی قضاه الشرق و شیخ العلما و شیخ الشافعیه قالوا کان اماما فی المعقولات، محققاً توقعاً قائماً بالاصول والمعانی و العربیه، مشارکاً فی الفقه و غیر من الفنون. انجب تلامیذ اشتہروا فی الافاق. الدرر الکامنه، ج 2، ص 323؛ البدر الطالع، ج 1، ص 326؛ شذرات الذهب، ج 6، ص 174؛ طبقات الشافعیه لاسنوی، ج 2، ص 179؛ بغیة الوعاه، ص 296.

2- (2) . کشف الظنون، ج 2، ص 1891 (هو کتاب جلیل القدر، رفیع الشان و...).

3- (3) 3. الضوء اللامع، ج 5، ص 328؛ البدر الطالع، ج 1، ص 488؛ الفوائد البهیة، ص 125؛ بغیة الوعاه، ص 351؛ مفتاح السعاده، ج 1، ص 167.

4- (4) . الدرر الکامنه، ج 4، ص 350؛ البدر الطالع، ج 2، ص 303؛ بغیة الوعاه، ص 391؛ شذرات الذهب، ج 6، ص 319.

5- (5) . کشف الظنون، ج 2، ص 1780.

عباس می گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله چنین فرمود، او نیز می گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله چنین فرمود...

ابن عباس رو بدان مرد کرده، گفت: سوگند به خدا تو که هستی؟ مرد، دستار از چهره گشود و گفت: هر کس مرا شناخته که شناخته و هر کس مرا نمی شناسد، من جندب بن جناده بدری ابوذر غفاری هستم، با گوش های خود و بدون واسطه، از پیامبر شنیدم که می فرمود: علی پیشوای نیکان و کشنده کافران است، هر کس او را یاری کند یاری شده خداست و هر کس او را واگذارد، واگذاشته خداست. هان بدانید که من همراه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روزی از روزها نماز ظهر را به جای آوردم که سائلی در مسجد از مردم درخواست کمک کرد و کسی به او چیزی نداد. پس سر به طرف آسمان برداشته، گفت: خدایا شاهد باش که در مسجد پیامبر خدا کمک خواستم و کسی چیزی به من نبخشید. علی بن ابیطالب که در حال رکوع بود با انگشت کوچک دست راست خویش که در آن انگشتی می کرد به سوی آن مرد اشاره کرد، مرد پیش آمد و انگشتی را از انگشت او گرفت و این در پیش چشم پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بود. پس چون پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از نماز خویش فارغ گردید سر به سوی آسمان برداشته، عرض کرد: خدایا برادرم موسی علیه السلام از تو درخواستی کرد و گفت: پروردگارا سینه مرا بگستران و کار مرا آسان گردان و گره از زبانم بگشا تا سخنم را بفهمند و وزیری از کسانم برای من قرار ده هارون برادرم را، پشتم را بدو محکم گردان و او را در کارم یار و همراه ساز. پس تو بر او پیامی گویا نازل فرمودی؛ به زودی بازوی تو را به برادرت محکم خواهیم کرد. بار خدایا من نیز محمد، پیامبر و برگزیده توام؛ خدایا سینه ام را بگستران و کارم را آسان کن و وزیری را از کسانم قرار ده، علی برادرم را، پشتم را به او محکم گردان.

ابوذر گفت: پس به خدا قسم پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم سخن خود را به انجام نرسانیده بود که جبرئیل از نزد حق بر او فرود آمد و گفت: ای محمد! گوارا باد بر تو آنچه خدا درباره برادرت عنایت کرد.

پیامبر گفت: آن چیست ای جبرئیل؟ جبرئیل پاسخ داد: خدا امت تو را به موالات او تا روز قیامت امر نمود و آیه ای بر تو نازل فرمود که چنین است:

إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ. (1)

این روایت را با همین سند، ابن بطریق حلی در خصائص الوحی المبیین (2) و حموی در فرائد السمطین (3) همراه با سندی دیگر و سبط ابن جوزی در تذکره الخواص (4) و شبلنجی در نور الابصار (5) و زرنندی در نظم درالسمطین (6) نقل کرده اند و ذیل آن را فخر رازی در تفسیر خود آورده است. (7)

بزرگان و مفسران شیعه نیز از جمله، طبرسی در مجمع البیان از ثعلبی و حسکانی آن را روایت کرده اند.

در روایتی دیگر حسکانی از ابن عباس نقل کرده است:

عبدالله بن سلام همراه جمعی از قوم خود که به پیامبر ایمان آورده بودند بر آن حضرت وارد شدند و گفتند: ای پیامبر خدا! خانه های ما از این جا دور است و از آن گاه که به تو ایمان آورده ایم قوم ما رهایمان کرده و با هم پیمان بسته اند که با ما هم نشینی و ازدواج نکنند و سخن نگویند و این بر ما بسیار گران آمده است. پس پیامبر فرمود:

إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ؛

«همانا ولی شما خدا و پیامبرش و کسانی اند که نماز به پا داشته، زکات می پردازند، در حالی که رکوع به جا می آورند».

ص: 296

- 1- (1). شواهد التنزیل، حسکانی، ج 1، ص 229-231، ابن خلکان درباره ثعلبی می گوید: یگانه اهل زمان خود در علم تفسیر بود و تفسیر او بر همه تفاسیر برتری داشت. (وفیات الاعیان، ابن خلکان، ج 1، ص 79).
- 2- (2). ابن بطریق، خصائص الوحی المبیین، صص 44 و 445.
- 3- (3). حموی، فرائد السمطین، ج 1، ص 191، باب 39، حدیث 162.
- 4- (4). شبلنجی، نورالابصار، صص 86-87.
- 5- (5). ابن جوزی، تذکره الخواص، ص 24.
- 6- (6). زرنندی، نظم درالسمطین، ص 87.
- 7- (7). فخر رازی، التفسیر الکبیر، (داراحیاء التراث العربی) ج 12، ص 26.

پس پیامبر به طرف مسجد بیرون رفت و در حالی که مردم برخی در حال قیام و برخی دیگر در حال رکوع بودند سائلی را دید و از او پرسید:

آیا کسی چیزی به تو عطا کرده است؟

گفت: بلی انگشتی از طلا

رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

چه کسی آن را به تو بخشید؟ گفت: این مرد که ایستاده و با دست خود به سوی علی علیه السلام اشاره کرد.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله پرسید:

در چه حالی به تو عطا کرد؟ سائل گفت: در حال رکوع به من بخشید.

پس آن حضرت تکبیر گفت و این آیه را خواند:

وَمَنْ يَتَوَلَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ؛ (1)

«و کسی که خدا و رسولش و آنان را که ایمان آورده اند به ولایت برگزیند، پس حزب و دسته خدا پیروزند».

بعد از نزول این آیه بود که حسان بن ثابت شروع به سخن کرد و اشعاری سرود.... (2)

این روایت را خوارزمی نیز در مناقب خود (3)، حموی در فرائد السمطين (4) با اسناد خود و حافظ ابونعیم با دو سند دیگر در «ما نزل من القرآن فی علی» (5)، واحدی در اسباب النزول (6)، سیوطی در الدر المنثور (7)، ابن بطریق در خصائص الوحي المبین (8) و دیگران نقل کرده اند و بسیاری از اعلام شیعه در کتاب های تفسیر و روایت آن را آورده اند.

ص: 297

1- (1) . سوره مائده، آیه 56.

2- (2) . شواهد التنزیل، ج 1، صص 234-235.

3- (3) . موفق بن احمد بن محمد البکری المکی الحنفی، المناقب (تهران مکتبه نینوی الحدیثه)، ص 186، فصل 17.

4- (4) . فرائد السمطين، ج 1، ص 193.

5- (5) . حافظ ابونعیم اصفهانی، ما نزل من القرآن من علی علیه السلام، جمع و ترتیب شیخ محمدباقر محمودی، صص 64-66.

6- (6) . واحدی، اسباب النزول، صص 133-134.

7- (7) . الدر المنثور، ج 3، صص 105-106.

8- (8) . ابن بطریق، خصائص وحي المبین، صص 36-38.

حسکانی روایت دیگری نیز از ابن عباس نقل می کند که تفاوت اندکی با این نقل دارد. (1)

همچنین فخر رازی می نویسد:

«روایت شده که عبدالله بن سلام هنگامی که این آیه نازل شد، گفت: ای پیامبر خدا من علی را دیدم که انگشتی خویش را به نیازمندی صدقه بخشید، در حالی که رکوع کرده بود، پس ما او را به ولایت برمی گزینیم». (2)

روایت اعطای خاتم در منابع شیعه به این شکل بیان شده است:

شیخ صدوق در امالی و ابن شهر آشوب در مناقب آل ابی طالب از امالی شیخ صدوق به نقل از ابی الجارود از امام باقر علیه السلام روایت می کند که فرمود:

جماعتی از یهود که اسلام آورده بودند از جمله عبدالله بن سلام، اسید، ثعلبه، بنیامین، سلام و ابن صوریا گفتند: ای پیامبر خدا، همانا موسی، یوشع بن نون را وصی خویش قرار داد. پس ای پیامبر وصی تو کیست؟ و ولی پس از تو کیست؟ در این هنگام آیه فرود آمد. رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: برخیزید، پس همه برخاسته به مسجد درآمدند، در این هنگام سائلی بیرون می آمد.

حضرت فرمود: ای مرد سائل آیا کسی به تو چیزی عطا نکرد؟

گفت: چرا انگشتی را.

فرمود: چه کسی آن را به تو داد؟

گفت: این مرد که نماز می خواند آن را به من بخشید.

فرمود: در چه حالی به تو بخشید؟

گفت: در حال رکوع.

پس پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم تکبیر گفت و اهل مسجد نیز تکبیر گفتند.

پس از آن پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: علی بن ابیطالب ولی شما پس از من است و آنان گفتند ما راضی شدیم به پروردگاری خدا و دیانت اسلام و رسالت محمد صلی الله علیه و آله وسلم و ولایت علی علیه السلام. آنگاه خداوند این آیه را

ص: 298

---

1- (1) . شواهد التنزیل، همان.

2- (2) . تفسیر کبیر، فخر رازی، ج 12، ص 26؛ غرائب القرآن، نیشابوری (قاهره، 1381)، ج 6، ص 115.

فرستاد: «هر کس خدا و رسولش و آنان را که ایمان آورده اند ولی بداند، پس حزب خدا رستگاران اند».(1)

روایت فوق را نیز بسیاری از مفسران و محدثان شیعه در کتاب های خود آورده اند.(2)

### بررسی چند نظریه و نقد آنها

الف) نزول آیه درباره عباد بن صامت

برخی نزول آیه ولایت را درباره عباد بن صامت دانسته اند. طبری آن را فقط به عنوان یک قول و بدون هیچ اظهار نظری که آن هم به صیغه مجهول گفته شده نقل می کند. ابن کثیر گرچه برخی از طریق حدیث درباره حضرت علی علیه السلام را غیرقابل خدشه می داند، ولی در نهایت آن را درباره عباد بن صامت می داند. سیوطی هم صرفاً به نقل حدیث از طبری بسنده کرده است.(3)

جالب این است که در هیچ یک از تفاسیر مهم پیشینیان اهل سنت ذیل آیه ولایت سخنی از نزول آن درباره عباد بن صامت نیست. سیوطی و ابن کثیر هم نقل یا روایتی در این زمینه ندارند. حتی فخر رازی و آلوسی هم به تفصیل، تمسک شیعه را به آیه برای اثبات امامت علی علیه السلام مورد نقد قرار داده اند. پس ناقل روایت تنها طبری است، آن هم بدون اظهار نظر که تفصیل آن چنین است:

روایت کرد برای ما اسحاق بن یسار از عباد بن صامت که گفت: چون بنی قینقاع به جنگ رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم برخاستند، عباد بن صامت نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله رفت و او (عباده) از بنی عوف بن خزرج بود که پیمان خود را گسست و به سوی خدا و پیامبرش رو آورد و گفت: من خدا و پیامبرش را ولی خود می دانم و از پیمان کفار و ولایت آنان بیزارم. آن گاه این آیه درباره او نازل شد:

ص: 299

---

1- (1). مناقب آل ابی طالب، ج 3، ص 3؛ صدوق، الامالی، صص 107-108، ح 4.

2- (2). حر عاملی، وسائل الشیعه، ج 6، ص 335، ح 4؛ بحرانی، البرهان، ج 1، ص 480، ح 6؛ بحار الانوار، ج 35، ص 183؛ بحرانی، غایه المرام، ص 107؛ المیزان، ج 6، ص 16.

3- (3). جامع البیان، ج 2، صص 287-288؛ تفسیر القرآن العظیم، ج 2، ص 74؛ درالمنثور، ج 3، ص 104.

إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ. (1)

نقد حدیث نقل شده درباره عبادہ بن صامت

پس از بررسی و دقت نظر در شأن نزول این آیه و آیات پیش از آن و در نظر گرفتن شواهد و قراین موجود می توان اطمینان یافت که تنها سند نظریه نزول آیه ولایت درباره عبادہ بن صامت، سبب نزولی است که برای 51 آیه گفته شده است. آیه یاد شده که چهار آیه پیش از آیه مورد بحث واقع شده این آیه است:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَالنَّصَارَى أَوْلِيَاءَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَإِنَّهُ مِنْهُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ؛ (2)

«ای کسانی که ایمان آورده اید، یهود و نصارا را به دوستی مگیرید. بعضی از ایشان دوستان بعضی دیگرند و هر که از شما آنان را ولی خود بداند، پس همانا او نیز از ایشان است، به دوستی که خداوند گروه ستمکاران را هدایت نمی کند».

آیه بعد نیز از این قرار است:

فَتَرَى الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ يُسَارِعُونَ فِيهِمْ يَقُولُونَ نَخْشَى أَنْ تُصِيبَنَا دَائِرَةٌ فَعَسَى اللَّهُ أَنْ يَأْتِيَ بِالْفَتْحِ أَوْ أَمْرٍ مِنْ عِنْدِهِ فَيُضْبِحُوا عَلَى مَا أَسْرُوا فِي أَنْفُسِهِمْ نَادِمِينَ؛ (3)

«پس می بینی کسانی را که در دلشان بیماری است در دوستی آنان شتاب می کنند، می گویند می ترسیم که به ماگزندی رسد، باشد که خداوند پیروزی یا دستوری از نزد خویش بیاورد، پس بر آنچه در دل خویش پنهان داشته اند پشیمان گردند».

در سبب نزول دو آیه فوق چند نظریه وجود دارد، از آن جمله:

عباده بن صامت نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم آمد و گفت: ای پیامبر خدا! من دوستانی از یهود دارم که شمار آنان بسیار و در یاری من آماده اند، ولی من از ولایت ایشان روی گردانده و به سوی خدا و پیامبرش پناه آورده ام.

ص: 300

1- (1). جامع البیان، همان.

2- (2). سوره مائده، آیه 51.

3- (3). همان، آیه 52.

عبدالله بن ابی گفت: اما من از گردونه ها و حوادث می ترسم و از ولایت یهود دست بر نمی دارم.

پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: ای ابالمحباب (عبدالله بن ابی) آنچه از دوستی و ولایت یهود برای عبادۀ بن صامت می خواهی، برای خودت باشد، او آن را نمی خواهد... آن گاه خدای تعالی درباره آن دو چنین نازل فرمود:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَالنَّصَارَى أَوْلِيَاءَ...

سبب نزول فوق را بسیاری از مفسران فریقین آورده (1) و جمعی از آنان نیز آن را تلقی به قبول کرده اند، (2) گرچه در کنار آن اقوال دیگری را در سبب نزول آیه نیز یادآور شده اند.

همانگونه که مشاهده می شود سبب نزولی که برای آیه ولایت درباره عبادۀ بن صامت یاد شده، همان سبب نزولی است که برای این دو آیه گفته شده و داستان همان داستان است؛ یعنی تبری عبادۀ از ولایت یهود.

بنابراین می توان گفت تنها مستند نقل طبری و اشاره ابن کثیر و اختیار این دو در ذیل آیه ولایت، همان سبب نزولی است که پیش از این برای آن دو آیه (آیه 51 و 52) نقل کرده اند و آنگاه بر همان اساس و با ادعای اینکه آیه ولایت نیز در همان واقعه و به دنبال آیه 51 نازل شده، آن را نیز مربوط به عبادۀ دانسته اند.

از جمله شواهد این سخن و این برداشت، آن است که در برخی از روایات که سبب نزول آیه 51 بیان شده پس از ذکر داستان تبری عبادۀ از یهود و گرایش عبدالله بن ابی به آنان چنین آمده است: پس نازل شد این آیه (آیه 51) تا این آیه: وَاللَّهُ يَعَصِمُكَ مِنَ النَّاسِ... 3 در روایت دیگر پس از ذکر سبب نزول آیه چنین گفته شده:

پس درباره او و عبدالله بن ابی این آیات از سوره مائده نازل شد: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا... . تَا وَمَنْ يَتَوَلَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ. (3)

ص: 301

1- (1) . زمخشری، الکشاف، ج 1، ص 643؛ جامع البیان، ج 4، ص 275؛ تفسیر القرآن العظیم، ج 2، صص 71-72؛ الدر المنثور، ج 3، ص 96؛ اسباب النزول، صص 132-133.

2- (2) . مفسرانی چون واحدی و زمخشری را که تنها همین سبب نزول را آورده اند می توان از این دسته به شمار آورد.

3- (4) . القرآن العظیم، ج 2، ص 72.



بنا بر دو روایت یاد شده، در داستان عبادہ بن صامت و عبداللہ بن ابی بہ ہمراہ آیہ 51 چند آیہ دیگر نیز نازل شدہ کہ بنا بر یکی شانزدہ آیہ و بنا بر دیگری پنج آیہ بودہ است.

بہ ہمین دلیل ابن کثیر در سخنی کہ پیش از این از او آوردیم، بدون آنکہ داستان عبادہ را در ذیل آیہ مورد بحث ذکر کردہ باشد، آن را دربارہ عبادہ می داند و این جریان را بہ همان احادیثی باز می گرداند کہ در ذیل آیہ 51 نقل کردہ بود. (1)

شاهد دیگر اینکہ بعضی از مفسران کہ مدعی شدہ اند مراد از وَ الَّذِينَ آمَنُوا عموم مؤمنان اند برای توجیہ این ادعا این گونه ابراز کردہ اند. «زیرا آیہ بر وفق سخن عبادہ بن صامت نازل شدہ است» یا گفته اند: «بر وفق قصہ عبادہ بہ صامت نازل شدہ است». (2)

توضیح اینکہ اگر آن گونه کہ ادعا شدہ، آیہ ولایت ہمراہ با آیہ 51 و در قصہ عبادہ (با همان سبب نزولی کہ گذشت) نازل شدہ باشد، در این صورت مقصود آیہ، شناساندن ولی و دوست بہ عبادہ و دیگر مؤمنانی است کہ از ولایت یهود دست کشیدہ اند. در این صورت، معنای آیہ این گونه است:

همانا ولی شما خدا و پیامبرش و کسانی هستند که ایمان آورده اند نماز به پا می دارند و...

بنابراین، منظور از کسانی کہ ایمان آورده اند (موصول در آیہ) همه مؤمنان واجد صفات یاد شدہ خواهند بود، نہ خصوص علی بن ابیطالب علیہ السلام. ولی چنانچہ آیہ را نازل شدہ دربارہ علی علیہ السلام و مربوط بہ داستان بخشش انگشتی بدانیم، مراد از وَ الَّذِينَ آمَنُوا... تنها ایشان خواهند بود.

نکتہ مهم این است کہ مفسران یاد شدہ کہ ادعا می کند موصول در آیہ عام است و مراد از وَ الَّذِينَ آمَنُوا عموم مؤمنان اند باید اثبات کنند کہ آیہ 55 ولایت نیز در قصہ عبادہ نازل شدہ تا بتوانند تعمیم مورد نظر را ثابت کنند. لکن با کمال شگفتی می بینیم در دو عبارتی کہ آورده شد تعمیم موصول در آیہ را ادعا کردہ و دلیل آن را تنها موافقت و سازگاری آیہ ولایت با سخن یا قصہ عبادہ بن صامت دانستہ و بہ ہمین مقدار اکتفا کردہ اند.

ص: 302

1- (1). همان، ص 74.

2- (2). تفسیر کبیر، ج 12، ص 25؛ نیشابوری، غرائب القرآن، ج 6، ص 115.

این موضوع خود شاهد بر این است که مستند و مدرک نزول آیه ولایت درباره عبادہ تنها همان سبب نزول آیه 51 است و دلیل بر اینکه آیه نیز به همراه آن نازل شده، فقط سازگاری مضمون آیه ولایت با قصه عبادہ است و بس.

از طرفی با آنکه اکثر مفسران نزول آیه 51 را درباره عبادہ بن صامت، با سندهای متعدد ذکر کرده اند (گرچه بسیاری نپذیرفته اند) ولی در ذیل آیه 55 همان گونه که گذشت روایتی در این زمینه ندارند و چه بسا اشاراتی نیز نکرده اند. بلکه همان گونه که پیشتر نیز گفتیم از میان تفاسیر مهم، تنها طبری نقل کرده و ابن کثیر و سیوطی بدان اشاره کرده اند.

جالب آنکه در این میان، برخی به تفصیل در استدلال به آیه برای اثبات امامت علی علیه السلام مناقشه کرده و دلیل ها و استدلال هایی می آورند که همگی پیرامون دلالت آیه است که خود حاکی از پذیرش نزول آیه درباره علی علیه السلام از سوی آنان است.

اکنون به بررسی میزان صحت و سقم نظریه نزول آیه ولایت درباره عبادہ بن صامت می پردازیم.

رد نظریه نزول آیه ولایت درباره عبادہ بن صامت

از آنچه گذشت به دست می آید که نزول آیه فوق درباره عبادہ بن صامت هیچ گونه مستند یا پایه علمی ندارد، مگر اینکه:

1. اثبات شود آیه 51 درباره عبادہ بن صامت نازل شده.

2. احراز گردد که آیه ولایت نیز همراه با آن آیه و در همان واقعه نازل گشته است.

3. اشکالات ظاهری و سیاقی آیات که برخی از آنها خواهد آمد، برطرف گردد. آنگاه این نظریه به عنوان یک قول در نزول آیه با نظریه نخست (نزول آیه درباره حضرت علی) سنجیده شود. اکنون سخن در دو پایه اصلی این استناد است.

بررسی نزول آیه 51 درباره عبادہ بن صامت

در سبب نزول آن چند قول وجود دارد، بنابراین نزول آیه:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَالنَّصَارَى أَوْلِيَاءَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ...

درباره عبادہ مورد اختلاف است. طبری و ابن کثیر از این اختلاف سخن به میان آورده اند و اقوال گوناگون در این زمینه را ذکر کرده اند. طبری می نویسد:

اهل تأویل در مقصود از این آیه اختلاف کرده اند (هر چند طرف خطاب امر در آنها همه مؤمنان اند) بعضی گفته اند: عبادہ بن صامت و عبداللہ بن ابی بن سلول در

داستان تبری عبادۀ از پیمان یهود و تمسک عبدالله بن ابی به آن پیمان اراده شده اند و دیگرانی گفته اند بلکه مقصود، ابولبابه بن عبدالمنذر است که به یهود بنی قریظه اعلام کرد که معامله پیامبر به شما ذبح است (کنایه از آنکه همه شما را خواهد کشت). (1)

ابن کثیر نیز در ذیل آیات 51 تا 53 می نویسد:

مفسران در سبب نزول این آیات کریمه اختلاف کرده اند. پس سدی گفته است درباره دو مرد است که یکی پس از واقعه احد به دوست خود گفت: من نزد فلان یهودی خواهم رفت و به او پناه خواهم برد و یهودی خواهم شد، باشد که اگر قضیه ای یا حادثه ای پیش آید مرا سود بخشد.

و دیگری گفت: من نزد فلان نصرانی در شام خواهم رفت و به او پناه برده به نصرانیت خواهم گرایید.

پس خداوند چنین فرمود:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَالنَّصَارَى أَوْلِيَاءَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ...

و عکرمه گفته است: درباره ابی لبابه بن عبدالمنذر نازل شده، در آن هنگام که پیامبر او را به سوی بنی قریظه فرستاد. پس پرسیدند پیامبر با ما چه خواهد کرد؟ او با دست خود به گلوش اشاه کرد؛ یعنی رفتار او با شما ذبح است (کنایه از اینکه همه شما را خواهد کشت) این قول را ابن جریر روایت کرده است و گفته شده درباره عبدالله بن ابی بن سلول نازل شده همچنانکه ابن جریر از... روایت کرده که عبادۀ بن صامت به نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد. (2)

پس از آن هم نزول آیه درباره عبادۀ و عبدالله را به چند طریق نقل کرده است.

همانگونه که ملاحظه می شود در سبب نزول آیه اختلاف بسیار است.

طبری پس از نقل نظریات گوناگون و روایات وارده درباره هر یک همه اقوال را محتمل و ممکن دانسته، می نویسد:

در تأیید هیچ یک از اقوال سه گانه دلیلی در دست نیست که یکی را بر دیگری

ص: 304

1- (1). جامع البیان، ج 2، صص 275-276.

2- (2). تفسیر القرآن العظیم، ج 2، صص 71-72.

ترجیح دهد. بنابراین درست خواهد بود که ظاهر تنزیل را عام بدانیم و آنچه را اهل تأویل گفته اند و علم به خلاف آن نداریم محتمل بشماریم. بلی شک نیست که آیه درباره یک نفر منافق که از حوادث روزگار بر خود بیم داشته و با یهود و نصاری پیمان دوستی داشته فرود آمده است، زیرا آیه پس از این شاهد بر این سخن است. فَتَرَى الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ يُسَارِعُونَ فِيهِمْ يَقُولُونَ نَحْشَى أَنْ تُصِيبَنَا... (1)

علامه طباطبائی معتقد است که تطبیق آیه 51 مانده بر داستان عباد بن صامت، اصولاً براساس تطبیق و اجتهاد روایات صورت گرفته و سبب نزول واقعی نیست.

از جمله شواهد این نظر، این است که در آیه نام یهود و نصارا با هم ذکر شده، حال این که نصارا در قصه بنی قینقاع و برخوردهای آنان با مسلمانان و بنی قریظه و بنی نظیر هیچ گونه نقشی نداشته اند و این جریان ارتباطی با نصارا پیدا نمی کند.

سپس علامه طبق ادله ای معتقد است که واژه ولایت در آیه 51 مانده به معنای محبت و اعتماد است، ولی آنچه در قصه عباد مطرح شده، ولایت به معنای نصرت پیمان و قرارداد دوستی است. بر این اساس، علامه روایت نزول آیه را درباره ابی لبابه ترجیح می دهد. (2)

درباره استمرار نزول آیات پس از آیه 51، گفته شد که نزول آیه 51 درباره عباد بن صامت، ثابت و مسلم نیست و تنها یکی از نظریه هاست. اینک بر فرض درستی این نظریه، باید ثابت شود که آیه 55 (آیه ولایت) نیز همراه با آن آیه و در شأن عباد بن صامت نازل شده است! در حالی که چنین چیزی به دلایلی، اثبات پذیر نیست.

دلیل نخست: در اینکه آیه 51 مانده همراه با آیات پس از آن نازل شده باشد اختلاف عمیقی میان نقل ها وجود دارد که فشرده آن چنین است:

الف) فقط آیه 51 درباره عباد بن صامت و داستان او نازل شده؛

ب) آیه 51 و 52 یکجا درباره عباد فرود آمده؛

ج) آیه 51 تا 56 مانده درباره یک موضوع نازل شده؛

د) آیه 51 تا 67 وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ... در زمینه فوق نازل گشته است.

ص: 305

---

1- (1). تفسیر طبری، ج 4، ص 276.

2- (2). المیزان، ج 5، صص 368-369 و 386-387.

با وجود این اختلاف نظرها، چگونه می توان یکی را بر دیگری ترجیح داد و به این نقل ها بسنده کرد.

دلیل دوم: در میان آیات 51-56 یا 51-67 که ادعا شده با هم و یکجا در شأن عباد بن صامت نازل شده آیاتی وجود دارد که حتی مدعیان استمرار و پیوستگی نزول این آیات، نزول آن را درباره دیگران نقل کرده اند؛ از جمله آیه:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهَ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٌ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٌ عَلَى الْكَافِرِينَ يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ. (1)

گرچه مفسران اهل سنت در سبب نزول آیه اختلاف نظر دارند و به عنوان یک قول، قوم محبوب خدا را علی علیه السلام می دانند، (2) ولی مفسران شیعه اتفاق نظر دارند که آیه درباره علی علیه السلام نازل شده و مؤید آن را سخن پیامبر در روز خیبر می دانند که فرمود:

«لأعطين الراية غداً رجلاً يحب الله رسوله و يحبه الله و رسوله». (3)

روایاتی هم از طرق شیعه و اهل سنت وارد شده که آیه ولایت با آیه قبل و بعد آن درباره علی علیه السلام نازل شده است. (4) پس معلوم گردید آیه 54 نمی تواند درباره عباد بن ثابت باشد. آیات دیگر هم سبب نزول هایی دارند که به او مربوط نمی شود.

تمامی آنچه گذشت، شاهد بر این است که آیات یاد شده به دنبال آیه 51 نازل نشده اند، بلکه نزول آنها به مناسبت جریان های جداگانه ای بوده و تشابه موضوع آیات، دلیل وحدت سبب نزول آنها نیست.

در خور درنگ است که هیچ یک از مدعیان نزول یکباره آیات 51 تا 67، در ذیل هیچ آیه ای از آیات، نامی از عباد بن صامت به میان نیاورده اند؛ حتی به عنوان یک قول. اما به آیه

ص: 306

1- (1). سوره مائده، آیه 54.

2- (2). مستدرک حاکم (حیدرآباد)، ج 3، ص 132؛ کنز العمال (حیدرآباد)، ج 5، ص 418.

3- (3). مجمع البیان، ج 3-4، صص 321-322؛ المیزان، ج 5، صص 387-390؛ تأویل الایات الظاهره، استرآبادی (قم)، مدرسه الامام المهدی، 1407 ق)، ج 1، ص 149.

4- (4). شواهد التنزیل، ج 1، صص 235-246 و 227؛ بحار الانوار، ج 35، صص 194-195.

ولایت که رسیده اند نام عبادہ را مطرح کرده اند و این از نظر محقق منصف، حکایت از نوعی غرض ورزی دارد؛ چه اینکه آیه ولایت از نظر برخی متعصبان باید به هر حال از علی علیه السلام سلب شود، حال به هر قیمت، گاه با طرح سبب نزولی دیگر و گاه با دستاویزهای دیگر.

در این راستاست که طبری و ابن کثیر، علی رغم شرح و دراز گویی در سایر موارد، وقتی نوبت به نقل فضایل علی علیه السلام رسیده داستان آمدن عبدالله بن سلام و جمعی از یهود نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم را که مهم ترین و معروف ترین و با سندترین سبب نزول گفته شده برای آیه ولایت است و از سوی ائمه علم تفسیر و حدیث نقل شده است اساساً بدان اشاره نکرده اند! در حالی که عده زیادی از علمای اهل سنت به نزول آیه درباره حضرت علی علیه السلام تصریح نموده و آن را نقل کرده اند که نام برخی را متذکر شدیم.

دلایلی دیگر در ردّ نزول آیه ولایت درباره عبادہ بن صامت

1. روایت ناظر به عبادہ بن صامت در برابر روایاتی که نزول آیه ولایت را درباره علی علیه السلام دانسته است یارای مقاومت ندارد، زیرا ناقلان و قائلان به آن در برابر این ناچیزند.

2. ظاهر آیه نیز احتمال نزول آن درباره عبادہ یا در ادامه آیات قبل را نفی می کند. زیرا صدر آیه اثبات ولایت برای افراد معینی کرده و ولایت را در آنان منحصر می داند، حال آنکه عبادہ از ولایت یهود تبری جسته و به هیچ گونه درخواست نصب ولی اشاره نکرده بود تا آیه در پاسخ درخواست او نازل شده باشد.

3. در ذیل آیه ولایت ویژگی هایی آورده شده که بدون شک اشاره به شخصی معین و مصداقی خارجی دارد و این ویژگی ها ربطی به داستان عبادہ ندارد.

شیخ طوسی در پاسخ این اشکال که گفته اند آیه درباره عبادہ نازل شده است می نویسد:

روایت نزول آن درباره عبادہ با روایت نزول آن درباره امیر مؤمنان تاب مقابله ندارد، زیرا این روایت را همه اصحاب حدیث از خاصه و عامه بر نقل آن اتفاق کرده اند، اما حدیث مربوط به عبادہ حداکثر مستند به یک شخص است که او نیز به غرض ورزی و تعصب معروف است. (1)

ص: 307

---

1- (1). ظاهراً مراد شیخ طوسی، طبری است.

4. علاوه بر این اصولاً نزول آیه درباره عبادۀ از نظر عقلی موجه نیست، زیرا محتوای آیه مناسبتی با جریان عبادۀ ندارد و نزول آیه در واقعه ای که با آن تناسب و مطابقت ندارد، قابل پذیرش نیست. (1)

جمال الدین بن طاووس نیز در همین زمینه و پس از نقل دو قول متعارض، می نویسد:

آنچه ما روایت کردیم (روایت مربوط به علی علیه السلام) از جهاتی بر روایات دیگر (روایت مربوط به عبادۀ) ترجیح دارد:

1. فراوانی روایات آن و ناچیزی روایت دیگر.

2. پس از پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم حکومت های مختلفی بر سر کار آمدند، از جمله بنی امیه و عبدالله بن زبیر که همگی جز عمر بن عبدالعزیز، دشمنان علی علیه السلام بودند و معاویه تشویقی های بسیاری برای تنقیص علی علیه السلام و دشنام به آن حضرت می پرداخت و کودکان را در مکتب خانه ها با مطالب دروغی رشد می داد که علی علیه السلام را در نظر آنان مغضوب می نمود.

تا آنجا که معاویه چهارصد هزار درهم به سمره بن جندب بخشید که دو مطلب درباره علی علیه السلام و ابن ملجم جعل کند او نیز اجابت کرد و این آیه:

وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ... را درباره عبدالرحمان بن ملجم و آیه وَإِذَا تَوَلَّى سَعَى فِي الْأَرْضِ لِيُفْسِدَ فِيهَا... را درباره علی علیه السلام قرار داد.

3. در روایت ابن عباس صورت و شاهد حال به چشم نمی خورد، ولی این روایات صورت حال دارد و همین قرینه درستی آن است.

و اما روایت ابن عباس (بر فرض صحت انتساب روایت به او) چه بسا آن را از غیرثقه شنیده و نقل کرده باشد یا به کسی که معتمد نبوده اعتماد کرده باشد. (2)

شگفت اینجاست که ابن کثیر در مقام تأیید نزول آیه درباره عبادۀ در پی تبری او از پیمان یهود و اظهار رضایت او از ولایت خدا و رسول صلی الله علیه و آله وسلم می نویسد:

ص: 308

1- (1). شیخ طوسی، تلخیص الشافی، ج 2، صص 43-49؛ مقاله الفاطمین فی نقض الرساله العثمانیه، صص 270-271.

2- (2). احمد بن طاووس بناء، مقاله الفاطمین فی نقض الرساله العثمانیه، صص 270-271.

«و به همین جهت پس از این آیات (آیه 51 تا 55) نازل شد وَ مَنْ يَتَوَلَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ؛ و هر که خدا و رسول و مؤمنان را متولی گردد پس حزب خدا پیروزند» (1).

حال آنکه این پیامد با روایت دیگر بسیار مناسب تر است، زیرا در آن چنین بود که پس از نزول آیه إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ... عبدالله بن سلام گفت:

راضی شدیم به خدا و پیامبرش صلی الله علیه و آله وسلم و علی علیه السلام به عنوان ولی، پس این آیه فرود آمد وَ مَنْ يَتَوَلَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا و نیز از عبدالله بن سلام روایت شده که چون آیه ولایت نازل شد به رسول خدا صلی الله علیه و آله گفتیم: من علی علیه السلام را دیدم که انگشتی خود را به نیازمندی بخشید، در حالی که در رکوع بود، پس او را ولی خود قرار می دهیم.

جالب اینکه ابن کثیر خود در یکی از روایات نقل می کند:

پس از آنکه پیامبر از سائل پرسید انگشتی را چه کسی به تو بخشید، او اشاره به علی علیه السلام کرد، پس پیامبر تکبیر گفت و این آیه را خواند:

وَ مَنْ يَتَوَلَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ

ملاحظه می شود که در این روایت، پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم به روشنی وَالَّذِينَ آمَنُوا در این آیه را بر علی علیه السلام تطبیق می کند. اتفاقاً ابن کثیر پس از همین روایت می نویسد: «این اسنادی است که اشکالی در آن نیست» (2).

نقدی بر استشهاد به سیاق آیات

از جمله شواهدی که برای نزول آیه درباره عبادۀ گفته اند، وحدت سیاق آیات است. برخی گفته اند چون آیات پیشین درباره عبادۀ بن صامت نازل شده و آیه ولایت نیز در سیاق آن آیات است، پس این آیه هم درباره عبادۀ نازل شده است (3).

ص: 309

1- (1). تفسیر ابن کثیر، ج 2، ص 74.

2- (2). همان.

3- (3) تفسیر کبیر، ج 12، صص 27-28.



این ادعا به دلایل مختلف مردود است:

1. در آیات یاد شده سیاق واحدی به چشم نمی خورد، زیرا مضامین آیات، گوناگون و متفاوت است.

2. بر فرض اینکه میان چند آیه از نظر مضمون هماهنگی باشد، این هماهنگی دلیل بر یکی بودن سبب نزول آنها نیست، زیرا نظم و شکل چیده شدن آیات یک سوره دلیل بر نزول آن آیات به همان صورت نیست و روشن است که نحوه نزول آیات با ترتیب فعلی آنها متفاوت است. با این حال غالباً نوعی هماهنگی میان آیات یک سوره یا بخشی از آیات یک سوره مشهود است. بنابراین سیاق واحد یا هماهنگی چند آیه ممکن است مربوط به مرحله تدوین باشد نه نزول.

3. بر فرض وجود وحدت سیاق در مورد بحث و دلیل آن بر وحدت سبب نزول این آیات، باز هم می بینیم نزول همان آیات پیشین درباره عباده بن صامت، ثابت و مسلم نیست که شرح آن گذشت.

4. بر فرض آنکه از تمامی آنچه گذشت دست برداشته، وحدت سیاق را دلیل بر نزول همه این آیات درباره عباده بدانیم، باز این دلیل معارض با آن دسته از روایاتی است که این آیه را نازل درباره علی علیه السلام می دانند و پرواضح است که سیاق هیچ گاه با روایات صحیح و صریح قادر به معارضه نخواهد بود.

لازم است یادآور شویم هدف کسانی که وحدت سیاق را در این زمینه مطرح کرده اند تشکیک در مفهوم ولایت یاد شده در آیه بوده است و تمامی این تلاش ها در جهت اثبات این پندار بوده که ولایت در آیه، به معنای نصرت و محبت است که پاسخ و رد پندار یاد شده به طور مشروح در کتاب کلامی بزرگان آمده است. همچنین در زمینه وحدت سیاق حقّ مطلب ادا شده است، از جمله علامه طباطبایی در تفسیر المیزان آن را به طور مشروح مورد تحلیل قرار داده است. (1)

ب) حدیث امام باقر علیه السلام

عده ای از علمای اهل سنت که نتوانسته اند در صحت نزول حدیث درباره علی علیه السلام خدشه ای وارد سازند سعی نموده اند با نقل حدیث امام باقر علیه السلام دیگران را نیز داخل این جریان بدانند، به طریق ذیل نقل شده است:

ص: 310

1. عبدالملک عن ابی جعفر (الباقر علیه السلام) قال سألتہ من الذین آمنوا قلنا بلغنا انها نزلت فی علی بن ابیطالب، قال: علی من الذین آمنوا. (1)

2. روی ابوبکر النقاش صاحب التفسیر المشهور عن محمد الباقر رضی اللہ تعالیٰ عنہ انها نزلت فی المهاجرین والانصار وقال قائل: نحن سمعنا انها نزلت فی علی کرم اللہ تعالیٰ وجہہ، فقال هو منهم، یعنی علی کرم اللہ وجہہ داخل ایضاً فی المهاجرین والانصار و من جملتهم.

واخرج ابونعیم فی الحلیہ عن عبدالملک بن ابی سلیمان و عبد بن حمید و ابن جریر و ابن المنذر و ابن ابی حاتم عن الباقر رضی اللہ تعالیٰ عنہ ایضاً نحو ذلک. (2)

3. عن عبدالملک قال: سألت اباجعفر عن قوله: إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ قال: هم المؤمنون، قلت: فان ناساً يقولون هو علی بن ابیطالب، قال: فعلی من الذین آمنوا.

در حدیثی دیگر آمده: سألت عن قوله: إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ قال: اصحاب النبی، قلت تقولون: علی، قال علی منهم. (3)

تأملی در حدیث

درباره حدیثی که گذشت ذکر نکاتی لازم به نظر می رسد:

1. ظاهراً تمام اینگونه روایات به یک شخص، آن هم عبدالملک بن ابی سلیمان ختم می شود.

2. احادیث بسیار دیگر از امام باقر علیه السلام نقل شده که در آنها تصریح می کند خدا و پیامبر صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم علی علیہ السلام را به عنوان ولی برگزیدند که یک نمونه را نقل کردیم.

3. این حدیث بر فرض صحت آن دو چیز را ثابت می کند:

الف) علی علیہ السلام از کسانی است که ایمان آورده اند.

ب) علی علیہ السلام از مهاجرین و انصار است.

ص: 311

1- (1). تفسیر طبری، جز 6، ج 4، صص 288-289.

2- (2). روح المعانی، ج 6، ص 168.

3- (3). شواهد التنزیل، ج 1، ص 169.

حال آیا این دو، دلیل می شوند که بگوییم مراد امام باقر علیه السلام این بوده که آیه شامل مهاجرین و انصار می شود.

4. یکی از روایات هم که می گوید مراد مؤمنان هستند و علی علیه السلام از مؤمنان است عام است و راوی از امام نمی پرسد مؤمنان چه کسانی هستند. به ظن قوی و طبق آنچه امام در روایات دیگرش بیان نموده اند منظور امام از مؤمن، افرادی خاص بوده که همان ائمه اطهار می باشد.

5. در مورد عبدالملک بن سلیمان در منابع رجالی شیعه چیز زیادی نقل نشده است. (1)

6. این روایت مجمل بوده و مبین آن، روایات دیگری است. شاید امام در موقعیتی قرار نداشته که بتواند به صراحت موضع خود را بیان کند. بنابراین چنین روایاتی بر فرض صحت سند، حمل بر تقیه می شوند. حتی اگر روایت را حمل بر تقیه هم نکنیم چیزی غیر آنچه گفتیم ثابت نمی شود.

7. به ظن قوی این روایت موضوع و ساختگی بوده، زیرا تمام روایان آن از اهل سنت هستند و هیچ یک از روایان و محدثان شیعه آن را نقل نکرده اند.

8. مهم تر اینکه ظاهر آیه، تعمیم یاد شده را به شدت نفی می کند و به روشنی در مصداقی خاص ظهور دارد. پس می توان گفت که ظاهراً ادعای یاد شده در جهت توجیه و تأویل یا به عبارت درست تر تحریف مفهوم ولایت است و از آنجا که آیه به روشنی و استحکام هر چه تمام تر خلافت و امامت علی علیه السلام را ثابت می کند، بسیاری از مخالفان، مقام ولایت ثابت شده را برای آن حضرت، تأویل کرده اند و آن را به معنای نصرت و محبت گرفته اند. از طرفی چون وجهی برای اختصاص ولایت به این معنی به خدا و رسول صلی الله علیه و آله وسلم و علی علیه السلام ندیده اند سبب نزول را منکر شده و موصول در آیه را تعمیم داده و گفته اند مراد آیه عموم مؤمنین است، و بدین سان امری روشن و مستند به روایات متواتره را انکار کرده اند؛ حال آن که به نظر علامه طباطبایی، اگر در تفسیر آیه ای با تکیه بر اسباب نزول وارد، اعراض از چنین روایات فراوان و انبوهی روا باشد، دیگر به هیچ یک از اسباب نزول مأثوره در هیچ آیه ای از آیات قرآن نمی توان اعتماد کرد. (2)

ص: 312

---

1- (1). جامع الرواه، ج 1، ص 519 (تابعی).

2- (2). المیزان، ج 6، ص 8.

تفصیل بیشتر در این مجال نیازمند پرداختن به بعضی از بحث های کلامی و تفسیری است که فراتر از موضوع این مقال است و متکلمان و مفسران بزرگوار شیعی، چونان سید مرتضی در «شافی» و شیخ طوسی در «تلخیص الشافی» و علامه طباطبایی در المیزان، به خوبی از عهده این مهم برآمده اند.<sup>(1)</sup>

ج) پندار نزول آیه درباره ابی بکر

نزول آیه ولایت درباره ابی بکر را اساساً نباید به عنوان یک نظریه برشمرد، زیرا کسی را نیافتیم که این موضوع را ذکر کرده باشد. از این گذشته، بسیاری از تفاسیر مهم اهل سنت نیز حتی در حد اشاره هم معترض آن نشده اند<sup>(2)</sup> و همین نکته در بی اساسی آن کافی است، ولی از آنجا که برخی در جهت نفی فضایل علی علیه السلام خواسته اند نزول این آیه را درباره آن حضرت زیر سؤال ببرند و روایت ابی بکر را مطرح ساخته اند، ما نیز به اجمال نگاهی بدان خواهیم داشت.

فخر رازی و ابن حجر و چندین تن دیگر<sup>(3)</sup> پس از ذکر اقوال در نزول آیه نوشته اند که گفته شده این آیه درباره ابی بکر نازل شده است. آنان تنها مستند این قول را سخن عکرمه دانسته اند، ولی هیچ گونه سبب نزولی نقل نکرده و حتی طریق و سندی را هم به عکرمه نمی رسانند.

گرچه چنین نقلی چه بسا ارزش نقد و رد هم نداشته باشد، ولی به هر حال در رد آن به چند نکته اشاره می کنیم:

1. انتساب این قول به عکرمه ثابت نیست، بلکه تنها نقل قولی بدون سند و روایتی مرسل است.

2. منظور از نزول آیه درباره ابی بکر، اساساً مجمل و نامفهوم است و مشخص نیست که به چه صورت درباره او نازل شده است. آیا منظور از نزول آیه درباره او این بوده که مخاطب

ص: 313

---

1- (1). برای مطالعه بیشتر علاوه بر منابع یاد شده ر. ک: سبب نزول آیه ولایت، حسن حکیم باشی، پژوهش های قرآنی، شماره 2، تابستان 1374 ش.

2- (2). مانند تفاسیر طبری، ابن کثیر، سیوطی و زمخشری.

3- (3). تفسیر کبیر، ج 12، ص 26؛ ابن حجر هیتمی، الصواعق المحرقة، ص 41؛ روح المعانی، ج 6، ص 168؛ نیشابوری، غرائب القرآن، ج 6، ص 115.

به ضمیر خطاب در «ولیکم» بوده یا منظور از موصول در آیه یا مضمول آن موصول بوده با چیزی دیگر.

3. عکرمة افتخار داشته که در زمینه قرآن، علوم خود را از ابن عباس گرفته است. پس با توجه به اینکه آنچه از ابن عباس به طرق مختلف نقل شده، نزول آیه درباره علی علیه السلام است، این روایت را یا اساساً عکرمة جعل کرده و به ابن عباس نسبت داده یا دیگران جعل کرده اند و به عکرمة نسبت داده اند.

4. در وثاقت و عدم وثاقت عکرمة سخن بسیار است؛ جمعی او را متهم کرده اند که دارای عقیده خوارج بوده است.

علامه بلاغی می نویسد:

«و اما عکرمة پس درباره او طعن بسیار است که او کذاب و غیر موثق و معتقد به عقاید خوارج است.»<sup>(1)</sup>

5. گذشته از همه اشکال ها این سخن به عنوان یک قول و نظریه قولی مستند به یک نفر، و به روایتی مرسل و بدون سند است و چنین قولی در برابر روایات صحیح و پرشمار که درباره نزول آیه در شأن علی علیه السلام وارد شده غیرقابل عرضه بوده و به هیچ گونه با آن برابری نتواند کرد.

6. جالب اینکه از طرق شیعه، نزول آیه درباره علی علیه السلام از خود عکرمة نیز روایت شده است.<sup>(2)</sup>

از آنچه تاکنون گذشت بی پایگی آنچه بعضی ادعا کرده اند که مراد از موصول در آیه تمامی مؤمنان اند و فرد به خصوصی منظور نیست،<sup>(3)</sup> به خوبی روشن می شود. در واقع ادعای یاد شده به طور کلی، انکار سبب نزول داشتن آیه خواهد بود و این چیزی است که مدعیانش خود بدان ملتزم نیستند.

ص: 314

---

1- (1). بلاغی، الاءالرحمان، ص 46. همین مقدمه در ابتدای جلد اول تفسیر مجمع البیان (ص 47) نیز چاپ شده است.

2- (2). علامه مجلسی در بحارالانوار می نویسد: نزول آیه ولایت درباره علی علیه السلام را رازی از ابن عباس به واسطه ابن عکرمة روایت کرده است: بحارالانوار، ج 35، ص 205.

3- (3). ادعای مزبور در کلمات فخر رازی و آلوسی و ابن حجر و طبری و دیگران دیده می شود که غالباً مستند به سخن امام باقر علیه السلام است که نادرستی آن گذشت.

د) پاسخ به اشکالات مطرح شده درباره نزول آیه در حق علی علیه السلام

برخی چون نمی توانند فضیلتی را رد کنند سعی در خدشه دار نمودن آن دارند و اشکالاتی را مطرح می کنند. بر همین اساس، این آیه هم از نیش کج فهمان در امان نبوده و به گمان واهی خود مسائلی را مطرح نموده اند که بیان می کنیم. جالب اینکه غالب این اشکالات را خود اهل سنت پاسخ گفته اند.

اشکال اول

برخی گفته اند در آیه وَ الَّذِينَ آمَنُوا... جمع وارده مفرد از آن، خلاف ظاهر است بنابراین باید گفت آیه تمامی مؤمنان را شامل شده و صفات یاد شده همچون اقامه نماز و پرداخت زکات در رکوع، عنوانی عام بوده که شامل همه مؤمنان یا مهاجران و انصار بوده است. (1)

پاسخ

اولاً؛ اراده فرد از جمع از نظر اهل لغت و عرف، مشکلی ندارد، زیرا این شیوه در محاورات عرفی و گفت و گوهای معمولی در زبان عرب و دیگر زبان ها از ابتدا تاکنون بسیار معمول بوده و هست. در واقع فراوان دیده شده که برای تعظیم و تفخیم یک فرد به جای مفرد، واژه جمع به کار می برند، چه اینکه در همین سوره سه آیه قبل از آیه ولایت می خوانیم:

فَتَرَى الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ يُسَارِعُونَ فِيهِمْ يَقُولُونَ نَحْشَى أَنْ تُصِيبَنَا دَائِرَةٌ (2)

در این جا «الذین» جمع است، در حالی که به اتفاق همه مفسران، آیه درباره شخص «عبدالله بن ابی»، نازل شده است.

همچنین علامه امینی بیست مورد از این گونه آیات را آورده که در تمامی آنها از لفظ جمع، شخص خاص اراده شده و روشن است که نمی توان آن همه را مجاز دانست.

ص: 315

1- (1). این قول را سید حمیدالدین آلوسی در نثر اللئالی علی نظم الامالی، ص 169، بنا بر نقل علامه امینی در الغدیر (ج 3، ص 163) گفته است. همچنین ابوبکر نقاش صاحب تفسیر مشهور بنا بر نقل آلوسی در روح المعانی (ج 6، ص 168) از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است.

2- (2). سوره مائده، آیه 52.

در همین آیه نیز جماعتی از اهل سنت چون قوشچی و تفتازانی گفته اند به اتفاق مفسران منظور از «الذین آمنوا» علی علیه السلام بوده است. (1)

ثانیاً؛ مراد از «الذین آمنوا...» یا فرد خاص است یا همه مؤمنان، اما همه مؤمنان ممکن نیست اراده شده باشند، زیرا در آن صورت مفاد آیه چنین خواهد شد:

ای کسانی که ایمان آورده اید ولی شما خدا و رسول و کسانی هستند که ایمان آورده اند.

بنابراین همه کسانی که برایشان ولی تعیین شده خودشان نیز ولی خواهند بود و به اصطلاح، اتحاد ولی و مولی علیه پیش خواهد آمد که این ممکن نیست. (2) به عبارت دیگر، لازم خواهد آمد که هر کس ولی خویش باشد و این محال است، پس ناگزیر باید مخاطبان آیه جز صاحبان ولایت باشند. (3)

از طرفی هیچ کس تاکنون ادعا نکرده فردی خاص جز علی علیه السلام از «الذین آمنوا» اراده شده است. بنابراین به اتفاق مفسران از این لفظ، علی علیه السلام اراده شده است. (4)

ثالثاً؛ روایان بزرگ که همه عرب اصیل بوده اند نزول آیه درباره علی علیه السلام را بدون هیچ گونه تأمل و تشکیکی آورده اند و اهل نقل از پیشگامان علم حدیث که جملگی، اهل نحو و ادب بوده اند بدون اندک نقدی ذکر کرده اند. این موضوع، خود گواهی روشنی بر درستی مدعای ما و اطلاق «الذین آمنوا» بر علی علیه السلام است. (5)

رابعاً؛ اساساً در اینجا لفظ جمع در مفرد استعمال نشده، بلکه عنوان جمعی بر یکی از افراد تحقق یافته آن (در زمان نزول) منطبق گردیده و امکان انطباق آن بر دیگر افراد نیز (بر فرض تحقیق) محفوظ مانده است. پس بین این دو کیفیت و دو گونه استعمال فرق بسیار است و آنچه از نظر اهل لغت ناشدنی و نارواست تنها صورت اول است. (6)

ص: 316

1- (1). الغدير، ج 3، صص 163-167.

2- (2). قاضی نورالله، الصوارم المهرقه، ص 175.

3- (3). همان.

4- (4). ر. ک: کسانی که بر این موضوع اعتراف نموده اند که نام چهل تن را در سطور گذشته ذکر کردیم.

5- (5). صادقی، الفرقان فی تفسیر القرآن، ص 51؛ المیزان، ج 6، ص 10؛ گروهی از مؤلفان، الامامه و الولایه، صص 72-73.

6- (6). المیزان، ج 6، ص 9؛ الامامه و الولایه، ص 72.

زمخشری در این باره می نویسد:

سبب نزول آیه، یک شخص است، ولی آیه با لفظ جمع آمده تا مردم در انجام نیکی ها ترغیب شوند و توجه داده شوند که در نیکی و احسان و رسیدگی به فقیران تأخیر نورزند و حتی اگر در نماز بودند این مهم را به تأخیر نیندازند. (1)

بیضاوی هم می نویسد:

بنا بر روایت صحیح، آیه درباره علی علیه السلام نازل شده و با اینکه حمل لفظ جمع بر مفرد، خلاف ظاهر است، ولی چه بسا آیه به لفظ جمع آمده تا مردم را بر مانند آن عمل برانگیزاند. (2)

وجه دیگری هم مطرح است، مانند اینکه خداوند متعال علی علیه السلام را به منزله همه مؤمنان معرفی کرده، همانگونه که در جنگ احزاب هنگامی که علی علیه السلام به کارزار عمرو بن عبدود شتافت، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «تمامی ایمان با تمامی شرک رو به رو شد». ممکن است کسی بگوید لفظ جمع، به مراتب عالی ایمان علی علیه السلام اشاره دارد، یا اینکه خداوند متعال نام علی علیه السلام را به لفظ روشن و خاص نیورد تا کینه های پنهان برانگیخته نشوند و رقیبان را به رو در رویی وادار نسازد و ناباوران را گران نیاید. (3)

اشکال دوم

گفته اند بیرون آوردن انگشتی و دادن آن به سائل، فعل کثیر و باطل کننده نماز است، پس چگونه ممکن است علی علیه السلام با این کار، نمازش را باطل کرده باشد. (4)

پاسخ

زمخشری در این باره می نویسد:

ص: 317

- 
- 1- (1). الکشاف، ج 1، ص 749.
  - 2- (2). تفسیر بیضاوی، ج 1، ص 439.
  - 3- (3). ر. ک: طبرسی، الاحتجاج، موسوی بهبهانی، مصابیح الهدایه، صص 278-279؛ مظفر، دلائل الصدق، ج 2، صص 80-82 و نیز ر. ک: بخش فضایل (فصل 5).
  - 4- (4). تفسیر کبیر، ج 12، صص 30-31.



این آیه درباره علی، کرم الله وجهه، نازل شد؛ آن هنگام که سائلی از او کمک خواست و او در رکوع نماز بود، پس انگشتی خویش را نزد او انداخت. گویا آن انگشتی برای انگشت او بزرگ بوده و بیرون آوردن آن مایه تکلف و کار زیادی که نماز را باطل کند، نشد. (1)

سبط ابن جوزی هم می نویسد:

جواب به دو گونه است: اول اینکه گفته اند او (علی علیه السلام) به سوی سائل اشاره کرد، پس سائل انگشتی از انگشت کوچک او گرفت و بیرون آورد. دوم اینکه سخن و فعل در نماز، نزد مسلمانان در ابتدا مباح بوده و سپس ممنوع گشته است. (2)

نیشابوری از مفسران بزرگ عامه در تفسیر خود: غرائب القرآن و رغائب الفرقان می نویسد:

«مگر اینکه انگشت به راحتی قابل بیرون آوردن بوده باشد یا اینکه به سوی سائل اشاره کرده باشد پس او آن را بیرون آورده باشد.» (3)

اشکال سوم

آنچه به عنوان سبب نزول آمده، بخشش انگشتی است که صدقه ای مستحب است، ولی آنچه در آیه آمده زکات است که فریضه و واجب است، پس داستان یاد شده را نمی توان سبب نزول آیه شمرد. (4)

پاسخ

معنای اصطلاحی زکات نزد اهل شریعت، معنایی مستحدث و ویژه عرف اهل شریعت است، ولی زکات در اصطلاح قرآن به هر انفاقی که در راه خدا باشد، اطلاق شده است، مال باشد یا تلاش و کردار و عمل، واجب باشد یا مستحب.

قرآن مجید در مواردی ذکر زکات را به کار برده است؛ از جمله از قول حضرت عیسی می فرماید:

وَ أَوْصَانِي بِالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ؛ (5) «و سفارش فرمود مرا به نماز و زکات».

ص: 318

1- (1). الکشاف، ج 1، ص 649.

2- (2). تذکره الخواص، صص 16.

3- (3). نیشابوری، غرائب القرآن، ج 6، ص 117.

4- (4). تفسیر کبیر، ج 12، ص 30.

5- (5). سوره مریم، آیه 31.

در جای دیگری هم می فرماید:

وَ أَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ وَإِقَامَ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءَ الزَّكَاةِ؛ (1)

«و سفارش کردیم ایشان را به انجام نیکی ها و به پاداشتن نماز و پرداختن زکات».

پس بدون شک مراد از زکات، انفاق در راه خدا و به خاطر اوست و صدقه دادن علی علیه السلام در داستان نزول آیه از بارزترین مصادیق آن است.

#### اشکال چهارم

آیه مبارکه می گوید: ولی شما، خدا و پیامبر و کسانی هستند که نماز به پا می دارند و در حال رکوع، زکات می پردازند. ظاهر آیه این است که ولایت آنان بالفعل ثابت است؛ در حالی که ولایت به معنای امامت و تصرف در امور برای علی علیه السلام پس از رحلت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله ثابت شده، نه پیش از آن. (2)

#### پاسخ

آنچه از آیه به دست می آید، وجوب اطاعت از دارندگان ولایت و شایستگی علی علیه السلام برای امامت است و این در زمان حیات پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم حاصل بوده، هر چند تصرفات، موقوف به پس از وفات بوده است. (3)

به عبارت دیگر، قضیه در این جا به شکل حقیقه است نه خارجی، بنابراین به تحقق و عدم تحقق موضوع در خارج نظر ندارد، پس فعلیت ولایت لازم نیست. (4) بلکه اگر لازم باشد نیز از آنجا که لفظ ولی مفرد است می توان استفاده کرد که ولایت خدا و رسول بالاصاله است که بالفعل متحقق است و همین مقدار کافی است، اما ولایت اولی الامر که بالتبع و از توابع همان ولایت است، لازم نیست فعلی باشد. علاوه بر آن که ولایت نیز برای علی علیه السلام ثابت بوده، زیرا پیامبر خدا صلی الله علیه و آله خود اصحاب را به سلام بر علی علیه السلام به

ص: 319

1- (1) . سوره انبیاء، آیه 73.

2- (2) . تفسیر کبیر، ج 12، ص 28؛ روح المعانی، ج 6، ص 169.

3- (3) . شیخ طوسی، التبیان، ج 3، ص 563.

4- (4) . گروهی از مؤلفان، الامامه والولایه، صص 73-74.

عنوان امیر مؤمنان امر فرمود و این را خاصه و عامه آورده اند. (1) و نیز می فرمود: «هر که من مولای اویم، پس علی مولای اوست.»

این حدیث نیز مشهورتر از آن است که نیازمند اثبات باشد.

نکته دیگر اینکه: جمله ابتدای آیه، اسمیه است و لفظ ولی نیز صفت مشبیه است که دلالت بر دوام دارد. بنابراین اثبات ولایت به گونه دوام است و مؤید آن اینکه پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم در غزوه تبوک علی علیه السلام را به جانشینی خویش در مدینه گمارد و او را تا زمان وفات از این منصب عزل نکرد. پس این انتصاب شامل همه زمان ها و همه شئون خواهد بود، زیرا به اتفاق اهل سیره و تاریخ، تفصیل و تقسیمی در این امور مطرح نبوده است.

همچنین حدیث منزلت نیز دلیل بر ولایت علی علیه السلام در زمان پیامبر خدا صلی الله علیه و آله دارد، زیرا به مفاد آن همه اختیارات و شئون ثابت برای پیامبر صلی الله علیه و آله، به جز نبوت، برای علی علیه السلام نیز ثابت بوده است. (2)

اگر گفته شود: بر این اجماع کرده اند که علی علیه السلام در زمان پیامبر خدا صلی الله علیه و آله، امامت و ولایت نداشته است! خواهیم گفت: آیه ولایت ایشان را در زمان حال و آینده، چه در حیات پیامبر صلی الله علیه و آله و چه پس از وفات آن حضرت اثبات می کند. ما به خاطر اجماع نسبت به زمان حیات پیامبر خدا صلی الله علیه و آله، از مدلول آیه دست برمی داریم، اما پس از پیامبر آیه بر دلالت و حجیت خود باقی است. (3)

اشکال پنجم

علی علیه السلام در بسیاری از خطبه ها و سخنان خود به آیاتی که درباره او نازل شده بود علیه مخالفان و معارضان خویش استناد جسته و احتجاج می فرمود و اگر این آیه نیز درباره

ص: 320

---

1- (1). درباره اختصاص عنوان امیرالمؤمنین به علی علیه السلام سیدبن طاووس کتابی مستقل با نام «الیقین باختصاص مولانا علی علیه السلام بامیرالمؤمنین» تألیف نموده است که در آن صدها روایت از رجال و مؤلفات عامه در این زمینه آورده است. این بزرگوار سپس کتاب دیگری در تکمیل آن با این نام نوشته است «التحصین لاسرار ما زاد من اخبار کتاب الیقین».

2- (2). قاضی نورالله، الصوارم المهرقه، ص 174.

3- (3). شیخ طوسی، تلخیص الشافی، ج 2، صص 44-45.

ایشان نازل شده و بر امامت ایشان دلالت می داشت، بدان استدلال می کرد و توسل می جست، اما چنین چیزی دیده نشده است. (1)

پاسخ

عدم احتجاج آن حضرت به این آیه، عدم نزول آن را درباره ایشان ثابت نمی کند.

به علاوه، آن حضرت چندین بار به این آیه احتجاج فرموده است؛ از جمله در مناظره خود با ابی بکر (2) و نیز مناظره دیگری با عثمان و زبیر و عبدالرحمان بن عوف و سعد بن ابی وقاص در روز شورا. (3) آن حضرت در این دو مناظره فرمود:

«شما را به خدا سوگند می دهم آیا آیه إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ... درباره من نازل نشده است؟ گفتند: چرا.»

همچنین امامان معصوم علیهم السلام نیز بدان احتجاج کرده اند تا جایی که مرحوم سیدشرف الدین می نویسد: «احتجاج آنان به آیه به تواتر رسیده است». (4)

اشکالات دیگری نیز در این زمینه مطرح شده که به آنها و پاسخ داده شده است. بیشتر این اشکالات به سفسطه و انکار بدهیات شبیه است تا به اشکال و بسیاری از آنها نیز برخاسته از تعصب های کورکورانه است به قول نیشابوری مؤلف تفسیر غرائب با صحت روایات وارده در سبب نزول، این گونه مناقشات، زیاده گویی بدون فایده است. (5)

کوتاه سخن اینکه با وجود روایات روشن و معتبر و متواتر، جای هیچ گونه تأمل و تردیدی در نزول آیه درباره علی علیه السلام نیست، چونان که شیعه و اکثر اهل سنت بدان اعتقاد دارند.

### نکاتی درباره داستان اعطای خاتم

در زمینه داستان یاد شده، نکاتی دارای اهمیت می نماید:

ص: 321

- 1- (1). تفسیر کبیر، ج 12، صص 28-29؛ نیشابوری، غرائب القرآن، ج 6، ص 116.
- 2- (2). بحرانی، غایه المرام، ص 108، مقصد اول، باب 19، حدیث 16؛ حویزی، نورالثقلین، ج 1، ص 645.
- 3- (3). غایه المرام، همان، حدیث 17؛ سید بن طاووس، الیقین، ص 632.
- 4- (4). سیدشرف الدین، المراجعات، ص 162، مراجعه 42.
- 5- (5). ر. ک: غرائب القرآن، ج 6، ص 117.

1. از آنچه گذشت، به دست می آید این تعبیر که گفته شده نزول آیه هم درباره امام علی علیه السلام است هم درباره عبدالله بن سلام و نادرست و ناشی از بی دقتی در روایات وارده در این مقام یا دست کم، سهل انگاری در تعبیر خواهد بود. بلکه باید گفت سبب نزول آیه جریان بخشش خاتم از سوی علی علیه السلام در رکوع نماز بود و این هم زمان با گلایه عبدالله بن سلام و همراهانش نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم از برخورد یهود با آنان یا درخواست نصب ولی و وصی از آن جناب بوده و این هر دو یک سبب نزول است.

به عبارت دیگر مخاطب در *إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ... عبدالله بن سلام و همراهان او و مراد از وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ امام علی علیه السلام* بوده است. زیرا همان طور که گذشت تاکنون کسی از این امت، موصول در آیه *وَالَّذِينَ آمَنُوا...* را بر فرد خاصی جز آن بزرگوار منطبق ندانسته است.

بنابراین سخن بعضی که اعتقاد به نزول آیه درباره عبدالله بن سلام را ناسازگار با قول به نزول آن درباره علی علیه السلام دانسته و آن قول را نقض کننده اجماع بر این قول می شمارند، بی پایه و به دور از واقعیت است.

همچنین می توان گفت از آنجا که این داستان، مربوط به یک واقعه و سبب نزول، واحد است، بنابراین هر که نزول آیه را درباره عبدالله بن سلام دانسته است، به اشاره و در ضمن آن، نزول آیه درباره علی علیه السلام را نیز ذکر کرده و بدان اعتراف دارد، اگر چه تصریح نکرده یا ذیل روایت را یاد نکرده باشد.

بار دیگر یادآور می شویم که نتیجه فوق پس از بررسی و سنجش دقیق و همه جانبه روایات و عبارات مختلف نقل شده در این زمینه به دست می آید.

2. مؤلفان کتاب های روایی و تفسیری از اهل سنت که روایت را نقل کرده اند بر چند دسته اند: برخی چون طبری روایت را بدون هیچ گونه تفاوت یا تحلیلی آورده اند. برخی دیگر صحت آن را نیز به صراحت یا به اشاره اعلام داشته اند. برخی هم آن را تضعیف کرده و این سبب نزول را مردود دانسته و سبب نزول هایی را که بیان شد محتمل دانسته اند.

جمعی از مفسران نیز بدون اشکال در سند آن تنها به مناقشات دلالتی پرداخته اند و این خود دلیل بر این است که روایت را صحیح می دانسته اند و نزول آیه ولایت را درباره امیر مؤمنان علیه السلام باور داشته اند. همچنانکه بسیاری از مفسران به مناقشه درباره اجمالی بودن نزول آیه درباره علی علیه السلام پرداخته اند.

از نقطه نظر دیگر نیز در برابر استدلال به آیه بر امامت امیر مؤمنان علیه السلام دیدگاه های گوناگونی ابراز شده یا جهت یاد شده مورد سکوت واقع شده است. بسیاری نیز بر اساس سبب نزول آیه، دو فرع فقهی را که پیش از این بدان اشاره شد از آیه استفاده کرده اند.

باید دانست که دسته ای مفسران تطبیق و الذین آمنوا را بر امام علی علیه السلام، منکر شده اند و مراد از آن را عامه مؤمنان یا مهاجران و انصار دانسته اند. این دسته با کمال شگفتی، روایات متواتر و متعدد و معتبر را که در این زمینه وارد شده به بهانه های واهی منکر شده و با اقامه بعضی از دلیل های عقلی آیه را عام می دانند. بررسی ادعای آنان در بخش پاسخ به اشکالات وارد شده بر سبب نزول آیه به شرح خواهد آمد.

3. اگر سبب نزول آیه را آمدن جمعی از یهود به همراه عبدالله بن سلام به حضور پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بدانیم، در برخی روایات چنین آمده بود که آن جمع از برخورد یهود و سعی آنان در به انزوا کشیدن ایشان گلایه داشتند. بنابر برخی از روایات نیز آنان برای درخواست نصب ولی و وصی و جانشین آمده بودند که از این دو، روایت دوم با سیاق آیه و صورت حال بسیار مناسب تر می نماید؛ خصوصاً که بر طبق آن پس از نزول آیه گفتند: «راضی شدیم به پروردگاری خدا... و به علی علیه السلام به عنوان ولی»، پس این آیه فرود آمد: وَمَنْ يَتَوَلَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا... .

گرچه احتمال هر دو جهت نیز می رود؛ یعنی اینکه ایشان در ابتدا از یهود شکایت کرده و سپس از سوی پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم درخواست انتصاب ولی و جانشین کرده باشند، به ویژه آنکه هر دو نقل به سند معتبر وارد شده است.

4. طبق روایات تقریباً متواتر می توان ابن مباحث را چنین جمع کرد:

الف) آیه ولایت بر اساس روایات معتبر و فراوانی که از سوی شیعه و سنی نقل شده و نیز وجوه عقلی بسیار، در شأن علی علیه السلام و در جریان بخشش انگشتی از سوی آن حضرت به مرد سائل نازل شده است.

ب) به کمک سبب نزول یاد شده محتوای آیه به خوبی روشن است. بنابراین شخص مورد نظر آیه که نام او به صراحت برده نشده امام علی علیه السلام است.

ج) بنابر مفاد آیه، ولایت بر مؤمنان، تنها از آن خدا و رسول صلی الله علیه و آله وسلم و امام علی علیه السلام است.

د) این جهت که آیه مبارکه به درخواست کسی یا کسانی نازل شده یا نه و با آمدن عبدالله بن سلام و جمعی به حضور رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم یا هرگونه رخداد دیگری همزمان شده باشد یا نه، تأثیری در مفهوم و محتوای آیه نخواهد داشت.

### منابع برای مطالعه بیشتر

1. آیه ولایت، سیدعلی الحسینی المیلانی، مجله تراثنا، شمارگان 53-54، السنه الرابعه عشره، محرم، جمادی الآخر، 1419 ق، صص 13-27.
2. سبب نزول آیه ولایت، حسن حکیم باشی، پژوهش های قرآنی، شماره 2، تابستان 1374، صص 74-125.
3. الصوارم المهرقه، قاضی نورالله، تهران دارالکتب الاسلامیه، 1367.
4. الشافی، سیدمرتضی، تهران، مؤسسه الصادق، 1410 ق.
5. الامامه و الولایه، گروهی از مؤلفان، قم، مطبه الخیام، 1399.
6. آینه هدایت در اثبات ولایت از نظر قرآن و سنت، ابراهیم احمد امینی نجفی، تهران، کتاب فروشی اسلامیه، 1392 ق.
7. آیات الولایه، سیدکاظم ارفع، تهران، مؤسسه تحقیقاتی و انتشاراتی فیض، چاپ اول، 1364.
8. آیات الولایه و برهان الهدایه، محمدبن محمد رفعت شیرازی، بمبئی، 1316 ق.
9. امامه الحسنین فی القرآن، محسن المعلم، 1411 ق.
10. اهل بیت رهبران الهی و پژوهش استدلالی از دیدگاه عقل و نقل درباره اهل بیت (بررسی آیات، مباهله، ولایت و...) تهران، انتشارات عاشورا، چاپ اول، 1374.
11. بحث و تحقیق در آیات ولایت و خلافت علی علیه السلام، ابوالفضل داورپناه، پایان نامه دکتری، تهران، دانشکده الهیات، 1343.
12. بررسی نظریات تفسیری امام فخررازی پیرامون آیات نازل در شأن اهل بیت علیهم السلام، محمد کبیریان، پایان نامه کارشناسی ارشد، تهران، دانشگاه امام صادق علیه السلام، 1371 ش.
13. پاسخ به شبهات آلوسی بغدادی در زمینه آیات نازل در شأن اهل بیت علیهم السلام، مسعود فکری، پایان نامه کارشناسی ارشد، تهران، دانشگاه امام صادق علیه السلام، 1371 ش.

14. خلافت و ولایت از نظر قرآن، محمدتقی شریعتی، تهران، حسینیه ارشاد، چاپخانه حیدری، 1349.

15. قرآن و ولایت، محمدتقی وحیدی گلپایگانی، تهران، افتخاریان، 1356.

16. ولایت از دیدگاه قرآن، عبدالرسول احقاقی، تبریز، مکتب شیعیان تبریز، شفق، 1352.

17. ولایت و امامت، هادی نجفی، قم، چاپخانه قیام، 1370 ش.

## 2. آیه اولی الامر

### اشاره

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ  
الْآخِرِ...؛ (1)

«... پس اگر در چیزی تنازع نمودید پس او را به خدا، رسول و اولی الامر ارجاع دهید. [و از آنها پرسید]».

دیدگاه شیعه در این آیه روشن است؛ چرا که آنان اولی الامر را بر عترت معصوم پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم تطبیق کرده اند. احادیث شیعه در این باره بدون اینکه در میان آنها تعارضی باشد، همگی با هم مصادیق اولی الامر را اهل بیت دانسته اند، لذا این آیه از جمله آیاتی است که امامت اهل بیت علیهم السلام را بیان می کند، زیرا به مردم دستور می دهد تنها مرجع آنها خدا، رسول و عترت هستند که اطاعتشان بر همگان فرض شده است.

پیش از این گفتیم که تقریباً هیچ یک از علمای اهل سنت در وجوب محبت اهل بیت علیهم السلام شک و تردیدی ندارد و عده انگشت شماری هم که آن را نپذیرفته اند، از سوی خود اهل سنت شدیداً مورد نکوهش قرار گرفته اند.

حال می خواهیم از مرحله محبت عبور کنیم و به اطاعت برسیم؛ موضوعی که خداوند متعال در آیات و رسول خدا در روایات بر آن تأکید نموده اند؛ از جمله حدیث ثقلین و آیات دیگری که قبلاً بیان شد.

اهل سنت در این درباره، دیدگاه های دیگری هم دارند. تمام آنان به جز فخر رازی اطاعت

ص: 325



از اولی الامر را در این آیه، مشروط به شرط خدا و عدم معصیت او می دانند، از این رو بر خلاف دیدگاه شیعه، اولی الامر را بر افرادی خاص از معصومان تطبیق نمی کنند.

اقوال تفسیری اهل سنت در این زمینه بدین شرح است:

1. اولی الامر تنها حاکمان بر حق اند. زمخشری می گوید:

خداوند (در آیه قبل) به والیان دستور داد امانات را به اهلش برگردانند و به عدالت داوری کنند. سپس در این آیه به مردم دستور داد از آنان اطاعت کنند و به داوری آنها گردن نهند. آنان جز حاکمان بر حق نیستند، چون خدا و رسول او از حاکمان جور بیزارند و امکان ندارد و جوب اطاعت آنان به اطاعت خدا و رسول عطف شود. (1)

زمخشری بر همین اساس مخاطب *فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ* را حاکمان بر حق می شناسد، چرا که در حین تنازع تنها با رجوع به کتاب خدا و سنت رسول او به نزاع پایان می دهند.

2. اولی الامر شامل امیران و عالمان هر دو می شود. قرطبی ضمن ارائه برخی از احادیث در این باره می نویسد:

درست ترین اقوال در این زمینه، دو قول است: قول اول، مراد از اولی الامر حاکمان اند، چون آنان صاحب امرند و حاکمیت برای آنهاست. قول دوم، مراد دانشمندان دین شناس اند، چون خداوند فرمان داده تنازع را به کتاب خدا و سنت پیامبرش ارجاع دهند و کسی جز عالمان دین کیفیت عرضه بر کتاب خدا و سنت رسول او را نمی شناسد. (2)

قرطبی قول دوم (اولی الامر تنها عالمان اند) را مورد قبول مالک بن انس می داند. (3) ابن کثیر نیز اولی الامر را شامل حاکمان و عالمان هر دو می داند. (4)

3. این قول، دایره وسیع تری را درباره اولی الامر در بر می گیرد و آنان را شامل حاکمان، سلاطین، قاضیان و هر کس که ولایت شرعیه دارد، می داند. (5)

ص: 326

---

1- (1). الکشاف، ج 1، ص 524 نیز ر. ک: سیدقطب، فی ظلال القرآن، ج 2، صص 290-292.

2- (2). الجامع الاحکام القرآن، ج 5، ص 260.

3- (3). همان.

4- (4). تفسیر القرآن العظیم، ج 1، ص 518.

5- (5). روح المعانی، تصحیح محمد حسین العرب، ج 4، ص 96 و نیز ر. ک: شوکانی، فتح الغدیر، ج 1، ص 481.

4. اولی الامر اصحاب اجماع اند، با آنکه این قول در میان اهل سنت تا پیش از فخر رازی نیز مطرح بود. (1) لیکن رازی (م 606 ق) به آن توجه کرد و آن را مدلل ساخت. وی می گوید:

خداوند تعالی به اطاعت اولی الامر بدون هیچ قید و شرطی دستور داده است و هر که را خداوند بدین صورت به اطاعتش امر کند، به طور قطع مصون از خطاست. بنابراین اولی الامر باید از خطا مصون باشند و چون در این زمان، معرفت به امام معصوم و دسترسی به وی امکان پذیر نیست، بنابراین مصداق دیگری از معصوم که اجماع اهل حل و عقد از امت اند مراد است و این بدین معناست که اجماع اهل حل و عقد حجت خواهد بود. (2)

سپس فخر رازی درباره اقوال دیگر مناقشه هایی دارد. مدار مناقشه های رازی بر ظاهر اطلاق اطاعت اولی الامر در آیه است که مقرون به اطاعت رسول خداست و بر عصمت اولی الامر دلالت دارد. بنابراین از نظر فخر رازی اولی الامر معصوم اند، لیکن مصداق آن تنها اجماع امت است که در اهل حل و عقد متبلور خواهد شد، نه آنچه که شیعه در تعیین مصداق اولی الامر می گوید. فخر رازی دیدگاه شیعه را در این باره به نقد کشیده که در سطور آینده بدان خواهیم پرداخت.

حاصل آنکه مفسران اهل سنت، اولی الامر را به دو صورت معنا کرده اند؛ یکی والیان و دانشمندان به شرطی که حکمشان منطبق بر احکام خدا باشد، و دیگری اهل حل و عقد، آن هم بدون قید و شرط، چون اجماع آنان مصون از خطاست. اکنون باید دید روایات اهل سنت در این زمینه چه پیامی دارد و دانشمندان اهل سنت تا چه اندازه متأثر از این روایات اند.

## روایات اهل سنت درباره مصداق اولی الامر

### 1. علی علیه السلام

براساس این قول، اولی الامر افرادی خاص اند که نخستین آنها علی علیه السلام است.

حاکم حسکانی به سند خود از امام علی علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله چنین روایت می کند:

ص: 327

1- (1) . ر. ک: طوسی ابوجعفر، التبیان فی تفسیر القرآن، ج 3، ص 237؛ مجمع البیان، ج 3، ص 101.

2- (2) . تفسیر الکبیر، ج 10، ص 144.

حدثني سليمان بن قيس الهلالي عن علي قال: «قال رسول الله شركائي الذين قرنهم الله بنفسه وبي وانزل فيهم: يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ... فان خفتنم ثناعاً في امر فارجعوه الى الله و الرسول واولى الامر، قلت: يا نبي الله من هم، قال: انت اولهم»؛

شريكان من كسانی اند كه خداوند (اطاعت) آنان را با اطاعت خویش و من، کنار هم آورد و درباره آنان چنین نازل كرد: يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ... من گفتم: ای پیامبر خدا چه کسانی اند؟ فرمود: «تو نخستین آنان هستی». (1)

در جای دیگری نیز چنین می آورد:

عن مجاهد (في قوله تعالى): يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا يعني (الذين) صدقوا بالتوحيد أَطِيعُوا اللَّهَ يعني في فرائضه وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ يعني في سنته وَأُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ قال: نزلت في اميرالمؤمنين حين خلفه رسول الله (35 ب) بالمدينة فقال: اتخلفني على النساء والصبيان؟ فقال: اما ترضى ان تكون مئى بمنزله هارون من موسى حين قال له: اخلفني في قومي واصلح. فقال الله: وَأُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ قال: على ابن ابى طالب ولاه الله الامر بعد محمد في حياته حين خلفه رسول الله بالمدينة، فامر الله العباد بطاعته و ترك خلافه. (2)

مجاهد در این روایت می گوید: مراد از اولی الامر علی علیه السلام است. هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم او را همراه زنان و بچه ها در مدینه گذاشت پس علی علیه السلام فرمود: آیا مرا بر زنان و کودکان جانشین قرار می دهی؟ پس پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: آیا راضی نیستی که برایم به منزله هارون برای موسی باشی، هنگامی که به هارون گفت: خلیفه من در میان قومم باش و اصلاح کن، اما منظور از و اولی الامر منکم، گفت: یعنی علی ابن ابیطالب

ص: 328

---

1- (1) . شواهد التنزیل، ص 191، ح 204.

2- (2) . همان.

علیه السلام که ولایت را پس از محمد صلی الله علیه و آله در زمان حیاتش در مدینه به عهده گرفت، پس خداوند متعال بندگان را به اطاعت او امر نمود.

این حدیث را حاکم حسکانی به سند خود از سعدبن ابی وقاص از پدرش نیز نقل می کند که عبارت پایانی حدیث چنین است:

«یا علیّ الا ترضی ان تکون منی بمنزله هارون من موسی الا انه لانی بعدی فارجع فاخلقتی منی اهلی و اهلیک» (1).

حسکانی حدیث دیگری هم از امام باقر علیه السلام نقل می کند که مراد از «اولی الامر» حسن و حسین علیهم السلام هستند:

عن ابی بصیر، عن ابی جعفر، انه ساله عن قول الله: أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ قال: نزلت فی علی بن ابی طالب. قلت: ان الناس یقولون: فما منعه ان یسمى علیاً و اهل بیته فی کتابه؟ فقال ابو جعفر: قولوا لهم: ان الله انزل علی رسوله الصلاه و لم یسم ثلاثاً و لا اربعاً حتی کان رسول الله هو الذی یفسر (فسر «خ») ذالک، و انزل الحج فلم ینزل طریق استرعاء حتی فسر ذالک لهم رسول الله و انزل أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ فنزلت فی علی و الحسن و الحسین، و قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم: اوصیکم بکتاب الله و اهل بیته انی سألت الله ان لا یفرق بینهما حتی یردا علی الحوض فأعطانی ذلک؛ (2)

از ابوبصیر نقل شده که از امام باقر علیه السلام، درباره قول خداوند أَطِيعُوا اللَّهَ... وَ أُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ سؤال کردم، فرمود: درباره علی علیه السلام نازل شده است، گفتم: مردم می گویند: چرا خداوند نام علی علیه السلام و اهل بیت را در قرآن نیاورده است؟ امام فرمودند:

به آنها بگو: خداوند نماز را واجب کرد، اما تعداد رکعات آن را تشریح نکرد، حج را واجب نمود، اما کیفیت آن را به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم واگذار کرد،

ص: 329

---

1- (1). همان، ج 1، ص 150 (تحقیق آقای محمودی) حدیث منزلت را در فصل فضایل به تفصیل بیان نموده ایم.

2- (2). همان.

و آیه «اطیعوا الله...» را درباره علی، حسن و حسین علیهم السلام نازل کرد و رسول خدا فرمود: من شما را به کتاب خدا و اهل بیتم توصیه می‌کنم، من از خدا خواسته‌ام بین آنها جدایی نیندازد تا در قیامت بر من وارد شوند.

جوینی (م 730 ق) نیز با سند خود در ضمن حدیثی طولانی، از مُحاجّه امام علی علیه السلام با برخی از صحابه در زمان خلافت عثمان، چنین نقلی می‌کند:

... فأنشدكم الله أتعلمون حيث نزلت: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ... و حيث نزلت: إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ هُمْ رَاكِعُونَ وَ حيث نزلت: وَ لَمْ يَتَّخِذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَ لَا رَسُولِهِ وَ لَا الْمُؤْمِنِينَ وَ لِيَجْهَ وَ اللَّهُ خَيْرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ قَالَ النَّاسُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ خَاصَهُ فِي بَعْضِ الْمُؤْمِنِينَ أَمْ عَامَهُ لَجْمِيعِهِمْ؟ فَأَمَرَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ نَبِيَّهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ أَنْ يَعْلَمَهُمْ وَ لَاهُ أَمْرَهُمْ وَأَنْ يَفْسِرَ لَهُمْ مِنَ الْوَلَايَةِ مَا فَسَّرَهُمْ مِنْ صَلَاتِهِمْ وَ زَكَاتِهِمْ وَ حُجَّتِهِمْ فَيَنْصِبُنِي لِلنَّاسِ لِعْدِيدِ خَمٍ... ثم خطب فقال: إِيهَا النَّاسُ أَتَعْلَمُونَ أَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ مَوْلَايَ وَأَنَا مَوْلَى الْمُؤْمِنِينَ وَأَنَا أَوْلَى بِهِمْ مِنْ أَنْفُسِهِمْ؟ قَالُوا: بَلَى يَا رَسُولَ اللَّهِ، قَالَ: قُمْ يَا عَلِيُّ، فَقُمْتَ فَقَالَ: مَنْ كُنْتَ مَوْلَاهُ فَهَذَا عَلِيُّ مَوْلَاهُ...؛ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِهِ أَنَا فَرَمُودُ: شَمَا رَا بِهِ خَدَا سَوَكُنْدُ مِي دَهْمُ أَيَا مِي دَانِيدُ (و به یاد دارید) هنگامی که آیه:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ... 1 و آیه إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ... و آیه... وَ لَمْ يَتَّخِذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ... نازل شد، مردم گفتند: ای رسول خدا، آیا و اولى الامر، و الذين آمنوا و المؤمنین منظور (در این سه آیه) افرادی خاص و برخی از مؤمنان اند یا شامل همه آنان می‌شود؟ پس خداوند به پیامبرش دستور داد و ایان امر را (در این آیات) به مردم بیاموزد و برای ایشان همان گونه که نماز و زکات و حج را تفسیر کرده اند، ولایت را تفسیر کند. پس رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم من را در غدیر خم برای مردم نصب کرد (تا به روشنی نشان دهد مراد از این آیات من

هستم)، پس خطبه خواند و فرمود: ای مردم، آیا می دانید خداوند، مولای من و من، مولای مؤمنانم و من به ایشان از خودشان سزاوارترم؟ گفتند: آری، ای رسول خدا، پس به من فرمود: ای علی، برخیز. پس برخاستم. پس فرمود: هر کس من مولای اویم، پس این علی هم مولای اوست....(1)

## 2. سایر اقوال درباره مصادیق اولی الامر

الف) اولی الامر فرماندهان سپاه منصوب از ناحیه پیامبر خدایند.

سیوطی به نقل از بخاری، مسلم، ابوداود، ترمذی، نسایی، ابن جریر طبری و دیگران از قول ابن عباس می نویسد:

آیه: أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ درباره عبدالله بن حذافه بن قیس نازل شد، هنگامی که حضرت رسول صلی الله علیه و آله وی را به فرماندهی سپاهی گماشتند.(2)

ابن کثیر پس از نقل این شأن نزول می نویسد:

«ترمذی این حدیث را حسن غریب می داند و گفته است آن را جز از طریق ابن جریر نمی شناسیم.»(3)

ب) شأن نزول دیگری نیز برای آیه به نقل از سَدِّی (از تابعین) نقل کرده اند. وی آیه را درباره خالد بن ولید می داند که از ناحیه پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم به فرماندهی سپاهی منصوب شد و با عمار یاسر اختلاف پیدا کرد.(4)

ج) اولی الامر عالمان و فقیهان دین شناس اند. این روایات در میان صحابه از ابن عباس و جابر بن عبدالله نقل شده و در بین تابعین گسترش یافته و در رأس آنان از مجاهد بن جبر نقل شده است.(5)

ص: 331

1- (1). حمونی (جوینی)، فرائد السمطین، ج 1، ص 313، باب 58، ح 250.

2- (2). درالمنثور، ج 2، ص 573؛ و نیز ر. ک: جامع البیان، ج 4، ص 147؛ مسند احمد، ج 5، ص 230، ح 3124.

3- (3). ابن کثیر، تفسیر القرآن الکریم، ج 1، صص 516-517.

4- (4). درالمنثور، ج 2، ص 574؛ و نیز ر. ک: ابن جریر، همان، ج 2، ص 148. ابن کثیر می گوید: «ابن مردویه از طریق سدی از ابوصالح از ابن عباس نیز این شأن نزول را نقل کرده است» تفسیر ابن کثیر، ج 1، ص 517.

5- (5). جامع البیان، ج 4، ص 149؛ درالمنثور، ج 2، صص 573 و 575؛ و نیز ر. ک: نیشابوری، الوسیط فی تفسیر

حاکم نیشابوری به نقل از ابن عباس درباره اولی الامر چنین آورده است:

«آنان اهل فقه و دین و اهل طاعت خدایند. مردم را به دینشان آگاه می کنند، آنان را به معروف، امر و از منکر باز می دارند، از این رو خداوند اطاعتشان را واجب کرده است.»<sup>(1)</sup>

د) روایاتی که دلالت می کند اولی الامر تمام اصحاب پیامبرند. این قول در عصر صحابه مطرح نبوده و در بین تابعان، تنها از مجاهد و ضحاک نقل شده است.<sup>(2)</sup>

ه) روایاتی که منسوب به عکرمه است. وی اولی الامر را بر ابوبکر و عمر تطبیق کرده است. کلبی نیز آن را بر ابوبکر، عمر، عثمان، امام علی و ابن مسعود، منطبق می داند.<sup>(3)</sup>

و) اولی الامر همان افرادی هستند که خداوند در آیه قبل دستور داده امانات را به آنان بسپارید و فرموده است:

إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا؛

«خداوند به شما دستور می دهد امانات را به اهلش بسپارید...».

ز) سیوطی به نقل از مکحول (م 113 ق) که از تابعین بوده، روایتی را در این زمینه نقل می کند. «این آیه درباره حاکمان و کسانی است که امور مردم را به عهده دارند و در آیه قبل به آن اشاره شده است.»<sup>(4)</sup>

طبری نیز به همین معنا حدیثی را از یکی دیگر از تابعین، یعنی زید بن أسلم (م 136 ق) نقل می کند. وی اولی الامر را به سلاطین معنا کرده است.<sup>(5)</sup>

اهل سنت روایات فراوان دیگری در ذیل این آیه نقل کرده اند، لیکن این احادیث در مقام بیان شأن نزول آیه یا تفسیر و تبیین اولی الامر نیست؛ از جمله آنها احادیثی است که در آنها

ص: 332

1- (1). نیشابوری، المستدرک علی الصحیحین، تحقیق یوسف عبدالرحمن، المرعشلی، کتاب العلم، ج 1، ص 123.

2- (2). تفسیر طبری، ج 4، ص 149؛ تفسیر قرطبی، ج 5، ص 259؛ الدر المنثور، ج 4، ص 575.

3- (3). تفسیر طبری، همان؛ معالم التنزیل، ج 1، ص 445؛ تفسیر قرطبی، ج 5، ص 259.

4- (4). الدر المنثور، ج 2، ص 574. احتمال دارد «مکحول» مورد نظر در این روایت، مکحول الازدی العتکی باشد که متوفای 210 ق است. ر. ک: المزی، یوسف، تهذیب الکمال، تحقیق بشار عواد معروف، ج 28، ص 481.

5- (5). تفسیر طبری، ج 4، ص 148.

سفارش رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم به فرمانبرداری از امیران منصوب خود آمده است.

ح) سیوطی به نقل از ابن ابی شیبیه، بخاری، مسلم، ابن جریر و ابن ابی حاتم از ابوهریره نقل کرده که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم چنین فرموده اند:

من أطاعنی فقد أطاع الله ومن أطاع أمیری فقد أطاعنی ومن عصانی فقد عصی الله ومن عصی أمیری فقد عصانی؛ هر کس من را اطاعت کند، خدا را اطاعت کرده و هر کس امیر منصوب از ناحیه من را اطاعت کند، مرا اطاعت کرده و هر کس از من نافرمانی کند، خدا را نافرمانی کرده و هر کسی امیر منصوب از ناحیه من را نافرمانی کند، از من نافرمانی کرده است. (1)

ط) این حدیث را نیز از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم در خطبه حجه الوداع نقل می کنند که فرمود:

«اتقوا الله وصلوا رحمکم... وأطيعوا إذا أمرکم تدخلوا جنة ربکم!؛ تقوای خدا پیشه کنید، صله رحم کنید... و از صاحبان امر و والیان خود اطاعت کنید تا به بهشت پروردگارتان وارد شوید». (2)

به همین مضمون، احادیثی دیگر در کتب روایی اهل سنت به چشم می خورد. (3)

### بررسی و تحلیل احادیث اهل سنت

با بررسی احادیث اهل سنت در این زمینه چند نکته استفاده می شود:

1. احادیث اهل سنت در این باره، جز دسته اول از این روایات، درباره تبیین اولی الامر و چگونگی اطاعت از آنان (به طور مطلق یا مشروط) از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل نشده است، بلکه این احادیث (غیر از دسته اول) در تبیین اولی الامر، جملگی از صحابه و تابعین نقل شده است.

ص: 333

1- (1) . در المنثور، ج 2، ص 574.

2- (2) . معالم التنزیل، ج 1، ص 445؛ نیز ر. ک: سیوطی، جلال الدین، همان، ج 2، ص 574. سیوطی این را به نقل از احمد بن حنبل ترمذی، حاکم نیشابوری (که آن را صحیح می داند) نقل کرده است.

3- (3) . ر. ک: طبری، ابن جریر، همان، ج 4، ص 150؛ سیوطی، جلال الدین، همان، ج 2، صص 576-578.



2. در این احادیث، اولی الامر به حاکمان و والیان معنا نشده اند! جز روایتی که از مکحول (از تابعین) نقل کرده اند. وی آیه را براساس برداشت خود مبنی بر اینکه این آیه با آیه قبلی پیوستگی دارد، تفسیر کرده است. تنها یک حدیث دیگر نیز از ابوهریره است که به دو صورت نقل شده و در یک صورت آن، اولی الامر به امیران معنا شده است.

سیوطی به نقل از چند نفر از محدثان سنی، از ابوهریره چنین آورده است:

«هم الامراء منکم وفي لفظ: هم أمراء السرایا؛ آنان (اولی الامر) امیران از خود شمایند و در تعبیری دیگر از این حدیث آمده: آنان فرماندهان سپاه هستند.»<sup>(1)</sup>

3. اطاعت اولی الامر در نزد اهل سنت، مشروط به شرط اطاعت خدا و عدم معصیت اوست. از این رو در ذیل این آیه روایاتی متعدد که در بین آنها احادیثی صحیح نیز به چشم می خورد، از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم و نیز صحابه و تابعین نقل می کنند که مضمون همه آنها این است: «اطاعت مخلوق در جایی که معصیت خالق است، روا نیست.»<sup>(2)</sup>

با این وجود، هیچ حدیثی در کتب اهل سنت از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم نقل نشده که دلالت کند خصوص اطاعت اولی الامر در این آیه مقید و مشروط به آن شرط است، بلکه چنین حدیثی در سخن صحابه یا تابعین نیز یافت نشده تا بتوان به واسطه آن، بین این دو دسته روایات (روایات درباره معنای اولی الامر و روایات در اطاعت مشروط به شرط عدم معصیت) پیوند برقرار ساخت. البته شاید بتوان از احادیثی که درباره شأن نزول این آیه نقل کرده اند، چنین قید و شرطی را استنباط کرد که این نکته نیز به زودی بررسی خواهد شد.

به نظر می رسد نخستین کسی که این دو دسته احادیث را با یکدیگر پیوند داده و کوشیده است اولی الامر را براساس این پیوند تفسیر کند، ابن جریر طبری (م 303 ق) است. وی ضمن توسعه معنای اولی الامر به حاکمان و والیان، به کمک احادیث مشروط به عدم معصیت، می نویسد:

ص: 334

---

1- (1) . ر. ک: درالمنثور، ج 2، ص 574. ابن ابی حاتم فقط تعبیر «امراء السرایا» را آورده است، ر. ک: ابن ابی رازی، تفسیر القرآن العظیم (تفسیر ابن ابی حاتم الرازی) تحقیق اسعد محمد الطیب، ج 3، ص 988.

2- (2) . ر. ک: درالمنثور، ج 2، صص 574-578. ابن کثیر حدیث «لا طاعه لمخلوق فی معصیه الخالق» را حدیثی صحیح می داند، ر. ک: تفسیر ابن کثیر، ج 1، ص 518.

قول درست تر (درباره معنای اولی الامر) سخن کسی است که می گوید: مراد از اولی الامر فرماندهان حاکمان اند؛ چون اخبار صحیح از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم نقل شده که در آن به اطاعت پیشوایان و فرماندهان، در جایی که امر به اطاعت خدا کنند و برای مسلمین مصلحت باشد، دستور داده است. (1)

آن گاه طبری روایتی را از ابوهریره نقل می کند که در آن از قول پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم می گوید:

«پس از من حکمایی امور شما را به دست خواهند گرفت... پس در آنچه که موافق حق بود، آنان را اطاعت کنید و سخنشان را بشنوید.» (2)

طبری روایاتی دیگر را نیز در این زمینه نقل کرده است. (3) اما آنچه در اینجا دشوار می نماید، عدم وجود دلیل برای چنین پیوندی است. با آنکه اولی الامر در احادیث اهل سنت، لافل در عصر صحابه، به حاکمان و سلاطین معنا نشده بود، به تدریج در اعصار بعدی در بین اهل سنت طرفدارانی یافت و سپس با احادیث دیگر درباره کیفیت اطاعت پیوند خورد.

البته گفتیم که در کتب اهل سنت، حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله و نیز صحابه به چشم نمی خورد که در خصوص تبیین معنای اولی الامر، آن را به حاکمان و سلاطین معنا کند و اطاعتشان را مقید به مواردی کند که موجب معصیت خدا نشود. از این رو به نظر می آید اشکال های فخر رازی درست باشد که می گوید:

اولاً؛ اگر مراد از اولی الامر، حاکمان و سلاطین باشد و طاعت آنان در جایی واجب باشد که دلیلی بر حق و صواب بودن اوامرشان در دست باشد، این دلیل چیزی جز کتاب و سنت نیست و در این صورت، اطاعت اولی الامر، منفصل از اطاعت کتاب خدا و سنت رسول نخواهد بود و این اطاعت، همان اطاعت خدا و رسول اوست؛ در حالی که اطاعت اولی الامر در آیه، مستقل از آن دو اطاعت است....

ثانیاً؛ دخالت شرط در اطاعت اولی الامر، خلاف ظاهر آیه است.

ص: 335

---

1- (1). تفسیر طبری، ج 4، ص 150.

2- (2). همان.

3- (3). همان.

ثالثاً؛ اعمال امر و سلاطین، موقوف بر فتاوی فقهاست و اطاعت از آنان، در واقع اطاعت از امرای سلاطین، یعنی همان فقهاست. (1)

4. دسته سوم از این روایات که اولی الامر را عالمان و فقیهان می شناسد، با چند اشکال رو به روست. از جمله این اشکالات، قیدی است که در اطاعت آنان ملحوظ می شود، در حالی که آیه به طور مطلق فرمان به اطاعت داده است، جز آنکه بگوییم مراد از این عالمان و فقیهان، عترت معصوم پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم باشند، یعنی همان که شیعه می گوید. اطاعت از آنان نیز در صورتی که مقید باشد، بازگشت به اطاعت خدا و رسول می کند و اطاعتی مستقل نخواهند داشت. افزون بر آن، همان گونه که شیخ طوسی (ره) می گوید:

«اولی الامر به معنای صاحبان امر و فرمان اند و عالمان موضوعاً از این عنوان بیرون اند؛ (2) چون آنان صاحبان امر و فرمان نیستند.»

5. اشکال دیگری که بر همه این روایات وارد می شود این است که با این معنا از اولی الامر، اطاعت از آنان مولوی نخواهد بود و ارشادی است؛ یعنی اطاعتی که خداوند دستور داده از اولی الامر انجام گیرد، ارشاد به حکم عقل است که همواره انسان را به فرمانبرداری از فرمانده خود، جز در مواردی که این اطاعت منجر به معصیت خدا شود، فرا می خواند؛ در حالی که به نظر می آید آیه در مقام بیان امر مولوی به اطاعت از اولی الامر به همان نحوی است که به اطاعت رسول فرمان داده است.

افزون بر آن، اگر مراد از اولی الامر عالمان و فقیهان باشند، خطاب فِإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ «اگر درباره چیزی نزاع داشتید» به اولی الامر خواهد بود؛ یعنی در این صورت قرآن به عالمان دستور می دهد نزاع خود را با ارجاع به کتاب خدا و رسول او حل کنند؛ در صورتی که ظاهر خطاب در آیه به فرمانبرداران، یعنی مؤمنان و افراد جامعه است؛ یعنی همان افرادی که خطاب أُطِيعُوا اللَّهَ وَ أُطِيعُوا الرَّسُولَ... متوجه آنهاست.

6. روایات دسته چهارم و پنجم که در مقام تطبیق اولی الامر بر افرادی خاص است، اجتهاد شخصی از ناحیه افرادی مانند عکره است و از نظر اهل سنت نیز قابل استناد نیست

ص: 336

---

1- (1). فخر رازی، همان، ج 10، صص 145-146. کلام او در اینجا شبیه آن چیزی است که در ذیل وَ كُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ بیان نمودیم.

2- (2). طبرسی، مجمع البیان، ج 3، صص 100-101.

و از این رو به آن توجهی نکرده اند. دسته ششم نیز که گفتیم در اعصار بعدی به تدریج در بین اهل سنت طرفدارانی یافت و در بین صحابه مطرح نبوده است. نخستین کسی که چنین تفسیری از آیه دارد، یکی از تابعین به نام «مکحول» است.

7. تطبیق آیه با آنچه که اهل سنت درباره شأن نزول آن گفته اند نیز با دشواری های جدی رو به روست. دو شأن نزول برای این آیه نقل شده که یکی از ابن عباس و درباره عبد الله بن حذافه بن قیس است که از ناحیه پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به فرماندهی سپاهی منصوب شده بود. خلاصه داستان وی بدین شرح است:

وی به افراد تحت فرمان خود می گوید: آیا رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم به شما دستور ندادند من را اطاعت کنید؟ گفتند: آری. گفت: برای من همیزم فراهم کنید. پس آنها را آتش زد و گفت: داخل آتش شوید. جوانی در میان آنان گفت: از این آتش به رسول خدا صلی الله علیه و آله پناه برید. پس اگر ایشان به شما دستور دادند، وارد آن شوید. هنگامی که آنان به نزد رسول خدا آمدند و جریان را گفتند، حضرت فرمود: «لو دخلتموه ما خرجتم منها أبداً إنما الطاعة في المعروف؛ اگر داخل می شدید، هرگز راه عذری نداشتید. اطاعت تنها در امور رواست» (1).

پیام آیه با این شأن نزول قابل انطباق نیست، چون آیه در مقام بیان اطاعت از اولی الامر است، نه در مقام حد و حدود اطاعت از اولی الامر که موضوع اصلی در این داستان است. بنابراین، به نظر می آید این داستان ارتباطی با آیه مورد بحث ندارد و اهل سنت که آن را در ذیل این آیه نقل کرده اند، تنها برای تأیید چندین حدیث است که گفتیم در ذیل همین آیه آورده اند، که می گوید:

«لا طاعة لمخلوق في معصية الخالق؛ (2) اطاعت مخلوق در جایی که منجر به معصیت خدا شود، روا نیست».

شاهد آن هم حدیث امام علی علیه السلام و ابوسعید خدری است که چندین نفر از محدثان اهل سنت، از جمله ابن ابی شیبیه، احمد حنبل، ابویعلی، ابن خزیمه، ابن حبان و حاکم نیشابوری، از قول آنان همین داستان را نقل کرده اند، بدون آنکه آن را به عنوان شأن نزول آیه برشمارند.

ص: 337

1- (1). ر. ک: تفسیر طبری، همان؛ الدرالمثور، ج 2، ص 574، و نیز ر. ک: مسند احمد، ج 5، ص 230، ح 3124.

2- (2). تفسیر قرطبی، ج 5، ص 260.

گذشته از این، تطبیق آیه بر شأن نزول دیگری که برای آن نقل شده، دشوارتر از شأن نزول قبلی است، که به ذکر آن خواهیم پرداخت. سُدی یکی از تابعین، داستانی را نقل کرده و نزول آیه را در مورد آن می‌داند. خلاصه داستان بدین شرح است:

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم خالد بن ولید را به فرماندهی سپاهی گماشتند. در آن سپاه عمار نیز حضور داشت. یکی از دشمنان به حضور عمار آمد و اسلام آورد و امان خواست. عمار نیز به او امان داد. خالد از این کار برآشفته. عمار و خالد به یکدیگر دشنام دادند و سپس نزاعشان را نزد پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم مطرح کردند. حضرت امانی را که عمار داده بود پذیرفتند و وی را از انجام دوباره این کار بدون اجازه فرمانده نهی کردند. در آن جا دوباره به یکدیگر دشنام دادند. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم به خالد فرمود:

عمار را دشنام نده! هر کس عمار را دشنام دهد، خدا را دشنام داده و... عمار که خشمگین بود برخاست و رفت. خالد به دنبال وی شتافت و لباسش را گرفت و از او عذر خواست و عمار نیز از او درگذشت. پس آیه مذکور نازل شد. (1)

به نظر می‌رسد این شأن نزول از قبیل تطبیق آیه بر اساس استنباطی است که سُدی از آیه داشته است، نه آنکه واقعاً آیه درباره این ماجرا نازل شده باشد. این استنباط به دلیل روایات فراوان دیگری است که اهل سنت از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم در ذیل این آیه و آیات دیگر نقل کرده‌اند که حضرت در آنها مسلمانان را به اطاعت امیران منصوب از ناحیه خود دستور داده و از مخالفت با آنان برحذر داشته است؛ مانند این حدیث که بخاری به نقل از انس از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم چنین آورده است:

«اسمعوا وأطيعوا وإن استعمل عليكم حبشی...؛ بشنوید و اطاعت کنید، هر چند بر شما فرماندهی حبشی بگمارم». (2)

شاهد بر این مطلب هم این است که عنوان اولی الامر بر خالد - پس از بازگشت از جنگ - صدق می‌کند و سخن از فرمان به اطاعت او نیست. افزون بر آن، این شأن نزول در میان صحابه که شاهد نزول آیات بوده‌اند مطرح نبوده و سُدی تابعی از آن را نقل کرده است.

ص: 338

---

1- (1). ر. ک: همان، ج 2، ص 574. سیوطی می‌گوید: «ابن عساکر از طریق سندی از ابی صالح به نقل از ابن عباس این داستان را نقل کرده است.»

2- (2). همان، ج 2، ص 574.

البته تنها یک روایت از طریق ابوصالح از ابن عباس نقل شده و این نقل قول با آنچه که از ابن عباس در روایات دیگر نقل کرده، مبنی بر اینکه این آیه درباره عبدالله بن حذافه بن قیس نازل شده، تفاوت دارد؛ جز آنکه بگوئیم آیه دو بار نازل شده است.

حاصل آنکه از میان روایات اهل سنت، تنها روایات دسته اول پذیرفتنی است و با اطلاق اطاعت از اولی الامر و نیز روایات متعدد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم درباره اطاعت مطلق فرمانبرداران از فرماندهان و والیان منصوب آن حضرت، توافق دارد. از این رو اولی الامر تنها بر افرادی معین از معصومان اطلاق می شود که نخستین آنان امام علی علیه السلام است. شاهد آن هم شأن نزول دیگری است که برخی از اهل سنت درباره آیه نقل کرده اند. از جمله حاکم حسکانی به نقل از مجاهد بن جبر تابعی، شأن نزول آیه را درباره جانشینی امام علی علیه السلام به جای رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم در مدینه آورده و می نویسد:

... وَأُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ قَالَ: نَزَلَتْ فِي أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ حِينَ خَلَفَهُ رَسُولُ اللَّهِ بِالْمَدِينَةِ فَقَالَ: «أَتَخَلَفُنِي عَلَى النِّسَاءِ وَالصَّبِيَّانِ» فَقَالَ: «أَمَا تَرْضَى أَنْ تَكُونَ مَنِيَّ بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى؛ أُولَى الْأَمْرِ دَرَبَارَةَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ نَازِلَ شَدَّ، هَنَگَامِي كِه رَسُولُ خَدَا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ إِيشَان رَا دَر مَدِينَه بَه جَاي خُود كُذَاشْتَنَد وَ عَلِي عَلَيْهِ السَّلَام كُفْت: «أَيَا مَرَا دَر مِيَان زَنَان وَ كُودَكَان وَآ مِي كُذَارِيد؟» حَضْرَت فَرْمُود؟ «أَيَا خُشْنُود نِيَسْتِي بَرَاي مَن بَه مَنْزِلَه هَارُونَ بَرَاي مُوسَى بَاشِي» (1).

این شأن نزول از مجاهد نقل شده که از تابعین است، لیکن شواهدی در دست است که صحت آن را تأیید می کند:

1. این شأن نزول با ظاهر آیه که فرمان به اطاعت مطلق می دهد سازگار است؛

2. احادیثی که از طریق اهل بیت درباره این آیه رسیده آن را تأیید می کند؛

3. تنها این شأن نزول با روایاتی متعدد از اهل سنت که در آنها دستور پیامبر را به اطاعت مطلق از افراد منصوب خود، نقل می کنند توافق و سازگاری همه جانبه دارد، زیرا در تعیین مصداق نیز پیامبر خدا صلی الله علیه و آله تنها بر اطاعت مطلق از امام علی علیه السلام فرمان داده و بر رفتار او صحه گذاشته و در همان روایات نیز به ولایت امام علی علیه السلام اشاره کرده است.

ص: 339

---

1- (1). حسکانی، همان، ج 1، ص 192، ح 205. و نیز ر. ک: ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، تحقیق یوسف البقاعی، ج 2، ص 219.

از طرفی، اهل سنت داستانی نقل کرده اند که در آن امام علی علیه السلام به فرماندهی سپاهی منصوب شدند و افرادی از سپاه بر رفتار امام خرده گرفتند. چون آنان نزد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم آمدند، حضرت ضمن آنکه خشمگین شدند، فرمودند:

«ماذا تريدون من علي؟ إن علياً مني وأنا منه، وهو ولي كل مؤمن من بعدى؛ از علی چه می خواهید؟!... درباره علی عیب جویی نکنید. علی از من است و من از علی ام و این علی، ولی شما پس از من است»<sup>(1)</sup>.

4. اصل ماجرای جانشینی امام علی علیه السلام به جای پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم در مدینه و سخن پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم که به ایشان فرمود: «تو برای من به منزله هارون برای موسی هستی»، به دلیل اسناد و مدارک معتبر، جای هیچ شک و شبهه ای ندارد.<sup>(2)</sup>

اگر از یک سو به تمثیل دقت کنیم که در آن، اطاعت از امام علی علیه السلام مانند اطاعت از هارون دانسته شده و اطاعت هارون پیامبر هم مانند اطاعت از خود حضرت موسی مطلق و بدون هیچ قیدی است، و از سوی دیگر به ظاهر آیه در اطاعت مطلق، تمسک جوییم، می توانیم بر این شأن نزول تأکید نماییم.

5. این شأن نزول با حدیث ثقلین که تمسک به عترت را همانند تمسک به قرآن، بدون هیچ قید و شرطی، مایه هدایت می شناسد<sup>(3)</sup> و نیز احادیثی دیگر مانند «حدیث سفینه»<sup>(4)</sup> تأیید می شود.

ص: 340

---

1- (1) . ر. ک: نسائی، احمد بن شعیب، خصائص امیر المؤمنین علی ابن ابیطالب، تحقیق محمد الکاظم، صص 129-131، ح 89 و 88. این ماجرا در کتاب های متعدد اهل سنت نقل شده است. محقق کتاب خصائص نسائی به چندین کتاب در این باره اشاره کرده است، در تفسیر فرات کوفی نیز حدیثی نقل شده که «اولی الامر» به امیران سپاه معنا شده و آن را بر امام علی علیه السلام تطبیق کرده است. ر. ک: تفسیر فرات کوفی، تحقیق محمد الکاظم، ص 108، ح 108.

2- (2) . ر. ک: خصائص امیر المؤمنین، صص 35 و 76-95. وی ده ها حدیث در این باره با اسناد گوناگون نقل کرده است.

3- (3) . حدیث ثقلین در بین فریقین متواتر است. ر. ک: لجنه التحقیق فی مسئله الامامه، مدرسه الامام باقر العلوم، «کتاب الله و اهل البیت فی حدیث الثقلین».

4- (4) . مستدرک حاکم، ج 1، صص 150-151 و نیز ر. ک: حدیث سفینه در همین فصل.

تذکر این نکته نیز لازم است که اگر طبق روایات اهل سنت، آیه را تنها درباره منصوبین پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم بدانیم که از جمله آنان فرماندهان سپاهیان اعزامی در عصر رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم می باشند، در این صورت می توانیم دیدگاه شیعه را درباره نص بر اولی الامر تأیید کنیم که اولی الامر را منحصر در افرادی می دانند که به فرمان خدا و از ناحیه رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم، به عنوان «اولی الامر» منصوب و منصوب اند.

بنابراین با تحلیلی که از روایات اهل سنت انجام گرفت، نقدهایی که بر دیدگاه های تفسیر اهل سنت درباره «اولی الامر» وارد است روشن می شود؛ چون جملگی این دیدگاه ها برگرفته از روایات در این زمینه است. از این میان، تنها دیدگاه فخر رازی به نوعی مستقل از سایر دیدگاه ها و روایات است که شایسته بررسی و نقد جداگانه است.

### **بررسی و نقد دیدگاه فخر رازی**

همان گونه که پیش از این دیدید، فخر رازی اولی الامر را اهل حل و عقد می شمارد و اجماع آنان را از هرگونه خطا و اشتباهی مصون می داند. لیکن این ادعا، چه در مقام ثبوت و چه در مقام اثبات، قابل دفاع نیست. چون اگر مراد از عصمت، عصمت فرد از اهل حل و عقد باشد، بطلان آن واضح است و کسی هم آن را ادعا نکرده است. اگر مراد، عصمت اجتماع اهل حل و عقد از آن نظر که اجتماع کرده اند باشد، این نیز باطل است، زیرا تصور اجتماع مستقل از افراد، امری اعتباری و ذهنی است و این امر اعتباری نمی تواند به واقعیتی به نام عصمت متصف شود.

ممکن است گفته شود هنگامی که اهل حل و عقد بر حکمی اتفاق نظر داشته باشند، به طور طبیعی حکم آنان ملازم با حق و صواب خواهد بود؛ مثلاً اگر گروهی از حادثه ای که در حد متواتر باشد خبر دهند، به طور طبیعی اخبار آنان ملازم با حقیقتی است. لیکن این تقدیر نیز ناکافی است، چون در این صورت، این ملازمت، اختصاصی به امت اسلام نخواهد داشت. چه بسا اهل حل و عقد در تاریخ اسلام بر حکمی اتفاق نظر داشته اند و پس از مدتی خطای آن بر ملا شده است.

تقدیر دیگری از این مطلب نیز وجود دارد که در آن گفته می شود هر چند تک تک افراد اهل حل و عقد معصوم نیستند و هیأت اجتماعی آنان نیز از عصمت برخوردار نیست، اما لطف



خدا شامل آنان می شود و آنان را از خطا و اشتباه مصون می دارد؛ همان گونه که از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم روایت شده که فرموده اند:

«لا تجتمع امتی علی خطأ؛ هرگز امت من بر خطا اجتماع نمی کنند».

لیکن این صورت نیز درست نیست، چون در این صورت نباید شاهد خطاها و لغزش های اهل حل و عقد در تاریخ مسلمین می بودیم. حدیثی که نقل شده نیز، بر فرض صدور آن، درباره اجتماع همه امت اسلام بر امری از امور است؛ نه فقط اجتماع اهل حل و عقد از امت. افزون بر آن، عده ای گفته اند اساساً مراد از این حدیث این است که همه امت اسلام بر راه خطا اجتماع نمی کنند، بلکه عده ای در میان آنان یافت می شوند که راه صواب را می یابند؛ یعنی دائماً عده ای در بین امت اسلام هستند که بر حق مشی می کنند؛ هرچند اکثریت آنان به خطا روند. (1)

واقعیت آن است که اگر حقیقتاً برای اهل حل و عقد این امت چنین لطف و کرامتی وجود داشت، قرآن کریم و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم به آن اهتمام ویژه داشتند و آن را به گونه های مختلف طرح می کردند و در این صورت از شخص رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم در این باره پرسش های متعددی انجام می گرفت.

جالب است فخر رازی که این نظریه را ابداع کرده و اولی الامر را به اهل حل و عقد تفسیر می کند، قول خود را «خرق ابهاع» می داند. ابهاعی که به قول فخر رازی اطاعت از آنان واجب و مخالفت با آن حرام است.

وی می گوید:

مفسران فریقین تاکنون اولی الامر را به چهار گروه معنا کرده اند: خلفای راشدین، فرماندهان سپاه منصوب از ناحیه پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم، عالمان دین شناس، و معصومان؛ و چون اقوال امت در تفسیر این آیه محصور در این وجوه است، قول پنجم در تفسیر اولی الامر (یعنی اهل حل و عقد)، خرق اجماع امت و باطل است. (2)

وی آن گاه بدین صورت به اشکال فوق پاسخ می دهد:

ص: 342

---

1- (1). ر. ک: المیزان فی تفسیر القرآن، ج 4، صص 384-393.

2- (2). ر. ک: همان.

«در واقع قول ما که اولی الامر را اهل حل و عقد می دانیم، همان قول سوم است که اولی الامر را عالمان دین شناس می داند؛ چون اهل حل و عقد همان علما می باشند که جملگی گرد آمده اند.»<sup>(1)</sup>

اگر اهل حل و عقد همان علمای امت باشند، هیچ کس تاکنون ادعا نکرده که همواره عنایتی از ناحیه خدا متوجه اجتماع عالمان می شده و آنان را از خطا مصون نگاه می داشته است. این سخن فخر رازی، دیدگاه خودش را نیز نقض می کند. چون اگر اکثر اولی الامر علمای امت باشند، همان گونه که خود فخر رازی می گوید: «آنان تنها در احکام شرعیه فتوا می دهند و مردم را به دینشان آگاه می کنند»؛<sup>(2)</sup> در این صورت، اطاعت آنان همان اطاعت خدا و رسول اوست و اطاعتی مستقل که ظاهر آیه بر آن دلالت دارد، نخواهند داشت و خود فخر رازی نیز به آن ملتزم نیست.<sup>(3)</sup> اگر مراد از اولی الامر، علمای امت در حال اجتماع باشند که به آنان اهل حل و عقد گفته می شود و اجتماعشان موضوعیت دارد، در این صورت اطاعت از آنان داخل در اطاعت خدا و رسول نیست و مستقل خواهد بود. لیکن این قول خرق ابهاع مرکب از امت می شود که خود فخر رازی ابهاع آنان را مصون از خطا دانسته و مخالفت با آن را روا می داند.

به هر حال، بر تفسیر شیعه از «اولی الامر» چند شبهه و اشکال مطرح شده است. این شبهات اساساً از ناحیه فخر رازی است و دیگر دانشمندان اهل سنت معترض دیدگاه شیعه نشده اند. تنها قرطبی (م 671 ق) یک اشکال را مطرح کرده که فخر رازی پیش از وی، آن را جزو اشکال های خود بر نظر شیعه آورده است. علامه طباطبایی این مناقشه ها را به تفصیل بیان کرده و به آنها پاسخ داده اند.<sup>(4)</sup>

### جمع بندی

احادیث شیعه درباره تفسیر «اولی الامر» در آیه 59 سوره نساء متوافقی یا لااقل متظافرنند،

ص: 343

1- (1) . همان، ج 1، ص 145.

2- (2) . همان، ص 144.

3- (3) . همان، ص 145.

4- (4) . همان، ص 145.

بدون آنکه در میان آنها تعارضی باشد. جملگی این احادیث با پیام های متنوع خود در تبیین اولی الامر هم داستان اند و آن را بر معصومان از عترت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم تطبیق کرده اند.<sup>(1)</sup>

اساساً دیدگاه مفسران شیعی همسان با ظاهر آیه و متأثر از همین روایات است و اختلافی در آن به چشم می خورد. اما دیدگاه های دانشمندان اهل سنت درباره اولی الامر یکسان نیست و به چهار گروه عمده تقسیم می شود. این تنوع اساساً به لحاظ توسعه و تضیق در معنای اولی الامر می باشد.

مشهور اهل سنت به جز عده ای که در رأس آنان فخر رازی است، اطاعت اولی الامر را در این آیه مشروط به شرط اطاعت خدا و عدم معصیت او می دانند. مشکل اصلی در این میان عدم وجود دلیلی بر این شرط است؛ به ویژه آنکه روایتی از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم یا صحابه نیز درباره این شرط نقل نشده است.

به نظر می رسد اوایل قرن چهارم ابن جریر طبری (م 310 ق) نخستین کسی است که دو دسته احادیث که یکی اطاعت اولی الامر را واجب می داند و دیگری وجوب اطاعت را همواره مقید به قید اطاعت خدا می کند، توافق داده و براساس آن اطاعت اولی الامر را مقید به قید عدم معصیت خدا کرده است. این نظریه پس از وی مورد استقبال جدی اهل سنت به جز عده معدودی قرار گرفت و راه را برای اثبات وجود اطاعت حاکمان، والیان، فقها و مانند آن هموار کرد.

احادیث اهل سنت در تفسیر اولی الامر نیز متنوع است و به شش گروه تقسیم می شود. تنها یک دسته از این روایات از شخص رسول خدا صلی الله علیه و آله است که در آن، تبیین

ص: 344

---

1- (1) . ر. ک: کلینی، الکافی، تصحیح علی اکبر غفاری، ج 1، ص 276، ح 1؛ تفسیر عیاشی، تحقیق مؤسسه البعثه، ج 1، ص 403، ح 403 و 151 و ص 208، ح 160؛ صدوق، ابوجعفر، علل الشرایع، صص 123-124، صدوق، عیون اخبار الرضا، تحقیق مؤسسه الامام خمینی، ج 1، ص 23. برای مطالعه بیشتر درباره اولی الامر ر. ک: ابن عقده، کتاب الولایه؛ بررسی دیدگاه های و روایات اهل سنت درباره اولی الامر، فتح الله نجارزادگان، مجله طلوع، سال دوم، شماره 5، بهار 82. در اینجا از این مقاله بهره فراوان بردیم. بحث علمی تحقیق حول اولی الامر و الولایه، سید احمد النصری، (در 119 صفحه)؛ تفسیر آیت اولی الامر، عبدالشکور لکهنوی، عمده المطالع.

اولی الامر و چگونگی اطاعت از آنان مطرح شده و به دست ما رسیده است، اما سایر احادیث، در بر دارنده دیدگاه های صحابه یا تابعین می باشد. پس از بررسی متون روایات و توجه به قراین و شواهد، تنها می توان همان دسته از روایات را که از رسول خدا صلی الله علیه و آله است، مورد تأیید قرار داد و آنها را موافق قرآن و سایر احادیث در این زمینه دانست.

### 3. آیه اکمال

#### اشاره

یکی از آیاتی که بر ولایت علی علیه السلام دلالت دارد، آیه اکمال است. آنچه در مورد این آیه اهمیت ویژه ای دارد جایگاه نزول آن است.

جای شگفتی نیست که مسلمانان در مورد نخستین آیتی که بر رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم نازل شد، اختلاف نمایند، به همین دلیل سیوطی در این باره چهار قول نقل می کند: سوره اقرء، سوره مدثر، سوره الفاتحه، یا آیه بسم الله الرحمن الرحیم. (1)

اما شگفت اینجاست که مسلمانان در تعیین آخرین سوره یا آیه نازل شده نیز اختلاف کرده اند؛ در حالی که در آن هنگام، یعنی در سال های آخر عمر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم مسلمانان دارای دولتی بودند و امتی را گرد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم تشکیل داده بودند، و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نیز اعلان کرده بود که به زودی از میان آنان خواهد رفت.

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آخرین حج خویش (حجه الوداع) را با مسلمانان به جای آورد و مدتی پیش از رحلتش در بستر بیماری بود و مسلمانان و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم با یکدیگر وداع می کردند، پس چگونه است که در تعیین آخرین آیه یا سوره نازل شده بر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم اختلاف کردند؟!

پاسخ این است که در تعیین نخستین سوره یا آیه نازل شده بر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم غرض های شخصی و سیاسی دخالت نداشت، بلکه چنانکه خواهیم دید، مسئله برعکس بود.

ص: 345

با پژوهش در منابع حدیث، فقه و تفسیر، به این نتیجه می‌رسیم که سوره مائده آخرین سوره نازل شده و آیه **الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ...** پس از نزول همه عقاید و فرایض آمده و ظاهراً به طور کلی، آخرین آیه ای است که نازل شده است. این به رغم تلاش های برخی صحابه است که کوشیده اند به جای سوره مائده سوره ای دیگر و به جای آیه «اکمال دین» آیه ای دیگر را آخرین سوره و آیه معرفی کنند.

در کتب اهل بیت روایاتی نقل شده که این مطلب را تأیید می‌کند؛ از جمله در اصول کافی ضمن حدیثی طولانی امام باقر علیه السلام می‌فرمایند:

فرایض یکی پس از دیگری نازل می‌گردد و «ولایت» در این سلسله آخرین فریضه ای بود که فرو فرستاده شد، پس از این رو خدای عزوجل این آیه را نازل فرمود: خدای عزوجل می‌فرماید: پس از این فریضه ای برای شما نمی‌فرستم، زیرا اکنون فرایض را بر شما کامل گردانیدم. (1)

در روایات اهل سنت هم مواردی به چشم می‌خورد که این مطلب را تأیید می‌کند.

1. سیوطی در در المنثور می‌گوید:

«سعید بن منصور و ابن منذر از ابومیسره نقل کرده اند که گفته است: «آخرین سوره ای که نازل شده سوره مائده است و حاوی هفده فریضه است.» (2)

2. در المحلی از طریق عایشه، ام المؤمنین - رضی الله عنها - برای ما روایت شده که سوره مائده آخرین سوره ای است که نازل شده است، پس آنچه در آن حلال شده، حلال بشمارید و آنچه حرام گردیده حرام بدارید، و این آیه در سوره مائده است پس توهم منسوخ بودنش، باطل و از محکّمات قرآن است. (3)

ص: 346

1- (1). اصول کافی، ج 1، ص 289؛ تفسیر نور الثقلین، ج 1، ص 82 و ج 5، ص 447؛ تفسیر عیاشی، ج 1، ص 288.

2- (2). الدر المنثور، ج 2، ص 252.

3- (3). المحلی، ج 9، ص 407.

3. تاریخ یعقوبی چنین آورده است:

روایت شده که آخرین آیه ای که بر پیامبر نازل گردید این آیه است: **الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا** و این روایتی صحیح، ثابت و صریح است. (1)

4. در بخش دیگری از کتاب محلی چنین آمده است:

سپس همانا این معارض است با آنچه ما از عایشه روایت کردیم. از طریق ابن وهب، او از معاویه بن صالح، وی از جری بن کلیب و او از جبیر بن نفیر نقل کرده که گفت: عایشه ام المؤمنین از من پرسید: آیا سوره مائده را می خوانی؟ گفتم: آری. گفت: بدانکه این آخرین سوره ای است که فرمود آمده، پس آنچه را در آن حرام گردیده، حرام بشمار. (2)

5. این حدیث را احمد بن حنبل در «مسندش» (3) و در «طبقات الحنابله» (4) روایت کرده و بیهقی در سنن خود از ابن نفیر، و همچنین از عبدالله بن عمرو روایت کرده است. (5)

6. حاکم در «مستدرک» این حدیث را نقل کرده و درباره آن چنین می گوید:

«این حدیث طبق معیارهای بخاری و مسلم حدیثی صحیح است (صحیح علی شرط الشیخین) گرچه آن را نقل نکرده اند.» (6)

حاکم سپس از عبدالله بن عمرو روایت می کند که آخرین سوره ای که نازل شد سوره مائده است و می گوید: «هذا حدیث صحیح علی شرط الشیخین و لم یخرجاه.» (7)

ص: 347

1- (1). تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 43.

2- (2). المحلی، ج 7، ص 389.

3- (3). مسند احمد بن حنبل، ج 6، ص 188.

4- (4). طبقات الحنابله، ج 1، ص 427.

5- (5). سنن بیهقی، ج 7، ص 321.

6- (6). المستدرک علی الصحیحین، ج 2، ص 321.

7- (7). همان، ج 3، ص 118، ح 4576.

7. در «مجمع الزوائد» چنین می خوانیم:

از ابن عباس نقل شده که گفت: نزد عمر سعد و عبدالله بن عمر سخن از مسح پاها به میان آمد، عمر سعد گفت: از تو می آموزیم. آنگاه عبدالله بن عباس گفت: ای سعد ما انکار نمی کنیم که پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم مسح می کرد، اما این مسح رسول خدا صلی الله علیه و آله از هنگام نزول سوره مائده بود که همه چیز را تثبیت کرد و آخرین سوره ای از قرآن بود که فرستاده شد، آیا نمی بینی که گفت: ... پس هیچ کس سخنی نگفت. (1)

طبرانی این حدیث را در «المعجم الاوسط» روایت کرده (2) و ابن ماجه نیز بخشی از آن را نقل کرده است. (3) در سند این حدیث «عبید بن عبیده تمار» وجود دارد که ابن حبان در «الثقات» از او یاد می کند و او را غیر مألوف می داند.

همی بر این رأی است که این روایت ضعیف است و ضعفش به وجود همین راوی، یعنی عبید بن عبیده تمار است که ابن حبان او را ثقه می داند، اما وی روایاتی نامأنوس، یعنی مخالف با مقررات مذهب رسمی، نقل می کند که می گوید در وضو شستش پاها واجب است و اینکه سوره مائده آخرین سوره نازل شده نیست، بلکه سوره توبه چنین است!

8. سیوطی در درالمنثور آورده است: ابو عبید از ضمیره بن حبیب و عطیه بن قیس نقل کرده که گفته اند: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «مائده از آخرین سوره های قرآن است که نازل شده، پس حلالش را حلال و حرامش را حرام بشمارید.» (4)

کلمه «من» که تنها در این روایت آمده است، این تردید را ایجاد می کند که گویا راوی، این کلمه را برای سازش میان واقع و آنچه که حکومت می طلبیده افزوده است و بعد مشهور گردیده است.

9. در تفسیر «تبیان» آمده است که عبدالله بن عمر می گوید: «آخرین سوره ای که نازل گردیده سوره مائده است.» (5)

ص: 348

---

1- (1) . مجمع الزوائد، ج 1، ص 256.

2- (2) . همان.

3- (3) . همان.

4- (4) . درالمنثور، ج 2، ص 252.

5- (5) . تفسیر تبیان، ج 3، ص 413.

10. در «الغدیر» چنین آمده است: «ابن کثیر از احمد و حاکم و نسائی از عایشه این گونه نقل می کند: به تحقیق، مائده آخرین سوره ای است که نازل شد.» (1)

از مجموع آنچه گذشت روشن می گردد که آنچه نزد اهل بیت علیهم السلام مورد وفاق است این است که آخرین سوره نازل شده مائده است، و این نظر مورد تأیید روایات صحیح و فراوانی در منابع اهل سنت است. بلکه می توان گفت آیه **الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ...** به خودی خود دلالت کافی بر این دارد که آخرین آیه نازل شده است، زیرا خود تصریح دارد که نزول تشریح با این آیه تمام گردیده، و پس از آن تشریحی نازل نشده است؛ همانگونه که در روایات امام باقر علیه السلام آمده است و در روایت طبری، بیهقی و قول سدی خواهد آمد.

### نظریات مخالف و متناقض

بنابراین موضوع آخرین سوره و آیه نازل شده مسئله روشنی است، اما همین امر معلوم و آشکار در نزد اهل سنت مبهم و نامعلوم گردیده و روایات درباره آن، فراوان و متناقض شده است. آنچه بر شگفتی می افزاید این است که این روایت های متناقض همه براساس معیارهای آنان صحیح و آرای صحابه بزرگوار است که جرأتی بر رد آنها نیست. برخی از این آراء چنین است:

1. آخرین آیه ای که نازل شده آیه 278 سوره بقره است.

2. آخرین آیه، آیه «کلاله» (ورثه از خویشاوندان با واسطه) است؛ یعنی آیه 176 سوره نساء.

3. آیه **وَ اتَّقُوا يَوْمًا تُرْجَعُونَ فِيهِ إِلَى اللَّهِ...** بقره، آیه 281.

4. آیه **لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِكُمْ...** توبه، آیه 128.

5. آیه **وَ مَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ...** انبیاء، آیه 25.

6. آیه **فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ...** کهف، آیه 110.

7. آیه **وَ مَنْ يَقْتُلْ مُؤْمِنًا مُتَعَمِّدًا...** نساء، آیه 93.

ص: 349

1- (1). الغدیر، ج 1، ص 288.



8. آخرین سوره ای که نازل شده، سوره توبه است.

9. آخرین سوره نازل شده، سوره نصر است.

اینها تنها اقوالی است که سیوطی در «الاتقان» نقل کرده است. (1) شاید با جست و جو در سایر منابع اهل سنت، دو برابر این اقوال و روایات به دست آید.

### منشأ اقوال متناقض در میان اهل سنت

دو حکایتی که در ذیل می آید تا اندازه ای منشأ این تشتت و اضطراب اقوال را روشن می سازد.

#### حکایت اول

از خلیفه دوم عمر، درباره تفسیر آیه ربا و احکام ربا پرسیده شد؛ وی نتوانست پاسخ دهد، پس گفت: من متأسفم، زیرا این آخرین آیه ای بود که نازل شد و پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم از دنیا رفت و برایم تقسیم نکرد! (2)

بعد از این ماجرا آیات ربا نیز در بحث آخرین آیه یا سوره نازل شده وارد شد و نسبت به سوره مائده تردیدی ایجاد کرد. از آن پس موضوع آخرین بخش نازل شده قرآن میان سوره مائده و آیات ربا مردد گردید.

اما موضوع ربا در چهار سوره قرآن آمده است: بقره، آیات 275 و 276 و 278، نساء، آیه 161، روم، آیه 39 و آیه 130 آل عمران. با توجه به اینکه برخی از این سوره ها مکی و پاره ای مدنی است، باید پرسید مقصود خلیفه کدام یک از این آیات بوده است؟

کسانی که در پی تبرئه خلیفه بوده اند از پیش خود گفته اند مقصود خلیفه، آیه 278 سوره بقره بوده است. از این رو معتقد شده اند که آخرین آیه نازل شده، در سوره بقره واقع است؛ سوره ای که در آغاز هجرت نازل گردید! و نیز بر این نظر رفته اند که تحریم ربا تشریح اضافه ای است که پس از نزول آیه اکمال دین آمده است! این گروه شاید تصور می کنند قائل شدن به این آشفتگی در نزول قرآن و وحی اشکالی ندارد، چرا که هدف درستی از آن در نظر دارند و آن دفاع از خلیفه رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم است!

ص: 350

---

1- (1). الاتقان فی علوم القرآن، ج 1، ص 101.

2- (2). همان.

به چند مورد از سخنان این گروه اشاره می‌کنیم:

1. احمد بن حنبل در «مسندش» می‌گوید:

«... عمر - رضی الله - چنین گفت: همانا آخرین آیه ای که نازل گردید آیه ربا بود و رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم رحلت کرد و آن را برای ما تفسیر نکرد، پس شما ربا و ریبه، هر دو را ترک کنید.» (1)

2. حدیث فوق را «کنز العمال» نیز به سند دیگر روایت کرده است. (2)

3. سرخسی در «المبسوط» می‌گوید:

«... عمر - رضی الله - چنین گفت: همانا آخرین آیه ای که نازل گردید آیه ربا بود و رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم درگذشت، پیش از آنکه شأن این آیه را برای ما بیان فرماید.» (3)

4. سیوطی در «الاتقان» آورده است: «بخاری از ابن عباس نقل می‌کند که گفت: آخرین آیه ای که آمده آیه رباست. بیهقی نیز از عمر، مشابه این سخن را نقل کرده است.... و از احمد بن ماجه نیز نقل شده که عمر گفته است: «از آخرین آیات نازل شده، آیه رباست.» (4)

## حکایت دوم

عمر، معنای «کلاله» را نمی‌دانست و در فهم آن تا پایان عمر متحیر بود، سپس گفت و از قول او گفتند که آیه کلاله آخرین آیه ای بود که نازل گردید و پیامبر خدا از دنیا رفت، پیش از آنکه معنای آن را برای عمر بیان کند، یا اینکه آن را به طور ناقص بیان کرد.

چند روایت ذیل، بیانگر مضمون فوق است: 1. در صحیح بخاری چنین آمده است:

«از براء رضی الله عنه نقل شده است که گفت: آخرین سوره ای که به طور کامل نازل گردیده سوره براءت است و آخرین آیه، آیه پایانی سوره نساء است: يَسْتَفْتُونَكَ قُلِ اللَّهُ يُفْتِيكُمْ فِي الْكَلَالَةِ...» (5)

ص: 351

1- (1). مسند احمد بن حنبل، ج 1، ص 36.

2- (2). کنز العمال، ج 4، ص 186.

3- (3). المبسوط، ج 2، ص 51 و ج 12، ص 114.

4- (4). الاتقان، ج 1، ص 101.

5- (5). صحیح بخاری، ج 5، صص 115 و 185.

2. سیوطی در الاتقان چنین آورده است:

«بخاری و مسلم (شیخان) از براء بن عازب روایت کرده اند که گفت: آخرین آیه ای که فرستاده شد آیه کلاله و آخرین سوره، سوره براء است.»<sup>(1)</sup>

3. در مسند احمد چنین می خوانیم:

«... آخرین سوره ای که بر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نازل شده بود، و آخرین آیه ای که بر ایشان فرستاده شد آیه پایانی سوره نساء، یعنی از یَسْتَفْتُونَكَ تا پایان سوره بود...»<sup>(2)</sup>

از آن هنگام، آیه کلاله نیز وارد این سلسله شد و یکی از طرف های تردید قرار گرفت. بنابراین آخرین آیه یا سوره ای که بر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نازل شده بود میان آیات ربا، آیه کلاله، و سوره مائده که حاوی آیات تبلیغ و اکمال دین است، مورد اختلاف قرار گرفت.

تا آنجا که ممکن بود به منابع اهل سنت در مسئله ربا و کلاله رجوع کردیم، تا اینکه مشکل خلیفه، عمر، نسبت به این دو به ویژه نسبت به مسئله کلاله آشکار گردید. این مسئله برای خلیفه به اندازه ای مشکل بود که آن را از مشکلات مهم امت قرار داده بود و همواره آن را بر منبر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم مطرح می کرد و تا آخرین ساعت های عمرش از آن به عنوان «مشکلی مهم» یاد می کرد و مسلمانان را به حل آن سفارش می نمود! این امری است که بر روشنی بر آگاهی کامل او از ناتوانی اش در برابر مسلمانان برای حل این دو مسئله دلالت دارد. در صحیح بخاری آمده است:

از ابن عمر رضی الله عنهما نقل شده است که گفت: عمر بر منبر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم سخن می راند، گفت: خمر در قرآن حرام گردید و از آن پنج چیز است: انگور، خرما، گندم، جو و عسل. خمر چیزی است که عقل را زایل می سازد. سه چیز است که ای کاش رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پیش از رحلتش برای ما بیان می فرمود: حد، کلاله و باب هایی از ربا.<sup>(3)</sup>

ص: 352

---

1- (1). الاتقان، ج 1، ص 101.

2- (2). مسند احمد، ج 1، ص 289.

3- (3). صحیح بخاری، ج 6، ص 242.

مسلم این حدیث را با تفصیل بیشتری نقل کرده (1) و روایاتی همانند آن نیز دارد. (2) ابن ماجه نیز این حدیث را روایت کرده است. (3) سیوطی هم در درالمنثور درباره آن چنین می گوید:

«این حدیث را عبدالرزاق و بخاری و مسلم و ابن جریر و ابن منذر از عمر نقل کرده اند...». (4)

این حدیث که نزد اهل سنت به تأکید صحیح است دلالت می کند که عمر از پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم درباره کلاله نپرسیده است، و صحیح حاکم که در «مستدرک» روایت شده به صراحت گویای این امر است. او می گوید:

محمد بن طلحه بن یزید بن رکانه از عمر بن خطاب رضی الله عنه، نقل می کند که گفت: اگر من از رسول خدا درباره سه چیز می پرسیدم برایم از شتران سرخ موبهتر بود؛ از خلیفه پس از او، از جواز قتال با قومی که اقرار دارند در اموالشان زکات است، اما آن را پرداخت نمی کنند و از کلاله، این حدیث مطابق معیارهای بخاری و مسلم، صحیح است و آنان نقل نکرده اند. (5)

اما جالب اینکه در صحیح مسلم آمده که عمر درباره کلاله، بارها از پیامبر سؤال کرده است!

مسلم می گوید:

از معدان بن ابی طلحه نقل شده که عمر بن خطاب روز جمعه ای خطبه می خواند و از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم و ابوبکر یاد کرد، سپس گفت: من پس از خود مسئله ای مهم تر از مسئله کلاله را و نمی گذارم. در هیچ موضوعی به اندازه موضوع کلاله به رسول الله مراجعه نکردم و او در هیچ چیزی به اندازه این موضوع با من به درستی سخن نگفت؛ به طوری که با انگشتش به سینه من زد و گفت: ای عمر! آیا آیه «صیف» که در پایان سوره نساء است برای تو کافی نیست؟ اگر زنده

ص: 353

---

1- (1) . صحیح مسلم، ج 2، ص 81.

2- (2) . همان، ج 5، ص 61 و ج 8، ص 245.

3- (3) . سنن ابن ماجه، ج 2، ص 910.

4- (4) . درالمنثور، ج 2، ص 249.

5- (5) . مستدرک حاکم، ج 2، ص 303.

باشم در این مسئله به گونه ای حکم خواهم کرد که آنان که قرآن می خوانند و آنها که نمی خوانند به آن حکم می کنند. (1)

این حدیث بیان می کند که عمر از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله درباره کلاله سؤال کرد و حضرت بارها برای او توضیح داد، اما عمر پرسش خود را تکرار می کرد تا آنکه پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم بر او، به دلیل کثرت پرسش یا به این دلیل که هر چه حضرت شرح می داد او نمی فهمید، خشم گرفت.

علاوه بر این، سه حدیث صحیحی که در ذیل می آید دلالت دارد که پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم خبر داد که عمر در طول عمرش مسئله کلاله را هرگز نخواهد فهمید، یا آنکه او را نفرین کرد که چنین باشد:

1. در درالمنثور چنین آمده است:

عدنی و بزاز، هر یک در «مسند» خود، و ابوالشیخ در «الفرائض» به سند صحیح از حذیفه نقل کرده اند که گفت: آیه کلاله بر پیامبر - صلی الله علیه وسلم - نازل گردید؛ در حالی که حضرت در راه بود، پس ایستاد، حذیفه را دید و آیه را به او آموخت. حذیفه درنگ کرد، عمر را دید و آیه را به او آموخت. سپس عمر در زمان خلافتش در کلاله تأمل کرد و حذیفه را خواست و از او درباره آن پرسید، حذیفه گفت: رسول خدا - صلی الله علیه وسلم - کلاله را به من آموخت و من نیز همان گونه آن را به تو آموختم و خدا هرگز چیزی برای تو بر آن نیفزود. (2)

2. در کنز العمال چنین روایت شده است:

از سعید بن مسیب روایت شده که گفت: عمر از رسول خدا - صلی الله علیه وسلم - پرسید: کلاله چگونه ارث می برد؟ پیامبر خدا فرمود: مگر نه این است که خدا آن را بیان فرموده است؛ آن گاه این آیه را قرائت فرمود: **وَإِنْ كَانَ رَجُلٌ يُورَثُ كَاللَّهِ أَوْ امْرَأَةً...**؛ (3) اما عمر نمی فهمید، سپس آیه آخر سوره نساء فرستاده شد:

ص: 354

---

1- (1) . صحیح مسلم، ج 5، ص 61. آیه آخر سوره نساء به آیه صیف یا صیفی معروف است. در مقابل آیه دیگر که در همین سوره در مورد کلاله نازل شده است و به آیه شتوی، یعنی زمستانی، معروف می باشد.

2- (2) . درالمنثور، ج 2، ص 250.

3- (3) . سوره نساء، آیه 12.

يَسْتَفْتُونَكَ قُلِ اللَّهُ يُفْتِنُكُمْ فِي الْكَلَالَةِ... (1) باز هم عمر نمی فهمید. پس به حفصه گفت: هرگاه رسول خدا را در خشنودی دیدی از او در این باره بپرس! پیامبر در پاسخ حفصه فرمود: آیا پدرت به تو چنین گفته است؟ پدرت هرگز این مسئله را نخواهد دانست! و عمر خود می گفت: من هرگز این را نخواهم دانست و به کلام رسول خدا در این خصوص اشاره می کرد.

در منبع این حدیث آمده است که ابن راهویه یا ابن مردویه آن را صحیح دانسته اند. (2)

3. سیوطی در الدر المنثور روایت کرده که:

پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم این مسئله را برای عمر در استخوانی نوشت؟ روایت چنین است: عبدالرزاق و سعید بن منصور و ابن مردویه از طاووس نقل کرده اند که گفت: عمر حفصه را امر کرد تا از پیامبر - صلی الله علیه وسلم - درباره کلاله سؤال کند؛ حفصه چنین کرد و پیامبر برای او در استخوانی املا کرد و چنین فرمود: چه کسی تو را به این پرسش امر کرده است، آیا عمر؟ گمان ندارم که عمر، آن را درک کند، آیا آیه صیف برای او کافی نیست؟

سفیان می گوید: آیه صیف که در سوره نساء است وَإِنْ كَانَ رَجُلٌ يُورَثُ كَلَالَةً أَوْ امْرَأَةً... مورد سؤال واقع شد. وقتی مردم از رسول خدا - صلی الله علیه وسلم - درباره آن پرسیدند، آیه ای که در پایان سوره نساء است فرستاده شد. (3)

با مشاهده این تناقضات در احادیث عمر و کلاله که همه نیز به اصطلاح صحیح هستند، در می یابیم که در این روایات، حکم کلاله - که براساس نقل بخاری یکی از مسائل سه گانه ای است که حکمش برای امت بیان نشده و عمر نیز درباره آن از پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم نپرسیده است - توسط پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم برای عمر در استخوانی نوشته شده است، و بخاری خود در مورد مسئله دوم از آن سه مسئله، یعنی خلافت روایت

ص: 355

1- (1). سوره نساء، آیه 176.

2- (2). کنز العمال، ج 11، ص 80، ح 30688.

3- (3). الدر المنثور، ج 3، ص 249.

کرده است که پیامبر کاغذ و قلمی خواست تا چیزی بنویسد که امت پس از او هرگز گمراه نشوند، اما عمر از این کار ممانعت کرد.

اما در مورد مسئله سوم، یعنی اقسام ربا، غیر ممکن است که پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم آن را چنانکه خداوند به آن امر کرده اند، برای مسلمانان بیان و تشریح نکرده باشند. شاید این مسئله را نیز برای عمر یا غیر او در استخوانی نوشته بودند.

### دلالت این دو حکایت

این دو حکایت دلالت می کند که روایات صحیح نزد برادران اهل سنت در این باب متناقض اند و در نظر هر عاقلی جمع و پذیرش همه آنها ممکن نیست، بلکه راهی نیست غیر از اخذ برخی و رد کردن بعضی دیگر.

چگونه ممکن است در این موضوع، عاقلی بپذیرد که عمر درباره آیه کلاله از پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم سؤال نکرد؛ آن هم به این دلیل که آخرین آیه ای بود که بر حضرت نازل گردید، اما از سوی دیگر بپذیرد که عمر بارها از پیامبر در این باره پرسید تا جایی که حضرت با انگشتش به سینه او زد و بر او خشم گرفت؟ یا چگونه می توان پذیرفت که آیه کلاله آخرین آیه است و نیز همزمان پذیرفت که آیات ربا آخرین آیات است؛ همچنین است نسبت به سایر تناقضاتی که در روایات یاد شده موجود است و تناقضات بیشتری که در سایر روایات هست و در اینجا ذکر نشد.

این دو داستان بیانگر آن است که سلطه خلیفه در نظر برادران اهل سنت ادعای غیر معقول او را معقول می سازد، بنابراین آنچه نزد آنان مهم است اینکه قرآن را به گونه ای تفسیر کنیم و وقایع و اسباب نزول آن را به نحوی بیان کنیم که موافق گفته های خلیفه باشد، هر چند گفته های او متناقض باشد و موجب بروز شبهه تناقض در دین خدا و افعال باری تعالی گردد، اما در عین حال هر که بر این امر اعتراض کند رافضی و دشمن اسلام، پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم و صحابه او باشد!

این دو حکایت در موضوع مورد بحث ما همچنین دلالت دارد که آیات ربا و ارث کلاله و شاید غیر این دو، طبق نظر خلیفه پس از آیه «اکمال دین» نازل شده اند. معنای این سخن آن است که خدای تعالی به مسلمانان - فرموده است: **الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ...**؛ در حالی که احکام ارث و ربا و احکام قبل - به طوری که خواهد آمد - کامل نگردیده بود!

هیچ منصفی نمی تواند این منطق را بپذیرد که برای تبرئه انسان غیر معصومی جدال کند، اگرچه این کار مستلزم نسبت دادن تناقض به خدای عزوجل و رسول او صلی الله علیه و آله وسلم باشد.

## سایر اقوال درباره آخرین سوره و آیه

1. آیه 93 سوره نساء

در «صحیح بخاری» چنین آمده است:

از سعید بن جبیر شنیدم که گفت: اهل کوفه درباره آیه ای اختلاف پیدا کردند، من نزد ابن عباس رفتم و از او در این باره پرسیدم، وی گفت: این آیه، **وَمَنْ يَقْتُلْ مُؤْمِنًا مُتَعَمِّدًا فَبِجَزَائِهِ جَهَنَّمُ** 1 آخرین آیه ای است که بر پیامبر نازل گردید و از این رو نسخ نشده است. (1)

2. آیات 128 و 129 سوره توبه

در «مستدرک» حاکم آمده است:

... از یوسف بن مهران، او از ابن عباس، رضی الله عنه، و وی از ابن کعب رضی الله نقل کرده است که گفت: آخرین آیه قرآن که بر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرود آمد این است: **لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَؤُفٌ رَحِيمٌ** حدیث شعبه از یونس بن عبید بر معیار هر دو شیخ، یعنی بخاری و مسلم صحیح است و آنان این را نقل نکرده اند. (2)

ص: 357

---

1- (2) . صحیح بخاری، ج 5، ص 182 و ج 6، ص 15؛ درالمنثور، ج 2، ص 196؛ المجموع فی شرح المذهب، ج 18، ص 345. (اقوال دیگر را به طور خلاصه بیان می کنیم).

2- (3) . مستدرک حاکم، ج 2، ص 338؛ و موارد دیگر: درالمنثور، ج 2، ص 295 (چهار حدیث)؛ سنن ابی داوود، ج 1، ص 182.



در سنن ترمذی از ابن عباس نقل شده که آخرین سوره ای که نازل شد إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ است. (1)

4. آیه 128 سوره بقره

در «معجم الکبیر» طبرانی چنین آمده است:

از ابن عباس نقل شده که گفت: آخرین آیه ای که نازل شده است این آیه است:

وَ اتَّقُوا يَوْمًا تُرْجَعُونَ فِيهِ إِلَى اللَّهِ 2

در پایان نقل این ادعاها، یادآوری می کنیم که معاویه بن ابی سفیان نیز دستش را به موضوع دراز کرده و بر منبر زبان گشوده و گفته است آیه الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ... آخرین آیه نیست، بلکه آیه 110 از سوره کهف آخرین آیه ای است که بر پیامبر نازل شده و خدا پیامبرش را به آن تأدیب کرده است! در این باره مراجعه می کنیم به نقل طبرانی در «معجم الکبیر» که چنین گفته است:

... از عمرو بن قیس روایت شده که گفت: از معاویه بن ابی سفیان بر منبر شنیدم که در آیه: الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ... بحث می کرد و گفت: این آیه در روز عرفه که جمعه ای بود نازل شد، بعد این آیه را تلاوت کرد: فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهٖ... و گفت: این آخرین آیه ای است که... برای تأدیب رسول خدا (2) نازل شده است.

هنگامی که پیمانانه تناقض به دست معاویه لبریز می گردد و آیه «اکمال دین» را به عنوان آخرین آیه قرآن و حجه الوداع و غدیر خم رد می کند، سیوطی در «الاتقان» متوجه این نکته می گردد، اما طبق عادتی که در رویارویی با هر بن بستی دارد، به سرعت از آن می گذرد! وی می گوید:

ص: 358

---

1- (1) . سنن ترمذی، ج 4، ص 326. و موارد دیگر: صحیح مسلم، ج 8، ص 243؛ تفسیر ابن کثیر، ج 2، ص 2؛ الدر المنثور، ج 6، ص 407.

2- (3) . همان، ج 9، ص 393.

به طوری که گذشت مشکل این است که آیه: **الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ...** در عرفه و در حجه الوداع نازل شده و ظاهرش این است که پیش از نزول آن همه فرایض و احکام کامل گردیده است و جماعتی به این موضوع تصریح کرده اند؛ از جمله آنها سدی است که می گوید:

پس از این آیه، حلال و حرامی نازل نشده است، در حالی که درباره آیات ربا، دین و کلاله گفته شده است که پس از آیه «اکمال دین» نازل گردیده اند.

ابن جریر بر این امر اشکال کرده و گفته است: بهتر است آیه اکمال دین را چنین تأویل کنیم که خدا در آن روز، دین را به لحاظ افراد و پیروانش در بلد حرام، مکه، و بیرون راندن مشرکان از آن، کامل کرد؛ به طوری که مسلمانان قصد مکه کردند؛ در حالی که مشرکان میان آنان نبودند. (1)

معنای سخن ابن جریر طبری که سیوطی نیز آن را پسندیده این است که تناقض سخن صحابه را حل می کنیم و آن را می پذیریم و دلالت آیه «اکمال دین» و «اتمام نعمت» مسلمانان را بر اکمال تشریح و تنزیل احکام و فرایض، بعید می دانیم و آن را تنها منحصر به آزادسازی مکه می کنیم تا احادیث کلاله و ربا و سخن معاویه در باب آخرین آیه بی نقض بمانند.

این فتوای عالمان سنی است که قبول کلام صحابه، البته نه اهل بیت پیامبر، واجب است، گرچه مستلزم تهی ساختن آیات الهی و احادیث پیامبر از معانی آن باشد! به این ترتیب اهل سنت در عمل، صحابه را تا درجه عصمت بالا می برند، بلکه به آنان حق نقض می دهند و کلام آنان را بر کلام خدا و رسولش حاکم می سازند.

نتیجه این منطق در نزد آنان این است که آیه **الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ...** آخرین آیه نیست و سوره مربرط به آن، مائده، نیز آخرین سوره نخواهد بود، و معنای آن نیز اکمال فرایض و احکام نیست، بلکه اکمال دین، فتح مکه است و معنی «الیوم» در آیه، روز نزول آیه نیست، بلکه روز فتح مکه، یعنی یک سال پیش از حجه الوداع است!

ص: 359

این گونه است که عالمان حکومتی افکارشان را می آریند و پذیرش آن را بر مردم واجب می شمارند و چنین می خواهند که چشمانمان را فرو بندیم و گوش هامان را بر فریاد قربانیان این افکار، یعنی آیات ظاهر و احادیثی که حتی طبق معیارهای آنان صحیح است، بر بندیم! این در حالی است که پس از این خواهیم دید که خلیفه، عمر، خود در پاسخ آن یهودی اقرار کرد که معنی «الیوم» در آیه اکمال دین، روز نزول آن آیه است.

## زمان نزول آیه اکمال

### قول اول

قول نخست، همان قول اهل بیت علیهم السلام است. بر این اساس، این آیه روز پنج شنبه، هجدهم ذوالحجه در جحفه، هنگام بازگشت پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم از حجه الوداع بر حضرت فرو فرستاده شد. این هنگامی بود که خدای تعالی پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم را امر فرمود تا همه مسلمانان را در غدیر خم، پیش از آنکه هر یک به راه خود بروند، متوقف و مجتمع سازد. آن حضرت چنین کرد و برای مسلمانان سخن گفت و علی علیه السلام را به جانشینی خود و پیشوایی مسلمانان پس از خویش نصب کرد.

نمونه هایی از این روایات را می توان در منابع روایی شیعه از جمله در اصول کافی (1) مشاهده کرد.

### قول دوم

این قول شامل آن دسته از برادران اهل سنت است که با رأی اهل بیت علیهم السلام موافقت دارد. گرچه شمار احادیث اهل سنت که به نقل بیعت غدیر پرداخته اند به ده ها حدیث می رسد که در میان آنها احادیث صحیحی، طبق معیارهای خودشان نیز وجود دارد. حتی برخی از علمای قدیم اهل سنت به گرد آوری این احادیث پرداخته اند؛ از جمله آنها طبری مورخ است که در کتابش، «الولایه»، طرق و نصوص این احادیث را به سه جلد رسانده و روایاتش تصریح می کند که پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم علی علیه السلام را با خود بر منبر و دستش را بالا برد؛ به طوری که سفیدی زیر بازوان هر دو پیدا شد، آنگاه آنچه را که خدای تعالی درباره علی علیه السلام امر کرده بود برای امت بیان فرمود.

ص: 360

کسانی که به معرفی طبری و شمار کتاب هایش پرداخته اند از این مطلب یاد کرده اند. از سوی دیگر برخی از متعصبان، او را به دلیل تألیف کتاب «الولایه» و گردآوری احادیث غدیر - احادیثی که شیعه به آن استناد می کند - مورد انتقاد قرار داده اند!

برخی روایات غدیر در نزد برادران اهل سنت تصریح می کند که آیه اکمال دین در جحفه و روز غدیر، پس از آنکه پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم آنچه را که خدای متعال در مورد علی علیه السلام فرمان داده بود برای مسلمانان بیان کرد، نازل شده است.

شایان توجه است بیشتر سنی هایی که نظر به صحت روایان غدیر دارند، احادیثی را که حاکی از نزول آیه اکمال دین در روز غدیر است، نپذیرفته اند، بلکه به قول خلیفه عمر معتقد شده اند که گفته است این آیه در روز عرفه نازل شده است؛ چنانچه خواهد آمد.

شماری از عالمان شیعی - از پیشینیان و متأخران - به گردآوری احادیث بیعت غدیر پرداخته اند. از میان آنان علامه امینی است که در دایره المعارف «الغدیر» چنین کرده و در آن شماری از منابع برادران اهل سنت را آورده است که روایت کرده اند آیه اکمال دین در روز غدیر و پس از اعلان ولایت علی علیه السلام از سوی پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم فرو فرستاده شده است.

خلاصه آنچه در الغدیر (1) آمده به شرح ذیل است:

از آیاتی که روز غدیر در شأن امیر مؤمنان علی علیه السلام فرود آمده است این آیه شریفه است: **الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا...** از آنجا که این نص مورد تأیید و تأکید نصوص فراوانی است راهی جز تسلیم در برابر مفاد آن نیست. برخی از نصوص، چنین است:

1. حافظ ابوجعفر محمدبن جریر طبری، در گذشته به سال 315 ق، در کتاب «الولایه» به سند خود از زید بن ارقم نقل کرده است که نزول این آیه روز غدیر خم و در شأن امیر مؤمنان علی علیه السلام بوده است.

2. حافظ بن مردویه اصفهانی، در گذشته به سال 310 ق، از طریق ابوهارون عبدی و او از ابوسعید خدری... از ابوهریره حدیث فوق را روایت می کند.

ص: 361

3. حافظ ابونعیم اصفهانی، در گذشته به سال 335 ق در کتابش «ما نزل من القرآن فی علی» از ابو سعید خدری - رضی الله عنه - روایت کرده که:

پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم در روز غدیر خم مردمان را به سوی علی [علیه السلام] فرا خواند و فرمود تا خارهای زیر درختان را بکنند، و این روز پنج شنبه بود، پس علی [علیه السلام] را خواست، آنگاه بازوان او برگرفت و بالا برد تا جایی که مردم سفیدی زیر بغل رسول خدا صلی الله علیه و آله را می دیدند، و مردم هنوز پراکنده نشده بودند که این آیه فرود آمد: **الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ...**

4. حافظ ابوبکر خطیب بغدادی، در گذشته به سال 463 ق در تاریخ خود(1) چنین آورده است: از... ابوهریره به نقل پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم روایت شده که فرمود:

«من كنت مولاة فعلى مولاة»، سپس عمر بن خطاب چنین گفت: «بخ بخ یابن ابی طالب اصبحت مولای و مولی کل مسلم»، آنگاه خدا این آیه را نازل فرمود: **الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ...**

5. حافظ ابو سعید سجستانی، در گذشته به سال 377 ق در کتاب «الولایه» به اسناد از یحیی بن عبدالحمید حمانی کوفی و او از قیس بن ربیع و وی از ابوهارون و ایشان از ابوسعید خدری حدیث فوق را روایت کرده است.

6. ابوالحسن ابن مغزلی شافعی، در گذشته به سال 483 ق در «مناقب» نیز همان حدیث را نقل کرده است.(2)

7. حافظ ابوالقاسم حاکم حسکانی با واسطه از ابوسعید خدری چنین نقل کرده است: هنگامی که این آیه **الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ...** نازل گردید، رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود:

«خداوند بلند مرتبه است بر اکمال دین و اتمام نعمت، و پروردگار به رسالت من و ولایت علی بن ابی طالب پس از من خشنود گردید.»(3)

ص: 362

---

1- (1) . تاریخ خطیب بغدادی، ج 8، ص 290.

2- (2) . المناقب، صص 18 و 24.

3- (3) . شواهد التنزیل، ج 1، ص 200.

8. حافظ ابوالقاسم بن عساکر شافعی دمشقی، حدیث یاد شده را از طریق ابن مردویه از ابرسجد و ابوهریره روایت کرده (1)، چنانکه در «درالمنثور» هم آمده است (2).
9. اخطب الخطباء خوارزمی، در گذشته به سال 568 ق در «مناقب» روایت سوم از این دسته را نقل می کند. نیز در جایی از همین کتاب مناقب، این حدیث از خطیب بغدادی با همان سند و متن نقل شده است (3).
10. ابوالفتح نطنزی، در کتابش «الخصایص العلویه» حدیث پیشین را از ابوسعید خدری روایت کرده است (4).
11. ابوحامد سعدالدین صالحانی، از شهاب الدین احمد در «توضیح الدلائل علی ترجیح الفضایل» و به اسناد یاد شده از مجاهد - رضی الله عنه - نقل می کند که گفت: آیه الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ... در غدیر خم نازل شد، و رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: «الله اکبر بر اکمال دین و اتمام نعمت، و پروردگار به رسالت من و ولایت علی خشنود گردید.»
12. ابو مظفر سبط بن جوزی حنفی بغدادی، در گذشته به سال 653 ق در تذکره اش، حدیثی را که خطیب بغدادی از طریق حافظ الدارقطنی نقل کرده، یاد آور می شود.
13. شیخ الاسلام حموینی حنفی، در گذشته به سال 722 ق در «فرائد السمطین» در باب دوازدهم حدیث پیشین را نقل می کند (5).
14. عمادالدین ابن کثیر قرشی دمشقی شافعی، در گذشته به سال 774 ق در تفسیرش از طریق ابن مردویه از ابوسعید خدری و ابوهریره روایت کرده که گفتند:
- «آیه اکمال دین در روز غدیر خم در شأن علی آمده است. در تاریخش حدیث مذکور ابوهریره را از طریق خطیب بغدادی روایت کرده است.» (6)

ص: 363

1- (1). تاریخ دمشق، ج 2، صص 75 و 577.

2- (2). ر. ک: درالمنثور، ج 2، صص 259.

3- (3). المناقب خوارزمی، صص 43 و 80 و نیز ص 156، رقم 184.

4- (4). ر. ک: الخصائص العلویه، ص 43.

5- (5). فرائد السمطین، ج 10، ص 77.

6- (6). الاتقان، ج 1، ص 75.

سیوطی در «الاتقان» چنین آورده است:

از جمله آنها (آیاتی که در سفر نازل شده) آیه **الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ**... است. در روایت صحیح از عمر است که این آیه در شام عرفه، روز جمعه سال حجه الوداع نازل شده است. این روایت را طرق فراوانی است، ابن مردویه از ابوسعید خدری نقل کرده که: «این آیه روز غدیر خم نازل گردیده است» و همانند آن را از حدیث ابوهریره آورده که در آن چنین آمده است: «روز نزول این آیه هیجدهم ذوالحجه؛ روز بازگشت از حجه الوداع بود.» و هیچ یک صحیح نیست. (1)

در درالمنثور چنین آمده است:

ابن مردویه و ابن عساکر به سندی ضعیف از ابوسعید خدری نقل کرده اند که گفت: هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله در روز غدیر خم علی علیه السلام را نصب کرد و ولایت او را اعلان نمود، جبرئیل بر او فرود آمد و این آیه را آورد: **الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ**....

او در ادامه نیز می گوید:

ابن مردویه و خطیب و ابن عساکر به سندی ضعیف از ابوهریره نقل کرده اند که چنین گفت:

«روز غدیر خم، یعنی روز هیجدهم ذوالحجه پیامبر - صلی الله علیه و آله وسلم - چنین فرمود: «من كنت مولاه فعلى مولاه»، آنگاه خدا این آیه را فرستاد: **الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ**.... (2)

البته ضعیف شمردن این دو حدیث از سوی سیوطی یا ضعیف بودن سایر احادیث از سوی دیگران به این معنا نیست که اینان حدیث غدیر را ضعیف شمرده اند، بلکه می گویند حدیث غدیر صحیح است، اما آیه اکمال دین پیش از این روز نازل شده است، و در این ادعا به سخن خلیفه، عمر، تمسک می کنند و در صحاح آنان آمده است. پس به طوری که خواهیم

ص: 364

1- (1). همان، ج 2، ص 14؛ تاریخ ابن کثیر، ج 5، ص 210.

2- (2). درالمنثور، ج 2، ص 259.

دید مشکل آنان سخن عمر است که برای اثبات آن هر حدیث مغایر با سخن عمر را ضعیف می‌شمارند؛ هر چند روایات آن مورد وثوق باشند؛ از جمله این حدیث:

عن ابی هریره قال: «من صام یوم ثمانی عشره: من ذی الحجّه کتب له صیام ستین شهراً و هو یوم غدیر خم لما اخذ النبی صلی الله علیه و آله وسلم بید علی بن ابیطالب علیه السلام فقال: ألسنت ولی المؤمنین؟ قالوا: بلی یا رسول الله. قال: من کنت مولاه فعلی مولاه. فقال عمر بن الخطاب: بخ بخ لک یا بن ابی طالب اصحبت مولای و مولی کل مسلم فانزل الله الیومَ أَكْمَلْتُ لَکُمْ دینَکُمْ...» (1)

از ابوهریره روایت شده که گفت: هرکس روز هجدهم ذی الحجّه را روزه بگیرد، ثواب شش ماه برای او می‌نویسند و آن روز همان روز غدیر است که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم دست علی علیه السلام را گرفت و فرمود: «آیا من ولی و صاحب مؤمنان نیستم؟» گفتند: بلی. رسول الله فرمود: «هر که من مولای اویم علی علیه السلام نیز مولای اوست.» عمر بن خطاب به علی علیه السلام گفت: بخ بخ لک یا بن ابی طالب؛ به به ای پسر ابی طالب برای همیشه مولای من و مولای هر مسلمانی شدی، سپس خدا در این رابطه این آیه را نازل کرد: الیومَ أَكْمَلْتُ لَکُمْ دینَکُمْ... .

برخی از علمای اهل سنت که نزول آیه اکمال را در حجه الوداع نقل کرده اند:

1. طبری در تفسیر خود می‌گوید: «نزلت علی رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم فی مسیره فی حجه الوداع» (2).

2. تفسیر فخر رازی: عن ابن عباس، البراء بن عازب و محمد بن علی (الباقر) (3).

ص: 365

- 
- 1- (1) مناقب ابن المغازلی، ص 18، رقم 24؛ شواهد التنزیل، ج 1، صص 200 و 210؛ ترجمه امیرالمؤمنین، من تاریخ دمشق، ج 2، ص 75، رقم 577؛ المناقب خوارزمی، ص 156، رقم 184؛ فراندالمسطین، ج 1، ص 77، رقم 44؛ تاریخ بغداد، ج 8، ص 290.
- 2- (2) . جزء 6، مجلد 4، ص 84.
- 3- (3) . ر. ک: ج 12، ص 49، (طبع مصر، 1375).



3. تفسیر ابن کثیر (ج 2، ص 14، طبع مصر، سال 1356).

4. درالمنثور، سیوطی (ج 2، ص 298، طبع مصر و ج 5، ص 182).

5. الصواعق المحرقة (ص 26، طبع دار الطباعة المحمدیه).

6. فتح القدير، شوکانی (ج 2، ص 57، طبع القاهره).

7. ينابيع الموده، ج 1، صص 28-32، (طبع بيروت).

8. روح المعانی، آلوسی (ج 4، ص 172، طبع دارالطباعة المنیریة، مصر از ابن عباس).

9. نور الابصار، شبلنجی به نقل از تفسیر ثعلبی، (ص 106، طبع مصر بهامش اسعاف الراغبین).

10. تفسیر المنار، رشیدالرضا، (ج 6، ص 464، الطبع الثالث، مصر).

قول سوم

قول مشهور در میان اهل سنت سخن عمر بن خطاب است که آیه اکمال در حجه الوداع و در جمع روز عرفه نازل شد. [\(1\)](#)

### حقیقت سبب نزول آیه اکمال دین

نزول آیه اکمال دین یکی از حوادث حجه الوداع است. جای ستایش خداست که می توان برای کشف حقیقت در باب سبب نزول این آیه در احادیث مربوط به حجه الوداع جست و جو کرد. این وداع رسمی، در پی هشدار و اعلان پیشین خدا و تدارک گسترده پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم واقع شد. یک صد هزار یا یک صد و بیست هزار تن از مسلمانان در این سفر تاریخی حاضر شدند، و شمار بسیاری از وقایع و رفتار و گفتار پیامبر را در آن واقعه بیان و روایت کرده اند که حضرت در اثنای آن، پنج بار یا بیشتر سخن راند؛ روز حرکتش از مدینه و مکان هایی که از آنها گذشته یا در آنها توقف کرده بود، زمان ورودش به مکه، زمان و چگونگی انجام مناسکش... بازگشت و وقایع آن را تا ورودش به مدینه، همه و همه را نقل کرده اند، و گفته اند که پس از آن حدود دو ماه یعنی باقی عمر شریفشان را در مدینه گذراندند. [\(2\)](#)

ص: 366

1- (1). صحیح بخاری، ج 1، ص 16.

2- (2). برای مطالعه بیشتر ر. ک: پژوهشی در اسباب نزول آیه اکمال دین، علی کورانی، ترجمه مصطفی فضائلی، مجله علوم، حدیث شماره 7، بهار 1377.

پژوهشگر شیعی در اینجا با مشکلی روبه رو نمی شود، چرا که با توجه به روایات اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم، روایات معارض به آنها را رها می کند. عالم شیعی در این زمینه روایت های صحیحی در دست دارد که برخی روایت های اهل سنت نیز آنها را تأیید می کنند. اما محقق سنی با مشکل مواجه است، زیرا سرگردان می شود که با دو مجموعه روایات متعارض چگونه رفتار کند و کدام دسته را ترجیح دهد و کدام را رد کند.

موضعی که بیشتر عالمان سنی همچون سیوطی در پیش گرفته اند این است که روایات حاکی از نزول آیه اکمال دین در روز عرفه، به طرق بیشتری نقل گردیده و از جهت سند، صحیح تر است، پس باید به این روایات توجه کرد و روایت های مخالف آن را رد کرد. اما این برداشت، نظر علمی درستی نیست. دلایل ادعای ما مواردی است که در ذیل می آید و ترجیح رأی اهل بیت علیهم السلام را ایجاب می کند:

1. نخست اینکه تعارض در اینجا، تعارض میان دو حدیث نیست که یکی طرفی بیشتر و سندی صحیح تر داشته باشد - چنانکه برخی توهّم کرده اند - بلکه این تعارض، تعارضی میان حدیثی از پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم و قول خلیفه عمر است. احادیثی که اینان ضعیف شمرده اند، احادیثی است که اسنادشان به پیامبر می رسد (احادیث نبوی)، در حالی که احادیث بخاری و دیگران، نقل سخن عمر است و به پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم اسناد داده نشده است!

پس محقق سنی نمی تواند در مورد سبب نزول قرآن به سخن عمر استدلال کند و با آن حدیث پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم را در این باب رد کند، بلکه باید در سند و متن آن حدیث نبوی تحقیق و تفحص کند و اگر آن را صحیح یافت، بر اوست که آن را برگیرد و سخن عمر را رها کند.

2. اگر کوتاه بیاییم و بگوییم احادیث اهل بیت علیهم السلام درباره سبب نزول آیه اکمال دین و احادیث سنی، موافق چیزی بیش از رأی اهل بیت علیهم السلام در این باب نیست، و به این ترتیب تعارض میان اقوال اصحاب، درباره سبب نزول آیه است یا به عبارت دیگر، این تعارض، میان اقوال یک صحابی و قول برخی امامان علیهم السلام است، آن گاه می گوییم که پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم امتش را سفارش فرمود تا دین را از اهل بیتش بگیرند، نه از اصحابش. این موضوع در حدیث ثقلین که نزد همه، حدیثی صحیح و متواتر شمرده می شود آمده است. حدیث ثقلین سخن رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم است که در مسند احمد هم آمده است.

از ابوسعید نقل شده که گفت:

«رسول خدا - صلی الله علیه و سلم - فرمود: انی تارک فیکم الثقلین احدهما اکبر من الآخر: کتاب الله حبل ممدود من السماء إلی الارض و عترتی اهل بیتی، وانهما لن یفترقا حتی یردا علی الحوض» (1).

این حدیث را همچنین «سنن دارمی» (2) و «صحیح مسلم» (3) و «مستدرک» (4) روایت کرده اند و آن را براساس معیار بخاری و مسلم و دیگران صحیح دانسته است. همچنین بیهقی در «سنن» خود این حدیث را آورده (5) و دیگران نیز به نقل آن پرداخته اند.

حدیث ثقلین که در درجه عالی صحت قرار دارد، اگر بر این مطلب که منبع و مرجع دین پس از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم منحصر در اهل بیت او علیه السلام است دلالت نکند، دست کم بر ترجیح قول آنان در هنگام تعارض با دیگران دلالت دارد.

3. وانگهی روایتی که از عمر نقل شده خود دچار تعارض است. برخی از او روایت کرده اند که روز عرفه در حجه الوداع، روز پنجشنبه بوده است، نه جمعه؛ چنانکه نسایی در «سنن» خود می گوید:

اسحاق بن ابراهیم به ما خبر داد که عبدالله بن ادريس به نقل از پدرش و او از قیس بن صلّم و وی از طارق بن شهاب نقل کرده است که گفت: شخصی یهودی به عمر گفت: اگر این آیه، یعنی آیه الْيَوْمَ اكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ... بر ما فرود آمده بود آن را عید می گرفتیم. عمر گفت: من روز و شب نزول این آیه را می دانم، شب جمعه بود و ما با رسول خدا - صلی الله علیه و سلم - در عرفات بودیم. (6)

ص: 368

---

1- (1). مسند احمد بن حنبل، ج 3، ص 14 و نیز ج 3، صص 17 و 26 و 59 و ج 4، صص 366 و 371.

2- (2). سنن دارمی، ج 2، ص 431.

3- (3). صحیح مسلم، ج 7، ص 122.

4- (4). المستدرک علی الصحیحین، ج 3، صص 109-148.

5- (5). سنن بیهقی، ج 2، ص 148.

6- (6). سنن نسائی، ج 5، ص 251.

شگفت این که نسایی خود از عمر روایت می کند که این آیه در عرفات و در روز جمعه نازل شد. (1)

4. بخاری گفته است سفیان ثوری که از پیشوایان حدیث و کلام در نزد آنان است، با این قول که نزول آیه روز عرفه و در روز جمعه بوده موافق نیست. عبارت بخاری این است:

«قال سفیان واشک کان یوم الجمعة ام لا...». (2)

روایات فراوانی وجود دارد که تردید سفیان را تأیید می کند، بلکه چنانکه خواهد آمد چنین می نماید که سفیان با خلیفه و گروهی که او گماشته بود تا همه روایات مربوط به حوادث حجه الوداع و بلکه حوادث تاریخ را بر اساس اینکه روز عرفه روز جمعه بوده است تنظیم کنند، مدارا می کرد.

5. عید مسلمانان روز دهم ذو الحجه، عید قربان «یوم الاضحی»، است، نه روز عرفه، ما هیچ روایتی نیافتیم که دلالت کند بر اینکه روز عرفه عید شرعی است، پس قول به عید بودن روز عرفه منحصر به خلیفه عمر است و هیچ یک از مسلمانان با او در این امر موافق نیستند.

اما با توجه به روایت نسایی که می گوید عرفه روز پنج شنبه بود و آیه اکمال دین شب عرفه نازل شده است، عیدی باقی نمی ماند تا با این عید آسمانی تصادم کند، از این رو نیازی به قانون ادغام اعیاد الهی در صورت تصادم نخواهد بود!

معنای پاسخ خلیفه بنابراین روایت این است که سزاوار است روز نزول آیه اکمال دین، عید باشد، اما این آیه دو روز پیش از عید (عید اضحی) نازل شد، پس ما آن را عید نگرفتیم! و این کلامی متعارض است.

6. رأیی که از عمر نقل شده با آنچه به روایت صحیح از او نقل شده است تعارض دارد و نمی توان آن را پذیرفت، بنابراین تنها باید قول مقابل آن را گرفت. روشن ترین نمود این تعارض در این است که آن یهودی که در روایت با خلیفه سخن می گوید از آیه اکمال دین این گونه فهمیده که خدای تعالی دین اسلام را به طور کامل فرستاده و در روز نزول این آیه، کار نزول پایان پذیرفته است، و خلیفه نیز فهم و تفسیر او را می پذیرد، پس به یقین نزول این آیه باید پس از آمدن همه فرایض و از جمله آنها فریضه کلاله و احکام ارث و مانند آن باشد.

ص: 369

---

1- (1). همان، ج 8، ص 114.

2- (2). صحیح بخاری، ج 5، ص 127.

همان گونه که روایات اهل بیت علیهم السلام دلالت دارد، و نیز همان طور که سدّی گفته است؛ در حالی که عمر - چنانکه گذشت - گفته آیه اکمال دین، پیش از آن احکام نازل شده است.

7. روایت بخاری و غیر او حاکی از آن است که عمر اعتراف نموده که «الیوم» در آیه اکمال، روز معینی است که همان روز نزول آیه باشد، نه روزی نامعین و نه یکی از روزهای پیش از نزول آیه؛ مثلاً یک سال پیش از آن، مانند روز فتح مکه یا یکی از روزهای آینده آن هم پس از چند ماه. بنابراین این روایت عمر مستلزم در همه روایاتی است که کلمه «الیوم» را بین چند معنا مردد می سازند یا آن را بر روز فتح مکه منطبق می کنند. همچنین مستلزم آن است که منظور از «الیوم» پس از تکمیل نزول فرایض و احکام بوده باشد و آیه کلاله یا آیه ربا پس از آن نازل نشده باشد.

8. پاسخ خلیفه به شخص یهودی نه برای یهودی و نه برای مسلمان قانع کننده نیست! اگر مقصود خلیفه عذرآوری باشد، به این ترتیب که چون نزول این آیه با روز عید مصادف شده ما آن را عید نگرفتیم، در این صورت یهودی می تواند پاسخ دهد که چرا پروردگار شما این عید را بر شما خراب کرده و آیه را در این روز نازل کرده است؟

اگر هم مرادش ادغام عید اکمال دین با عید عرفه است؛ به طوری که این نیز جزئی از آن باشد، پس یهودی و وارثانش در عصر ما حق دارند بگویند: بسیار خوب، پس شما عید اکمال دین و عید عرفه را مشترک قرار داده اید، اما سهم اکمال دین از آن عید کجاست که توده های شما هرگز آن را نمی شناسند و اثری از آن جز در نزد شیعه نیست؟

اگر هم منظور این باشد که این روز شریف و عید بزرگ با روز جمعه و روز عرفه مصادف گردید و در آن دو ادغام شد یا آن دو این روز را در خود گرفتند و کارش پایان یافت! پس چگونه خدای تعالی این عید را بر آن دو عید نازل کرد؟ آیا خدا از روی عمد این عید را در آن دو ادغام کرد؟ یا آنکه خدای سبحان - نعوذ بالله - از روی نسیان این عید را در عید دیگری نازل کرد و بعد مسلمانان با ادغام و اندماج، کار را درست کردند؟!

وانگهی چه کسی این ادغام را ترتیب داده است و چه کسی این حق را دارد که عیدی الهی را در عیدی دیگر ادغام کند یا عیدی ربانی را در عیدی دیگر فرو نهد؟

از این گذشته، امت اسلامی را چه می شود که از قضیه تصادم اعیاد ربانی در عرفات خبر ندارد تا آنکه آن یهودی در عصر خلافت عمر آنان را آگاه می سازد و خلیفه ضمن موافقت با گفتار آن یهودی خبر تصادم اعیاد الهی را به او و به مسلمانان می دهد و اظهار می دارد که

حکم شرعی در این تصادم، ادغام این عید - به مصلحت عید پیشین - است؟ همانند قانون تصادم اتومبیل ها یا قانون تصادم اعیاد ملی و دینی.

9. دلیل شیعه در اینکه روز غدیر را عید قرار داده این است که اهل بیت علیهم السلام و شیعیان نشان از پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم روایت کرده اند که روز نزول آیه اکمال دین یعنی روز غدیر، عید شرعی است و اینکه جبرئیل پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم را خبر داد که انبیاء امتشان را امر می کردند تا روز نصب وصی آنان را عید بگیرند.

بنابراین خلیفه به چه دلیل سخن آن یهودی را تأیید کرده و نظرش را در این باره که آن روز باید عید شرعی مسلمانان باشد پذیرفته است، آنگاه عذر آورده که تصادم نزول آن آیه با دو عید موجب گردیده که مسلمانان نزول آیه را عید نگیرند.

اگر خلیفه از پیش خود حکم کرده که سزاوار است روز نزول آیه عید باشد، این تشریح و حرام است. چون اعیاد اسلامی توقیفی هستند. اگر هم از پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم شنیده، پس چرا نه او و نه غیر او، هیچ کس از مسلمانان، آن را یادآور نشده است؟

در هر صورت، با مشکلی که آن یهودی مطرح کرده، همچنان رویارویی خلیفه و پیروانش نمایان است، چه از پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم شنیده باشد که روز نزول آن آیه، عید است و چه از پیش خود گفته باشد. به هر حال اعتراف کرده است که آن روز، روزی بزرگ و مهم برای مسلمانان است، زیرا روزی سرنوشت ساز و تاریخی بود، روزی که خدا اسلام را کامل گردانید و نعمتش را بر امت تمام کرد و روزی که اسلام کامل شده به وسیله این نعمت تا آنکه را به عنوان دین آنان پسندید و به آن خوشنود گردید تا بر آن مشی کنند و مردمان دیگر را به سوی آن بخوانند.

بی تردید این روز بزرگ، شایستگی آن را دارد که عید امت اسلامی باشد. اگر در امت دیگری چنین روزی می بود به یقین آن را عید ربانی اعلان می کردند. خلیفه، در این همه، با آن یهودی موافقت کرد، پس به این ترتیب عید اکمال دین در فقه برادران سنی در کنار سایر اعیاد شرعی همچون: عید فطر، عید قربان و جمعه، عیدی شرعی است و مسلمان حق دارد از فقیهان و حاکمان بپرسد، عیدی که هیچ نشان و اسم و رسمی از آن در تاریخ، زندگی و متون دینی مسلمانان دیده نمی شود، مگر در نزد شیعیان! کدام عید است.

10. اگر روز عرفه، روز جمعه بوده است به یقین پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم با مسلمانان نماز جمعه می خواند؛ در حالی که هیچ کس نگفته که آن حضرت نماز جمعه خواندند، بلکه نسایی روایت کرده است که پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم نماز ظهر و عصر

گزاردند. به نظر می رسد نسایی در این میان، با سفیان ثوری موافق است، نه با خلیفه عمر. وی در «سنن» خود عنوان «جمع بین نماز ظهر و عصر در عرفه» را آورده و ذیل آن از جابر بن عبدالله روایت کرده است که گفت:

رسول خدا - صلی الله علیه وسلم - حرکت کرد تا به عرفه رسید، در آنجا خیمه ای را دید که برای ایشان، در «نمره» بر پا شده بود. در آن خیمه فرود آمد تا آنکه خورشید برآمد، آنگاه فرمود تا برای ایشان ناهه بیاورند، آوردند، حضرت حرکت کرد تا به میانه وادی عرفه رسید، در آنجا ماندند و برای مردم سخن گفتند، سپس بلال اذان گفت و پیامبر نماز ظهر و عصر را بدون فاصله ای میان آن، به جا آوردند. (1)

اما این پاسخ که نماز جمعه در سفر ساقط می گردد، مورد اختلاف فقهاست، و اگر درست می بود که روز عرفه مصادف با جمعه بود و پیامبر نماز جمعه نخواندند، به یقین راویان حجه الوداع آن را نقل می کردند.

ابن حزم در پاسخ به این مطلب به تکاپو افتاده و در «المحلی» چنین گفته است:

مسئله: هرگاه امام، روز عرفه را با روز جمعه مصادف یافت، باید نماز را به جهر بخواند، یعنی نماز جمعه بخواند و باید در منا و مکه نیز نماز جمعه بخواند، زیرا نصی بر نهی از این امر نیامده است، و خدای تعالی می فرماید: إِذَا نُودِيَ لِلصَّلَاةِ مِنْ يَوْمِ الْجُمُعَةِ فَاسْعَوْا إِلَىٰ ذِكْرِ اللَّهِ وَذَرُوا الْبَيْعَ 2، و وجوب نماز جمعه را به روز عرفه و منا در عرفه و منا تخصیص نزده است.

از طریق محمد بن عبدالسلام الخشنی و او از محمد بن المثنی و وی از مسلم بن ابراهیم و ایشان از بشر بن منصور و او از ابن جریج و وی از عطاء بن ابی رباح برای ما روایت کرده اند که گفت: هرگاه روز جمعه با روز عرفه مصادف گردید، امام، نماز را به جهر می خواند (بلند خواندن حمد و سوره). همچنین از عبدالرزاق به نقل از ابن جریج و او از عطاء همانند این حدیث، روایت شده است....

پس خبری که از طریق ابراهیم بن ابی یحیی و او از عبدالعزیز بن عمر و وی از حسن بن مسلم نقل شده که گفت: روز ترویبه با روز جمعه مصادف گردید و پیامبر

ص: 372

- علیه السلام - در حج بود و فرمود: هر یک از شما می تواند در منا نماز ظهر بگذارد چنین کند، و خود نیز در منا نماز ظهر به جا آوردند و خطبه نخواندند.... این خبری جعلی است و در آن تمام اسباب فساد جمع است.

ابراهیم بن ابی یحیی به کذب از او یاد شده و به طور کلی مطرود است. دیگر اینکه این خبر، مرسل است و در آن از ابن زبیر همراه با ابن ابی یحیی حجاج بن ارطاه نقل شده و روایت او از اعتبار ساقط است. وانگهی کذب این خبر آشکار است، زیرا روز ترویه (روز هشتم ذو الحجه)، در حجه الوداع پیامبر - علیه السلام - روز پنج شنبه بوده و روز عرفه، روز جمعه، این از طریق بخاری روایت شده است....

اگر کسی بگوید در همه اخبار تنها چنین آمده است که رسول خدا - علیه السلام - در عرفه بین نماز ظهر و عصر جمع کرد، می گوئیم آری، ولی نماز جمعه نیز خود نماز ظهر است و در هیچ یک از اخبار وارد نشده که حضرت، آن نماز را به جهر نخواند. جهر خواندن نیز واجب نیست و تنها تفاوت حکم در این است که نماز جماعت ظهر جمعه در سفر و حَضَرَ دو رکعت است. (1)

پاسخ این سخن این است که اگر روز عرفه با روز جمعه مصادف بوده و پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم نماز ظهر را به جهر خواندند تا نماز جمعه باشد، چنانکه ابن حزم ادعا کرده، به یقین راویان حجه الوداع این موضوع را نقل می کردند. روایتی که ابن حزم آورده و آن را به دلیل مخالفت با روایت بخاری تکذیب کرده، با حجه الوداع، سازگاری بیشتری دارد، زیرا روز جمعه در آن حج با ایام تشریق در منا مصادف بوده است؟ یعنی پس از عرفه، نه پیش از آن. این - چنانکه خواهد آمد - سازگار است با حساب سفر حضرت از مدینه در روز پنج شنبه، چهار روز مانده به پایان ذوالعقده و رسیدن ایشان به مکه در روز پنج شنبه (چهارم ذو الحجه) و اینکه روز اول ذو الحجه دوشنبه بوده است و روز عرفه.

11. قول آنان بر اینکه روز عرفه در سال حجه الوداع، روز جمعه بوده است، با این مضمون روایاتشان که پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم پس از نزول آیه اکمال دین هشتاد و یک شب در قید حیات بود، در تعارض است. نزد آنان ثابت است که وفات پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم در روز دوازدهم ربیع الاول بوده است. از نهم ذو الحجه تا دوازدهم ربیع

ص: 373



الاول پیش از نود روز است، پس یا باید روایت حاکی از وفات حضرت پس از این تاریخ را بپذیرند، یا با ما در اینکه آیه اکمال دین در روز غدیر یعنی هیجدهم ذو الحجه نازل شده، موافق گردند.

سیوطی می گوید:

«ابن جریر از ابن جریح نقل کرده که گفت: پیامبر - صلی الله علیه و سلم - پس از نزول این آیه، هشتاد و یک شب در این جهان باقی ماند. منظور آیه الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ... است. (1)

ابن حجر در «تلخیص الحبیر» می گوید:

ابوعبید از حجاج و او از ابن جریح نقل کرده است که پیامبر - صلی الله علیه و سلم - پس از نزول آیه الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ... تنها هشتاد و یک شب زنده بود. (2)

علامه امینی در «الغدیر» چنین آورده است:

قولی که (نزد آنان) معتبر است و روایات وارد در تفسیر رازی (ج 3، ص 529) به نقل از صاحبان اخبار و آثار بر آن تأکید دارد این است که هنگامی که این آیه بر پیامبر - صلی الله علیه و سلم - نازل گردید، عمر آن حضرت از آن زمان بیش از هشتاد و یک یا هشتاد و دو روز دوام نداشت. درست همین سخن را «ابوالسعود» در تفسیرش، در حاشیه تفسیر رازی (ج 3، ص 523) ثابت دانسته است، و مورخان آنان گفته اند: وفات پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در دوازدهم ربیع الاول بوده است. گویا در قول مورخان به افزودن یک روز بر هشتاد و دو روز، پس از خارج کردن روز غدیر و روز وفات پیامبر و محاسبه ما بین این دو روز، مسامحه ای وجود دارد.

به هر تقدیر این قول به حقیقت نزدیک تر است تا آنکه گفته شود نزول آیه اکمال دین در روز عرفه بوده است، چنانکه در «صحیح بخاری» و «صحیح مسلم» و غیر آنها آمده است؛ زیرا در این صورت شمار روزها از هشتاد و یکی و دو روز بیشتر می شود. (3)

ص: 374

1- (1). در المنثور، ج 2، ص 59. همانند این نقل همچنین در ج 2، ص 257 به نقل از بیهقی در «شعب الایمان» آمده است.

2- (2). تلخیص الحبیر، ج 7، ص 3.

3- (3). الغدیر، ج 1، ص 230.

ما برادرانمان را به آنچه خود ملتزم شده اند الزام می کنیم، وگرنه این روایت را قبول نداریم؛ زیرا آنچه در نظر ما مورد اعتماد است این است که آیه اکمال دین روز هیجدهم ذوالحجه نازل شده و رحلت پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله وسلم روز بیست و هشتم صفر واقع شده، پس فاصله میان زمان نزول آیه و وفات حضرت حدود هفتاد روز بوده است.

از طرفی، آن دسته از روایات اهل سنت نیز که نزول این آیه را در روز دوشنبه می دانند، با این نظر، یعنی نزول آیه در روز عرفه و وفات پیامبر در دوازدهم ربیع، در تعارض هستند.

بیهقی در «دلایل النبوه» از ابن عباس نقل می کند که گفت:

پیامبر شما صلی الله علیه و آله وسلم در روز دوشنبه زاده شد، و روز دوشنبه به نبوت رسید و روز دوشنبه از مکه خارج شد و روز دوشنبه مکه را فتح کرد و روز دوشنبه سوره مائده **الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ...** بر او نازل شد و روز دوشنبه از دنیا رفت. (1)

هیثمی در «مجمع الزوائد» گفته است:

این روایت را احمد و طبرانی در الکبیر نقل کرده اند و طبرانی به آن چنین افزوده است: و فتح بدر در روز دوشنبه بود و نزول سوره مائده **الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ...** در روز دوشنبه بود. در این روایت «ابن لهیع» وجود دارد که ضعیف است، اما بقیه رجال آن ثقه هستند و روایاتشان صحیح است. (2)

ضعف ابن لهیع در این حدیث در نظر برادران ما قابل حل است. وانگهی این حدیث به طرق دیگری نیز روایت شده که این شخص در آن نیست، اما دلیل حقیقی ضعف این شخص مخالفت او با قول خلیفه عمر است و از این رو در «درالمنثور» چنین آمده است:

«و ابن جریر به سند ضعیف از ابن عباس نقل کرده که گفت: پیامبر شما روز دوشنبه به دنیا آمد و...». (3)

ص: 375

1- (1) . دلایل النبوه، ج 7، ص 233.

2- (2) . مجمع الزوائد، ج 1، ص 196.

3- (3) . درالمنثور، ج 2، ص 259.

ابن کثیر به شدت به این حدیث حمله کرده و گفته است این حدیث به صرف مخالفتش با قول عمر مردود است. او در «سیره النبویه» می گوید:

تنها احمد این حدیث را آورده و عمرو ابن بکیر آن را از ابن لهیعه روایت کرده و چنین افزوده: سوره مائده الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ... روز دوشنبه نازل شده است، و به همین ترتیب برخی آن را از موسی بن داوود روایت کرده اند و او نیز چنین افزوده است: واقعه بدر نیز روز دوشنبه بود. از جمله کسانی که گوینده این حدیث است یزید بن حبیب است، و این حدیث به جد مورد انکار است.

ابن عساکر هم می گوید:

«آنچه محفوظ است این است که روز بدر و روز نزول الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ... روز جمعه بوده، سخن ابن عساکر درست است.»<sup>(1)</sup>

ابن کثیر اسباب ضعف و علت انکار این حدیث را بیان نکرده، از این رو گفتیم علتش مخالفت با قول عمر است، ولی سخن ابن عساکر پسندیده تر است، زیرا وی حدیث را به ضعف یا انکار متصف نکرده، بلکه گفته این خبر با آنچه محفوظ است، یعنی نزد آنان مشهور است (یعنی قول عمر) مخالف است.

به هر تقدیر اعتراض بر آنان به احادیث «دوشنبه» نیز الزام آنان به چیزی است که خود ملتزم هستند، وگرنه در نظر ما ثابت است که آیه اکمال دین در روز پنج شنبه و در روایتی روز جمعه، نازل گردیده است. گرچه در نظر ما بعثت پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم و وفات آن حضرت روز دوشنبه بوده است. همچنین علی علیه السلام روز سه شنبه (یک روز پس از بعثت) با پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم نماز خوانده، و سوره مائده در روز دوشنبه نازل گردیده است، البته نه تمام آن، بلکه بخشی از آن، از جمله آیه تبلیغ و بعد آیه اکمال دین، نازل شده است.

12. این قول که روز عرفه در آن سال روز جمعه بوده، با روایاتی که روز حرکت پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم را از مدینه روز پنج شنبه (چهار روز مانده به پایان ذوالقعدة) ثبت کرده اند، تعارض دارد. روایت مشهور از اهل بیت علیهم السلام نیز چنین است، و این روایات با تاریخ نزول آیه در روز غدیر (هیجدهم ذوالحجه) هم سازگار هستند، زیرا سفر پیامبر صلی

ص: 376

الله علیه و آله وسلم در روز پنج شنبه، بیست و هفتم ذوالقعدة، چهار روز مانده به پایان ذوالقعدة، یعنی روزهای پنج شنبه، جمعه، شنبه و یکشنبه آغاز شده، و اول ذوالحجه روز دوشنبه بوده است. از طرفی ورود حضرت صلی الله علیه و آله وسلم به مکه عصر روز پنج شنبه چهارم ذوالحجه، در آخر روز چهارم بوده، چنانکه در «کافی» نیز روایت شده است. (1) پس روز عرفه روز سه شنبه، و روز غدیر، پنج شنبه هجدهم ذوالحجه بوده است.

### روایات اهل بیت علیهم السلام در خصوص آخرین حج حضرت رسول صلی الله علیه و آله

1. محمد بن ادهس در آخر «سرائر» به نقل از کتاب «مشیخه حسن بن مجرب» می گوید:

«رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم چهار روز مانده به پایان ذوالقعدة از مدینه خارج شد و چهار روز از ذوالحجه گذشته به مکه وارد شد، از بالای مکه، از راه اهل مدینه، به مکه وارد و از پایین آن خارج گردید». (2)

2. از ابی عبدالله علیه السلام روایت شده که فرمود:

رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم بیست حج به جا آوردند... رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم ده سال در مدینه ماندند و به حج نرفتند تا این آیه بر او نازل گردید: وَ أَذِّنْ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ يَأْتُوكَ رِجَالًا وَعَلَى كُلِّ ضَامِرٍ يَأْتِينَ مِنْ كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ پس حضرت مؤذنان را امر فرمود تا با صدای بلند ندا سر دهند که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم امسال به حج خواهند رفت. به این ترتیب اهالی مدینه و عوالی و اعراب آگاه شدند و برای همراهی در حج با پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم گرد آمدند، و اینان پیروان حضرت صلی الله علیه و آله وسلم بودند، گوش به فرمان های آن حضرت می سپردند و هر چه پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم می فرمود و هر آنچه انجام می داد، همان می کردند. حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم چهار

ص: 377

1- (1). کافی، ج 4، ص 245.

2- (2). وسائل الشیعه، ج 9، ص 318.

روز مانده به پایان ذوالقعدة از مدینه خارج شدند، وقتی به ذوالحلیفه رسیدند هنگام ظهر بود، حضرت غسل کردند، آنگاه به سوی مسجد شجره حرکت کردند، در آن مسجد نماز ظهر خواندند و قصد حج مفرده کرده، خارج شدند تا به «بیداء» رسیدند. در یک فرسخی، مردم در دوطرف راه او به صف ایستادند، برای حج افراد لیبیک گفتند و شصت و شش یا شصت و چهار حیوان برای قربانی به همراه بردند تا آنکه در پایان روز چهارم ذوالحجه به مکه رسیدند، طواف خانه را به هفت شرط انجام دادند و دو رکعت نماز پشت مقام ابراهیم گزاردند، سپس به سوی حجر رفته، آن را استلام فرمودند. (1)

3... العبدی از ابوسعید روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم مردم را در غدیر خم به سوی علی علیه السلام فراخواند و فرمان داد تا خارهای زیر درخت را برکنند، آن روز پنج شنبه بود. حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم مردم را خواست و بازوان علی علیه السلام را گرفت و بالا برد به طوری که مردم سفیدی زیر بغل آن حضرت را دیدند، آن گاه پراکنده نگشتند تا این آیه فرو فرستاده شد: **الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا**، پس رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود:

«الله اكبر على اكمال الدين و اتمام النعمه و رضی الرب برسالتی و بالولایه لعلی من بعدی». و فرمود: هر کس من مولای اویم پس (از من) علی مولای اوست، خدایا دوست بدار هر آن که وی را دوست دارد و دشمن دار آن که را با وی دشمنی ورزد و یاری فرما هر که او را یاری کند. (2)

مؤید قول اهل بیت علیهم السلام روایاتی است که در منابع سنی و شیعه آمده و حاکی از آن است که پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم سفرهایشان را همواره روز پنج شنبه آغاز می فرمود یا آنکه به ندرت در غیر پنج شنبه آغاز به سفر می کرد؛ چنانکه بخاری، (3) و ابوداود

ص: 378

1- (1) . کافی، ج 4، ص 245.

2- (2) . المسترشد، ص 119.

3- (3) . صحیح بخاری، ج 4، ص 6.

در «سنن» (1) چنین نقل کرده اند. روایت ابن سیدالناس در «عیون الاثر» نیز که سفر پیامبر را از مدینه روز پنج شنبه نقل کرده بر این امر تصریح دارد. (2)

در «بحار الانوار» از «کافی» به سند مقبول از ابی عبدالله علیه السلام روایت شده که فرمود:

«پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم هرگاه در تابستان از خانه خارج می شدند، روز خروج ایشان پنج شنبه بود، و در سرمای زمستان هرگاه می خواستند از سفر به خانه بازگردند روز جمعه وارد می شدند.» (3)

همچنین قول اهل بیت علیهم السلام. به آنچه که برادران سنی از جابر نقل می کنند تأیید می گردد. حرکت پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم چهار روز مانده به پایان ذوالقعدة بود. این سخن در سیره ابن کثیر هم آمده است. (4)

روایت بخاری و بیشتر صحاح نیز که گفته اند از سفر پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم پنج روز مانده به پایان ذوالقعدة واقع شد - بدون تعیین آن روز - قول اهل بیت علیهم السلام را تأیید می کند. (5) بخاری گفته است حضرت چهارشب از ذوالحجه گذشته وارد مکه شد. (6)

مؤید دیگر سخن اهل بیت علیهم السلام این است که مدت حرکت پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم از مدینه تا مکه بیش از هشت روز نبود؛ با نظر به راهی که طی کرده و مسافتی که حدود چهارصد کیلومتر بوده و نظر به سرعت حرکت (به طوری که برخی مردم از خستگی پاهای حضرت شکوه کردند و ایشان به آنان آموخت که پاهای خود را ببندند)، و با توجه به اینکه هیچ کس از توقف پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم در راه مکه خبر نداده است. همچنین با ملاحظه روایات بازگشت حضرت با وجود توقف نسبتاً طولانی شان در غدیر.

ص: 379

1- (1) . سنن ابوداود، ج 1، ص 586.

2- (2) . عیون الاثر، ج 16، ص 341.

3- (3) . بحار الانوار، ج 16، ص 272.

4- (4) . سیره النبوه، ج 4، ص 215.

5- (5) . صحیح بخاری، ج 2، صص 146 و 184 و 187 و ج 4 و ص 7.

6- (6) . ر. ک: سنن سنائی، ج 1، صص 154 و 208 و ج 5، ص 121؛ صحیح مسلم، ج 4، ص 32؛ سنن ابن ماجه، ج 2، ص 939؛

سنن بیهقی، ج 5، ص 33.

گذشته از این موارد، توجه به روایاتی که اتفاق دارند بر اینکه ورود پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم به مکه روز چهارم ذوالحجه بوده - همان گونه که در روایات اهل بیت علیهم السلام و روایت بخاری ملاحظه گردید - همه و همه، تردیدی در سقوط این روایت که حضرت شش روز مانده به پایان ذوالقعدة از مدینه خارج شد باقی نمی ماند؛ چنانکه در «عمده القاری» و «ارشاد الساری»، سخن ابن حزم و «حاشیه سیره حلبیه» (1) آمده است، زیرا طبق این روایت مدت حرکت حضرت از مدینه به مکه ده روز خواهد شد.

به این ترتیب نادرستی قول مخالف روایت اهل بیت علیهم السلام آشکار می گردد؛ یعنی قولی که طرفداران آن بر روایت پنج روز از ذی القعدة مانده تکیه کرده و تلاش نموده اند آن را با روز شنبه تطبیق دهند تا اول ذوالحجه را پنج شنبه قرار دهند و روز عرفه را با جمعه مصادف سازند تا سخن خلیفه عمر را به این وسایل تصدیق کنند. بلکه همان گونه که می بینید اینان به اصطلاح کاسه داغ تر از آتش شده اند، زیرا چنانکه گذشت خلیفه عمر خود روز عرفه را روز پنج شنبه دانسته است. از کسانی که به روایت «شنبه» قائل شده اند؛ ابن سعد (2) و اقدی (3)، حاشیه سیره حلبیه (4) و تاریخ ذهبی (5) هستند.

بنابراین روایت (روایت خروج حضرت از مدینه در روز شنبه)، باقی مانده ذوالقعدة پنج روز بوده است؛ یعنی شنبه، یکشنبه، دوشنبه، سه شنبه، چهارشنبه، و اول ذوالحجه روز پنج شنبه بوده و روز عرفه با جمعه مصادف شده است، پس مدت حرکت از مدینه به مکه نه روز شده، مگر آنکه راوی، ذوالقعدة را تمام (30 روز) تصور کرده باشد و بعد معلوم گردیده که ناقص (29 روز) است.

ابن کثیر از کسانی است که از این عقیده دفاع کرده اند. او در «سیره» می گوید:

احمد از... از انس بن مالک انصاری نقل می کند که گفت: رسول خدا - صلی الله علیه وسلم - چهار رکعت نماز ظهر را در مسجدش در مدینه خواند، سپس نماز

ص: 380

- 1- (1) . حاشیه سیره حلبیه، ج 3، ص 257.
- 2- (2) . طبقات، ابن سعد، ج 2، ص 124.
- 3- (3) . مغازی، ج 2، ص 1089.
- 4- (4) . حاشیه سیره حلبیه، ج 3، ص 3.
- 5- (5) . تاریخ طبری، ج 3، ص 148.

عصر را به دو رکعت در ذوالحلیفه خواند، و بی تردید این در حجه الوداع بود. این روایت از این دو وجه منحصر به احمد و این دو وجه بر معیاری صحیح استوار است.

این روایت به یقین خروج حضرت در روز جمعه را نفی می کند. بنابراین ممکن نیست که خروج حضرت روز پنج شنبه بوده باشد - چنانکه ابن حزم گفته است - زیرا خروج در روز بیست و چهارم ذوالقعدة بوده است، چرا که خلافتی نیست در اینکه اول ذوالحجه روز پنج شنبه بوده است؛ زیرا به تواتر و اجماع ثابت گردیده که پیامبر صلی الله علیه و آله روز جمعه در عرفات توقف کرد و روز عرفه بی تردید نهم ذوالحجه است.

پس اگر خروج پیامبر روز پنج شنبه بیست و چهارم ذوالقعدة بوده، به یقین شش شب از ذوالقعدة باقی مانده: شب های جمعه، شنبه، یکشنبه، دوشنبه، سه شنبه و چهارشنبه؛ در حالی که ابن عباس، عایشه و جابر گفته اند پیامبر پنج روز مانده به پایان ذوالقعدة خارج شد.

همچنین غیر ممکن است که روز خروج جمعه بوده باشد، به دلیل حدیث انس. بنابراین متعین می گردد که خروج پیامبر - صلی الله علیه و آله - از مدینه، روز شنبه بوده و راوی گمان برده که ماه ذوالقعدة تمام (30 روز) است، اما برحسب اتفاق در آن سال ناقص (29 روز) بوده و در روز چهارشنبه پایان یافته و هلال ذوالحجه در شب پنج شنبه ظاهر گردیده است.

مؤید این بیان روایت جابر است که خروج پیامبر از مدینه را پنج یا چهار روز مانده به پایان ذوالقعدة نقل کرده است. بر این فرض هیچ راه گزیری از این تقرب نبوده و هیچ گزیری از آن نیست. (1)

در کلام ابن کثیر عدم اطمینان به این فروض و تقدیرات نمایان است، زیرا بی تردید آن رأی مشکوک است، به دلیل تشکیک خود عمر، و البته تشکیک سفیان ثوری به روایت بخاری، و نیز تشکیک نسایی و قطع ابن حزم به اینکه سفر پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم روز پنج شنبه بوده است.

ص: 381

---

1- (1). سیره ابن کثیر، ج 4، ص 217 و برای مطالعه بیشتر درباره آیه اکمال ر. ک: پژوهشی در زمینه نزول آیه اکمال، سیداحمد فقیهی، مجله معرفت، پیاپی 24 فروردین 1377.



همان طور که ملاحظه می شود استدلال ایشان بر اینکه خروج پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم در روز پنجشنبه نبوده، مصادره به مطلوب است، زیرا می گوید: از آنجا که به تواتر و اجماع ثابت گردیده که پیامبر - علیه السلام - روز جمعه در عرفه وقوف کرده...، یعنی ابن کثیر به همان نتیجه ای که در صدد اثبات آن بوده استدلال کرده است.

همچنین وی برای اثبات اینکه سفر پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم روز جمعه آغاز نشده به روایت انس استدلال می کند که می گوید: «پیامبر صلی الله علیه و آله نماز ظهر و عصر خواندند، نه نماز جمعه»، در حالی که این استدلالی است که قول او را رد و قول اهل بیت علیهم السلام را تأیید می کند، زیرا روایت، حاکی از این است که پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم در عرفه نماز جمعه نخوانده است. همچنین حدیثی که در «سنن نسایی» از جابر نقل شده، ابوداؤد هم آن را از ابن عمر روایت کرده که پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم در عرفه نماز ظهر و عصر به جا آوردند؛ یعنی نماز جمعه نخواندند، پس چگونه روز عرفه مصادف با جمعه بوده است؟!

نتیجه اینکه اشکالات فراوانی بر نظریه نزول آیه اکمال دین در روز عرفه، وارد می شود که هر پژوهشگر منصف را به تأمل و توقف در آن وا می دارد. از جمله این اشکالات احتمال وجود خلل در تاریخ ذکر شده در روایات مورد استناد این نظریه است، و این خلل موجب خلل در اصل آنها خواهد بود. به این ترتیب نظریه اهل بیت علیهم السلام در مورد سبب نزول این آیه بدون معارض باقی می ماند، زیرا معارضی که توان به معارضه برخاستن ندارد، همچون عدم آن است.

در پایان یادآور می شویم که آنچه نزد همه مسلمانان مورد اتفاق است این است که روز نزول آیه اکمال دین، عید بزرگ الهی است (1)؛ بلکه از اهل بیت علیهم السلام نقل شده که این روز به طور کلی بزرگ ترین اعیاد است. دلیل آن نیز روشن است؛ زیرا عید هفتگی مسلمانان با نماز جمعه ارتباط دارد و عید فطر با عبادت روزه مرتبط است و عید اضحی با عبادت حج در ارتباط است، اما این عید با اتمام نعمت اسلام به تمامی که نماز جمعه، صوم و حج نیز بخشی از آن است ارتباط دارد. اتمام نعمت در نظر برادران اهل سنت به نفس تنزیل دین و کامل کردن آن تحقق یافته است، و در نظر ما هم به این، و هم به نعمت حل مسئله

ص: 382

---

1- (1). در بسیاری از کتب اهل سنت عنوان «عید غدیر» برای روز غدیر بیان می شود.

رهبری از سوی خدا و جاودانه ساختن پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم با قرار دادن نظام امامت در عترت پس از او.

نکته قابل توجه این است که روز عید غدیر، در جهان اسلام شهرت خاصی داشت؛ به طوری که آخرین حج پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم در ابتدا «حجه البلاغ» نامیده شد،<sup>(1)</sup> زیرا آن در مقام امامت و ولایت امام علی علیه السلام ابلاغ گشت، اما دست های آلوده شیطان با سیاست نسیان حق و حقیقت، باز دست به کار شد و آن را به حجه الوداع تغییر نام داد تا نکند این نام برای عده ای یادآور خاطره ای باشد که آنها را به یاد مولی علی علیه السلام بیندازد.

#### 4. آیه تبلیغ

##### اشاره

يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ؛<sup>(2)</sup>

«ای رسول، آنچه را از سوی او بر تو نازل شده، برای مردم ابلاغ کن».

از جمله بهترین دلایل شیعه بر امامت و جانشینی بلافصل امام علی علیه السلام آیه تبلیغ در کنار آیه اکمال دین است، زیرا می توان گفت اهمیت واقعه غدیر به حدی است که خداوند برای آن چند آیه نازل کرده است و در جای دیگری از قرآن چنین نظیری وجود ندارد.

در میان شیعه، کسی شک و تردید ندارد که این آیه درباره علی علیه السلام و ولایت او نازل شده، اما باید دید که اهل سنت با این مسئله چگونه برخورد نموده اند.

#### بررسی روایات اهل سنت درباره آیه تبلیغ

روایات اهل سنت در این باره به دو گروه اند، برخی در بیان مورد نزول آیه درباره امام علی و روز غدیر صراحت دارند و برخی نیز غیر صریح اند، اما با قرائن و شواهد می توان آنها را با گروه اول یکسان دانست. در برخی از این روایات، آیه تبلیغ با آیه اکمال پیوند خورده است.

ص: 383

1- (1). سیره ابن هشام، ج 2، ص 545.

2- (2). سوره مائده، آیه 67.

دانشمندان اهل سنت به نقل از صحابه و تابعین، روایاتی متعدد را از گروه اول ذکر کرده اند. در این میان تعداد قابل ملاحظه ای روایت از صحابه به چشم می خورد که از جمله آنها می توان به این افراد اشاره کرد:

#### 1. زیدبن ارقم

ابن جریر طبری به نقل از زید بن ارقم می نویسد:

لما نزل النبی بغدیر خم فی رجوعه من حجه الوداع خطب خطبه بالغه ثم قال: ان الله تعالى انزل الی بلّغ ما أنزلَ إِلَیْکَ مِنْ رَبِّکَ...؛ (1)

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله پس از آنکه در بازگشت از حجه الوداع، در غدیر خم فرود آمد، خطبه ای خواند و سپس فرمود: خداوند بلند مرتبه بر من چنین نازل کرد: (ولایت) علی علیه السلام را ابلاغ کن.

#### 2. ابوسعید خدری

ابن ابی حاتم رازی (327 ق) از ابوسعید خدری چنین می آورد:

نزلت هذه الآیه یا آئِهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ ما أنزلَ إِلَیْکَ مِنْ رَبِّکَ فی علی بن ابیطالب. (2)

ابن مردویه (3) (م 410 ق)؛

واحدی نیشابوری (4) (م 468 ق)؛

ص: 384

---

1- (1). کتاب الولایه، ابن جریر طبری، ج 1، ص 436؛ الغدیر، ج 1، ص 424؛ الیقین، ابن طاووس، باب 29، ص 578 به نقل از

طبری، برای مطالعه بیشتر ر. ک: بررسی دیدگاه فریقین درباره آیه تبلیغ، فتح الله نجارزادگان، مجله طلوع، شماره 8-9.

2- (2). رازی ابن ابی حاتم، تفسیر القرآن العظیم، ج 4، ص 173، ح 6609 و به نقل از وی سیوطی، الدر المنثور، ج 3، ص 117.

سیوطی آن را از قول ابن ابی حاتم چنین نقل کرده است: «نزلت هذه الآیه علی رسول الله یوم غدیر خم فی علی بن ابیطالب» و نیز ر. ک:

نیشابوری حسین، غرائب القرآن (حاشیه تفسیر طبری) ج 6، ص 197.

3- (3). ابن مردویه، احمد، مناقب علی بن ابی طالب، ص 239، ح 345 و به نقل از سیوطی، در المنثور، ج 3، ص 117؛ شوکانی

محمد، فتح القدر، ج 2، ص 60؛ آلوسی، روح المعانی، ج 6، ص 172.

4- (4). اسباب النزول، واحدی نیشابوری، ص 204، ح 403 و به نقل از وی نک: نصیبی شافعی محمد، مطالب المهمه،

ابونعیم اصفهانی (1) (م 430 ق)؛

حاکم حکسانی (2) (از دانشمندان قرن پنجم)؛

ابن عساکر (3) (م 571 ق) و

نظام الدین قمی نیشابوری (4) هر یک از این افراد با سند خود از ابوسعید خدری، این حدیث را نقل کرده اند.

3. عبدالله بن عباس

ابوعبدالله محاملی (م 320 ق) در کتاب امالی خود به نقل از ابن عباس می نویسد:

«حتی اذ کان رسول الله بغدیر خم انزل الله: يا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ ما أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ فقام فنادى الصلاه جامعه؛ (5) تا آنکه رسول خدا صلی الله علیه و آله در غدیر خم آمد، خداوند چنین نازل کرد: ای رسول آنچه را بر تو نازل شده برسان. پس منادی صدا زد مردم گرد هم آیید...».

ابوبکر فارسی شیرازی (6) (م 407 یا 411 ق)؛

ابن مردویه (7) (م 410 ق)؛

ص: 385

---

1- (1) . ابونعیم احمد (ما نزل من القرآن فی علی) به نقل از، النور المشتعل، ص 86، ح 16.

2- (2) . شواهد التنزیل، ج 1 ص 250، ح 244.

3- (3) . ابن عساکر، ترجمه الامام علی من تاریخ مدینه دمشق، ج 2، ص 85، ح 588 و ص 86، ح 589 و به نقل از وی نک: درالمنثور، ج 3، ص 117؛ فتح القدیر، ج 2، ص 60 و ج 3، ص 57 (طبع مصر).

4- (4) . نیشابوری، نظام الدین، غرائب القرآن و رغائب الفرقان، ج 6، ص 194؛ السایر الدایر، ج 6، ص 170.

5- (5) . این حدیث در امالی محاملی به روایت ابن یحیی البیع به صورت ناقص از عبدالله بن ابی لیلی انصاری نقل شده است (محاملی، امالی، ص 162، ح 133) علامه امینی به نقل از شیخ ابراهیم وصابی در کتاب الاکتفاء از محاملی این حدیث را از ابن عباس به طور کامل نقل کرده است (الغدیر، ج 1 ص 426).

6- (6) . الغدیر، ج 1، ص 426. به نقل از کتاب شیرازی «ما نزل من القرآن فی امیرالمؤمنین» حاکم حکسانی به این کتاب سند داشته و از آن زیاد نقل می کند.

7- (7) . ابن مردویه احمد، مناقب علی بن ابیطالب، ص 240، ح 349. به نقل از اربلی علی بن عیسی، کشف الغمه، ج 1، ص 318.

ابواسحاق ثعلبی (1) (م 427 ق):

ابوسعید سجستانی (2) (م 477 ق):

حاکم حسکانی (3) (از دانشمندان قرن پنجم) با چند سند و عزالدین السرعی (4) (م 441 ق) نیز از ابن عباس این حدیث را نقل کرده اند.

4. عبدالله بن مسعود

ابن مردویه (م 410 ق) به نقل از عبدالله بن مسعود چنین می آورد:

كنا نقرأ على عهد رسول الله: يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ انْ عَلَى مولى المؤمنين و ان لم تفعل فما بلغت رسالته...؛ (5)

ما در عهد رسول خدا صلی الله علیه و آله این آیه را چنین قرائت می کردیم، ای رسول آنچه را بر تو از پروردگارت نازل شده برسان به اینکه علی، مولای مؤمنان است و اگر چنین نکنی رسالت پروردگارت را نرسانده ای....

5. جابر بن عبدالله انصاری

حاکم حسکانی از دانشمندان قرن پنجم به نقل از ابن عباس و جابر بن عبدالله می گوید:

ص: 386

1- (1). ثعلبی، الکشف و البیان، ج 4، ص 92. به نقل از وی ابن طاووس، الطرائف، ج 1، ص 152، ح 234.

2- (2). سجستانی، شواهد التنزیل، ج 1، ص 239، ح 240 و ص 251، ح 245 و ص 255، ح 249 و ح 250. به نقل از وی طبرسی، مجمع البیان، ج 3، ص 344. فخر رازی و آلوسی نیز به ابن عباس این نسبت را داده اند؛ نک: رازی، مفاتیح الغیب، ج 12، صص 49-50؛ روح المعانی، ج 4، ص 282؛ سعد السعود، صص 142-143؛ تفسیر الحبري، ص 262، ح 24 و یحیی بن حسین شجری از طریق حبری آن را نقل کرده است. نک: شجری یحیی بن الحسین، کتاب الامالی (معروف به امالی خمسیه)، ج 1، ص 145.

3- (3). به نقل از اربلی علی بن عیسی، کشف الغمه، ج 1، ص 325.

4- (4). ابن مردویه احمد، مناقب علی بن ابیطالب، ص 239، ح 346. به نقل از الدر المنثور، ج 13، ص 17؛ فتح القدیر ج 2، ص 60؛ روح المعانی، ج 4، ص 282؛ کشف الغمه، ج 1، ص 319؛ کشف الیقین، ص 380، ح 361. شایان ذکر است تعبیر «کنا نقرأ کذا» به معنای چنین تفسیر می کردیم و تعلیم می دادیم. است برای توضیح بیشتر نک: نجارزادگان (محمدی) فتح الله، سلامه القرآن من التحریف، صص 54-56.

5- (5). شواهد التنزیل، ج 1، ص 255، ح 249.

امر الله محمداً [صلى الله عليه وآله] ان ينصب علياً للناس ليخبرهم بولايته فتخوف رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ان يقولوا حابي ابن عمه وان يطعنوا في ذلك عليه فأوحى الله اليه يا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ فَقَامَ رَسُولُ اللَّهِ بولايته يوم غدیر خم؛ (1)

خداوند به پیامبرش محمد صلی الله علیه و آله وسلم دستور داد علی را برای مردم منصوب کند و آنان را از ولایتش آگاه سازد. پس رسول خدا نگران بود که مردم بگویند وی این مقام را از ناحیه خود به پسرعمویش بخشید و در این باره طعنه زنند. پس خداوند به ایشان وحی کرد: ای رسول آنچه را بر تو نازل شده برسان... پس رسول خدا به اعلان ولایت علی علیه السلام در روز غدیر پرداخت.

6. ابوهریره

حاکم حسکانی به نقل از ابوهریره نیز روایت را بدین گونه آورده است:

فانزل الله عزوجل: يا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ فَيَ عَلَىٰ بَنِ إِيطَالِبَ وَان لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ...؛ (2) خداوند عزوجل چنین نازل کرد: ای رسول آنچه را بر تو از پروردگارت نازل شده درباره علی بن ابیطالب برسان و اگر چنین نکنی رسالت پروردگارت را نرسانده ای.

ابواسحاق حموی (م 722 ق) نیز از سه استاد خود به نقل از ابوهریره این حدیث را نقل کرده است. (3)

7. عبدالله بن ابی اوفی اسلمی

حاکم حسکانی با سندی دیگر از عبدالله بن ابی اوفی می نویسد:

سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم يقول يوم غدیر خم و تلا هذه الآية يا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ . ثم قال ألا من كنت مولاه

ص: 387

---

1- (1) . همان، ص 251.

2- (2) . همان، ص 255، ح 249.

3- (3) . حموی، ابراهیم، فرائد السمطين، ج 1، ص 158، ح 120.

فعلی مولاہ؛(1) از رسول خدا صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم در روز غدیر خم شنیدم کہ این آیہ را تلاوت کرد: ای رسول، آنچه را از پروردگارت بر تو نازل شدہ برسان... سپس پیامبر فرمود: آگاہ باشید ہر کس من مولای اویم پس علی مولای اوست.

8. براء بن عازب انصاری

فخر رازی (م 606 ق) پس از آنکہ اقوال گوناگون را در تفسیر آیہ مذکور ذکر می کند، در ہمین وجہ می نویسد:

«نزلت الآیہ فی فضل علی و لما نزلت ہذہ الآیہ اخذ بیدہ و قال: من کنت مولاہ فعلی مولاہ... اللہم وال من والاہ... و ہو قول ابن عباس و البراء بن عازب و محمد بن علی؛(2) این آیہ در فضل علی علیہ السلام نازل شدہ و چون این آیہ نازل شد، پیامبر خدا صلی اللہ علیہ و آلہ دست علی علیہ السلام را گرفت و فرمود: ہر کس من مولای اویم، پس علی مولای اوست. خدایا ہر کس را کہ دوستدار اوست دوست بدار، و این قول ابن عباس براء بن عازب و محمد بن علی امام باقر علیہ السلام است.

سیدعلی ہمدانی(3) (م 786 ق) و سیدعبدالوہاب بخاری (م 922 ق) نیز از براء بن عازب ہمین مضمون را آورده اند.(4)

### اقوال تابعین درباره نزول آیہ تبلیغ

1. ابوجعفر امام باقر علیہ السلام

الف) ابواسحاق ثعلبی (427 ق) از امام باقر علیہ السلام درباره معنای آیہ چنین نقل می کند:

ص: 388

1- (1) . حسکانی، عبیداللہ، شواہد التنزیل، ج 1، ص 252، ح 247.

2- (2) . رازی، مفاتیح الغیب، ج 12، صص 49-50؛ ثعلبی نیز بخشی از این حدیث را نقل کردہ است. نک: الکشف البیان، ج 4، ص 92.

3- (3) . ر. ک: قندوزی، سلیمان، ینایع المودہ، همان.

4- (4) . ر. ک: الغدیر، ج 1، ص 435.

ان معناها بَلَّغَ ما أَنْزَلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ فِي فَضْلِ عَلِي فَلَمَّا نَزَلَتْ أَخَذَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ بِيَدِ عَلِي فَقَالَ مَنْ كُنْتَ مَوْلَاهُ فَعَلَى مَوْلَاهُ؛ (1) معنای آیه این است آنچه را از پروردگارت درباره فضل علی بر تو نازل شده برسان، پس رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم دست علی علیه السلام را گرفت و فرمود: «هر کس من مولای اویم، پس علی مولای اوست».

ب) حاکم حسکانی نیز به نقل از امام باقر علیه السلام چنین می آورد:

سمعت زیاد بن المنذر يقول كنت عند ابي جعفر محمد بن علي وهو يحدث الناس اذ قام اليه رجل من اهل البصرة يقال له عثمان الاعشى كان يروى عن الحسن البصرى فقال له: يا بن رسول الله جعلني الله فداك ان الحسن يخبرنا ان هذه الآية نزلت بسبب رجل ولا يخبرنا من الرجل يا ايها الرسول بَلَّغَ ما أَنْزَلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ فقال: لو اراد ان يخبر به لآخبر به ولكنه، يخاف ان جبرئيل هبط على النبي صلى الله عليه وآله وسلم فقال له: ان الله يأمرك ان تدل امتك على صلاتهم فدلهم عليها ثم هبط فقال: ان الله يأمرك ان تدل امتك على وليهم عليه من صلاتهم وزكاتهم وصيامهم وحجهم ليلزمهم الحجة من جميع ذلك. فقال رسول الله: يا رب ان قومي قريبا عهدا بالجاهلية وفيهم (147/أ) تنافس وفخر، و ما منهم رجل الا وقد وتره وليهم وائى أخاف، فأنزل الله تعالى: يا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ ما أَنْزَلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ . فلما ضمن الله [له] بالعصمة و خوفه، أخذ بيد علي بن ابيطالب ثم قال: يا ايها الناس من كنت مولاه فعلى مولاه، اللهم وال من والاه وعاد من عاداه وانصر من نصره و احب من احبه و ابغض من ابغضه؛

جبرئیل به پیامبر خدا صلی الله علیه و آله گفت: خداوند به تو دستور می دهد امت خود را در مورد پیشوایشان (پس از خود) راهنمایی کنی؛ همانگونه که آنان را به نماز و زکات و روزه و حجشان راهنمایی کرده ای تا حجت بر آنان در تمام این امور تمام شود. پس رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: پروردگارا قوم من به عصر

ص: 389



جاهلیت نزدیک اند؛ هنوز در آنان اندیشه های جاهلی زنده است و برای رسیدن به ریاست تلاش می کنند و فخر می فروشند، هیچ کدام از آنان نیست، جز آنکه ولی آنان امام علی علیه السلام دوست و یار او گشته است و من نگرانم. پس خداوند چنین نازل کرد: ای رسول آنچه بر تو نازل شده برسان اگر نرسانی رسالت پروردگارت را انجام نداده ای؛ یعنی رسالت پروردگارت را به طور کامل و تمام به انجام نرسانده ای. پس چون خداوند حفظ پیامبرش را تضمین کرد پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم دست علی بن ابیطالب را گرفت و فرمود: ای مردم هر کس من مولای اویم، پس علی مولای اوست... (1).

ج) فخر رازی نیز همین مضمون را از امام باقر علیه السلام نقل کرده (2) و بدرالدین عینی (م 855 ق) نیز همان معنایی را که ثعلبی نقل کرده آورده است. (3) احمد بن محمد الطبری معروف به خلیلی هم از امام باقر علیه السلام این مضمون را نقل کرده است. ابوالفتح نطنزی (متوفی در حدود 550 ق) نیز با سند خود به نقل از امام باقر و امام صادق علیهما السلام همین قول را آورده است. (4)

2. ابوعبدالله امام صادق علیه السلام

ابی بکر محمد بن ابی القلیح به نقل از امام صادق و امام علی علیهما السلام چنین می آورد:

انزل الله تبارک و تعالی علیه نبیه صلی الله علیه و آله وسلم یا اَیُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ فِي عَلِيٍّ وَان لَمْ تَفْعَلْ؛ (5)

ص: 390

---

1- (1). شواهد التنزیل، ج 1، ص 254، ح 248. محمد بن سلیمان کوفی، از دانشمندان قرن چهارم که زیدی مذهب است با سندهای متعدد مضمون این حدیث را نقل کرده است. نک: مناقب الامام امیر المؤمنین، ج 1، ص 168، ح 78 و ص 201 و ج 2، ص 226، ح 866 و ص 228، ح 868 و ص 270، ح 908. در خطبه مشهور زهرای مرضیه سلام الله علیها نیز به این نکته اشاره شده که از امام علی علیه السلام به خاطر شمشیر برنده اش و یورش سهمگین خشم الهی اش از او انتقام گرفتند و وی را از حق خود محروم کرده اند. ر. ک: ابن ابی طیفور، بلاغات النساء، ص 32.

2- (2). رازی، مفاتیح الغیب، ج 12، صص 49-50.

3- (3). عینی، محمود، عمده القاری، ج 18، ص 206.

4- (4). به نقل از ابن طاووس، الیقین، ص 349، باب 127.

5- (5). نطنزی محمد، خصائص العلویه علی جمیع البریه، به نقل از الغدیر، ج 1، ص 430.

خداوند تبارک و تعالی بر پیامبر خود چنین نازل کرد: ای رسول، آنچه را از پروردگارت درباره علی نازل شده برسان و اگر انجام ندهی...»

### 3. عطیه بن سعد العوفی

حافظ ابونعیم اصفهانی (م 430 ق) از قول عطیه می نویسد:

«نزلت هذه الایه علی رسول الله فی علی یوم غدیر خم؛<sup>(1)</sup> این آیه درباره علی علیه السلام و در روز عید غدیر خم بر رسول خدا صلی الله علیه و آله نازل شده است.»

### 4. زید بن علی

الف) ابن مردویه (م 410 ق) از زید بن علی چنین نقل می کند:

لما جاء جبرئیل بأمر الولاية ضاق النبی بذلک ذرعا و قال: قومی حدیثوا عهد بجاهلیه فنزلت...؛<sup>(2)</sup> چون جبرئیل امر ولایت را آورد پیامبر احساس دلتنگی کرد و فرمود: قوم من تازه روی به اسلام آورده اند و به عصر جاهلی نزدیک اند [و ممکن است اعلان ولایت امام علی را با معیارهای عصر جاهلی بسنجند و تکذیب رسالت کنند] پس آیه عصمت (تبلیغ) نازل شد.»

ب) در تفسیر غریب القرآن منسوب به زید بن علی نیز آمده:

«این آیه تنها درباره علی بن ابی طالب نازل شده است.»<sup>(3)</sup>

### 5. ابوحمزه ثمالی

ابن مردویه از ابوحمزه چنین می آورد:

«قال: یا ایُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ ما أُنزِلَ إِلَیْكَ مِنْ رَبِّكَ نزلت فی شأن الولاية؛ آیه تبلیغ در شأن ولایت نازل شده است.»<sup>(4)</sup>

ص: 391

---

1- (1) . ر. ک: الیقین، ص 212، باب 58 از کتاب، التنزیل، ابوبکر محمد بن ابی القلج در تفسیر الحبري، نیز این حدیث با سند وی نقل شده است. ر. ک: تفسیر الحبري، ص 285، ح 41.

2- (2) . ابونعیم احمد، النور الشمعل من کتاب ما نزل من القرآن فی علی، ص 86، ح 16؛ یحیی بن الحسن معروف به ابن بطریق (م 600 ق) و علامه حلی (م 726) به نقل از ابونعیم این حدیث را نقل کرده اند. ر. ک: حلی یحیی بن الحسن کتاب، خصائص الوحي المبین، ص 53، ح 21؛ منهاج الکرامه، ص 117.

3- (3) . زید بن علی، تفسیر غریب القرآن، ص 183.

4- (4) . ابن مردویه، مناقب علی بن ابیطالب، ص 240، ح 347.

در این بخش از علمایی یاد می‌کنیم که تصریح دارند آیه تبلیغ در شأن امیرالمؤمنین علیه السلام نازل شده و حتی روایت آن را هم نقل کرده‌اند:

1. واحدی نیشابوری، اسباب النزول، (ص 150، طبع مصر و المطبعة الهندیه، ص 135 چاپ بیروت).
2. محمد بن طلحه الشافعی، مطالب السوول فی المناقب آل الرسول، (ص 16 طبع تهران).
3. فخر رازی، مفاتیح الغیب (تفسیر کبیر)، (ج 12، ص 50، طبع مصر، 1372 ق) روایت براء بن عازب.
4. ابن الصباغ المالکی، فصول المهمه، (صص 23 و 24، طبع النجف).
5. ثعلبی، الکشف البیان، ذیل آیه (نسخه خطی) به روایت امام باقر علیه السلام و ابن عباس).
6. قندوزی، ینابیع الموده، ص 120.
7. سیوطی، درالمنثور، (ج 2، ص 298، طبع مصر).
8. ابراهیم حموی، فرائد السمطین (ص 120) روایت ابوهریره.
9. شوکانی، فتح القدر، (ج 3، ص 57، طبع مصر).
10. رشید رضا، تفسیر المنار، (ج 6، ص 463، طبع مصر).
11. تفسیر ابن عباس، ص 92.
12. ابی جعفر بن جریر طبری، کتاب الولاية، (ج 1، ص 436، طبع تهران).
13. نظام الدین القمی نیشابوری، السائر الدایی، (ج 6، ص 170) به نقل از ابی سعید الخدری.
14. آلوسی بغدادی، روح المعانی، (ج 2، ص 348).
15. حسکانی، شواهد التنزیل، (ج 1، صص 187-190).
16. نظام الدین حسن بن محمد بن حسین قمی نیشابوری، غرائب القرآن و رغائب الفرقان، تحقیق ابراهیم عطوه عوض (ذیل آیه 67 مائده).
17. ابن ابی حاتم الرازی، تفسیر القرآن العظیم، (ج 4، ص 173، ح 6609).

18. ابن مردویه، مناقب علی بن ابی طالب، ص 239 (روایت ابی سعید الخدری و ص 240 ابن عباس).

19. ابونعیم، ما نزل من القرآن فی علی، (ذیل آیه 67 سوره مائده).

20. ابوبکر فارسی شیرازی، ما نزل من القرآن فی امیرالمؤمنین (به نقل از غدیر).

21. حافظ ابوسعید سجستانی، الولایه، ذیل آیه.

22. بدرالدین حنفی، عمده القاری، (ج 8، ص 584).

### روایات عدم تصریح بر شأن نزول خاص

در این بخش روایاتی است که تصریح نمی کنند مورد نزول این آیه، امام علی علیه السلام است؛ از جمله این افراد از صحابه و تابعین:

1. عبدالله بن عباس

این حدیث از ابن عباس نقل شده است:

«قوله: يا أَيُّهَا الرَّسُولُ... یعنی ان کتمت آیه مما انزل الیک من ربک لم تبلغ رسالتی» (1).

تفسیر آیه مذکور بدین شرح است که اگر تو ای پیامبر آیه ای را از آیاتی که پروردگارت بر تو نازل کرده کتمان کنی، رسالت مرا انجام نداده ای.

این قول ابن عباس تنها از یک طریق نقل شده و بر فرض صحت صدور، درصدد تفسیر آیه است، نه بیان مورد نزول آن؛ از این رو با روایات دیگر از جمله روایاتی که از خود ابن عباس نقل شده که مورد نزول آیه را درباره امام علی علیه السلام و روز غدیر می دانست منافاتی ندارد و قابل جمع است. چون ابلاغ ولایت امام علی علیه السلام یکی از مصادیق این برداشت از آیه به شمار می آید.

2. مجاهد بن جبر

از قول مجاهد با سند مقطوع درباره این آیه چنین نقل شده است:

ص: 393

---

1- (1). طبرسی، جامع البیان، ج 4، ص 307؛ ابن ابی حاتم عبدالرحمن، تفسیرالقرآن العظیم، ج 4، ص 1173، ح 6612.

لما نزلت: يا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ قَالَ: يا ربِّ إِنَّمَا أَنَا وَاحِدٌ كَيْفَ اصْنَعُ تَجْتَمِعُ عَلَيَّ النَّاسُ؟ فنزلت: وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَغْتَ رِسَالَتَهُ. 1

چون آیه: «برسان آنچه را بر تو نازل شده...» نازل شد، پیامبر فرمود: پروردگارا، من تنهایم اگر مردم علیه من شورش کنند، چه کنم؟ پس چنین نازل شد: «اگر انجام ندهی رسالت پروردگارت را انجام نداده ای».

تعبیر «أنا واحد؛ من تنهایم» با اوایل بعثت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم سازگار است؛ در حالی که پیش از این ملاحظه شد که این آیه در سوره مائده و در اواخر بعثت بر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نازل شده و کسی در این تردید نکرده است. از این رو شاید تعبیر من تنهایم برای مبالغه به کار رفته باشد. این مطلب با بررسی سیره تبلیغی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله که به تفصیل بحث شد قابل درک خواهد بود. بنابراین در اینجا نیز نگرانی آن حضرت براساس نصوص متعددی که گذشت در مورد ابلاغ ولایت امام علی علیه السلام است.

3. حسن بصری

سیوطی در این باره می نویسد:

أخرج ابوالشيخ عن الحسن ان رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم قال: ان الله بعثتني برسالة فضقت بها ذرعا وعرفت ان الناس مكذبي فوعدني لابلغن أو ليعذبني فانزل يا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ... 2

ابوالشيخ از قول حسن بصری می نویسد: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: خدا مرا به رسالتی برانگیخت و من از آن دلتنگ شدم و دانستم مردم مرا تکذیب می کنند، پس خداوند مرا تهدید کرد که یا آن را برسانم یا عذابم خواهد کرد و چنین نازل شد: «ای رسول آنچه را بر تو نازل شده برسان».

ص: 394

ثعلبی (1) و واحدی نیشابوری (2) نیز این حدیث را به طور مرسل از حسن بصری نقل کرده اند. با توجه به مفاد روایات دیگر که پیش از این گذشت آنچه رسول خدا صلی الله علیه و آله را نگران کرده بود ابلاغ ولایت امام علی علیه السلام بود که احتمال تکذیب مردم را در پی داشت و این آیه در همین باره نازل شد. بنابراین پیام این روایت نیز می تواند همسان با روایات پیشین باشد.

به نظر می رسد تمام احادیثی که اهل سنت نقل می کنند که حضرت رسول صلی الله علیه و آله پس از نزول این آیه نگهبانان خود را مرخص کرد و فرمود: «خداوند من را حفظ خواهد کرد»، (3) در صورتی که با شرایط نزول این آیه که در اواخر بعثت نازل شده منافات نداشته و از نظر خود اهل سنت نیز اعتبار سندی داشته باشد می تواند با مورد نزول آیه درباره ابلاغ ولایت پیوند خورد، چون نوع این احادیث در صدد تفسیر عبارت... وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ...؛ «خداوند تو را از مردم حفظ می کند» است، نه آنکه به مورد نزول و بیان بخش اول آیه که می فرماید: بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ...؛ «آنچه را بر تو نازل شده تبلیغ کن» نظر داشته باشد، از این رو پس از ابلاغ ولایت چون خداوند ضمانت به حفظ پیامبرش داده بود حضرت دستور به ترک نگهبانی داد.

برخی از مفسران و متکلمان شیعه (4) در تأیید نزول آیه مورد بحث درباره ولایت امام علی علیه السلام به شأن نزول آیات اول و دوم و سوم معارج تمسک کرده اند. بخشی از روایاتی که درباره شأن نزول این آیات وارد شده به طور خلاصه چنین است:

اعلان ولایت امام علی در روز غدیر به حارث بن نعمان فهری رسید. وی سوار بر مرکب شد و رسول خدا صلی الله علیه و آله را در ابطح ملاقات کرد. او به پیامبر گفت: تو ما را به توحید و نماز و روزه و حج دعوت کردی و ما پذیرفتیم؛ هم اکنون به ما می گویی هر کس من مولای اویم پس علی مولای اوست. آیا این امر از خود توست یا از ناحیه خدا؟ حضرت فرمود: از ناحیه خدا. وی که خشمگین شده بود گفت: خدایا اگر آنچه محمد می گوید راست باشد پس

ص: 395

1- (1). ثعلبی، الکشف و البیان، ج 4، ص 97.

2- (2) واحدی، اسباب النزول، ص 204، ح 402.

3- (3). درباره مفاد این احادیث بحث بیشتری خواهیم کرد.

4- (4). مجمع البیان، ج 5، ص 352.

بر ما سنگی از آسمان فرود آر و بر ناقه خود سوار شد. همین که اندکی راه پیمود سنگی از آسمان آمد و او را به درک واصل کرد، سپس این آیات نازل شد.

سَأَلَ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ \* لِّلْكَافِرِينَ لَئِيْسَ لَهُ دَافِعٌ \* مِّنَ اللّٰهِ ذِي الْمَعَارِجِ 1

عده زیادی از علمای اهل سنت این حدیث را نقل نموده اند؛ از جمله حسکانی در شواهد التنزیل به سه سند از امام باقر علیه السلام، حذیفه بن یمان و ابوهریره، (1) ثعلبی در الکشف البیان ذیل آیه اول سوره معارج از امام صادق علیه السلام، (2) شبلیجی در نور الابصار (3) و مناوی در فیض القدر. (4)

براساس بررسی علامه امینی این حدیث از نظر خود اهل سنت صحیح و تمام رجال آن ثقة می باشند. (5)

### بررسی دیدگاه های اهل سنت

چنانکه پیش از این نیز ملاحظه کردید، اهل سنت درباره تفسیر این آیه همداستان نیستند. جمهور آنان بر این باورند که این آیه مورد نزول خاصی ندارد و خداوند به پیامبرش دستور می دهد هر چه را بر او نازل می کند ابلاغ کرده؛ از هیچ چیزی احساس ترس و خطر ننماید و خداوند وعده داده او را در برابر خطرات حفظ کند.

برخی از اهل سنت نیز به این اجمال درباره این آیه بسنده نکرده اند و در پی شناسایی مورد نزول آیه اقوالی را ذکر می کنند. این دیدگاه ها به دو دسته کلی تقسیم می شوند: برخی از آنها به استناد روایاتی است که در مصادر آنان در این باره رسیده و برخی استنباط شخصی مفسران است. دسته اول عبارتند از:

ص: 396

1- (2) . ر. ک: شواهد التنزیل، ج 2، ص 381.

2- (3) . ر. ک: الکشف و البیان، ج 10، ص 35.

3- (4) . ر. ک: نورالابصار، ص 71.

4- (5) . ر. ک: فیض القدر، ج 6، ص 217. جهت اطلاع بیشتر به فصل فضایل کتاب مراجعه کنید.

5- (6) . الغدير، ج 1، ص 463.

## 1. نزول آیه درباره علی بن ابیطالب علیه السلام

خداوند به پیامبرش دستور داده فضیلت یا ولایت امام علی علیه السلام را بر همگان آشکار سازد، از این رو رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم پس از این دستور درباره علی بن ابیطالب فرمود:

«من كنت مولاه فعلى مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه».

این قول همان قول شیعه است و در مصادر اهل سنت احادیثی متعدد از صحابه و تابعین به چشم می خورد که پیش از این ملاحظه شد. در منابع اهل سنت در شأن نزول هیچ آیه ای به اندازه این مورد روایت نرسیده است.

مفسران اهل سنت، چه آنان که معترض این قول شده و چه آنان که آن را مسکوت گذاشته اند درصدد رد و ایراد یا انکار اصل این مسئله، یعنی ارتباط آیه مذکور با امام علی علیه السلام برنیامده اند؛ مثلاً فخر رازی، این قول را به عنوان یکی از احتمال ها در مورد نزول آورده و با آنکه شیوه او همواره نقد و رد است در این باره مانند سایر احتمال های دیگر نقدی ندارد. (1)

حتی آلوسی در مورد نزول آیه درباره علی علیه السلام نزاعی نمی کند و ابتدا به صورت کامل آن را چنین نقل می کند:

وعن ابن عباس رضی الله تعالی عنهما «قال: نزلت هذه الآية في علي كرم الله تعالى وجهه حيث امر سبحانه ان يخبر الناس بولايته فتخوف رسول الله صلى الله عليه وسلم ان يقولوا حاجي ابن عمه و ان يطعنوا في ذلك عليه، فأوحى الله تعالى إليه هذه الآية فقام بولايته يوم غدیر خم، و أخذ بيده فقال عليه الصلاة والسلام: «من كنت مولاه فعلى مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه». و اخرج الجلال سيوطی فی الدر المنثور عن ابی حاتم و ابن مرويه و ابن عساکر روايه عن ابی سعيد الخدری قال: نزلت هذه الآية على و رسول الله صلى الله عليه و آله وسلم يوم غدیر خم فی علی بن ابیطالب كرم الله تعالى وجهه، و اخرج ابن مردويه عن ابن مسعود قال: لنا

ص: 397



تقرأ على عهد رسول الله صلى الله تعالى عليه وسلم يا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ إِنَّ عَلِيًّا وَلِيَّ الْمُؤْمِنِينَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَخبر الغدير عمده ادلتهم على خلافة الامير كرم الله تعالى وجهه وقد زادوا.

به هر حال، او ابتدا حديث ابن عباس را می آورد که آیه در روز غدیر خم اتفاق افتاد و رسول خدا صلی الله علیه و آله دست علی علیه السلام را گرفت و فرمود: «من كنت مولاه فعلى مولاه، اللهم وال من والاه و عاد من عاداه».

سپس نیز می گوید سیوطی آن را از ابن مردویه، ابن عساکر، ابی حاتم از ابوسعید خدری نقل نموده اند که درباره علی علیه السلام نازل شد. آنگاه کلام ابن مسعود را می آورد که این چنین تفسیر می نمودیم ای رسول خدا آنچه را بر تو نازل شده، ابلاغ کن علی ولی مؤمنین است و اگر خبر غدیر و خلافت امیرالمؤمنین علی علیه السلام را ابلاغ نکنی، رسالتت را انجام نداده ای. (1)

او در ادامه هرگز درصدد برنمی آید اصل نزول آن را درباره علی علیه السلام رد کند، بلکه تمام هم و غمش تردید بر دلالت آیه و خلافت علی علیه السلام است. (2)

در جایی دیگر می گوید: برای ما ثابت شده است که رسول الله در حق امام علی علیه السلام فرمود: «من كنت مولاه فعلى مولاه و زاد علی ذلك». (3)

نتیجه اینکه حتی مفسرینی که غالباً در مقام نزاع با شیعه هستند، در اینجا و در اصل نزول آیه درباره علی علیه السلام چیزی بیان نکرده اند.

## 2. نزول آیه و حراست از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم

اهل سنت براساس روایاتی متعدد که در صحیحین و کتاب های روایی دیگر نقل شده می گویند پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم پیش از نزول این آیه از ناحیه اصحاب خود حراست می شد، ولی پس از نزول آن و تضمین خداوند بر حفظ جان ایشان، عذر نگهبانان را

ص: 398

1- (1). روح المعانی، ج 6، ص 287.

2- (2). این موارد را علامه امینی و دیگران به تفصیل پاسخ داده اند. ک: الغدير؛ پاسخ به شبهات آلوسی بغدادی، مسعود فکری، پایان نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه امام صادق، 1371.

3- (3). روح المعانی، ج 6، ص 61.

خواست و فرمود: «بروید، خدا من را حفظ خواهد کرد.» این روایات بر فرض احراز صدور، در صدد بیان مورد نزول آیه نیست و با آن منافاتی ندارد، بلکه رد آنها تنها استناد پیامبر خدا را به بخشی از این آیه نشان می دهد و چون در متن برخی از روایات تصریح شده این تریخص از ناحیه رسول خدا صلی الله علیه و آله در مدینه بوده احتمال دارد این امر در فاصله غدیر خم تا وفات پیامبر خدا صلی الله علیه و آله باشد.

در این میان احادیثی دیگر به چشم می خورد که از حراست ابوطالب، عموی پیامبر خبر می دهد و در آنها پیامبر خدا صلی الله علیه و آله پس از نزول این آیه به عموی خود خبر می دهد نیازی به نگرهبانی نیست. اساساً مفسران اهل سنت این روایات را غریب می دانستند و بر این قول متفق اند که چون آیه مذکور مدنی است و در اواخر بعثت نازل شده است با حراست ابوطالب در مکه ناسازگار خواهد بود. برخی دیگر برای حل این معضل می گویند این آیه دو بار، یک بار در مکه و در اوایل بعثت و بار دیگر در مدینه در اواخر بعثت نازل شده است. (1)

لیکن این پاسخ مشکلی را حل نمی کند چون بر فرض که این آیه در اوایل بعثت نازل شده باشد در آن تضمین خداوند بر حفظ پیامبر خود در اوایل بعثت مطرح است و نیازی به نگرهبانی رسول خدا صلی الله علیه و آله در مدینه توسط یارانشان نخواهد بود تا دوباره حضرت آنان را تریخص کنند و بگویند خداوند من را حفظ خواهد کرد. البته حراست ابوطالب از رسول خدا صلی الله علیه و آله مسئله ای غیرقابل انکار است، (2) ولی نزول آیه در این باره قابل اثبات نیست.

در برخی از مصادر اهل سنت روایتی دیگر از قول ابن عباس به چشم می خورد که در آن از رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسیده اند کدام آیه بر شما گران آمد؟ حضرت فرمود:

در ایام حج در منا بودم و مشرکان عرب و سایر مردم در آنجا بودند جبرئیل بر من نازل شد و گفت: یا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ ؛ «ای رسول آنچه را از پروردگارت بر تو نازل شده برسان...»، من برخاستم و ندا دادم ای مردم، چه کسی من را یاری می کند تا پیام پروردگارم را برسانم و برای او بهشت باشد. ای مردم

ص: 399

1- (1). همان، ج 4، ص 29.

2- (2). ابن کثیر، تفسیر القرآن العظیم، ج 4، ص 29.

بگویند لا اله الا الله و من رسول خدایم تا رستگار شده، نجات یابید و به بهشت روید، پس هیچ کس از مرد وزن و کودک نبود، جز آنکه مرا با خاک و سنگ هدف قرار داد و به صورتم آب دهان انداخت و گفتند دروغگوست... پس عباس عموی او آمد و حضرت را از دست آنان نجات داد و آنان را به عقب راند. (1)

اعمش می گوید: به همین دلیل بنی العباس افتخار می کنند و می گویند این آیه که می فرماید إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ وَ لَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ؛ (2) «تو آن کس را که دوست داری نمی توانی هدایت کنی، بلکه خداوند هر کس را بخواهد هدایت می کند» درباره بنی العباس نازل شده، چون پیامبر می خواست ابوطالب هدایت شود، ولی خداوند عباس را هدایت کرد.

آثار وضع و جعل در این حدیث به خوبی نمایان است. در واقع این حدیث ساخته دست افرادی است که می خواهند برای بنی العباس در برابر علویان فضیلتی بسازند؛ چون:

اولاً؛ آیه مذکور به اتفاق فریقین در اوایل بعثت در مکه نازل نشده و تکرار نزول نیز همان مشکل قبلی را خواهد داشت.

ثانیاً؛ این حدیث که خبر واحد است مخالف با تمام احادیثی است که در آنها حضرت دستور می دهد با نگهبانان به خاطر وعده و تضمین خداوند بر حفظ او از اطراف آن حضرت پراکنده شوند، ولی در این روایت بر حفظ و نگهبانی عباس تأکید می ورزد.

ثالثاً؛ اگر بر فرض، عباس حضرت را از دست مشرکان نجات داده باشد، دلیل ایمان وی به اسلام نیست، بلکه وی در اوایل بعثت به پیامبر ایمان نیاورد و در جنگ بدر در صف مشرکان بوده است. (3)

دسته دیگری از این روایات به مورد نزول آیه اشاره دارد و تنها از دو نفر صحابی، یعنی جابر بن عبدالله و ابوهریره نقل شده است.

این ابی حاتم به نقل از جابر بن عبدالله انصاری می گوید:

در جنگ پیامبر خدا صلی الله علیه و آله با بنی انمار، حضرت بر سر چاهی نشسته

ص: 400

---

1- (1). الدر المنثور، ج 3، ص 17؛ فتح القدير، ج 2، ص 61؛ روح المعانی، ج 4، ص 290.

2- (2). سوره قصص، آیه 56.

3- (3). ر. ک: ابن حجر، الاصابه، ج 3، ص 631، رقم 4510.

بود، پس مردی به نام وارث یا غورث بن الحارث از بنی نجار قصد کشتن حضرت را کرد وی نزد پیامبر آمد و گفت: شمشیرت را بده تا بکنم. حضرت آن را به وی داد آنگاه دستش لرزید و شمشیر افتاد. حضرت به او فرمود: خداوند بین تو و آنچه می خواستی انجام دهی، مانع شد. آنگاه این آیه نازل شد: **يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ. (1)**

این داستان را تنها ابن ابی حاتم به این شکل نقل کرده، از این رو ابن کثیر در تحلیل این ماجرا می گوید: «حدیث جابر بدین صورت غریب می نماید.» (2)

ابن حبان و ابن مردویه به نقل از ابوهریره این داستان را به صورتی دیگر نقل کرده اند:

در یکی از سفرها پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله برای استراحت در سایه درختی نشست و شمشیر خود را بر درخت آویزان کرد. مردی که گفته می شود غورث بن حرث بوده با استفاده از فرصت، شمشیر حضرت را برگرفت و با اشاره به پیامبر خدا صلی الله علیه و آله گفت: ای محمد چه کسی تو را از دست من نجات می دهد؟ حضرت فرمود: خداوند مانع از این کار تو خواهد شد، شمشیر را ببنداز. او نیز شمشیر را انداخت و آنگاه چنین نازل شد: **وَاللَّهُ يُعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ** خداوند تو را از مردم حفظ خواهد کرد. همین مضمون از محمد بن مکعب القرظی از تابعین نیز نقل شده است. (3)

آنچه می توان در ارزیابی این داستان ها گفت اینک:

1. اختلاف در نقل این داستان که از دو نفر صحابی رسیده، از اعتبار می کاهد.
2. این داستان با متن آیه ناسازگار است که در آن بر ضمانت حفظ پیامبر خدا به خاطر ابلاغ پیام های خدا به طور عام (آنگونه که جمهور اهل سنت بر آن اند) یا پیامی خاص (آنگونه

ص: 401

---

1- (1). رازی، ابن ابی حاتم، تفسیرالقرآن العظیم، ج 4، ص 1173، ح 6614. گفته شده: این جنگ، جنگ ذات الرقاع بوده که در سال چهارم هجری اتفاق افتاده است.

2- (2). ابن کثیر، تفسیرالقرآن العظیم، ج 2، ص 79.

3- (3). همان و نیز ر. ک: جامع البیان، ج 4، ص 308.

که شیعه بر آن متفق اند) تأکید شده است. پس حضور پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در جنگ و استفاده یکی از دشمنان از فرصت به مسئله تبلیغ احکام خدا ارتباطی ندارد.

3. توطئه برای قتل پیامبر خدا صلی الله علیه و آله پیش از این توسط مشرکان در ليله المبيت در مکه و نیز در هنگام بازگشت از جنگ تبوک از ناحیه منافقان صورت گرفت. پس این توطئه تازگی نداشته تا بر اثر آن در اواخر بعثت (با توجه به زمان نزول آیه) خداوند طبق آیه مذکور ضمانت خود را بر حفظ پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم اعلام کند.

4. این جریان با تمام روایاتی که از طریق اهل سنت و شیعه نقل شده منافات دارد چون در آنها نگرانی حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم به خاطر تبلیغ دستوری بود که بر ایشان نازل شده بود.

احتمال دارد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله که سر تا پای وجودش را باور به خدا فرا گرفته بود و توکل بی مانندی به خدا داشت در برخورد با آن مرد بدون آنکه کوچک ترین هراسی به خود راه دهد فرموده باشد: خداوند مرا حفظ خواهد کرد و خداوند هم در تأیید این اندیشه تعبیر *وَ اللّٰهُ يَعْصِيْكُمْ مِّنَ النَّاسِ* را نازل کرده باشد. این تعبیر ممکن است وحی غیرقرآنی بوده باشد که با بخشی از آیه تبلیغ در الفاظ همسان است و موجب شده تا دیگران چنین پندارند که تمام آیه تبلیغ درباره این ماجرا نازل شده باشد. شاهد این مطلب دقت در متن گزارش هایی است که در این باره رسیده و در تمام آنها عبارت *فانزل الله وَ اللّٰهُ يَعْصِيْكُمْ مِّنَ النَّاسِ* به چشم می خورد.

مفسران اهل سنت به دلیل همین ضعف ها در این روایات در مقام تفسیر این آیه و بیان نزول آن به این داستان اکتفا نکرده اند و در جست و جوی مورد نزول آیه و آنچه حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم مأمور به تبلیغ آن شد برآمده اند. این موارد مبتنی بر استنباطهای اهل سنت بدون استناد به روایات است که تحت عنوان دسته دوم بدین شرح مورد بررسی قرار می گیرند.

### 3. نزول آیه درباره رجم و قصاص

برخی از دانشمندان اهل سنت می گویند خداوند به پیامبرش دستور داد آنچه را که درباره حکم رجم و قصاص بر وی نازل شده است اعلان کند.

این اعلان برخورد با موضع یهود بود(1) که می خواستند به نحوی از حکم رجم زناى محصنه که در کتاب تورات بود سر باز زنند. آنان افرادی را نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله فرستادند تا از ایشان حکم زناى محصنه را جویا شوند و به خود گفتند اگر دستور شلاق داد پذیرید و اگر امر به رجم کرد زیر بار نروید. چون از حکم پرسیدند، جبرئیل بر ایشان نازل شد و حکم آن را از ناحیه خدا رجم اعلام کرد و حضرت هم حکم خدا را گفتند.

همین ماجرا را درباره قصاص نیز گفته اند. برخی از یهودیان می خواستند از حکم قصاص که در تورات آمده فرار کنند و برای این کار نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمدند و ایشان نیز حکم به قصاص کردند. این گونه روایات اهل سنت می گویند که آیات 41 تا 43 که پیش از آیه مورد بحث در همین سوره مائده قرار دارد، در این باره است:

... يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ مِنْ بَعْدِ مَوَاضِعِ عِهِ يَقُولُونَ إِنْ أُوتِيتُمْ هَذَا فَخُذُوهُ... فَإِنْ جَاؤُكَ فَاحْكُم بَيْنَهُمْ أَوْ أَعْرِضْ عَنْهُمْ وَإِنْ تُعْرِضْ عَنْهُمْ فَلَنْ يَصْرِوْكَ شَيْئاً وَإِنْ حَكَمْتَ فَاحْكُم بَيْنَهُمْ بِالْقِسْطِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ\* وَكَيْفَ يُحْكِمُونَكَ وَعَدَّاهُمُ التَّوْرَةَ فِيهَا حُكْمُ اللَّهِ ثُمَّ يَتَوَلَّوْنَ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ وَمَا أُولَئِكَ بِالْمُؤْمِنِينَ؛

«آنان [یهودیان] کلام را از جای خودش منحرف می کنند [شلاق زدن را به جای رجم قرار می دهند] و به خود می گویند اگر [رسول خدا] این را [حکم به شلاق را] داد بگیری و اگر این [حکم] را نداد [امر به رجم را] زیر بار نروید، پس [ای رسول ما] اگر نزد تو آمدند بین آنان [طبق حکم خدا] داوری کن یا از آنان دوری گزین. اگر از آنان اعراض کردی هیچ ضرر و زیانی به تو نمی رسانند و اگر میان آنان حکم کردی به عدالت حکم کن، همانا خداوند افراد عادل را دوست دارد. و چگونه تو را داور قرار می دهند؛ در حالی که تورات نزد آنان است و در آن حکم خدا هست آنگاه از حکم سر می پیچند و آنان مؤمن نیستند».

این قول، بدون دلیل و مخالف با اقوال تمام صحابه است و متن این آیات در رد آن کافی است، چون بیان حکم خدا درباره رجم و قصاص که در تورات آمده پیش از آیه مورد بحث (در آیات 45 تا 50) مطرح است و یهودیان هم در زمان نزول این سوره در اواخر بعثت تار و مار

ص: 403

---

1- (1). ر. ک: معالم التنزیل (تفسیر بغوی)، ج 2، ص 51؛ رازی، فخرالدین، مفاتیح الغیب، ج 12، ص 48؛ جوزی، ابن القیم به نقل از عینی، محمود، عمدہ القاری، ج 18، ص 206.

شده بودند و در موقعیتی نبودند که بخواهند به حضرت زبانی برسانند تا خداوند وعده به حفظ پیامبرش دهد.

#### 4. نزول آیه و عیب جویی یهود و استهزای اسلام

احتمال دیگری که در مورد نزول آیه مورد بحث مطرح شده آن است که رسول خدا صلی الله علیه و آله پیش از نزول این آیه از یهود عیب جویی نمی کرد و خیانت ها و لغزش های آنان را برملا نمی ساخت؛ هر چند یهودیان از عیب جویی مسلمین و استهزای اسلام کوتاهی نمی کردند، اما پس از نزول این آیه، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله سکوت را شکست و فضایح یهود و نصاری را برملا کرد.

مقاتل بن سلیمان (م 150 ق) نخستین کسی است که این قول را مطرح ساخته، وی می گوید:

پیامبر خدا یهود را بارها به اسلام فراخواند، اما آنان مسخره می کردند و می گفتند: «أترید یا محمد ان نتخذک حنانا، کما اتخذت النصارى عیسی بن مریم حنانا؛ (1) آیا می خواهی تو را محبوب و معشوق خود قرار دهند».

پس چون آن حضرت چنین دید ساکت شد. آنگاه خداوند متعال پیامبرش را واداشت تا باز هم آنان را به سوی خدا فراخواند و تکذیب و استهزای آنان مانع از ادامه کار نشود و چنین نازل کرد: یا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ... وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ؛ یعنی خداوند تو را از یهود حفظ می کند تا تو را نکشند. پس چون این آیه نازل شد پیامبر از قتل و ترس ایمنی یافت و فرمود: باکی بر من نیست که چه کسی مرا خوار کند و چه کسی مرا یاری کند، چون حضرت پیش از آن می ترسید یهودیان ایشان را فریب دهند و به قتل رسانند. (2)

پس از وی طبری، بغوی و محمد بن ابی بکر رازی نیز همین قول را اختیار کرده اند. فخر رازی نیز پس از ارائه احتمال های گوناگون در مورد نزول آیه مورد بحث، همین قول را

ص: 404

1- (1). خلاصه عبقات الانوار، ج 8، ص 251.

2- (2). مقاتل بن سلیمان، تفسیر مقاتل بن سلیمان، ج 1، صص 491-492.

برگزیده است. تنها دلیل این افراد سیاق یا تناسب آیات قبل و بعد از این آیه است که جملگی درباره یهودیان است. فخر رازی در این باره می نویسد:

سزاوارتر است که بگوییم خداوند تعالی، پیامبر را از مکر یهود و نصارا ایمن کرد و به وی دستور داد بدون دلهره از آنان، تبلیغ خود را آشکار سازد، چون آیات زیادی پیش از این آیه و پس از آن درباره یهود و نصاراست و ممکن نیست این آیه بدون ارتباط با آنها در بینشان قرار گیرد، از این رو خداوند به پیامبرش دستور داد این سخن را که برای اهل کتاب به شدت گران تمام می شود ابلاغ کند و بگوید:

قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَسْتُ عَلَىٰ شَيْءٍ حَتَّىٰ تُقِيمُوا التَّوْرَةَ وَ الْإِنْجِيلَ وَ مَا أَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ وَ لَيَزِيدَنَّ كَثِيرًا مِنْهُمْ مَا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ طُغْيَانًا وَ كُفْرًا... (1)

«بگو ای اهل کتاب شما بر چیزی از دین نیستند [در دست شما حق و صوابی نیست] تا آنکه تورات و انجیل و آنچه را از ناحیه پروردگارتان بر شما نازل شده برپا دارید، ولی به یقین آنچه بر تو از سوی پروردگارت نازل شده بر طغیان و کفرشان افزوده است».

فخر رازی روایتی را از حسن بصری بدین صورت نقل می کند تا تأییدی بر این قول باشد:

ان الله بعثني برسالته فضقت بها ذرعا و عرفت ان الناس يكذبوني و اليهود و النصاري و قریش يخوفوني فلما انزل الله هذه الآية زال الخوف بالكلية؛ (2) خداوند مرا برای رسالت خود برانگیخت، پس من از این مأموریت دل‌تنگ بودم و می دانستم مردم مرا تکذیب و یهود و نصارا و قریش مرا تهدید می کنند پس چون این آیه نازل شد تمام ترس ها و نگرانی ها از میان رفت.

سخن فخر رازی و به پیروی از او رشید رضا (3) برخلاف ادعاهای هر دو مفسر با ضعف های جدی رو به روست. تنها نقطه قوت کلام او وحدت سیاق و تناسب آیه مورد بحث با آیات قبل و بعد آن است که موجب دلالت سیاق می شود و به آیه ظهوری خاص می بخشد، لیکن:

ص: 405

1- (1) . سوره مائده، آیه 68.

2- (2) . التفسیر الکبیر، ج 12، ص 48 ذیل آیه یا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ....

3- (3) . رشید رضا نیز به این سیاق تمسک کرده و به عنوان احتمال، آیه تبلیغ را درباره یهودیان می داند. او در جای دیگری نیز می گوید محتمل است آیه مذکور در اوایل بعثت نازل شده باشد، لیکن آیه در سیاق تبلیغ اهل کتاب قرار داده شد تا نشان دهد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در معرض اذیت و آزار آنان بوده اند.



اولاً؛ سیاق، قرینه ای مقامی است و برابر نص روایات و قرینه های دیگر ظهوری نخواهد داشت، زیرا هیچ نصی در دست نیست که دلالت کند مورد نزول آیه مذکور درباره یهود است.

ثانیاً؛ فخر رازی اذعان دارد که آیه مورد بحث در غایت تهدید و وعید است. (1) از این رو جای این پرسش از رازی هست که بپرسیم چگونه ممکن است در زمان نزول سوره مانده که پس از در هم شکستن شوکت یهود در جنگ هایی مثل خیبر است و یهودیان پس از آن تن به ترک وطن یا جزیه داده اند و تحت سیطره اسلام سر جایشان نشسته اند، با این اوصاف پیامبر باز هم از ایشان دلهره داشته باشد و از اظهار حکم خدا بترسد و خداوند هم پیامبرش را دوباره تهدید کند! آیا پیش از این یهودیان، پیامبر خدا را تکذیب نکرده بودند تا هم اکنون حضرت از این تکذیب بهراسد؟

ثالثاً؛ بنا به گفته فخر رازی، حکمی که خداوند درباره یهود نازل کرد به قدری بر آنان گران تمام می شد که موجب تأخیر در ابلاغ آن به سوی رسول خدا می گردید. پیام الهی این بود که: «ای اهل کتاب، شما هیچ چیز نیستید تا آنکه...»، در حالی که قرآن پیش از این آیه، در آیه 64 همین سوره خطاب به یهود می فرماید:

وَقَالَتِ الْيَهُودُ يَدُ اللَّهِ مَغْلُولَةٌ غُلَّتْ أَيْدِيهِمْ وَ لُعِنُوا بِمَا قَالُوا بَلْ يَدَاهُ مَبْسُوطَتَانِ يُنفِقُ كَيْفَ يَشَاءُ وَ لَيَزِيدَنَّ كَثِيرًا مِنْهُمْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ طُغْيَانًا وَ كُفْرًا وَ أَلْقَيْنَا بَيْنَهُمُ الْعَدَاوَةَ وَ الْبَغْضَاءَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ كُلَّمَا أَوْقَدُوا نَارًا لِلْحَرْبِ أَطْفَأَهَا اللَّهُ وَ يَسَّ عَوْنٌ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا وَ اللَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُفْسِدِينَ ؛

فخر رازی اذعان می کند بخشی از آیه ای که تبلیغش بر یهود گران می آمد در این آیه (آیه 64) است؛ یعنی این بخش که می فرماید... وَ لَيَزِيدَنَّ كَثِيرًا مِنْهُمْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ طُغْيَانًا وَ كُفْرًا وَ در آن آیه (آیه 68) تنها تکرار صورت گرفته که آن هم برای تأکید است. بنابراین از نظر فخر رازی اصل ابلاغ این آیه موجب دلهره و نگرانی برای رسول خدا صلی الله علیه و آله نبود، لیکن در تکرار تبلیغ آن دلهره و ترس داشت. آیا این سخن معقول است؟ مگر فخر رازی به صدر آیه استناد کند و بگوید تنها ابلاغ این بخش از آیه که می فرماید:

قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَسْتُمْ عَلَى شَيْءٍ حَتَّى تُقِيمُوا التَّوْرَةَ وَ الْإِنْجِيلَ وَ مَا أُنزِلَ إِلَيْكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ... ؛

ص: 406

موجب نگرانی و خوف رسول خدا صلی الله علیه و آله بوده است؛ در حالی که پیش از این آیات این سوره ده ها آیه به اهل کتاب خطاب شده است؛ از جمله خداوند متعال در سوره آل عمران می فرماید:

قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ شَهِيدٌ عَلَىٰ مَا تَعْمَلُونَ \* قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تَصُدُّونَ عَن سَبِيلِ اللَّهِ مِمَّنْ آمَنَ تَبْغُونَهَا عِوَجًا...؛ (1)

«بگو ای اهل کتاب، چرا به آیات خدا کفر می ورزید و خداوند بر آنچه می کنید گواه است. بگو ای اهل کتاب چرا راه خدا را [بر] کسی که نمی خواهد ایمان آورد می بندید».

همچنین در جایی دیگر فرموده است:

قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ هَلْ تَتَّقُمُونَ مِنَّا إِلَّا أَنْ أَمَّا بِاللَّهِ وَ مَا أُنزِلَ إِلَيْنَا وَ مَا أُنزِلَ مِن قَبْلُ وَ أَنْ أَكْثَرَكُمْ فَاسِقُونَ؛ (2)

«بگو ای اهل کتاب، آیا از ما انتقام می گیرید جز آنکه [جرم ما آن است که] ما به خدا و آنچه بر ما نازل شد و آنچه پیش از این نازل شده ایمان آوردیم. و همانا بیشتر شما فاسق اید».

آیا در برابر اینها تنها مسئله ای که می توانست درباره اهل کتاب برای پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نگرانی ایجاد کند همین بود که آن حضرت از جانب خدا به آنان بگوید: «شما بر چیزی نیستید، جز آنکه تورات و انجیل و آنچه را از ناحیه پروردگارتان بر شما نازل شده است برپا کنید.» آیا می توان پذیرفت که این مسئله آن قدر برای اهل کتاب گران تمام می شده که موجب پرهیز رسول خدا صلی الله علیه و آله از گفتن آن می شد؟! به نظر می رسد اگر فخر رازی از حسن بصری نقل می کند در هیچ یک از منابع فریقین بدین صورت که او نقل کرده نیامده است. تمام کسانی که این حدیث را نقل کرده اند بدین صورت آورده اند:

ان رسول الله قال: ان الله بعثني بالرسالة أو برسالته فضقت بها ذرعا و عرفت ان الناس مكذبي فاعدوني فيها لا بلغها او ليعذبني؛

خداوند مرا برای رسالت خود برانگیخت، من از این مأموریت دل‌تنگ بودم و می دانستم

ص: 407

1- (1) . سوره آل عمران، آیه 3 و آیات 98-99.

2- (2) . سوره مائده، آیه 59.

مردم مرا تکذیب نمی کنند، پس خداوند مرا تهدید کرد آن را تبلیغ کنم یا مرا عذاب خواهد کرد. (1)

در متن روایت همان گونه که ملاحظه می کنید، برخلاف ادعای فخر رازی سخن از یهود و نصارا نیست. اساساً در تمام احادیثی که اهل سنت درباره نزول این آیه ذکر کرده اند (چه درست و چه نادرست) سخنی از یهود و نصارا در میان نیست.

## 5. اقوالی دیگر در سبب نزول آیه تبلیغ

اهل سنت اقوال و احتمالاتی دیگر در مورد نزول این آیه ذکر کرده اند که به نظر ما ضعیف و از واقعیت دورند و نیازی به طرح و نقد گسترده آنها نیست، چون افزون بر آنکه دلیلی از روایات و قرینه ای از آیات برای آنها ندارند بطلان آنها با توجه به سبک و سیاق آیه مورد بحث و جایگاه سوره مانده و نزول آن در اواخر بعثت، خود به خود روشن می شود به ویژه اگر به شأن و ویژگی های رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم که در قرآن ذکر شده و پیش از آن در بحث بررسی دیدگاه شیعه گذشت دقت کنیم این اقوال عبارتند از:

الف) چون آیه تخییر نازل شد و در آن خداوند فرمود:

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لَأُزَوِّجَكُ مِنْ كُنْتُنَّ تُرِدْنَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَزِينَتَهَا فَتَعَالَيْنَ أُمَتِّعَنَّ وَأُسْرِحَنَّ سَرَاحًا جَمِيلًا؛ (2)

«ای پیامبر به همسران خود بگو اگر زندگی دنیا و زینت آن را می خواهید پس بیاید تا شما را بهره مند کنم و به صورت زیبا شما را رها سازم.»

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را بر آنان عرضه نکرد، چون می ترسید آنان حیات دنیا را انتخاب کنند. (3)

ص: 408

---

1- (1) . ر. ک: مسند احمد بن حنبل، ج 2، ص 390؛ واحدی نیشابوری، الوسیط، ج 3، ص 208؛ بغوی حسین، معالم التنزیل، ج 2، ص 51؛ واحدی نیشابوری، اسباب النزول، ص 150؛ سیوطی جلال الدین، اسباب النزول، ص 109؛ الدر المنثور، ج 3، ص 117؛ شوکانی، فتح القدر، ج 2، ص 60.

2- (2) . سوره احزاب، آیه 28.

3- (3) . ر. ک: مفاتیح الغیب، ج 12، ص 49؛ عمده القاری، ج 18، ص 206.

ب) این آیه درباره زینب، همسر زید، پسرخوانده پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نازل شده که داستان آن در سوره احزاب آمده است.

ج) آیه در مورد جهاد و پیکار در راه خدا نازل شده است. چون منافقان از پیکار در راه خدا ناخشنود بودند و حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم نیز برخی اوقات از تشویق به جهاد امساک می کرد. (1)

د) چون آیه نازل شد که:

وَلَا تَسُبُّوا الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ فَيَسُبُّوا اللَّهَ عَدْوًا بِغَيْرِ عِلْمٍ؛ (2)

«آنان که غیر خدا را می خوانند دشنام ندهید که [ممکن است] آنان نیز از دشمنی، بدون علم خدا را دشنام دهند».

رسول خدا صلی الله علیه و آله از عیب جوئی از معبودهای مشرکان چشم پوشید، ولی پس از نزول آیه مورد بحث آن را پنهان نکرد و به عیب جوئی معبودهای آنان پرداخت، چرا که خدا هم به حفظ آن حضرت وعده داده بود. (3)

ه - این آیه درباره حقوق مسلمانان نازل شد و آنگاه که پیامبر خدا در حجه الوداع شرایع و مناسک را اعلام کرد، فرمود: آیا رساندم؟ گفتند: آری و حضرت فرمود: خدایا گواه باش. (4)

و) خداوند پیامبرش را به شتاب در رساندن پیامی که بر او نازل شده امر می کند، از این رو حضرت تصمیم داشت هر آنچه را بر او نازل شده برساند، لیکن برخی از پیام ها را به تأخیر انداخت: چون بر خویش می ترسید و ادامه آیه هم این احتمال را تقویت می کند، (5) چرا که می فرماید: وَاللَّهُ يَعْلَمُكُمْ مِنَ النَّاسِ .

ص: 409

---

1- (1) . همان مصادر قبلی.

2- (2) . سوره انعام، آیه 108.

3- (3) . ابن عباس، تنویر المقباس، ص 98 و نیز ر. ک: مفاتیح الغیب، ج 12، ص 49.

4- (4) . عمده القاری، ج 18، ص 206. ثعلبی نیز احتمال های مذکور را درباره آیه نقل کرده است: الکشف و البیان، ج 4، ص 91.

5- (5) . رازی، محمد بن ابی بکر، تفسیر اسئله القرآن المجید و اجوبتها، ص 74.

ز) برخی دیگر می گویند چون مکه فتح شد و اسلام گسترش یافت خداوند به حضرت محمد صلی الله علیه و آله وسلم دستور داد هر آنچه را که برای آن فرستاده شده آشکار و بی پرده و بدون هیچ ترسی، ابلاغ کند که اگر به این صورت ابلاغ نکند رسالت پروردگارش را نرسانده است. (1) یا اینکه آیه خطاب به حضرت می گوید: آنچه را بر تو نازل شد بدون ترس از هیچ کسی برسان و اگر با ترس تبلیغ کنی، گویی که تمام رسالت پروردگارت را نرسانده ای. (2)

ابن انباری می گوید:

پیامبر برخی از آیات قرآن را در زمانی که در مکه بود آشکارا ابلاغ و برخی را به خاطر ترس از هجوم مشرکان به یارانش پنهان کرد، ولی پس از آنکه خداوند اسلام را با مؤمنان عزیز گرداند به حضرت دستور داد هر چه را بر تو نازل شده آشکار کن. (3)

این اقوال و نظایر آن چیزی جز استتباطها و به عبارت درست تر استحسان های این افراد نیست و با مسلمات تاریخ ناسازگار است، چون در شرایطی که پس از فتح مکه یا فتوحات دیگر، اسلام عزیز شده و گسترش یافته است ابلاغ پیمان هایی که پنهان مانده اند نیاز به تهدید و تضمین ندارد؛ یعنی نیازی به این نیست که خداوند بفرماید:

وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ؛ «اگر انجام ندهی، رسالت خدا را انجام نداده ای»

و چنین ضمانت کند که:

وَ اللَّهُ يَعْصِيكُمْ مِنَ النَّاسِ؛ «خداوند تو را از گزند مردم حفظ می کند».

از سوی دیگر توطئه مشرکان برای قتل حضرت در ليله المبيت در مکه صورت گرفت. بنابراین حضرت بر خود نترسیده و ابلاغ پیام های خدا را پنهان نکرده بود. همچنین باید پس از نزول این آیه آیاتی در همین سوره یا سوره توبه که پس از این سوره نازل شده وجود

ص: 410

1- (1) . ابن قتیبه، المسائل والاجوبه، ص 222.

2- (2) . تفسیر بغوی، ج 2، ص 52. و نیز ر. ک: تفسیر نسفی، ج 1، ص 293؛ واحدی نیشابوری، الوسیط، ج 2، ص 208؛ ابن عطیه، المحرر الوجیز، ج 1، ص 214؛ مفاتیح الغیب، ج 12، ص 48؛ المسائل والاجوبه، ص 222.

3- (3) . به نقل از واحدی نیشابوری، الوسیط، ج 2، ص 208؛ ابن عطیه، المحرر الوجیز، ج 1، ص 214؛ مفاتیح الغیب، ج 12، ص 48.

داشته باشد که درباره مشرکان باشد آن هم با سبک و سیاقی که احتمال نزول آنها در اوایل بعثت معقول بوده، ولی ابلاغ آنها به تأخیر افتاده باشد تا در این آیه حکم به ابلاغ آن شود.

نتیجه اینکه طبق آنچه گفتیم تردیدی باقی نمی ماند که آیه تبلیغ در شأن حضرت علی علیه السلام و در مقام ولایت ایشان نازل شده و عده اندکی که سعی نموده اند آن را از مسیر اصلی خود منحرف سازند، کژاندیشانی هستند که تلاش می کنند بر تاریخ اسلام و اندیشه مسلمانان پوشش گذارند و حق و حقیقت را نادیده گیرند.

## 5. آیه مباهله

### اشاره

آیه مباهله (1) از مهم ترین ادله قرآنی، در خصوص فضیلت و برتری اهل بیت علیهم السلام است. مفسران و دانشمندان مذهب اهل بیت علیهم السلام و اهل سنت در طول تاریخ درباره این آیه، بحث های مختلفی را انجام داده اند.

نکته حائز اهمیت این است که از ظاهر آیه «مباهله» نمی توان برای ولایت و رهبری اهل بیت علیهم السلام استفاده نمود؛ چون ظاهر این آیه شریفه صرفاً فضیلت و برتری اهل بیت علیهم السلام را بیان می کند، ولی با توجه به معنا و مفهوم آیه و مقایسه مصادیق آن با دیگران، می توان از آن برای ولایت و رهبری اهل بیت علیهم السلام نیز استفاده هایی کرد.

این آیه را نیز می توان از مؤیدات آیه تطهیر دانست، زیرا در اینجا رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم تصریح می کنند که فقط امام علی، حضرت فاطمه، امام حسن و امام حسین علیهم السلام اهل بیت او هستند.

### جریان مباهله

پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم به همه کسانی که در جزیره العرب ساکن بودند پیغام فرستاد که موضع خود را نسبت به دین جدید روشن کرده، یکی از سه راه پیشنهادی مرا بپذیرید: «اسلام بیاورید، قبول جزیه کنید یا از جزیره بیرون روید».

آنها گفتند: «به مدینه می آییم و از راه گفت و گو مسئله را حل می کنیم». هنگامی که به مدینه آمدند، پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله به آنها فرمود: «باید یکی از همان راه های سه گانه را انتخاب کنید».

ص: 411

آنها گفتند: «ما هیچ کدام را انتخاب نمی کنیم. از کجا بدانیم که دین تو برحق است و تو فرستاده خدا هستی؟»

پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم فرمود:

«مباهله می کنیم. ما یک طرف می ایستیم و شما طرف دیگر و هر دو دعا کنیم که هرکدام برحق است، پیروز شود و طرف ناحق نابود گردد. اگر، به گمان شما، من دروغگو باشم، نابود می گردم و شما پیروز می شوید؛ اما اگر برعکس باشد، شما نابود خواهید شد».

آنها - که موضوع را خیلی جدی نمی گرفتند - پیشنهاد پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم را پذیرفتند و قرار شد که روز 25 ذی الحجه مباهله کنند. آن حضرت صبح زود از شهر خارج شد؛ در حالی که امام حسین علیه السلام را بغل گرفته بود و دست امام حسن علیه السلام در دستشان بود، حضرت زهرا علیها السلام به دنبال ایشان بود و حضرت علی علیه السلام پشت سر همه حرکت می کرد.

حضرت صلی الله علیه و آله وسلم در راه به این چهار نفر فرمود: «هر دعایی کردم، شما آمین بگویید».

نماینده های گروه اعزامی نصارا دو نفر به نام های «سید» و «عاقب» بودند. هنگامی که این دو نفر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را دیدند، پیش خود گفتند، «این حرکت، حرکت یک پیغمبر است، نه انسان خودخواه و سلطه جو؛ چرا که اگر یک انسان قدرت طلب بود، با جاه و شوکت می آمد، حال آنکه او با دو فرزند کوچک و دختر و دامادش می آید».

یکی از آنها به دیگری رو کرد و گفت، «من صورت هایی می بینم که اگر رو به آسمان کنند و از خدا بخواهند، خداوند کوه ها را از جا می کند. مبادا با اینها مباهله کنی!»

از این رو هر دوی آنها نزد پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم آمدند و گفتند، «حاضریم پیشنهادهايتان را بپذیریم».

این حدیث شریف ابعاد مختلفی دارد و برای خاندان نبوت جایگاهی بس رفیع را ثابت می کند.

### **سند و شأن نزول جریان مباهله در منابع اهل سنت**

همه محدثان و مفسران شیعه و اهل سنت، به اجماع، جریان مباهله را نقل کرده اند. در صحاح اهل سنت، معتبرترین کتاب های شیعه و معتبرترین تفسیرهای این جریان مطرح شده است؛ بنابراین درصحت سند این جریان جای هیچ گونه شکی نیست.

فخر رازی می گوید: «جریان مباحله از مسائل مورد اتفاق بین شیعه و سنی است».(1)

در این جا تعدادی از این حدیث ها را از معتبرترین کتاب های اهل سنت نقل می کنیم:

1. حاکم نیشاوری(2) از جابر بن عبدالله انصاری نقل می کند:

حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم صبح زود، در حالی که علی، فاطمه، حسن و حسین [علیهما السلام] همراهش بودند، وارد شد، سپس از سید و عاقب (دو نماینده نصاری) خواست که مباحله را آغاز کنند. آن دو نفر حاضر به مباحله نشده، تسلیم شدند و قرار شد که جزیه بپردازند....

جابر می گوید:

«[در آیه مباحله] مقصود از «انفسنا» حضرت رسول صلی الله علیه و آله و علی [علیه السلام] و مراد از «ابناءنا» حسن و حسین [علیهما السلام] است و «نساءنا» یعنی: فاطمه [علیها السلام]».(3)

2. مسلم، ترمذی، ابن منذر، حاکم و بیهقی(4) نقل می کنند: «هنگامی که این آیه نازل شد پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم علی، فاطمه، حسن و حسین [علیهم السلام] را خواست، سپس فرمود: «الهم هولاء اهلی».

3. زمخشری می گوید:

پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم، در حالی که حسین [علیه السلام] را در بغل گرفته بود و دست حسن [علیه السلام] در دستش بود، فاطمه [علیها السلام] پشت سر ایشان حرکت می کرد و علی [علیه السلام] به دنبال فاطمه [علیها السلام] حرکت می کرد، آمد و به همراهانش گفت: «اگر من دعا کردم شما آمین بگویید».(5)

اسقف نجران گفت:

«ای گروه نصارا، من صورت هایی می بینم که اگر دعا کنند، خداوند کوه ها را از جایشان

ص: 413

- 
- 1- (1) . تفسیر کبیر، ج 8، ص 80.
  - 2- (2) حاکم نیشابوری از بزرگان اهل سنت است.
  - 3- (3) . الدر المنثور، ج 2، صص 231-233.
  - 4- (4) . نویسندگان کتب، صحاح اهل سنت. ر. ک: انتهای همین بحث.
  - 5- (5) . الکشاف، ج 1، ص 368.



می کند! مبادا با این افراد مباحله کنید، که هلاک می شوید». بنابراین آنها پرداخت جزیه را پذیرفتند.

4. جابر نقل کرده است:

وفيهم نزلت نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَ أَبْنَاءَكُمْ وَ نِسَاءَنَا وَ نِسَاءَكُمْ وَ أَنْفُسَنَا وَ أَنْفُسَكُمْ رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم و  
على بن ابى طالب و أَبْنَاءَنَا الْحَسَنَ وَ الْحُسَيْنَ وَ نِسَاءَنَا فَاطِمَةَ؛(1)

جابر می گوید: [این آیه مباحله] درباره آنها (اهل بیت) نازل شده است... منظور از «خودمان» رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم و ابى طالب عليه السلام است، منظور از «پسران ما» حسن و حسین علیهما السلام و منظور از «زنان ما» فاطمه است.

5. از زید بن علی درباره این کلام خداوند متعال که فرموده: تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَ أَبْنَاءَكُمْ... نقل شده که گفته:

كان النبي صلى الله عليه وآله وسلم و على و فاطمه و الحسن و الحسين؛(2) از زید بن علی نقل شده است که درباره آیه مباحله گفت:  
آنان پیامبر صلى الله عليه وآله وسلم و آل و سلم علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم السلام بودند.

6. سدی می گوید:

فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ... الآية فأخذ النبي صلى الله عليه وآله وسلم بيد الحسن و الحسين و فاطمه و قال اتبعنا  
فخرج معهم. فلم يخرج يومئذ النصارى و قالوا: انا نخاف ان يكون هذا النبي صلى الله عليه وآله وسلم و ليس دعوه النبي كغيرها، فتخلفوا  
عنه يومئذ. فقال النبي صلى الله عليه وآله وسلم: لو خرجوا لا حترقوا فصالحوه على صلح...؛(3)

ص: 414

1- (1). ابن كثير الدمشقي، تفسير القرآن العظيم، ج 1، ص 379؛ اسباب النزول، ص 91؛ سيوطي، الدرالمشور، ج 2، ص 231.

2- (2). طبري، جامع البيان، ج 3، ص 300.

3- (3). جامع البيان، ج 3، ص 300؛ ابن ابى حاتم، تفسير القرآن العظيم، ج 2، ص 667، ح 3618 (با کمی تفاوت).

هنگامی که آیه مباحله نازل شد، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم دست حسن و حسین و فاطمه علیهم السلام را گرفت و به علی علیه السلام فرمود که به دنبال آنها بیاید و بدین وسیله جهت مباحله آماده شدند، ولی مسیحیان حاضر به مباحله نشدند گفتند: ما می ترسیم که این همان پیامبر خدا باشد و دعای پیامبر مانند دعای دیگران نیست. بدین جهت در آن روز از مباحله امتناع ورزیدند. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: اگر آنها مباحله می کردند، می سوختند. بنابراین پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم با آنها مصالحه نمود....

7. عامر بن سعد بن ابی وقاص از پدرش نقل می کند که روزی معاویه بن ابی سفیان به وی گفت: چرا ابوتراب (علی بن ابی طالب) را سب نمی کنی؟ سعد بن ابی قاص گفت: به خاطر سه خصلتی که پیامبر خدا درباره وی فرموده است... [و یکی از آنها چنین است]:

ولما نزلت هذه الآية دَعُ أَبْنَاءَنَا وَ أَبْنَاءَكُمْ دَعَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله وَسَلَّمَ عَلِيًا وَ فَاطِمَةَ وَ حَسَنًا وَ حُسَيْنًا فَقَالَ: اللَّهُمَّ هَوِّءْ أَهْلِي؛ (1) هنگامی که آیه مباحله نازل شد، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم السلام را فراخواند و سپس فرمود: خداوندا! اینان اهل من هستند.

حاکم نیشابوری پس از نقل این روایت چنین می نویسد:

«هذا حديث صحيح على شرط الشيخين و لم يخرجاه؛ (2) این حدیث براساس شرط [صحت و پذیرش حدیث] بخاری و مسلم، صحیح است، ولی آن دو این روایت را نقل نکرده اند».

8. جابر بن عبدالله نقل می کند هیئتی از اهل نجران نزد پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله

ص: 415

---

1- (1) . مسلم النیشابوری، صحیح مسلم، ص 1042، ح 32، الفضائل، باب فضایل علی بن ابی طالب علیه السلام (دار احیاء التراث العربی، بیروت چاپ اول 2000 م)؛ الترمذی الجامع الصحیح (سنن الترمذی)، ج 5، ص 225، ح 2999، (دار احیاء التراث العربی، بیروت، بی تا)؛ الحاکم النیشابوری، المستدرک علی الصحیحین، ج 3، ص 150 (کتاب معرفه الصحابه، باب من مناقب اهل بیت رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم؛ الدر المنثور فی التفسیر المأثور، ج 3، صص 232-233؛ رشید رضا، تفسیر المنار، ج 3، ص 322.

2- (2) . المستدرک علی الصحیحین، ج 3، ص 150.

وسلم آمدند و با آن حضرت به گفت و گو پرداختند. پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم آنها را به مباحله (ملاعنه) دعوت نمود و قرار گذاشتند که فردای آن روز مباحله کنند. فردای آن روز، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم دست امام علی، حضرت فاطمه، امام حسن و امام حسین را گرفت و آنها را به مباحله فرا خواند، ولی آنها از انجام مباحله امتناع ورزیدند و به پرداخت جزیه رضایت دادند. پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله وسلم پس از آن فرمود: «قسم به خدایی که مرا به حق مبعوث نمود، اگر آنها مباحله می کردند، بر روی آنها آتش می بارید» (1).

9. قال الشعبي: «ابنائنا» الحسن و الحسين «ونسائنا» فاطمه، «وانفسنا» علی بن ابی طالب؛ (2) شعبي می گوید: منظور از «پسران ما» حسن و حسین [علیها السلام] و منظور از «زنان ما» فاطمه [علیها السلام] و منظور از «خودمان» علی بن ابی طالب [علیه السلام] است».

10. عامر بن سعد بن ابی وقاص از پدرش چنین نقل می کند:

امر معاویه بن ابی سفیان سعدا فقال ما منعك ان تسب ابا تراب؟ فقال: اما ما ذكرت ثلاثاً قالهن رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم فلن اسبه لان تكون لي واحده منهن احب الي من حمر النعم. سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم يقول له - وقد خلفه في بعض مغازيه فقال له علي عليه السلام يا رسول الله خلفتني مع النساء والصبيان - فقال له رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم اما ترضى ان تكون مني بمنزله هارون من موسى الا انه لا نبوه بعدى (الحديث)؛

عامر پسر سعد بن ابی وقاص از پدرش سعد روایت کرده که گفت: معاویه بن ابی سفیان به سعد گفت: چرا تو به ابوتراب ناسزا نمی گویی؟ گفت: مدام که سه خبر را به یاد می آورم که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم درباره او فرموده دشنامش نمی دهم. سه چیزی که اگر یکی از آنها را درباره من فرموده بود از تمامی نعمت های دنیا بیشتر ارزش می دادم.

ص: 416

1- (1). اسباب النزول، ص 90.

2- (2). همان، ص 91.

[اول اینکه] از آن حضرت شنیدم هنگامی که در یکی از غزوات او را جانشین خود قرار داده بود فرمود: آیا راضی نیستی نسبت به من چون هارون نسبت به موسی باشی مگر اینکه بعد از من پیغمبری نخواهد آمد.

[دوم اینکه] در روز خیبر فرمود: فردا حتما پرچم را به دست مردی می دهم که خدا و رسولش را دوست دارد و خدا و رسولش هم او را دوست دارند و چون فردا شد همه گردن کشیدیم که شاید این مرد ما باشیم ناگهان فرمود: علی را نزد من بخوانید و چون او را آوردند آب دهان در چشم او انداخت و پرچم را به دست او داد و خداوند قلعه را برای او گشود.

[سوم اینکه] وقتی آیه فُقِلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَ أَبْنَاءَكُمْ نازل شد، رسول خدا صلی الله علیه و آله، علی و فاطمه و حسنین علیهم السلام را صدا زد و فرمود: بارالها اینان اهل بیت من اند.

عسقلانی بعد از نقل این داستان از «مسلم» و «ترمذی» چنین گفته:

«و این روایت از «ابی یعلی» به وجهی دیگر نقل شده بدین ترتیب که سعد به معاویه گفت: اگر اره دو سره ای را بر سرم بگذارند که علی را سب کنم هرگز این عمل را مرتکب نمی شوم.»<sup>(1)</sup>

آنچه می توان به طور کلی از روایات و احادیث فوق به دست آورد، شامل مطالب ذیل است:

1. روایات آیه مباحله در درجه نخست، به طور روشن برفضیلت و برتری پنج تن آل عبا؛ یعنی پیامبر اسلام، امام علی، فاطمه زهرا، امام حسن و امام حسین علیهم السلام دلالت دارد.

2. آیه مباحله مختص به پنج تن مقدس است و این از ظاهر آیه شریفه و روایات فریقین به دست می آید.

3. امام علی علیه السلام، فاطمه زهرا علیها السلام، امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام، نزد پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله وسلم شأن و منزلت بسیار ویژه ای داشتند.

ص: 417

---

1- (1). عسقلانی، فتح الباری، ج 8، ص 76؛ ترجمه امیرالمؤمنین من تاریخ دمشق، ج 1، ص 71، رقم 1102؛ المطالب العالیه، ج 4، ص 64؛ حیاة الصحابه، ج 2، ص 435.

4. طبق این روایات، پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله وسلم هنگام آوردن عزیزترین افراد خود آنها را اهل بیت علیهم السلام خود نامیده که این نکته، به معنای اصطلاح قرآنی و حدیثی «اهل بیت» است.

5. احتجاج امام علی علیه السلام و نیز برخی از اصحاب پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم به آیه مباحله برای اثبات برتری اهل بیت علیهم السلام، قرینه محکمی بر وقوع این حادثه است و نیز بر اختصاص آن به اهل بیت علیهم السلام تأکید می ورزد.

### آیه مباحله از دیدگاه مفسران مذهب اهل سنت

1. محمد بن جریر طبری (متوفای 310 ق) در تفسیر معروف خود ضمن بیان شأن نزول آیه مباحله می نویسد:

«پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله وسلم جهت مباحله با مسیحیان نجران، همراه علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم السلام آمد و آماده مباحله شد، ولی آنها با پیامبر مصالحه نمودند و راضی به پرداخت جزیه شدند.»<sup>(1)</sup>

2. نصر بن محمد سمرقندی (متوفای 375 ق) در تفسیر خود می نویسد:

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله وسلم آنها (مسیحیان نجران) را به مباحله دعوت نمود و جهت مباحله همراه علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم السلام آمد، ولی آنها از انجام مباحله سر باز زدند. در این هنگام پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم به آنها فرمود: یا اسلام بیاورید یا جزیه بدهید. آنها به پرداخت جزیه رضایت دادند و برگشتند. پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: اگر آنها مباحله می کردند، همگی هلاک می شدند، حتی گنجشک های نشسته بر دیوارهایشان.<sup>(2)</sup>

3. فخر رازی در تفسیر خود پس از بیان توضیحات لازم می نویسد:

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله وسلم پس از اصرار مسیحیان نجران بر جهل خود، آنها را به مباحله فراخواند و برای مباحله همراه علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم السلام آمد و به آنها فرمود: هرگاه من دعا کردم، شما آمین بگویید. اسقف نجران

ص: 418

1- (1). جامع البیان، ج 3، صص 299-301، جزء 3 (ذیل آیه 63، سوره آل عمران).

2- (2). تفسیر السمرقندی، ج 1، صص 274-275.

گفت: ای مسیحیان! من صورت هایی را می بینم که اگر خداوند را برای کندن کوه از جای خود بخوانند، کوه ها از جای خود کنده می شوند با آنها مباحله نکنید؛ زیرا هلاک می شوید و در روی زمین تا روز قیامت هیچ نصرانی باقی نمی ماند. آنها سپس به پرداخت جزیه راضی شدند و پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: اگر آنها مباحله می کردند، تبدیل به میمون و خوک می شدند و خداوند، نجران و اهل آن را حتی پرندگان نشسته برشاخه های درختانشان را هلاک می نمود.

فخر رازی در ادامه می افزاید:

وروی انه عليه السلام لما خرج في المرط الاسود فجاء الحسن عليه السلام فادخله ثم جاء الحسين عليه السلام فادخله، ثم فاطمه، ثم علي عليه السلام، ثم قال: **إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً**؛ روایت شده که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله وسلم با یک عبای پشمی سیاه رنگ از منزل خارج شد، حسن علیه السلام آمد و آن را داخل عبای خود نمود و سپس حسین علیه السلام آمد، او را نیز در زیر عبای خود قرار داد، سپس علی و فاطمه علیهما السلام آمدند و سپس آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: خدا فقط می خواهد پلیدی را از شما اهل بیت دور کند و شما را کاملاً پاک سازد».

فخر رازی پس از نقل این روایت چنین می نویسد:

«واعلم ان هذه الرواية كالمتمفق على صحتها بين اهل التفسير و الحديث؛ (1) بدان که در صحت این روایت بین مفسران و محدثان اتفاق نظر وجود دارد».

4. ابوالفدا اسماعیل بن کثیر دمشقی (متوفای 774 ق) در تفسیر خود می نویسد:

عده ای از مسیحیان نجران حضور پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله وسلم آمدند و با آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم درباره عیسی علیه السلام احتجاج کردند... هنگامی که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله وسلم آنها را به مباحله فراخواند، همراه علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم السلام آمد، ولی آنها از مباحله امتناع ورزیدند و به پرداخت جزیه رضایت دادند. (2)

ص: 419

1- (1). تفسیر الفخر الرازی، ج 8، صص 88-89.

2- (2). تفسیر القرآن العظیم، ج 1، ص 379.

5. عبدالله بن عمر بیضاوی (متوفای 791 ق) نیز در تفسیر خود ذیل آیه مباهله چنین می نویسد:

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله وسلم برای مباهله با مسیحیان نجران، علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم السلام را همراه خود آورد و به آنها فرمود: هنگامی که من دعا کردم، شما آمین بگویید. اسقف آنها گفت: ای مسیحیان، من صورت هایی را می بینم که اگر خداوند را برای کندن کوه از جای خود بخواهند، کوه ها از جای خود کنده می شوند؛ با آنها مباهله نکنید که هلاک می شوید. سپس آنان به پرداخت جزیه راضی شدند. پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله وسلم فرمود:

قسم به خدایی که جانم در دست اوست، اگر مباهله می کردند، به میمون و خوک تبدیل می شدند... نجران و اهل آن، حتی پرندگان نشسته بر شاخه های درختانشان نیز از بین می رفتند.

او در ادامه چنین می افزاید:

«وهو دلیل علی نبوته وفضل من اتی بهم من اهل بیته؛(1) این [حادثه و روایت] دلیلی بر نبوت [پیامبر اسلام] و دلیلی بر فضیلت اهل البیت آن حضرت است که همراه او [به مباهله] آمده بودند».

6. وهبه الزحیلی پس از نقل این جریان و اینکه این آیه در شأن پیامبر خدا، امام علی، حضرت فاطمه، امام حسن و امام حسین علیهم السلام است می گوید:

دل قوله تعالی نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَ أَبْنَاءَكُمْ وَقوله صلی الله علیه و آله وسلم فی الحسن ان ابنی هذا سید علی خصوصیه تسمیه الحسن و الحسین، ابنی النبی صلی الله علیه و آله وسلم دون غیرهما لقوله علیه الصلاه و السلام کل سبب و نسب ینقطع یوم القیامه إلا نسبی و سببی(2)؛ سخن باری تعالی که فرمود، فرزندانمان و فرزندانتان را بخوانید و سخن رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم که به حسن علیه السلام فرمود: فرزندانم حسن سرور است، دلالت به خصوصیت ویژه حسنین دارد و اینکه فقط آنها فرزندان رسول خدا هستند و این

ص: 420

---

1- (1). البیضاوی، ج 1، ص 163.

2- (2). تفسیر المنیر، ج 3، ص 249.

خصوصیت را کس دیگری ندارد، زیرا رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمودند: هر سبب و نسبی روز قیامت منقطع می شود، مگر سبب و نسب من.

7. زمخشری از فحول علمای اهل سنت و جماعت می باشد که در فقه و حدیث و تفسیر و نحو و لغت و همچنین در علوم و بیان و بلاغت و ادبیات عرب استاد کل و مرجع افاضل بوده و او را فخر خوارزم می گفتند. زمخشری تألیفات زیادی دارد که هر یک از آنها در اثبات تبحر علمی او برهان قاطعی است و اشهر از همه تفسیر «الکشاف عن حقائق التنزیل» است که از شهرت جهانی برخوردار و مرجع استفاده فحول علماست. (1)

او ذیل تفسیر آیه مباحله در سوره آل عمران می گوید:

فأتوا رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم وقد غدا محتضنا الحسين عليه السلام آخذاً بيد الحسن عليه السلام وفاطمة يمشى خلفه وعلى عليه السلام خلفها وهو يقول اذا انا دعوت فآمنوا. فقال اسقف نجران: يا معشر النصارى انى لأرى وجوهاً لو شاء و ان يزيل الله جبلا من مكانه لازاله فلا تباهلوا فتهلكوا؛

رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم روز مباحله، در حالی که امام حسین را در بغل گرفته بود و دست امام حسن را در دست داشت و حضرت فاطمه به دنبال او و امام علی پشت سر فاطمه حرکت می کردند به فرارگاه مباحله نزدیک می شدند و رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم به ایشان فرمود: هرگاه من دعا کردم شما آمین بگوئید. اسقف نجران همین که این وضع را دید گفت: ای نصارای نجران من صورت ها و سیماهایی می بینم که اگر از خدا بخواهند کوهی را از جای خود برکنند، این کار را می کند، پس زنهار مباحله نکنید که هلاک می شوید.

زمخشری بعد از نقل این حدیث می گوید:

وفیه دلیل لا شیء اقوی منه علی فضل اصحاب الکساء و فیه برهان واضح علی صحه نبوه النبی صلی الله علیه وآله وسلم لانه لم یرو احد من موافق ولا مخالف انهم اجابوا الی ذلک؛ (2) این آیه دلیلی است محکم بر فضیلت اصحاب

ص: 421

1- (1). ریحانه الادب، ج 2، صص 379-382.

2- (2). الکشاف، ج 1، ص 434.



کسا که هیچ دلیلی به قوت آن نمی رسد و نیز دلالت واضحی بر صحت نبوت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم دارد، چون احدی از مخالف و موافق روایت نکرده که مسیحیان نجران مباحله را پذیرفته باشند.

8. مظهري در تفسير خود جريان را چنین نقل می کند:

وقد غدا رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم محتضناً الحسين آخذاً بيد الحسن و فاطمه یمشی خلفه و علیّ خلفها و هو یقول: اذا دعوت فامنوا، فقال اسقف نجران: یا معشر النصارى انی لأرى وجوهاً لو سألوا الله ان یزیل جبلاً عن مکان لازاله، فلا تبتهلوا فتهلكوا و لا یبقی علی وجه الارض نصرانی الی یوم القیامه، فقالوا: یا ابا القاسم قد رأینا ان لا نلاعنک و ان نترکک علی دینک و نثبت علی دیننا، فقال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم: «فان أیتتم المباحله فأسلموا یکن لکم ما للمسلمین و علیکم ما علیهم» «فانی انا بذکم» فقالوا: ما لنا بحرب العرب طاقه و لکننا نصالحک علی ان لا تغزونا و لا تخیفنا و لا تردنا عن دیننا، علی ان نودی الیک کل عام الفی حله؛ الفافی صفر و الفافی رجب، فصالحهم رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم علی ذلك و قال: «والذی نفسی بیده ان العذاب قد تدلی علی اهل نجران ولو تلاعنوا لمسخوا قرده و خنازیر، و لاضطرم علیهم الوادی نارا و لاستاصل الله نجران و اهله حتی الطیر علی الشجر، و لما حال الحول علی النصارى کلهم حتی هلکوا». و کذا اخرج ابونعیم فی الدلائل من طریق عن ابی عباس (1).

در جایی دیگر هم می گوید:

«لما نزلت هذه الآیه، دعا رسول الله علیاً و فاطمه و حسنا و حسینا فقال: اللهم هولاء اهل بیتی». (2)

ص: 422

---

1- (1). تفسير المظهري، ج 2، صص 64-65.

2- (2). همان؛ صحیح مسلم، فضایل علی بن ابی طالب علیه السلام، ج 7، ص 121؛ ترمذی، المناقب باب فضل فاطمه علیها السلام، (ح 38801).

جمع بندی ما از دیدگاه های مفسران اهل بیت علیهم السلام و اهل سنت چنین است:

1. مفسران مذهب اهل بیت علیهم السلام و اهل سنت، همگی مصادیق آیه مباحله را پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله وسلم علی بن ابی طالب علیه السلام، فاطمه زهرا علیها السلام، امام حسن و امام حسین علیهما السلام می دانند و هیچ یک از آنها شخص دیگری را در این امر با آنها شریک نمی پندارند.

2. مفسران فریقین در بیان دیدگاه خود، درباره آیه مباحله به روایات و احادیث مربوط تکیه کرده و تقریباً بر این اساس دیدگاه خود را بیان نموده اند.

3. برخی از آنها (عبدالله بن عمر بیضاوی) آیه مباحله را دلیلی بر فضیلت و برتری اهل بیت علیهم السلام معرفی نموده و به این مسئله تصریح کرده اند.

4. زمخشری آیه مباحله را بالاترین دلیل بر فضیلت اصحاب کساء می داند.

5. عده ای هم از طریق این آیه امام حسن و امام حسین علیهما السلام را به عنوان فرزند رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم تبیین نموده اند.

### نقد و بررسی ابهامات و شبهات

1. چرا پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم فرزندان حضرت فاطمه و امام علی علیهما السلام را همراه خود برد، مگر جان آنها به خطر نمی افتاد.

زمخشری این شبهه را به گونه ای زیبا پاسخ داده است؛ او می گوید:

ممکن است اشکال شود که پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم به چه سبب فرزندان حضرت زهرا و حضرت امیر علیهم السلام را همراه خود برد؛ کسی که به جنگ می رود، نباید خانواده اش را در معرض خطر قرار دهد. علاوه بر این، هدف از مباحله، تشخیص راستگو بودن پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم بود و این مسئله به پیامبر و تکذیب کنندگان ایشان اختصاص داشت.

در پاسخ به این اشکال می گوئیم از اینکه پیامبر عزیزانش را همراه خود برد، پی می بریم که پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم به آنچه می گفت واقعا ایمان داشت. کسی که پاره جگرش را در معرض چنین مباحله ای قرار می دهد، صد در صد به آنچه می گوید، مطمئن است؛ از این رو یقین دارد که دشمنش دروغ می گوید و خطری متوجه آنها نیست.

«پیامبر ابناء و نساء را بر خودش (انفسنا) مقدم کرده تا جایگاه و عزت و احترام آنها را برساند».

آخرین جمله زمخشری دیدگاه او را نسبت به اهل بیت علیهم السلام مشخص می کند. وی می گوید: «این آیه، قوی ترین دلیل برتری اصحاب کساء علیهم السلام بر دیگران است».(1)

همان گونه که اشاره شد، پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم به قدری به حقانیت خود اطمینان داشت که نزدیک ترین عزیزانش را برای مباحله همراه خود برد؛ همان گونه که قرآن فرمود: آمَنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْهِ؛ «پیامبر به آنچه از جانب پروردگارش بر او نازل شده ایمان آورده است».

پس شرط هر دعوت کننده ای این است که در درجه اول، خودش به آنچه می گوید، باور داشته باشد.

یک استاد یا یک سخنران پیش از آنکه برای مردم یا دانش پژوهان مطلبی را بیان کند، می بایست در درجه اول آنچه را می گوید صد در صد باور داشته باشد و هرگز نباید مطلبی را که به آن یقین ندارد، مطرح کند. چگونه انسان می تواند مطلبی را برای دیگران مطرح کند، در حالی که نسبت به آن حتی یک درصد شک دارد، زیرا اگر او این مطلب را مطرح کند شنونده آن را نمی پذیرد؛ زیرا از لحن گفتارش پیداست که خودش گفتارش را باور ندارد.

یکی از سنت های الهی این است که اگر شخصی مطلبی را که باور ندارد، بگوید خداوند در لحنش به گونه ای تصرف می کند که خود گفتارش شاهد بر دروغش می شود به همین جهت است که نمی توان دروغ را بر کسی پنهان کرد.

## 2. آیه مباحله و تعبیر جمع

یکی از مهم ترین سؤالات مطرح شده درباره آیه مباحله، تعبیر جمع در این آیه شریفه و عدم مطابقت آن با احادیث و روایات موجود در منابع فریقین است که در آنها مصادیق این آیه افراد معین، نه جمع، معرفی می شوند.

ص: 424

طبق احادیث و روایات موجود در منابع فریقین منظور از اَبْنَاءَنَا پسران ما، امام حسن و امام حسین علیهما السلام منظور از وَ نِسَاءَنَا زنان خویش (حضرت فاطمه زهرا علیها السلام) و منظور از وَ اَنْفُسَنَا نفوس خود، پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله وسلم و امام علی علیه السلام است. (1)

از طرف دیگر طبق بیان محمد رشید رضا، زبان عربی کلمه وَ نِسَاءَكُمُ زنان ما، بر دختر شخص و نیز وَ اَنْفُسَنَا نفوس ما، بر یک نفر (امام علی) اطلاق نمی شود. (2)

در پاسخ به این سؤال مطرح شده باید بگوییم:

1. پیامبر عظیم الشان اسلام صلی الله علیه و آله وسلم مبین و مفسر آیات نورانی قرآن کریم است. خداوند متعال در همین خصوص می فرماید: وَ اَنْزَلْنَا اِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ اِلَيْهِمْ وَ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ؛ (3) ما این ذکر [قرآن] را بر تو نازل کردیم تا آنچه را به سوی مردم نازل شده، برای آنها روشن سازی، شاید اندیشه کنند.

بنابراین بر امت اسلامی فرض است که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله وسلم را مفسر و مبین حقیقی قرآن کریم بدانند و بیانات آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم را در این باره بدون چون و چرا بپذیرند.

2. براساس روایات و احادیث صحیح و مورد قبول مذهب اهل بیت علیهم السلام و اهل سنت، پس از نزول آیه مباهله، پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله وسلم جهت انجام مباهله با هیئت مسیحی نجران، علی بن ابی طالب علیه السلام، فاطمه زهرا علیها السلام، امام حسن و امام حسین علیهما السلام را همراه خود آورد و آنها را اهل بیت خود معرفی نمود. (4)

ص: 425

---

1- (1). این سؤال و پاسخ آن در تفسیر من وحی القرآن، ج 6، صص 69-71؛ تفسیر نمونه، ج 2، صص 586-588 آمده است.

2- (2). ر. ک: تفسیر المنار، ج 3، ص 322.

3- (3). سوره نحل، آیه 44.

4- (4). ر. ک: صحیح مسلم، ص 1042، ح 12؛ سنن الترمذی، ج 5، ص 225، ح 2999؛ المستدرک علی الصحیحین، ج 3، ص 150؛ الدر المنثور فی التفسیر الماثور، ج 2، صص 232-233؛ اسباب النزول، صص 90-91؛ جامع البیان، ج 3، ص 300، جزء 3؛ الامالی شیخ طوسی، ص 307، ح 616؛ تفسیر العیاشی، ج 1، ص 177،

در واقع، به همراه آوردن این اشخاص، نوعی تفسیر و تبیین کلمات به کار رفته در این آیه مباحثه است و اگر کسی در این خصوص اعتراضی داشته باشد، در واقع به شخص پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم اعتراض می کند.

3. قرآن کریم مملو از چنین مواردی است که در آنها به جای یک فرد، ضمیر یا صیغه جمع به کار رفته است که در اینجا به دو مورد از آن اشاره می کنیم:

(الف) سوره آل عمران، آیه 173: **الَّذِينَ قَالَ لَهُمُ النَّاسُ إِنَّ النَّاسَ قَدْ جَمَعُوا لَكُمْ فَاخْشَوْهُمْ فَزَادَهُمْ إِيمَانًا وَقَالُوا حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ**؛

«اینها [مؤمنان واقعی] کسانی بودند که [بعضی از] مردم به آنان گفتند: [لشکر دشمن] برای [حمله به] شما اجتماع کرده اند. از آنها بترسید، اما این سخن بر ایمان آنها افزود و گفتند: خدا ما را کافی است و او بهترین حامی ماست».

براساس دیدگاه عده ای از مفسران، قائل این سخن، نعیم بن مسعود الاشجعی بود، چرا که وی به دستور ابوسفیان قصد داشت مسلمانان را از مشرکان را بترساند. (1)

(ب) سوره آل عمران، آیه 181: **لَقَدْ سَمِعَ اللَّهُ قَوْلَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ فَقِيرٌ وَنَحْنُ أَغْنِيَاءُ...؛**

«همانا خداوند سخن آنها را که گفتند: خدا فقیر است و ما بی نیازیم شنید».

براساس اعتراف عده ای از مفسران فریقین، قائل این سخن بی اساس، «حی بن احطب» یا «غنحاص» فردی از یهودیان بوده است. (2)

اگر به آیات نورانی قرآن کریم و شأن نزول آنها توجه بیشتری کنیم روشن خواهد شد که در موارد متعددی، به جای یک فرد از ضمیر یا صیغه جمع، استفاده جمع شده که همه اینها نشانه بی اساس بودن سؤال مورد بحث است.

ص: 426

---

1- (1). ر. ک: مجمع البیان، ج 2، ص 889؛ تفسیر البیضاوی، ج 1، ص 190؛ تفسیر القرآن العظیم، ج 1، ص 438 (ابن کثیر در تفسیر خود، قائل این سخن را شیطان معرفی کرده است)؛ تفسیر المنار، ج 4، صص 238-239.

2- (2). ر. ک: مجمع البیان، ج 2، ص 898؛ تفسیر البیضاوی، ج 1، ص 193؛ تفسیر القرآن العظیم، ج 1، ص 443.

برخی اشکال کرده اند که حسنین علیهما السلام در آن زمان بالغ نشده بودند و بلوغ یکی از شرایط مباحثه است.

آلوسی می گوید:

گروهی از معتزله بر این باورند که حسنین علیهما السلام در آن زمان بالغ شده بوده اند، زیرا بلوغ در مسئله مباحثه شرط است؛ اما علمای شیعه معتقدند که در مباحثه، بلوغ شرط نیست و تنها کمال عقلی و توانایی تشخیص نیکی از بدی کافی است. گاهی کمال عقلی یک شخص نابالغ افزون از بالغ هاست.

آلوسی سپس در تأیید این سخن می گوید:

ممکن است خداوند برای این بزرگواران خرق عادت کند... بنابراین اگر حصول کمال عقلی در کودکان هم سن حسنین علیهما السلام طبیعی نباشد، در خصوص حسنین علیهما السلام این امر غیرممکن، ممکن می شود تا مقامشان برای دیگران روشن شود و جایگاه ویژه آنها نزد پروردگار مشخص شود. امتیازهای این خانواده، محمد و آتش علیهم السلام، به اندازه ای است که قابل شمارش نیست، «وهم الذین لا تحصی خصائصهم»<sup>(1)</sup>.

آلوسی در این بیان، شبهه ای را مطرح می کند و خود بدان پاسخ می دهد و در مقام شامخ اهل البیت چنین و هنگام به تصویر کشیدن سخن نجرانیان می گوید:

«ای گروه نصارا من چهره هایی می بینم که اگر از خداوند بخواهند، کوه ها جابه جا می شوند، پس مباحثه نکنید که هلاک می شوید.»<sup>(2)</sup>

در تکمیل این سخن می توان گفت:

1. با اینکه امام حسن و امام حسین علیهما السلام هنگام نزول آیه مباحثه سن کمتری داشتند، نباید فراموش کرد که انتخاب آن دو حضرت برای مباحثه، براساس روایات متعدد و صحیح فریقین توسط پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم انجام گرفته است و اگر افراد دیگری برتر و افضل از آنها وجود داشتند، حتماً پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله وسلم به

ص: 427

1- (1). روح المعانی، ج 2، ص 168.

2- (2). همان.

جای آن دو، همان افراد را همراه با خود به مباحله می آوردند. بنابراین، صرف آوردن این دو برای مباحله، به طور روشن بر برتری و افضل بودن آنها دلالت دارد و کم بودن سن آنها در این باره مشکلی ایجاد نمی کند. البته برتری آنها پس از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله وسلم و علی بن ابی طالب علیه السلام است.

2. نباید فراموش کرد که برتری و افضلیت، همواره با رسیدن فرد به مرتبه بلوغ و ازدیاد سن نیست. گاه اشخاص مقدسی در سن بسیار کم به مقامات بزرگ الهی رسیده اند که با مراجعه به آیات نورانی قرآن کریم، دو مورد از آنها را ذکر می کنیم:

الف) حضرت یحیی علیه السلام

يَا يَحْيَى خُذِ الْكِتَابَ بِقُوَّةٍ وَ آتَيْنَاهُ الْحُكْمَ صَبِيًّا<sup>1</sup>

(ما پس از تولد یحیی به او گفتیم: ای یحیی! کتاب [الهی] را با قوت بگیر) و به آن عمل کن [و ما حکمت و پیامبری را در سن کودکی به وی دادیم].

براساس بیان نصر بن محمد سمرقندی و مفسر معروف، فخر رازی، منظور از «حکم» در این آیه شریفه، پیامبری، اندیشه و خیر و برکت است. (1) همچنین مرحوم طبرسی ذیل همین آیه، از عبدالله بن عباس روایتی نقل می کند که براساس آن حضرت یحیی علیه السلام در سه سالگی به مقام پیامبری رسیده است. (2)

ب) حضرت عیسی مسیح علیه السلام

قَالَ إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ آتَانِيَ الْكِتَابَ وَ جَعَلَنِي نَبِيًّا؛ (3)

(«عیسی مسیح در گهواره به سخن آمد و چنین گفت: همانا من بنده خدا هستم و خداوند به من کتاب [انجیل] داده و مرا پیامبر قرارداده است.»)

شیخ کلینی در کتاب کافی از امام باقر علیه السلام نقل می کند که آن حضرت علیه السلام فرمود:

ص: 428

1- (2) . ر. ک: تفسیر السمرقندی، ج 2، ص 230؛ تفسیر الفخر الرازی، ج 21، ص 192.

2- (3) . ر. ک: مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج 6، ص 781.

3- (4) . سوره مریم، آیه 30.

«کان یومئذ نبیا حجه الله غیر مرسل...؛ حضرت عیسی علیه السلام در آن هنگام یک پیامبر الهی غیر مرسل و حجت الهی بود»

آن حضرت علیه السلام در ادامه می فرماید:

«فلما بلغ عیسی علیه السلام سبع سنین تکلم بالنبوه و الرساله حین اوحی الله تعالی الیه...»<sup>(1)</sup> وقتی حضرت عیسی علیه السلام به هفت سالگی رسید، براساس وحی الهی نازل شده بر او، از نبوت و رسالت خود خبر داد...».

همان گونه که از آیات و روایات مذکور به دست می آید، رسیدن به یک مقام و فضیلت الهی، به ویژه مقام نبوت و رسالت، حتما مبتنی بر رسیدن آن شخص به حد تکلیف و بلوغ نیست. بنابراین برتری و افضلیت امام حسن و امام حسین علیهما السلام در سن کودکی، امری عادی است؛ چون این مسئله کمتر از مقام نبوت و رسالت است که حتی در سه و هفت سالگی و حتی در گهواره به برخی از پیامبران الهی داده شده است. آنچه در این مورد ضرورت دارد، معرفت عقل و طاعت الهی و اقرار به رسالت و نبوت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله وسلم است که این ویژگی ها نیز بدون شک در امام حسن و امام حسین علیهما السلام وجود داشته است.

بنابراین آمدن امام حسن و امام حسین علیهما السلام برای مباحله دلیل روشنی بر افضلیت و برتری آن دو پس از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله وسلم و امام علی بن ابی طالب علیه السلام در میان امت اسلامی و نیز دلیلی بر برتری و افضلیت آنها بر اصحاب دیگر پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله وسلم، البته بعد از پدرشان امام علی علیه السلام به شمار می آید و کمی سن آن حضرات در این باره هیچ مشکلی ایجاد نمی کند.

4. همتایی علی علیه السلام با پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم

علی علیه السلام در حکم نفس پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم است، چون وَ أَنْفُسَنَا در آیه دلالت بر خود پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم و علی علیه السلام می کند؛ به عبارت دیگر خود آن حضرت و علی علیه السلام، خودش است.

ص: 429

---

1- (1). کلینی، الاصول من الکافی، ج 1، ص 382، ح 1.



مرحوم طبرسی (1) در مجمع البیان می گوید:

ما با این آیه استدلال می کنیم که علی علیه السلام پس از پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم بر همه کس برتری دارد، بنابراین پس از رحلت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم با وجود علی علیه السلام گویا خود پیغمبر وجود دارد و تا زمانی که خود پیغمبر وجود داشته باشد، نوبت به دیگری نمی رسد.

لازمه این سخن آن است که علی علیه السلام هم برترین اوصیا باشد، چرا که پیغمبر اسلام صلی الله علیه وآله وسلم برترین پیامبران است.

فخر رازی در تفسیر کبیر، پس از نقل روایت اصحاب کساء که مربوط به آیه تطهیر است می گوید: «تقریباً همه مفسران و حدیث شناسان بر صحت روایت حدیث کساء اتفاق دارند» (2).

فخر رازی در ادامه، سخن یکی از بزرگان شیعه را، به نام «محمود بن علی بن حسن بن حمّصی رازی» (3) نقل و سپس آن را نقد می کند.

### استدلال حمّصی

حمّصی آیه مباحله را دلیل برتری علی علیه السلام بر سایر پیامبران، به جز پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم می داند و این موضوع را این گونه بیان می کند:

از آنجا که علی علیه السلام طبق آیه مباحله در حکم نفس پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم است، باید در همه اوصاف به جز نبوت، همتای پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم باشد.

همتایی علی علیه السلام با پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم همچون تشبیه است. اگر تشبیه اطلاق داشته باشد، شمول را می رساند؛ یعنی مشبه در همه جهات و صفات شبیه مشبه به است. بنابراین علی علیه السلام در همه جهات از جمله برتری بر سایر انبیاء و برتری بر انسان های دیگر، (4) همانند پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم است. پیامبر صلی الله علیه وآله

ص: 430

---

1- (1). طبرس، معرب تفرش است. این مفسر بزرگ اهل تفرش و از علمای بزرگ قرن ششم است. شاید بتوان گفت تفسیر او، مجمع البیان، در جهان اسلام بی نظیر است.

2- (2). تفسیر کبیر، ج 8، ص 80.

3- (3). ایشان از استادان بزرگ شیخ فراء جدّ سید ابن طاووس است و در کتاب های رجالی از ایشان به بزرگی یاد می کنند و وی را در اصول عقائد و اصول معارف، علامه زمانش می دانند.

4- (4). الْكِنِّيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ سوره احزاب، آیه 6.

وسلم بر مسلمانان ولایت دارد و تصمیماتش در مقام زعامت، بر هر تصمیمی مقدم است. علی علیه السلام نیز در این جهت همانند پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم است.

نکته دیگری که در قانون تشبیه وجود دارد این است که تشبیه، به بارزترین صفت مشبه به منحصر می شود؛ مانند جمله «حسین مانند شیر است» بارزترین صفت شیر، شجاعت است؛ از این رو همانندی حسین با شیر در شجاعت است، نه یال و کوپال. اگر چیزی را به گل تشبیه کردند، وجه شباهت، خوش بویی و شادابی گل است. بارزترین صفت پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم عبارت بود از نبوت، وقتی حضرت علی علیه السلام به پیامبر خدا تشبیه می شود معنای این کلام آن است که امام هر جهت شبیه آن پیامبر است مگر از جهت نبوت.

و به عبارت دیگر وقتی جهت تشبیه ذکر نشده است دلالت بر عمومیت این شباهت است مگر از جهت نبوت که استثناء شده است. چون اگر عمومیتی نباشد، استثنا معنا ندارد.

این دانشمند بزرگوار که به قول فخر رازی معلم الامامیه است می گوید:

«مقتضای مساوات و مماثلت بین پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم و علی علیه السلام این است که علی علیه السلام در همه صفات و کمالات جز نبوت همانند پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم باشد. از طرفی، به اجماع مسلمانان پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم برترین پیامبران است، پس علی علیه السلام بر همه پیامبران برتری دارد».

سپس فخر رازی در تأیید سخن حمّصی حدیثی را آورده می گوید: «این حدیث نزد اهل تسنن و شیعیان معتبر می باشد».

فخر رازی از پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم نقل می کند:

من أَرَادَ أَنْ يَرَى آدَمَ فِي عِلْمِهِ وَ نُوْحًا فِي طَاعَتِهِ وَ إِبْرَاهِيمَ فِي خَلْتِهِ وَ مُوسَى فِي هَيْبَتِهِ وَ عِيسَى فِي صَفْوَتِهِ فَلْيَنْظُرْ إِلَى عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ؛ اگر کسی بخواهد آدم را در علمش،<sup>(1)</sup> نوح را در بندگی اش، ابراهیم را در مقام دوستی اش با خدا، موسی را در هیبتش و عیسی را در مقام برگزیدگی اش ببیند، به علی علیه السلام نگاه کند.

ص: 431

---

1- (1). وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا؛ مراد از آموزش «اسماء» این نیست که خداوند همانند مکتب خانه ها به آدم لغت یاد داد، مانند اینکه اسم این میوه انار است؛ بلکه در این جا «اسماء» به معنای آثار، خواص صفات و حقایق اشیاء است. پروردگار حقیقت اشیاء و اسرار نهان در طبیعت را به آدم آموخت و آدم از آنچه وجود دارد و آنچه به وجود خواهد آمد آگاهی یافت.

فخر رازی پس از آنکه کلام حمصی را با حدیثی از پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم تأیید می کند، با چند جمله مبهم و نامفهوم به استدلال حمصی این گونه اشکال می کند:

«شیعه با همین دلیل برتری علی علیه السلام را بر دیگر صحابه اثبات می کند، حال آنکه اجماع داریم که پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم بر دیگران برتری دارد و این برتری شامل علی علیه السلام می شود»<sup>(1)</sup>.

فخر رازی این جمله را می گوید و می گذرد، حال آنکه کسی منکر برتری پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم بر علی علیه السلام نشده است. سخن این است که علی علیه السلام در برتری بر دیگر پیامبران، همتای پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم است، نه اینکه پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم برتر از علی علیه السلام نباشد.

### گذری کوتاه بر زندگی و شخصیت فخر رازی

فخر رازی متولد ری است و در این شهر به سخنرانی توانا شهرت داشت. او از ری به خوارزم که پایتخت خوارزمیان بود مهاجرت کرد و در آنجا شهرت یافت. شهرت فخر رازی خارج از محدوده جهان اسلام به قدری فراگیر شده بود که چنگیزخان هنگام حمله به خوارزم اعلام کرد:

«خانه امام رازی که در آن زمان رحلت کرده بود در امان است و هرکس به خانه او پناه ببرد در امان خواهد بود».

به برکت خانه فخر رازی که قلعه بزرگی بود، بیشتر مردم خوارزم نجات یافتند و این نیست مگر به برکت تفسیری که نگاشته بود.

فخر رازی در تفسیرش، به نام تفسیر کبیر، قرآن را در سی جلد تفسیر کرده است. تفسیر کبیر رازی در همان زمان در سرتاسر کشور پخش شد و همه تفسیرهای پیش از خود را نسخ کرد. این تفسیر از جهت علمی و احاطه بر مسائل قرآنی از اعتبار بالایی برخوردار است. با وجود عظمت این تفسیر، دانشمندان اهل سنت در کتاب های رجالی خود نسبت به فخر رازی اظهار بدبینی می کنند. آنها می گویند:

ص: 432

بر ما مشخص نیست که آیا فخر رازی در مسلک اهل سنت بود یا مسلک شیعه؟ هنگامی که او از شیعیان سخنی را نقل می کند و دلیل آنان را طرح می کند به قدری مفصل، مبرهن و روشن نقل می کند که مخاطب آن را به راحتی می پذیرد؛ اما در پاسخ دادن به استدلال شیعیان به قدری آشفته و مشوش سخن می گوید، که هیچ مطلبی از آن به دست نمی آید.

فخر رازی به «امام المشککین» مشهور بود؛ یعنی کسی که خوب تشکیک می کند و شبهات شیعه را خوب بیان می کند، اما پاسخ شبهه را مبهم مطرح می کند. از این رو علمای رجال اهل سنت بر این باورند که در حقیقت، فخر رازی شیعه است.

## اشکال آلوسی

سید محمود آلوسی، مفسر معاصر، در بغداد زندگی می کرد و با دانشمندان شیعه در تماس بود. او در تفسیرش (1) در بسیاری از موارد با شیعه درگیر می شود و گاهی نیز افتراهای بزرگی به شیعه می زند.

آلوسی ذیل آیه مباحله، سخنان فخر رازی را نقل می کند و همان پاسخ های غیر قانع کننده وی را مطرح می کند و در ادامه می گوید:

دلالت این آیه بر فضیلت آل الله، (2) از مسائلی است که هیچ مؤمنی در آن شک نمی کند. شیعه به این آیه استدلال می کند که پس از پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم علی کرم الله وجهه (3) بر خلافت اولویت داشته است. روش استدلال شیعه این گونه است: پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم بر دیگران برتری دارد و تصرفاتش نسبت به دیگر تصرفات مقدم است. از طرفی، طبق آیه شریفه [مودت] علی علیه السلام در صفات کمالی همتای پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم است؛ نتیجه اینکه به مقتضای قانون مساوات، علی علیه السلام پس از پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم

ص: 433

- 
- 1- (1) . تفسیر روح المعانی، آلوسی از تفسیر فخر رازی گسترده تر است و جهان تسنن توجه ویژه ای به آن دارد.
  - 2- (2) . آلوسی با به کار بردن واژه «آل الله» منظورش را به خوبی بیان می کند و جای هیچ شبه ای باقی نمی گذارد؛ زیرا استفاده از تعبیر «آل الله» ویژه شیعیان است و مراد از آن «پنج تن» می باشد.
  - 3- (3) . همه دانشمندان اهل سنت مقیدند جمله «کرم الله وجهه» را برای مولا علی علیه السلام به کار ببرند؛ زیرا علی علیه السلام یگانه شخصی بود که بر هیچ بتی سجده نکرد.

برترین انسان هاست و تصرفاتش بر تصرفات دیگران اولویت دارد، پس باید تصدی شئون امت به علی علیه السلام واگذار شود.

سپس آلوسی به این استدلال سه اشکال می کند؛ اشکال هایی که از قبیل ایرادهای فخر رازی است:

اشکال نخست: از کجا می دانید مراد از «انفسنا»، امیر(1) باشد؟ شاید امیر داخل در کلمه «ابناءنا» باشد. [اشکال ندارد کسی به دامادش بگوید: ابن].

اشکال دوم: بر فرض اگر قبول کنیم که امیر داخل در «انفسنا» باشد، لازمه اش این نیست که در همه صفات مانند پیغمبر باشد. شاید از جهت پسر عمو بودن مانند یکدیگر باشند.

اشکال سوم: اگر این آیه بر همتایی امیر با پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم در همه صفات دلالت کند؛ لازم می آید که ایشان در زمان پیغمبر هم امام باشد(2).

هر سه اشکال آلوسی بی اساس است و مشخص نیست آلوسی تلازمی را که در اشکال سوم مطرح شده، از کجا آورده است.

همچنین خود پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم پاسخ بیشتر سؤال هایی را که از ایشان می شد به علی علیه السلام می سپردند و در مناسبت های مختلف علی علیه السلام را امام هدایت و الگو معرفی می کردند؛ از جمله آن حضرت درباره علی علیه السلام می فرمودند:

«علی همواره با حق و حق با علی همراه است و علی به هر سمت بچرخد، حق نیز به همان سمت می چرخد».

همه اینها بیانگر امامت علی علیه السلام بر مسلمانان است و این اشکال به طور مفصل، جواب داده شد. و مجال بیشتری برای طرح آنها نیست.

«انفسنا» در روایات

1. ابن حجر هیثمی در کتاب الصواعق المحرقة، شانزده آیه درباره مقام ولایت مولا- امیر مؤمنان علیه السلام ذکر کرده که آیه مباهله، نهمین آیه آن است. وی ذیل آیه مباهله اثبات

ص: 434

1- (1). در عراق کلمه «امیر» اسم مخصوص مولا امیر مؤمنان علیه السلام است.

2- (2). روح المعانی، ج 2، صص 167-168.

می کند که مقصود از: «انفسنا» شخص علی علیه السلام است و نفس علی علیه السلام همان نفس پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم شمرده می شود.

همی برای اثبات سخن خود به روایتی درباره روز شورا اشاره می کند. روز شورا خلیفه دوم دستور داد آن شش نفر مجلس شورا را تشکیل دهند و از بین خودشان یک نفر را برای خلافت انتخاب کنند. در آن جلسه شرایطی را برای حضرت علی علیه السلام تعیین کردند و گفتند:

«شما را به شرطی به خلافت بر می گزینیم که پس از عمل به کتاب و سنت پیغمبر، سنت شیخین را نیز رعایت کنید».

حضرت علی علیه السلام فرمودند:

«آن دو نفر (شیخین) هر چه گفتند، نظر خودشان است و برای من، پس از کتاب خدا و سنت پیغمبر، نظر خودم حجت است».

آن شش نفر گفتند: «حال که شرط ما را قبول نمی کنید، شما را انتخاب نمی کنیم.»

سپس به خلیفه سوم این پیشنهاد را دادند و او هم تمام شرایط را پذیرفت و در نهایت با او بیعت کردند.

هر یک از افرادی که در آن جلسه حضور داشتند، کاندیدای خلافت بودند و هر کدام خود را معرفی می کردند. ابن حجر کلام مولا امیر مؤمنان علی علیه السلام را ذکر می کند که می فرماید:

انشدکم بالله هل فیکم احد اقرب الی رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم فی الرحم منی ومن جعله نفسه، وبناء ابناؤه، ونساءه نساءه، غیری؟ قالوا: اللهم لا؛ (1) من شما را به خدا سوگند می دهم، آیا در بین شما شخصی نزدیک تر از من به پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم از جهت رحم، وجود دارد کسی که [آن قدر به پیغمبر نزدیک باشد که پیامبر] او را نفس خودش قرار داده باشد و فرزندان او را فرزندان خود بشمارد و زنان او را زنان خودش بداند. همگی به اتفاق گفتند: نه!

ابن حجر می گوید:

«حضرت امیر علی علیه السلام در آن جلسه مهم خود را نفس پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم معرفی کرد و همه حاضران پذیرفتند که او نفس پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم است».

ص: 435

2. واحدی که یکی از مفسران بزرگ است نقل می کند که «ابناء» یعنی حسن و حسین و مراد از «نساء» فاطمه و مقصود از «انفسنا» علی بن ابی طالب علیهم السلام است. (1)

3. علامه حلی با همین بیانات ولایت بلا فصل امام امیر مؤمنان علیه السلام را پس از پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم ثابت می کند. وی می گوید:

به عقیده ما فردی باید جانشین پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم شود که به تصریح آیه مباحله خود پیغمبر شناخته شده است.

مراد آیه که می گوید: علی علیه السلام خود پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم است این نیست که شخص علی علیه السلام همان شخص پیامبر باشد؛ بلکه منظور این است که در همه صفات کمالی به جز مقام رسالت همانند اوست.

از این رو پس از رحلت پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم شخصی که در همه صفات همانند پیامبر است باید جانشین ایشان شود. پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم کامل ترین مخلوق است و تصرفاتش بر دیگران اولویت دارد و کسی که با پیامبر در همه ویژگی ها مساوی باشد، همانند پیامبر کامل ترین مخلوق است و تصمیمش بر تصمیم دیگران اولویت دارد.

علامه حلی در ادامه می گوید:

این آیه بهترین دلیل برتری مرتبه مولایمان امیر مؤمنان علیه السلام است؛ چرا که خداوند به تساوی وی با نفس پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم حکم کرده است و خداوند او را برای یاری پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم در جایگاه خطیر دعا کردن برگزید. چه فضیلتی از این بالاتر که خداوند به پیامبرش دستور دهد که برای توسل و دعا از او (علی) کمک بنخواهد. آیا این جایگاه رفیع برای شخصی غیر از او وجود دارد؟ (2)

4. علامه مظفر در کتاب «دلایل الصدیق» در توضیح سخنان علامه حلی می گوید:

این آیه بر امامت مولا امیر مؤمنان علیه السلام پس از پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم دلالت می کند؛ چرا که ایشان در همه ویژگی ها و فضایل، به جز نبوت، با

ص: 436

---

1- (1). همان.

2- (2). دلایل الصدیق، ج 2، صص 82-83.

پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم مساوی است که اولویت پیامبر بر دیگران، از جمله این ویژگی هاست. کسی که نفس پیغمبر است، زیر دست هیچ کس قرار نمی گیرد، همانگونه که پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم زیر دست هیچ کس نبود.

مرحوم مظفر در ادامه می گوید:

بلکه تنها از یک جنبه این آیه می توانیم امامت امیر مؤمنان علیه السلام را ثابت کنیم. از این آیه استفاده می شود که علی علیه السلام پس از پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم از همه امت بالاتر است و عقل حکم می کند که رهبری امت را برترین فرد امت به عهده گیرد. (1)

5. مرحوم صدوق نقل می کند:

در مجلسی که امام رضا علیه السلام، مأمون و برخی از دانشمندان حضور داشتند، امام علیه السلام آیه هایی را که در شأن اهل بیت علیهم السلام است، بر می شمردند تا به آیه مباحله رسیدند. حضرت از حاضران پرسیدند: آیا می دانید مراد از «انفسنا وانفسکم» چیست؟ آنها در پاسخ گفتند: «خود پیامبر». حضرت فرمودند:

همگی شما در اشتباهید. مقصود، علی بن ابی طالب است، سپس برای اثبات سخن خود به نامه ای که پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم به یکی از قبائل عرب نوشته بودند، اشاره کرده، گفتند: «پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم در آن نامه آنها را این گونه تهدید کردند: اگر سر تسلیم فرود نیاورید، شخصی را به سوی شما می فرستم که همانند خودم است، یعنی علی بن ابی طالب علیه السلام».

امام رضا علیه السلام در ادامه فرمودند:

این خصوصیتی است که هیچ کس نمی تواند در آن بر علی علیه السلام پیشی بگیرد و فضیلتی است که هیچ بشری نمی تواند به آن برسد و شرفی است که هیچ آفریده ای نمی تواند در آن بر علی علیه السلام سبقت بگیرد؛ زیرا پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم نفس علی علیه السلام را همانند نفس خودش قرار داده است. (2)

6. مرحوم سید مرتضی در کتاب «الفصول المختاره» از استادش شیخ مفید، نقل می کند:

ص: 437

1- (1). همان، ص 85.

2- (2). عیون اخبار الرضا، ج 1، ص 182.



روزی مأمون از حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام پرسید: «بزرگ ترین فضیلت امیر مؤمنان علیه السلام که قرآن بر آن دلالت می کند چیست؟»

امام رضا علیه السلام فرمودند:

«حدیث مباحله»؛ سپس امام علیه السلام آیه مباحله را قرائت کردند و در توضیح آن فرمودند: «مراد از «ابناءنا» حسن و حسین علیهما السلام هستند؛ مقصود از «نساءنا» حضرت زهرا علیها السلام و مراد از «انفسنا» امیر مؤمنان علیه السلام است که به حکم خداوند نفس پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم است. از طرفی می دانیم که هیچ آفریده ای برتر از رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم نیست و به حکم پروردگار، هیچ کس نباید از نفس رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم برتر باشد». مأمون پرسید: به چه دلیل می گوید: «انفسنا» یعنی امیر مؤمنان علیه السلام؟ ممکن است مقصود خود پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم باشد.

امام رضا علیه السلام در پاسخ فرمودند:

این سخن تو، به قرینه کلمه «ندع»، درست نیست، چرا که کسی خودش را دعوت نمی کند. دعوت کننده همواره دیگری را دعوت می کند و از آنجا که رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم مردی را، به جز امیر مؤمنان علیه السلام در مباحله دعوت نکرده بود، ثابت می شود که علی علیه السلام نفس پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم است. (1)

### روایت شجره واحده

پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم همواره توجه ویژه ای به مولا امیر مؤمنان علیه السلام داشتند و آن حضرت را هم ردیف خود می دانستند. جابر بن عبدالله انصاری نقل می کند که حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم فرمود:

«من و علی از یک درختیم و بقیه مردم از درخت های دیگر».

ص: 438

---

1- (1). بحار الانوار، ج 10، صص 350-351، کسانی که به این مطلب تصریح نموده اند: صحیح مسلم، ج 2، ص 278؛ صواعق المحرقة، ص 72؛ تفسیر بیضاوی، ج 2، ص 22؛ تفسیر طبری، ج 3، ص 193؛ تفسیر نیشابوری و تفسیر فخر رازی ذیل آیه؛ الاصابه، ج 4، ص 271. در همه این آثار اجماع است که مراد از «انفسنا» نفس علی علیه السلام است نه غیر او.

به طور قطع مراد پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم این نیست که من و علی از یک ریشه نسبی و هردو فرزندان عبدالمطلب هستیم؛ چرا که همه عموها و پسر عموهای پیامبر نیز از یک ریشه نسبی بودند. به علاوه، اگر ریشه نسبی مقصود باشد، ویژگی خاصی برای علی علیه السلام ثابت نمی شود، بنابراین سخن پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم به نور نبوت و ولایت اشاره دارد که این دو از ازل یک جا جلوه می کردند. هنگامی که این نور نبوت و ولایت به صلب عبدالمطلب رسید، از هم جدا شده، یکی به صلب ابوطالب انتقال یافت و دیگری در صلب عبدالله. پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم در روایت دیگری می فرماید:

«من اصل درخت هستم، فاطمه شاخه، علی پیوند، حسن و حسین میوه های درخت و شیعیان ما برگ های این درخت.»

از این رو ما شیعیان باید تلاش کنیم از برگ های سر سبز و خرم این درخت باشیم، نه از برگ های پژمرده. (1)

### روایتی در زمینه ولایت امیر مؤمنان علیه السلام

در صحیح ترمذی، یکی از صحاح شش گانه اهل سنت و «مسند احمد» از معتبرترین کتب آنان و دیگر کتب اهل سنت نقل شده است که پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم علی علیه السلام را به سرپرستی گروهی به مأموریت فرستاد. برخی از افراد گروه که از کارهای حضرت علی علیه السلام خوششان نمی آمد بر ضد حضرت توطئه کردند و گفتند: «هنگامی که به مدینه بازگشتیم، از دست علی علیه السلام نزد پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم شکایت می کنیم و آبرویش را می بریم.»

هنگامی که خدمت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم رسیدند، یکی یکی بلند شدند و هر یک شکایتی را مطرح کردند. ناگهان پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم در حالی که خشم از چهره اش می جوشید، از جا برخاست و این جمله را سه بار تکرار کرد: «از علی چه می خواهید؟»

ص: 439

---

1- (1) . ر. ک: بخش فضایل. برای مطالعه بیشتر ر. ک: پرتو ولایت، آیت الله معرفت، تدوین مجتبی خطاط، چاپخانه دفتر تبلیغات قم، زمستان 1384؛ ینابیع الموده، باب هفتم، ج 1، ص 119 (فصلی در اینکه حضرت علی علیه السلام جان رسول الله است).

«علی از من است و من از علی و او پس از من ولی هر مؤمنی است.»(1)

در این روایت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم خودش را جای علی علیه السلام قرار می دهد. پس اگر کسی علی علیه السلام را قبول نداشته باشد، پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم را قبول ندارد.

### نتیجه مباحث آیه مباحله

آنچه می توان از مباحث گذشته به عنوان نتیجه به دست آورد؛ عبارت است از:

1. براساس آیه شریفه مباحله و روایات و احادیث مربوط به آن می توان نتیجه گرفت که امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام پسران رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله وسلم هستند. شیخ طبرسی (متوفای 548) در همین باره می نویسد:

اجمع المفسرون علی ان المراد ببناءنا الحسن و الحسین علیه السلام و قال ابوبکر الرازی: هذا يدل علی ان الحسن و الحسین علیهما السلام ابناء رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم و ان ولد الابنه ابن نبی الحقیقه؛(2) مفسران اتفاق نظر دارند که منظور از «ابنائنا» [پسران ما در آیه مباحله] حسن و حسین علیهما السلام است و ابوبکر رازی می گوید: این دلالت می کند که حسن و حسین علیهما السلام دو پسر رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم هستند و همانا فرزند دختر، در حقیقت، پسر به شمار می آید.

همچنین مفسر اهل سنت فخر رازی می نویسد:

هذه الآیه داله علی ان الحسن و الحسین علیهما السلام کانا ابنی رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم...؛(3) این آیه دلالت بر آن دارد که حسن و حسین علیهما السلام دو پسر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم هستند....

ص: 440

1- (1) . ر. ک: صحیح ترمذی، ج 2، ص 297؛ مسند احمد، ج 5، ص 356؛ مجمع الهیثمی، ج 9، ص 128.

2- (2) . مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج 2، ص 763.

3- (3) . تفسیر الفخر الرازی، ج 8، ص 89.

گفتنی است که همین مطلب را می توان از آیات دیگر قرآنی نیز به دست آورد. فخر رازی در این باره به آیات 84 و 85 سوره انعام استدلال نموده است.

2. براساس آیه شریفه مباهله و روایات مربوط به آن، نتیجه می گیریم که منظور از «نسائنا» در آیه مباهله حضرت فاطمه علیها السلام و منظور از «انفسنا» علی بن ابی طالب علیه السلام است.

بدون شک تلقی علی بن ابی طالب علیه السلام به عنوان «انفسنا» به نزدیک و گرامی تر بودن آن حضرت علیه السلام نزد رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم دلالت آشکار دارد، اما با این تفاوت که امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام پیامبر نیست و بر او وحی نازل نمی شود، ولی در عین حال پس از رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم برترین صحابه برای تصدی رهبری و خلافت امت اسلامی به شمار می آید.

3. آوردن علی بن ابی طالب علیه السلام، فاطمه زهرا علیها السلام، امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام جهت انجام مباهله در نوع خود، بر برتری و افضل بودن آنها دلالت آشکار دارد. چون اگر افراد مقدس دیگری در میان همسران و اصحاب پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله وسلم وجود داشتند پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله وسلم حتماً به جای اینها، آن افراد برتر را برای مباهله همراه خود می آوردند.

مفسر معروف اهل سنت، جار الله زمخشری در همین خصوص می نویسد:

وفیه دلیل لا شیء اقوی منه علی فضل اصحاب الکساء علیه السلام؛<sup>(1)</sup> در این [آیه و روایات] دلیل بسیار محکمی است بر فضل و برتری اصحاب کساء (پیامبر، امام علی، فاطمه، حسن و حسین علیهما السلام) می باشد.

همچنین مفسر دیگر اهل سنت، عبدالله بن عمر بیضاوی پس از توضیح و تفسیر آیه مباهله چنین می نویسد:

وهو دلیل علی نبوته و فضل من اتی بهم من اهل بینه؛<sup>(2)</sup> این دلیلی بر نبوت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله وسلم و برتری و فضیلت اهل بیت آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم است که همراه او [به مباهله] آمده بودند.

ص: 441

1- (1). تفسیر الکشاف، ج 1، ص 370.

2- (2). تفسیر البیضاوی، ج 1، ص 163.

بنابراین نتیجه می‌گیریم که علی بن ابی طالب علیه السلام، فاطمه علیها السلام، حسن علیه السلام و حسین علیه السلام، برترین و بافضیلت‌ترین اشخاص نزد پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله وسلم و نیز برترین اصحاب آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم هستند. همچنین اگر در میان اصحاب آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم همین اشخاص مقدس، برتر و افضل باشند، بدون شک رهبری و خلافت امت اسلامی نیز باید از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله وسلم از آن امام علی علیه السلام، امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام باشد و این حقیقتی است که با تأمل و اندیشه اساسی، می‌توان آن را درک نمود.

4. برخلاف تصور برخی که می‌گویند دین اسلام عملاً دین و آیین مربوط به مردان است و زنان در آن به شمار نیامده‌اند، زنان در مواقع حساس و خطیر، به سهم خود در پیشبرد اهداف مقدس اسلامی مؤثر بودند و در کنار مردان در برابر مخالفان اسلام ایستاده‌اند. حضور حضرت فاطمه علیها السلام در جریان مباحله، دلیلی روشن بر این مطلب است. (1)

5. با اینکه علی بن ابی طالب علیه السلام، فاطمه علیها السلام، حسن علیه السلام و حسین علیه السلام از بستگان بسیار نزدیک پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله وسلم به شمار می‌آیند و براساس عرف و لغت می‌توان آنها را اهل بیت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله وسلم نامید، ولی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم از اهل بیت نامیدن آنها هنگام آمادگی جهت مباحله، خودداری کرد، گرچه می‌دانیم اصطلاح «اهل بیت»، به معنای خاص آن (اهل خانه نبوت و رسالت) اشاره دارد که در آیه شریفه تطهیر در این باره به تفصیل بحث شده است.

6. دعوت هیئت مسیحیان منطقه نجران برای مباحله به دستور الهی و پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله وسلم دلیل آشکار برتری دین مبین اسلام و حقانیت پیامبر عظیم الشان السلام صلی الله علیه و آله وسلم است، وگرنه دین و پیامبر غیر حقیقی نمی‌تواند مخالف خود را این گونه به مباحله و ملاءنه دعوت نماید.

7. آیه شریفه مباحله در رساندن معنای فضیلت و برتری، مخصوص پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله وسلم، علی بن ابی طالب علیه السلام، حضرت فاطمه، امام حسن و امام حسین علیهم السلام است و دیگران در آن شریک نیستند، ولی مسئله مباحله حکم و مسئله ای کلی

ص: 442

و عمومی است. حتی که اگر دو نفر یا دو گروه در مورد یک مسئله مهم (دینی مذهبی و...) با یکدیگر نزاع و اختلاف داشته باشند می توانند برای اثبات حقانیت خود و رسوایی شخص دروغگو یا ظالم دست به مباحله بزنند. در این باره می توان به برخی از روایات نیز استدلال نمود که در یکی از آنها می خوانیم:

روزی ابومسروق یکی از اصحاب امام صادق علیه السلام از عنادورزی مخالفان اهل بیت علیهم السلام در پذیرش برتری آنها به آن حضرت علیه السلام شکایت نمود. امام صادق علیه السلام به وی فرمود: «اگر آنها سخن شما را نپذیرفتند، آنها را به مباحله دعوت کنید.»

ابومسروق پرسید: چگونه با آنها مباحله کنیم؟ امام صادق علیه السلام فرمود: «خود را سه روز اصلاح کن (ابومسروق می گوید: گمان می کنم که فرمود: روزه بگیر و غسل کن). سپس با کسی که می خواهی مباحله کنی، به صحرا برو و سپس انگشتان دست راست خود را در انگشتان او قرار بده و سپس از خودت آغاز کن و بگو: «اللهم رب السموات السبع و رب الارضین السبع، عالم الغیب و الشهاده الرحمن الرحیم...؛ خدایا! (ای) پروردگار آسمان ها و زمین های هفت گانه! (ای) عالم غیب و شهادت (و ای پروردگار) رحمان و رحیم! اگر ابو مسروق حقی را انکار و باطلی را ادعا کرده بر او از آسمان عذاب و بلایی بفرست.»

سپس دعا را بر او برگردان و بگو:

«و اگر فلانی حقی را انکار کرده و باطلی را ادعا نموده از آسمان بر او عذاب و بلایی را بفرست.»

امام صادق علیه السلام در ادامه حدیث فرمود:

«چیزی نمی گذرد که نتیجه این (مباحله) آشکار خواهد شد. به خدا سوگند هرگز کسی را نیافتم که حاضر باشد با من این چنین مباحله نماید.» (1)

در پایان این بحث، از کسانی نام می بریم که تصریح نموده اند این آیه در شأن خمسه طیبه نازل شده است.

1. البیهقی، السنن الکبری، ص 63 (ط حیدرآباد).

ص: 443

---

1- (1). تفسیر نورالثقلین، ج 1، ص 351، ح 174.

2. القاضي عياض المغربي، الشفاء (ج 2، ص 41، ط آستانه).
3. ابن تيميه، منهاج السننه (ج 4، ص 34، ط القاهره).
4. احمد بن اسماعيل البرزنجي، مقاصد الطالبين (ص 11).
5. احمد بن حنبل، مسند (ج 1، ص 185، ط الميمينه، مصر).
6. ابونعيم احمد بن عبدالله الاصبهاني، نزول القرآن (ملحقات احقاق، ج 9، ص 71).
7. الشيخ سعيد بن محمد بن مسعود الشافعي، المنتقى في سيره المصطفى (ص 188).
8. ابن حجر الهيتمي، الصواعق المحرقة (ص 71، ط مصر) و ص 154.
9. الخطيب التبريزي، مشكاه المصاييح (ج 3، ص 254، ط دمشق).
10. عبدالغني النابلسي، ذخائر المواريث (ج 1، ص 226، ط قاهره).
11. ابن الدبيح، تيسير الوصول (ج 2، ص 160، ط نول كشور).
12. علامه قندوزي، الينايع، صص 164، 281، 232 (ط اسلامبول) و ص 52 حديث امام صادق عليه السلام با سند امام حسن عليه السلام (صص 107 و 295).
13. سيوطي، تاريخ الخلفاء (ص 65، ط الميمينه مصر).
14. الشيخ حسن نجار، اتحاف ذوى النجاه (ص 145، ط مصر).
15. ابو محمد الحسيني، انتهاء الافهام (ص 197، ط لكهنو، صص 198 و 199).
16. العلامه الشيباني، المختار في مناقب الاخيار (ص 3، نسخه مكتبه الظاهرية دمشق).
17. صديق محمد حسن خان، تفسير فتح البيان (ج 2، ص 55، ط ولاق مصر) و ج 2، ص 55.
18. علامه الامر تسري، ارحج المطالب (ص 37، ط لاهور) صص 326 و 38 و 55 و 326 و 38 و 56.
19. السيد احمد بن سوره الادريسي، رفع اللبس و الشبهات (ص 40، ط مصر).
20. السيد محمد بن يوسف الحسيني (الكافي)، السيف اليماني المسلول (ص 9، ط مطبعه الترقى بالشام).
21. علامه خواجه خواند مير، علم الكتاب، ص 263.

22. ابن كثير، البدايه و النهايه (ج 5، ص 52، ط السعاده مصر).

23. ابن كثير، تفسير القرآن (ج 2، ص 236، ط ولاق مصر).

24. الحافظ ابونعيم احمد بن عبدالله ابن اسحاق بن موسى بن مهران الاصفهاني، ما نزل من القرآن في اميرالمؤمنين (ذيل آيه 61 آل عمران).

ص:444



25. سيوطى، لباب النقول فى اسباب النزول (صص 74-75، ط الحبلى قاهره).
26. علامه كازرونى، صفوه الزلال المعين (ص 39).
27. ابونعيم اصفهانى، دلائل النبوه (ص 298، حيدرآباد دكن).
28. ابن المغازلى، المناقب (ص 96، ط تبريز).
29. الواحدى النيشابورى، اسباب النزول، ذيل آيه. صص 90-91.
30. ابوالفرج الاصبهانى، الاغانى (ج 10، ص 295، ط دارالفكر).
31. محمد بن احمد بن قايماز الدمشقى الحلبى، تاريخ الاسلام (ج 3، ص 194، ط قاهره).
32. الشيخ ابو محمد عبدالله بن السعد اليافعى، مرآه الجنان (ج 1، ص 109، ط حيدرآباد).
33. الحبلى، السيره الحلبيه (ج 3، ص 213، ط قاهره).
34. البلاذرى، فتوح البلدان (ص 75، ط قاهره).
35. التفتازانى، شرح المقاصد (ج 2، ص 219، ط الاستان).
36. ابو عبدالله محمد بن عبدالباقى، شرح المواهب اللدنيه (ج 4، ص 43، ط الازهرىه، مصر).
37. ابو العباس تقى الدين المقرئى، امتاع الاسماع (ص 502، ط قاهره).
38. ابن ابى الحديد، شرح نهج البلاغه (ج 4، ص 108، ط قاهره).
39. القاضى عضدالدين الشافعى، المواقف من شرح الجرجانى (ج 2، ص 614، ط الآستان).
40. السيد جمال الدين عطاء الله الحسينى، روضه الاحباب (ص 561).
41. عمر بن سالم العلوى، تاريخ حضر موت (ج 2، ص 244، ط مصر).
42. الشيخ عثمان دده الحنفى، تاريخ الاسلام و الرجال (ص 255).
43. عبدالغفار الحنفى، ائمه الهدى (ص 146، ط القاهره).
44. ابوبكر العلوى الحضرمى، رشفه الصادى (ص 25، ط قاهره).
45. الذهبى، سير اعلام النبلاء (ج 3، ص 192، ط دارالمعارف، مصر).

46. نضر بن محمد السمرقندی، تفسیر القرآن (ج 1، ص 134).
47. حاکم نیشابوری، المستدرک علی الصحیحین، ج 3، ص 150.
48. طبری، جامع البیان، ج 3، صص 300-301.
49. ابن ابی حاتم، تفسیر القرآن العظیم، ج 2، صص 667-668.
- ص: 445

50. ابن كثير، تفسير القرآن العظيم، ج 1، ص 379.
51. سيوطي، درالمنثور في تفسير بالمأثور، ج 2، صص 231-233.
52. جارالله زمخشرى، الكشاف، ج 1، صص 368-370.
53. قرطبي، جامع لاحكام القرآن، ج 3، ص 104 (طبع مصر، 1936).
54. فخر رازي، تفسير كبير، ج 8، صص 88-89.
55. بيضاوي، تفسير بيضاوي، ج 1، ص 163.
56. سبط بن جوزي، تذكره الخواص، ص 17.
57. ابن اثير، جامع الاصول (ج 9، ص 470، السنه المحمديه، مصر).
58. آلوسي، تفسير روح المعاني (ج 3، ص 167، منيره مصر).
59. طنطاوي، الجواهر (ج 2، ص 120، چاپ مصر).
60. ابن حجر عسقلاني، الاصابه (ج 2، ص 502، چاپ مصر).
61. ثعلبي، الكشف و البيان، ذيل آيه 61 آل عمران.
62. تفسير حبري (صص 247-248، رقم 12-13).
63. حسكاني، شواهد التنزيل (ج 1، صص 120-129، رقم 168-176).
64. جويني، فرائد السمطين (ج 1، ص 377، رقم 307، باب 69).
65. زيني دحلان، السيره النبويه (ج 3، ص 4 بر حاشيه سيره الحلبيه).
66. ابن اثير، اسد الغابه، ج 4، ص 25.
67. بغوي، مصابيح السنه (ج 4، ص 183، در ابتداي مناقب اهل بيت، رقم 4795).
68. محب طبري، ذخائر العقبي، ص 25.
69. ترمذي، سنن، كتاب تفسير القرآن، الرقم 2999.
70. مسلم، صحيح، ج 4، ص 1871، رقم 32 (فضايل على عليه السلام).

71. تاريخ الخميس (ج 2، ص 196).

72. بغوى، تفسير بغوى الشافعى (ج 1، ص 310).

73. محمد الحسن بن محمد بن زياد معروف به النقاش، تفسير الشفاء الصدور، ذيل آيه 61، آل عمران.

74. ابى بكر جار الجزائرى، ايسر التفاسير (ج 1، ص 326، دارالفكر).

75. اسفراينى، تفسير تاج التراجم (ج 1، ص 371).

76. ابن عطيه، المحرر الوجيز فى تفسير القرآن العزيز (ج 1، ص 434).

ص: 446

77. جلال الدين سيوطى و جلال الدين المحلى، تفسير جلالين (ص 57، انتشارات حسيني اصل).
78. عبدالرحمن العك، جامع اسباب النزول (ص 71، كراچي).
79. ميدي، كشف الاسرار و عده الابار، ص 147.
80. محمد على الصابوني، صفوه التفاسير (ج 1، ص 206، مؤسسه مناهل العرفان).
81. مظهرى، تفسير المظهرى (ج 2، ص 62، دار احياء التراث).
82. كازرونى، حاشيه كازرونى بر انوار التنزيل تحقيق عبدالقادر عرفان (ج 2، ص 47، دارالفكر).
83. نسائى، سنن، (قسمت تفسير)، (ج 1، ص 225، حديث 2999. هذا حديث حسن غريب صحيح).
84. ابى الحسن الواحدى، الوسيط فى التفسير القرآن المجيد (ج 1، ص 214).
85. قاضى شهاب الدين، عنايه القاضى و كفايه الراضى (حاشيه بر تفسير بيضاوى، ج 3، ص 62، دارالكتب العلميه).
86. التوجوى، حاشيه بر تفسير بيضاوى (ج 3، ص 83، دارالكتب العلميه).
87. وهبه الزحيلي، تفسير المنير (ج 3، ص 248، دارالفكر).
88. سليمان بن عمر، الفتوحات الالهيه، بتوضيح تفسير الجلالين، تصحيح ابراهيم شمس الدين، ذيل آيه 61 آل عمران.
89. احمد الصاوى، الصاوى على الجلالين، ذيل آيه مباهله (المكتبه النوريه).
90. خازن، تفسير خازن (ج 1، ص 302).
91. تفسير نيشابورى، حاشيه تفسير طبرى، ص 206.
92. يميني، تفسير بصائر يميني (ج 1، ص 346، چاپ بنياد فرهنگ ايران).
93. تفسير ابى السعود (ج 2، ص 46).

### منابع جهت مطالعه بیشتر درباره آيه مباهله

1. اهل بيت در قرآن، مباهله، محمد على مقدادى، نشریه بشارت، شماره 14 و 15، آذر و بهمن 1378.

2. تحقیق پیرامون سال، ماه و روز مباحله، نشریه درس هایی از مکتب اسلام، پیاپی 270، شهریور 1362 ش.
3. مباحله، سیدمهدی شجاعی، مجله بشارت، شماره 1، مهر 1386 ش.
4. عیسی پیام آور اسلام، مسیح در قرآن، دستور مباحله، احمد بهشتی، درس هایی از مکتب اسلام، پیاپی 381 و 382، دی و بهمن 1381.
5. مباحله، علی زمانی، درس هایی از مکتب اسلام، پیاپی، 384، فروردین 1372 ش.
6. پیامبر صلی الله علیه و آله به مباحله می رود، جعفر سبحانی، درس هایی از مکتب اسلام، پیاپی، 125، اردیبهشت 1349.
7. مباحله، سید محسن نقوی، مجله زائر، شماره 36، اردیبهشت 1386.
8. معنای نفس در آیه مباحله، محمدرضا مشائی، نشریه مشکاه، پیاپی 44، مهرماه 1373.
9. مباحله، سید مهدی شجاعی، مجله زائر، پیاپی 110.
10. مباحله روشن ترین دلیل باورهای شیعه، عبدالکریم پاک نیا، نشریه مبلغان، شماره 50، ذیحجه 1424 ق.
11. مباحله، فاطمه محمدی، گلبرگ معرفت، پیاپی 47، بهمن، 1382 ش.
12. تفسیر آیه مباحله، ابوالفتوح رازی (برگرفته از تفسیر روض الجنان) نشریه گنجینه، پیاپی 24، اسفند 1381.
13. مباحله پیامبر صلی الله علیه و آله با مسیحان نجران، علی علیه السلام نفس پیامبر صلی الله علیه و آله، علی اصغر نراقی، پلیس انقلاب، پیاپی 3.
14. آیه مباحله، محمد تقی شریعتمداری، تهران، بنیاد بعثت، چاپ دوم، 1365.
15. انفسنا (پیرامون معنی النفس در آیه مباحله) ملاعبدالخالق ابن عبدالرحیم یزدی، نسخه خطی کتابخانه آیه الله مرعشی (7188).
16. اهل بیت و آیه مباحله، قوام الدین وشنوی، قم چاپ مهر، ترجمه سید ابوالفضل رضوی.
17. برهان مجادله فی تفسیر آیت مباحله، محمد اعجاز حسن محمد بدایونی، چاپ لکهنو.
18. تفسیر آیه مباحله از دیدگاه اهل بیت و اهل سنت، ایلقار اسماعیل زاده، مجله طلوع، سال سوم، شماره 10-11، تابستان و پاییز 1383.

وَإِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ؛ (1)

«و چون پروردگار ابراهیم را با کلماتی بیاموزد، و وی آن همه را به انجام رسانید [خدا به او] فرمود: من تو را امام مردم قرار دادم. [ابراهیم] پرسید: از دودمانم [چطور]؟ فرمود: پیمان به ظالمان نمی رسد».

### عصمت، شرط امامت

در آیه عهد، گزارشی از مقام والای حضرت ابراهیم علیه السلام ارائه شده است. حضرت ابراهیم علیه السلام در جایگاه های مختلفی از آزمایش های الهی سربلند بیرون آمد. لفظ «کلمات» در آیه مذکور همان جایگاه های آزمایش ابراهیم علیه السلام در مقام بندگی حق تعالی است.

پس از این آزمایش ها، خداوند متعال آن حضرت را به مقام امامت مفتخر کرد و به ابراهیم علیه السلام فرمود:

«اکنون که از عهده این آزمایش ها به خوبی برآمدی، شایستگی پیدا کردی که تو را به مقام امامت مردم منصوب کنم».

ابراهیم علیه السلام پیشوای همه مردم، چه در زمان خودش و چه در آینده، است و حتی به پیغمبر اسلام صلی الله علیه وآله وسلم دستور داده شد:

اتَّبِعْ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ ۚ «از آیین ابراهیم حق گرای پیروی کن».

پس از آنکه پروردگار متعال، امامت عام را به حضرت ابراهیم عنایت کرد، آن حضرت از خداوند پرسید: «آیا این افتخار در دودمانم نیز باقی می ماند؟» در واقع، هر پدری دوست دارد اگر کمالی کسب کرد، فرزندان نیز آن کمال را به دست بیاورند؛ مانند یک دانشمند که آرزو می کند فرزندان دانشمند شوند. این خواسته مشروع در همه انسان ها به ویژه انسان های

کمال یافته، وجود دارد. حضرت ابراهیم علیه السلام نیز دوست داشت فرزندانش شایستگی مقام امامت را پیدا کنند تا مشمول این عنایت خاص شوند.

خداوند پاسخ داد که شرط امامت، احراز شایستگی است و انسان ظالم این شایستگی را ندارد. اگر فرزندان شایستگی تو را پیدا کردند، این مقام به آنها نیز داده می شود.

بنابراین نصب امام، مسبوق به آزمایش های مختلف بوده که قبول آن باید از طرف خداوند باشد. در واقع مقام امامت منصبی الهی و حق انتخاب آن بر عهده خداوند است، از این رو مقام امامت به گناهکاران تفویض نمی شود، بلکه مخصوص شخص معصوم از گناه و اشتباه است.

### مفهوم ظالم در آیه شریفه

ظالم کسی است که نمی تواند در برابر خواهش های نفسانی و انحراف های شیطانی خود را حفظ کند و دچار لغزش می شود. ظالم، در برابر وسوسه های شیطانی، پیمان خود را از خدا می گسلد و با شیطان عهد می بندد. چنین شخصی از حمایت پروردگار بیرون رفته، تحت عنایت شیطان قرار می گیرد.

انسانی که تسلیم خواسته های نفسانی و ترغیب های شیطانی می شود، مرتکب دو ظلم می شود: یکی ظلم به خود؛ زیرا از شرف، انسانیت و عزت نفسش می کاهد. گناهکار همیشه پیش خود، شرمسار است و فطرت و عقلش او را توبیخ می کنند. چه زیانی بالاتر از این که انسانی، خودش را در درون سرزنش کند.

نوع دیگر ظلم به خالق است، چون عهدش را با خدا می گسلد و با دشمن خود پیمان می بندد. انسانی که نمی تواند در برابر خواسته های نفسانی، خودش را نگه دارد، چگونه می خواهد امامت جامعه را برعهده گیرد؟ به راستی کسی که نمی تواند بر خود مسلط باشد، چگونه می تواند جامعه را در برابر آسیب های گوناگون حفظ نماید؟

بنابراین «لاینال» در لا ینالْ عَهْدِی الظَّالِمِینَ به این معناست که زمینه امامت در چنین شخصی وجود ندارد، نه اینکه امامت را به او نمی دهیم.

از سوی دیگر، یکی از مراتب بالای ظلم، شرک است؛ همان گونه که حضرت لقمان به فرزندش می گوید:



وَإِذْ قَالَ لُقْمَانُ لِابْنِهِ وَهُوَ يَعِظُهُ يَا بُنَيَّ لَا تُشْرِكْ بِاللَّهِ إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ 1

حال چگونه کسی می تواند امام باشد که اهل مدینه را کشت و نیز امام حسین علیه السلام فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله را به شهادت رسانید. (1)

آیا کسی که کعبه، خانه امن الهی را سنگباران کرد و تخریب نمود می تواند امام باشد؟ (2)

آیا کسی که بیت الله الحرام را تخریب نمود، می تواند امام باشد؟ (3)

آیا کسی که مرتب می گفت امام شما کسی دیگر است، مرا به خودم واگذارید می تواند رهبر جامعه ای باشد؟

### استفاده شیعه از آیه عهد

ما شیعیان معتقدیم که به تصریح این آیه شریفه، عصمت یکی از شرایط امامت است. عصمت به معنای بینش درونی است که معصوم با توجه به این بینش، حقایق اعمال را درک می کند.

عصمت، حالتی درونی است که بر دیگر انسان ها پوشیده است و از ظاهر افراد نمی توان به آن پی برد؛ بنابراین معصوم جز با معرفی معصوم پیش از او (پیغمبر یا امام بالاتر) شناخته نمی شود. خلاصه اینکه:

1. وجود عصمت در امام، شرط اصلی است.

2. امامت باید با نص معصوم باشد، چون دست یابی به عصمت جز از طریق معصوم بالاتر امکان ندارد.

### برداشت اهل سنت از آیه عهد و اشکال آن

اهل تسنن «ظلم» را تنها به معنای شرک دانسته و معتقدند کسی که در گذشته بت پرست

ص: 451

1- (2) . سبط ابن جوزی، تذکره الخواص، ص 299؛ رک: بخش تولی و تبری.

2- (3) . العقد الفرید، ج 3، ص 143 (طبع قدیم مصر).

3- (4) . تذکره الخواص، ص 299.

بوده، سپس توبه کرده و مسلمان شده است می تواند به مقام زعامت مسلمان برسد؛ هر چند می دانیم که سابقه شرک دارد، چرا که او اکنون ظالم نیست.

اما اشکال این برداشت به دلایلی آشکار است:

1. واژه «الظالمین» در آیه، مطلق و به معنای عدم نظارت بر خویشان است و هیچ قرینه ای وجود ندارد که ظالم را تنها به معنای شرک محدود کنیم.

2. انسان مشرک، همان لحظه که در برابر بت سجده می کند، خطاب «لاینالک عهدی» متوجه او می شود و به او می گویند: «ای انسانی که تا این اندازه منحرف شدی و در مقابل سنگ سجده می کنی، تو شایسته مقام امامت و عهد الهی نیستی». بنابراین چنین انسانی که سابقه لغزش دارد تا آخر عمر نمی تواند به این مقام نائل شود. امروزه نیز به کسانی که سابقه دارند، سمت های مهم را نمی دهند، زیرا نمی توان مطمئن بود که چنین شخصی دوباره دچار لغزش نشود.

خداوند متعال می فرماید:

أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمْ مَنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يُهْدَىٰ فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ؟ (1)

«آیا کسی که به سوی حق رهبری می کند سزاوار است مورد پیروی قرار گیرد یا کسی که راه به جایی نمی برد مگر آنکه [خود] هدایت شود؟ شما را چه شده چگونه داوری می کنید؟»

خداوند متعال در این آیه، دو دسته را با هم مقایسه می کند و می فرماید: آیا کسی که سرتا پای وجود، رفتار، گفتار و پندارش، انسان را به سوی حق سوق می دهد، شایستگی امامت دارد یا کسی که راه به جایی نمی برد، جز اینکه او را راهنمایی کنند؟ در پایان نیز داوری را به خود مردم واگذار است.

امیر مؤمنان علیه السلام می فرماید:

ایها الناس ان احق الناس بهذا الامر [الامامه] اقواهم عليه واعلمهم بأمرالله فيه؛ (2) ای مردم، سزاوارترین مردم به این امر [امامت] کسی است که قوی ترین آنها در امر امامت و داناترین آنها به امر خدا در آن [امامت] باشد.

ص: 452

1- (1) . سوره یونس، آیه 35.

2- (2) . نهج البلاغه، خطبه ص 173.

حضرت علی علیه السلام در این حدیث دو ویژگی امام را به مردم جهان معرفی می کند:

الف) دارای بالاترین بینش سیاسی و اجتماعی باشد.

ب) حکم خدا را درباره تک تک مسائل سیاسی بداند و در این زمینه داناترین مردم باشد.

سید قطب در تفسیر فی ضلال مطالبی را بیان می کند که به دیدگاه شیعه نزدیک است.

ایشان ذیل آیه عهد می گوید:

ابراهیم علیه السلام پس از آزمایش های خداوند، استحقاق یافت تا به مقام امامت بر مردم برگزیده شود و منظور از «کلمات» اوامر و تکالیفی است که ابراهیم علیه السلام از عهده آنها به خوبی برآمد. علاوه بر این مسئله، خداوند در این آیه از وفای حضرت ابراهیم یاد می کند و به نحوی از او اعلام رضایت می نماید و مقام والایی که حضرت ابراهیم بدان دست یافت «مقام وفا» نامیده می شود. (1)

صاحب تفسیر «فی ضلال» پس از آن به تعریف امام پرداخته، می گوید:

امام به معنی رهبری است که مردم را به طرف خدا سوق می دهد و آنها را به خیر هدایت می کند و آن این است که امامت از آن کسی است که از جهت عمل و آگاهی و صلاح و ایمان، شایستگی آن را داشته باشد، نه از جهت اصلاط و نسب و خویشاوندی. (2)

در جای دیگری نیز می گوید:

«منظور از «اماماً» پیشوایی مردم است که ابراهیم علیه السلام به خداوند عرض کرد آیا از دودمان من نیز کسانی را پیشوا و پیغمبر خواهی کرد.» (3)

سید قطب سپس طی بحثی به انواع ظلم اشاره می کند و می گوید:

«امامت به هر معنی که باشد از قبیل سفارت و خلافت و امامت در نماز، بر ظالمان ممنوع است.» (4)

ص: 453

---

1- (1) . تفسیر فی ضلال، ج 1، ص 111 (با مقدمه دکتر خرم دل) و نیز ر. ک: امامت و جانشینی پیامبر در تفسیر فی ضلال شهاب

کاظمی، مجله بینات سال هفتم، شماره 27، ص 204 به بعد.

2- (2) . تفسیر فی ضلال، همان.

3- (3) . همان، ج 2، ص 118.

4- (4) . همان، ج 1، ص 111.

علی رغم این نظرات و آراء، عامه با استناد به حدیث «لا تجتمع امتی علی ضلاله»<sup>(1)</sup> که صحت آن از نظر امامیه به ثبوت نرسیده، بر این عقیده اند که تعیین مقام خلافت و جانشینی پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم بر عهده اجماع مسلمانان است و هیچ گونه نصی از قرآن یا پیامبر در این موضوع وارد نشده است و آیات مذکور تحت این عنوان را به طریق مختلف تأویل می نمایند. اما شیعه با تمسک به قول خداوند که می فرماید: **وَ لَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ**<sup>2</sup> به عدم جواز رجوع به اهل حل و عقد در امور دینی استدلال کرده است.<sup>(2)</sup>

همان طور که بیان شد استاد گراندنر «مرحوم سید قطب» تلویحاً به مقام امامت اشاره می کند که هم نقش رهبری دینی و سیاسی را در جامعه مسلمین ایفا می کند هم عصمت شخص امام و جانشینی پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم را و نیز اینکه امامت یک منصب الهی است.

## شروط امام

لازم به ذکر است شروط امام از دیدگاه اهل سنت تفاوت هایی با شیعه دارد که عمده آنها عدم شرط دانستن عصمت نزد شیعه است. می توان این شروط را به طور خلاصه چنین بیان کرد.

1. مجتهد در احکام شرعی باشد؛ به طوری که قادر به تخریج احکام شرعی باشد.<sup>(3)</sup>

2. دانا به امور جنگ، سپاه و حفظ اهل اسلام و مانند آن.<sup>(4)</sup>

ص: 454

---

1- (1). ابن حجر، لسان المیزان، ج 6، ص 73.

2- (3). ر. ک: ذیل آیه اولی الامر، نظر فخر رازی و نقد آن.

3- (4). نصره مذهب الزیدیه، 118؛ المنهاج فی شعب الایمان، ج 3، صص 149-150؛ التمهید، صص 181 و 183؛ المغنی، 20 ق، ج 1، ص 208؛ الشافی، ص 188؛ تلخیص الشافی، صص 271-272؛ اصول الدین للبغدادی، ص 277؛ الاحکام السلطانیة للماوردی، ص 6؛ الفصل فی الملل والنحل، ج 4، ص 166؛ الاحکام السلطانیة لابی یعلی، ص 4؛ الارشاد للجوینی، ص 240؛ غیاث الامم، ص 84؛ فضائح الباطنیة، ص 191؛ الاقتصاد فی الاعتقاد، ص 215؛ اصول الدین للزبدوی، ص 187؛ غایه المرام، ص 383؛ المواقف، ص 398؛ شرح المواقف، ص 349؛ شرح الاصول الخمسه، ص 752؛ مقدمه ابن خلدون، ص 193.

4- (5). نصره مذاهب الزیدیه، ص 128؛ المنهاج فی شعب الایمان، ج 3، صص 151-152؛ التمهید، صص 181 و 183؛

3. دارای قوه تشخیص برای اجرای دقیق حدود الهی و نسبت به ظالمین رئوف و نسبت به کفار، شدید باشد. (1)

4. عاقل، مسلمان، عادل، فقیه و دارای ورع باشد؛ به طوری که به حکمش اعتماد نمایند و خیرش را موفق بدانند و نگهبان بیت المال باشد.

5. بالغ و دارای عقل کامل، هیبت، تجربه و نظر باشد.

6. مرد، آزاد، نافذ الحکم در محل ولایت خودش و مقتدر (2) باشد.

7. قرشی باشد (3).

ص: 455

1- (1) . المنهاج فی شعب الایمان، ج 3، صص 152-153؛ التمهید، صص 181 و 183؛ المغنی، 20 ق، ج 1، صص 198 و 201؛ تلخیص الشافی، ج 1، ص 274؛ الارشاد للجوینی، ص 240؛ غیث الامم، صص 83-84؛ الاقتصاد فی الاعتقاد، ص 216؛ فضائح الباطنیة، ص 182؛ غایه المرام، ص 383؛ المواقف، ص 398؛ شرح المواقف، همان، ص 349؛ الشافی فی الامامه، ص 186؛ اصول الدین للبغدادی، ص 277؛ الاحکام السلطانیة للماوردی، ص 6؛ الفصل فی الملل و النحل، ج 4، ص 110؛ الاحکام السلطانیة لابی بعلی، ص 4؛ فضائح الباطنیة، ص 187؛ غایه المرام، ص 383؛ المواقف، ص 398؛ شرح الاصول الخمسه، ص 53؛ الاساس لعقائد الاکیاس، ص 162.

2- (2) . ر. ک: الملل و النحل، ج 4، ص 110؛ الارشاد، جوینی، ص 240؛ غیث الامم، ص 82؛ فضائح الباطنیة، ص 180؛ المواقف، ص 398؛ شرح المواقف، ج 8، ص 350؛ اصول الدین بغدادی، ص 277؛ الاحکام السلطانیة، ابی بعلی، ص 4؛ الفصل فی الملل و النحل، ج 4، ص 111؛ غایه المرام، ص 383؛ الاساس لعقائد الاکیاس، ص 161.

3- (3) . تمام شیعه و عده بسیاری از اهل سنت این قول را قبول دارند و ظاهراً فقط خوارج آن را شرط امام نمی دانند. مقالات الاسلامیین، صص 461-462؛ التمهید، ج 81، ص 182 (باقلائی)؛ الفهرست، ص 222؛ تاریخ بغداد، ج 11، ص 55؛ المنتظم، ج 6، ص 261؛ المنیه الامل، ص 53؛ المنهاج فی شعب الایمان، ج 3، صص 151-163؛ المغنی، همان، صص 231-238؛ الشافی فی الامامه، ص 193؛ اصول الدین، بغدادی، صص 275 -

8. افضلیت امام، اهل سنت قائل به جواز امامت مفضول بر فاضل شده اند. اما شیعه امامیه و فرق دیگر شیعه و برخی از اهل سنت قائل به افضل بودن امام نسبت به سایر مردم هستند. (1) زیرا امام، محل رجوع مردم است و طبق موارد بسیاری که در این فصل بیان کردیم باید از دیگران افضل باشد.

9. عصمت امام، شیعه امامیه، عقیده دارند که امام باید معصوم از خطا و گناه باشد. (2) شیعه در این بیان به احادیث و آیات بسیاری استدلال نموده که آنها را پشت سر گذرانندیم؛ از جمله آن آیات می توان به آیات زیر اشاره کرد.

الف) آیه تطهیر

ب) آیه اولی الامر: ذیل این آیه عده ای از اهل سنت قائل به وجود معصوم شده اند، اما در مصداق آن راه را اشتباه رفته اند.

ج) آیه ولایت

د) آیه عهد

ه) آیه اکمال دین و آیه تبلیغ در کنار حدیث ثقلین

ما در ذیل این آیات، به تبیین موقعیت و جایگاه امام و امامت و در حدّ توان ویژگی های آن پرداختیم. از این رو برای تأکید بیشتر به آیه عهد و تطهیر نظری می افکنیم.

ص: 456

---

1- (1) . اصول الکافی، ج 1، صص 198-202؛ نصره مذاهب الزیدیه، صص 75-80؛ الاختصاص، ص 234؛ الشافی، ص 81؛ تلخیص الشافی، ج 1، ص 278؛ اثبات الامامه، ص 54؛ تاج العقائد، صص 75-76؛ کشف المراد، ص 228؛ نهج الحق، ص 168؛ منهاج الکرامه، ص 147؛ الرساله فی الامامه، صص 18-20؛ الاساس لعقائد الاکیاس، صص 162-163؛ الحور العین، ص 152.

2- (2) . الکافی، ج 1، صص 200 و 269-270؛ علل الشرائع، صص 123-124؛ النکت الاعتقادیه، صص 37-38؛ الشافی، صص 24-70؛ تلخیص الشافی، ج 1، صص 193-206؛ الاحتجاج، ص 435؛ اعلام الوری، ص 162؛ الالفین، صص 149-184؛ منهاج الکرامه، ص 145؛ نهج الحق، صص 164-171؛ کشف المراد، صص 227-228؛ الصراط المستقیم، ج 1، صص 110-141؛ حق الیقین، ج 1، ص 189.

گفتیم که حضرت ابراهیم با شنیدن این پیام الهی و رسیدن به مرتبت عظمای امامت، به اقتضای بشریت از خدای خویش تقاضا می کند که این مرتبت در فرزندان وی هم باقی بماند. او به مناسبت طبیعت بشری، دوستدار فرزندان خویش است و می خواهد که آنها هم به این سرفرازی باطنی برسند؛ لذا عرضه می دارد: **وَ مِنْ ذُرِّيَّتِي** ؛ «آیا از ذریه من نیز؟».

خداوند متعال جواب می فرماید: **لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ** : (1)

«امامت عهد خاص من است با بنده ام، و این عهد، به اشخاص ستمکار و ظالم نمی رسد».

منافات داشتن عصمت و ظلم

در عرف و فرهنگ قرآن، گاهی به کسی که به خودش ظلم می کند، ستمکار گفته می شود؛ مثلاً کسی که بت می پرستد یا خودکشی می نماید به خود ستم کرده، بنابراین اسلام به او ظالم می گوید. گاهی نیز به کسی که دیگران را مورد ستم قرار می دهد و به حقوقشان تجاوز می کند، ستمکار گفته می شود؛ مانند کسی که مال مردم را می برد یا از ایشان ربا می گیرد یا به ناموسی تجاوز می کند.

بنابراین به طور کلی هر کسی به هر عنوانی که از فرمان خدای متعال سرپیچی کند، در بینش قرآن و اسلام ظالم خواهد بود. (2) آن کسی که لحظه ای در ستم به خود و دیگران به سر برده، براساس موازین دقیق نظام ربوبی، ظالم است و سزاوار عهد خدایی (امامت) نیست.

بنابراین براساس این استدلال قرآن، امام باید معصوم باشد.

گذشته از این آیه کریمه، در جاهای دیگری از قرآن کریم نیز از امامت سخن رفته و در آنها امام براساس جعل و قرارداد الهی معرفی شده است؛ مانند:

**وَجَعَلْنَاهُمْ أئِمَّةً يَهْتَدُونَ بِأَمْرِنَا وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ وَإِقَامَ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءَ الزَّكَاةِ وَكَانُوا لَنَا عَابِدِينَ** ؛ (3) «ایشان را امامان و پیشوایانی قرار دادیم که به امر ما هدایت می کردند، و به ایشان مجموعه کارهای خوب، به ویژه برپا داشتن نماز و ادای زکات را وحی فرمودیم و ایشان برای ما بندگانی مطیع بودند».

ص: 457

1- (1) . سوره بقره، آیه 124.

2- (2) . سوره طلاق، آیه 1. **وَمَنْ يَتَعَدَّ حُدُودَ اللَّهِ فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ**.

3- (3) . سوره انبیاء، آیه 73.

در جایی دیگر نیز می فرماید:

وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ أُمَّةً يَهْتَدُونَ بِأَمْرِنَا لَمَّا صَبَرُوا وَكَانُوا بِآيَاتِنَا يُوقِنُونَ<sup>1</sup>

(برخی از ایشان [بنی اسرائیل] را امامانی قرار دادیم که به امر ما هدایت می کردند، آنگاه که صبر و خویشتن داری کردند و دریقین به آیات ما پا برجا بودند).

بنابراین براساس قرآن کریم، مسئله امامت در مکتب اهل بیت تنها براساس تعیین و جعل و قرار داد الهی امکان پذیر است و بس.

نکته بعدی که در امامت مطرح است، مسئله عصمت امام می باشد که در آیه 124 سوره بقره به هنگام سخن گفتن درباره امامت ابراهیم علیه السلام بدان تصریح شده است و ما آن را به اختصار مورد بحث قرار دادیم.

اینک اگر باز به قرآن رجوع کنیم، این آیه شریفه را ملاحظه خواهیم نمود:

إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً<sup>2</sup>

«جز این نیست که خداوند می خواهد هرگونه پلیدی و گناه را از شما اهل بیت دور کند، و شما را کاملاً پاک و منزه گرداند».

کلمه «اهل البیت» که در این آیه به کار رفته، از اصطلاحات شرعی است که به وسیله قرآن کریم وضع شده است. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نیز با قاطعیت تمام افراد این گروه را تعیین فرموده است.<sup>(1)</sup> پیامبر خدا صلی الله علیه و آله، امام علی، حضرت فاطمه، امام حسن و امام حسین علیهم السلام را زیر کسای خویش جمع نمود و این آیه را که درباره ایشان نازل گشته بود، قرائت فرمود. آن حضرت بدین وسیله دقیقاً معین کرد که زنان وی در شمار اهل بیت نیستند،<sup>(2)</sup> لذا «اهل البیت» عنوان خاص این گروه شد و هر جا در اسلام از اهل

ص: 458

---

1- (3). این افراد همان چهاره معصوم می باشند که عبارتند از: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم، دختر گرامی اش، فاطمه زهرا علیها السلام و دوازده امام علیهم السلام.

2- (4). ر. ک: رساله «حدیث کساء»، علامه عسکری.



بیت سخن به میان آید، مقصود اینان هستند و همین ها معصوم اند. این دومین شرط امامت بود.

از ابن عباس نقل شد که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند:

ان الله قسم الخلق قسمین، فجعلنی فی خیرهما قسماً؛ فذلک قوله: واصحاب الیمین و اصحاب الشمال. فانا من اصحاب الیمین، و انا خیر اصحاب الیمین... ثم جعل القبائل بیوتاً، فجعلنی فی خیرها بیوتاً؛ فذلک قوله: إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً فانا و اهل بیتی مطهرون من الذنوب. (1)

### مفسران و آیه تطهیر

1. عن قتاده رضی عنه الله فی قوله: إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً قَالَ: هم اهل بیت طهرهم الله من السوء و اختصهم برحمته (برحمته منه). (2)

2. طبری گفته است:

إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً، يقول: انما يريد الله ليذهب عنكم السوء و الفحشاء يا اهل بيت محمد، و يطهركم من الدنس الذي يكون في اهل معاصي الله. (3)

3. زمخشری می گوید:

«و استعار للذنوب: الرجس، وللتقوى: الطهر، لان عرض المقترف للمقبحات يتلوث بها و يتدنس كما يتلوث بدنه بالارجاس». (4)

4. فخر رازی هم می گوید:

فقوله تعالى: لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ : ای یزیل عنکم الذنوب و يُطَهِّرْكُمْ ای

ص: 459

1- (1) . الدر المنثور، ج 5، ص 199.

2- (2) . تفسیر طبری، ج 22، ص 5؛ الدر المنثور، ج 5، ص 199.

3- (3) . طبری، همان.

4- (4) . الکشاف، ج 3، ص 425.

يلبسكم خلع الكرامه» (1).

5. بیضاوی نیز گفته است:

إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ الذَّنْبَ الْمَدْنَسَ لِعَرْضِكُمْ... وَيُطَهِّرَكُم مِّنَ الْمَعَاصِي تَطْهِيراً. واستعاره الرِّجْسَ للمعصية والترشيح بالتطهير لتنفير عنها» (2).

6. مراغی آورده است:

«انما يريد الله ليذهب عنكم السوء والفحشاء يا اهل بيت الرسول، ويطهرکم من دنس الفسق و الفجور الذی یعلق بارباب الذنوب و المعاصی» (3).

### کلام اهل لفت در معنای رجس

لغویون نیز در معانی «رجس» کلماتی دارند که تطهیر از آن به عصمت منتهی خواهد بود.

1. راغب اصفهانی می گوید:

رجس چیزی پلید است. گفته می شود: «رجل رجس»؛ یعنی مردی پلید، و «رجال ارجاس»؛ یعنی مردانی پلید. خداوند می فرماید: رِجْسٌ مِّنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ؛ یعنی «پلیدی است از عمل شیطان». و پلیدی به چهار صورت ممکن است وجود داشته باشد: یا از نظر طبیعت، یا از جهت عقلانی، یا از نظر شرعی یا از همه این جهات مثل مردار. زیرا مردار هم از نظر شرع پلید است، هم از نظر عقل و هم از نظر طبیعت انسانی، پلید از نظر شرع چیزهایی است مثل قمار و شراب، برخی گفته اند که اینها از نظر قضاوت عقل هم پلید شمرده می شوند... (4)

2. ابن اثیر، لغوی مشهور در النهایه می نویسد:

«الرجس: القذر وقد يعبر به عن الحرام والفعل القبيح؛ رجس چیزی پلید است و گاهی نیز گفته شده مقصود از آن کار حرام و عمل قبیح است» (5).

ص: 460

1- (1). تفسیر الکبیر، ج 25، ص 209.

2- (2). تفسیر البیضاوی، ص 557.

3- (3). تفسیر المراغی، ج 22، ص 7.

4- (4). مفردات القرآن، ماده «رجس»، ص 187.

5- (5). النهایه فی غریب الحدیث والاثیر، ج 2، ص 200.



نامی از افراد ایشان به میان نیامده است. این روایات از چهار صحابی پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم نقل شده که «جابر بن سمره» یک تن از ایشان است. روایات او را از جمله در صحیح مسلم و بخاری، سنن ابو داوود، سنن ترمذی، مسند طیالسی و مسند احمد می توان یافت. در اینجا روایات جابر را از نسخه صحیح مسلم نقل می نماییم: (1)

او می گوید: من با پدرم به محضر رسول اکرم رفته بودیم. آن بزرگوار فرمود: «همیشه و همیشه دین باقی خواهد ماند تا هنگام برپا شدن رستاخیر، تا وقتی که بر شما دوازده خلیفه باشند که همه ایشان از قریش اند».

در این روایت بیش از این نقل نشده، ولی امیرالمؤمنین علی علیه السلام در نهج البلاغه قسمتی را که از آن حذف شده، چنین بیان فرموده اند:

«امامان از قریش اند که درخت آن را در خاندان هاشم کاشته اند و این مقام جز برای ایشان صلاحیت ندارد، و والیان و زمامدارانی غیر از ایشان برای مردم سزاوار نیستند.» (2)

در روایت دیگر که در مسند احمد و مستدرک حاکم نقل شده، مردی به نام «مسروق» که راوی روایت است می گوید:

ما در کوفه نزد عبدالله بن مسعود نشسته بودیم و او به ما قرآن درس می داد. مردی از وی سؤال کرد: ابو عبدالرحمن! آیا شما از پیامبر نپرسیدید که این امت چند خلیفه خواهد داشت؟ عبدالله در جواب این مرد گفت: از آن هنگام که من به عراق آمده ام، کسی جز تواز من این سؤال را نکرده است. آنگاه افزود: آری ما از پیامبر این مسئله را پرسیدیم و آن حضرت فرمود: «اثنی عشر کعبه نقباء بنی اسرائیل؛ دوازده تن به تعداد نقیبان بنی اسرائیل.» (3)

ص: 462

---

1- (1). صحیح مسلم، ج 6، صص 2-4، کتاب الاماره، باب الناس تبع لقریش؛ صحیح بخاری، ج 9، ص 81، کتاب الاحکام، باب الاستخلاف؛ سنن ترمذی، ج 2، ص 45، (چ هند) و ج 4، ص 501، ح 2225، (چ مصر)؛ سنن ابو داوود، ج 4، صص 106-107 (چاپ محمد محیی الدین عبدالحمید)؛ مسند احمد، ج 5، ص 86 و صص 87-101 و 106-108.

2- (2). «ان الائمة من قریش، غرسوا فی هذا البطن من هاشم، لا تصلح علی سواهم ولا تصلح الولاة من غیر هم». (نهج البلاغه، ص 201، خطبه 144، تحقیق صبحی صالح).

3- (3). مسند احمد، ج 1، صص 398 و 406؛ مستدرک الصحیحین، ج 4، ص 501؛ کنز العمال، ج 3، صص 26-27؛ منتخب الکنز، ج 5، ص 312 در هامش المسند؛ الصواعق المحرقة، ص 20؛ مجمع الزوائد، ج 5، ص 190؛ الجامع الصغیر، ج 1، ص 75؛ تاریخ الخلفاء، ص 10 (چاپ پاکستان).

این روایت از انس بن مالک و عبدالله بن عمر بن العاص نیز نقل شده است. البته هرکدام از این روایات را افراد متعددی نقل کرده اند که در نتیجه، روایتشان به حد تواتر می رسد و کاملاً مورد اطمینان است. گرچه این حدیث در منابع بسیاری نقل شده، اما آنچه مهم است تفسیر حدیث می باشد. شیعه و عده ای از اهل سنت، امامان دوازده گانه شیعه را مصداق حدیث دانسته اند، ولی دیگران دچار حیرت و سرگردانی شده اند.

### حیرت علمای اهل سنت در تفسیر این حدیث

دانشمندان مکتب خلفا در بیان مقصود از «امامان دوازده گانه» که در این روایت آمده است، دچار حیرت و زحمت شده و دیدگاه های متفاوتی ارائه داده اند.

1. ابن عربی شارح سنن ترمذی می گوید:

ما امیران بعد از رسول خدا صلی الله علیه وآله سلم را که برشمردیم دیدیم: ابوبکر، عمر، عثمان، علی، حسن، معاویه، یزید، معاویه بن یزید، مروان، عبدالملک مروان، ولید، سلیمان، عمر بن عبدالعزیز، یزید بن عبدالملک، مروان بن محمد بن مروان، سفاح و... هستند.

او پس از آن، بیست و هفت نفر از خلفای عباسی تا عصر خود را برشمرده، می گوید:

اگر از مجموع آنها «دوازده نفر» را به صورت ظاهر شماره کنیم آخرین آنها «سلیمان بن عبدالملک» است، و اگر به معنای واقعی خلیفه نظر داشته باشیم، تنها پنج نفر برای ما باقی می ماند: خلفای چهارگانه و عمر بن عبدالعزیز. بنابراین، من معنایی برای این حدیث نمی یابم. (1)

2. قاضی عیاش در جواب این سخن که می گوید: بیش از این تعداد [دوازده نفر] به ولایت رسیدند، گفته است:

«این اعتراضی نادرست است. پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم نفر موده تنها دوازده نفر به ولایت می رسند. البته این تعداد به ولایت رسیده اند و این مطلب از اضافه شدن بر تعداد آنها منع نمی کند.» (2)

ص: 463

---

1- (1). شرح ابن عربی بر سنن ترمذی، ج 9، صص 68-69.

2- (2). شرح نووی بر صحیح مسلم، ج 12، صص 201-202؛ فتح الباری، ج 16، ص 339، عبارت متن از اوست، در ص 341 نیز این مطلب تکرار شده است.

3. سیوطی در جواب آن سخنی را نقل کرده است:

«مراد حدیث، وجود «دوازده نفر خلیفه» در طول دوران اسلام تا قیامت است که عامل برحق باشند، اگر چه پی در پی نباشند.»<sup>(1)</sup>

سیوطی در ادامه گوید:

از این دوازده نفر، خلفای چهارگانه و حسن [علیه السلام] و معاویه و عبدالله بن زبیر و عمر بن عبدالعزیز، این هشت نفر، روی کار آمدند و احتمال اینکه مهدی عباسی را هم به آنان اضافه کنیم که او در بین عباسیان همانند عمر بن عبدالعزیز در میان امویان است و نیز، طاهر عباسی را به خاطر عدالت خواهی اش، باز هم دو نفر باقی و مورد انتظارست که یکی از آنان «مهدی» آل محمد صلی الله علیه [و آله] وسلم از اهل البیت خواهد بود.<sup>(2)</sup>

4. در فتح الباری نیز چنین آمده:

«یقیناً از این تعداد [دوازده نفر] خلفای چهارگانه در گذشته اند و بقیه به ناچار باید تا پیش از برپایی قیامت، تکمیل گردد.»<sup>(3)</sup>

5. ابن جوزی هم می گوید: «بنابراین، آنجا که فرموده: «سپس فتنه و آشوب خواهد بود»، مراد فتنه های پیش از برپایی قیامت مانند: خروج دجال و بعد آن می باشد.»<sup>(4)</sup>

6. همچنین گفته شده: «مراد حدیث آن است که آن «دوازده نفر» در دوران عزت خلافت و قوت اسلام و استواری امور آن باشند، از کسانی که در زمان وی، اسلام عزیز گردد و همه مسلمانان پیرامون او گرد آیند.»<sup>(5)</sup>

ص: 464

---

1- (1). سیوطی، تاریخ خلفا، ص 12.

2- (2). الصواعق المحرقة، ص 19؛ تاریخ خلفا، همان. بنابراین برای پیروان مکتب خلفا دو امام منتظر خواهد بود که یکی از آنان مهدی علیه السلام است؛ در حالی که پیروان مکتب اهل البیت علیهم السلام تنها یک امام منتظر دارند.

3- (3). فتح الباری، ج 6، ص 341؛ تاریخ خلفا، ص 12.

4- (4). فتح الباری، همان؛ تاریخ خلفا، همان.

5- (5). نووی در شرح صحیح مسلم، (ج 12، صص 202-203)، به این موضوع اشاره کرده و ابن حجر در فتح الباری، (ج 16، صص 338-341) و سیوطی در تاریخ خلفا، (ص 1) آن را آورده اند.

7. بیهقی می گوید:

این تعداد (دوازده نفر) تا زمان ولید بن یزید بن عبدالملک روی کار آمدند، سپس فتنه و آشوب بزرگ بر پا شد و پس از آن حکومت عباسیان غالب آمد، و اینکه بر عده مذکور می افزایند بدان خاطر است که صفت مورد اشاره در حدیث را رها کرده یا کسانی را که بعد از فتنه مذکور آمده اند از آنان شمرده اند. (1)

8. برخی نیز گفته اند:

کسانی که امت بر آنان اجتماع کرده اند؛ یعنی خلفای ثلاثه و سپس علی علیه السلام تا زمان حکمیت در صفین که معاویه را در آن روز خلیفه نامیدند.

سپس با صلح امام حسن بر معاویه اجتماع کردند و پس از او بر پسرش یزید. امام حسین هم که پیش از رسیدن به خلافت کشته شد. با مرگ یزید اختلاف کردند تا آنکه پس از کشته شدن ابن زبیر بر عبدالملک مروان اجتماع نمودند و سپس بر فرزندان چهارگانه او؛ یعنی ولید، سلیمان، یزید و هشام که در این جمع، عمر بن عبدالعزیز، میان سلیمان و یزید فاصله شد و دوازدهمین آنان ولید بن یزید بن عبدالملک بود که مردم پس از هشام بر او اجتماع کردند و او چهار سال حکومت کرد. (2)

بنابراین، خلافت این دوازده نفر به خاطر اجتماع مسلمانان بر آنها صحیح است، و پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم مسلمانان را به خلافت و جانشینی اینان از خودش - در حمل و انتقال اسلام به مردم - بشارت داده است!

ابن حجر درباره این توجیه می گوید: «این بهترین توجیه است». (3)

9. ابن کثیر می گوید:

راهی را که بیهقی پیموده و عده ای با وی موافقت کرده اند، یعنی اینکه، مراد حدیث از خلفای پی در پی تا زمان ولید بن یزید بن عبدالملک فاسق می باشد، ولیدی که در گذشته در مذمت او سخن گفتیم، راهی غیر مقبول است، زیرا خلفای مورد اشاره

ص: 465

1- (1). تاریخ ابن کثیر ج 6، ص 249 به نقل از بیهقی.

2- (2). تاریخ خلفا، ص 11؛ الصواعق المحرقة، ص 19؛ فتح الباری، ج 16، ص 341.

3- (3). فتح الباری، همان.

تا زمان ابن ولید بیش از «دوازده نفرند» دلیل آن این است که خلافت ابوبکر و عمر و عثمان و علی [علیه السلام] مسلم است. پس از آنان حسن بن علی [علیه السلام] است چنانکه واقع شد و علی [علیه السلام] او را وصی خود قرار داد و مردم عراق با او بیعت کردند. تا آنکه او و معاویه صلح کردند. سپس پسر معاویه یزید و بعد پسر یزید معاویه بن یزید و سپس مروان بن حکم و بعد پسرش عبدالملک مروان و ولید بن عبدالملک، سپس سلیمان بن عبدالملک و بعد عمر بن عبدالعزیز و پس از وی یزید بن عبدالملک و بعد هشام بن عبدالملک، که جمع آنها پانزده نفر می شود و سپس ولید بن یزید بن عبدالملک و اگر حکومت ابن زبیر را که قبل از عبدالملک بود به شمار آوریم، شانزده نفر می شوند، و با این حساب، یزید بن معاویه جزء آن دوازده نفر شده و عمر بن عبدالعزیز که همه پیشوایان بر مدح و سپاس او متفق القول اند، و او را از خلفای راشدین به شمار آورده و همه مردم بر عدالت او اتفاق نظر دارند، و دوران او بهترین دوره ها بوده و حتی شیعیان نیز بدان اعتراف دارند، از جمع «دوازده نفر» خارج می گردد.

و اگر بگویید: من تنها کسانی را به شمار می آورم که امت بر آنان اجتماع کرده باشند لازمه اش آن است که «علی بن ابی طالب» و فرزندش به شمار نیایند، زیرا همه مردم بر آن دو اجتماع نکردند، دلیلش آن که مردم شام، همگی از بیعت با او سرباز زدند.

و نیز گوید: برخی توجیه کنندگان، معاویه و پسرش یزید و نوه اش معاویه بن یزید را به شمار آورده و زمان مروان و ابن زبیر را قید نکرده اند، زیرا امت بر هیچ یک از آنها اجتماع نکرده اند.

بنابراین دیدگاه نیز می گوئیم: در این مسلک، خلفای سه گانه سپس معاویه و بعد یزید و سپس عبدالملک و بعد ولید بن سلیمان و سپس عمر بن عبدالعزیز و بعد یزید و بعد هشام به شمار آیند که جمعاً ده نفرند و بعد از آنها ولید بن یزید بن عبدالملک فاسق است که لازمه این دیدگاه نیز، اخراج علی و پسرش حسن [علیهما السلام] خواهد بود و این دقیقاً برخلاف آن نظری است که امامان اهل سنت و بلکه شیعه بر آن تصریح کرده اند. (1)

ص: 466



10. ابن حجر می گوید: ابن جوزی در کتاب «کشف المشکل» در جواب این توجیها، دو وجه دیگر را نقل کرده است:

وجه نخست آنکه پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم در حدیث خویش اشاره به حوادث بعد از خود و اصحاب خود ندارند، و چون حکم اصحاب با حکم آن حضرت پیوسته و مرتبط است، نتیجه می گیریم که خبر از حکومت های واقع شده پس از صحابه است. و چنان می نماید که با بیان خود اشاره به عدد خلفای بنی امیه دارد، و گویا سخن آن حضرت: «لا یزال الدین»؛ یعنی ولایت تا آنجا که دوازده خلیفه به حکومت برسند ادامه دارد، سپس اوضاع به حالت دیگری، بدتر از حال اول بر می گردد.

ابن حجر درباره این توجیه می گوید:

«این سخن کسی است که به چیزی از طریق حدیث - جز آنچه که به نحوه فشرده در «بخاری» آمده آگاهی نداشته است.» (1)

وجه دیگر نیز آن است که وجود آنان در زمان واحد، عین پراکندگی و افتراق است و نمی تواند مراد حدیث باشد. (2)

بدین گونه، علمای مکتب خلفا در تفسیر روایات گذشته، به دیدگاه واحدی نرسیدند. علاوه بر آن از آوردن روایاتی که رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم اسامی آن دوازده نفر را بیان فرموده نیز اغماض و اهمال کرده اند، زیرا با سیاست حاکم بر مکتب خلفا در طی قرون متمادی در تخالف و تضاد بوده است. این روایات را محدثان مکتب اهل البیت علیهم السلام در تألیفات خود با اسنادی که به نیکان صحابه می رسد، از رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم روایت کرده اند و ما در بخش آینده به آوردن اندکی از آنها که هر دو گروه در کتب خود آورده اند بسنده می کنیم.

### اسامی دوازده امام در مکتب خلفا

الف) امام جوینی (3) از عبدالله بن عباس روایت می کند که گفت: رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمود:

ص: 467

---

1- (1). فتح الباری، ج 16، ص 338.

2- (2). همان، ص 339.

3- (3). ذهبی از رجال معروف، در کتاب تذکره الحافظ، ج 4، ص 1505 درباره او می گوید: امام محدث یگانه، اکمل،

انا سید النبیین و علی بن ابی طالب سید الوصیین و ان اوصیائی بعدی اثنا عشر اولهم علی بن ابی طالب و آخرهم المهدی؛ من آقای پیامبران و علی بن ابی طالب آقای اوصیاست، همانا اوصیای پس از من «دوازده» نفرند، اولین آنان علی بن ابی طالب و آخرینشان مهدی است.

ب) امام جوینی در حدیث دیگری به سند خود از ابن عباس روایت می کند که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود:

همانا خلفای من و اوصیایم و حجت های خدا بر مردم پس از من دوازده نفرند، اولین آنها برادرم و آخرینشان فرزندم خواهد بود». گفته شد: ای رسول خدا! برادر شما کیست؟ فرمود: «علی بن ابی طالب» گفته شد: فرزند شما کیست؟ فرمود آن مهدی است؛ کسی که زمین را پر از عدل و داد می کند، همان گونه که از ظلم و ستم انباشته شده است. قسم به آن که مرا بشارتگر و بیم دهنده بر حق فرستاده، اگر از دنیا باقی نماند، مگر یک روز، خداوند این روز را آنقدر طولانی کند تا فرزند من مهدی در آن خروج کند و روح خدا، عیسی بن مریم فرود آید و در پس او نماز بگزارد و زمین از نور پروردگارش روشن گردد، و فرمانروایی اش مشرق و مغرب را فرا گیرد.

ج) امام جوینی باز هم به سند خود روایت کرده که راوی گفت: شنیدم که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود:

«انا و علی و الحسن و الحسین و تسعه من ولد الحسین مطهرون معصومون؛ من و علی و حسن و حسین و نه نفر از فرزندان حسین پاکیزگان و معصومانیم».<sup>(1)</sup>

سیاست حاکم بر مکتب خلفا در طی قرون بر آن بود که امثال این گونه احادیث را از دسترس ابنای امت اسلامی به دور دارند و بر آنها پرده پوشانند. به راستی که جناب استاد

ص: 468

---

1- (1). احادیث: الف، ب و ج، در کتاب فرائد السمطین، نسخه خطی کتابخانه ی مرکزی دانشگاه تهران به شماره 1164، 1690، 1691، برگه 160 آمده است و ر. ک: ولایت علی علیه السلام در قرآن کریم و سنت پیامبر، علامه عسکری.

ارجمند علامه عسکری در راه اعتلای فرهنگ محمدی صلی الله علیه و آله وسلم و نمایاندن واقع، جهاد شایانی کردند و نمونه هایی از آن را در بحث و بررسی از اقدامات مکتب خلفا با نصوص سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم را که مخالف دیدگاهشان بود در «معالم المدرستین» آورده اند. ما هم اسامی این امامان را در فصل دوم دیدگاه های بزرگان اهل سنت درباره امامان اهل بیت نوشتیم.

## 7. آیه انذار

### اشاره

آخرین آیه ای که در این قسمت مورد بررسی اجمالی قرار می دهیم آیه انذار است.

وَ أَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ؛ (1)

(و خویشان نزدیکت را هشدار ده).

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم پس از آنکه از جانب پروردگار به پیامبری مبعوث شد، به مدت سه سال، مخفیانه در بین مردم تبلیغ کرد و در این مدت توانست مقدار قابل توجهی از نیروهای جوان را گرد خود جمع کند.

پس از سه سال از جانب خداوند دستور آمد دعوت را آشکار کن:

فَاصْدَعْ بِمَا تُؤْمَرُ وَ أَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِكِينَ \* إِنَّا كَفَيْنَاكَ الْمُسْتَهْزِئِينَ؛ (2)

(پس آنچه را بدان مأموری آشکار کن و از مشرکان روی برتاب که ما [شر] ریشخندگران را از تو برطرف خواهیم ساخت).

سپس دستور آمد که ابتدا از خویشاوند نزدیکت آغاز کن:

وَ أَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ \* وَ اخْفِضْ جَنَاحَكَ لِمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ \* فَإِنْ عَصَوْكَ فَقُلْ إِنَّي بَرِيءٌ مِمَّا تَعْمَلُونَ \* وَ تَوَكَّلْ عَلَى الْعَزِيزِ الرَّحِيمِ؛ (3)

(و خویشان و نزدیکان را هشدارده و برای آن مؤمنانی که تو را پیروی کرده اند، بال خود را

ص: 469

1- (1) . سوره شعراء، آیه 214.

2- (2) . سوره حجر، آیات 94-95.

3- (3) . سوره شعراء، آیات 214-217.

فروگستر و اگر تو را نافرمانی کردند، بگو: من از آنچه می‌کنید بیزارم و بر [خدای] عزیز مهربان توکل کن».

به دنبال این دستور پیغمبر اسلام صلی الله علیه وآله وسلم به علی علیه السلام فرمود که طعامی فراهم کند. پس از آنکه همه جمع شدند و غذا خوردند، حضرت ایستاد و فرمود: «ای فرزندان عبدالمطلب، به خدا سوگند در تمام عرب کسی را نمی‌شناسم که هدیه ای گران بهاتر از آنچه من آوردم، برای شما آورده باشد. من برای شما خیر دنیا و آخرت را به ارمغان آورده ام و خداوند به من دستور داده شما را به سوی او بخوانم. پس هر یک از شما برای کمک و همراهی من پیشقدم شود، او را برادر، وصی و جانشین خود قرار می‌دهم».

همه لب فرو بستند، ولی علی علیه السلام که دوازده یا سیزده سال بیشتر نداشت برخاست و گفت: «ای فرستاده خدا، من حاضرم یاورتان شوم».

پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم سخنش را تکرار کرد و باز مولا علی علیه السلام فرمود: «من حاضرم». در مرتبه سوم، حضرت شانه او را گرفت و به خویشاوندانش فرمود:

علی، برادر من، وصی من و جانشین من در میان شماست، پس به سخنانش گوش دهید و از او اطاعت کنید.

همه خندیدند و سخن پیامبر را مسخره کردند. ابولهب رو کرد به ابوطالب و گفت:

«ایشان پسر تو را امیر بر تو قرار داد و در آینده باید از پسر تو شنوایی داشته باشی و از او اطاعت کنی».<sup>(1)</sup>

## تعریف تاریخ

طبری این حدیث را به طور کامل در «تاریخ طبری» نقل کرده؛ اما در تفسیرش عبارت «وصی و خلیفتی»<sup>(2)</sup> را حذف کرده و به جای آن «کذا و کذا» آورده است.<sup>(3)</sup>

حسین هیکل، یکی از نویسندگان زبردست مصری، کتابی به نام «حیات محمد» تألیف کرده است. او در چاپ اول کتابش این روایت را کامل آورده و عبارت «وصی و خلیفتی» را

ص: 470

1- (1). تاریخ طبری، ج 2، ص 63.

2- (2). وصی و جانشین من است.

3- (3). ر. ک: تفسیر طبری، ج 19، صص 74-75.

حذف نکرده؛ اما پس از آنکه علمای اهل تسنن به حسین هیکل اعتراض کردند و به او گفتند که کتاب تو در دسترس جوان هاست و آنها با خواندن این مطلب به ما انتقاد می کنند، ایشان هم در چاپ دوم و سوم کتابش، عبارت «کذا و کذا» را به کار برد.

اما این تلاشی بیهوده است، چرا که خود عبارت «کذا و کذا» خواننده را تحریک می کند که بداند «کذا و کذا» چه بوده است و به دنبال حقیقت می رود.

همچنین طبری، ابتدا کتاب تاریخ خود را و پس از آن در بغداد، تفسیرش را نوشت. بیشتر اهل بغداد در آن زمان حنبلی های تندرو بودند. آتش زدن کتابخانه شیخ طوسی که در آن چهار صد هزار کتاب نگه داری می شد، یک نمونه از کارهای آنان بود.

حنبلی های بغداد با تعصب شدیدی که داشتند، طبری را تحت فشار قرار دادند تا عبارت «کذا و کذا» را به جای «وصیی و خلیفتی» بگذارد؛ غافل از آن که «کذا و کذا» خواننده را برای کشف حقایق تحریک می کند و هر کسی می تواند با مراجعه به تاریخ طبری، حقیقت را بیابد.

### اشکال بر حدیث و پاسخ آن

ابن تیمیه در کتاب «منهاج السنه» که ردی بر کتاب «منهاج الکرامه»<sup>(1)</sup> است، بر این حدیث چند اشکال وارد کرده است:

1. چنین حدیثی در کتب مسانید و صحاح شش گانه وجود ندارد.

پاسخ: این حدیث هم در مسانید<sup>(2)</sup> و هم در صحاح شش گانه اهل سنت آمده است. بزرگان اهل سنت تصریح کرده اند که این حدیث از جهت سند از روایت های صحیح و متواتر است. ابن اثیر برای تکمیل تاریخ طبری، کتابی به نام «الکامل» نوشته است، زیرا کتاب تاریخ طبری حوادث را تا قرن سوم ذکر کرده و کتاب الکامل رویدادها را تا قرن ششم بر آن افزوده است. این کتاب، پس از تاریخ طبری، از معتبرترین کتاب های تاریخ جهان اسلام است. ابن اثیر در کتاب الکامل، این روایت را به صورت کامل ذکر کرده است.<sup>(3)</sup>

ص: 471

---

1- (1). نوشته علامه حلی.

2- (2). مسند احمد، ج 1، ص 111.

3- (3). الکامل، ج 2، صص 62-63

همچنین اگر به هر یک از کتاب های تاریخ اسلام (1) مراجعه کنیم، این روایت را خواهیم یافت.

2. حضرت علی علیه السلام فقط وصی و جانشین پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم برای خویشاوندان پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم است، نه اینکه جانشینی و وصایت پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم را برای همه مسلمانان بر عهده داشته باشد؛ زیرا پیامبر می فرماید: «وصی و خلیفتی فیکم».

پاسخ: منظور از «فیکم» در «وصی و خلیفتی فیکم» به معنای آن است که حضرت علی علیه السلام از بین حاضران در مجلس انتخاب شد، نه اینکه فقط وصی و جانشین پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم برای حاضران باشد.

3. در آن زمان بنی عبدالمطلب به چهل نفر نرسیده بودند.

پاسخ: «مطلب» برادر هاشم و هاشم پدر عبدالمطلب است. هاشم یکی از شخصیت های بزرگ قریش بود که در شرق و غرب تجارت می کرد. او در یکی از سفرهایش به مدینه در خانه یکی از افراد طایفه بنی الخزرج که به بنوالنجر معروف بودند ساکن شد و در آن سفر به دختر زید بن علی که از شخصیت های بزرگ این طایفه بود اظهار رغبت کرد. زید بن علی دخترش را به هاشم داد، ولی شرط کرد که هنگام وضع حمل، دخترش را به خانه آنها ببرد. هاشم نیز به قول خود وفا کرد و زمانی که همسرش حامله شد او را به خانه پدرش در مدینه برد. هاشم همسرش را در خانه پدرش گذاشت و خودش به شام سفر کرد و در آن سفر وفات یافت. فرزند هاشم در مدینه به دنیا آمد و او را عامر نامگذاری کردند. روزی یکی از بزرگان مکه از مدینه عبور می کرد که عامر را در حال بازی رزمی دید. از او پرسید: تو کیستی؟ عامر گفت: من فرزند هاشم، رئیس قریش، هستم.

آن مرد پس از بازگشت به مکه نزد مطلب عموی عامر رفت و گفت: چرا پسر بردارت را در مدینه رها کردی؟

مطلب هنگامی که این سخن را شنید، به همراه هشتاد نفر از بزرگان قریش نزد جد مادری عامر رفت و از او درخواست کرد که آن کودک را تحویل دهد.

ص: 472

مطلب کودک را تحویل گرفت و با خودش به مکه برد. هنگام ورود به مکه، مردم گمان کردند که مطلب غلام خریده است و به یکدیگر می گفتند: مطلب به همراه عبدش آمد.

از آن پس مردم، عامر را که فرزند هاشم بود با لقب «عبدالمطلب» می شناختند. عبدالمطلب دوازده پسر و پنج دختر داشت که عبدالله پدر حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم کوچک ترین پسر او بود.

از طرفی پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم هنگام فراخوانی خویشاوندانش به اسلام 43 ساله بود؛ بنابراین چگونه ممکن است در این همه مدت تعداد فرزندان عبدالمطلب به چهل نفر نرسیده باشد. [\(1\)](#)

ص: 473

---

1- (1). برای مطالعه بیشتر ر. ک: فضایل.





### اشاره

اندیشه «مهدویت و انتظار» و ظهور مصلح آخرالزمان از جمله بنیادهای فکری اسلام و مورد اتفاق همه ادیان الهی است.

از طرفی، عطش عدالت در نهاد بشر و سر خوردگی های او از وضعیت عمومی جهان و توجه به وعده های ادیان درباره آینده جهان، جلوه ای از جایگاه و اهمیت این اعتقاد است.

مکتب شیعه در این عرصه سخنی روشن تر دارد، چرا که موعود خود را زنده و ناظر می داند و در انتظار ظهور حیات بخش اوست. اهل سنت در این باره دیدگاه های مختلفی دارند. عده بسیاری در این مسئله با شیعه موافق اند، عده ای از آنها نیز تولد حضرت را به آینده موکول نموده اند. برخی نیز حضرت مسیح را همان موعود آخرالزمان می دانند و عده ای ظهور او را در گذشته می جویند. البته گروهی انگشت شمار نیز راه انکار در پیش گرفته اند، چه آنکه از پس این همه احادیث متعارض در مکتب خود بر نیامده اند و چاره را در انکار اصل موضوع دیده اند.

خلاصه اینکه تاکنون بیش از 3336 عنوان کتاب، مقاله، پایان نامه و مانند آن در این زمینه نوشته شده است (1) که خود اهمیت موضوع را می رساند. به همین علت قصد داریم به صورت گذرا برخی جوانب آن را بیان می کنیم.

### موارد اتفاق فریقین در موضوع مهدویت

#### 1. اتفاق بر اصل قضیه

یکی از موارد اتفاق بین شیعه و سنی در قضیه مهدویت، اتفاق بر اصل آن است. امت اسلامی، مگر عده قلیلی از غربزدگان و روشنفکر نمایان مثل احمد امین مصری و شاگردانش،

ص: 475

---

1- (1). ر. ک: مرجع مهدویت، جمعی از پژوهشگران، مؤسسه اطلاع رسانی اسلامی مرجع.

بر این مسئله اتفاق دارند که در آخرالزمان شخصی به نام مهدی، از ذریه پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم و از اولاد زهرا علیها السلام، ظهور کرده، زمین را پر از عدل و داد خواهد کرد.

عمده علت تأکید بر این اعتقاد، وجود تعداد بسیار و در حد تواتر روایات صحیح درباره این قضیه از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم و اهل بیت عصمت و طهارت در تراش حدیثی مسلمین است. معلوم است هر قضیه ای که به حد تواتر برسد یا از آن حد بالاتر باشد، از دایره شک و ظن خارج شده، انسان را به یقین می رساند. همان گونه که در علم حدیث و اصول بحث شده، حدیث متواتر احتیاجی به بررسی سندی ندارد؛ زیرا از راه تراکم احتمالات می تواند انسان را به یقین برساند.

از آنجا که نظر علمای شیعه در این باره مشخص است فقط به بیان سخنان اهل سنت بسنده می کنیم.

### 1. ابن حجر عسقلانی

تواتر الاخبار بأن المهدي من هذه الامه و ان عيسى بن مريم سينزل و يصلي خلفه؛<sup>(1)</sup> اخبار به حد تواتر دلالت دارد بر اینکه مهدی از این امت (اسلام) است و به راستی عیسی بن مریم از آسمان فرود می آید و پشت سر او به نماز می ایستد.

### 2. قاضی شوکانی

وهی متواتره بلا-شک و لا-شبهه، بل یصدق وصف التواتر علی مادونها علی جمیع الاصطلاحات المحرره فی الاصول<sup>(2)</sup>؛ احادیث مهدی بدون شک و شبهه متواتر است، بلکه عنوان تواتر با کمتر از این مقدار نیز بر این احادیث صدق می کند؛ آن هم با تمام اصطلاحاتی که در علم اصول برای تواتر و خبر متواتر آمده است.

### 3. ابن حجر هیثمی

والاحادیث التي جاء فيها ذكر ظهور المهدي عليه السلام كثيره متواتره<sup>(3)</sup>؛ احادیثی که در آن اشاره به ظهور مهدی است بسیار زیاد و به حد تواتر است.

ص: 476

1- (1). فتح الباری، ج 5، ص 362.

2- (2). ابزار الوهم المکنون، ص 4، به نقل از رساله التوضیح شوکانی.

3- (3). الصواعق المحرقة، ج 2، ص 211.

اخبار المهدی کثیره شهیره افرادها غیر واحد فی التالیف؛ (1) اخبار مهدی زیاد و مشهور است؛ به حدی که جماعتی درباره این احادیث تألیفات مستقلی دارند.

5. تفتازانی

مما يلحق بباب الامامه خروج المهدی علیه السلام و نزول عیسی و هما من اشراط الساعه و قد وردت فی هذا الباب اخبار صحاح؛ (2) از جمله اموری که ملحق به باب امامت می شود خروج مهدی و نزول عیسی است، که این دو از علائم قیامت است و در این باره خبرهای صحیحی رسیده است.

6. قرمانی دمشقی

اتفق العلماء علی ان المهدی هو القائم فی آخر الزمان، و قد تعاضدت الاخبار علی ظهوره، و تظاهرت الروایات علی اشراق نوره و ستسفر ظلمه اللیالی و الايام بسفوره و تنجلی برویته الظلم انجلاء الصبح عن دیجوره و یسیر فی الافاق فیکون اضواء من البدر فی مسیره؛ (3)

علما بر این امر اتفاق کرده اند که مهدی همان قیام کننده در آخرالزمان است و اخبار ظهور آن حضرت عجل الله تعالی فرجه یکدیگر را تأیید می کنند و روایات بر اشراق نورش تظاهر دارند، و به زودی ظلمت و تاریکی شب ها و روزها به روشنایی وجود او منور خواهد شد و تاریکی ها به رؤیت و دیدار او، همانند بیرون آمدن صبح از ظلمت شب، از میان خواهد رفت؛ عدل او در افق ها سیر خواهد کرد و پر نورتر از ماه منیر در مسیرش خواهد بود.

7. مبارکفوری

واعلم ان المشهور بین الکافه من اهل الاسلام علی ممر الاعصار انه لابد فی آخرالزمان من ظهور رجل من اهل البيت یؤید الدین و یظهر العدل و یتبعه

ص: 477

1- (1) . فیض القدیر، ذیل حدیث 9245.

2- (2) . شرح مقاصد، ج 2، ص 62.

3- (3) . اخبار الدول و آثار الاول، ج 1، ص 463.

المسلمون و يستولى على الممالک الاسلاميه و يسمي بالمهدى؛<sup>(1)</sup> بدان که مشهور بين تمام مسلمانان در طول زمان ها اين است که به طور حتم در آخرالزمان شخصی از اهل بيت عليهم السلام ظهور خواهد کرد که دين را تأييد کرده، عدل را در میان جامعه ظاهر می کند و مسلمين به دنبال او بر ممالک اسلامي سلطه پيدا خواهد نمود و او مهدی ناميده می شود.

علمای اهل سنت و تواتر احاديث مهدی عجل الله تعالی فرجه

در اين بخش به ذکر اسامي آن دسته از علمای اهل سنت می پردازيم که بر تواتر احاديث امام مهدی عجل الله تعالی فرجه تصريح کرده اند:

ابن سعد (ت 230 هـ)، ابن ابی شيبه (ت 235 هـ)، الامام احمد بن حنبل (ت 241 هـ)، ابوبکر الاسکافی (ت 260 هـ)، ابن ماجه (ت 273 هـ)، ابو داوود (ت 275 هـ)، ابن قتیبه الدينوری (ت 276 هـ)، الترمذی (ت 279 هـ)، البزار (ت 292 هـ)، ابویعلی الموصلی (ت 307 هـ)، الطبری (ت 310 هـ)، العقیلی (ت 322 هـ)، نعیم بن حمّاد (ت 328 هـ)، ابن حبان البستی (ت 354 هـ)، المقدسی (ت 355 هـ)، الطبرانی (ت 360 هـ)، ابوالحسن الآیری (ت 363 هـ)، الدارقطنی (ت 385 هـ)، الخطابی (ت 388 هـ)، الحاکم النیسابوری (ت 405 هـ)، ابونعیم الاصبهانی (ت 430 هـ)، ابو عمرو الدانی (ت 444 هـ)، البيهقی (ت 458 هـ)، الخطیب البغدادی (ت 463 هـ)، ابن عبدالبر المالکی (ت 463 هـ)، الدیلمی (ت 509 هـ)، البغوی (ت 510 أو 516 هـ)، القاضي عیاض (ت 544 هـ)، الخوارزمی الحنفی (ت 568 هـ)، ابن عساکر (ت 571 هـ)، ابن الجوزی (ت 597 هـ)، ابن الجزری (ت 606 هـ)، ابن العربی (ت 638 هـ)، محمد بن طلحه الشافعی (ت 652 هـ)، العلامه سبط ابن الجوزی (ت 654 هـ)، ابن ابی الحديد المعتزلی الحنفی (ت 655 هـ)، المنذری (ت 656 هـ)، الكنجدی الشافعی (ت 658 هـ)، القرطبی المالکی (ت 671 هـ)، ابن خلّکان (ت 681 هـ)، محب الدين الطبري (ت 694 هـ)، ابن تیمیه (ت 728 هـ)، الجوينی الشافعی (ت 730 هـ)، علاء الدين بن بلبان (ت 739 هـ)، ولی الدين التبریزی (المتوفی بعد سنه 741 هـ)، المزی (ت 742 هـ)، الذهبي (ت 748 هـ)، سراج الدين ابن الوردی (ت 749 هـ)، ابن کثیر (ت 774 هـ)، سعد الدين التفتازانی (ت 793 هـ)، نور الدين الهیثمی (ت 807 هـ).

ص: 478

---

1- (1). تحفه الاحوذی بشرح جامع الترمذی، از مبارکفوری، شرح حدیث 2331. و.ر. ک: موارد اتفاق مذاهب اسلامي در قضیه مهدویت، علی اصغر رضوان، مجله طلوع، سال دوم، شماره 5، بهار 82.

احادیث امام مهدی عجل الله تعالی فرجه در کلام بسیاری از صحابه و تابعان نقل شده است؛ از جمله: فاطمه الزهرا بنت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم (ت 11 هـ)، معاذ بن جبل (ت 18 هـ)، قتاده بن النعمان (ت 23 هـ)، عمر بن خطاب (ت 23 هـ)، ابی ذر الغفاری (ت 32 هـ)، عبدالرحمن بن عوف (ت 32 هـ)، عبد الله بن مسعود (ت 32 هـ)، العباس بن عبد المطلب (ت 32 هـ)، کعب الاحبار (ت 32 هـ)، عثمان بن عفان (ت 35 هـ)، سلمان الفارسی (ت 36 هـ)، طلحه بن عبدالله (ت 36 هـ)، عمار بن یاسر (ت 37 هـ)، الامام علی علیه السلام (ت 40 هـ)، تمیم الداری (ت 40 هـ)، زید بن ثابت (ت 45 هـ)، حفصه بنت عمر بن الخطاب (ت 45 هـ)، الامام الحسن السبط علیه السلام (ت 50 هـ)، عبدالرحمن بن سمره (ت 50 هـ)، مجمع بن جاریه (ت نحو 50 هـ)، عمران بن حصین (ت 52 هـ)، ابی ایوب الانصاری (ت 52 هـ)، عائشه بنت ابی بکر (ت 58 هـ)، ابی هریره (ت 59 هـ)، الامام الحسین السبط الشهید علیه السلام (ت 61 هـ)، ام سلمه (ت 62 هـ)، عبدالله بن عمر بن الخطاب (ت 65 هـ)، عبدالله بن عمرو بن العاص (ت 65 هـ)، عبدالله بن عباس (ت 68 هـ)، زید بن ارقم (ت 68 هـ)، عوف بن مالک (ت 73 هـ)، ابی سعید الخدری (ت 74 هـ)، جابر بن سمره (ت 74 هـ)، جابر بن عبدالله الانصاری (ت 78 هـ)، عبدالله بن جعفر الطیار (ت 80 هـ)، ابی امامه الباهی (ت 81 هـ)، بشر بن المنذر بن الجارود (ت 83 هـ) و قیل: جده الجارود بن عمرو، ت 20 هـ)، عبدالله بن الحارث بن جزء الزبیدی (ت 86 هـ)، سهل بن سعد الساعدی (ت 91 هـ)، انس بن مالک (ت 93 هـ)، ابی الطفیل (ت 100 هـ)، شهر بن حوشب (ت 100 هـ).<sup>(1)</sup>

قائلان به صحیح و متواتر بودن احادیث مهدی عجل الله تعالی فرجه

الترمذی (ت 279 هـ) فی سننه<sup>(2)</sup>، العقیلی (ت 322 هـ) فی الضعفاء الکبیر<sup>(3)</sup>، البر بهاری (ت 329 هـ)

ص: 479

- 
- 1- (1). برای مطالعه بیشتر ر. ک: تطبیق المعاییر العلمیه لنقد الحدیث علی ما اختلف و تعارض من احادیث المهدی بکتب الفریقین، السید ثامر هاشم حبیب العمیدی، مجله تراثنا، مؤسسه آل البيت، 44-45، 1416، ص 14 به بعد.
- 2- (2). سنن الترمذی، ج 4، صص 505-506، ح 2230 و 2233، (دار احیاء التراث، 1377).
- 3- (3). الضعفاء الکبیر، ج 3، ص 253، ح 1257، (تحقیق قلعهچی، دار الکتب العلمیه).

كما فى الاحتجاج بالاثـر(1)، محمد بن الحسين الابرى (ت 363 هـ) صرح بتواتر احاديث المهدي كما فى تذكره القرطبي(2)، الحاكم (ت 405 هـ)(3)، البيهقي (ت 458 هـ) كما فى منار ابن القيم(4)، البغوى (ت 510 او 516 هـ)(5)، ابن الاثير (ت 606 هـ)(6)، القرطبي المالكي (ت 671 هـ)(7)، ابن منظور (ت 711 هـ)(8)، ابن تيميه (ت 728 هـ)(9)، المزى (ت 742 هـ)(10)، الذهبي (ت 748 هـ)(11)، ابن القيم (ت 751 هـ)(12)، ابن كثير (ت 774 هـ)(13)، النفتازانى (ت 739 هـ)(14)، نورالدين الهيشمى (ت

ص:480

- 1- (1). الاحتجاج بالاثـر على من انكر المهدي المنتظر, ص 28, (مكتبه دار العليان, 1406).
- 2- (2). التذكرة, ص 701 (قد نقل القول بتواتر احاديث المهدي عن الابرى و ارتضاء).
- 3- (3). مستدرک الحاكم, ج 4, صص 429 و 450 و 457 و 464 و 465 و 502 و 520 و 533 و 554 و 557 و 558, (دارالفكر, 1398).
- 4- (4). المنار المنيف, ص 130, ح 225, (تحقيق عبدالشافى, دارالكتب العلميه); الاعتقاد, البيهقي, ص 127, (دارالكتب العلميه).
- 5- (5). مصابيح السنه, ص 488, ح 4199 و صص 492-493 ح 4210 و 4211 و 4212 و 4213 و 4215, (دارالمعرفه, بيروت, 1407).
- 6- (6). النهايه فى غريب الحديث, ج 1, ص 290 و ج 2, صص 172 و 325 و 386 و ج 4, ص 33 و ج 5, ص 254, (تحقيق محمود احمد الطناحى, نشر المكتبه الاسلاميه).
- 7- (7). التذكرة, صص 701 و 704.
- 8- (8). لسان العرب, ج 15, ص 59 ماده «هدى», (داراحياء التراث).
- 9- (9). منهاج السنه, ج 4, ص 211, (دارالكتب العلميه).
- 10- (10). تهذيب الكمال, ج 25, صص 146-149, رقم 5181 فى ترجمه محمد بن خالد الجندى, (تحقيق بشر عواد, مؤسسه الرساله).
- 11- (11). تلخيص المستدرک, ج 4, صص 553 و 558, (دارالفكر).
- 12- (12). المنار المنيف, صص 130-133, ح 326 و 327 و 329 و 331 و ص 135.
- 13- (13). النهايه فى الفتن و الملاحم, ج 1, صص 55-56, (تحقيق محمد احمد عبدالعزيز, المكتب الثقافى).
- 14- (14). شرح المقاصد, ج 5, ص 312, (مشورات شريف رضى); شرح عقائد النسفى, ص 169, (مطبعه سى جنبرلى).

807 هـ (1)، ابن خلدون (ت 808 هـ) اعترف بصحة بعض احاديث المهدي (2)، الجزري الشافعي (ت 833 هـ) (3)، احمد بن ابي البوصيري (ت 840 هـ) (4)، ابن حجر العسقلاني (ت 825 هـ) (5)، شمس الدين السخاوي (ت 902 هـ) (6)، السيوطي (ت 911 هـ) (7)، الشعراني (ت 973 هـ) (8)، ابن حجر الهيتمي (ت 974 هـ) (9)، المتقي الهندي (ت 975 هـ)، في كتابه «البرهان» بيان لاربع فتاوى لفقهاء المذاهب الاسلاميه بشأن من انكر ظهور المهدي في آخر الزمان و كذب بالاحاديث الواردة في هذا الشأن (10)، الشيخ مرعي بن يوسف الحنبلي (ت 1033 هـ) (11)، البرزنجي (ت 1103 هـ) (12)، الزرقاني المالكي (ت 1122 هـ) (13)، الشيخ محمد بن قاسم بن محمد جسوس المالكي (ت 1182 هـ) (14)، ابوالعلاء العراقي (ت 1183 هـ) (15)، السفاريني الحنبلي (ت 1188 هـ) (16)، الزبيدي

ص: 481

- 1- (1). مجمع الزوائد، ج 7، صص 313-317، (دارالكتاب العربي).
- 2- (2). تاريخ ابن خلدون، ج 1، صص 564 و 565 و 568؛ الفصل، ص 52، (دارالكتاب اللبناني).
- 3- (3). اسمى المناقب في تهذيب اسنى المطالب، صص 163-168، (تحقيق محمد باقر محمودي).
- 4- (4). مصابح الزجاجه في زوائد ابن ماجه، ج 3، ص 263، رقم 1442، (تحقيق عزت على عطيه).
- 5- (5). تهذيب التهذيب، ج 9، ص 125، رقم 201 في ترجمه محمد بن خالد الجندی، (دارالفكر)؛ فتح الباری، ج 6، ص 385، (داراحياء التراث).
- 6- (6). نظم المتناثر من الحديث المتواتر، الكتاني، ص 226 رقم 289، (حكي عنه القول بتواتر احاديث المهدي). (دارالكتب السلفيه).
- 7- (7). الجامع الصغير، ج 2، ص 672، ح 9241 و 9243 و 9244 و 9245، ج 2، ص 438، ح 7489، و حكي عنه البليسي في العطر الوردی، ص 45، (قال بتواترها في بعض كتبه) (دارالفكر).
- 8- (8). اليواقيت و الجواهر، ج 2، ص 143، (مطبعه مصطفى البابی).
- 9- (9). الصواعق المحرقة، صص 162-167، (قاہرہ، 1385).
- 10- (10). البرهان في علامات مهدي آخر الزمان، صص 177-183، (مطبعه الخيام).
- 11- (11). ر. ك: الامام المهدي عليه السلام عند اهل السنه، ج 2، ص 23، (دارالتعارف).
- 12- (12). الاشاعه لاشراط الساعه، ج 87، (من القائلين بالتواتر) (طبع احمد حنفي).
- 13- (13). ر. ك: ابراز الوهم المكنون، ج 434، (مطبعه الترقى).
- 14- (14). ر. ك: نظم المتناثر من الحديث المتواتر، ص 226، ح 289.
- 15- (15). همان.
- 16- (16). ر. ك: الامام المهدي عليه السلام عند اهل السنه، ج 2، ص 20.

الحنفى (ت 1205 هـ) (1)، الشيخ الصبان (ت 1206 هـ) (2)، السويدي (ت 1246 هـ) (3)، الشوكاني الزيدي (ت 1250 هـ) (4)، الشبلنجي (ت 1291 هـ) (5)، احمد زيني دحلان مفتي الشافعيه (ت 1304 هـ) (6)، القنوجي البخاري (ت 1307 هـ) (7)، شهاب الدين الحلواني المصري الشافعي (1308 هـ) (8)، البليسي الشافعي (المتوفى في بدايه القرن الرابع الهجرى) (9)، الأوسى الحنفى ابوالبركات (ت 1317 هـ) (10)، ابو الطيب الابدادي (ت 1329 هـ) (11)، الكتاني المالكي (ت 1345 هـ) قد نقل القول بتواتر احاديث المهدي عن جمع من الحفاظ (12)، المباركفوري (ت 1353 هـ) (13)، الشيخ منصور على ناصف (المتوفى بعد سنه 1371 هـ) (14)، الشيخ محمد الخضر حسين المصري (ت

ص: 482

- 1- (1) . تاج العروس، ج 10، صص 408-409، ماده «هدى»، (مكتبه السلفيه).
- 2- (2) . اسعاف الراغبين، صص 145 و 147 و 152، مصرحاً، بتواتر احاديث الامام المهدي عليه السلام، (دارالفكر).
- 3- (3) . سبائك الذهب، ص 346، (دارالكتب العلميه).
- 4- (4) . ر. ك: الاذاعه، صص 125-126، و هو من القائلين بتواتر احاديث الامام المهدي عليه السلام، (مطبعه المدني).
- 5- (5) . نور الابصار، صص 187 و 189، و هو من القائلين بالتواتر، (دارالفكر).
- 6- (6) . الفتوحات الاسلاميه، ج 2، ص 211، و هو من القائلين بالتواتر، (ط مصر، 1323).
- 7- (7) . الاذاعه، صص 112 و 114 و 128 و قد صرح بتواتر احاديث المهدي، و نقل عن الاثمه الحفاظ القول بتواترها، فراجع.
- 8- (8) . القطر الشهدى في اوصاف المهدي، ص 68، (مطبعه المعاهد، مصر، 1345).
- 9- (9) . العطر الوردى، صص 44-45، (مطبعه، ولاق، 1308).
- 10- (10) . غاليه المواعظ، صص 76-77، (دارالمعرفه).
- 11- (11) . عون المعبود شرح سنن ابى داود، ج 11، ص 361، (تحقيق عبدالرحمن محمد عثمان، المكتبه السلفيه).
- 12- (12) . نظم المتناثر، صص 225-228، ح 289.
- 13- (13) . تحفه الاحوزى، في شرح الحديث رقم 2331، باب ما جاء في المهدي، (دارالفكر).
- 14- (14) . التاج الجامع للاصول، ج 5، ص 341، (دار احياء التراث العربى).



1377 هـ (1)، ابو الفیض الغماری الشافعی (ت 1380 هـ) الذی اثبت تواتر احادیث المهدی باوضح و اقواها (2)، الشیخ محمد بن عبدالعزیز المانع (ت 1385 هـ) (3)، الشیخ محمد فواد عبدالباقی (4).

## 2. اتفاق بر وجوب اعتقاد به امر مهدی عجل الله تعالی فرجه

قضیه امام مهدی علیه السلام از امور غیبی است که از طریق وحی به آن خبر داده شده است. از طرفی، قرآن با صراحت بر این نکته تأکید دارد که یکی از علائم و نشانه های پرهیزگاران ایمان به غیب است؛ از جمله خداوند متعال می فرماید:

الم \* ذَلِكِ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ \* الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ؛ (5)

«الم، در آن کتاب شکی نیست، برای متقین مایه هدایت و رستگاری است. متقین کسانی اند که ایمان به غیب دارند...».

خروج امام زمان علیه السلام در آخرالزمان از امور غیبی است که در مصادر اسلامی به آن اشاره صریح و بلیغ شده است، لذا بر ما واجب است که برای وارد شدن در جرگه مؤمنین به آن ایمان آوریم، زیرا حد فاصل بین جامعه مؤمنان که به رسالت های الهی اعتقاد دارند و جوامع مادی که به این گونه امور اعتقادی ندارند، همین ایمان به غیبت و ماورای طبیعت و شهود است.

به همین دلیل، جماعتی از علما بر لزوم اعتقاد به خروج حضرت مهدی علیه السلام استدلال نموده اند که به بعضی از سخنان آنان اشاره می کنیم.

ص: 483

- 1- (1). نظره فی احادیث المهدی، مقال نشرته مجله «التمدن» لسنة 1370 هـ. للشیخ المذكور، فی ص 831 (دمشق، 1370 ق).
- 2- (2). ابراز الوهم المکنون، ص 443 و ما بعدها؛ المهدی المنتظر، صص 5-8، و کلاهما لابی الفیض.
- 3- (3). ر. ک: الاحتجاج بالاثر، ص 299.
- 4- (4). عقیده اهل السنه، مجله الجامعه الاسلامیه السعودیه، العدد 46، سنه 1400 ق.
- 5- (5). ابراز الوهم المکنون من کلام ابن خلدون، صص 433-436.

علمای اهل سنت و لزوم اعتقاد به خروج امام مهدی عجل الله تعالی فرجه

1. احمد بن محمد بن صدیق می گوید:

فالايمان بخروجه واجب و اعتقاد ظهوره تصديقاً لخبر الرسول محتم لازب

كما هو مدون في عقائد اهل السنه و الجماعه من سائر المذاهب و مقررفي دفاتر علما الامه على اختلاف طبقاتها و المراتب...؛(1)

ایمان به خروج مهدی واجب است. و اعتقاد به ظهور او به جهت تصدیق خبر پیامبر صلی الله علیه و آله حتمی و ثابت است؛ همان گونه که در عقاید اهل سنت و جماعت از جمیع مذاهب اسلامی تدوین شده و نیز در دفاتر علمای امت با اختلاف طبقات آنان تقریر گردیده است.

2. سفارینی حنبلی یادآور شده:

... فالایمان بخروج المهدی واجب كما مقرر عند اهل العلم و مدون في عقائد اهل السنه و الجماعه؛(2) ایمان به خروج مهدی واجب است؛ همان گونه که نزد اهل علم تقریر یافته و در عقائد اهل سنت و جماعت تدوین شده است.

3. شیخ ناصر الدین البانی وهابی بیان داشته است:

ان عقیده خروج المهدی عقیده ثابتة متواتر عنه صلی الله علیه و آله وسلم يجب الايمان بها؛ لانها من امور الغيب و الايمان بها من صفات المتقين كما قال الم \* ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ \* الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ و ان انكارها لا يصدر الا من جاهل مكابر. أسأل الله تعالی ان يتوفانا على الايمان بها و بكل ما صح في الكتاب و السنه؛(3) همانا عقیده به خروج مهدی، عقیده ای است ثابت و متواتر از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم که ایمان به آن واجب است؛ زیرا این عقیده از امور غیبی است که ایمان به آن در قرآن کریم از صفات پرهیزگاران شمرده شده است. خداوند می فرماید: «این کتاب، شک در آن

ص: 484

1- (1) . همان.

2- (2) . الاذاعه، ص 146.

3- (3) . مجله التمدن الاسلامی، شماره 22، ص 643، (چاپ دمشق).

نیست و راهنمای پر هیزکاران است. آن کسانی اند که به جهان غیب ایمان آوردند». همانا، انکار این عقیده، جز از فرد جاهل زورگو صادر نمی گردد. از خداوند متعال می طلبیم که ما را بر ایمان به عقیده و به هر امری که به طور صحیح از کتاب و سنت ثابت شده بمیراند.

4. استاد عبدالحسن بن حمد العباد وهابی گفته است:

والتصديق بها دخل في الايمان بأن محمداً رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم لان من الايمان به تصديقه فيما اخبره، و داخل في الايمان بالغيب الذي امتدح الله المؤمنين به بقوله: الم \* ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ \* الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ ؛ (1) تصديق و اعتماد به قضیه مهدویت، داخل در ایمان به رسالت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم است؛ زیرا از آثار ایمان به پیامبر صلی الله علیه و آله تصدیق اوست که به آنها خبر داده و نیز داخل در ایمان به غیبی است که خداوند متعال مؤمنین را به جهت ایمان به آن مدح کرده است؛ آنجا که می فرماید: «این کتاب، شک در آن نیست و متقیان را هدایت می کند؛ آنان که به غیب ایمان دارند و...».

به همین سبب در روایات شیعه و سنی مشاهده می کنیم که منکر خروج مهدی علیه السلام کافر شمرده شده است. جابر بن عبدالله انصاری از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله وسلم نقل می کند که فرمود:

من انكر خروج المهدي فقد كفر بما انزل على محمد، و من انكر نزول عيسى فقد كفر و من انكر خروج الدجال فقد كفر. فان جبرئيل عليه السلام اخبرني بان الله عزوجل يقول: «من لم يؤمن بالقدره و خيره و شره فليأخذ ريباً غيري؛ (2) کسی که منکر خروج مهدی علیه السلام است، به آنچه بر محمد صلی الله علیه و آله وسلم نازل شده کافر گردیده است و کسی که منکر نزول

ص: 485

---

1- (1) . مجله الجماعه الاسلاميه، سال نخست، شماره 3، ذيقعدہ 1388، چاپ حجاز.

2- (2) . فرائد السمطين، ج 2، ص 233، باب 61؛ الحادی، تفتازانی، ج 2، ص 83؛ الاذاعه، ص 137؛ عقد الدرر، ص 157.

عیسی است کافر است. کسی که منکر خروج دجال است کافر است. به راستی جبرئیل به من خبر داد که خداوند متعال می فرماید: هر کس که ایمان به قدر - چه خیر آن و چه شر آن - نداشته باشد، باید پروردگاری غیر از من را برگزیند.»

### 3. اعتقاد بر فراگیر بودن دعوت و حکومت او

یکی دیگر از موارد در قضیه مهدویت، اتفاق بر فراگیر بودن دعوت و حکومت جهانی آن حضرت علیه السلام است. آیات و روایات بسیاری بر این مسئله دلالت دارد که به برخی از آنها اشاره می کنیم:

الف) دولت جهانی در قرآن کریم

خداوند متعال در قرآن کریم می فرماید:

وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ؛ (1)

«ما بعد از تورات در زبور داوود نوشتیم که یقیناً بندگان نیکو کار من زمین را وارث و متصرف خواهند شد.»

و نیز در آیه دیگری می فرماید:

وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ؛ (2)

«خداوند به کسانی از شما بندگان که [به خدا و حجت عصر] ایمان آوردند و نیکو کار گردند وعده فرموده است که [ظهور امام زمان علیه السلام] آنان را در زمین خلافت دهد.»

همچنین در جای دیگری می فرماید:

هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَى وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ؛ (3)

«او خدایی است که رسول خود را با دین حق به هدایت خلق فرستاد تا بر همه ادیان جهان تسلط و برتری دهد.»

ص: 486

---

1- (1) . سوره انبیاء، آیه 105.

2- (2) . سوره نور، آیه 55.

3- (3) . سوره توبه، آیه 33.

1. حاکم نیشابوری به سندش از ابی سعید خدری نقل می کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود:

تملاً الارض جوراً وظلماً فیخرج رجل من عترتی یملك الارض سبعاً او تسعاً فیملأ الارض قسطاً و عدلاً؛ (1) زمین پر از ستم و ظلم می شود. در این هنگام شخصی از عترتم خروج کرده مدت هفت یا نه ماه مالک کل زمین خواهد شد و در آن هنگام، زمین را پر از عدل و داد خواهد کرد.

2. احمد بن حنبل به سندش از ابی سعید خدری نقل می کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود:

لا- تقوم الساعه حتی تملاً الارض ظلماً و عدواناً قال: ثم یرج رجل من عترتی أو من اهل بیتی یملاًها قسطاً و عدلاً کما ملئت ظلماً و عدواناً؛ (2) قیامت بر پا نمی شود تا اینکه زمین پر از ظلم و جور شود. سپس فرمود: در آن هنگام مردی از عترتم یا از اهل بیتم خروج کرده زمین را پر از داد و عدل خواهد کرد؛ همان گونه که پر از ظلم و جور شده باشد.

3. در تفسیر سیوطی، سنن ترمذی، سنن ابو داوود و دیگر کتب از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم روایت کنند که فرمود:

«دنیا پایان نگیرد تا مردی از اهل بیتم، که همانم من است، حاکم عرب گردد». (3)

4. در مستدرک حاکم، مسند احمد، و دیگر کتب از ابو سعید خدری نقل شده که گفت:

رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: «قیامت بر پا نگردد تا زمین از ظلم و ستم و

ص: 487

---

1- (1). مستدرک حاکم، ج 4، ص 558؛ مسند احمد، ج 3، ص 38.

2- (2). مسند احمد، ج 3 ص 17؛ سنن ابی داود، ج 4، ص 152.

3- (3). سنن ترمذی، ج 9، ص 74؛ سنن ابو داود، ج 2، ص 7 و (چاپ دار احیاء السنه النبویه) ج 4، صص 106-707، حدیث 4282؛ حلیه الاولیاء، ج 5، ص 75؛ مسند احمد، ج 1، ص 376؛ تاریخ بغداد، ج 4، ص 388؛ کنز العمال، ج 7، ص 188 با این زیادت که: «و خلق أو خلق من است»؛ در المثنوی، در تفسیر سوره محمد صلی الله علیه و آله آیه فَهَلْ یَنْظُرُونَ إِلَّا السَّاعَةَ...، ج 6، ص 58.

دشمنی انباشته گردد؛ سپس فردی از اهل بیتم قیام کند و آن را از عدل و داد پر نماید؛ همان گونه که از ظلم و ستم انباشته شده بود.»(1)

5. حاکم حسکانی ذیل آیه

أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ وَآمَرُوا بِالمَعْرُوفِ وَنَهَوْا عَنِ المُنْكَرِ ؛

«کسانی که اگر به حکومت رسند، امر به معروف کنند و نهی از منکر نمایند نماز به پا دارند و زکات دهند».

روایت کرده است:

وفرات بن ابراهیم، قال: حدثني الحسين بن سعيد، عن ابي جعفر في قوله تعالى الَّذِينَ اِنْ مَكَّنَّاهُمْ فِي الْاَرْضِ الْاَيَّة. قال: فينا والله نزلت هذه الآية؛ امام باقر عليه السلام فرمود: به خدا قسم این آیه درباره ما نازل شده است.

امام علیه السلام در حدیث دیگری نیز می فرماید:

اذا قام القائم من آل محمد يقول: يا ايها الناس نحن الذين وعدكم الله في كتابه: الَّذِينَ اِنْ مَكَّنَّاهُمْ فِي الْاَرْضِ ؛ (2) هنگامی که قائم آل محمد صلی الله علیه و آله قیام کند می فرماید: ای مردم، ما همان کسانی هستیم که خداوند در کتابش آمدنمان را وعده داده بود.

6. نظام الدین نیشابوری ذیل آیه:

... فَسَوْفَ يَأْتِي اللّٰهُ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ...؛ 3 «ای کسانی که ایمان آورده اید، هر کس از شما از دین خود اعراض کند، به زودی خداوند قومی را آورد که خداوند آنها را دوست دارد».

در مقابل تندروری های فخر رازی می ایستد و چنین می گوید:

شیعه این آیه را درباره علی علیه السلام می داند؛ یکی بدان جهت که پیامبر روز خیر [رایت] نبرد را به علی علیه السلام سپرد و فرمود: «لادفعن الرايه الى رجل يحب الله ورسوله و يحبه الله ورسوله» و دیگر آنکه آیه بعدی به اتفاق اکثر مفسران درباره علی علیه السلام است.

ص: 488

1- (1). درالمنثور، ج 6، ص 58؛ مستدرک حاکم، ج 4، ص 557؛ حلیه الاولیاء، ج 3، ص 101؛ مسند احمد، ج 3، ص 36.

2- (2). شواهد التنزیل، ج 1، ص 400، شماره 104، (سه حدیث با این مضمون).

آنگاه سخن فخر رازی را می آورد که در نقد و در استدلال شیعیان چنین آورده است:

این آیه مهم ترین دلیل ابطال سخن شیعیان است، چرا که اگر آیه درباره علی علیه السلام باشد لازمه اش آن خواهد بود که پس از گرایش مسلمانان به خلیفه اول بدان جهت که اینان نصی روشن بر امامت علی علیه السلام را نادیده انگاشته اند و مرتد شده اند خداوند قومی را برمی انگیزد تا با اینان می جنگیدند و چون چنین نشده، پس استدلال امامیه باطل است.

نیشابوری آنگاه به نقد و رد سخن فخر رازی می پردازد و می گوید:

درست که چنین نشده، اما از کجا که چنین نشود و خداوند چنین کسانی را نیاورد؟ یاری دهنده معتقد به اندیشه شیعیان می توان بگوید: مراد از آن قوم، همان مهدی عجل الله تعالی فرجه و خروج امام زمان علیه السلام است، چون نبرد با آن که به اندیشه و آیینی پایبند است همانند نبرد با بنیان گذاران آن اندیشه است و اوست که از کج اندیشان و کژراهان انتقام بازستاند و با مرتدان بجنگد. (1)

7. آلوسی مفسر بزرگ اهل سنت در تفسیر روح المعانی پس از بیان خلافت باطنی و ظاهری و فرق آن دو و اثبات خلافت باطنی برای علی علیه السلام می گوید:

فَالْخِلاَفَةُ الْبَاطِنَةُ لِبِ الْخِلاَفَةِ الظَّاهِرَةِ وَبِهَا يَذُبُّ عَنْ حَقِيقَةِ الْاِسْلَامِ وَبِالظَّاهِرِ يَذُبُّ عَنْ صَوْرَتِهِ وَ هِيَ مَرْتَبَةُ الْقَطْبِ فِي كُلِّ عَصْرٍ وَ قَدْ تَجْمَعُ مَعَ الْخِلاَفَةِ الظَّاهِرَةِ كَمَا اجْتَمَعَتْ فِي عَلِيٍّ كَرَّمَ اللهُ وَجْهَهُ اَيَّامَ اِمَارَتِهِ وَ كَمَا تَجْمَعُ فِي الْمَهْدِيِّ اَيَّامَ ظَهْرِهِ...؛ (2) خلافت باطنی حقیقت و اصل خلافت ظاهری است و به وسیله آن از حقیقت اسلام دفاع می شود. خلافت باطنی همان مرتبه قطب در هر زمان است که گاهی با خلافت ظاهری جمع می شود؛ همچنانکه در علی کرم الله وجهه [علیه السلام] در روزگار خلافتش جمع شد و نیز در مهدی عجل الله تعالی فرجه ایام ظهور حکومتش جمع خواهد شد.

ص: 489

---

1- (1) . ر. ک: غرائب القرآن و رغائب الفرقان، نظام الدین الحسن بن محمد القمی النیشابوری، تحقیق ابراهیم عطوه عوض، ذیل آیه 54 سوره مائده. برای مطالعه بیشتر ر. ک: شناسایی برخی از تفاسیر عامه، قسمت ششم، مجله حوزه، (شماره 30، 1367) صص 74-104.  
2- (2) . روح المعانی، ج 6، ص 186 کلام او را قبلاً به طور کامل نقل نمودیم ر. ک: بخش امامت.

#### 4. مهدی علیه السلام از اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله

با ملا-حظه روایاتی که از طریق شیعه و سنی به دست ما رسیده پی می بریم که یکی دیگر از موارد اتفافی بین این دو فرقه در قضیه مهدویت، اتفاق در این است که مهدی موعود از اهل بیت و ذریه رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله است. اینک به بعضی از روایات این باب اشاره می کنیم:

الف) از سعید بن مسیب روایت شده که گفت:

کنا عند ام سلمه فتذاکرنا المهدی فقالت: سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله يقول؛ المهدی من عترتی من ولد فاطمه؛ (1) سعید بن مسیب می گوید: نزد ام سلمه بودیم که سخن از مهدی به میان آمد. ام سلمه گفت: «از رسول خدا شنیدم که می فرماید: مهدی از عترتم و از اولاد فاطمه است».

ب) از ابوسعید خدری هم روایت شده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

لا- تقوم الساعة حتی تملأ الارض ظلما و عدوانا. قال: ثم یرج رجل من عترتی أو من اهل بیتی یملاًها قسطا و عدلا کما ملئت ظلما و عدوانا؛ (2) قیامت بر پا نمی شود تا اینکه زمین پر از ظلم و جور شده باشد. فرمود: سپس مردی از عترتم یا از اهل بیتم قیام می کند و زمین را پر از داد و عدل می نماید؛ همانگونه که پر از ظلم و جور شده باشد.

ج) ترمذی به سند خود از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل کرده است:

«یلی رجل من اهل بیتی یواطی اسمه اسمی؛ (3) شخصی از اهل بیتم متولی کل زمین خواهد شد که همنام من است.»

ص: 490

- 
- 1- (1). سنن ابن ماجه، ج 2، حدیث 4086؛ تاریخ بخاری، ج 3، ص 346.
  - 2- (2). مسند احمد، ج 3، ص 36؛ مسند ابی یعلی، ج 2، ص 274، حدیث 987؛ صحیح ابن حبان، ج 8، صص 290-291، حدیث 6874، حدیث 6874؛ مستدرک حاکم، ج 4، ص 557.
  - 3- (3). جامع ترمذی، ج 4، ص 505؛ مسند احمد، ج 1، ص 376.



## 5. اتفاق بر لقب مهدی عجل الله تعالی فرجه

برای امام زمان علیه السلام القاب و عناوین متعددی در روایات ذکر شده، ولی لقب «مهدی» یکی از القاب مورد اتفاق بین شیعه و سنی است. اینک به بعضی از روایات در این زمینه اشاره می‌کنیم:

الف) حاکم نیشابوری به سند خود از ابی سعید خدری نقل کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

«المهدی منّا اهل البیت...» (1) مهدی از ما اهل بیت است...»

ب) بخاری به سند خود از پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم نقل می‌کند:

«المهدی حق و هو من ولد فاطمه؛ (2) مهدی حق است و او از اولاد فاطمه سلام الله علیهاست.»

ج) مقدس شافعی به سند خود از پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم نقل می‌کند:

یخرج المهدی، علی رأسه غمامه، فیها ینادی؛ هذا المهدی خلیفه رسول الله فاتبعوه؛ (3) مهدی خروج می‌کند؛ در حالی که در بالای سر او ابری است، در میان آن ابر کسی ندا می‌کند: این مهدی خلیفه رسول خداست او را اطاعت نمایید.

د) سیوطی ذیل سوره مبارکه محمد صلی الله علیه و آله وسلم به نقل از رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم می‌گوید:

ان المهدی لایخرج حتی تقتل النفس الزکیه فاذا قتلت النفس الزکیه غضب علیهم من فی السماء و من فی الارض، فأتی الناس المهدی فزفوه كما تزف العروس الی زوجها لیله عرسها و هو یملأ الارض قسطاً و عدلاً و

ص: 491

1- (1). مستدرک، حاکم، ج 4، ص 557.

2- (2). تاریخ بخاری، ج 3، ص 346؛ سنن ابی داود، ج 4، ص 107، حدیث 4284؛ الغیبه، شیخ طوسی (ره)، ص 114؛ سنن ابن ماجه، ج 2، ص 1368، حدیث 4086.

3- (3). عقد الدرر، ص 135، باب 6؛ بحار الانوار، ج 51، ص 81؛ العطر الوردی، ص 8054؛ درالمنثور، سیوطی، ج 6، ص 58.

تخرج الارض نباتا و تمطر السماء مطرها و تنعم التی فی ولايته نعمه لا تنعمها قط. (1)

در این کلام چند نکته نهفته است:

1. یکی از علائم خروج و ظهور ایشان کشته شدن نفس زکیه است.

2. حضرت مهدی زمین را پر از عدل و داد و قسط خواهد نمود.

3. زمین از برکت حضور سبز آن قطب عالم امکان، سرسبز خواهد شد.

4. آسمان، اشک رحمت و خوشحالی خود را بر آن رحمه للعالمین و تمامی اهل زمین خواهد باراند.

5. مردم به برکت و یمن حضورش منتعم خواهند شد؛ به گونه ای که تا آن زمان آنچنان منتعم نبوده اند و شکی نیست که این تنعم هم مادی است و هم معنوی.

حقیقتاً چه نعمتی بالاتر از حضور منجی عالم بشریت خواهد بود.

ه) سیوطی در کلامی دیگر می گوید:

و اخرج الحاكم و صححه عن علی بن ابی طالب رضی الله عنه: «ستكون فتنه تحصل الناس منها كما يحصل الذهب في المعدن فلا تسبوا اهل الشام و سبوا ظلمتهم، فان فيهم الابدال، و سيرسل الله سييئاً من السماء فيغرقهم حتى لو قاتلهم الثعالب غلبتهم، ثم يبعث الله عند ذلك رجلاً من عتره الرسول عليه الصلاه و السلام في اثني عشر الفاً ان قتلوا أو خمسة عشر ألفاً ان كثروا أمارتهم ان علامتهم أمت علي ثلاث رايات يقاتلهم اهل سبع رايات ليس من صاحب رايه الا و هو يطمع في الملك، فيقتلون و يهزمون ثم يظهر الهاشمي فيرد الله على الناس الفتنهم و نعمتهم فيكون على ذلك حتى يخرج الدجال. (2)

طبق این حدیث امام علی علیه السلام فرمودند که بین مردم فتنه ای خواهد بود که مردم در آن فتنه چون استحصال طلا از معدن، آزموده می شوند، پس به اهل شام

ص: 492

1- (1) . درالمنثور، همان، صص 58-59.

2- (2) . همان، ج 7، ص 482، (چاپ دارالفکر).

ناسزا نگویند، بلکه به ظلم هایتان ناسزا بگویند که در آنها دگرگونی است... خداوند در آخرالزمان مردی از عترت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را مبعوث کند...

در این عبارت تصریح شده که مصلح آخرالزمان از عترت رسول خداست.

(و سیوطی در جایی دیگر می گوید: امام علی علیه السلام فرمود:

«مهدی از ما اهل البیت است، خداوند او را در یک شب آماده قیام می سازد.»<sup>(1)</sup>

(ز) سیوطی در حدیثی دیگر آورده است:

«لاتقوم الساعة حتی یملک الارض رجل من اهل بیتی».

و در جایی دیگر آورده:

«المهدی من عترتی من ولد فاطمه».<sup>(2)</sup>

تحریف در صحیح مسلم

چهار نفر از علمای اهل سنت حدیث «المهدی حق و هو من ولد فاطمه»<sup>(3)</sup> را از صحیح مسلم نقل نموده اند؛ حال آنکه این حدیث اکنون در صحیح مسلم یافت نمی شود. این چهار نفر عبارتند از:

الف) ابن حجر الهیتمی (ت 974) در کتاب الصواعق المحرقة، باب 11، ص 163.

ب) متقی هندی (ت 975) در کتاب «کنز العمال»، ج 14، ص 264، حدیث 38662.

ج) شیخ محمد بن علی الصبان در اسعاف الراغبین، ص 145.

د) شیخ حسن العدوی الحمزاوی المالکی (1303) در مشارق الانوار، ص 112.

ص: 493

---

1- (1). در المنثور، ج 6، ص 58.

2- (2). همان.

3- (3). معجم احادیث المهدی عجل الله تعالی فرجه، ج 1، ص 136، رقم 74 و شبیه آن در اینکه از اولاد فاطمه علیها السلام است: انتظار الامام؛ ص 17؛ الفتن، ابن حماد، ص 101، به نقل از معجم احادیث المهدی، ج 1، ص 154؛ الملاحم و الفتن، ابن المنای و معجم احادیث، ج 1، ص 154، رقم 81؛ الملاحم، ابن طاووس، باب 19، ص 164؛ عقد الدرر، باب 1، ص 23؛ الحاوی للفتاوی، ج 2، ص 74؛ البرهان فی علامات مهدی آخر الزمان، ص 95، رقم 20، باب 2.

به هر حال این موضوع بر صحت حدیث خدشه ای وارد نمی سازد، چه آنکه عده زیادی بر اینکه مهدی از اولاد فاطمه سلام الله علیهاست صحه گذاشته اند که افراد ذیل از آن جمله اند:

1. بغوی، مصابیح السنه، ص 492، رقم 4211.

2. قرطبی مالکی، التذکره، ص 701 (دارالکتب العلمیه) آن را صحیح دانسته و از حاکم نیز نقل نموده است.

3. سیوطی، الحاوی للفتاوی، ج 2، ص 85.

4. سیوطی، الجامع الصغیر، ج 2، ص 672، رقم 9221 (دارالفکر).

5. ابن حجر هیمتی، الصواعق المحرقة، صص 162، 165، 166، فصل اول، باب 11 (القاهره).

6. برزنجی (1) می گوید: «این حدیث متواتر است که او از عترت رسول خدا و از فرزندان فاطمه است».

نتیجه اینکه بین شیعه و اهل سنت اتفاق نظر است که حضرت مهدی علیه السلام از فرزندان فاطمه زهرا سلام الله علیهاست. بسیاری از بزرگان اهل سنت بر این احادیث صحه می گذارند که به ذکر دو نمونه دیگر اکتفا می کنیم.

در سنن ابو داوود از ام سلمه نقل شده که: «شنیدم که رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرمود: مهدی از عترت من و از فرزندان فاطمه است» (2).

در کنز العمال نیز از علی علیه السلام نقل شده: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: مهدی مردی از ماست؛ از فرزندان فاطمه» (3).

ص: 494

---

1- (1). الاشاعه، ص 87.

2- (2). صحیح ابو داوود، کتاب المهدی، ج 4، ص 7، حدیث 4284؛ سنن ابو داوود؛ ج 7، ص 134. صحیح ابن ماجه، ابواب الفتن، باب خروج المهدی می گوید: «مهدی از فرزندان فاطمه است»؛ مستدرک حاکم، ج 4، ص 557، می گوید: «او (مهدی علیه السلام) حق است و از اولاد فاطمه می باشد»؛ میزان الاعتدال، ذهبی، ج 2، ص 24 می گوید: «مهدی از اولاد فاطمه است». تفسیر سیوطی، ج

6، ص 58 در تفسیر سوره محمد صلی الله علیه و آله می گوید: این حدیث را ابو داوود و طبرانی و حاکم از ام سلمه روایت کرده اند.

3- (3). کنز العمال، ج 7، ص 261.

مظهري در تفسير خود پيرامون ظهور مهدي عجل الله تعالى فرجه چنین می نگارد:

عن ابن مسعود قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: لو لم يبق من الدنيا الا يوم لطول الله ذلك اليوم حتى يبعث فيه رجلاً مني أو من اهل بيتي يواطىء اسمه اسمي و اسم ابيه اسم ابي يملأ الارض قسطاً و عدلاً كما ملئت ظلماً و جوراً. (1) و روى الترمذى بلفظ «لا يذهب الدنيا حتى يملك العرب رجل من اهل بيتي اسمه اسمي» (2).

سیوطی حدیث اول را چنین نقل می کند:

«لا تذهب الايام و الليالي حتى يملك العرب رجل من اهل بيتي يواطىء اسمه اسمي و اسم ابيه اسم ابي يملأ الارض قسطاً و عدلاً كما ملئت ظلماً و جوراً».

بررسی احادیث

این حدیث به سه گونه بیان شده است.

1. «لا تذهب الدنيا حتى يبعث الله رجل من اهل بيتي و يواطىء اسمه اسمي و اسم ابيه اسم ابي» که در تمامی طرق آن عاصم بن ابی النجود از زر بن حبیش از ابن مسعود از پیامبر صلی الله علیه و آله است. (3)

2. «تقوم الساعة حتى يملك الناس رجلاً من اهل بيتي، يواطىء اسمه اسمي و اسم ابيه اسم ابي». این حدیث را ابو عمرو الدانی و خطیب بغدادی از طریق عاصم بن ابی النجود با سند خودش از ابن مسعود نقل نموده اند.

3. «المهدي يواطىء اسمه اسمي و اسم ابيه اسم ابي». (4) این حدیث را نیز اهل سنت از طریق عاصم از ابن مسعود نقل نموده اند. (5)

ص: 495

1- (1). سنن ابوداود، کتاب المهدي، ح 4275.

2- (2). تفسير مظهري، ج 3، ص 337

3- (3). المنصف ابن ابی شيبه، ج 15، ص 198؛ المعجم الكبير، ج 1، ص 163؛ المستدرک، ج 4، ص 442 و در منابع شيعه: بحار، ج 51، ص 82؛ كشف الغمه، ج 3، ص 261.

4- (4). سنن ابی عمرو الدانی، صص 94-95؛ تاريخ بغداد، ج 1، ص 370 در منابع شيعه ذکر نشده است.

5- (5). تاريخ بغداد، ج 5، ص 391؛ القول المختصر، ابن حجر، ج 4، ص 4، (مکتبه امام اميرالمؤمنين، نجف اشرف) این حدیث در الملاحم سيد بن طاووس (باب 162، ص 74) به نقل از ابن حماد روايت شده است.

اما در روایات بسیاری واژه «اسم ایبه اسم ابی» ذکر نشده است.

مناقشه بر روایات سه گانه

1. سه حدیثی که بیان نمودیم نزد غالب حفاظ و اهل حدیث معروف و مشهور نیست.

2. غالب محدثین به عبارت «و اسمه اسمی» بدون زیادت «و اسم ایبه اسم ابی» تصریح نموده اند.

3. احمد بن حنبل حدیث اول را به طریق مختلفی در مسند خودش بدون زیادت «اسم ایبه اسم ابی» نقل نموده است (1).

4. ترمذی هم حدیث را بدون زیادت از علی علیه السلام، ابی سعید، ام سلمه، ابی هریره نقل نموده و گفته است این حدیث، حسن و صحیح است. (2)

5. طبرانی حدیث اول را با بیش از ده طریق بدون زیادت نقل نموده است؛

از جمله: احادیث شماره (10214، 10215، 10217، 10218، 10219، 10220، 10221، 10223، 10225، 10226، 10227، 10229، 10230) و اشخاصی مثل ابن ابی شیبیه و حاکم و دیگران نیز این گونه نقل نموده اند.

6. مهم تر از همه اینها اینکه، عده زیادی از حفاظ، حدیث اول را نقل نموده اند و تصریح کرده اند که حدیث همین است و هیچ گونه زیادتی ندارد؛ یعنی عبارت «و اسم ایبه اسم ابی» جزء حدیث نیست.

مقدسی شافعی می گوید:

اخرجه جماعه من ائمه الحدیث فی کتبهم، منهم الامام ابو عیسی الترمذی فی جامعه، و الامام ابو داوود فی سننه، و الحافظ ابوبکر البیهقی، و الشیخ ابو عمرو الدانی، کلهم هکذا»، یرید: «اسمه اسمی» فقط بدون زیاده «و اسم ایبه اسم ابی»؛ (3) جماعت بسیاری از ائمه حدیث مثل ترمذی در جامع صحیح، ابو داوود در سنن، بیهقی، شیخ ابو عمرو الدانی و دیگران حدیث را بدین گونه، یعنی بدون زیادت «اسم ایبه اسم ابی» نقل نموده اند.

ص: 496

1- (1). مسند احمد، ج 1، صص 367، 377، 430، 448.

2- (2). سنن ترمذی، ج 4، ص 505، رقم 2230؛ تفسیر مظہری، ج 3، ص 337 به نقل از ترمذی.

3- (3). ر. ک: معجم احادیث الامام المہدی، شیخ علی کورانی، ج 1، ص 178.

7. مگر می شود حفاظ و ائمه حدیث بر این زیادت آگاهی نداشته باشند؛ حال آنکه حدیث را به طرق مختلف نقل نموده و به ذکر حدیث اهمیت کافی داشته اند. به بیان دیگر نمی توان گفت آنها آن حدیث را جا انداخته یا حذف نموده اند، چون تعدادشان آنقدر زیاد است که چنین تصویری محال می نمایاند.

8. از طرفی به نظر می رسد این زیادت از ناحیه یکی از روایت بوده تا نشان دهد «مهدی» محمد بن عبدالله بن حسن یا ابو منصور خلیفه عباسی است.

استاد ارجمند و پژوهشگر توانا آقای مهدوی راد چرایی موضوع را چنین بیان می کنند.

در آستانه قرن دوم محمد بن عبدالله بن الحسن المثنی ادعای مهدویت کرد و در قیامش قطعاً نظر صائب و صحیحی نداشته است. از این رو اعوان و انصار او این روایات را با این افزودنی ساختند و پرداختند تا اینکه جریان قیام وی را حادثه ای از پیش تأیید شده از زبان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم تلقی کنند. بدین سان روشن است که همراهان و همگامان وی کوشیدند با تراشیدن این گونه نقل ها به قیام وی قداست ببخشند. (1)

9. بزرگانی از اهل سنت مثل «الآبری» (ت 363) طبق آنچه در البیان گنجی شافعی آمده به خاطر این زیادت از آن اعراض نموده اند (2). گنجی شافعی می گوید:

در هیچ یک از طریق های قابل اعتماد، لفظ «و اسم ایبه اسم ابی» نیامده است. (3)

در پایان این بخش نام کسانی را می آوریم که حدیث را بدون زیادت نقل نموده اند:

1. سفیان بن عیینه، (با طرق مختلف).

2. فطر بن خلیفه، (با طرق مختلف).

3. اعمش، (با طرق مختلف).

4. ابو اسحاق سلیمان بن فیروز الشیبانی، (با طریق مختلف).

5. حفص بن عمر.

ص: 497

---

1- (1). پژوهشی در جریان شناسی احادیث موضوعه، محمد علی مهدوی راد جزوه چاپ نشده دانشکده اصول الدین، ایشان برای این بیان تأییداتی هم می آورند.

2- (2). البیان فی اخبار صاحب الزمان، ص 482.

3- (3). همان.

6. سفیان الثوری، (با طرق مختلف).
7. شعبه (با طرق مختلف).
8. واسط بن الحارث.
9. یزید بن معاویه ابو شبیه، (با دو طریق).
10. سلیمان بن حزم، (با طرق مختلف).
11. جعفر الاحمر، و قیس بن الربیع، و سلیمان بن حزم.
12. سلام بن المنذر.
13. ابو شهاب محمد بن ابراهیم الکتانی (با طرق مختلف).
14. عمر بن عبید الطنافسی (با طرق مختلف).
15. ابوبکر بن عیاش (با طرق مختلف).
16. ابو الجحاف داوود بن ابی العوف (با طرق مختلف).
17. عثمان بن شبرمه (با طرق مختلف).
18. عبدالملک بن ابی عتبہ.
19. محمد بن عیاش، عن عمرو العامری (با طرق مختلف).
20. عمرو بن قیس الملائی.
21. عمار بن زریق.
22. عبدالله بن حکیم بن جبیر الاسدی.
23. عمر بن عبدالله بن بشر.
24. ابو الاحوص.
25. سعد بن الحسن ابن اخت ثعلبه.
26. معاذ بن هشام، قال: حدثنی ابن ابی عاصم.



27. یوسف بن یونس.

28. غالب بن عثمان.

29. حمزه الزیات.

30. شیبان.

31. الحکم بن هشام.

خلاصه اینکه زیادت «اسم ایبه اسم ابی» اضافه ای بر ساخته بیش نیست و با احادیث صحیح بسیاری که بیان می دارد ایشان فرزند امام حسن عسکری علیه السلام است تعارض

ص: 498

دارد. (1) از این گذشته، عده بسیاری از علمای فریفتین بر روایات «واسمه اسمی» اتفاق نظر دارند. (2)

لازم به ذکر است احادیث بر ساخته دیگری هم از سوی عباسیان یا حتی عده ای از هاشمی های حسنی وجود دارد که برای جلوگیری از اطاله کلام به همین مقدار بسنده می کنیم.

6. نزول عیسی مسیح علیه السلام و اقتدای ایشان به امام مهدی عجل الله تعالی فرجه

یکی دیگر از مواردی که تقریباً همگان بر آن اتفاق نظر دارند نزول حضرت عیسی مسیح علیه السلام از آسمان و اقتدا نمودن ایشان به مهدی صاحب الزمان عجل الله تعالی فرجه است.

الف) فخر رازی، ذیل آیه وَ لَمَّا ضُرِبَ ابْنُ مَرْيَمَ مَثَلًا... وَإِنَّهُ لَعِلْمٌ لِّلسَّاعَةِ... 3 می گوید:

وفی الحدیث «ان عیسی ینزل علی ثنیه فی الارض المقدسه یقال لها اقیق و بیده حربه و بها یقتل الدجال فیاتی بیت المقدس و الناس فی صلاه الصبح و الامام یوم بهم فیتأخر الامام فیتقدمه عیسی و یصلی خلفه علی شریعه محمد صلی الله علیه وآله وسلم ثم یقتل الخنازیر و یکسر الصلیب و یخرب البیع والکنائس و یقتل النصاری إلا آمن به؛ (3)

ص: 499

- 
- 1- (1) . عده زیادی از علمای اهل سنت را در فصل دوم نام بردیم. در مجموع عده آنها بیش از 120 نفر است که اعتقاد دارند مهدی عجل الله تعالی فرجه فرزند امام حسن عسکری از نسل امام علی و امام حسین علیهم السلام هستند که همان امامان 12 گانه شیعه می باشند.
- 2- (2) . مسند احمد، ج 1، صص 376-377؛ سنن الترمذی، ج 4، ص 505، رقم 2230 و 2231؛ سنن ابی داود، ج 4، ص 107، رقم 4282؛ المعجم الکبیر، ج 10، ص 164، رقم 10218 و 10219 و ص 165، رقم 10220 و ص 168، رقم 10229 و 10230؛ ذکر اخبار اصبهان، ج 1، ص 129؛ مسند ابی یعلی الموصلی، ج 2، ص 367، رقم 1128؛ صحیح ابن حبان، ج 8، ص 291، رقم 6787؛ البدء و التاریخ، ج 2، ص 80؛ تذکره الخواص، ص 363؛ المنار المنیف، ص 148، رقم 329، فصل 500؛ القول المختصر، ج 7، ص 37، باب 1؛ فرائد السمطین، ج 2، ص 325، رقم 575؛ منهاج السنه، ج 4، ص 211؛ ینابیع الموده، ص 492.
- 3- (4) . تفسیر کبیر، ج 27، ص 222.

عیسی علیه السلام بر زمین مقدس فرود می آید و با حربه ای که در دست دارد دجال را به هلاکت می رساند و چون وارد بیت المقدس می شود مردم می خواهند نماز بخوانند امام مهدی (عجل الله تعالی فرجه) به احترام او عقب می رود، اما عیسی علیه السلام او را به جلو فرا می خواند و به او (مهدی عجل الله تعالی فرجه) اقتدا می کند و بر سنت و شریعت محمد صلی الله علیه و اله و سلم نماز می گزارد.

البته فخر رازی در جای دیگری نیز به این موضوع اشاره کرده؛ می گوید: «اسلام هنگام ظهور مهدی بر تمام ادیان برتری می یابد».(1)

ب) آلوسی نیز چون نزول حضرت عیسی و خروج مهدی عجل الله تعالی فرجه را بیان می کند می گوید: «لایبقی دین الا الاسلام»(2).

این عبارت آلوسی نشان می دهد که حضرت عیسی هم به امام مهدی (عجل الله تعالی فرجه) اقتدا می کند.

ج) قندوزی چنین نقل می کند:

در باب نزول عیسی علیه السلام از ابی هریره گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: قسم به کسی که جانم به دست قدرت اوست نزدیک است که عیسی پسر مریم در میان شما فرود آید؛ در حالی که به عدالت حکم کند، پس صلیب های شما را بشکند خوک های شما را بکشد؛ و جزیه را وضع کند و به مردم بخشش کند تا جایی که کسی نباشد مالی را بپذیرد، و یک سجده، نزد مسلمانان بهتر باشد از دنیا و آنچه در آن است. ابوهریره گفته این آیه را بخوانید:

وَوَإِنْ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ إِلَّا لَيُؤْمِنَنَّ بِهِ قَبْلَ مَوْتِهِ... الخ.

ص: 500

---

1- (1). آلوسی نیز شبیه این عبارت را در روح المعانی (ج 26، ص 122) ذیل آیه هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَى وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ می گوید: تمام اینها هنگام نزول عیسی و خروج مهدی عجل الله تعالی فرجه است. «حيث لا يبقى دین الا الاسلام».

2- (2). روح المعانی، ج 26، ص 122.

این روایت متفق علیه است و در روایت دیگری است از ابی اسحاق و ابی هریره که رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: «چگونه اید هرگاه که پسر مریم بر شما فرود آید و امام شما از خود شما باشد.»(1)

## آیات قرآن و ظهور مهدی عجل الله تعالی فرجه

1. وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ مَنَعَ مَسَاجِدَ اللَّهِ أَنْ يُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ وَسَعَى فِي خَرَابِهَا...2

طبری در تفسیر خود می گوید:

سدی درباره این سخن خداوند متعال می گوید: «رومیان بخت النصر را در تخریب بیت المقدس یاری کردند».

و درباره این قول خداوند: أُولَئِكَ مَا كَانَ لَهُمْ أَنْ يَدْخُلُوهَا إِلَّا خَائِفِينَ؛(2)

«آنان حق ندارند جز ترسان و لرزان در آن [مسجد] در آیند».

گفته است: در زمین، هیچ رومی وجود ندارد، مگر اینکه اگر بخواهد وارد آن شود، می ترسد و جزیه را می پردازد.

و درباره این آیه قرآن: لَهُمْ فِي الدُّنْيَا خِزْيٌ؛ «در دنیا، ایشان را خواری است».

می گوید: «اما خواری و ذلت رومیان در دنیا، هنگامی است که امام مهدی علیه السلام قیام نموده و قسطنطنیه را فتح نماید و رجال را به

قتل رساند؛ این ذلت آنها در دنیا است.»(3)

2. هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَى وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ؛(4)

ص: 501

---

1- (1). ینابیع الموده، باب 72، ج 2، ص 363؛ طبری هم نزول حضرت عیسی را روایت نموده است. (ج 25، ص 91).

2- (3). سوره بقره، آیه 114.

3- (4). تفسیر طبری، ج 1، صص 398-399؛ در المنثور، ج 1، ص 108؛ العرف الوردی، ج 2، ص 57.

4- (5). سوره توبه، آیه 33.

«او کسی است که پیامبر خود را برای هدایت مردم با دینی درست و بر حق، فرستاد تا او را بر همه برتری دهد؛ هر چند مشرکان را خوش نیاید».

مصادر اهل سنت، تفسیر این آیه را به نزول عیسی علیه السلام روایت کرده اند؛ همان طور که در جامع طبری و درالمنثور ذکر شده است. (1) اکنون سخن چندتن از علمای اهل سنت را نقل می کنیم:

الف) شافعی، صاحب البیان از سعید بن جبیر در تفسیر این قسمت از آیه و وَ دِينَ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَ لَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ چنین نقل کرده است: «او، مهدی از عترت فاطمه علیها السلام است».

سپس می افزاید:

«بین این قول، و قول کسانی که می گویند: منظور، عیسی علیه السلام است، منافاتی وجود ندارد، زیرا همان عیسی علیه السلام یاری دهنده امام مهدی علیه السلام است.» (2)

ب) فخر رازی در تفسیر خود از ابوهریزه نقل می کند که گفت:

«این وعده ای از جانب خداوند تعالی است که اسلام را بالاتر و برتر از جمیع ادیان قرار دهد. او سپس می گوید این امر در زمان خروج عیسی علیه السلام است».

او از سدی هم نقل می کند:

این امر هنگام قیام مهدی علیه السلام است که هیچ کس باقی نمی ماند، مگر اینکه اسلام آورده و احادیث متواتری نزد شیعه و سنی وجود دارد که نزول عیسی علیه السلام در زمان ظهور حضرت مهدی است و پشت سر ایشان نماز خواهد خواند. (3)

ج) آلوسی در تأیید مطلب می گوید: «هنگام نزول عیسی و ظهور مهدی [عجل الله تعالی فرجه] هیچ دینی جز اسلام باقی نمی ماند.» (4)

ص: 502

---

1- (1). تفسیر طبری، ج 10، ص 82؛ سنن بیهقی، ج 9، ص 18؛ سیوطی، ج 3، ص 313.

2- (2). تفسیر فخر رازی، ج 16، ص 40.

3- (3). همان.

4- (4). روح المعانی، ج 26، ص 122.

3. وَ لَوْ تَرَىٰ إِذِ فَرَعُوا فَلَا قُوَّةَ وَ أَخَذُوا مِنْ مَكَانٍ قَرِيبٍ؛ (1)

«اگر بینی آنگاه که سخت بترسند و رهایشان نباشد. و از مکانی نزدیک گرفتارشان سازد.»

در بسیاری از مصادر اهل سنت و شیعه نقل شده که این آیه مربوط به «خسف جیش» است.

هنگامی که پس از ظهور امام زمان عجل الله تعالی فرجه لشکری وارد مدینه شد، قصد مکه می نمایند، اما خداوند آنها را قبل از رسیدن به مکه و نبرد با امام مهدی عجل الله تعالی فرجه در زمین فرو می برد. (2)

4. وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسِّرَنَّ لَهُمْ دِينَهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا أَيسَّرْنَا لَكَ الْفَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ 3

به موجب این آیه، وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ؛ یعنی علی بن ابی طالب علیه السلام لَيَسِّرَنَّ لَهُمْ دِينَهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا أَيسَّرْنَا لَكَ الْفَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ؛ «و وعده می دهد که آنها را قطعاً خلیفه روی زمین خواهد کرد» یعنی این وعده خلافت به علی بن ابی طالب است؛ همان گونه که پیشینیان را خلافت روی زمین بخشید و منظور از پیشینیان حضرت آدم و حضرت داوود علیهما السلام هستند.

در پایان آیه که می فرماید: لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئاً وَ مَنْ كَفَرَ بَعْدَ ذَلِكَ بِهِ وَ لَآئِي عَلِي بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِشْرَافٌ؛ یعنی کسانی که به ولایت علی بن ابی طالب کافر بشوند فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ آنها فاسق هستند. (3)

آلوسی در تفسیر «روح المعانی» از امام سجاد علیه السلام در تفسیر آیه فوق نقل کرده است که فرمود:

ص: 503

1- (1). سوره سبأ، آیه 51.

2- (2). تفسیر طبری، ج 22، ص 72؛ تفسیر ثعلبی، ج 3، ص 154؛ البدء و التاريخ، ج 2، ص 177؛ عقد الدرر، ص 76، ب 4، ح 2؛ در المنثور، ج 5، ص 240.

3- (4). شواهد التنزیل، ج 1 ص 76.

هم والله شیعتنا اهل البيت يفعل الله ذلك بهم على یدی رجل منّا و هو مهدی هذه الامه يملأ الارض عدلاً و قسطاً كما ملئت ظلماً و جوراً و هو الذى قال رسول الله صلى الله عليه وآله و سلم: لو لم يبق من الدنيا...؛(1)

به خدا سوگند آنان شیعیان ما هستند، خداوند این کار را برای آنها به دست مردی از ما انجام می دهد که «مهدی» این امت است. زمین را پر از عدل و داد می کند؛ آن گونه که از ظلم و جور پر شده باشد و هم اوست که پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم در حقّ وی فرموده اگر از عمر دنیا جز یک روز باقی نماند خداوند آن روز را آن قدر طولانی می کند تا مردی از دودمان من که نامش نام من است حاکم بر زمین شود و صفحه زمین را پر از عدل و داد کند آن گونه که پر از ظلم و جور شده بود.

5. وَإِنْ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ إِلَّا لَيُؤْمِنَنَّ بِهِ قَبْلَ مَوْتِهِ وَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكُونُ عَلَيْهِمْ شَهِيدًا؛(2)

«و هیچ یک از اهل کتاب نیست، مگر آنکه پیش از مرگش به او ایمان آورد و عیسی در روز قیامت به ایمان آنها شهادت دهد.»

این آیه ناظر به نزول حضرت عیسی و ظهور امام مهدی عجل الله تعالی فرجه است که می گوید با حضور این دو بزرگوار احدی از مسیحیان باقی نمی ماند، مگر آنکه به امام مهدی عجل الله تعالی فرجه ایمان می آورند و با ظهور ایشان، خداوند عیسی علیه السلام را برای مبارزه با دجال بر زمین نازل می کند.(3)

6. فَإِذَا نُفِرَ فِي النَّافُورِ \* فَذَلِكَ يَوْمَئِذٍ يَوْمٌ عَسِيرٌ \* عَلَى الْكَافِرِينَ غَيْرُ يَسِيرٍ؛(4)

«آنگاه که ندا داده شود آن روز، روزی سخت برای کافران است که راحتی در آن نیست.»

امام صادق علیه السلام می فرماید: مراد وقتی است که در گوش قائم، مهدی عجل الله تعالی فرجه ندا شود که به اذان خدا اجازه قیام داری، پس آن، روزی سخت برای کافران است(5) و این مثل قرآن بدان اشاره دارد.

ص: 504

1- (1) . روح المعانی، ج 7، ص 429.

2- (2) . سوره نساء، آیه 159.

3- (3) . تفسیر طبری، ج 6، ص 14.

4- (4) . سوره مدثر، آیات 8-10.

5- (5) . ینابیع الموده، باب 71، ص 385.

7. **إِعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا قَدْ بَيَّنَّا لَكُمُ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ 1**

امام باقر علیه السلام فرمودند: «خداوند زمین را به قائم عجل الله تعالی فرجه پر از عدل و داد نماید، پس عدل و داد رواج پیدا کند، پس از مردن زمین به وسیله ظلم و ستم.»<sup>(1)</sup>

قندوزی حنفی آیات بسیاری را در این باره نقل می کند که به همین مقدار بسنده نمودیم.<sup>(2)</sup>

در جمع بندی این بحث می توان به موارد ذیل اشاره کرد:

1. آیات بسیاری در قرآن به ظهور حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه و نزول عیسی مسیح علیه السلام اشاره دارد.

2. از طرفی، اندیشه مهدویت خاص شیعه و اهل سنت نیست، بلکه تمام ادیان الهی بدان معتقد هستند.

3. همچنین شیعه و اهل سنت اتفاق نظر دارند که مصلح آخر الزمان مهدی عجل الله تعالی فرجه است و در اصل قضیه تردیدی وجود ندارد. حتی عده بسیاری، منکران مهدی عجل الله تعالی فرجه را کافر دانسته اند.

4. اعتقاد راسخ بر وجوب اعتقاد به امر مهدی عجل الله تعالی فرجه و اینکه این دعوت فراگیر است و خاص مسلمانان نیست.

5. امام مهدی از عترت رسول خدا صلی الله علیه و آله و از اولاد علی علیه السلام و از فرزندان حسین علیه السلام و فرزند برومند امام حسن عسکری علیه السلام است. همچنین آن حضرت از فرزندان فاطمه زهرا سلام الله علیهاست.

6. امام زمان دولتی جهانی را تشکیل خواهد داد و عالم را پر از عدل و داد می کند. در این هنگام، نعمت های ظاهری و باطنی بر اهل زمین سرازیر می شود.

7. حضرت عیسی هنگام ظهور، نزول می کند و به یاری حضرت می شتابد و در نماز به ایشان اقتدا می نماید و تنها دین اسلام باقی می ماند.

ص: 505

1- (2). ینابیع الموده، باب 72، ص 357.

2- (3). ر. ک: ینابیع الموده، باب 71 و 72.



رجعت یکی از مسائل مربوط به دوران ظهور حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه می باشد؛ به این معنا که در زمان دولت آن حضرت علیه السلام گروهی از مؤمنان به این جهان باز می گردند تا حق را مشاهده کرده، از شکوفایی آن لذت ببرند و نیز گروهی از منافقان باز گردانده می شوند تا کیفر اعمال ناشایست خود را بچشند.

همچنین رجعت یکی از عقاید ویژه مذهب تشیع است که شیعه امامیه از دیرباز بر آن باور بوده و بدان معروف گشته است. بحث ها و گفت وگوهای فراوانی در این باره میان بزرگان شیعه و مخالفان آنها رخ داده که تاریخ آن را ثبت کرده است. (1)

در این زمینه روایت های بسیاری از خاندان نبوت علیه السلام به دست ما رسیده است. طبق گفته علامه مجلسی، نزدیک به دویست روایت درباره رجعت وجود دارد. (2)

به هر حال، فزونی روایت های رجعت و موافقت آن با ظواهر قرآن، علاوه بر اتفاق آرای دانشمندان شیعه، سبب شده تا رجعت از جمله مسائل ضروری و بدیهی مذهب تشیع به شمار آید.

اعتقاد شیعه به رجعت چیز تازه ای نیست و در امت های گذشته، چندین بار واقع شده است. قرآن نیز چند مورد آن را ذکر کرده؛ مانند داستان اصحاب کهف، (3) داستان عزیر، (4) داستان قوم حزقیل (5) و داستان هفتاد صحابی موسی علیه السلام. (6) بنابراین برای کسانی که آیه های قرآن را قبول دارند، جای اعتراضی وجود ندارد.

ص: 506

- 
- 1- (1) . داستان سید اسماعیل حمیری با قاضی سیار در محضر منصور مشهور است. ر. ک: فصول مختاره، ج 5؛ مصنفات مفید، صص 92-95؛ بحار، ج 53، ص 107؛ اهل البيت و القرآن الکریم، معرفت، صص 108-109.
  - 2- (2) . بحار، ج 53، صص 39-144.
  - 3- (3) . سوره کهف، آیات 9-25.
  - 4- (4) . سوره بقره، آیه 259.
  - 5- (5) . سوره بقره، آیه 243.
  - 6- (6) سوره بقره، آیات 55-56.

1. مرحوم صدوق (متوفای 381 هـ) در کتاب «اعتقادات» می گوید: «عقیده ما درباره رجعت آن است که آن را حق می دانیم.»

مرحوم صدوق در ادامه، شواهدی را بر امکان رجعت از قرآن ارائه می کند؛ مانند: داستان گروهی که از دیار خود بیرون شدند تا به گمان خود از خطر مرگ طاعون رهایی یابند، (1) داستان مرده و زنده شدن «عزیر»، (2) زنده شدن قوم حضرت موسی پس از صاعقه (3) و اصحاب کهف. (4)

او سپس می افزاید: رجعت در امت های گذشته واقع شده و در این امت نیز واقع می گردد. از پیامبر اکرم علیه السلام روایت شده است: «هر آنچه در امت های گذشته انجام گرفته است، در این امت نیز انجام می گیرد.» علاوه بر این در قرآن کریم نیز به مسئله رجعت اشاره شده است:

وَيَوْمَ نَحْشُرُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ فَوْجًا مِمَّنْ يَكْذِبُ بِآيَاتِنَا 5

منظور از این روز، همان روز رجعت است که تنها دسته ها و گروه هایی برانگیخته می شوند؛ زیرا در روز قیامت همگی بر انگیخته می شوند: وَ حَشَرْنَاهُمْ فَلَمْ نُغَادِرْ مِنْهُمْ أَحَدًا 6.

2. شیخ مفید (متوفای سال 413 هـ) در پاسخ به مسئله رجعت می گوید:

خداوند پیش از روز ستاخیز، گروهی از این امت را باز می گرداند و عقیده به رجعت یکی از ویژگی های مذهب اهل بیت به شمار می رود. خداوند از روز رستاخیز این

ص: 507

1- (1) . سوره بقره، آیه 243.

2- (2) . سوره بقره، آیه 259.

3- (3) . سوره بقره، آیه 56.

4- (4) . سوره کهف، آیات 18-25.

گونه خبر می دهد: «همگی را بر می انگیزیم و هیچ کس را فروگذار نمی کنیم»؛ ولی درباره رجعت می فرماید: «از هر گروهی، دسته ای را بر می انگیزیم». بنابراین چنان که خداوند خبر داده، دورستاخیز اکبر و اصغر داریم. همچنین خداوند از ستمکاران خبر می دهد که در روز قیامت می گویند: «پروردگارا، دو بار ما را میراندی و دو بار زنده کردی». مرگ دوم ستمکاران در این جهان است که پس از زنده شدن در رجعت است و زنده شدن دوم در روز رستاخیز است. برخی در تفسیر این آیه دچار اشکال شده اند و مرگ نخست را پیش از زندگی این جهان می دانند؛ حال آنکه نبود پیش از بود را میراندن نمی گویند. (1)

3. سید مرتضی، علم الهدی (متوفای سال 436 ه) درباره حقیقت رجعت می گوید:

شیعه امامیه معتقد است که خداوند هنگام ظهور حضرت مهدی گروهی از مؤمنان را بر می انگیزد تا از ظهور دولت حق بهره برده، به یاری ایشان نائل گردند. همچنین گروهی از دشمنان را برگرداند تا از آنان انتقام گرفته شود و مؤمنان از آن لذت ببرند.

رجعت، برعکس نظر گروهی از مخالفان که آن را محال دانسته اند، برای خداوند امکان دارد و امر ممتنع و محالی نمی باشد. دلیل بر اثبات رجعت، اجماع شیعه امامیه و اتفاق آرای آنان بر این مسئله است که این اتفاق، از رأی معصوم - که هر آینه حق و صواب است - حکایت می کند...

با پشتوانه اجماع طائفه این امر به اثبات رسیده که خداوند گروه هایی از مؤمنان و منافقان را هنگام ظهور حضرت مهدی زنده می کند و به این جهان باز می گرداند تا از نعمت دولت حق بهره برده، از انتقام دشمنان لذت ببرند. (2)

4. علامه معاصر، شیخ محمد حسین کاشف الغطاء، (متوفای سال 1373 ه) در رد کسانی که مسئله رجعت را از ارکان مذهب تشیع شمرده و بر شیعه طعن زده اند، می گوید:

عقیده به رجعت، لازمه مذهب تشیع نیست و انکار آن زبانی ندارد. این مسئله هر چند برای آنان روشن و بدیهی است، ولی ملازمه ای میان تشیع و عقیده به رجعت

ص: 508

1- (1). ر. ک: اجوبه المسائل السرویه، مسئله اول.

2- (2). رسائل شریف مرتضی، مجموعه اولی، صص 125-126.

وجود ندارد. این همانند برخی از اخباری است که درباره نشانه های قیامت گفته اند؛ مانند: فرود آمدن حضرت مسیح، ظهور دجال و خروج سفیانی.

این گونه امور ربطی به اساس تدین ندارد و از ریشه های اسلام به شمار نمی رود و انکار آن موجب خروج از دین نمی شود. رجعت نزد شیعه همانند یکی از اینها که گفتیم به شمار می رود. آیا کسانی که به سبب اعتقاد به رجعت بر شیعه طعنه می زنند، می دانند رجعت چیست؟ چه امتناعی دارد که خداوند گروهی را پس از مرگ زنده کند؟ با آنکه چنین حوادثی در زمان های گذشته به وقوع پیوسته و قرآن کریم از آنها یاد کرده است.

آیا داستان حضرت حزقیل و زنده شدن کسانی که از خانه هایشان بیرون رفته، از ترس مرگ فرار کردند و دچار مرگ شدند، نشنیده اند؟

آیا آیه کریمه وَ یَوْمَ نَحْشُرُ مِنْ کُلِّ أُمَّةٍ فَوْجاً<sup>1</sup> را نخوانده اند؟ با آنکه در روز رستاخیز بزرگ، تمام گروه ها و ملت ها محشور می گردند.

آری، دشمنان همواره از مسئله رجعت، برای طعنه زدن به شیعه استفاده می کردند.<sup>(1)</sup>

### شواهد قرآنی بر صحت و امکان رجعت

1. وَ یَوْمَ نَحْشُرُ مِنْ کُلِّ أُمَّةٍ فَوْجاً مِمَّنْ یُکَذِّبُ بآیَاتِنَا فَهُمْ یُرْجَعُونَ؛<sup>(2)</sup>

(و روزی خواهد آمد که از هر گروهی، دسته ای را بر می انگیزیم از کسانی که آیات ما را تکذیب کرده اند، پس آنان نگاه داشته می شوند تا همه به هم پیوندند).

این آیه که به بر انگیختن دسته هایی از ستمکاران صراحت دارد، مربوط به رجعت است، نه قیامت؛ چرا که روز قیامت، همه محشور می شوند:

وَ یَوْمَ نُسَبِّرُ الْجِبَالَ وَ تَرَى الْأَرْضَ بَارِزَةً وَ حَشَّ رِزَاهُمْ فَلَمَّ نُغَادِرُ مِنْهُمْ أَحْداً\* وَ عَرِضُوا عَلَی رَبِّکَ صَفاً لَقَدْ جِئْتُمُونَا کَمَا خَلَقْنَاکُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ بَلْ زَعَمْتُمْ أَلَّنْ نَجْعَلَ لَکُمْ مَوْعِداً؛<sup>(3)</sup>

ص: 509

1- (2). اصل الشیعه و اصولها، صص 99-101.

2- (3). سوره نمل، آیه 83.

3- (4). سوره کهف، آیات 47-48.

«روزی که کوه ها به حرکت در آمده، زمین رو شده است و همه را برانگیختیم پس کسی را فروگذار نکردیم. همه آنها در یک ردیف بر خداوند عرضه شده، به آنها گفته می شود: اکنون همگی نزد ما آمدید، همان گونه که روز نخست شما را آفریدیم. آری، گمان می کردید چنین وعده گاهی نخواهید داشت».

علامه طبرسی ذیل آیه رجعت چنین می گوید:

آن دسته از امامیه که به رجعت عقیده دارند، به این آیه تمسک جستند، می گویند: «من» برای تبعیض است و برانگیخته شدن برخی از ستمکاران را دلالت می کند. روایت های بسیاری از اهل بیت وارد شده که پس از ظهور حضرت مهدی علیه السلام خداوند گروه هایی از تبهکاران را زنده می کند تا عقوبت اعمال خویش را در همین جهان بچشند و دچار خفت و خواری گردند و مؤمنان را بر آنان چیره سازد تا انتقام خود را بستانند.

گروهی از امامیه این روایت ها را به تأویل برده، می گویند: مقصود از رجعت، بازگشت دولت حق به صاحبان اصلی اش است که این همان ظهور حضرت مهدی علیه السلام است. آنها می گویند که رجعت اشخاص با حکمت تکلیف که همان آزمایش از روی اختیار است منافات دارد؛ زیرا رجعت، موجب جبر و الجاء در تکلیف می شود. حال آنکه چنین نیست و جبر و الجائی در کار نیست و هرگونه اختیار در پذیرش و انجام اعمال اختیاری باقی و پا بر جاست. پس تنها ارائه دلایل و آیه های الهی، همانند معجزه انبیا، مایه جبر و اکراه و سلب اختیار نمی گردد. (1)

کسانی که دلالت این آیه را بر رجعت نپذیرفته اند، معتقدند که مقصود از این دسته ها، پیشتازان گروه های کفر و نفاق اند که چون سردمدار و مسئول بوده اند، باید پاسخگو باشند؛ از این رو خداوند آنان را جدا بر می انگیزاند تا موضع خود را در میان ملت های خویش روشن سازند.

علامه طبرسی می گوید:

«کسانی که آیه را مربوط به قیامت می دانند، می گویند که مراد پیشوایان کافران می باشند. اینها برانگیخته می شوند تا حجت بر آنان تمام گردد» (2).

ص: 510

1- (1) . مجمع البیان، ج 7، صص 234-235.

2- (2) . همان، ص 235.





«گمان می بری آنان بیدارند؛ در حالی که آنان آرمیده اند... این چنین آنان را برانگیختیم تا میان خود گفت وگو کنند».

همچنین فرموده است:

وَ كَذَلِكَ أَغْتَرْنَا عَلَيْهِمْ لِيَعْلَمُوا أَنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَأَنَّ السَّاعَةَ لَا رَيْبَ فِيهَا 1؛

«این چنین دیگران را بر آنان دلالت نمودیم تا بدانند وعده خداوند درباره رستاخیز حق است و هر آینه در [آمدن] هنگامه قیامت جای شک نیست».

درباره مدت زمان خواب آنان در غار نیز فرموده:

وَ لَبِثُوا فِي كَهْفِهِمْ ثَلَاثَ مِائَةٍ سِنِينَ وَ اِزْدَادُوا تِسْعًا 2؛

«آنان در غارشان سیصد سال درنگ نمودند و نه سال بر آن افزودند».

سیصد سال قمری که متداول بین عرب هاست از سیصد سال شمسی نه سال کم تر است و چون آنان سیصد سال شمسی آرمیده بودند، لازم بود که بر سال عربی افزوده گردد تا حساب درست شود.

4. داستان عزیز؛ آنجا که خدای متعال می فرماید:

أَوْ كَالَّذِي مَرَّ عَلَى قَرْيَةٍ وَ هِيَ خَاوِيَةٌ عَلَى عُرُوشِهَا قَالَ أَنَّى يُحْيِي هَذِهِ اللَّهُ بَعْدَ مَوْتِهَا فَأَمَاتَهُ اللَّهُ مِائَةَ عَامٍ ثُمَّ بَعَثَهُ قَالَ كَمْ لَبِثْتَ يَوْمًا  
أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ قَالَ بَلْ لَبِثْتُ مِائَةَ عَامٍ فَانظُرْ إِلَى طَعَامِكَ وَ شَرَابِكَ لَمْ يَتَسَنَّهْ وَ انظُرْ إِلَى حِمَارِكَ وَ لِنَجْعَلَكَ آيَةً لِلنَّاسِ وَ انظُرْ إِلَى الْعِظَامِ كَيْفَ  
نُنشِرُهَا ثُمَّ نَكْسُوهَا لَحْمًا فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُ قَالَ أَعْلَمُ أَنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ 3؛

«یا همانند کسی که ازکنار روستایی [ویران شده] که سقف های آن فرو ریخته بود [و اهل آن مرده بودند و استخوان هایشان پوسیده و پراکنده شده بود] عبور می کرد، با خود گفت: چگونه خدا اینها را پس از مرگ زنده می کند؟ در این هنگام خدا او را صد سال میراند، سپس برانگیخت و به او



گفت: چقدر درنگ کردی؟ گفت: یک روز یا پاره ای از روز. خدا به او گفت: نه بلکه صد سال درنگ کردی. پس نگاه کن به خوردنی و آشامیدنی خود که هیچ گونه فرسودگی در آن رخ نداده است و نگاه کن به الاغت [که چگونه فرسوده و از هم گسیخته شده است] و ما تو را نشانه ای برای مردم قرار دهیم. و اکنون به استخوان های پوسیده و از هم گسیخته الاغت نگاه کن که چگونه آنها را فراهم آورده، استوار می سازیم، سپس گوشت بر آن می پوشانیم. پس هنگامی که این حقایق برای او آشکار گردید، گفت: هر آینه می دانم خداوند بر همه کاری توانایی دارد».

## 5. هفتاد هزار خانه وار فراری از طاعون

یکی از دلایل صحت و امکان رجعت، داستان هفتاد هزار خانه وار فراری از مرگ طاعون است. این هفتاد هزار نفر دچار مرگ ناگهانی شدند و سپس با دعای یکی از پیامبران (1) زنده گردیدند. قرآن کریم در این باره می فرماید:

أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ خَرَجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَهُمْ أُلُوفٌ حَذَرَ الْمَوْتِ فَقَالَ لَهُمُ اللَّهُ مُوتُوا ثُمَّ أَحْيَاهُمْ إِنَّ اللَّهَ لَذُو فَضْلٍ عَلَى النَّاسِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَشْكُرُونَ 2؛

«آیا ندیده ای گروهی را که از ترس مرگ از خانه های خود بیرون شدند [و به بهانه بیماری طاعون از شرکت در جهاد خودداری کردند]؟ خداوند فرمان داد: بمیرید، سپس [د ر اثر دعای پیامبر] آنان را زنده کرد؛ خداوند نسبت به بندگان خود بخشاینده است، گر چه بیشتر مردم سپاس نمی دارند».

هفتاد هزار خانه وار از بنی اسرائیل از ترس مرگ، بیماری طاعون را بهانه قرار دادند و در جهاد شرکت نکردند و از خانه هایشان بیرون شدند. آن گاه در راه، همگی به فرمان خدا مردند و به دست سومین وصی موسی علیه السلام زنده شدند. (2)

ص: 514

---

1- (1). می گویند که آن پیغمبر، حزقیل، یعنی سومین وصی موسی علیه السلام پس از یوشع و کالب بوده است.

2- (3). ر. ک: مجمع البیان، ج 2، صص 346-347.

6. زنده شدن هفتاد نفر از اصحاب حضرت موسی علیه السلام

موسی علیه السلام هفتاد نفر از قوم خود را انتخاب کرد و با خود به کوه طور برد. آنان در خواست رؤیت خدا کردند، ولی صاعقه آنان را فرا گرفت. سپس با درخواست حضرت موسی علیه السلام زنده شدند تا شکر خدا را به جا آورند.

وَإِذْ قُلْتُمْ يَا مُوسَى لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّى نَرَى اللَّهَ جَهْرَةً فَأَخَذَتْكُمُ الصَّاعِقَةُ وَأَنْتُمْ تَنْظُرُونَ \* ثُمَّ بَعَثْنَاكُمْ مِنْ بَعْدِ مَوْتِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ؛ (1)

(به یاد آورید هنگامی که به موسی گفتید: ایمان نمی آوریم تا خدا را آشکارا ببینیم، پس صاعقه شما را فرا گرفت در حالی که نظاره می کردید [و نمی توانستید کاری انجام دهید] آن گاه شما را پس از مرگتان برانگیختیم، باشد تا سپاسگزار باشید).

علامه طبرسی می گوید: «گروهی از امامیه به این آیه تمسک جسته و امکان رجعت را در این امت روا دانسته اند». (2)

7. زنده شدن کشته بنی اسرائیل

کشته ای در میان بنی اسرائیل یافت شد که قاتل او مشخص نبود و هر کس گناه آن را به گردن دیگری می افکند. از جانب پروردگار دستور رسید گاوی را سر ببرید و بیخ دمش را به کشته بزنید تا زنده شود و قاتلش را رسوا سازد.

وَإِذْ قَتَلْتُمْ نَفْسًا فَادَّارَأْتُمْ فِيهَا وَاللَّهُ مُخْرِجٌ مَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ \* فَقُلْنَا اضْرِبُوهُ بِبَعْضِهَا كَذَلِكَ يُحْيِي اللَّهُ الْمَوْتَى وَيُرِيكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ 3؛

(به یاد آورید هنگامی را که فردی را کشته، گناه کشتن او را به گردن یگدیگر می افکندید، ولی خداوند آنچه را پنهان می کردید، آشکار می کند. پس فرمان دادیم [گاوی را بکشید] [و قسمتی از آن را به کشته زده [تا به اذن خدا زنده گردد]]. این چنین است که خداوند مردگان را زنده می کند و دلایل خود را برای شما آشکار می کند، باشد تا ببانیدشید».

ص: 515

1- (1). سوره بقره، آیات 55-56.

2- (2). مجمع البیان، ج 1، ص 115.

حضرت مسیح علیه السلام دوباره باز می‌گردد و با حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف بیعت کرده، در نماز به او اقتدا می‌کند. آن‌گاه همه اهل کتاب به حضرت مهدی علیه السلام ایمان می‌آورند و از او پیروی می‌کنند.

وَإِنْ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ إِلَّا لَيُؤْمِنَنَّ بِهِ قَبْلَ مَوْتِهِ وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكُونُ عَلَيْهِمْ شَهِيدًا؛ (1)

«تمامی اهل کتاب [یهود و نصاری] پیش از مرگش به او ایمان می‌آورند و در روز رستاخیز بر آنان گواه خواهد بود».

شاهد در این آیه، فرود آمدن حضرت عیسی علیه السلام است که پس از رحلت از این جهان صورت می‌گیرد و این خود رجعتی است که پیش از روز قیامت محقق می‌شود.

علی بن ابراهیم قمی از شهر بن حوشب (2) روایت می‌کند:

حجاج بن یوسف ثقفی به من گفت: آیه ای در قرآن است که مرا بیچاره کرده است. گفتم: کدام آیه؟ گفت: آیه وَإِنْ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ إِلَّا لَيُؤْمِنَنَّ بِهِ قَبْلَ مَوْتِهِ 3، به خدا قسم من دستور کشتن یهودی و نصرانی را می‌دهم و چشم به او می‌دوزم تا ببینم لبش را حرکت می‌دهد؟ ولی هرگز حرکت نمی‌دهد.

به او گفتم: نه چنین نیست که گمان برده‌ای. گفت: پس چگونه است؟

گفتم: عیسی علیه السلام پیش از قیامت از آسمان فرود می‌آید، آن‌گاه همه ملت‌های یهود و نصارا، پیش از آن که عیسی علیه السلام بمیرد، به او ایمان آورند و در نماز به حضرت مهدی علیه السلام اقتدا می‌کنند.

حجاج گفت: این را از کجا آوردی!

گفتم: از امام محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام.

آن‌گاه گفت: آن را از چشمه زلالی دریافت کرده‌ای. (3)

ص: 516

1- (1). سوره نساء، آیه 159.

2- (2). ابو سعید شهر بن حوشب اشعری از تابعان شمرده می‌شود و در سال 111 وفات یافته است.

3- (4). تفسیر قمی، ج 1، ص 158؛ مجمع البیان، ج 3، ص 137، با کمی اختلاف؛ تفسیر فخر رازی، ج 11، ص 104.

علامه مجلسی پس از بیان روایت های رجعت، می گوید:

برای کسانی که به گفتار ائمه اطهار علیه السلام ایمان دارند، جای شک و تردید باقی نمی ماند که مسئله رجعت حق است؛ زیرا روایت ها در این زمینه به حد تواتر رسیده و نزدیک به دویست روایت نقل شده است که به رجعت صراحت دارد. این روایت ها را بیش از چهل نفر از علما و محدثان بزرگ در بیش از پنجاه کتاب معتبر روایت کرده اند.

مرحوم مجلسی سپس تک تک این بزرگان را بر می شمارد؛ از جمله: صدوق، کلینی، طوسی، علم الهدی، نجاشی، کشی، عیاشی، قمی، مفید، کراجکی، نعمانی، صفار، ابن قولویه، ابن طاووس، ابن شهر آشوب و راوندی. (1)

اکنون چند نمونه از این روایت ها را ذکر می کنیم:

1. از امام صادق علیه السلام درباره آیه وَ يَوْمَ نَحْشُرُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ فَوْجًا سَأَلَ شَدَّ، امام فرمودند: «مردم درباره آن چه می گویند؟» در پاسخ گفتند: «می گویند درباره قیامت است». امام پرسیدند: آیا روز قیامت از هر گروهی دسته ای برانگیخته می شوند و بقیه مردم واگذار می شوند؟ نه چنین نیست، این آیه مربوط به رجعت است. اما آیه قیامت، وَ حَشَرْنَاهُمْ فَلَمْ نُغَادِرْ مِنْهُمْ أَحَدًا می باشد. (2)

2. علی بن ابراهیم قمی با سندی صحیح از امام صادق علیه السلام روایت می کند:

«ولا يرجع الا- من محض الايمان محضاً أو محض الفكر محضاً: (3) تنها کسانی باز می گردند، که خالصاً ایمان آورده باشند یا کفر ورزیده اند».

3. همچنین از امام صادق علیه السلام درباره آیه رَبَّنَا أَمَتْنَا اثْنَتَيْنِ وَأَحْيَيْتَنَا اثْنَتَيْنِ 4 فرمودند: «ذلک فی الرجعه» (4).

ص: 517

1- (1) . ر. ک: بحار الانوار، ج 53، ص 122.

2- (2) . همان، ص 51.

3- (3) . همان، ص 53.

4- (5) . بحار الانوار، ج 53، ص 56.

4. امام صادق علیه السلام در حدیثی دیگر می فرمایند: «لیس منّا من لم یؤمن بکرتنا(1)؛ از ما نیست کسی که به بازگشت ما ایمان ندارد».

5. مأمون عباسی از امام رضا علیه السلام پرسید: «در باره رجعت چه می گوید؟» امام فرمودند:

رجعت حق است؛ در امت های گذشته بوده و قرآن از آن یاد کرده است. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: هر آنچه در امت های پیشین واقع شده است، نظیر آن در این امت نیز واقع می شود. همچنین فرمودند: هنگام ظهور مهدی علیه السلام عیسی علیه السلام از آسمان فرود می آید و به وی اقتدا می کند. باز فرمودند: اسلام غریب بود و به غربت باز می گردد، خوشا باد غربیان را. از پیامبر پرسیدند: سپس چه می شود؟ فرمود: حق به اهلش باز می گردد(2).

از این گذشته، در بسیاری از زیارت ها به مسئله رجعت اشاره شده است؛ از جمله زیارت جامعه:

وجعلنی ممن یقتص آثارکم و یسلک سبیلکم و یهدی بهدایکم و یحشر فی زمردکم و یکرّ فی رجعتکم و یملک فی دولتکم و یشرف فی عافیتکم و یمکن فی ایامکم و تقر عینه غداً برؤیتکم؛ خداوند مرا از کسانی قرار دهد که پیرو آثار شما هستند و در راه شما قدم بر می دارند و به هدایت شما رهنمود می گردند و در گروه شما محشور می شوند و در رجعت شما باز می گردند و در روزگار شما توانمند می گردند و فردا چشمشان با دیدن شما روشن می گردد.

### پاسخ به چند شبهه

علامه طبرسی ذیل آیه **ثُمَّ بَعَثْنَاكُمْ مِنْ بَعْدِ مَوْتِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ** 3 شبهه هایی را از منکران رجعت نقل کرده و پاسخ آن را روشن کرده است:

ص: 518

---

1- (1) . همان، ص 92.

2- (2) . همان، ص 59.

شبهه اول: زندگی در این جهان همراه با تکلیف و لازمه آن دارا بودن اختیار است تا هر مکلفی با اراده و اختیار خود، فرمان بردار باشد یا سرپیچی کند. پس مکلف نباید تحت شرایطی قرار گیرد که ناچار به پذیرش حق باشد.

کسی که از دنیا می رود، حقایق برایش آشکار می شود و خود را در برابر واقع می بیند و به ناچار حقیقت را می پذیرد؛ چرا که پس از آشکار شدن واقعیت ها، جای رد و انکار باقی نخواهد ماند؛ همان گونه که قرآن کریم به این موضوع اشاره دارد:

وَجَاءَتْ سَكْرَةُ الْمَوْتِ بِالْحَقِّ ذَلِكَ مَا كُنْتَ مِنْهُ تَحِيدُ... لَقَدْ كُنْتَ فِي غَفْلَةٍ مِنْ هَذَا فَكَشَفْنَا عَنْكَ غِطَاءَكَ فَبَصَرُكَ الْيَوْمَ حَدِيدٌ<sup>1</sup>؛

«و [سرانجام] بی هوشی مرگ، حق را برای تو آشکار ساخت؛ این حقیقت آشکار، همان بود که از آن روی گردان بودی... تو در بی خبری بودی، اکنون پرده از جلوی روی تو برداشته شد و چشمان تو تیزبین است».

پاسخ: حالت مرگ برای این گونه افراد، حالت بی خبری و بی هوشی است؛ مانند کسی که به خواب رفته باشد. بنابراین چیزی از حقایق آن جهان بر آنان آشکار نمی شود و دوباره به همان حالت پیش از مرگ بر می گردند.<sup>(1)</sup>

علامه طبرسی ذیل آیه وَ يَوْمَ نَحْشُرُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ فَوْجًا<sup>3</sup> می گوید:

رجعت هیچ گونه منافاتی با صحت تکلیف ندارد، زیرا در رجعت چیزی که موجب جبر در پذیرش حق باشد یا چیزی که مکلف را وادار به انجام واجب و ترک حرام کند، هرگز وجود ندارد. آشکار شدن برخی از حقایق الهی، از انسان سلب اختیار نمی کند و او همچنان قادر بر اعمال ارادی و دارای اختیار خواهد بود.

این گونه کشف حقایق، همانند دیگر حقایقی که بر دست پیامبران به وسیله معجزه آشکار می شد، هرگز سبب جبر در تکلیف نمی گردد و همچنان قدرت اختیار پذیرش حق یا رد آن برای مکلف باقی می ماند.<sup>(2)</sup>

ص: 519

1- (2). مجمع البیان، ج 1، ص 115.

2- (4). مجمع البیان، ج 7، صص 234-235.

همچنین حقایقی که در رجعت برای افراد روشن می گردد، بیش از حقایقی نیست که روز رستاخیز بزرگ آشکار می گردد. خداوند می فرماید که اگر کافران را از آن جا بازگردانیم، باز هم بر کفر خویش باقی می مانند و هرگز سر تسلیم فرود نمی آورند:

وَلَوْ تَرَىٰ إِذْ وَقَفُوا عَلَى النَّارِ فَقَالُوا يَا لَيْتَنَا نُرَدُّ وَلَا نُكَذِّبُ بآيَاتِ رَبِّنَا وَنَكُونُ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ \* بَلْ بَدَأ لَهُمْ مَا كَانُوا يُحْفُونَ مِنْ قَبْلُ وَلَوْ رُدُّوا لَعَادُوا لِمَا نُهُوا عَنْهُ وَإِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ 1 ؛

«کاش می دیدی هنگامی که اینان در برابر آتش دوزخ قرار گرفته، می گویند: کاش بار دیگر بازگردانده می شدیم و آیات پروردگاران را تکذیب نمی کردیم و از زمره مؤمنان بودیم. آری، اینان آنچه را پنهان کرده بودند، امروز آشکار ساختند و اگر بازگردند، باز هم به همان کارهای پیشین خود - که نهی شده بودند - باز می گردند. اینان دروغ گویان اند».

در سوره مؤمنون نیز می خوانیم:

حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ رَبِّ ارْجِعُونِ \* لَعَلِّي أَعْمَلُ صَالِحًا فِيمَا تَرَكْتُ كَلَّا إِنَّهَا كَلِمَةٌ هُوَ قَائِلُهَا وَمِنْ وَرَائِهِمْ بَرْزَخٌ إِلَىٰ يَوْمِ يُبْعَثُونَ 2 ؛

«تا زمانی که یکی از آنان را مرگ فرا رسد، گوید: پروردگارا مرا باز گردان باشد تا در آنچه ترک کرده ام، کار نیک انجام دهم، ولی چنین نیست. این سخنی است که او بر زبان می راند] و اگر بازگردد کارش همچون گذشته است [و پشت سر آنان جهان میانه ای [برزخ] است تا هنگام قیامت».

شبهه دوم: از آنجا که رجعت یکی از نشانه ها و دلایل صحت نبوت است، می بایست مانند دیگر معجزه ها، در زمان پیامبر رخ دهد.

پاسخ: ضرورت چنین ملازمه ای روشن نیست، چرا که دلیل بر صحت نبوت هر گاه ضرورت ایجاب کند، محقق می شود؛ خواه به دست پیامبر باشد یا دیگر اوصیا. (1)

### اصحاب کهف و زنده شدنشان در آخر الزمان

در میان اهل سنت، اعتقاد به رجعت را مشاهده نمی کنیم، فقط در تفسیر ثعلبی نمونه ای را

ص: 520

---

1- (3) . ر. ک: پرتو ولایت، آیت الله معرفت، صص 83-98. به احترام یاد و نام استاد، کلام ایشان را کامل آوردیم.

یافتیم که شایان تأمل است. قرآن کریم درباره اصحاب کهف می فرماید:

أَمْ حَسِبْتَ أَنَّ أَصْحَابَ الْكَهْفِ وَالرَّقِيمِ كَانُوا مِنْ آيَاتِنَا عَجَبًا؛ (1)

«یا پنداشتی که یاران کهف و رقیم از آیات شگفت ما بودند».

ثعلبی در تفسیر خود از انس بن مالک روایت کرده که گفت: خدمت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرشی از قبیله خندق هدیه آورده شد، به من فرمود: ای انس آن را پهن کن. من آن را پهن کردم فرمود: ده نفر حاضر کن و چون ده نفر حاضر شدند، فرمود: روی آن بنشینید، آنها روی فرش نشستند. سپس علی علیه السلام را فرا خواند و بعد با او به طور مفصل درگوشی صحبت کرد. همین که صحبت پیامبر صلی الله علیه وآله تمام شد، علی علیه السلام برگشت و او نیز روی فرش قرار گرفت و بعد فرمود: ای باد ما را بردار. باد ما را برداشت. فرش (مثل پرنده ها) بال می زد بعد فرمود: ای باد ما را بگذار. همین که پیاده شدیم، علی علیه السلام به ما فرمود: می دانید الان کجا هستید؟ گفتیم: نمی دانیم. فرمود: اینجا محل اصحاب کهف و رقیم است. برخیزید بر برادرانتان سلام کنید. گفت: برخاستیم یکی یکی سلام کردیم، ولی آنها به ما جواب ندادند. بعد علی علیه السلام برخاست و فرمود: السلام علیک یا معشر الصدیقین و الشهداء. آنها جواب دادند: وعلیک السلام ورحمه الله وبرکاته.

انس می گوید: گفتیم: علت چیست که جواب تو را دادند، ولی جواب سلام ما را ندادند؟

علی علیه السلام از آنها پرسید: علت چیست که جواب سلام برادران مرا ندادید؟

گفتند: ما گروه صدیقین و شهدا بعد از موت تکلم نمی کنیم مگر با پیامبر یا وصی پیامبر. بعد از آن علی علیه السلام به باد فرمود: ما را بردار. باد ما را برداشت و بال زنان سرعت گرفت بعد فرمود: ما را بگذار، باد ما را گذاشت، ناگهان خود را در سنگستان حره در مدینه دیدیم.

علی علیه السلام فرمود: خدمت پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم می رویم و آن حضرت را در رکعت آخر نماز درک می کنیم. وضو گرفتیم و آمدیم [و دیدیم که آن حضرت] در رکعت آخر می خواند: أَمْ حَسِبْتَ أَنَّ أَصْحَابَ الْكَهْفِ وَالرَّقِيمِ كَانُوا مِنْ آيَاتِنَا عَجَبًا.

طبق نقل ثعلبی آخر روایت اضافه ای دارد که در روایت ابن مغزلی نیست. آن قسمت عبارت است از:

ص: 521



«گفت: بعد از آنکه اصحاب کهف جواب سلام علی علیه السلام را دادند دوباره تا آخر الزمان و خروج مهدی عجل الله تعالی فی فرجه به همان حالت خوابشان، برگشتند.

پس گفت: هنگامی که مهدی عجل الله تعالی فی فرجه قیام کند در محل اصحاب کهف حاضر می شود و به آنها سلام می دهد. خداوند موقتاً آنها را زنده می کند و جواب سلام می دهند. سپس خوابشان برگردانده می شود و بعد از آن تا روز قیامت دیگر بر نمی خیزند.»<sup>(1)</sup>

آلوسی ذیل... فَمَتَّعْنَاهُمْ إِلَى حِينٍ 2 می گوید: «عده ای گمان نموده اند آیه مربوط به زنده شدن برخی در هنگام خروج مهدی عجل الله تعالی فرجه است و این به اعتقاد امامیه است.»<sup>(2)</sup>

در سطور گذشته، پاسخ استاد معرفت را به چنین اندیشه هایی بیان نمودیم و اینکه بر طبق صریح آیات قرآن چنین چیزی امکان دارد و اجماع شیعه بر آن است که این واقعه اتفاق می افتد؛ همچون جریان حزقیل و ذوالقرنین.

در برخی از کتاب های اهل سنت حدیثی به چشم می خورد که می توان آن را به رجعت علی علیه السلام تأویل نمود.

در کتاب تذکره الخواص چنین آمده:

عن علی علیه السلام، قال لی رسول الله: ان لک فی الجنة قصرًا و انک ذوقنیها؛ ای علی، در بهشت برای تو قصری است و تو ذوالقرنین آنها (امت من) هستی.

این روایت در مصادر متعددی به چشم می خورد.<sup>(3)</sup>

ص: 522

---

1- (1). الکشف و البیان، ثعلبی، ذیل (سوره کهف، آیه 9) برای مطالعه بیشتر درباره رجعت ر. ک: کتاب شناسی موضوعی رجعت، محمدرضا زادهوش، نشریه کتاب ماه دین، شماره 62، آذر 1381؛ مرجع مهدویت؛ رجعت در اندیشه شیعی، محمد هادی معرفت، میراث جاویدان، شماره 13، 1375 ش.

2- (3). روح المعانی، ج 23، ص 148.

3- (4). تذکره الخواص، ج 1، ص 115؛ مسند احمد، ج 1، ص 150 (و چاپ محقق، ج 2، ص 466، رقم 1373)؛ غریب الحدیث، ج 2، ص 78؛ مشکل الآثار، ج 2، ص 350.

چند وجه تشابه می توان میان امام علی علیه السلام و ذوالقرنین نام برد:

1. ذوالقرنین پس از مرگ چندین ساله، به حیات مادی رجعت نمود و امام علی علیه السلام هم رجعت خواهند کرد.

2. ذوالقرنین مالک تمام زمین بود و امام علی علیه السلام نیز مالک تمام بهشت و شرق و غرب آن است. (1)

3. ذوالقرنین دو ضربت از مردم خورد و امام علی علیه السلام نیز هم دو ضربت خورد؛ یکی هنگام نبرد در خندق و دیگری هنگام شهادتش.

4. ذوالقرنین دو ضربت از مردم خورد و امام علی علیه السلام نیز دو ضربت از مردم دید و دو فرزندش به دست مردم شهید شدند.

به ظن قوی، تمامی این چهار قول صحیح است و می توان آنها را با هم جمع نمود.

برای مطالعه بیشتر در مورد حدیث امام علی علیه السلام می توان به این آثار مراجعه نمود:

شرح معانی الآثار: ج 2، ص 8؛ فضائل الخمسه، ج 3، ص 80؛ محمد بن سلیمان الکوفی، المناقب، ج 2، ص 93، تحت الرقم 579؛ ابن ابی شیبیه و ابو نعیم و ابن مردویه باسانید، الحدیث 13640-13639؛ کنز العمال، ج 5، ص 468 و الحدیث 33055، ج 11؛ الحاکم، باب مناقب امیر المؤمنین المستدرک، ج 3، ص 123؛ ابن عساکر، الرقم 840-839 من ترجمه امیر المؤمنین علیه السلام من تاریخ دمشق، ج 2، ص 327؛ المنذری، الترغیب و الترهیب، ج 3، ص 35؛ الزبیدی، تاج العروس، ج 9، ص 307؛ ابن الاثیر، النهایه، ج 4، ص 51؛ الراغب الاصبهانی، معجم مفردات القرآن، ص 417؛ ابن منظور، لسان العرب، ج 13، ص 322؛ الزمخشری، الفائق، ج 3، ص 173 فی ماده «قرن»؛ محب الدین الطبری، الرياض النضره فی الفصل الثامن من الباب الرابع من مناقب امیر المؤمنین علیه السلام، ج 3 و 4، ص 161؛ الدیلمی، باب حرف الیاء؛ فردوس الاخبار، ج 5، ص 409، الرقم 8318.

### منابع برای مطالعه بیشتر

1. عقیده ظهور حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه در پرتو مبانی روایی اهل سنت (قسمت اول)، مولوی نذیر احمد سلامی، ماهنامه اسوه، شماره 87، اسفند 83، ص 18؛

ص: 523

1- (1). الغدیر، ج 6، ص 314.

(قسمت دوم)، شماره 93، شهریور 84، ص 14؛ (قسمت سوم)، شماره 94، مهرماه 84، ص 13؛ (قسمت چهارم)، شماره 95، آبان 84، ص 15؛ (قسمت پنجم)، شماره 96، آذر 84، ص 31 به بعد؛ (قسمت ششم)، شماره 98، بهمن 84، ص 13؛ (قسمت هفتم)، شماره 99، اسفند 84، ص 18؛ (قسمت هشتم)، شماره 103، اردیبهشت 85، ص 38؛ (قسمت نهم)، شماره 104، مرداد 85، ص 19؛ (قسمت دهم)، شماره 105، شهریور 85، ص 8.

2. دیدگاه اهل سنت درباره مهدی عجل الله تعالی فرجه، محسن العباد، مترجم سیدهادی خسروشاهی، ماهنامه بازتاب اندیشه، شماره 66، مهر 1384، ص 76.

3. مهدی موعود در منابع روایی اهل سنت، (بخش اول) کاظم ادیب، ماهنامه اسوه، شماره 107، آبان 1385، ص 4؛ (بخش دوم) شماره 108، آذر 1385، ص 7.

4. تصریح اهل سنت به تواتر احادیث مهدی عجل الله تعالی فرجه عبد الکریم عبداللهی، مشکوه، شماره 67، تابستان 1379، ص 68.

5. مهدی موعود از نگاه اهل سنت، ماهنامه اسوه، شماره 47، آبان 1380، ص 34.

6. امام مهدی نزد اهل سنت، ماهنامه خورشید مکه، شماره 15، اسفند 82، ص 9.

7. امام مهدی در منابع اهل سنت، ماهنامه زائر، شماره 106، مهر 1382، ص 32.

8. اعتقاد به مصلح موعود در نظرگاه فریقین، امین تهرانی، فروغ وحدت، شماره 4، بهار و تابستان 1385، ص 12.

9. تطبیق المعاییر العلمیه لنقد الحدیث علی ما اختلف و تعارض من احادیث المهدی مکتب الفریقین، السید ثامر هاشم حبیب العمیدی، مجله تراثنا، مؤسسه آل البیت، 43-44، 1416 ق.

10. موارد اتفاق بین مذاهب اسلامی در قضیه مهدویت، علی اصغر رضوانی، طلوع، سال دوم، شماره 5، بهار 1382.

11. مرجع مهدویت، جمعی از پژوهشگران، مؤسسه اطلاع رسانی اسلامی مرجع، 1386. این کتاب 3336 عنوان کتاب، مقاله، پایان نامه و... را در این زمینه معرفی نموده است.

1. نهج البلاغه.

2. الآحاد و المثانی، الضحاک، الرياض، دارالدرايه، الطبعة الاولى، 1411 ق.

3. آکام و المرجان، شیخ شمس الدین محمد بن عبدالله الشبلی، بی نا، طبع القاہرہ، بی تا.

4. آلاء الرحمن، محمد جواد بلاغی، دار المعرفه، بیروت، بی تا.

5. الآلوسی و الشیخ، سید امیر محمد قزوینی، مرکز الغدیر الدراسات الاسلامیه، الطبعة الاولى، بی جا، 1420 ق.

6. آیات الائمہ، محمد رضا کوثر علیشاهی، بی نا، تهرآن، بی تا.

7. آیات الولاية، سید کاظم ارفع، تهرآن، مؤسسه تحقیقاتی و انتشاراتی فیض، چاپ اول، 1364 ش.

8. آیات الولاية و برهان الهدایه، محمد بن محمد رفعت شیرازی، بمبئی، 1360 ق.

9. الآیات و البینات، الشیخ عبدالحفیظ الفاسی الفهری، طبع المطبعة الوطنیه، بی جا، بی تا.

10. آیة التطهیر، بعضی از فضلاء هند، چاپ هندوستان، بی تا.

11. آیة التطهیر، سید امیر حسین نجفی، لاهور، پاکستان، تعلیمی برس، بی تا.

12. آیه التّطهیر، سید حفاظت حسین ملقب به سلیم بهیکپوری، چاپ هند، بی تا.
13. آیه التّطهیر، سید محمد جعفر زیدی، میمن السادات، پاکستان، 1400 ق.
14. آیه التّطهیر، عثمان محمد عبدالزهر، چاپ شرف، چاپ اول، بی جا، 1412 ق.
15. آیه التّطهیر، محمد مهدی آصفی، قم، دارالقرآن الکریم، بی جا، 1411 ق.
16. آیه التّطهیر در دو مکتب، علامه سید مرتضی عسکری، مجمع علمی اسلامی، چاپ اول، بی جا، 1376 ش.
17. آیه التّطهیر رویه المبتکره، (اهل بیت یا چهره های درخشان در آیه تطهیر)، محمد فاضل لنکرانی، شهاب الدین اشرفی، مترجم: عباس ترجمان، بیروت، چاپ اول، 1416 ق.
18. آیه التّطهیر فی احادیث الفریقین، سید علی موحد ابطحی، چاپخانه سید الشهداء، بی جا، 1404 ق.
19. آیه تطهیر و حدیث کساء، سید حسن موسوی کرمانی، قم، چاپخانه علمیه، 1391 ق.
20. آیه مباحله، محمد تقی شریعتمداری، تهران، بنیاد بعثت، چاپ دوم، 1365 ش.
21. آیه مودت، مشتاق حسین شاهدهی، کراچی، انجمن رضویه، بی تا.
22. آینه هدایت در اثبات ولایت از نظر قرآن و سنت، ابراهیم احمد امین نجفی، تهران، کتاب فروشی اسلامیة، 1392 ق.
23. أتممتنا، محمد علی دخیل، بیروت، دارالمرتضی، الطبعة السادسة، 1402 ق.
24. أئمة الاثنا عشر، شمس الدین محمد بن طولون، لبنان، بیروت، منشورات الرضی المصوره علی طبعه دارصادر و با تحقیق: صلاح الدین المنجد، قم، منشورات الرضی، بی تا.
25. أئمة اهل بیت فی کتب اهل السنه، الشیخ حکمت الرحمه، مؤسسه الکوثر المعارف الاسلامیه، الطبعة الاولى، بی جا، 1424 ق.
26. أئمة الهدی، سید محمد عبدالغفار الهاشمی، مصر، طبع قاهره.

27. ائمه و القرآن، محمد رضا حكيمي، بيروت، بي نا، بي تا.

28. اباطيل يجب ان تمحى من التاريخ، ابراهيم على شعوط، بيروت، المكتب الاسلامي، 1408 ق.

29. الابانه عن اصول الديانه، ابوالحسن الأشعري، تحقيق: عبدالقادر الأرنؤوط، دمشق، مكتبه دارالبيان، الطبعة الاولى، 1981 م.

30. ابراز الوهم المكنون من كلام ابن خلدون، أبوالفيض الغماري الشافعي المغربي، دمشق، بي نا، بي تا.

31. ابن تيميه (حياته و عقائده...)، عبدالحميد صائب، بيروت، الغدير، 1408 ق.

32. ابن حنبل (حياته و عصره...)، محمد ابوزهره، القاهرة، دارالفكر العربي، 1367 ق.

33. ابوحنيفه، محمد ابوزهره، بيروت، بي نا، بي تا.

34. الأتحاف بحب الاشراف، جمال الدين أبومحمد عبدالله بن محمد بن عامر الشبراوي الشافعي، قم، منشورات رضى، الطبعة الثانيه، 1363 ش و المطبعة الادبيه مصر و المطبعة بابي الحلبي.

35. إتحاف الخيره المهرة، الحافظ أحمد بن ابي بكر البوصيري، رياض، مكتبه الرشيد، الطبعة الاولى، 1419 ق.

36. اتحاف الساده المتقين بشرح إحياء علوم الدين، علامه سيد محمد بن محمد الحسيني الزبيدي الشهير بمرتضى، لبنان، بيروت، دارالكتب العلميه، بي تا.

37. الاتقان في علوم القرآن، جلال الدين سيوطي، بيروت، دارالندوه الجديده و المكتبه الثقافيه، 1973 م.

38. -، به كوشش ابوالفضل ابراهيم، بيروت، المكتبه العصريه، بي تا.

39. اثبات الهداه بالنصوص و المعجزات، محمد بن الحسن الحر العاملي، تحقيق: ابي طالب التجليل تبريزي، قم، المطبعة العلميه، الطبعة الخامسه، بي تا.

40. اثبات الوصيه للإمام علي بن ابي طالب عليه السلام، ابوالحسن علي بن الحسين بن علي المسعودي، قم، منشورات مكتبه بصيرتي، الطبعة الخامسه، بي تا.

41. اجوبه المسائل جارالله، عبدالحسين شرف النبي موسى، مكتبه الفقيه، بي جا، 1373 ق.
42. الاحتجاج، احمد بن علي بن أبي طالب الطبرسي، تحقيق: محمد باقر موسى، بيروت، مؤسسه الاعلمي للمطبوعات، الطبعة الثانيه، 1403 ق.
43. -، مؤسسه الاعلمي للمطبوعات و مؤسسه اهل البيت، 1401 ق.
44. الاحتجاج بالأثر علي من أنكر المهدي المنتظر، شيخ محمود بن عبدالله بن حمود التويجري، الرياض، مكتبه دار العليان الحديثه، بريده، طبع دوم، 1406 ق.
45. الاحتجاج علي اهل اللجاج، ابو منصور احمد طبرسي، تحقيق: بهادري و هادي به، قم، اسوه، بي تا.
46. أحداث التاريخ الاسلامي بترتيب السنين، الدكتور عبدالسلام الترماني، دمشق، الطبعة الاولى، 1411 ق.
47. احقاق الحق و إزهاق الباطل، القاضي نورالله التستري، مع تعليقات السيد شهاب الدين المرعشي النجفي، قم، منشورات مكتبه النجفي المرعشي و مكتبه خيام، تهران، مطبعه الاسلاميه، بي تا.
48. الاحكام السلطانيه، أبويعلى الفراء، مصر، مكتبه و مطبعه مصطفى البابي الحلبي، الطبعة الاولى، 1356 ش 1938 م.
49. الاحكام السلطانيه، أبوالحسن الماوردي، القاهرة، دارالكتب العلميه، 1973 م، بيروت 1403 ق.
50. الاحكام في اصول الاحكام، سيف الدين ابوالحسين علي بن ابي علي آوري، به كوشش ابراهيم العجوز، بيروت، دارالكتب العلميه، چاپ اول، 1405 ق.
51. الاحكام في اصول الاحكام، ابن حزم اندلسي به كوشش احمد شاکر، قاهره، مطبعه العاصمه، بي تا.

52. احكام القرآن، الجصاص، بيروت، دارالكتب العلميه، الطبعة الأولى، 1415 ق و داراحياء التراث، 1405 ق.
53. احكام القرآن، ابوبكر احمد بن على، طبع قاهره، المطبعة البهيه، بی تا.
54. احكام القرآن، ابن عربی، مصر، بی تا، 1392 ق.
55. احياء علوم الدين، ابوحامد بن محمد الغزالي، بيروت، دارالكتب العلميه و دارالمعرفه، الطبعة الاولى، 1406 ق.
56. احياء الميت فى فضائل آل البيت، جلال الدين سيوطى، ترجمه: محمود شريعت زاده خراسانى، مؤسسه فرهنگى انصار الحسين، چاپ اول، بهار 1379 ش.
57. -، تحقيق: مصطفى عبدالقادر عطا، بيروت، دارالجبل و چاپ مؤسسه الوفاء، 1407 ق.
58. اخبار اصبهان، ابونعيم احمد بن عبدالله بن احمد بن اسحاق الاصبهاني، تحقيق: سيد كسروى حسن، بيروت، دارالكتب العلميه، الطبعة الاولى، 1410 ق.
59. اخبار الدخيله، محمد تقى شوشترى، ايران، چاپ غفارى، بی تا.
60. اخبار الدول و آثار الأول، احمد بن يوسف القرمانى، بيروت، عالم الكتب، الطبعة الاولى، 1412 ق 1992 م.
61. اخبار الطوال، ابوحنيفه احمد بن دوود الدينورى، تحقيق: عبدالمنعم عامر، القاهره، دار احياء الكتب العربيه، الطبعة الاولى، 1960 م.
62. اخبار الظراف و المتماجنين، ابوالفرج جمال الدين عبدالرحمان بن على اكبر البغدادى ابن الجوزى، تحقيق: محمد أنيس مهراث، بيروت، دارالحكمه، الطبعة الاولى، 1407 ق.
63. اخبار القضاء، محمد بن خلف بن حيان المعروف بوكيع، بيروت، عالم الكتب، بی تا.
64. اخبار مکه ماجاء فيها من الآثار، أبو الوليد محمدأرزقى، چاپ مکه، تحقيق: رشدى صالح ملحسن، قم، منشورات الشريف الرضى، چاپ سوم، 1404 ق.



65. اختصاص، ابو عبدالله محمد بن النعمان العكبرى البغدادي، معروف به شيخ المفيد، تحقيق: على اكبر الغفاري، قم، منشورات جماعه المدرسين، بي تا.
66. اختلاف أصول المذاهب، القاضي النعمان بن محمد، تحقيق: مصطفى غالب، بيروت، دارالاندلس، 1983 م.
67. اختيار معرفه الرجال الكشي، شيخ الطائفة محمد بن الحسن الطوسي، چاپ دانشگاه مشهد، 1388 ش.
68. اخلاق النبي، عبدالله محمد بن حيان الاصبهاني، طبع مطالع الهلالي، بي جا، بي تا.
69. أدب الطف أو شعراء الحسين عليه السلام، جواد شبر، بيروت، دارالمرتضى، 1409 ق.
70. الادب في الدين، ابو حامد غزالي، تحقيق: رياض مصطفى عبدالله، بيروت، دارالمعرفه، 1403 ق.
71. الأدب المفرد البخاري، مؤسسه الكتب الثقافيه، الطبعة الاولى، 1406 ق، 1986 م.
72. الأدب المفرد، محمد بن اسماعيل البخاري، تحقيق: محمد عبدالقادر عطا، بيروت، دارالكتب العلميه، الطبعة الأولى، 1410 ق.
73. الإذاعه لما كان و ما يكون بين يدي الساعه، سيد محمد صديق حسن القنوجي البخاري، مطبعه المدني، المؤسسه السعوديه بمصر، 1379 ق.
74. الاذكياء، ابن جوزي، مصر، چاپ مطبعه ميمنيه، بي تا.
75. اذهاب الرجس عن حظيره الانس، ملا عبدالكريم بن محمد بن محمد طاهر قمي، قم، كتابخانه آيت الله گلپايگاني، بي تا.
76. أربعين، محمد بن أبي الفوارس، مخطوطه، مكتبه آستان قدس رضوي، رقم 8443.
77. أربعين عن الأربعين في فضائل على أميرالمؤمنين عليه السلام، ابو محمد عبد الرحمان بن أحمد بن الحسين النيسابوري الخزاعي، تحقيق: محمد باقر المحمودي،

طهران، مؤسسه الطباعة و النشر وزاره الثقافه و الارشاد الاسلامى، الطبعة الثانيه، 1416 ق.

78. أربعين فى أصول الدين، فخرالدين الرازى، حيدرآباد الدكن، مجلس دائره المعارف العثمانيه، الطبعة الأولى، 1353 هـ.

79. أربعين فى مناقب أمهات المؤمنين، ابن عساكر الشافعى، بيروت، دارالفكر، بى تا.

80. أرجع المطالب، امرتسرى حنفى، چاپ لاهور، بى تا.

81. الارشاد، عبدالملك الجوينى، تحقيق ج. د. لوسيانى، باريس، المطبعة الدوليه، بى تا.

82. الارشاد، الشيخ المفيد، بيروت، مؤسسه الاعلمى للمطبوعات، الطبعة الثالثه، بى تا.

83. ارشاد السارى، العسقلانى، بيروت، داراحياء التراث العربى، و دارصادر، بى تا.

84. ارشاد عقل السليم (تفسير ابى السعود) ابوالسعود بن محمد عمارى حنفى، بيروت، داراحياء التراث العربى، 1411 ق.

85. -، تحقيق: عبدالقادر احمد عطا، رياض، مكتبه الرياض الحديث، 1974 م.

86. ارشاد فى معرفه حجج الله على العباد، شيخ مفيد، قم، مؤسسه آل البيت عليهم السلام، احياء التراث، الطبعة الاولى، 1413 ق.

87. ارشاد القلوب، أبو محمد الحسن بن محمد الديلمى، قم، منشورات الشريف الرضى، بى تا.

88. ارشاد و التطريز، اليافعى، طبع قاهره، بى تا.

89. إرواء الغليل، الألبانى، بيروت، المكتب الاسلامى، الطبعة الثانيه، 1405 ق، 1985 م.

90. از آگاهان پيرسيد، محمد تيجانى سماوى، ترجمه سيد محمد جواد مهرى، قم، بنياد معارف اسلامى، 1371 ش.

91. اساس التأويل، النعمان بن حيون، تحقيق: عارف تامر، بيروت، دارالثقافه، بى تا.

92. الاساس فى التفسير، سعيد حوى، قاهره، دارالسلام، 1991 م.

93. الاساس لعقائد الاكياس، قاسم بن محمد الزيدى، تحقيق: البير نصرى نادر، بيروت، دارالطبعه لطباعه و النشر، الطبعه الاولى، 1980

٠٤

94. اسباب النزول القرآن، ابى الحسن على بن الواحدى، رياض، دار الثقافه الاسلاميه، 1984 م. و بيروت، دارالكتب العلميه، الطبعه الاولى، 1402 ق و دارالكتاب العربى، 1419 ق، مصر، 1387 ق.

95. -، تحقيق: كمال بسيونى زغلول، بيروت، دارالكتب العلميه، الطبعه الاولى، 1411 ق، چاپ رياض، دارالثقافه الاسلاميه، 1984 م.

96. استجلاب ارتقاء الغرف بحب أقرىاء الرسول و ذوى الشرف، شمس الدين محمد بن عبدالرحمن بن محمد بن ابى بكر بن عثمان بن محمد السخاوى الشافعى، قم، مكتبه العامه آيه الله العظمى المرعشى النجفى، رقم 969 من نسخ التصويريه تصوير من 110، نسخه فى مكتبه عاطف افندى، اسلامبول و با تحقيق خالد بن أحمد الصمى، بيروت، دارالبشائر الاسلاميه، 1412 ق.

97. الاستنصار فى النص على الائمه الاطهار، ابوالفتح محمد بن على الكراجكى، بيروت، دارالأضواء، 1405 ق، 1985 م.

98. الاستيعاب فى معرفه الاصحاب، ابن عبدالبرقرطبى، مصر، دارالمعارف و بيروت، دارالجيل، الطبعه الاولى، 1412 ق.

99. الاستيعاب فى معرفه الاصحاب (حاشيه الاصابه)، ابن عبدالبرقرطبى، تحقيق: على محمد بجاوى، قاهره، دارنهضه مصر للطبع و النشر و أيضاً المطبوع بهامش الاصابه، بى تا.

100. اسد الغابه فى معرفه الاصحاب، ابن اثير الجزرى، بيروت، دار احياء التراث العربى، الطبعه الاولى، 1417 ق و تهران، ايران، انتشارات اسماعيليان، بى تا.

101. اسرئيليات فى التفسير، ذهبى، چاپ دوم، دمشق، لجنه النشر فى دار الايمان، 1405 ق.

ص:532

102. اسرار محمد (كتاب سليم بن قيس هلالى)، سليم بن قيس، تحقيق: محمد باقر انصارى، قم، 1415 ق.
103. اسعاف الراغبين فى سيره المصطفى وفضائل أهل بيته الطاهرين، ابن صبان المصرى الشافعى، المطبوع بهامش نور الابصار للشبلنجى، بيروت، دارالكتب العلميه ودارالفكر، مصر، مكتبه الجمهوريه، بى تا.
104. أسماء المغتالين من الأشراف، أبو جعفر محمد بن حبيب البغدادى، المطبوع فى نوادر المخطوطات تحقيق: عبدالسلام هارون، مصر، شركه مكتبه الحلبي، الطبعة الثانيه، 1393 ق، 1973 م.
105. أسمى المناقب فى تهذيب أسنى المطالب، محمد باقر المحمودى، 1403 ق، 1983 م.
106. أسنى المطالب فى مناقب سيدنا على بن أبى طالب، شمس الدين الجزرى، اصفهان، ايران، مكتبه الامام أمير المؤمنين عليه السلام العامه و چاپ بيروت، بى تا.
107. ايسر التفاسير لكلام العلى الكبير، ابى بكر جار الجزائرى، مكتبه العلوم و الحكم المدينه المنوره، بيروت؛ دارالفكر، (بهامشها نهر الخير) 1419 ق.
108. اشاعه الأشراف الساعه، البرزنجى، مصر، ملتزم الطبع عبدالحميد أحمد حنفى، طبع الاولى، بى تا.
109. الاشراف، الشيخ حسن النجار، طبع مصر، بى تا، بى نا.
110. الاصابه فى تمييز الصحابه، ابن حجر عسقلانى، بيروت، دارالفكر و دارالكتب العلميه، الطبعة الاولى، 1415 ق و مصر، دارالمعارف، 1328 هـ.
111. اصول التفسير وقواعده، عبدالرحمن العك، بيروت، دارالنعاش، 1414 ق.
112. اصول الحديث، محمد عجاج الخطيب، بيروت، دارالفكر، 1421 ق، 2001 م.
113. اصول الدين، أبو اليسر محمد البزدوى، تحقيق: هانز بيترلنس، القايره، داراحياء الكتب العربيه، 1383 ق.

114. اصول الدين، عبدالقاهر البغدادي، بيروت، دارالآفاق الجديده، الطبعة الاولى، 1401 ق.
115. اصول الفقه، ابوبكر سرخسي، بيروت، دارالمعرفه، بي تا.
116. اصول الفقه، محمد رضا مظفر، نشر دانش اسلامي، بي جا، 1405 ق.
117. اصول الكافي، محمد بن يعقوب كليني، بيروت، دارالتعاريف للمطبوعات، 1411 ق، 1990 م.
118. -، مترجم: محمد باقر كمره اي، قم، انتشارات اسوه، 1375 ش.
119. اضواء على السنه المحمديه أو دفاع عن الحديث، محمد ابوريه، قم، مؤسسه انصاريان، 1416 ق.
120. الف باء في المحاضرات، ابو حجاج بلوى مالكي اندلسي، چاپ مطبعه وهيبه، بي جا، بي تا.
121. اقطاب الدوائر في تفسير آيه التطهير، عبدالحسين بن مصطفى، قم، دارالقرآن الكريم، 1403 ق.
122. الاعتصام بحبل الله المتين، منصور بالله القاسم بن محمد بن علي، يمن، صنعاء، مكتبه اليمن الكبرى، بي تا.
123. الاعتقادات، أبوجعفر محمد بن علي بن الحسين بن موسى بن بابويه القمي المعروف بالشيخ الصدوق، تحقيق: عصام عبدالسيد، قم المؤتمر العالمي الالفه الشيخ المفيد، الطبعة الاولى، 1413 ق.
124. اعتقادات، فرق المسلمين و المشركين، فخر الدين الرازي، تحقيق: علي سامي النشار، بيروت، دارالكتب العلميه، 1402 ق.
125. الاعتقاد على مذهب السلف أهل السنه و الجماعه، ابوبكر أحمد بن الحسين البيهقي، بيروت، دارالكتب العلميه، الطبعة الثانيه، 1406 ق.

126. الاعتقاد و الهدايه الى سبيل الرشاد على مذهب السلف و اصحاب الحديث، ابي بكر احمد بن الحسين البيهقي الشافعي، تحقيق: الدكتور السيد الجميلي، بيروت، دارالكتاب العربي، الطبعة الاولى، 1408 ق.
127. اعراب الحديث النبوي، ابوالبقاء عبدالله بن الحسين العكبري، تحقيق: عبدالله نبهان، دمشق، مطبعة زيد بن ثابت، 1397 ق، 1977 م.
128. اعراب القرآن، نحاس، بيروت، بي نا، بي تا.
129. اعراب القرآن الكريم و بيانه، محيي الدين الدرويش، بيروت، دمشق، اليمامة للطباعة و النشر و التوزيع و دار ابن كثير و حمص، سوريه، دارالارشاد للشئون الجامعيه، بي تا.
130. الاعراج في تفسير، المولى النظام الدين النيسابوري، طبع مصر، المطبوع بهامش تفسير الطبري، بي نا، بي تا.
131. اطلاق النفسيه، ابوعلی احمد بن عمر ابن رسته، بيروت، داراحياء التراث العربي، چاپ اول، 1408 ق.
132. اعلام، خير الدين الزركلي، بيروت، دارالعلم للملايين، الطبعة السادسة، 1984 م، و الطبعة الرابعه عشره، 1999 م.
133. اعلام بفضل الصلاه على النبي، النميري، طبع حلب، بي نا، بي تا.
134. اعلام الدين في صفات المؤمنين، الحسن بن ابي الحسن الديلمي، تحقيق: مؤسسه آل البيت عليهم السلام لاحياء التراث قم، الطبعة الاولى، 1408 ق.
135. اعلام الموقعين عن رب العالمين، ابن قيم الجوزيه، تقديم طه عبدالرئوف سعد، بيروت، دارالجيل، بي جا.
136. اعلام الوري باعلام الهدى، أبوعلی الفضل بن الحسن الطبرسي، تحقيق: علی اکبر الغفاری، بيروت، دارالمعرفه، 1399 ق و قم، مؤسسه آل البيت، الطبعة الاولى، 1417 ق.

137. اعيان الشيعة، محسن امين عاملى، تحقيق: حسن الامين، بيروت، دارا لتعاريف للمطبوعات، 1403 ق.
138. الاغانى، ابوالفرج الاصفهاني، بيروت، دار احياء التراث و مؤسسه جمال لطباعه و النشر و دارالكتب المصريه، بى تا.
139. اقبال الاعمال، رضى الدين على بن موسى بن جعفر بن طاووس، تحقيق: جواد القيومى الاصفهاني، قم، مكتب الاعلام الاسلامى، الطبعة الاولى، 1416 ق.
140. الاقتصاد فى الاعتقاد، ابوحامد الغزالي، بيروت، مكتبه التراث العربى، الطبعة الاولى، 1388 ق، 1969 م.
141. اكمال الدين و اتمام النعمه فى اثبات الرجعه، شيخ صدوق، نجف، المطبعه الحيدريه، بى تا.
142. الزام الناصب، الشيخ على اليزدى الحائرى، تحقيق: سيد على عاشور، بى جا، بى نا، بى تا.
143. الألفين فى امامه اميرالمؤمنين على بن أبى طالب، ابن المطهر الحلي، نجف، مطبعه الحيدريه، 1372 ق.
144. ألقاب الرسول و عترته، بعض المحدثين و المورخين من قداما الشيعه، المطبوع فى ضمن «مجموعه نفسيه»، قم، نشر مكتبه السيد المرعشى النجفى، 1406 ق.
145. الأمامى الخمسيه، مرشد بالله يحيى بن الحسين الشجرى، بيروت، عالم الكتب، و القايره، مكتبه المتنبى، بى تا.
146. أمالى الشيخ الصدوق، أبوجعفر، محمد بن على بن الحسين بن بابويه القمى، بى جا، بى نا، بى تا.
147. أمالى الشيخ الطوسى، محمد بن الحسن، تقديم: محمد صادق بحرالعلوم، النجف الاشرف، مطبعه النعمان، 1384 ق.

148. أمالی المرتضی (غرر الفوائد و درر القلائد)، علی بن الحسین الموسوی العلوی، تحقیق: محمد ابوالفضل ابراهیم، بیروت، دارالکتاب العربی، الطبعة الثانية، 1387 ق.
149. امالی الشیخ المفید، محمد بن النعمان العکبری معروف به شیخ مفید، تحقیق: الحسین استاد ولی و علی اکبر غفاری، قم، بنیاد پژوهش های اسلامی، 1364 ش.
150. امامان اهل بیت در گفتار اهل سنت، داود الهامی، انتشارات مکتب اسلام، پاییز 1377 ش.
151. امام امیرالمؤمنین از دیدگاه خلفا، مهدی فقیه ایمانی، ناشر مؤلف، چاپ دوم، 1419 ق.
152. امامت الحسین فی القرآن، محسن المعلم، بی جا، بی نا، 1411 ق.
153. امامت و جانشینی اهل بیت در تفسیر فی ظلال، شهاب کاظمی، بینات، سال هفتم، شماره 28، زمستان 1379.
154. امام صادق علیه السلام عبدالحلیم جندی، مصر، المتجلس الاعلی للشنون الاسلامی، شعبی، بی تا.
155. امام صادق علیه السلام و المذاهب الاربعه، اسد حیدر، بیروت، دارالکتاب العربی، الطبعة الثانية، 1390 ق.
156. الامام المهدی عند اهل السنه، شیخ مهدی فقیه ایمانی، بیروت، دارالتعارف، طبع دوم، 1402 ق.
157. الامامه و اهل البیت، محمد مهران، بیروت، دارالنهضة العربیه، 1995 م.
158. الامامه و السیاسه (المعروف بتاریخ الخلفاء)، مسلم بن قتیبه الدینوری، تحقیق طه محمد الزینی، مصر مؤسسه الحلبي و شرکاء و بیروت، مؤسسه الوفاء، بی تا.
159. الامامه و الولایه، گروهی از مؤلفان، قم، المطبعة الخيام، 1399 ق.



160. الامان من الاخطار الأسفار و الأزمان، على بن موسى ابن طاووس، تحقيق: مؤسسه آل البيت عليهم السلام لآحياء التراث، قم، الطبعة الاولى، 1409 ق.
161. الامتاع و المؤانسه، ابوحيان التوحيدى على بن محمد بن العباس، تحقيق: أحمد امين و احمد الزين، بيروت، دار مكتبه الحياه، بى تا.
162. امتناع الاسماء تقى الدين احمد بن على مقريزى، به كوشش محمود محمد شاکر، قاهره، مطبعه الجنه التأليف و الترجمه و النشر، 1941 م.
163. الانتصار، ابوالقاسم على بن الحسين الموسوى، تقديم: سيد محمد رضا سيد حسن الخرسان، نجف اشرف، مطبعه الحيدريه، 1391 ق.
164. الانتقاء من فضائل الائمة الثلاثة الفقهاء، ابن عبدالبر، بيروت، بى تا.
165. الانساب، محمد بن منصور التميمى السمعانى، تحقيق: عبدالله عمر البارودى، بيروت، دار الجنان، الطبعة الاولى، 1408 ق.
166. انساب الاشراف، احمد بن يحيى بلاذرى، ترجمه رسول الله منه، بيروت، مدرسه الاعلمى للمطبوعات، بى تا.
167. -، ترجمه اميرالمؤمنين عليه السلام، تحقيق: محمد باقر محمودى، بيروت، 1294 ق.
168. -، ترجمه الامام الحسن و الامام الحسين عليهم السلام و محمد بن الحنيفه، تحقيق: محمد باقر محمودى، بيروت، دارالتعارف، الطبعة الاولى، 1397 ق.
169. انسان العيون، شيخ على بن ابراهيم برهان الدين الحلبي (سير الحلبيه) طبع القاهره و بيروت، دارالمعرفه، بى تا.
170. انفسنا (پيرامون معنى انفسنا در آيه مباحله)، ملا عبدالخالق ابى عبدالرحيم يزدى، نسخه خطى، كتابخانه آيه الله مرعشى.
171. الانوار فى شمائل النبی المختار، حسين بن مسعودالبغوى، بيروت، دارالضياء، بى تا.

172. انوار المحمديه، علامه النبهانی، طبع بیروت، بی نا، بی تا.

173. اهل بیت به روایت سوره انسان، عزیز خالقی، پایان نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه آزاد اسلامی تهران.

174. اهل بیت در آیه تطهیر، علامه سید جعفر مرتضی عاملی، ترجمه محمد سپهری، قم، مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، بی تا.

175. اهل بیت در اهم تفاسیر اهل سنت، مصطفی آذرخش، پایان نامه کارشناسی ارشد، تربیت مدرس تهران.

176. اهل بیت در اهم تفاسیر شیعی و سنی، زهرا حسن آبادی، پایان نامه کارشناسی ارشد، تربیت مدرس تهران.

177. اهل بیت (در تفسیر آیه تطهیر)، سید محمد صالح عرشی بنارسی، بی جا، بی نا، بی تا.

178. اهل بیت در قرآن به روایت اهل سنت، مژگان جلیلی، پایان نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه آزاد اسلامی تهران.

179. اهل بیت رهبران الهی و پژوهش استدلالی از دیدگاه عقل و نقل درباره اهل بیت (بررسی آیات مباهله، ولایت...)، تهران، انتشارات عاشورا، چاپ اول، 1374 ق.

180. اهل بیت فی آیه التّطهیر، سید جعفر مرتضی عاملی، بیروت، دارالامیر، 1413 ق.

181. اهل بیت فی القرآن، آیه الله معرفت، تهران، مؤسسه فرهنگی مجمع جهانی اهل البیت، بی تا.

182. اهل بیت فی القرآن الکریم، مرتضی عاملی، المنشور فی مجله رساله الثقلین، العدوان 1-2، سنه 1413 ق.

183. اهل بیت فی الکتاب و السنه، محمد محمدی ری شهری، قم، دار الحدیث، چاپ اول، 1375 ش.

184. اهل بیت و آیه مباحله، قوام الدین دشنوی، ترجمه: سید ابوالفضل رضوی، قم، چاپ مهر، بی تا.
185. اهل بیت و احسان در سوره انسان، محسن نجفی، پایان نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه آزاد اسلامی تهران.
186. اهل بیت و اسباب نزول، حسن حکیم باشی و سیدعلی موسوی، پژوهش های قرآنی، شماره 1، 1374 ش.
187. الاوائل، ابی ایوب انصاری، طبع طنجه بالمغرب، 1385 ق.
188. الاوائل، ابن ابی عاصم، الکویت، دارالخلفاء الکتاب الاسلامی.
189. الاوائل، الطبرانی، تحقیق: محمد شکور، مؤسسه الرساله، الطبعة الاولى، 1403 ق.
190. الاوائل، عسکری، بی جا، بی نا، بی تا.
191. الايضاح، الفضل بن شاذان، بیروت، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، الطبعة الاولى، 1402 ق.
192. ايقاد فی وفيات النبی و الزهراء و الائمه أجمعین، محمد علی شاه، تحقیق: محمد جواد رضوی، قم، مطبعة أمير، طبع اول، 1411 ق.
193. ایمان ابی طالب، ابوعلی فخار بن معدالموسوی، تحقیق: محمد بحرالعلوم، بیروت، دارالزهراء، الطبعة الثالثة، 1408 ق.
194. باب الحادی عشر، علامه حلی، حقه و قدم علیه الدكتور مهدی محقق، الطبعة الرابعة، آستان قدس رضوی، 1374 ش.
195. بحار الانوار الجامعه لدرر أخبار الائمه الأطهار علیهم السلام، محمد باقر بن محمد تقی المجلسی، دار الکتب الاسلامیه و دار احیاء التراث العربی، بیروت، 1403 ق.
196. بحث علمی و تحقیق در آیات ولایت و خلافت علی علیه السلام، ابوالفضل داورپناه، پایان نامه دکتری، تهران، دانشکده الهیات، 1343 ش.
- 197.

بحث علمي - تحقيقي حول اولى الامر، سيد احمد الفهرى، بيروت، الدار الاسلاميه، 1406 ق.

198. حر العلوم يا تفسير القرآن الكريم، نصر بن محمد بن ابراهيم سمرقندى، (تفسير سمرقندى) چاپ اول، بيروت دارالكتب العلميه، 1413 ق.

199. البحر المحيط فى التفسير، محمد بن يوسف الشهير بأنى حيان الاندلسى العزناطى، المكتبه التجاربه المصطفى احمد الباز، مع البحر المديد فى تفسير القرآن المجيد، ابى العباس احمد بن عجيبه، حسن زكى، قاهره، 1999 م.

200. بحر المؤيد فى تفسير القرآن المجيد، ابن العباس احمد بن عجيبه، قاهره، 1999 م.

201. بحر المناقب، ابن حسنيه، بيروت، بى تا.

202. بحوث مع اهل السنه و السفليه، سيد مهدي روحانى، بيروت، بى نا، 1399 ق.

203. البدء و التاريخ، مطهر بن طاهر المقدسى، طهران، مكتبه الأسدى، 1962 م و دارالكتب العلميه، بيروت، و طبع الخانجى مصر، 1997 م.

204. البدايه و النهايه، اسماعيل بن عمر بن كثير الدمشقى أبو الفداء، بيروت، دارالكتب العلميه، الطبعة الرابعه، 1408 ق.

205. بدايع السنن، احمد بن عبدالرحمن الساعاتى، طبع القاهره، بى نا، بى تا.

206. بدايع الوقايح، زين الدين محمود واصفى، تصحيح الكساندر بلدرف، تهران، بنياد فرهنگ ايران، 1356 ش.

207. البدر الطالع بمحاسن من بعد القرن السابع، محمد بن على الشوكانى، الطبعة الاولى، مصر دار السعاده، 1348 هـ.

208. البدور السافره فى أمور الآخره، جلال الدين السيوطى، تحقيق مصطفى عاشور، مكتبه القرآن لطبع و النشر و التوزيع، بولاق القاهره، بى تا.

209. بديع المعانى، نجم الدين ابن عجلون أذرى شافعى، بى جا، بى نا، بى تا.

210. بررسی نظریات تفسیری امام فخر رازی، پیرامون آیات نازله در شأن اهل بیت علیهم السلام، محمد کبیریان، پایان نامه کارشناسی ارشد تهران، دانشگاه امام صادق علیه السلام، 1371 ش.
211. البرهان فی أصول الفقه، عبدالملک الجوبینی، تحقیق عبدالعظیم الادیب، جامعه قطر، الطبعة الاولى، 1399 ق.
212. البرهان فی تفسیر القرآن، هاشم الحسینی البحرانی، طهران، الطبعة الثانية و مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، بیروت، 1999 م و انتشارات دارالتفسیر، قم، 1375 ش.
213. البرهان فی علامات مهدی آخر الزمان، علی بن حسام المشهور بالمتقی الهندی، تحقیق: جاسم بن محمد بن مهلهل الیاسین، ذات السلاسل للطباعة و النشر و التوزیع، الطبعة الأولى، 1408 ق.
214. البرهان فی علامت مهدی آخر الزمان، المتقی الهندی، تحقیق: علی اکبر الغفاری، قم، مطبعة الخيام، 1399 ق.
215. البرهان فی علوم القرآن، بدرالدین الزرکشی، تحقیق، محمد ابوالفضل ابراهیم، دارالمعرفه، بیروت و مصوره عن الطبعة المصریه، بی تا.
216. برهان مجادله در تفسیر آیت مباحله، محمد اعجاز حسن محمدی بدایونی، چاپ لکهنو، بی تا.
217. البرهان المؤید، الشیخ أحمد الرفاعی الشافعی، نشر دارالکتب النفیس، بیروت، الطبعة الاولى، 1408 ق، بریقه المحمودیه، ابوسعید محمد خادمی، چاپ حلبی قاهره و آستانه، بی تا.
218. بشاره المصطفی لشیعہ المرتضی، ابوجعفر محمد بن علی الطبری، النجف الاشرف، المطبعة الحیدریه، 1383 ق.

219. بصائر الدرجات، ابوجعفر محمد بن الحسن بن فروح الصفار القمي، تحقيق: محسن كوچه باغي، قم، منشورات مكتبه آيه الله المرعشي النجفي، الطبعة الاولى، 1404 ق.
220. بصائر و الذخائر، ابوحيان التوحيدى، على بن محمد بن العباس، تحقيق: ودادالقاضى، الطبعة الاولى، بيروت، دار صادر، بى تا.
221. بغيه الطلب فى تاريخ حلب، كمال الدين عمر بن أحمد بن هبه الله ابن العديم، تحقيق سهيل زكار، بيروت، مؤسسه البلاغ، 1408 ق.
222. بغيه الوعاه فى طبقات اللغويين و النحاه، جلال الدين السيوطى، تحقيق محمد أبوالفضل ابراهيم، الطبعة الثانيه، دارالفكر، بيروت، 1399 ق، 1979 م.
223. بلاغات النساء، ابوالفضل احمد بن ابى طاهر طيفور، قم، انتشارات الشريف الرضى، بى تا.
224. بهج الصباغه، شيخ محمد تقى شوشترى، ايران، بى نا، 1398 ق.
225. بهجه المجالس و أنس المجالس، ابن عبدالبر النمري، القايره، الدار المصريه للتأليف و الترجمة و النشر، بى تا.
226. البيان، آيت الله سيد ابوالقاسم خوئى، قم، ايران چاپخانه علميه، 1394 ق.
227. بيان مسائل كلى قرآن، سيد ابوالقاسم خويى، مجمع ذخائر اسلامى، 1360 ش.
228. البيان فى أخبار صاحب الزمان، ابو عبدالله محمد بن يوسف محمد القرشى الكنجى الشافعى، بى نا، بى جا، بى تا.
229. كفايه الطالب، تحقيق: محمد هادى الامينى، طهران، دار احياء تراث اهل البيت، الطبعة الثالثه، 1404 ق.
230. البيان و التبيين، ابوعثمان عمرو بن بحر الجاحظ، تحقيق محمد عبدالسلام هارون، الطبعة الثالثه، القايره، مكتبه الخانجى، 1388 ق، 1968 م و بيروت، دارالجيل، 1410 ق.

231. البيان و التعريف فى أسباب ورود الحديث الشريف، للشريف ابراهيم بن محمد بن كمال الدين الشهير بابن حمزه الحسينى الحنفى  
الدمشقى، بيروت، لبنان، المكتبة العلميه، بى تا.
232. پاسخ به شبهات آلوسى بغدادى در زمينه آيات نازله در شأن اهل بيت، مسعود فکرى، پایانامه کارشناسى ارشد.
233. پرتو ولايت، آيت الله معرفت، تدوين مجتبى خطاط، قم، چاپخانه دفتر تبليغات، 1384 ش.
234. پژوهشى در آيه تطهير، مصونيت تکوينى رهبران عقيدتى اسلام، عنوان اصلى «آيه التطهير» محمد مهدى آصفى، مترجم: محمود  
رضا افتخارزاده، قم، دفتر نشر معارف اسلامى، چاپ اول، 1373 ش.
235. پژوهشى در تاريخ قرآن، سيد محمد باقر حجتى، چاپ چهارم، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامى، 1366 ش.
236. پژوهشى در جريان شناسى احاديث موضوعى، محمد على مهدى راد، جزوه چاپ نشده دانشکده اصول الدين قم.
237. پیام قرآن، آيت الله مکارم شيرازى، دارالکتب الاسلاميه، تهران، 1384 ش.
238. التاجع الجامع للاصول فى احاديث الرسول، منصور على ناصف طبع چهارم، داراحياء التراث العربى، بيروت، 1406 ق.
239. تاج العروس من جواهر القاموس، محمد مرتضى الحسينى الزبيدى، المدينه المنوره، المكتبه السلفيه، بيروت، منشورات دار مکتبه  
الحياه، الطبعة الاولى، 1306 ق و المطبعة الخيرييه، 1394 ق.
240. تاج المواليده، أبوعلى الفضل بن الحسن الطبرسى، المطبوع فى ضمن «مجموعه نفيسه» قم، نشر مکتبه السيد النجفى المرعشى،  
1406 ق.
241. تاريخ آداب اللغة العربيه، جرجى زيدان، تحقيق الدكتور شوقى ضيف، القايره، دارالهلال، بى تا.

242. تاريخ آل محمد، افندی، ترجمه از ترکی قفقازی به فارسی، چاپ مطبعه آفتاب، بی جا، بی تا.
243. تاريخ الأئمه، ابوبکر محمد بن احمد بن محمد بن عبدالله بن اسماعیل معروف بابن أبی الثلج البغدادی، المطبوع فی ضمن «مجموعه نفیسه» قم، نشر مکتبه السید المرعشی النجفی، 1406 ق.
244. تاريخ ابن خلدون، بیروت، دارالکتب اللبنانی و الدار الاخر بقیه العربیه و داراحیاء التراث العربی، بی تا.
245. تاريخ ابن الوردی، زین الدین عمر بن الوردی، النجف، الطبعة الحیدریه، 1389 ق، 1969 م و بیروت، دارالکتب العلمیه.
246. تاريخ ابی زرعہ الدمشقی، عبدالرحمان بن عمر و بن عبدالله بن صفوان النمری، بیروت، دارالکتب العلمیه، الطبعة الاولی، 1417 ق.
247. تاريخ الأدب العربی، کارل بروکلیمان، تعریب الدكتور عبدالحلیم النجار، القاهره، دارالمعارف، 1977 م.
248. تاريخ الاسلام ووفیات المشاهیر و الأعلام، شمس الدین محمد بن احمد بن عثمان الذهبی، تحقیق: عمر عبدالسلام تدمری، بیروت، دارالکتب العربی و دارالکتب مصری و المکتبه المقدسی، القاهره، 1367 هـ.
249. تاريخ اصبهان، ابونعیم احمد بن عبدالله المهزانی الاصبهان، تحقیق سید کسروی، بیروت، دارالکتب العلمیه، الطبعة الاولی، 1410 ق.
250. تاريخ امراء المدینة، عارف عبدالغنی، دارالإقلم، بی جا، بی تا.
251. تاريخ الامم الاسلامیه، محمد خضری، بیروت، دارالفکر العربی، 1405 ق.
252. تاريخ الامم و الملوک، ابن جریر طبری، الاستقامه، مصر، قاهره، دارالمعارف، بیروت و دارالکتب العلمیه، 1387 ق.



253. تاريخ بغداد، احمد بن على الخطيب البغدادي، القاهرة، الطبعة الاولى، مكتبة الخانجي، 1349 ق، 1931 م و دارالكتب العلميه، بيروت و المدينه المنوره، المكتبه السلفيه، بي تا.
254. تاريخ الثقات، ابوالحسن احمد بن عبدالله بن صالح العجلي، بيروت، دارالكتب العلميه، الطبعة الاولى، 1405 ق.
255. تاريخ جرجان، ابوالقاسم حمزه بن يوسف الفرشى السهمى الجرجانى، بيروت، عالم الكتب، الطبعة الرابعه، 1407 ق.
256. تاريخ الجنس العربى، محمد خضرى، بيروت، دارالفكر العربى، 1405 ق.
257. تاريخ الخلفاء جلال الدين عبدالرحمان السيوطى، تعليق محمود رياض حلبى، بيروت، دارالمعرفه، 1407 ق.
258. تاريخ الخميس فى احوال أنفس نفيس، حسين بن محمد بن الحسن الديار بكرى، بيروت، مؤسسه شعبان للنشر والتوزيع و الطبعة الاولى، مصر 1302 ه.
259. تاريخ الرسل و الملوك، محمد بن جرير الطبرى، تحقيق: محمد ابوالفضل ابراهيم، الطبعة الرابعه، مصر، دارالمعارف، 1977 م.
260. تاريخ دارسى، ابوسعيد عثمان بن سعيد بن خالد الهيشمى، بيروت، دارالمأمون لتراث، 1400 ق.
261. تاريخ دولت اسلامى در اندلس، محمد عبدالله عنان، ترجمه عبدالمحمد آيتى، تهران، كيهان، 1375 ش.
262. التاريخ الصغير، لأبى عبدالله محمد بن اسماعيل البخارى، دارالمعرفه، بيروت، لبنان، بي تا.
263. تاريخ علماء بغداد، المسمى منتخب المختار، ابن رافع السلامى، تصحيح و تحقيق: الحامى عباس الغراوى، بغداد، مطبعه الاولى، 1357 ق.
264. تاريخ عمومى حديث، دكتور مجيد معارف، تهران، كوير، 1377 ش.

265. تاریخ القرآن، ابو عبدالله زنجانی، بیروت، مؤسسه الاعلمی و بیروت، 1388 ق، ترجمه سحاب، تهران، 1381 ش.
266. تاریخ القرآن، عبدالصبور شاهین، قاهره، 1966 م.
267. تاریخ القرآن، ابیاری، بی جا، بی نا، بی تا.
268. تاریخ القرآن، محمد حسین علی الصغیر، (مجموعه دراسات القرانیه)، بی جا، بی نا، بی تا.
269. تاریخ قرآن، محمد کاظم شاکر، جزوه چاپ نشده دانشکده اصول الدین قم 1380 ش.
270. تاریخ قرآن کریم، محمد رامیار، تهران، چاپخانه سپهر، 1385 ش.
271. تاریخ الکبیر، ابو عبدالله محمد اسماعیل بن ابراهیم الجعفی البخاری، بیروت، دارالکتب العلمیه و المکتبه الاسلامیه، دیار بکر، بی تا.
272. تاریخ گزیده، حمدالله مستوفی، تحقیق عبدالحسین نوایی، تهران، شرق، 1357 ش.
273. تاریخ مدینه دمشق، ابوالقاسم علی بن الحسن بن هبه الله الشافعی المعروف بابن عساکر، «السیره النبویه» منه، تحقیق نشاط غزاوی، دمشق، دارالفکر، بی تا.
274. تاریخ المدینه المنوره (اخبار المدینه المنوره)، أبو زید عمر بن شبه النمیری البصری، تحقیق: فهیم محمد شلتوت، قم، منشورات دارالفکر، 1410 ق.
275. تاریخ مذاهب الاسلامیه، ابوزهره، الطبعة الثانیه، قاهره، دارالفکر العربی، بی تا.
276. تاریخ المدینه المنوره، علامه السمهودی، طبع مصر، بی نا، بی تا.
277. تاریخ موالیدی الأئمه و وفیاتهم، ابو محمد عبدالله بن النصر ابن الخشاب البغدادی، المطبوع فی ضمن «مجموعه نفیسه»، قم، نشر مکتبه السید النجفی المرعشی، 1406 ق.

278. تاريخ الفارقي، احمد بن الأزرق، تحقيق الدكتور بدوى عبداللطيف، بي نا، بي جا، بي تا.
279. تاريخ اليعقوبى، أحمد بن أبى يعقوب بن جعفر بن وهب بن واضح اليعقوبى، بيروت، دار صادر، 1407 ق.
280. تأسيس الشيعة العلوم الاسلام، سيد حسن صدر، تهران، مؤسسه الاعلمى للمطبوعات، بي تا.
281. تأويل الآيات الظاهره فى فضائل العتره الطاهره، شرف الدين على الحسينى الاسترآبادى النجفى، تحقيق مدرسه الامام المهدي (عجل الله تعالى فرجه)، قم، الطبعة الاولى، 1407 ق.
282. تأويل مختلف الحديث، ابن قتيبه دينورى، چاپ مصر و دارالفكر، بيروت، 1415 ق.
283. التبصره أبو الفرج ابن الجوزى، تحقيق: الدكتور مصطفى عبدالواحد، نشر: عيسى البابى الحلبي، الطبعة الأولى، 1390 ق، 1970 م.
284. التبيان فى تفسير القرآن، أبو جعفر محمّد بن الحسن الطوسى المعروف بالشيخ الطوسى، بيروت، دار إحياء التراث العربى، و نجف اشرف، عراق و مكتب الاعلام الاسلامى، بي تا.
285. تبين الحقايق، فخرالدين عثمان، چاپ مصر، بي نا، بي تا.
286. التبيين فى أنساب القرشيين، أبو محمّد عبدالله بن احمد بن محمّد بن قدامه المقدسى، تحقيق: محمّد نايف الدليمى، بيروت، عالم الكتب، الطبعة الثانية، 1408 ق.
287. تجارب الأمم، ابوعلی مسكويه الرازى احمد بن محمد، تحقيق: ابوالقاسم امامى، طهران، دار سروش لطباعه و النشر، الطبعة الأولى، 1407 ق.
288. تجريد التمهيد، ابن عبدالبر، طبع قاهره، بي تا.

289. تحرير تقريب التهذيب، احمد ابن حجر، تحقيق بشارعواد و معروف و شعيب الارنوط، بيروت، مؤسسه الرساله، 1417 ق.
290. تحفه الأحوذى بشرح جامع الترمذى، المباركفورى، بيروت، دارالفكر، بى تا.
291. تحفه الأثنا عشرىه، شاه ولى الله دهلوى، بى نا، بى جا، بى تا.
292. تحفه الأشرف لمعرفه الاطراف، لجمال الدين ابى الحجاج يوسف من الزكى عبدالرحمن بن يوسف المزى، بهيوندى، بمباى الهند، الدار القيمه، و بيروت، لبنان المكتب الاسلامى، بى تا.
293. تحفه الطالب بمعرفه من ينتسب إلى عبدالله و أبى طالب، السمرقندى، دار المجتبى للتوزيع، بى تا.
294. تحف العقول عن آل الرسول، أبو محمد الحسن بن على بن الحسين بن شيعه الحرانى، تحقيق: على اكبر الغفارى، قم، مؤسسه النشر الاسلامى التابعه لجماعه المدرسين، الطبعة الثانيه، 1404 ق.
295. التحقيق فى كتاب القرآن الكريم، حسن مصطفوى، تهران، وزاره الثقافه و الارشاد اسلامى، 1417 ق.
296. تحليل و بررسى مسند احمد بن حنبل، حسين خاكپور (نگارنده)، پايان نامه كارشناسى ارشد، دانشكده اصول الدين قم، 1380 ش.
297. التخويف من النار و التعريف بحال دار البوار، أبوالفرج زين الدين عبدالرحمان بن احمد بن رجب الحنبلى البغدادى الدمشقى، شرح و دراسه: السيد الجميلى، بيروت، دار ابن زيدون، الطبعة الأولى، بى تا.
298. تدريـب الراوى، جلال الدين سيوطى، تحقيق دكتور احمد، بيروت، دارالكتب العلميه، 1405 ق.
299. تدريـب الراوى، جلال الدين سيوطى، مكتبه الرياض الحديثه، الرياض، تحقيق عبدالوهاب عبداللطيف، بى تا.

300. التدوين فى اخبار قزوين، العبدالكريم بن محمد الرافعى القزوينى، تحقيق من الشيخ عزيز الله العطاردى، بيروت، لبنان، دارالكتب العلميه، بى تا.
301. تذكره الاولياء، عطار نيشابورى، بر اساس نسخه مصصح نيكلسن، تهران، نشر علم، 1384 ش.
302. تذكره الحفاظ، ابو عبدالله شمس الدين الذهبى، بيروت، دار أحياء التراث العربى، بيروت و مكتبه الحرم المكى، اعانه وزاره معارف، بى تا.
303. تذكره الحمدونيه، محمد بن الحسن بن محمد بن على بن حمدون، تحقيق: احسان عباس و بكر عباس، بيروت، دارصار الطبعة الأولى، 1996 م.
304. تذكره الخواص، سبط ابن جوزى، چاپ نجف، بى تا.
305. -، تحقيق الشيخ حسين تقى زاده، چاپ مؤسسه اهل البيت، بيروت، بى تا.
306. تراجم سائر الرجال من تاريخ دمشق، تحقيق: على شيرى، بيروت، دارالفكر، 1415 ق.
307. تراجم النساء من تاريخ دمشق، سكينه الشهابى، دمشق، الطبعة الأولى، بى تا.
308. ترجمه الإمام اميرالمؤمنين من تاريخ دمشق، محمد باقر المحمودى، بيروت، مؤسسه المحمودى، الطبعة الثانية، 1398 ق.
309. ترجمه الامام الحسن عليه السلام من تاريخ دمشق، تحقيق: محمد باقر المحمودى، بيروت، مؤسسه المحمودى، الطبعة الاولى، 1400 ق.
310. ترجمه الامام الحسين عليه السلام من تاريخ دمشق، تحقيق: محمد باقر المحمودى، قم، مجمع احياء الثقافه الاسلاميه، الطبعة الثانية، 1414 ق.
311. ترجمه الامامين على بن الحسين و محمد بن على الباقر من تاريخ دمشق، تحقيق: محمد باقر المحمودى، طهران، الطبعة الاولى، 1413 ق.
312. ترجمه و تفسير نهج البلاغه، محمد تقى جعفرى، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامى، چاپ اول، 1365، ش.

313. ترتیب احادیث صحیح الجامع الصغیر و زیادته، حافظ جلال الدین سیوطی، شیخ یوسف النبهانی، مکتبه المعارف، الرياض، بی تا.
314. ترتیب اصلاح المنطق، یعقوب بن اسحاق السکیت الخوزی الدورقی الاهوازی، المعروف بابن السکیت، تحقیق: محمد حسن بکائی، مشهد، مؤسسه الطبع و نشر فی الاستانہ الرضویه، الطبعة الاولى، 1412 ق.
315. ترغیب و الترهیب، عبدالعظیم بن عبدالقوی المنذری، تحقیق مصطفیٰ عماره، بیروت، دار احیاء التراث العربی، الطبعة الثالثة، بیروت، لبنان، 1388 ق.
316. التسهیل لعلوم التنزیل، ابن جزی کلبی، دارالکتب العربی، بیروت، 1403 ق.
317. تشنیف الآذان، شهاب الدین احمد بن محمد ابن صدیق حضر می، مصر، بی تا.
318. تشیع در خراسان عهد تیموریان، عبدالمجید ناصری داوودی، مشهد، بنیاد پژوهش های اسلامی، 1378 ش.
319. تعجیل المنفخه، ابن حجر العسقلانی، بیروت، دارالکتب العربی، بی تا.
320. التعصبات، جلال الدین سیوطی، نولکشور هند، بی تا.
321. تقریح الاحباب، محمد بن عبدالله قرشی، چاپ دهلی، بی تا.
322. تفسیر آیت اولی الامر، عبدالشکور لکهنوی، لکنهو، عمده المطالع، بی تا.
323. تفسیر آیہ موده، محمد بن محمد شهاب الدین الخفاجی، تحقیق محمد باقر محمودی، مجمع احیاء الثقافه الاسلامیه، 1421 ق.
324. تفسیر آیہ موده، مرتضیٰ حائری یزدی، مجله آفاق نور، شماره پیاپی 1، دیماه 1381.
325. تفسیر ابن ابی حاتم (تفسیر القرآن العظیم)، ابن ابی حاتم الرازی، تحقیق: اسعد محمد الطیب، بیروت، بی تا.
326. تفسیر روض الجنان، ابوالفتوح رازی، مشهد، بنیاد پژوهش های اسلامی، 1368 ش.

327. تفسير ابى السعود، محمد بن محمد المصطفى العمادى الحنفى، بيروت، دار الكتب العلميه، 1999 م.
328. تفسير البحر المحيط، محمد بن يوسف الشهير بابى حيان الأندلسى، بيروت، دارالكتب العلميه، 1993 م.
329. تفسير بصائر، يمىنى، چاپ بنياد فرهنگ ايرانى، بى جا، بى تا.
330. تفسير البغوى (معالم التنزيل)، ابى محمد الحسين بن مسعود الفراء البغوى الشافعى، بيروت العلميه، بيروت، دار احياء التراث العربى، بى تا.
331. تفسير البيضاوى (انوار التنزيل و اسرار التأويل)، ناصر الدين ابى السعيد عبد الله بن عمر بن محمد الشيرازى البيضاوى، بيروت، دارالكتب العلميه، 1988 م.
332. أنوار التنزيل و اسرار التأويل (تفسير بيضاوى)، قاضى ناصر الدين الشيرازى البيضاوى بهامشه حاشيه علامه ابى الفضل الصديقى الخطيب المشهور بالكازرونى، تحقيق: شيخ عبدالقادر عرفان العشاء، بيروت، دارالكفر، 1416 ق و دارالكتب العلميه بيروت، الطبعة الاولى، 1408 ق.
333. تفسير تاج التراجم، اسفراينى، تهران، انتشارات علمى - فرهنگى، چاپ اول، 1375 ش.
334. تفسير ثعلبى، عبدالرحمن بن محمد ثعلبى، جواهر الحسان، بى نا، بى جا، بى تا.
335. تفسير ثعلبى «الكشف و البيان»، الثعلبى، دار احياء التراث العربى، بيروت، الطبعة الاولى، 1422 ق.
336. تفسير جلاء الاذهان و جلاء الاحزان (غازر)، ابوالمحاسن الحسين بن الحسين الجرجانى، بى نا، بى جا، بى تا.
337. تفسير جلالين، جلال الدين محمد بن احمد المحلى و جلال الدين عبد الرحمن بن ابى بكر سيوطى، ترجمه استاد مسعود قادر مرزى، چاپ اول، اروميه مؤسسه انتشارات حسيني اصل، 1385 و دمشق، دارالحكمه.

338. تفسير الحبري، ابو عبدالله الكوفي، الحسين بن الحكم بن مسلم الحبري، تحقيق: محمد رضا الحسيني، بيروت، مؤسسه آل البيت الاحياء التراث، الطبعة الأولى، 1408 ق.
339. تفسير الحديث، محمد عزه دروزه، مصر، 1382 ق.
340. تفسير الحسن البصري، الجامعه العربيه احسن العلوم، كراتنسى، 1993 م.
341. تفسير خطيب بغدادى، طبع مصر، بى نا، بى تا.
342. تفسير خلاصه منهج الصادقين، ملافتح الله كاشانى، تهران، واحد انتشارات اسلاميه، 1363 ش.
343. تفسير روح المعانى، الآكوسى، بيروت، داراحياء التراث العربى، بى تا.
344. تفسير سعيد بن جبير و نقش آن در تطور تفسير، جواد ترندك، بى جا، بى تا، 1377 ش.
345. تفسير سفیان الثورى، ابى عبدالله بن سعيد بن مسروق الثورى الكوفى، بيروت، دارالكتب العلميه، 1983 م.
346. تفسير شفاء الصدور، محمد بن الحسن بن محمد زياد معروف به «النقاش» بيروت، بى نا، بى تا.
347. تفسير شريف لاهيجى، بهاء الدين محمد بن شيخعلى الشريف اللاهيجى، تهران، مؤسسه مطبوعاتى علمى، 1381 ش.
348. تفسير الصافى، ملا محسن فيض كاشانى، تحقيق حسين الاعلمى، بيروت، مؤسسه الاعلمى المطبوعات، چاپ دوم، 1982 م.
349. تفسير الصحيح (موسوعه الصحيح المسبور فى التفسير المأثور)، حكمت بن بشير بن ياسين، دارالمأثر المدينه النبويه، 1999 م.
350. تفسير طبرى (جامع البيان فى تأويل آى القرآن)، طبرى، بيروت دارالمعرفه، 1392 ق و مصر، مطبعه الكبرى، 1323 ق.
351. تفسير عاملى، ابراهيم عاملى، تهران، كتابخانه صدوق، 1359 ش.



352. تفسیر عبدالرزاق، عبدالرزاق بن همام الصنعانی، تحقیق محمود محمد عبده، الطبعة الاولى، بیروت، دارالکتب العلمیه، بی تا.
353. تفسیر عکرمه در نگاه تحلیلی، سید مهدی علمی حسینی، پژوهش های قرآنی (23-24) سال ششم، پاییز و زمستان، 1379 ش.
354. تفسیر عیاشی، ابی النصر محمد بن مسعود بن عیاش السلمی السمرقندی، المکتبه العلمیه الاسلامیه، تهران، بی تا.
355. تفسیر عیاشی، ابی النصر محمد بن مسعود بن عیاش السلمی السمرقندی، تحقیق و چاپ مؤسسه البعثه، بی تا.
356. تفسیر الکبیر، تقی الدین ابن تیمیه، تحقیق دکتر عبدالرحمن عمیره، بیروت، دارالکتب العلمیه، 1408 ق.
357. التفسیر الکبیر (مفاتیح الغیب، تفسیر الفخر رازی)، محمد بن عمر بن حسین القرشی الطبرستانی المعروف بالفخر رازی، بیروت، داراحیاء التراث العربی، الطبعة الثالثة و تهران، دارالکتب العلمیه، و دارالفکر 1415 ق و مطبعة البهیه المصریه، و مکتب الاعلام الاسلامی.
358. تفسیر کتاب الله العزیز، هود بن محکم الهواری، دارالغرب الاسلامی، بیروت، 1990 م.
359. تفسیر کنز الدقائق و بحر الغرائب، مشهدی قمی، مؤسسه انتشارات اسلامی، چاپ اول، 1407 ق.
360. تفسیر الماوردی، ابی الحسن علی بن محمد بن حبیب الماوردی البصری، البینه المصریه العامه للکتاب، 1979 م.
361. تفسیر المراغی، احمد المصطفی المراغی، بیروت، دارالکتب العلمیه، 1998 م.
362. تفسیر مجاهد، تحقیق عبدالرحمن بن محمد السورتی، اسلام آباد، پاکستان، طبع مجمع البحوث الاسلامیه، بی تا.

363. تفسير المشكل من غريب القرآن، ابي محمد مكى بن ابي طالب، چاپ اول، دار النور الاسلامى، 1408 ق.
364. تفسير المظهرى، القاضى محمد ثناء الله المظهرى، تحقيق احمد غرو غيايه، بيروت، دار الحياء التراث العربى، الطبعة الاولى، 1425 ق و طبع دهلى، ندوه المصنفين، طبع اول، بى تا.
365. تفسير مقاتل بن سليمان، البينه المصريه العامه للكتاب، 1979 م.
366. تفسير المنار، محمد رشيد رضا، چاپ سوم، بيروت، دارالمعرفه، الطبع الثالث، مصر، بى تا.
367. تفسير من سمات القرآن كلمات و بيان، غسان حمدون، الطبعة الثانيه، دارالسلام للطباعه و النشر و التوزيع و ترجمه، 1407 ق.
368. التفسير المنسوب إلى الامام ابي محمد الحسن بن على العسكري عليه السلام، قم، تحقيق و نشر: مدرسه الامام المهدي عليه السلام، الطبعة الاولى، 1409 ق.
369. تفسير من وحى القرآن، سيد محمد حسين فضل الله، بيروت، دارالزهراء، چاپ سوم، 1405 ق.
370. تفسير المنير فى العقيدة و الشريعة و المنهج، وهبه الزحيلي، دمشق، دارالفكر، 1991 م، و بيروت، دارالفكر، 1411 ق.
371. تفسير النسائى، ابي عبدالرحمن احمد بن شعيب بن على النسائى، تحقيق جرى بن عبدالخالق الشافعى و سيد بن عباسى الحلبي، الطبعة الاولى، بيروت، مؤسسه الكتب الثقافيه، بى تا.
372. تفسير نسفى، (مدارك التنزيل و حقايق التأويل)، ابوالبركات عبدالله بن احمد نسفى، قاهره، مطبعه الاستقامه، 1374 ق (پاورقى تفسير خازن)، بيروت، دارالعرفه، بى تا.
373. تفسير نظام الدين نيشابورى بر حاشيه تفسير طبرى، بى نا، بى جا، بى تا.

374. تفسیر نمونه، ناصر مکارم شیرازی، تهران، دارالکتب الاسلامیه، 1366 ش.
375. تفسیر نورالثقلین، عبدعلی بن جمعه العروسی الحویزی، تحقیق السید هاشم الرسولی المحلاتی، قم، المطبعه العلمیه، 1383 ق.
376. تفسیر النیشابوری (غرائب القرآن و رغائب الفرقان)، محمد بن حسین بن القمی النیشابوری، بیروت، دارالمعرفه، 1406 ق.
377. تفسیر فتح الدین ابوالفتح در حاشیه فتح البیان، طبع ولاق، مصر، بی تا.
378. تفسیر فرات کوفی، ابی القاسم فرات بن ابراهیم بن فرات الکوفی، تهران، مؤسسه الطبع والنشر، تحقیق: محمد الکاظم، قم، 1990 م.
379. تفسیر فرقان، محمد صادقی، تهران، انتشارات فرهنگی اسلامی، 1406 ق.
380. تفسیر فی ظلال، سید قطب، با مقدمه دکتر خرم دل، بی نا، بی جا، بی تا.
381. تفسیر القاسمی (محاسن التأویل)، محمد جمال الدین القاسمی، دارالکتب العلمیه، بیروت، 1997 م.
382. تفسیر القرآن، ابی المظفر السمانی، منصور بن محمد بن عبدالجبار التمیمی المروزی الشافی السلفی، دارالوطن، ریاض، 1997 م.
383. تفسیر قرآن، احمد مصطفی مراغی، بیروت، داراحیاء التراث العربی، بی تا.
384. تفسیر القرآن، عزالدین عبدالعزیز بن عبدالسلام السلیمی الدمشقی الشافعی، بیروت، دار ابن حرم، 1996 م.
385. تفسیر القرآن العظیم، ابن ابی حاتم رازی، بی جا، بی نا، بی تا.
386. تفسیر قرآن العظیم، عماد الدین ابوالفداء اسماعیل بن کثیر القریشی دمشقی، بیروت، دارالمعرفه، 1987 م.
387. تفسیر القرآن العظیم (تفسیر ابن کثیر)، اسماعیل بن عمر بن کثیر البصری الدمشقی، بیروت، دارالمعرفه و منشورات دارالفکر، دارالجلیل و دارالفکر، طبع عینی حلبی، دارالاندلس، 1403 ق.

388. تفسير القرآن الكريم، خطيب الشرييني، بيروت، لبنان، دارالمعرفه للطباعه و النشر، بي تا.
389. تفسير القرآن الكريم، عبدالله شبر، دارالهجره، قم، 1966 م.
390. تفسير القرآن الكريم، محيي الدين بن عربي، تحقيق: مصطفى غالب، بيروت، الطبعة الثانية، 1978 م.
391. تفسير القرآن الكريم و اعرابه و بيانه، محمد على طه الدرہ، دارالحكمه، دمشق، 1986 م.
392. تفسير القرآني للقرآن، عبدالكريم الخطيب، دارالفكر العربي، بي تا.
393. تفسير قرطبي (الجامع الاحكام القرآن)، القرطبي، بيروت، دارالكتاب العربي، الطبعة الرابعة، 1422 ق، 2001 م و دار احياء التراث العربي، 1405 ق.
394. تفسير القمي، ابي الحسن علي بن ابراهيم القمي، مطبعة النجف، بي نا، بي تا.
395. تفسير الواضع، محمد حجازي، قاهره، دارالتفسير، 1979 م.
396. التفسير و المفسرون، ذهبي، بيروت، داراحياء التراث العربي، بي تا.
397. تفسير هدايت، محمد تقى مدرسى، مترجم احمد آرام، مشهد، مؤسسه چاپ و انتشارات آستان قدس رضوى، 1378 ش.
398. تقريب التهذيب، احمد بن على بن حجر العسقلاني، دارالفكر، بيروت، 1415 ق.
399. تكملة المجموع فى شرح المهذب، على بن عبدالكافي السبكي، المكتبة السفليه، المدينة المنوره، بي تا.
400. تكملة معجم المؤلفين، محمد خير رمضان يوسف، دار ابن حزم، بي جا، بي تا.
401. تليس ابليس، ابوالفرج ابن الجوزى، بيروت، دارالكتب العلميه، بي تا.
402. تلخيص الشافى، ابوجعفر الطوسى، تحقيق حسين بحر العلوم، الطبعة الثانية، النجف الاشرف، مطبعة الأداب، 1383 ق.

403. تلخيص مستدرک الحاکم، الذهبي، بيروت، دارالمعرفه، مطبوع بهامش المستدرک و هند، 1342 ش.
404. تلخيص المتشابه في الرسم و حمايه ما اشکل منه عن بوادر التصحيف و الوهم؛ خطيب بغدادی، الطبعة الاولى، دمشق، بی تا.
405. تلخيص مقياس الهدايه، الشيخ عبدالله بن محمد حسن المامقانی، تلخيص و تحقيق، علی اکبر غفاری، جامعه الامام الصادق، چاپ اول، 1369 ق.
406. تمثيل و المحاضره، الثعالبي، قاهره، طبع عيسى الحلبي، بی تا.
407. التمهيد في الرد علی الملحده المعطله و الرافضه و الاخراج و المعتزله، ابوبکر الباقلانی، تحقيق محود الخضيری و محمد عبد الهادی ابوريده، القاهره، دارالفکر العربي، 1947 م.
408. التمهيد في علوم القرآن، محمد هادی معرفت، قم، مؤسسه النشر الاسلامی، بی تا.
409. تناقضات الالبانی الواضحات، السيد حسن السقاف، دار الامام النووی، الطبعة الرابعه، 1992 م.
410. تنبيه الخواطر و نزهه النواظر (مجموعه ورام)، الامير ورام بن ابی فراس المالکی الاشری، بيروت، دارالتعارف، بی تا.
411. تنبيه الغافلین، السمرقندی، طبع قاهره، بی تا.
412. تنبيه و الرد علی أهل الاهواء و البدع، محمد بن احمد الملطی، بغداد، مكتبه المثنی، 1968 م.
413. تنزيه التنزيل، هبه الدين محمد علی حسینی شهرستانی، تبريز، چاپ ناصری، بی تا.
414. تنزيه الشريعه المرفوعه عن الاحاديث الشيعه الموضوعه، ابوالحسن علی بن محمد بن عراق الكناني، تحقيق: عبدالوهاب عبدالعلي و عبدالله محمد، بی تا.
415. تنقيح المقال في علم الرجال، عبدالله بن محمد بن الحسن المامقانی، النجف الاشرف، المطبعه المرتضويه، 1352 ه.

416. التنكيل، عبدالرحمان بن يحيى المعلمى العتمى اليماني، القايره، طبع دار الكتب السلفيه، بى تا.
417. تنوير المقباس، ابن عباس (على هامش الدر المنثور)، نشره محمد أمين، دار الفكر، بيروت، بى تا.
418. توثيق السنه فى القرن الثانى الهجرى، رفعت نوذرى، بيروت، دار الكتاب، 1417 ق.
419. التوحيد، أبوجعفر محمد بن على بن الحسين بن بابويه القمى المعروف بالشيخ الصدوق، تحقيق: السيد هاشم الحسينى الطهرانى، قم مؤسسه النشر الاسلامى التابعه لجماعه المدرسين، بى تا.
420. التوحيد واثبات صفات الرب، ابن خزيمه، بى جا، بى نا، 1393 ق.
421. توضيح الدلائل، شهاب الدين احمد شيرازى شافعى، كتابخانه ملى فارس.
422. توضيح المقاصد، بهاء الدين محمد بن الحسين بن عبدالصمد الحارثى العاملى الجبعى، المطبوع فى ضمن «مجموعه نقيسه»، قم، مكتبه السيد المرعشى النجفى، 1406 ق.
423. تهذيب الآثار، ابوجعفر محمد بن جرير الطبرى، تحقيق: ابوفهر محمود محمد شاكر، مصر، مؤسسه السعوديه، بى تا.
424. تهذيب خصائص الامام على، النسائى، تحقيق العوينى الأثرى، بيروت، دار الكتب العلميه، بى تا.
425. تهذيب الاحكام، ابوجعفر محمد بن الحسن المعروف بالشيخ الطوسى، تحقيق، السيد حسن الموسوى الخراسان، طهران، دار الكتب الاسلاميه، الطبعه الثالثه، 1364 ش.

426. تهذيب الأسماء و اللغات، النووى، دارالفكر للطباعة و النشر، بيروت، الطبعة الاولى، 1996 م، و ادارته الطبعه المنيره، مصر.
427. تهذيب الأنساب و نهايه الأعقاب، ابوالحسن محمد بن ابى جعفر شيخ الشرف العبيدلى النسابه، تحقيق، محمد كاظم المحمودى، قم، نشر مكتبه المرعشى النجفى، الطبعة الاولى، 1413 ق.
428. تهذيب التهذيب، احمد بن على بن حجر العسقلانى، بيروت، دارالفكر و بيروت، دار صادر، 1415 ق، و دارالكتب العلميه، حيدرآباد الدكن، مجلس دائره المعارف العثمانيه، 1325 ه.
429. تهذيب الكمال فى أسماء الرجال، جمال الدين ابوالحجاج يوسف المزى، تحقيق: بشار عواد معروف، بيروت، مؤسسه الرساله، الطبعة الثانيه، 1403 ق.
430. تهذيب اللغه، ابى منصور محمد بن احمد أزهرى. تحقيق استاد عبدالسلام هارون، الدار المصريه للتأليف و الترجمة، بى تا.
431. التيسير بشرح الجامع الصغير، عبدالرئوف المناوى، بى جا، بى نا، بى تا.
432. تيسير المطالب فى أمالى أبى طالب، السيد يحيى بن الحسين بن هارون، بيروت، مؤسسه الأعلمى للمطبوعات، الطبعة الاولى، 1395 ق.
433. تيسير الوصول، ابن البديع، بى جا، بى نا، 1896 م.
434. الثغور الباسمه فى فضائل السيده فاطمه سلام الله عليها، جلال الدين السيوطى، تحقيق: محمد سعيد الطريحي، بيروت: دارالعلوم، الطبعة الأولى، 1408 ق.
435. الثقات، محمد بن حبان بن احمد التميمى البستى، حيدرآباد، الدكن، مطبعه مجلس دائره المعارف العثمانيه، الطبعة الأولى، 1393 ق.
436. ثواب الأعمال و عقاب الاعمال، ابوجعفر محمد بن على بن الحسين موسى بن بابويه القمى المعروف بالشيخ الصدوق، قم، منشورات الشريف الرضى، الطبعة الثانيه، 1364 ش.
437. جاليه الكدر فى شرح منظومه البرزنجى، الأبيارى، طبع مصر، بى تا.

438. جامع الاحاديث الجامع الصغير وزوائده و الجامع الكبير، جلال الدين عبدالرحمن السيوطي، جمع و ترتيب عباس احمد صفر احمد عبدالجواد، دار الفكر للطباعة و النشر و التوزيع، بي تا.
439. جامع احاديث الشيعة، حسين طباطبائي بروجردي، قم، المطبعة العلميه، 1399 ق.
440. جامع الاخبار، تاج الدين شعيري، مؤسسه الاعلمي للمطبوعات، بيروت، 1986 م.
441. جامع الأخبار (أو معارج اليقين في اصول الدين)، محمد بن محمد السبزواري، تحقيق: علاء آل جعفر، قم، مؤسسه آل البيت لاحياء التراث، الطبعة الأولى، 1414 ق.
442. جامع اسباب النزول، الجامع بين روايات القرطبي، النيسابوري، ابن الجوزي، القرطبي، ابن كثير و السيوطي، شيخ خالد عبد الرحمن العك، كراچي، قديمي كتب خانه، 1417 ق.
443. جامع الاصول في احاديث الرسول، المبارك بن محمد المعروف بابن الأثير الجزري، تحقيق: عبد القادر الارناؤوط، بيروت، دارالفكر، الطبعة الثانية، 1403 ق و الطبعة الثالثة، داراحياء التراث العربي، بيروت و چاپ قاهره.
444. جامع الاصول، ابوالسعادت ابن اثير الجزري، تحقيق محمد حامد النقي، الطبعة الثانية، بيروت، داراحياء التراث العربي، 1400 ق، 1980 م.
445. جامع بيان العلم وفضله، ابو عمر يوسف ابن عبدالبر النمري القرطبي الأندلسي، بيروت دارالكتب العلميه، مصر 1388 ق.
446. جامع البيان في تأويل آي القرآن (تفسير طبري)، ابو جعفر محمد بن جرير الطبري، بيروت، دارالمعرفه 1406 ق و مصر، الطبعة الاولى 1323 ق و دارالفكر، 1421 ق.
447. جامع الرواه اردبيلي، قم، ايران، منشورات مكتبه آيت الله المرعشي، 1403 ق.



448. جامع الصحيح (و هوسنن الترمذى)، ابى عيسى محمد بن عيسى بن سوره، تحقيق: كمال يوسف الحوت، دارالفكر للطباعة و النشر التوزيع، بى تا.

449. الجامع الصغير، جلال الدين سيوطى، دار الفكر، بيروت، الطبعة الاولى، 1411 ق.

450. الجامع الصغير فى احاديث البشير و النذير، السيوطى، طبع الاولى، بيروت، دارالفكر، 1401 ق.

451. جامع كرامات الأوليا، يوسف النبهانى، بيروت، لبنان، طبعه المكتبة الشيعه و طبعه دارالفكر، بيروت، بى تا.

452. جامع العلوم والحكم، عبدالرحمن سلاس، مطابع الاهرم، مصر، بى تا.

453. جامع اللطيف، محمد جارالله قريشى، چاپ مكه، بى تا.

454. جامع المسانيد و السنن الهادى لأقوم سنن، عمادالدين ابى الفداء اسماعيل بن عمر بن كثير القرشى الدمشقى الشافعى، تحقيق: الدكتور عبدالمعطى امين قليجعى، دارالفكر، بى نا، بى تا.

455. جاىگاه امام على عليه السلام در تفسير و علوم قرآنى، مهسا فاضلى، تهران، دبستان، 1383 ش.

456. الجرح و التعديل، ابن ابى حاتم الرازى، بيروت، دارالفكر، مصوره على طبعه مجلس دائره المعارف العثمانيه، حيدرآباد الدكن، هند، مطبعه مجلس دائره المعارف العثمانيه، تهران و داراحياء التراث، 1371 ق.

457. جعفر بن محمد الامام الصادق، عبدالعزيز سيد الاهل، طبع مصر، 1384 ش.

458. جلاء الافهام فى فضل الصلاه و السلام على محمد خير الانام، ابن قيم الجوزيه شمس الدين ابى عبدالله محمد بن ابى بكر الزرعى الدمشقى، تحقيق: شعيب الارناووط و عبدالقادر الارناووط، دار العروبه لنشر و التوزيع، الكويت، بى تا.

459. جلاء العينين، آلوسى بغدادى، طبع بغداد، بى نا، بى تا.

460. المجلس الصالح الكافي و الانيس الناصح الشافى، ابوالفرج المعافى بن زكريا النهروانى الجريرى، تحقيق: محمد موسى الخولى، بيروت، عالم الكتب، الطبعة الاولى، 1413 ق.

461. جمع بين رجال الصحيحين، محمد بن طاهر المقدسى، دار الكتب العلميه، بى جا، بى تا.

462. جمع بين رجال الصحيحين، ابن الفيسرانى اشيبانى، بيروت، دار الكتب العلميه، بى تا.

463. جمع بين الصحيحين البخارى و مسلم، مشارق الانوار النبويه على صحاح الاخبار المصطفويه، رضى الدين ابى الفضائل الحسن بن محمد الصاغانى، مؤسسه الكتب الثقافيه، بى جا، بى تا.

464. جمع الجوامع، أو الجامع الكبير، جلال الدين عبدالرحمن السيوطى، دارالكتب المصريه، الهيئه المصريه العامه الكتاب، بى تا.

465. جمع الفوائد من جامع الاصول و مجمع الزوائد، لمحمد بن محمد بن سليمان، فبصل الاسلامى، قبرس، بى تا.

466. الجمل، ابو عبدالله محمد بن النعمان العكبى البغدادى المعروف به شيخ المفيد، قم، المؤتمر العالمى بمناسبة ذكرى الفيه الشيخ المفيد، 1413 ق.

467. جمهره الامثال، ابوهلال الحسن بن عبدالله بن سهل العسكرى، تحقيق: احمد عبدالسلام، بيروت، دارالكتب العلميه، الطبعة الاولى، 1408 ق.

468. جمهره أنساب العرب، ابومحمد على بن سعيد بن حزم الاندلسى، تحقيق: لجنة من العلماء، بيروت، دارالكتاب العربى، الطبعة الاولى، 1403 ق.

469. جمهره اللغه، ابى بكر محمد بن الحسن بن دريد، تحقيق: الدكتور رمزى منير بعلبكى، دارالعلم للملايين، بى تا.

470. جمهره النسب، هشام بن محمد بن السائب الكلبي، تحقيق: الدكتور ناجى حسن، بيروت، عالم الكتب، الطبعة الاولى، 1407 ق.

471. جوامع الجامع، ابى الفضل بن الحسن طبرسى، قم، مؤسسه النشر الاسلامى، 1415 ق.
472. جوامع السير النبويه، ابن حزم، طبع مصر، بى تا.
473. جواهر البحار فى فضائل النبى المختار، شيخ يوسف بن اسماعيل النبهانى، شركه مكتبه و مطبعه البايى الحلبى و اولاده بمصر محمود نصار الحلبى و شركاه و خلفاه، بى تا.
474. جواهر الحسان، احمد الحنفى ابن محمد اكرم القنائى، طبع ولاق، مصر، بى تا.
475. جواهر الحسان، ثعالبى: (ابوزيد عبدالرحمن بن محمد مخلوف)، مطبعه البهيه الثعالبيه، 1323 و دارالكتب العلميه، بيروت 1416 ق و مكتبه العصريه.
476. جواهر العقدين فى فضل الشرفين شرف العلم الجلى و النسب النبوى، نورالدين على بن عبدالله السمهودى، تحقيق: مصطفى عبدالقادر عطا، بيروت، لبنان، دارالكتب العلميه، بى تا.
477. جواهر الكلام فى شرح شرايع الاسلام، محمد حسن النجفى، تحقيق: عباس القوچانى، دارالكتب، طهران، بى تا.
478. جواهر المطالب فى مناقب الامام على بن ابى طالب عليه السلام، شمس الدين ابوالبركات محمد بن احمد الدمشقى الباعونى الشافعى، تحقيق: محمد باقر محمودى، قم، مجمع احياء الثقافه الاسلاميه، الطبعه الاولى، 1415 ق.
479. الجواهر الثمين فى تفسير الكتاب المبين، عبدالله شبر، الكويت، مكتبه الافين، 1986 م.
480. الجواهر الشفاف فى انساب الساده الأشرف، احمد عارف عبدالغنى، داركتاب للطباعه و النشر، بى تا.
481. الجواهر فى نسب الامام على وآله، محمد بن ابى بكر الانصارى التلمسانى المعروف بالبرى، تحقيق: محمد التونجى، بيروت، مؤسسه الاعلمى، الطبعه الاولى، 1402 ق.

482. الجوهر النقی، علاء الدین بن علی بن عثمان الماردینی الشهیر بابن الترمذانی، المطبوع فی ذیل «السنن الکبری» للبيهقي، بیروت، دارالمعرفه، بی تا.
483. چهار امام اهل سنت و جماعت، محمد رئوف توکلی، تهران، بی تا.
484. حاشیه ابی الفضل القرشی الصدیقی (الکازرونی) بر تفسیر بیضاوی، بیروت، دارالفکر، 1416 ق.
485. حاشیه البدر الساری الی فیض الباری، محمد بدر، بیروت، دارالمعرفه، بی تا.
486. حاشیه سیره الحلبيه، ابن حزم، بی جا، بی نا، بی تا.
487. حاشیه الشهاب مسمی «عنايه القاضي و كفايه الراضی علی تفسیر بیضاوی»، قاضی شهاب الدین احمد بن محمد، الطبعة الاولى، بیروت، دارالکتب العلمیه و داراحیاء التراث العربی، 1417 ق.
488. حاشیه العلامه ابوالفضل القرشی المشهور بالکازرونی، بر تفسیر انوار التنزیل (بیضاوی)، بر حاشیه این تفسیر، طبع دارالفکر، بیروت، 1416 ق.
489. حاشیه العلامه الصاوی علی تفسیر الجلالین، احمد الصاوی المالکی، دارالجلیل، بیروت، بی تا.
490. حاشیه کازرونی (العلامه ابوالفضل) بر تفسیر انوار التنزیل، تحقیق: عبدالقادر عرفان، دارالفکر، بی تا.
491. حاشیه محمد بن سالم حرضی بر شرح جامع صغیر عزیزی، چاپ بولاق، بی تا.
492. حاشیه محیی الدین شیخ زاده محمد بن مصلح الدین مصطفی القوجوی علی تفسیر بیضاوی، الطبعة الاولى، بیروت، دارالفکر، 1419 ق.
493. الحاوی للفتاوی، جلال الدین سیوطی، دارالکتب العلمیه، بیروت، 1403 ق، 1983 م.
494. حبیب السیر، خواندمیر، کتاب فروشی خیام، تهران، بی تا.

495. حدائق في علم الحديث و الزهديات، ابي الفرج عبدالرحمن بن علي بن محمد بن علي بن الجوزي، تحقيق: مصطفى السبكي، دارالكتب العلميه، بيروت، بي تا.
496. حدائق الورديه في مناقب ائمه الزيديه، حميد بن احمد المحلى، دمشق، دار اسامه، الطبعة الثانيه، 1405 ق.
497. حديث الثقلين، شيخ قوام الدين دشنوي و محمد الواعظ الخراساني، المجمع العالمي للتقريب بين المذاهب، بي جا، بي تا.
498. حديث كساء، حسين استاد ولي، انتشارات منير، چاپ اول، 1377 ش.
499. حسن الاسوه، السيد محمد صديق حسنخان، طبع الآستانه، بي تا.
500. حضرت صادق عليه السلام، فضل الله كمپاني، تهران، دارالكتب الاسلاميه، چاپ پنجم، 1378 ش.
501. حقايق العامه حول القرآن الكريم، جعفر مرتضى عاملي، چاپ اول، قم، مؤسسه النشر الاسلامي، 1410 ق.
502. حق اليقين في معرفه اصول الدين، عبدالله شبر، دارالاضواء، الطبعة الأولى، 1404 ق.
503. حقوق آل البيت في الكتاب والسنة باتفاق الامه، محمد حسين العاملي، قم، مطبعه مهر، الطبعة الاولى، 1415 ق.
504. حليه الابرار، سيد هاشم بحراني، بيروت، مؤسسه الاعلمي، 1413 ق.
505. حليه الاولياء، ابونعيم اصفهاني، طبع پنجم، بيروت، دارالكتاب العربي، 1407 ق و داراحياء التراث، 1387 ق و دارالفكر، 1421 ق.
506. الحور العين، نشوان بن سعيد الحميري، تحقيق: كمال مصطفى، طهران 1927 م.
507. حول المهدي، مقال للشيخ ناصر الدين الألباني، مطبوع في مجله التمدن الاسلامي، السنه 22، دمشق، ذي القعدة 1371 ق.

508. حياه الامام الباقر، باقر شريف القرشي، بيروت، دارالبلاغه، الطبعة الاولى، 1409 ق.
509. حياه الامام الحسن العسكري، باقر شريف القرشي، بيروت، دارالأضواء، الطبعة الأولى، 1409 ق.
510. حياه الامام الحسين بن علي، باقر شريف القرشي، قم، دارالكتب العلميه، 1396 ش.
511. حياه الامام الرضا، باقر شريف القرشي، قم، انتشارات سعيد بن جبير، الطبعة الاولى، بي تا.
512. حياه الامام موسى بن جعفر، باقر شريف القرشي، قم، دارالكتب العلميه، بي تا.
513. حياه الحيوان الكبرى، كمال محمد بن موسى الدميري، مصر، شركه مكتبه و مطبعه مصطفى البابي الحلبي، بي تا.
514. حياه الصحابه، محمد يوسف كاندهلوي، چاپ چهارم، بيروت، داراحياء التراث العربي، 1415 ق، و دارالوعى 1391 ق، طبعه جديده منقحه و مصححه، دارالفكر للطباعه و للنشر و التوزيع.
515. حياه محمد [صلى الله عليه و آله]، محمد حسين هيكل، چاپ اول، 1354 ق.
516. حيوان، ابوعثمان عمرو بن بحر الجاحظ، تحقيق: عبدالسلام هارون، بيروت، داراحياء التراث العربي.
517. خالصه الحقايق، عماد الدين محمود فاريابي، چاپ قازان روسيه، بي تا.
518. خدمات متقابل اسلام و ايران، مرتضى مطهرى، ويرايش سوم، تهران، دفتر نشر انتشارات اسلامى، 1362 ش.
519. الخرائج و الجرائح، قطب الدين راوندى، تحقيق و نشر: مؤسسه الامام المهدي عليه السلام، قم، الطبعة الاولى، 1409 ق.

520. خريده العجائب وفريده الغرائب، ابن الوردى، المكابه الشعبيه، بيروت و طبع مصر 1039 هـ.
521. خزانه الادب و لب لباب لسان العرب، عبدالقادر بن عمر البغدادي، تحقيق و شرح: عبدالسلام محمد هارون، القايره، مكتبه الخانجي، الطبعة الاولى، 1406 ق، 1986 م.
522. الخصال، أبو جعفر محمد بن علي بن الحسين بن بابويه القمي الصدوق، انتشارات وابسته به جامعه مدرسين قم، 1430 ق.
523. خصائص الامام امير المؤمنين عليه السلام، أبو عبدالرحمان احمد بن شعيب النسائي، تحقيق: محمد باقر المحمودى، بيروت، الطبعة الأولى، 1430 ق.
524. -، ابو عبدالرحمان احمد بن شعيب النسائي، تحقيق: محمد الكاظم، قم، بي تا.
525. -، به كوشش احمد ميرين البلوشى، چاپ اول، كويت، مكتبه المعلا، 1406 ق.
526. -، تحقيق: آل زهوى، المكتبه العصريه لطباعه و النشر، 1422 ق.
527. -، چاپخانه حيدريره، نجف اشرف، 1388 ق و چاپ دارالكتب العربى.
528. خصائص الائمة عليهم السلام (خصائص امير المؤمنين عليه السلام)، الشريف الرضى محمد بن الحسين بن موسى الموسوى البغدادي، تحقيق: محمد هادى الأمينى، مؤسسه طبع و نشر الآستانه الرضويه، 1406 ق.
529. خصائص الكبرى، جلال الدين عبدالرحمان السيوطى الشافعى، بيروت، دار الكتب العلميه، بي تا.
530. الخصائص العلويه، ابوالفتح محمد بن علي بن ابراهيم النطرى، طبع لاهور، بي تا.

531. خصائص الوحي المبين، يحيى بن الحسن الحلبي المعروف بابن البطريق، تحقيق: محمد باقر المحمودي، طهران، منشورات مطبعه وزاره الارشاد الاسلامي، الطبعة الاولى، 1406 ق.
532. خلاصه الاقوال في معرفه الرجال (رجال العلامة الحلبي)، الحسن بن يوسف بن المطهر الحلبي، تصحيح: محمد صادق بحر العلوم، قم، منشورات الرضى، 1402 ق.
533. خلاصه تذهيب تهذيب الكمال في اسماء الرجال، صفى الدين الخرجي، طبعه دار البشائر المصوره على الطبعة البولاقية في القاهره و مكتبه المطبوعات السلاميه، سوريه، 1391 ق.
534. خلاصه عبقات الانوار، حامد النقوى، قم، مطبعه سيدالشهداء، 1406 ق و مشهد انتشارات آستان قدس رضوى.
535. الخلاف، ابو جعفر محمد بن الحسن الطوسى المعروف بالشيخ الطوسى، قم، دارالكتب العلميه، بى تا.
536. خلافت و ولايت از نظر قرآن، محمد تقى شريعتى، تهران، حسينيه ارشاد، چاپخانه حيدرى، 1349 ش.
537. دراسات في الحديث و المحدثين، هاشم معروف حسنى، بيروت، دارالتعاريف، بى تا.
538. دراسات في منهاج السنه لمعرفه ابن تيميه، السيد الميلانى، ياران، طبعه الاولى، 1419 ق.
539. دراسات اللبيب في الاسوه الحسنه بالحبيب، محمد ملقب بالمعين ابن محمد الملقب بالامين السندى، حققه محمد عبد الرشيد النعمانى، قامت بنشرها و طبعها لجنه احياء الأدب السندى بكراتشى، بى تا.
540. درايه الحديث، كاظم مدير شانه چى، چاپ سوم، قم، 1362 ش.



541. درجات الرفيعه فى طبقات الشيعة، السيد على خان الشيرازى، بيروت، مؤسسه الوفاء، الطبعة الثانية، 1403 ق، وانتشارات بصيرتى، قم، 1397 ق.

542. الدرر الأحاديث النبويه بالاساتيد اليحيويه، هادى الى الحق يحيى بن الحسين بن قاسم بن ابراهيم بن اسماعيل بن ابراهيم بن الحسن بن الحسن السبط ابن امير المؤمنين عليه السلام، قاضى العلامة عبدالله محمد بن حمزه بن ابى النجم الصعدى، تحقيق: يحيى عبدالكريم الفضل، بيروت، مؤسسه الاعلمى المطبوعات، بى تا.

543. الدرر السنيه فى الرد على الوهابيه، احمد زينى دحلان، مكتبه إيشيق، اسلامبول، بى تا.

544. الدرر الكامنه فى اعيان المائه الثامنه، ابن حجر عسقلانى، الطبعة الاولى، مجلس دائره المعارف العثمانيه، حيدرآباد الدكن، هند، 1348 و بيروت، داراحياء التراث العربى، 1402 ق.

545. در السحابه فى مناقب القرابه و الصحابه، محمد بن على الشوكانى، تحقيق و دراسته الدكتور حسن بن عبدالله العمري، بيروت، دارالفكر، المعاصر و دمشق، دارالفكر، بى تا.

546. الدرالمصون فى علوم الكتاب المكنون، شهاب الدين ابى العباس بن يوسف بن محمد بن ابراهيم المعروف بالسامين اطلبى، بيروت، دارالكتب العلميه، 1993 م.

547. الدرالمنثور فى التفسير المأثور، جلال الدين عبدالرحمان السيوطى، بيروت، دارالفكر، الطبعة الاولى، 1403 ق و طبع الفتح، 1365 هـ.

548. الدار النظم، كمال الدين الشامى، مؤسسه النشر الاسلامى، التابعه لجماعه المدرسين، قم، الطبعة الاولى، 1412 ق.

549. الدروس، شهيد اول، مؤسسه النشر الاسلامى، التابعه للمدرسين، قم، الطبعة الاولى، 1412 ق.

ص: 570

550. دستور معالم الحكم و مأثور مكارم الشئم من كلام اميرالمؤمنين على بن ابي طالب عليه السلام، القاضى أبو عبد الله محمد بن سلامه القضاى، المكتبة الأزهرية، بی تا.
551. دعائم الاسلام و ذكر الحلال و الحرام و القضايا و الاحكام عن اهل بيت عليه و عليهم أفضل السلام، القاضى أبو حنيفه النعمان بن محمد التميمى المغربى، تحقيق: آصف بن على اصغر فيضى، القايره، دارالمعارف، 1383 ق.
552. دلائل الامامه، ابوجعفر محمد بن جرير بن رستم الطبرى الصغير، تحقيق: مؤسسه البعثه، قم، الطبعة الاولى، 1413 ق.
553. دلائل الصدق، شيخ محمد حسين مظفر، انتشارات بصيرتى، قم، 1395 ق و دارالمعلم لطباعه، قايره، 1396 ق.
554. دلائل النبوه، أبو نعيم احمد بن عبدالله بن احمد الاصبهاني، تحقيق: محمد رواس قلجى و عبدالبر عباس، بيروت، دارالنفائس، الطبعة الثانيه، 1406 ق.
555. دلائل النبوه، احمد بن الحسين البيهقى، تحقيق: عبدالمعطى قلجى، بيروت، دارالكتب العلميه، الطبعة الاولى، 1405 ق.
556. ده گفتار، مرتضى مطهرى، قم، انتشارات صدرا، چاپ ششم، 1369 ش.
557. الديباج على مسلم، جلال الدين سيوطى، دار ابن عفان، المملكه العربيه السعوديه، الطبعة الاولى، 1416 ق.
558. ديوان أبى طالب، جمع: ابى عفان عبدالله بن احمد المهزومى، تحقيق: محمد باقر المحمودى، قم، مجمع إحياء الثقافه الاسلاميه، الطبعة الاولى، بی تا.
559. ديوان أبى العتاهيه، اسماعيل بن القاسم بن سويد ابواسحاق، بيروت، دارالبيروت، 1406 ق.
560. ديوان الامام على بن ابيطالب عليه السلام، ترجمه: مصطفى زمانى و حسين ميبدى، قم، انتشارات پیام اسلام، 1362 ش.

561. ديوان الامام على بن ابيطالب عليه السلام، شرح: يوسف فرحات، بيروت، دارالكتاب العربي، الطبعة الاولى، 1411 ق.
562. ديوان بديع الزمان همداني، تحقيق: يسري عبدالغنى عبدالله، بيروت، دارالكتب العلمية، الطبعة الاولى، 1407 ق.
563. ديوان دعبل الخزاعي، جمع و تحقيق، عبدالصاحب عمران الدجيلي، بيروت، دارالكتاب اللبناني، الطبعة الثانية، 1972 م.
564. ديوان الشافى، ابو عبدالله محمد بن ادريس الشافعى، جمع: محمد عضف الزعبي، بيروت، داراحياء التراث العربى، الطبعة الرابعة، 1403 ق، 1983 م.
565. ديوان الشريف الرضى، ابوالحسن محمد بن حسين بن موسى الموسوى، طهران، منشورات مطبعة وزارة الارشاد الاسلامى، الطبعة الاولى، 1406 ق.
566. ديوان الصاحب ابن عباد، ابوالقاسم اسماعيل بن عباد، ملقب به «الصاحب» و «كافى الكفاه» الطالقانى الإصفهانى، تحقيق: محمد حسن آل ياسين، قم، مؤسسه قائم آل محمد عليه السلام، الطبعة الثالثة، 1412 ق.
567. ديوان ملا محمد مفتى، محمد عبدالكريم، تبريز، نيك نام، بى تا.
568. ذخائر العقبى فى مناقب ذوى القربى، محب الدين أحمد بن عبدالله الطبرى، بيروت، دارالمعرفة و مؤسسه الوفاء، بى تا.
569. ذخائر المواريث فى الدلاله على مواضع الحديث، شيخ عبدالغنى بن اسماعيل نابلسى، بيروت، دارالمعرفة، بى تا.
570. الذريعة إلى تصانيف الشيعة، محمد محسن الشهير بالشيخ آغا بزرگ طهرانى، قم، مؤسسه اسماعيليان، بى تا.
571. الذرية الطاهرة، أبوبشر محمد بن أحمد بن حماد الانصارى الرازى الدولابى، تحقيق: السيد محمد جواد الحسينى الجلالى، قم، مؤسسه النشر الاسلامى التابعه لجماعه المدرسين، 1407 ق و چاپ دارالسلفيه، الكويت، الطبعة الاولى، بى تا.

572. ذيل تاريخ بغداد، محب الدين أبو عبدالله محمد بن الحسن المعروف بابن النجار البغدادي، تصحيح: قيصر فرح، بيروت، دارالكتب العلميه، بي تا.
573. ذيل الروضتين، أبو محمد عبدالرحمان بن اسماعيل أبو شامه المقدسي الدمشقي، بيروت، دارالجيل، الطبعة الثانيه، 1974 م.
574. ذيل مرآه الزمان، أبو الفتح موسى بن محمد اليونيني البعلبكي، الحنبلي، حيدرآباد الدكن، مطبعه دائره المعارف العثمانيه، الطبعة الاولى، 1374 ق.
575. راموز الاحاديث على ترتيب حروف الهجاء، احمد ضياء الدين الكمشاخوي من خلفاء النقشبنديه، المطبعه المشهوره بقشله همايون بك اوغلو و طبع الآستانه، بي تا.
576. راهنماي حرمين شريفين، ابراهيم غفاري، انتشارات اسوه، چاپ اول، 1370 ش.
577. رأس الحسين عليه السلام، ابوالعباس احمد بن تيميه، تحقيق: السيد الجميلي، المطبوع مع الاستشهاد الحسين الطبري، بيروت، دارالكتاب العربي، الطبعة الاولى، 1406 ق.
578. ربيع الابرار و نصوص الاخبار، محمود بن عمر بن محمد بن احمد الزمخشري، تحقيق: سليم النعيمي، قم، منشورات الشريف الرضي و الطبعة الاولى، 1410 ق و چاپ افست بغداد.
579. رجال، شيخ الطائفة محمد بن الحسن الطوسي، منشورات الرضي، قم و مؤسسه نشر اسلامي، 1415 ق.
580. رجال، محمد بن الحسن طوسي، تحقيق: محمد صادق آل بحر العلوم، الطبعة الاولى، النجف، المطبعه الحيدريه، 1381 ق.
581. رجال الكشي (اختيار معرفه الرجال)، أبو جعفر محمد بن الحسن بن علي الطوسي، تحقيق: حسن المصطفوي، مشهد، المؤتمر الألفي للشيخ الطوسي، 1348 ش.

582. رجال مسلم، احمد بن على بن منجويه الاصبهاني، بيروت، دارالمعرفه، بي تا.
583. رجال النجاشي، ابوالعباس أحمد بن على النجاشي الاسدي الكوفي، قم، مؤسسه النشر الاسلامي، 1407 ق.
584. الردعلى الالباني المبتدع، عبدالله بن الصديق الغماري، بي جا، بي نا، بي تا.
585. الرد على المتعصب العنیه، أبوالفرح عبدالرحمان بن على بن الجوزي، تحقيق: محمد كاظم المحمودي، بيروت، بي نا، 1403 ق.
586. رساله آيه التطهير، نورالله بن شريف الدين شوشتری، بي جا، بي نا، 1341 ش.
587. رساله بنی امیه (ضمیمه كتاب النزاع و التخاصم)، عمرو بن بحر جاحظ، مصر، الاهرام، بي تا.
588. الرساله العليه فی الاحاديث النبويه، كمال الدين حسين كاشفي بيهقي سبزواري، مركز انتشارات علمي و فرهنگي، بي جا، بي تا.
589. رسائل الجاحظ، الجاحظ، جمع و نشر حسن السندوي، المطبعه الرحمانيه بمصر، توزيع المكتبه التجاريه الكبرى، الطبعه الاولى، 1352 ق، 1933 م.
590. رسائل الشريف المرتضى، أبوالقاسم على بن الحسين المعروف بالسيد المرتضى علم الهدى، تحقيق: سيد مهدي رجائي، قم، نشر دار القرآن الكريم، 1405 ق.
591. رسائل الفقيه، مرتضى انصاري، قم، چاپ اول، المؤتمر العالمی بمناسبه الذكرى المئويه الثانيه لميلاد شيخ الانصاري، 1414 ق.
592. رشفه الصادى، ابوبكر العلوى الحضرمى الشافعى، طبع قاهره، بي تا.
593. الرعايه فى علم الدرايه، شهيد ثانى، زين الدين بن على الجبعى العالمى، به كوشش عبدالحسين محمد على بقال، قم، كتابخانه آيه الله مرعشى، 1408 ق.
594. رفع اللبس و الشبهات، احمد بن سوده الادريس، مصر، بي نا، بي تا.
595. الرقه، موفق الدين أبو محمد عبد الله بن أحمد بن قدامه المقدسى، تحقيق: مسعد عبد الحميد محمد اسعدنى، بيروت، دارالكتب العلميه، الطبعه الاولى، 1414 ق.

596. روح البيان، اسماعيل حقي بروسوي (بورسايبى) حنفى صوفى، داراحياء التراث العربى، چاپ هفتم، 1405 ق و بيروت، دارالفكر.
597. روح المعانى فى تفسير القرآن العظيم و السبع المثانى، أبى الفضل شهاب الدين السيد محمد الأوسى البغدادى، بيروت، داراحياء التراث العربى و دارعمار، عمان و انتشارات جهان، تهران، بى تا.
598. -، تصحيح محمد حسين العرب بيروت، دارالفكر، 1417 ق.
599. روضات الجنات فى أحوال العلماء السادات، محمد باقر الخوانسارى، بيروت، دارالمعرفه، 1392 ق و تهران مكتبه اسماعيليان، 1390 ق.
600. روض الجنان و روح الجنان، جمال الدين ابوالفتوح رازى، بنياد پژوهش هاى اسلامى، 1372 ش.
601. الروض الدانى إلى المعجم الصغير للطبرانى، تحقيق: محمد شكور محمود الحاج أمير، بيروت، دار الكتب الاسلامى، عمان، دارعمار، بى تا.
602. الروض النضير شرح مجموع الفقه الكبير، شرف الدين الحسين بن احمد بن الحسين بن أحمد بن على بن محمد بن سليمان بن صالح السياغى الصنعانى، بصناء اليمن، بيروت، دارالجليل، بى تا.
603. روضه المحبين و نزاهه المشتاقين، ابن قيم الجوزيه، مطبعه السعاده، مصر 1375 ق، 1956 م.
604. الروضه من الكافى، ابى جعفر محمد بن يعقوب بن اسحاق الرازى كلينى، انتشارات علميه اسلاميه، بى جا، بى تا.
605. روضه الواعظين، محمد بن الحسين بن على الفتال النيشابورى، تقديم: محمد مهدى الخرسان، قم، منشورات الرضى، بى تا.
606. الروضه النديه، شرح التحفه العلويه، سيد محمد بن اسماعيل الامير الكحللاتى ثم الصنعانى، طبع فى المطبع الانصارى الكائن فى دهلى، بى تا.

607. رياض العلماء و حياض الفضلاء، ميرزا عبدالله أفندي الاصبهاني، تحقيق: السيد أحمد لحسيني، قم، مطبعة الخيام، 1401 ق.
608. الرياض النضرة في مناقب العشرة، محب الدين الطبري، بيروت، دارالندوة الجديدة، الطبعة الاولى، 1408 ق، و دارالكتب العلميه، چاپ مصر.
609. ريحانه رسول الله الامام الحسين، ابوالقاسم على بن الحسن ابن عساكر، تحقيق محمد باقر محمودي، بيروت، بی تا.
610. زاد المسير في تفسير علم تفسير، ابى الفرج جمال الدين عبدالرحمن بن على بن محمد الجوزي، طبع الاولى، بيروت، مكتبه الاسلامي، 1384 ق، دارالكتب العلميه، 1994 م.
611. زاد المعاد في هدى خير العباد، ابو عبدالله محمد بن أبى بكر الزراعى الدمشقى المعروف بابن قيم الجوزيه، تحقيق: شعيب الأرنؤوط، بيروت، مؤسسه الرساله، الطبعة الرابعه عشر، 1407 ق.
612. زندگانی محمد صلى الله عليه وآله، محمد حسين هيكل، ترجمه پاينده، چاپ دهم، انتشارات سوره، 1380 ش.
613. الزهد، أبو عبدالله بن محمد بن حنبل الشيباني، تحقيق: محمد السعيد بسيوني زغلول، بيروت، دارالكتاب العربى، الطبعة الاولى، 1406 ق.
614. الزهد، أبو محمد الحسين بن سعيد الكوفى الاهوازى، تحقيق: غلامرضا عرفانيان، قم، المطبعة العلميه، الطبعة الاولى، 1399 ق.
615. زهر الآداب و ثمر الالباب، أبو اسحاق ابراهيم بن على الحصرى القيروانى، تحقيق: محمد محيى الدين عبدالحميد، بيروت، دارالجيل، الطبعة الرابعه و چاپ بر حاشيه عقد الفريد، بی تا.
616. زهر العطره في حديث العتره، أبو المنذر سامى بن أنور المصرى الشافعى، دارالفقيه، مصر، بی تا.

617. زين الفتى فى شرح سوره هل أتى، أحمد بن محمد بن على بن أحمد العاصمى الشافعى، تحقيق: محمد باقر المحمودى، قم، مجمع احياء الثقافه الاسلاميه، الطبعة الاولى، 1418 ق.
618. سامراء فى الادب القرن الثالث الهجرى، يونس السامرائى، بغداد، مطبعة الارشاد، بى تا.
619. السائر الداير، نظام الدين القمى النيسابورى، بى جا، بى نا، بى تا.
620. سبائك الذهب، السويدى، بيروت، دارالكتب العلميه، 1406 ق.
621. سبل الهدى و الرشاد فى سيره خيرالعباد، محمد بن يوسف الصالحى الشامى، تحقيق: شيخ عادل أحمد عبد الموجود، شيخ على محمد معوض، بيروت، دارالكتب العلميه، بى تا.
622. السحاب المطير فى تفسير آيه التطهير، الشهيد ثانى، تحقيق: هرى جاسم محمد ابوطيره، مجله تراثنا، شمارگان 38 و 39، محرم الحرام 1415 ق.
623. سراج المنير (شرح جامع صغير) سيوطى، تحقيق: على بن احمد عزيزى، بولاق، بى تا.
624. سرالعالمين، ابو حامد غزالى، چاپ نجف، بى نا، بى تا.
625. سعادت الدارين، علامه نبهانى، طبع قاهره، بى تا.
626. سعاده الكونين فى بيان فضائل الحسين، لمحمد اكرم الدين بن نظام الدين، مطبعة اكمل المطابع الدهلى، بى تا.
627. سعد السعود للنفوس، على بن موسى ابن طاووس، تحقيق: مركز الابحاث و الدراسات الاسلاميه، قم، الطبعة الاولى، 1422 ق.
628. -، منشورات رضى، بى جا، 1363 ق.
629. سعد الشموس و الاقمار، عبدالقادر الوردى، قاهره، طبع التقدم، بى تا.
630. سكينه بنت الحسين، عايشه عبدالرحمن بنت الشاطى، بيروت، دارالكتاب العربى، بى تا.



631. سلامه القرآن من التحريف، فتح الله نجارزادگان، بی جا، بی نا، بی تا.

632. سلسله الاحاديث الضعيفه، الالباني، مكتبه المعارف للنشر و التوزيع، الرياض، الطبعة الثانية، 1420 ق.

633. سمط النجوم العوالي، عبدالملك عصامي مكى، مطبعه سلفيه، قاهره، بی تا.

634. سنن ابن ماجه، ابى عبدالله محمد بن يزيد القزوينى ابن ماجه، بيروت، دارالكتب العلميه، بی تا، دارالفكر للطباعه و النشر و التوزيع و چاپ مصر، بی تا.

635. -، تحقيق: محمد فؤاد عبدالباقي، بيروت، دارالفكر، بی تا.

636. سنن ترمذى، ابى عيسى محمد بن عيسى بن سوره، بيروت، دارالفكر، 1194 م.

637. -، تحقيق: احمد محمد شاكر، بيروت، داراحياء التراث العربى و منشورات الاسلاميه، رياض، بی تا.

638. -، تحقيق: ابراهيم عطوه عوض، محمد فواد عبدالباقي و احمد محمد شاكر، داراحياء التراث العربى، بيروت، بی تا.

639. سنن الدارقطنى، على بن عمر الدارقطنى، تحقيق: عبدالله هاشم يمانى المدنى، القاهره، دارالمحاسن للطباعه، بی تا.

640. سنن الدارمى، أبو محمد عبدالله بن عبدالرحمن بن الفضل بن بهرام الدرامى، دارالفكر، بيروت، بی تا و داراحياء السنه النبويه، بی تا.

641. سنن أبى داوود، أبو داوود سليمان بن الأشعث السجستاني الأزدي، تحقيق: محمد يحيى الدين عبدالحميد، داراحياء السنه النبويه، بی تا.

642. سنن سعيد بن منصور، سعيد بن منصور بن شعبه الخراسانى المكى، تحقيق: حبيب الرحمان الأعظمى، بيروت، دارالكتب العلميه، الطبعة الاولى، 1405 ق.

643. سنن على بن عمر، دارقطنى، چاپ چهارم، بيروت، بی تا.

644. السنن الكبرى، احمد بن الحسين بن على، البيهقى، هند، 1344 ق.

645. -، وفى ذيله الجوهر النقى، بيروت، دارالمعرفه، بی تا.

646. -، بشرح جلال الدين السيوطي و حاشيه السندی، بيروت، دارالكتب العلميه، بی تا.
647. -، تحقيق: عبدالغفار سليمان البنداری و سيد كسروی حسن، دارالكتب العلميه، الطبعة الاولى، 1411 ق.
648. سنن النسائي (بشرح جلال الدين سيوطي)، احمد بن على النسائي، الطبعة الاولى، مكتبه التجاربه الكبرى، مصر، 1348 ق.
649. سه مقاله در تاريخ تفسير و نحو، سيد محمد باقر حجتي، چاپ اول، تهران، انتشارات بنياد قرآن، 1360 ش.
650. السنه، ابن أبي عاصم، تحقيق الألباني، بيروت، المكتبه الاسلامي، 1413 ق.
651. سير اعلام النبلاء ابو عبدالله محمد بن أحمد الذهبي، تحقيق: شعيب الارنوط و على ابوزيد، مؤسسسه الرساله، بيروت، الطبعة الرابعه، 1406 ق.
652. سيره ابن اسحاق (كتاب السير و المغازي)، محمد بن اسحاق بن يسار، تحقيق: سهيل زكار، دارالفكر، الطبعة الاولى، 1398 ق.
653. سيره الحلبيه (انسان العيون فى سيره الامين المأمون)، على بن برهان الدين الحلبي، بيروت، دارالمعرفه، بی تا.
654. السيره النبويه بهامش السيره الحلبيه، أحمد بن زيني دحلان، بيروت، الكتاب العربى، 1408 ق و دارالمعرفه، بيروت، و المكتبه الاسلاميه، رياض، بی تا.
655. السيره النبويه، أبوالفداء اسماعيل بن عمر كثير القرشى الشافعى الدمشقى، تحقيق: مصطفى عبدالواحد، بيروت، داراحياء التراث العربى، بی تا.
656. السيره النبويه، ابن كثير، بيروت، لبنان، دارالكتب العلميه، بی تا.
657. السيره النبويه، ابن هشام، تحقيق: طه عبدالرئوف سعد، بيروت دارالجيل، 1975 م.
658. السيره النبويه، أبو محمد عبدالملك بن هشام بن ايوب الحميرى، بيروت، لبنان، داراحياء التراث العربى و طبع مصر بر حاشيه سيره الحلبيه، بی تا.

659. السيره النبويه، برهان الدين حلي، چاپ قاهره، بی نا، بی تا.

660. سیری در صحیحین، محمد صادق نجفی، انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین، قم، ایران، بی تا.

661. السیف الیمانی المسلول، علامه سید یوسف التونسی، طبع الترقی، شام، بی تا.

662. سیمای علی علیه السلام از منظر اهل سنت، علامه سید هاشم بحرانی، ترجمه محمد امین، انتشارات مهام، 1378 ش.

663. الشافی فی الامامه، الشریف المرتضی علی بن الحسین الموسوی، طبعه (العجم)، طهران، 1301 ش.

664. -، تحقیق: عبدالزهراء الحسینی الخطیب، طهران، مؤسسه الصادق للطباعه و النشر، الطبعه الثانيه، 1410 ق.

665. شجره المبارکه فی أنساب الطالبیه، فخرالدین الرازی أبو عبدالله محمد بن عمر القرشی الطبرستانی، تحقیق: السید مهدی الرجائی، قم، نشر مکتبه السید المرعشی النجفی، الطبعه الاولي، 1409 ق.

666. شدالأثواب فی سد الأبواب، جلال الدین عبدالرحمان السیوطی، المطبوع ضمن الحاوی للفتاوی، بیروت دارالکتب العلمیه، 1403 ق و تحقیق: محمود فاخوری، دارالکتب العلمیه، 1399 ق.

667. شذرات الذهب فی أخبار من ذهب، أبو الفلاح عبدالحی بن العماد الحنبلی، بیروت، دارالکتب العلمیه، 1419 ق و المکتب التجاری، بیروت، بی تا.

668. شرح احقاق الحق، المرعشی، منشورات مکتبه السید المرعشی، قم، بی تا.

669. شرح الأخبار فی فضائل الائمة الاطهار، القاضی ابوحنیفه النعمان بن محمد التمیمی المغربي، تحقیق: السید محمد الحسینی الجلالی، قم، مؤسسه النشر الاسلامی التابعه لجماعه المدرسین، الطبعه الثانيه، 1414 ق.

670. شرح الاصول الخمسه، القاضی عبدالجبار الهمدانی (شرح أحمد بن الحسن) تحقیق عبدالکریم عثمان، مکتبه وهبه، مصر، 1384 ق.

671. شرح الزرقاني على موطأ مالك، محمد بن عبد الباقي الزرقاني، دارالكتب العلميه، بيروت، الطبعة الاولى، 1411 ق.

672. شرح السنه، للحسين بن مسعود البغوي، حققه شعيب الارناؤوط، المكتب الاسلامي، بي تا.

673. شرح الشفا، ملاعلى القارى، دارالكتب العلميه، بي جا، بي تا.

674. شرح صحيح مسلم، النووى، مؤسسه المختار للنشر و التوزيع، القايره، الطبعة الاولى، 2001 م، و دارالكتاب العربى، بيروت، الطبعة الثانيه، 1407 ق و دارالقلم، بيروت، 1987 م.

675. شرح العقائى النسفيه، التفتازانى، شركت صحافيه عثمانيه، مطبعه سى جنبرلى طاش جورانده، 1326 ق.

676. شرح العقيد الطحاويه، القاضى على بن محمد بن أبى العز الدمشقى، تحقيق: الدكتور عبدالله بن عبد المحسن الثيركى، مؤسسه الرساله، بي تا.

677. شرح معانى الآثار، أبوجعفر أحمد بن سلامه بن عبدالملك بن سلمه الأزدى الحجرى المصرى الطحارى الحنفى، تحقيق: محمد زهرى النجار، بيروت، دارالكتب العلميه، الثانيه، 1407 ق.

678. شرح المقاصد، مسعود بن عمر بن عبدالله الشهير بسعد الدين التفتازانى، تحقيق: الدكتور عبدالرحمن عماره، طبع الاولى، منشورات الشريف الرضى، قم، 1409 ق، 1989 م.

679. شرح مناقب محبى الدين عربى، سيد صالح موسى، تصحيح: مهدي افتخارى، مطبوعات دينى، 1386 ش.

680. -، تهران، بي نا، بي تا.

681. شرح المواقف فى علم الكلام، على بن مهد الجرجانى، الطبعة الاولى، مطبعه السعاده مصر، 1325 ق، 1907 م.

682. شرح نهج البلاغه، عزالدين عبدالحميد بن محمد بن أبى الحديد المعتزلى المعروف بابن أبى الحديد، چاپ قاهره، بى تا.
683. -، تحقيق: محمد ابوالفضل ابراهيم، بيروت، داراحياء الكتب العربيه، الطبعة الثانيه، 1385 ق و دارالكتب العلميه 1378 ق.
684. شرح نهج البلاغه، قطب الدين الراوندى، بى جا، بى نا، بى تا.
685. شرح نهج البلاغه، كمال الدين ميثم بن على بن ميثم البحرانى، بيروت، دارالعالم الاسلامى، الطبعة الثانى، 1410 ق.
686. شرف المؤيد لآل محمد، يوسف نبهانى، چاپ بيروت، بى تا.
687. شرف النبى المصطفى (صلى الله عليه وآله وسلم)، أحمد بن عبدالملك بن أبى عثمان بن محمد بن ابراهيم أبو سعد الخرکوشى النيشابورى الواعظ، طهران، 1361 ش.
688. الشريعه، أبوبكر محمد بن الحسين الآجرى، تحقيق: محمد حامد الفقى، بيروت، دارالكتب العلميه، الطبعة الاولى، 1403 ق.
689. شعب الايمان، أبوبكر أحمد بن الحسين البيهقى، تحقيق: أبى هاجر محمد السعيد بن بسيونى زغلول، بيروت، دارالكتب العلميه، الطبعة الأولى، 1410 ق.
690. الشفا بتعريف حقوق المصطفى، قاضى عياض بن موسى بن عياض، طبعة دارالفكر، بيروت 1409 ق، دار المكتبه العلميه، بيروت، با تحقيق على محمد البجاوى، طبع مطبعه عيسى البابى الحلبي و شركاء، و طبع الآستانه.
691. شفاء الغرام باخبار البلدالحرام، نقى الدين محمد بن احمد بن على الفالسى ابوطيب، داراحياء التراث العربى، قاهره، بى تا.
692. شواهد التنزيل، لقواعد التفضيل، عبيدالله بن احمد الحنفى النيسابورى المعروف بالحاكم الحكسانى، تحقيق: محمد باقر المحمودى، بيروت، مؤسسه الاعلمى للمطبوعات، الطبعة الاولى، 1393 ق و طهران، مؤسسه الطبع و النشر

التابعه لوزاره الثقافه و الارشاد الاسلامى، الطبعة الاولى، 1411 ق و چاپ مجمع احياء الثقافه الاسلاميه، بيروت، بى تا.

693. شواهد النبوه، عبدالرحمن الحامى الحنفى، انتشارات وحيد، بى جا، بى تا.

694. الشيخ الكلينى البغدادى و كتابه الكافى، الفروع، ثامر هاشم حبيب العميدى، چاپ اول، مطبوعه الاعلام الاسلامى، قم، 1414 ق.

695. شيخ المضيره ابوهريره، محمد ابوريه، مصر، دارالمعارف، بى تا.

696. شيعه در اسلام، علامه محمد حسين طباطبائى، دفتر انتشارات اسلامى، بى جا، 1378 ش.

697. صادى على الجلالين، احمد الصادى، المكتبه النوريه، باكستان، بى تا.

698. صحاح الاخبار فى نسب الفاطميه الاخيار، محمد بن سراج الدين الرفاعى، اركابى للتوزيع، المصوره على طبعه نخبه الاخبار فى الهند، بى تا.

699. الصحاح (تاج اللغه و صحاح العرييه)، اسماعيل بن حماد الجوهري، تحقيق: احمد عبدالغفور عطار، بيروت، دارالعلم للعالمين، الطبعة الرابعه، 1407 ق.

700. صحيح ابن حبان، ابن حبان البستى، مؤسسه الرساله، تحقيق: شعيب الارنؤوط، الطبعة الثانيه، 1414 ق، 1993 م.

701. صحيح ابن خزيمه، أبى بكر محمد بن اسحاق بن خزيمه السلمى النيسابورى، حققه الدكتور محمد مصطفى الاعظمى، المكتب الاسلامى، الطبعة الثانيه، 1412 ق.

702. صحيح البخارى، أبى عبدالله محمد بن اسماعيل بن ابراهيم بن المغيره بن بردزبه البخارى الجعفى، بيروت، داراحياء التراث العربى، دارالفكر، 1401 ق و با تحقيق: قاسم الشماعى الرفاعى، بيروت، الطبعة الاولى، 1407 ق.

703. -، دارالجيل، بيروت، بى تا.

704. صحيح الجامع الصغير وزيادته (الفتح الكبير)، محمد ناصر الدين الالبانى، المكتب الاسلامى، دمشق، الطبعة الثالثه، 1408 ق، 1988 م.

ص: 583

705. صحيح سنن الترمذى، الالبانى، مكتبه المعارف للنشر و التوزيع، الرياض، الطبعة الثانيه للطبعه الجديده، 1422 ق، 2002 م.
706. صحيح شرح العقيد الطحاوي، السيد حسن السقاف، دارالامام النووى، الاردن، الطبعة الاولى، 1416 ق.
707. صحيح مسلم، مسلم بن الحجاج القشيري النيسابوري، دارالفكر، بيروت، الطبعة الاولى، 1419 ق، 1999 م و طبع مطبعه، حليى.
708. -، تحقيق: محمد فؤاد عبدالباقي، بيروت، دار إحياء التراث العربى، بى تا.
709. -، تحقيق: الدكتور موسى شاهين، الدكتور احمد عمر هاشم، مؤسسه عزالدين للطباعه و النشر، بى جا، بى تا.
710. صحيح مسلم بشرح النووى، النووى اشافعى، دارالكتاب العربى، بيروت، 1407 ق.
711. صحيح المسند من فضائل الصحابه، مصطفى بن العدوى، السعوديه، دار ابن عفان، الطبعة الثانيه، 1419 ق، 1998 م.
712. الصحيح من سيره النبى الاعظم (صلى الله عليه و آل و سلم)، جعفر مرتضى الحسينى العاملى، قم، بى نا، 1403 ق.
713. صحيح موارد الظمان، الالبانى الرياض، دارالصمعي للنشر و التوزيع، الطبعة الاولى، 1422 ق، 2002 م.
714. صحيفه الامام الرضا عليه السلام، تحقيق: محمد مهدي نجف، مؤسسه طبع و نشر الآستانه الرضويه المقدسه، المؤتمر للامام الرضا عليه السلام، 1406 ق.
715. صحيفه اميرالمؤمنين، قديم ترين سند حديثى موجود در ميان مسلمانان، محمد صادق نجفى، نشره علوم حديث، پيايى 3، فروردين 1376 ش.
716. صحيفه السجاديه، الامام على بن الحسين عليه السلام، قم، مؤسسه الامام المهدي عليه السلام، الطبعة الرابعه، 1418 ق.

717. صراط السوي في مناقب آل النبي صل الله عليه وآله، محمود شيخاني قادري، بي جا، بي نا، بي تا.

718. الصراط المستقيم، علي بن يونس بياضي عاملي، المطبعة الحيدريه، نجف اشرف، 1384 ق.

719. -، تحقيق: محمد باقر البهودي، المكتبة المرتضويه، الطبعة الاولى، 1384 ق.

720. صفات الشيعة، أبو جعفر محمد بن علي بن الحسين بن موسى بن بابويه القمي المعروف بالشيخ الصدوق، طهران، مؤسسه انتشارات فراهاني، بي تا.

721. صفوه التفاسير، محمد علي الصابوني، بيروت، مؤسسه مناهل العرفان، الطبعة الاولى، 1406 ق و دارالكتب العلميه، بي تا.

722. صفه الصفوه، عبدالرحمان بن علي بن محمد أبوالفرج ابن الجوزي، تحقيق: محمود فاخوري، بيروت دارالمعرفه، الطبعة الرابعه، 1406 ق.

723. الصلاه و حكم تاركها، ابن قيم جوزي، قاهره، طبع الامام، بي تا.

724. الصله بين التشيع والتصوف، كامل المصطفى الشيبلي، بي جا، بي نا، بي تا.

725. الصوارم المهرقه، قاضي نورالله، بي جا، دارالكتب الاسلاميه، 1367 ق.

726. الصواعق المحرقة، احمد بن حجر الهيتمي المكي، بيروت، دارالكتب العلميه، مصر، دارالبلاغه، القاهره، دارالطباعه المحمديه و با تحقيق: عبدالوهاب عبداللطيف، مصر، مكتبه القاهره، بي تا.

727. صيدالخاطر، ابوالفرج عبدالرحمان علي بن الجوزي، بيروت، دارالكتب العلميه.

728. ضحى الاسلام، احمد امين، قاهره، مصر، مكتبه النهضه، بي تا.

729. الضعفا الكبير، ابو جعفر محمد بن عمرو بن موسى بن حماد العقيلي المكي، تحقيق: عبدالمعطي أمين قلعجي، بيروت، دارالكتب العلميه، الطبعة الاولى، 1404 ق.



730. الضعفاء و المتروكين، دارقطنى، بيروت، مؤسسه الرساله، 1404 ق.

731. طبقات الاولياء، أبو حفص عمر بن على بن أحمد ابن الملقن المصرى، تحقيق: نورالدين شريبه، بيروت، دارالمعرفه، الطبعة الثانيه، 1406 ق.

732. طبقات الحفاظ، السيوطى، بيروت، دارالكتب العلميه، الطبعة الاولى، 1403 ق.

733. طبقات الحنابله، ابن ابى يعلى الموصلى، تصحيح محمد حامد الفتى، القايره، مطبعه السنه المحمديه و بيروت، دار المعرفه.

734. طبقات الشافعيه، جمال الدين عبدالرحمن الاسنوى، بيروت، دارالفكر، الطبعة الاولى، 1416 ق، 1996 م.

735. طبقات الفقهاء ابو اسحاق الشيرازى، بيروت، دارالقلم، بى تا.

736. طبقات الشافعيه الكبرى، السبكى، تحقيق، محمود محمد الطناحى و عبدالفتاح محمد الحلو، مصر، دارالكتب العربيه.

737. طبقات الكبرى، ابن سعد كاتب واقدى، چاپ ليدن و بيروت و دار صادر، بيروت، بى تا.

738. الطبقات الكبرى، ابن سعد، دار بيروت، للطباعه و النشر و بيروت، ترجمه الامام الحسن و الحسين عليهم السلام منه من القسم غير المطبوع، تحقيق: السيد عبدالعزيز طباطبائى، قم، مؤسسه آل بيت عليهم السلام لاحياء التراث، الطبعة الاولى، 1415 ق.

739. الطبقات الكبرى، الشعراوى، دارالفكر المصوره على دار الرشاد الحديثه، دارالبیضاء، المغرب، الطبعة الاولى، 1419 ق، 1999 م.

740. طبقات المالكيه، شيخ محمد مخلوف مالكى مصرى، چاپ مصر، بى تا.

741. طبقات المحدثين بإصبهان، ابو محمد عبدالله بن محمد جعفر بن حيان معروف شيخ الانصارى، تحقيق: عبدالغفور عبدالحق حسى البلوشى، بيروت، مؤسسه الرساله، الطبعة الاولى، 1407 ق.

742. طبقات مفسران شيعه، بخشايش حقيقى، قم، دفتر نشر نويد اسلام، چاپ اول، 1371 ش.

743. طبقات المفسرين، جلال الدين سيوطى، طبع ليدن، بى تا.

744. طرائف سيد بن طاووس، ترجمه استاد داوود الهامى، دفتر نشر نويد اسلام، چاپ سوم، 1379 ش.

745. طرائف فى معرفه مذاهب الطوائف، رضى الدين على بن موسى ابن طاووس الحسنى الحسينى، قم، مطبعه الخيام، 1399 ق، مع طرح الثريب، ابوذرعه حافظ عراقى، چاپ مصر.

746. طرق الحكميه، ابن قيم جوزيه، چاپ مصر، بى تا.

747. العبر فى اخبار من غير، ابو عبدالله محمد بن احمد الذهبى، تحقيق: ابو هاجر محمد السعيد بن بسيونى زغلول، بيروت دارالكتب العلميه و طبعه مطبعه حكومه الكويت، 1948 م.

748. عجائب احكام اميرالمؤمنين، علامه سيد محسن امين، تحقيق فارس حسون كريم، مركز الغدير، بى جا، بى تا.

749. العدد القويه لدفع المخاوف اليوميه، رضى الدين على بن المطهر الحلى، تحقيق: السيد مهدي الرجائى، قم، مكتبه السيد المرعشى النجفى العامه، الطبعه الاولى، 1408 ق.

750. عدل الشاهد، علامه عثمان مدوخ، طبع قاهره، بى تا.

751. العذب الفائض بشرح عمده الفارض، ابراهيم بن عبدالله الفرضى، بيروت، دارالفكر، الطبعه الثانيه، 1974 م.

752. العرف الوردى فى أخبار المهدي، جلال الدين السيوطى، المطبوع فى ضمن «الحاوى للفتاوى»، ج 2، بيروت، دارالكتب العلميه، 1403 ق.

753. العطر الوردى شرح القطر الشهدى (شرح لمنظومه القطر الشهدى فى أوصاف المهدي)، البلييسى الشافعى، مصر، مطبعه بولاق، 1380 ق.

ص: 587

754. عقائد الاماميه، رضا المظفر، بيروت، دارالزهراء، الطبعة الرابعه، 1403 ق، 1983 م.

755. عقد الدرر في أخبار المنتظر، يوسف بن يحيى بن علي بن عبدالعزيز المقدسى الشافعى السلمى، تحقيق: عبدالفتاح محمد الحلو، القاهرة، مكتبه عالم الفكر، الطبعة الاولى، 1399 ق.

756. عقد الفريد، أحمد بن محمد عبد ربّه الاندلسى، بيروت، دارالكتاب العربى، الطبعة الاولى، 1411 ق وبيروت دارالكتب العلميه، 1384 ق.

757. -، ابن عبدربه، تحقيق: محمد سعيد العريان، الطبعة الاولى، مصر، المكتبه التجاربه الكبرى، 1359 ق، 1940 م.

758. عقيدته الامامه، على احمد سالوس، قاهره، دارالاعتصام، چاپ اول، 1978 م.

759. علل الشرايع، محمد بن على بن الحسين بن بابويه القمى الصدوق، تقديم: محمد صادق بحر العلوم، النجف الاشرف، مكتبه الحيدريه، 1385 ق و طبع قم، مكتبه الداورى، بى تا.

760. العلل المتناهيه فى الاحاديث الواهيه، أبو الفرج عبدالرحمان بن على بن الجوزى، تحقيق: خليل الميس، بيروت، دارالكتب العلميه، الطبعة الاولى 1403 ق.

761. علل الوارده فى الاحاديث النبويه، أبى الحسن على بن عمر بن أحمد بن مهدي الدارقطنى، تحقيق: محفوظ الرحمن زين الله السلفى، الرياض، دارالطبيه، الطبعة الاولى، 1405 ق.

762. علم الحديث، كاظم مدير شانه چى، قم، چاپ سوم، 1362 ش.

763. علوم الحديث و مصطلحانه، صبحى صالح، بيروت، 1985 م.

764. على عليه السلام امام الاثمه، احمد حسن الباقورى، بى نا، بى جا، بى تا.

765. على بن ابيطالب امام العارفين، احمد بن صديق غمارى، چاپ مصر، بى نا، بى تا.

766. علی علیه السلام پیشوای مفسران، محمد علی مهدوی راد، (به کوشش) مشعل جاوید، کتاب ولایت، چاپ اول، قم 1380 ش.
767. علی علیه السلام در کتاب اهل سنت، سید محمد باقر موسوی همدانی، انتشارات واژه، مؤسسه پژوهشی، چاپ یازدهم، 1384 ش.
768. علی مظلوم ترین چهره تاریخ، محمد صفایی نژاد، مشهد، انتشارات سخن گستر، 1384 ش.
769. عمدہ (عمدہ عیون صحاح الاخبار فی مناقب امام الابرار)، یحیی بن الحسن الاسدی الحلّی المعروف بابن البطریق، قم، مؤسسہ النشر الاسلامی التابعہ المدرسین، الطبعة الاولى، 1407 ق.
770. عمدہ الاخبار، احمد بن عبدالله العباسی، طبع السید السعد طریزونی، بی جا، بی تا.
771. عمدہ الطالب فی أنساب آل أبی طالب، جمال الدین احمد بن علی بن الحسن بن علی بن مهنا بن عنبہ الداوودی الحسنی، تصحیح: محمد حسن آل طالقانی، النجف الاشرف، منشورات المطبعة الحیدریه، الطبعة الثانية، 1380 ق.
772. عمدہ القاری شرح صحیح البخاری، محمود بن احمد بن موسی الحلّبی العینتابی القاهری المعروف بالبدر العینی، بیروت، دارالفکر، 1399 ق و ترکیه، چاپ آستانه، بی تا.
773. عمل الیوم واللیلہ، الدینوری (ابن السنی الحنفی)، الدکن، طبع حیدرآباد، بی تا.
774. العواصم من القواصم، ابوبکر ابن العربی، دارالجیل، بیروت، 1407 ق.
775. عون المعبود علی سنن ابی داوود، محمد اشرف عظیم آبادی، چاپ دهلی هند، و با تحقیق: عبدالرحمن محمد عثمان، السعودیہ، المکتبہ السلفیہ، بی تا.
776. عیسی پیام آور اسلام، مسیح درقرآن، دستور مباحله، احمد بهشتی، مجله درس های از مکتب اسلام، پیاپی 381، دیماه 1381 ش.

777. -، پياپی 382، بهمن 1381 ش.

778. العين، أبو عبد الرحمن الخليل بن أحمد الفراهيدي، تحقيق: مهدي الخزومي و ابراهيم السامري، قم، مؤسسه دارالهجره، الطبعه الاولى، 1405 ق.

779. -، انتشارات اسوه، قم، چاپ اول، 1414 ق.

780. عيون الاثر، ابن سيد الناس، قاهره، طبع القدسي، بی تا.

781. عيون الاخبار، ابو محمد عبدالله بن مسلم بن قتيبه الدينوري، بيروت، دارالكتاب العربي، والمؤسسه المصريه العامه، 1383 ق.

782. عيون الاخبار الرضا عليه السلام، أبو جعفر محمد بن علي بن الحسين ابن بابويه القمي المعروف بالشيخ الصدوق، تحقيق: شيخ حسين الاعلمي، بيروت، مؤسسه الاعلمي للمطبوعات، الطبعه الاولى، 1404 ق.

783. -، تحقيق مؤسسه الامام الخميني، بی جا، بی تا.

784. عيون التواريخ، محمد بن شاکر الکتبي، العراق، وزاره الثقافه و الاعلام، طبع دارالرشيد للنشر، 1980 م.

785. عيون المعجزات، حسين بن عبد الوهاب، بيروت، مؤسسه الاعلمي للمطبوعات، الطبعه الثالثه، 1403 ق، نجف، و المطبعه الحيدريه، بی تا.

786. الغارات (أو الاستنفار و الغارات)، أبو اسحاق ابراهيم بن محمد بن سعيد بن هلال المعروف بابن هلال الثقفي، تحقيق: السيد عبد الزهراء الحسيني، بيروت، دارالأضواء، الطبعه الاولى، 1407 ق و چاپخانه حيدري، ايران، بی تا.

787. غاليه المواعظ و مصباح المتعظ و قبس الواعظ، خيرالدين أبو البركات نعمان بن محمود الأوسي، بيروت، دارالمعرفه، بی تا.

788. غايه المأمول شرح التاج الجامع للأصول، منصور علي ناصف، المطبوع بحاشيه التاج الجامع للأصول، بيروت، دارالكتب العلميه، بی تا.

789. غايه المرام، سيد هاشم بحراني، تحقيق: سيد علي عاشور، بيروت، مؤسسه التاريخ العربي، چاپ اول، 2001 م، و نشر المعارف الاسلاميه، ايران، بی تا.

ص: 590

790. غايه النهايه فى طبقات القراء، ابن جزرى، چاپ دوم، دارالكتب العلميه، بيروت، 1402 ق.
791. الغدير فى الكتاب و السنه و الأدب، عبدالحسين الامينى، طهران، دارالكتب الاسلاميه، 1408 ق و بيروت، دارالكتب العربى، 1397 ق.
792. غرائب القرآن و رغائب الفرقان، نظام الدين الحسن بن محمد بن الحسين القمى نيشابورى، بيروت، دارالكتب العلميه، 1996 م.
793. -، تحقيق: ابراهيم عطوه عوض، مصر، الطبعة الاولى، 1381 ق.
794. -، (پارقى جامع البيان)، مصر 1312 ق.
795. غررالحكم و دررالکلم، عبدالواحد الآمدى التيمى، بيروت، مؤسسه الاعلمى للمطبوعات، الطبعة الاولى، 1407 ق.
796. غريب الحديث، ابوعميد القاسم بن سلام الهروى، بيروت، دارالكتاب العربى، بى تا.
797. غريب الحديث، ابو محمد عبدالله بن مسلم بن قتيبه الدينورى، بيروت، دارالكتب العلميه، الطبعة الاولى، 1408 ق.
798. غريب الحديث، ابى سليمان محمد بن ابراهيم الخطايبى البستى، تحقيق: عبدالكريم ابراهيم الغرباوى، المملكة العربى السعودى جامعه ام القرى مركز البحث العلمى و احياء التراث الاسلامى، بى جا، بى تا.
799. غريب الحديث، ابى الفرج عبدالرحمن بن على بن محمد بن على بن الجوزى، حققه الدكتور عبدالمعطى أمين قلعجى، بيروت، دارالكتب العلميه، بى تا.
800. الغنيه، شيخ عبدالقادر الجيلانى الحسنى، تحقيق: فرج توفيق الوليد، بغداد، مكتبه الشرق الجديد، بى تا.
801. غياث الأمم فى الثبات الظلم، عبدالملك للجوينى، تحقيق: عبدالعظيم الديب، قطر، الطبعة الاولى، 1400 ق.

802. الغيبة، محمد بن ابراهيم النعماني ابن أبي زينب، تحقيق: علي اكبر غفاري، طهران، مكتبة الصدوق، بي تا.
803. الغيبة، ابو جعفر محمد بن الحسن المعروف بالشيخ الطوسي، تحقيق: عبادالله الطهراني وعلي أحمد ناصح، قم، مؤسسه المعارف الاسلاميه، الطبعة الاولى، 1411 ق.
804. فاطمه زهرا (سلام الله عليها) در كلام اهل سنت، سيد مهدي هاشمي حسيني، انتشارات حر، 1383 ش.
805. الفائق في غريب الحديث، ابوالقاسم الزمخشري، بيروت، دارالكتب العلميه، الطبعة الاولى، 1417 ق.
806. -، تحقيق: محمد ابوالفضل ابراهيم، قاهره، داراحياء الكتب العربيه، الطبعة الاولى، 1366 ق، 1947 م.
807. الفتاوى، ابن تيميه، الرباط، مكتبة المعارف، بي تا.
808. الفتاوى الحديثه، ابن شاکر کتبی، تدوين شيخ محمد بخيت، بيروت، داراحياء التراث العربي، 1402 ق.
809. فتح الباري في شرح صحيح البخاري، ابن حجر العسقلاني، مصر، المطبعة الكبرى الميرييه ببلاق، الطبعة الاولى، 1300 ق و بيروت، دارالمعرفه، الطبعة الثانيه، بي تا.
810. فتح البيان، سيد محمد صديق حسن خان ملك بهومان، بولاقي، مصر، بي تا.
811. فتح المبين في فضائل الخلفاء الراشدين، احمد زيني دحلان، چاپ حاشيه سيره النبويه يا افسست بيروت از مصر، بي تا.
812. فتح الرحمن في تفسير القرآن، عبدالمنعم احمد تعيلب، قاهره، دارالسلام، 1995 م.
813. فتح الملك العلي بصحة حديث باب مدينه العلم علي، حافظ احمد بن الصديق المغربي، اصفهان، مكتبه أميرالمؤمنين، بي تا.

814. فتح القدير الجامع بين الروايه و الدرايه فى علم التفسير، محمد بن على بن الشوكانى، اعنى به و راجع اصوله يوسف الغوش، بيروت، دارالمعرفه، بى تا و دارالكلم الطيب.
815. فتح الكبير فى ضم الزياده الى الجامع الصغير السيوطى، الشيخ يوسف النبهانى، طبع مصطفى الحلبى و طبع مصر و طبع دارالكتب العربيه، بى تا.
816. الفتن، ابو عبدالله نعيم بن حماد المروزى، مخلوط.
817. فتوحات الاهيه بتوضيح تفسير الجلالين، امام سليمان بن عمر العجياى، تصحيح: ابراهيم شمس الدين، بيروت، دارالكتب العلميه، 1416 ق.
818. فتوحات الاسلاميه، احمد زينى دحلان، چاپ مصر، بى تا.
819. فجر الاسلام، احمد امين مصرى، بيروت، 1969 م.
820. فخر فى أنساب الطالبين، ابوطالب اسماعيل بن الحسين بن محمد المروزى الازوارقانى، تحقيق: السيد مهدي الرجائى، قم، نشر مكتبه السيد المرعشى النجفى، الطبعة الاولى، 1409 ق.
821. فرائد السمطين فى فضائل المرتضى و البتول و السبطين، ابراهيم حموينى الجوينى، چاپ بيروت، مؤسسه المحمودى للطباعه و النشر، بى تا.
822. فرائد فوائد الفكر فى الامام المهدي المنتظر، شيخ مرعى بن يوسف الكرمى، نقلنا عنه بواسطه «معجم أحاديث الامام المهدي (عجل الله تعالى فرجه)».
823. الفردوس بمأثور الخطاب، ابوشجاع شيرويه الديلمى، بيروت، دارالكتب العلميه، چاپ اول، 1406 ق.
824. الفرق بين الفرق، عبدالقاهر البغدادى، تحقيق: محمد محبى الدين عبد الحميد، بيروت، دارالمعرفه، و دارالجيل، بى تا، دار الافاق الجديده، 1408 ق.
825. الفرقان فى تفسير القرآن، محمد صادقى تهرانى، انتشارات فرهنگ اسلامى، تهران، 1406 ق.



826. فرهنگ نامه قرآنی، محمد جعفر یاحقی، مشهد، بنیاد پژوهش های اسلامی، آستان قدس رضوی، چاپ اول، بی تا.
827. فرهنگ عقاید اسلامی، جعفر سبحانی، چاپ اول، قم، انتشارات توحید، 1373 ش.
828. فذک فی التاریخ، سید محمد باقر صدر، بی جا، بی نا، بی تا.
829. فصل الخطاب، محمد خواجه پارسای بخاری، چاپ هند، بی تا.
830. الفصل فی الملل والنحل، علی بن حزم الاندلسی، بیروت، دارالمعرف، (مصوره عن طبعه الخانجی، مصر)، الطبعة الثانية، 1395 ق.
831. الفصل المقال فی شرح کتاب الامثال، ابو عبید الکبری، تحقیق: احسان عباس و عبدالمجید عابدین، بیروت، دارالامانه، 1401 ق.
832. الفصول المختاره، محمد بن النعمان العکبری، قم، المؤتمر العالمی بمناسبه ذکری الفیه الشیخ المفید، الطبعة الاولى، 1413 ق.
833. الفصول المهمه فی معرفه الاثمه، نورالدین ابن صباغ مالکی، چاپ ایران و نجف: المطبعه الحیدریه و دارالاضواء، بی نا.
834. فضائح الباطنیه، ابو حامد الغزالی، تحقیق: عبدالرحمن بدوی، القاهره، الدار القومیه للطباعه و النشر، 1383 ق.
835. فضائل اهل بیت از دیدگاه قرآن و سنت در بیان مفسرین برجسته اهل سنت، محمد رضا نور محمدی، مجله تبیان، شماره 30، 1377 ش.
836. -، (قسمت اول)، تبیان، شماره 31، مهر و آبان، 1377.
837. -، تبیان، شماره 32، بهمن و اسفند، 1377.
838. -، (قسمت سوم)، تبیان، شماره 33، فروردین و اردیبهشت، 1378.
839. -، (قسمت چهارم)، تبیان، شماره 34، خرداد و شهریور، 1378.
840. فضائل الخمسه من صحاح السنه، سید مرتضی حسینی فیروز آبادی، ترجمه شیخ محمد باقر ساعدی، انتشارات فیروزآبادی، 1374 ش.

841. -، نجف اشرف، عراق، بی تا.

842. فضائل سیده النساء، عمر بن شاهین، القاہرہ، مکتبہ التریبہ الاسلامیہ، الطبعة الاولى، 1411 ق.

843. فضائل الصحابه، احمد بن حنبل، بیروت مؤسسہ الرسالہ، الطبعة الاولى، 1403 ق، 1983 م.

844. فضائل امیر المؤمنین من فضائل الصحابه، تحقیق: سید عبد العزیز الطباطبائی، الطبعة الاولى، بی تا.

845. فضائل علوی در حدیث دیگران، حسن عبداللہی، سبزوار، انتشارات ابن یمین، چاپ اول، 1381 ش.

846. فضائل علی علیہ السلام از زبان غیر شیعہ، محمد تقی صدفی، دفتر نشر برگزیدہ، چاپخانہ سلمان فارسی، چاپ سوم، پاییز، 1376 ش.

847. فضائل القرآن، أبو عبد اللہ محمد بن ایوب بن الضریس البجلی، تحقیق: عزوہ بدیر، دمشق، دارالفکر، الطبعة الاولى، 1408 ق.

848. فضائل القرآن، ابن کثیر، بیروت، دارالفکر، بی تا.

849. فضائل مصر و أخبارها و خواصها، ابن زولاق، قاہرہ، مکتبہ الخانجی، بی تا.

850. فضل المبین فی فضائل الخلفاء الراشدين و اهل بیت الطاهرین، طبع هامش السیرہ الدحلانیہ، بی جا، بی تا.

851. الفقه علی المذاهب الخمسه، محمد جواد مغنیہ، بیروت، دارالجواد، الطبعة الثامنة، 1404 ق.

852. فلاح السائل، رضی الدین أبو القاسم علی بن موسی المعروف بالسید ابن طاووس، قم، مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، بی تا.

853. فواتح الرحموت (حاشیہ المستصفی)، ابن نظام الدین انصاری، بی جا، بی نا، بی تا.

ص: 595

854. فوات الوفيات، محمد بن شاکر الکتبی، تحقیق: احسان عباس، بیروت، دارصادر.
855. الفوائد البهیه فی تراجم الحنفیه، أبو الحسنات الکنوی الهندی، بیروت دارالمعرفه، بی تا.
856. فهارس اعلام شذرات الذهب، احمد ابراهیم محمد، بیروت، دارالکتب العلمیه، 1410 ق.
857. الفهرست (کتاب فهرست)، محمد بن اسحاق بن ندیم، تحقیق: رضا تجدد، طهران، 1319 ق.
858. فهرست کتب الشیعہ و أصولهم و أسماء المصنفین و أصحاب الاصول، ابو جعفر محمد بن الحسن الطوسی المعروف بالشیخ الطوسی، قم، منشورات رضی، بی تا.
859. فی الانتظار الامام، عبدالهادی الفضلی، قم، مطبعه مهر، طبع اول، 1979 م.
860. فیض الباری علی صحیح البخاری، الکتبمیری دیوبندی، بیروت، دارالمعرفه، بی تا.
861. فیض القدر شرح الجامع الصغیر، محمد عبدالرؤف المناوی الشافعی، بیروت، دارالکتب العلمیه، الطبعه الاولی، 1415 ق، دارالمعرفه، دارالفکر و چاپ مصر، بی تا.
862. قادتنا کیف نعرفهم، المیلانی، الطبعه الثانيه، قم، 1413 ق.
863. قاموس الرجال، محمد تقی التستری، قم، مؤسسه النشر الاسلامی التابعه لجماعه المدرسین، الطبعه الثانيه، 1410 ق، و مرکز نشر کتاب، 1379 ق.
864. قاموس قرآن، سید علی اکبر قریشی، تهران، دارالکتب الاسلامیه، 1372 ش.
865. قاموس المحيط، محمد بن یعقوب الفیروزآبادی، بیروت، دارالمعرفه، بی تا.
866. قراءه فی کتب العقائد، المذهب الحنبلی نموذجاً، حسن بن فرحان المالکی، عمان، الاردن، مرکز الدراسات التاريخیه، بی تا.

867. القرائتها المتواتره، حبشي، چاپ اول، دارالفكر، بی تا.

868. قرآن در اسلام، علامه سيد حسين طباطبائي، قم، انتشارات اسلامي، بی تا.

869. قرآن و السيف المنتخب من مروناات التراث، ابن تيميه، بی جا، بی نا، بی تا.

870. قرآن و عترت در پيرامون حديث ثقلين، ابوتراب هدايي، مشهد، آذروش، چاپ اول، 1365 ش.

871. قرب الاسناد، ابوالعباس عبدالله بن جعفر الحميري، تحقيق مؤسسسه آل البيت عليهم السلام لاهياء التراث، قم، الطبعة الاولى، 1413 ق.

872. قره العينين، شاه ولي الله دهلوي، احمد بن عبدالرحيم، چاپ پيشاور، بی تا.

873. القرى القاصد أم القرى، محب طبري، چاپ مصر، بی تا.

874. قصص الانبياء اسماعيل بن عمر بن كثير الدمشقي، تحقيق: عبدالقادر أحمد عطا، بيروت، المكتبة الاسلاميه، بی تا.

875. قصص الانبياء، ابى اسحاق احمد بن ابراهيم ثعلبي، بيروت، داراحياء التراث العربي، بی تا.

876. قضاه الأندلسي، قاضى على بن عبيدالله مالقي، قاهره، دارالكاتب، بی تا.

877. القطر الشهدي فى أوصاف المهدي، الحلواني الشافعي، مصر، مطبعة الماهد، 1345 ق.

878. قوت القلوب، محمد بن على بن عطيه الحارثي المشهور بأبي طالب المكي، تحقيق، باسل عيون السود، بيروت، دارالكتب العلميه، الطبعة الاولى، بی تا.

879. القول البديع، السخاوي، طبع حلب، بی نا، بی تا.

880. القول الفصل، سيد علوى حداد حضر مي، چاپ جاوه، بی تا.

881. القول المختصر فى علامات المنتظر، ابن حجر العسقلاني، نسخه مصوره عن نسخه مكتبه الامام اميرالمؤمنين العامه فى النجف الاشرف، بی تا.

882. القول المستحسن فى فخر الحسن، مولوى حسن زمان، مطبعة المشتهره عزيز دكن، الواقعه بحيدرآباد، قاعده مملكه بلاد الدكن، 1312 ق.

883. الكاشف، الذهبي، دارالفكر، بيروت، الطبعة الاولى، 1418 ق، 1997 م.

884. الكاف الشاف، فى تخريب احاديث الكشاف، ابن حجر عسقلانى، مصر، طبع مصطفى محمد، و طبع التجاربه الكبرى، بى تا.

885. الكافى، محمد بن يعقوب الكلينى الرازى، اسلاميه 1388 ق و فروع حيدرته، 1377 ق.

886. -، تحقيق: على اكبر غفارى، طهران، دارالكتب الاسلاميه، الطبعة الخامسه، 1363 ش.

887. الكامل، ابوالعباس محمد بن يزيد المبرد، تحقيق: محمد احمد الدالى، بيروت، مؤسسه الرساله، الطبعة الثالثه، 1413 ق.

888. الكامل الزيارات، أبوالقاسم جعفر بن محمد بن قولويه القمى، تصحيح: عبدالحسين الأمينى التبريزى، النجف الاشرف، المطبعه المرتضويه، 1356 ق.

889. الكامل فى التاريخ، على بن محمد بن عبدالكريم الشيبانى المعروف بابن الاثير الحرزى، بيروت، دار صادر، 1402 ق و مؤسسه التاريخ العربى، 1889 م.

890. الكامل فى الجرح و التعديل، أبى احمد ابن عدى، چاپ بيروت، بى نا، بى تا.

891. الكامل فى ضعفاء الرجال، عبدالله بن عدى الجرجانى المعروف بابن عدى، بيروت، دارالفكر، الطبعة الثالثه، 1409 ق.

892. كاوش هاى علمى در رجال و اساتيد روايات اهل سنت، حاج ميرزا حسن غفارى، بى جا، بى تا.

893. كتاب الله و اهل بيت فى حديث ثقلين من مصادر اهل السنه، گروه تحقيق مسئله امامت، مدرسه امام باقر عليه السلام، بى جا، 1422 ق.

894. كتاب الحيوان، عمرو بن بحر جاحظ، تحقيق: عبدالسلام هارون، بيروت مؤسسه التاريخ العربى، 1410 ق.

895. كتاب سليم بن قيس الهلالى العامرى الكوفى، تحقيق: محمد باقر الانصارى، قم، نشر الهادى، الطبعة الاولى، 1415 ق.

896. كتاب السنه، ابى بكر عمرو بن أبى عاصم الضحاك بن مخلد الشيبانى، بيروت، المكتب الاسلامى، بى تا.

897. كتاب العلم، ابو عمر بن عبدالبر قرطبى، بى جا، بى نا، بى تا.

898. كتاب الكنى، أبو عبدالله اسماعيل بن ابراهيم الجعفى البخارى، المطبوع فى آخر الجزء 8، من كتاب التاريخ الكبير، بيروت، دارالكتب العلميه، بى تا.

899. كتاب مقدس.

900. كتاب الولايه، ابوالعباس ابن عقيدته، جمع محمد حسين حرزالدين، قم، انتشارات دليل، چاپ اول، بى تا.

901. الكشاف، محمود بن عمر بن محمد بن أحمد الزمخشري، بيروت، دارالكتاب العربى، 1361 ق و منشورات البلاغه، 1415 ق.

902. كشف، جعفر بن منصور اليمن، تحقيق مصطفى غالب، بيروت، دارالاندلس، الطبعة الاولى، 1404 ق.

903. كشف الأستار عن زوائد البزار على الكتب السنه، نورالدين على بن ابى بكر الهيثمى، تحقيق: حبيب الرحمان الأعظمى، بيروت، مؤسسه الرساله، الطبعة الأولى، 1399 ق.

904. كشف الاسرار وعده الابرار، (خواجه عبدالله انصارى)، ابوالفضل رشيدالدين ميبدى، تهران، اميركبير، 1376 ش.

905. -، تهران، چاپ اول، به اهتمام على اصغر حكمت، 1325 ش.

906. كشف الظنون عن أسامى الكتب و الفنون، حاجى خليفه، بيروت، دارالفكر، 1402 ق، 1982 م و دار احياء التراث العربى.

907. كشف الغمه فى معرفه الاثمه، على بن عيسى الإربلى، تصحيح: هاشم الرسولى المحلاتى، بيروت، دارالكتاب الاسلامى، الطبعة الاولى، 1401 ق.

908. كشف المراد فى شرح تجريد الاعتقاد، ابن مطهر الحلى، قم، مكتبه المصطفوى، بى تا.

909. الكشف و البيان فى تفسير القرآن، ابى اسحاق احمد بن ابراهيم نيشابورى ثعلبى، المكتبه العامه آيه الله العظمى مرعشى النجفى، بى تا.
910. كشف اليقين فى فضائل اميرالمؤمنين عليه السلام، الحسن بن على بن المطهر الحلى، تحقيق: على آل كوثر، قم، مجمع احياء الثقافه الاسلاميه، الطبعة الاولى، 1413 ق.
911. كفايه الأثر فى النص على الأئمه الاثنى عشر، أبوالقاسم على بن محمد بن على الخراز القمى الرازى، تحقيق: السيد عبداللطيف الحسينى الكوه كمرى خوئى، قم، انتشارات بيدار، 1401 ق.
912. كفايه الخصام، علامه نسفى، طبع تهران، بى نا، بى تا.
913. كفايه الخصام، هاشم بحراني، ترجمه غايه المرام بحراني، مترجم محمد تقى دزفولى، تحقيق: حسين صفا خواه، تهران، احياء الكتاب، 1383 ق.
914. كفايه الطالب فى مناقب على بن أبى طالب عليه السلام، محمد بن يوسف بن محمد الكنجى الشافعى، تحقيق: محمد هادى الإمينى، طهران، دار احياء تراث أهل البيت عليهم السلام، الطبعة الثالثه، 1404 ق.
915. كفايه الطالب اللبيب فى خصائص الحبيب المعروف بالخصائص الكبرى، جلال الدين السيوطى الشافعى، دارالكتاب العربى، بى جا، بى تا.
916. كلمه الغراء فى تفضيل الزهراء (همراه فصول المهمه)، سيد عبدالحسين شرف الدين، المطبعة الحيدريه، 1969 م.
917. كليات ديوان شمس، جلال الدين محمد بلخى، تصحيح بديع الزمان فروزانفر، بى جا، بى نا، بى تا.
918. كمال الدين و تمام النعمه، أبو جعفر محمد بن على بن الحسين بن بابويه القمى المعروف بالشيخ الصدوق، تحقيق: على اكبر غفارى، قم، مؤسسه النشر الاسلامى التابعه لجماعه المدرسين، 1405 ق.

919. كنز الدقائق، محمد رضا القمي مشهدي، تهران مؤسسه الطبع و النشر التابعه لوزراه الثقافه و الارشاد الاسلامي، 1991 م.
920. كنز العمال في سنن الاقوال و الافعال، علاء الدين المتقى بن حسام الدين الهندي، تصحيح: صفوه السقا، مؤسسه الرساله، بيروت، الطبعه الخامسه، 1405 ق.
921. -، حيدر آباد الدكن، به كوشش بكر حيانى، بيروت، مؤسسه الرساله، بى تا.
922. كنز الفوائد، محمد بن على بن عثمان الكراچكى الطرابلسى، تحقيق، عبدالله نعمه، بيروت، دارالأضواء، 1405 ق.
923. كنوز الحقايق في حديث خير الخلائق، مناوى، مصر، چاپ بولاق، بى تا.
924. الكنى و الاسماء، ابوبشر محمد بن احمد بن حماد الدولابى، المطبعه الهنديه، بى تا.
925. الكنى و الالقاب، الشيخ عباس بن محمد رضا القمى، صيدا، مطبعه العرفان، 1358 ش.
926. كوكب الدرى، محمد صالح كشفى حنفى، چاپ پاكستان، بى تا.
927. كواكب الدريره، المناوى، مصر، الطبعه الاولى، 1357 ق، 1938 م.
928. گلستان، شيخ مصلح الدين سعدى، تهران، انتشارات رجبى، چاپ چهارم، 1369 ش.
929. اللآلى المصنوعه فى الاحاديث الموضوعه، جلال الدين السيوطى، بيروت، دارالمعرفه، 1403 ق و چاپ لکنهو.
930. لباب الالباب فى فضائل الاصحاب، عمر بن عيسى بن أبى عبدالله الخطيبى الدهقلى، المكتبه العامه لآيه الله العظمى مرعشى النجفى، بى تا.



931. لباب الأنساب و الألقاب و الاعقاب، أبو الحسن على بن القاسم بن زيد البيهقي الشهير بابن فندق، تحقيق: السيد مهدي الرجائي، قم، نشر مكتبة السيد المرعشي النجفي، الطبعة الاولى، 1410 ق.

932. لباب التأويل في معاني التنزيل، البغدادي الصوفي المعروف بالخازان، قاهره، مطبعة الاستقامة، الطبعة الاولى، 1374 ق، 1955 م و بيروت، دارالمعرفه.

933. لباب في تهذيب الانساب، عزالدين ابن الاثير الجزري، دارالفكر، الطبعة الاولى، 1423 ق.

934. لباب في علوم الكتاب، ابي حفص عمر بن على بن عادل الدمشقي الحنبلي، بيروت، دارالكتب العلميه، بي تا.

935. لباب النقول في أسباب النزول، جلال الدين السيوطي، تحقيق: بديع السيد اللحام، بيروت، دارالهجره، الطبعة الاولى، 1410 ق.

936. -، ترجمه عبدالكريم ارشد، تحقيق: عبدالرزاق المهدي، تربت جام، انتشارات شيخ الاسلام احمد جام، چاپ اول، 1384 ش.

937. اللزوميات، أبو العلاء احمد بن عبدالله المعري، بيروت، دارالكتب العلميه، الطبعة الثانيه، 1406 ق.

938. لسان العرب، أبو الفضل جمال الدين محمد بن مكرم بن منظور المصري، بيروت، دارصادر، 1410 ق و داراحياء التراث العربي.

939. لسان الميزان، احمد بن على بن حجر العسقلاني، طبع بيروت، مؤسسه الاعلمي المطبوعات، بي تا.

940. لغت نامه، على اكبر دهخدا، زير نظر محمد معين، تهران، دانشكده ادبيات دانشگاه تهران، 1337 ش.

941. اللمع في التصوف، ابونصر عبدالله طوسي سراج شافعي، چاپ مصر، بي تا.

942. لمع الادله في قواعد اهل السنه و الجماعه، عبدالملك الجويني، تحقيق: فوقيه حسين، القاهره، الدار المصريه، الطبعة الاولى، 1965 م.

ص:602

943. لوائح الانوار البهيه و سواطع الاسرار الاثريه، لشرح الدرره المضيئه فى عقده الفرقة المرضيه، السفارينى الحنبلى، مصر مطبعه المنار، 1324 ق.
944. اللهوف فى قتلى الطخوف، على بن موسى بن جعفر بن محمد بن طاووس الحسينى، النجف الاشرف، منشورات المطبعه الحيدريه، 1369 ق و 1385 ق، قم، منشورات الرضى، الطبعة الثانية، 1364 ش.
945. مئه منقبه من مناقب اميرالمؤمنين عليه السلام و الائمة من ولده، أبوالحسن محمد بن أحمد بن على بن شاذان القمى، تحقيق: نبيل رضا علوان، الطبعة الثانية، 1413 ق.
946. المؤتلف و المختلف، أبوالحسن على بن عمر الدار قطنى البغدادي، تحقيق: موفق بن عبدالله بن عبدالقادر، بيروت، دارالغرب الاسلامى، الطبعة الاولى، 1406 ق.
947. ما نزل من القرآن فى على عليه السلام، حافظ ابونعيم اصفهانى، جمع و ترتيب: محمد باقر محمودى، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامى، 1406 ق.
948. مباحث فى علوم القرآن، صبحى صالح، بى جا، بى تا.
949. المباحث فى تفسير الموضوعى، مصطفى مسلم، چاپ اول، دارالقلم، 1410 ق.
950. مبارق فى الازهار فى شرح مشارق الانوار، رضى الدين الحسن بن محمد بن الحسن الصغائى، شارحه: عزالدين عبداللطيف بن عبدالعزيز المعروف بابن الملك، طبع أحمد كامل، بى جا، بى تا.
951. مبانى تكلمه المنهاج، سيد ابوالقاسم الخوئى، بيروت، دارالزهراء، بى تا.
952. المبسوط، شمس الدين السرخسى، بيروت، دارالكتب العلميه، بى تا.
953. متشابه القرآن و مختلفه، ابو جعفر محمد بن على بن شهر آشوب، انتشارات بيدار، بى جا، بى تا.
954. مثالب العرب، أبو المنذر هشام بن محمد ابن السائب الكلبى، تحقيق: نجاح الطائى، بيروت، دارالهدى، الطبعة الاولى، 1419 ق.

955. مثير الغرام الساكن إلى أشرف الاماكن، محمد بن علي الجوزي الشافعي، تحقيق: محمد حسن اسماعيل، بيروت، دارالكتب العلميه، الطبعة الاولى، 1416 ق.
956. مجالسه و جواهر العلم، ابوبكر احمد دينوري، چاپ معهد عربي، فرانكفورت، بي تا.
957. المجتبى، محمد بن حسن بن دريد بصرى، چاپ حيدرآباد، بي تا.
958. المجتبى من الدعاء المجتبى، سيد رضى الدين على بن موسى بن طاووس، تحقيق: صفاء الدين البصرى، مؤسسه الطبع و النشر التابعه الآستانه الرضويه المقدسه، الطبعة الاولى، 1413 ق.
959. المجدى فى أنساب الطالبين، ابوالحسن على بن محمد العلوى العمرى النسابه، تحقيق: أحمد المهدي الدامغاني، قم، نشر مكتبه السيد النجفى المرعشى، الطبعة الاولى، 1409 ق.
960. المجروحين من المحدثين و الضعفاء و المتروكين، محمد بن حبان بن أحمد أبى حاتم التميمى البستى، تحقيق: محمود ابراهيم زايد، مكة المكرمه، دارالباز للنشر و التوزيع، بي تا.
961. -، حلب، الدار الوعى، 1396 ق.
962. مجمع الامثال، ابوالفضل، احمد بن محمد النيسابورى الميدانى، تحقيق: محمد محى الدين عبدالحميد، الطبعة الثالثه، 1393 ق.
963. مجمع بحار الانوار، محمد طاهر فتنى هندی، چاپ فولشكور، بي تا.
964. مجمع البحرين، فخر الدين الطريحي، تحقيق: السيد أحمد الحسينى، طهران، المكتبه الموتضويه، 1362 ش.
965. مجمع البيان فى تفسير القران، أبوعلى الفضل بن الحسن الطبرسى، بيروت، دارالمعرفه، الطبعة الاولى، 1406 ق و داراحياء التراث العربى، 1379 ق.

966. مجمع الزوائد و منبع الفوائد، نورالدين الهيثمي، طبع سوم، بيروت، دارالكتاب العربي، 1407 ق.

967. مجمع اللغة، احمد بن فارس، طبع طهران، بي نا، بي تا.

968. المجموع شرح المهذب، يحيى بن شرف النووي، المدينة المنوره، المكتب السلفيه، بي تا.

969. -، تحقيق: السيد جلال الدين الحسيني، قم، دارالكتب الاسلاميه، الطبعة الثانيه، بي تا.

970. المحاسن الازهار في مناقب امام الابرار، ابو عبدالله حميد بن احمد الحلبي، تحقيق: محمد باقر المحمودي، قم، نشر جمع احياء الثقافه الاسلاميه، الطبعة الاولى، 1422 ق.

971. المحاسن التأويل، جمال الدين قاسمي، بيروت، مؤسسه التاريخ العربي، چاپ اول، 1415 ق.

972. -، تحقيق: محمد فؤاد عبدالباقي، بيروت، دارالفكر، بي تا.

973. المحاسن والاضداد، أبوعثمان عمرو بن بحر الجاحظ البصري، تحقيق: عاصم عيتاني، بيروت، دار احياء العلوم، الطبعة الاولى، 1406 ق.

974. -، تحقيق محمد سويد، بيروت، داراحياء العلوم، الطبعة الاولى، 1406 ق.

975. محاضرات الادباء محاورات الشعراء و البلغاء، ابوالقاسم حسين بن محمد الراغب الاصبهاني، بيروت، منشورات دارمكتبه الاحياء، بي تا.

976. محاضره الابرار و مسامره الاخيار، ابن عربي، مصر، طبع مطبعه الشعراوى، بي تا.

977. محاضره الاوائل، علامه الشيخ على دده السكتواري البسنوي الحنفي، طبع اسلامبول، بي تا.

978. المحبر، ابو جعفر محمد بن حبيب، بيروت، منشورات دار الافاق الجديده، بى تا.

979. المحجه البيضاء، فيض كاشانى، قم، انتشارات اسلامى وابسته به جامعه مدرسين، بى تا.

980. المحصول فى علم الاصول الفقه، فخرالدين الرازى، تحقيق: طه جابر فياض، منشورات جامعه محمد بن سعود الاسلاميه، 1400 ق و مؤسسه الرساله.

981. المحلى، ابو محمد على بن أحمد بن سعيد بن حزم الاندلسى، تحقيق: لجنه احياء التراث العربى، بيروت، منشورات دارالآفاق الجديده، بى تا.

982. -، تحقيق: أحمد محمد شاکر، بيروت، دارالفکر، بى تا.

983. المحرر الوجيز فى تفسير الكتاب العزيز، ابى محمد عبدالحق الاندلسى، بيروت، دارالکتب العلميه، 1992 م.

984. -، تحقيق: عبدالسلام عبدالشافى محمد، قم، مكتبه مرعشى نجفى و طبع بيروت، 1412 ق.

985. مختصر تاريخ دمشق ابن عساکر، جمال الدين محمد بن مکرم انصارى، چاپ طوب قبوسراى، اسلامبول، بى تا.

986. مختصر تاريخ مدينه دمشق، محمد بن مکرم المعروف بابن منظور، تحقيق: مأمون الصاغر جى، دمشق، دارالفکر، الطبعة الاولى، 1409 ق.

987. مختصر التحفه الاثنى عشریه، محمود شکرى آلوسى، قاهره، مطبعه السلفيه و اسلامبول، 1396 ق.

988. مختصر تفسير الخازان علاءالدين على بن محمد البغدادى، اليمامه، بيروت، 1994 م.

989. مختصر زوائد مسند البزار على الكتب السنه و مسند احمد، شهاب الدين أبى الفضل بن حجر عسقلانى، تحقيق: صبرى بن عبدالخالق أبوذر، مؤسسه الكتب الثقافيه، بى تا.

990. مختصر سنن أبي داود، المنذرى، تحقيق: احمد شاکر و محمد حامد الفففى، بيروت، دارالمعرفه، بى تا.
991. المختصر فى أخبار البشر المعروف به تاريخ أبى الفداء، قاهره، مكتبه المتنبى، بى تا.
992. مختصر المزنى، اسماعيل بن يحيى المزنى، الدارالمصريه، لتأليف و الترجمه، 1321 ق.
993. المدخل، محمد عبدرى قيروانى مالكى مشهور به ابن الحاج فاسى، چاپ حلبى مصر، بى تا.
994. المدهش، عبدالرحمان بن على بن الجوزى، بيروت، مؤسسه العالميه، 1973 م.
995. مدينه المعاجز الاثمه اثنى عشر و دلائل الحجج على البشر، السيد هاشم البحرانى، بى جا، بى نا، بى تا.
996. المراجعات، عبدالحسين شرف الدين، تحقيق: شيخ حسين الراضى، قم، المجمع العالمى لاهل البيت، چاپ دوم، 1416 ق.
997. مرآه الجنان و عبره اليقظان فى معرفه ما يعتبر من حوادث الزمان، أبو محمد عبدالله بن أسعد البافعى اليمينى المكى، تحقيق: خليل منصور، بيروت، دارالكتب العلميه، الطبعة الاولى، 1417 ق.
998. مرآه الحرمين الشريفين، پاشا ابراهيم، قاهره، مطبعه دارالكتب المصريه، چاپ اول، 1344 ق.
999. مرآه العقول فى شرح أخبار آل الرسول، محمد باقر مجلسى، تحقيق: السيد هاشم الرسولى، طهران، دارالكتب الاسلاميه، الطبعة الثانيه، 1404 ق.
1000. مرآه المؤمنين فى مناقب آل سيد المرسلين، مولوى ولى الله بن حبيب الله بن محب الله انصارى الكهنوى، قم، مكتبه آيه الله مرعشى النجفى و چاپ لكهنو، بى تا.

1001. مرجع مهدویت، جمعی از پژوهشگران، مؤسسه اطلاع رسانی اسلامی مرجع، بی جا، 1386 ش.
1002. مرجعیت اهل بیت در فقه اهل سنت، عبدالکریم بی آزار شیرازی، ماهنامه اسوه، شماره 90، خرداد 1384 ش.
1003. -، شماره 91، تیر ماه 1384 ش.
1004. -، شماره 92، مرداد ماه 1384 ش.
1005. مرجعیت علمی اهل بیت، ابراهیم امینی، کیهان هوایی، شماره 906.
1006. مرقاه المفاتیح، ملاعلی القاری، بیروت، دارالفکر، الطبعة الاولى، 1423 ق و قاهره، دارالکتاب الاسلامی، بی تا.
1007. مرقاه الوصول، مصطفی بن اسماعیل دمشقی، بیروت، دارصادر، بی تا.
1008. المرقاه فی شرح المشکاه، ملاعلی القاری، بی جا، بی تا، بی تا.
1009. مروج الذهب و معادن الجواهر، علی بن الحسین المسعودی، بیروت، دارالاندلس، الطبعة الاولى، 1385 ق و قم، دارالهجره، 1984 م.
1010. مسائل الامامه، الناشی الاکبر، تحقیق: یوسف فان أس، المعهد الالمانی للأبحاث الشرقيه، بیروت، 1971 م.
1011. المسائل السرویه، أبو عبد الله محمد بن نعمان ابن المعلم العکبری البغدادی المعروف بالشیخ المفید، تحقیق: صائب عبد الحمید، قم، المؤتمر العالمی لألفیه الشیخ المفید، الطبعة الاولى، 1413 ق.
1012. مسار الشیعه، محمد بن محمد بن نعمان العکبری المعروف بالشیخ المفید، المطبوع فی ضمن «مجموعه نفیسه» قم، نشر مکتبه السید المرعشی النجفی، 1406 ق.
1013. المستجد من کتاب الارشاد، حسن بن المطهر الحلی، المطبوع فی ضمن «مجموعه نفیسه»، قم، نشر مکتبه السید النجفی المرعشی، 1406 ق.

1014. المستخرج فى التفاسير الاثنى عشر، علامه محمد بن مؤمن الشيرازى، طبع تهران، بى تا.
1015. مستدرکات علم رجال الحديث، على النمازى الشاهرودى، طهران، مطبعه الحيدرى، الطبعة الاولى، 1415 ق.
1016. مستدرک على الصحيحين، ابو عبدالله محمد بن عبدالله الحاكم النيسابورى، بذيله التلخيص، حافظ الذهبى، بيروت، دارالمعرفه، و دارالفكر و طبع هند، 1342 ق و چاپ حيدرآباد.
1017. -، اشراف: يوسف عبدالرحمان المرعشلى، بيروت، دارالمعرفه، بى تا.
1018. مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، ميرزا حسين النورى الطبرسى، تحقيق: مؤسسسه آل البيت عليهم السلام لاحياء التراث، بيروت، الطبعة الاولى، 1408 ق.
1019. المسترشد، محمد بن جرير بن رستم الطبرى الامامى، تحقيق: أحمد المحمودى، طهران، مؤسسسه الثقافه الاسلاميه، الطبعة الاولى، 1415 ق.
1020. المستطرف فى كل فن مستظرف، شهاب الدين بن محمد الابشيهى، چاپ مصر، بى نا، بى تا.
1021. المستقصى فى أمثال العرب، أبوالقاسم جارالله محمود بن عمر الزمخشري، بيروت، دارالكتب العلميه، الطبعة الثانيه، 1408 ق.
1022. المسلسلات، محمد جعفر بن احمد القمى الرازى، المطبوع مع كتاب جامع الاحاديث، تحقيق: السيد محمد الحسينى النيسابورى، مؤسسسه الطبع و النشر التابعه للآستانه الرضويه المقدسه، الطبعة الاولى، 1413 ق.
1023. المسند، ابوبكر عبدالله بن الزبير القرشى الاسدى الحميدى المكى، تحقيق: حبيب الرحمان الاعظمى، بيروت، عالم الكتب، بى تا.



1024. المسند ابوالحسين عبدالوهاب بن الحسن بن الوليد الكلابي المعروف بابن أفي تبوك، المطبوع في آخر مناقب ابن المغازلي، تحقيق: محمد باقر البهبودي، بيروت، دارالاضواء، 1403 ق.
1025. مسند ابن جعد، ابوالحسن علي بن الجعد بن عبيد الجوهري، تحقيق عبد المهدي بن عبدالقادر، الكويت، مكتبة الفلاح، الطبعة الاولى، 1405 ق.
1026. مسند ابن راهويه، اسحاق بن راهويه، المدينة المنورة، مكتبة الايمان، الطبعة الاولى، 1415 ق.
1027. مسند أبي حنيفة، ابونعيم الاصبهاني، الرياض؛ مكتبة الكوثر، الطبعة الاولى، 1412 ق، 1991 م.
1028. مسند أبي داود الطيباني، سليمان بن داود بن الجارود الفارسي، حيدرآباد الدكن، الطبعة الاولى، 1321 ق و بيروت، دارالحديث وطبع هند، 1362 هـ.
1029. مسند أبي عوانه، يعقوب بن اسحاق أبو عوانه الاسفرائيني، بيروت، دارالمعرفة، بي تا.
1030. مسند أبي يعلى الموصلي، احمد علي بن المثنى التميمي، تحقيق: حسين سليم، دمشق، بيروت، دارالمأمون للتراث، الطبعة الاولى، 1404 ق، 1984 م.
1031. مسند احمد، احمد بن حنبل، تحقيق: احمد محمد شاكر، قاهره، طبعه دارالحديث، الطبعة الاولى، 1416 ق و طبعه دار صادر، بي تا.
1032. -، بيروت، داراحيا التراث العربي، الطبعة الاولى، والطبع الحقيق، تحقيق: شعيب لأرنووط وعادل مرشد، مؤسسه الرساله، بي تا.
1033. مسند البزار، البزار، بيروت، نشر مؤسسه علوم القرآن و المدينة المنوره، مكتبه العلوم و الحكم، الطبعة الاولى، 1409 ق.
1034. مسند الجامع لاحاديث الكتب السنه، تحقيق: دكتور بشار عواد معروف، بيروت، دارالجيل، الكويت، الشركه المتحده، بي تا.
1035. مسند الروياني، الروياني، قاهره، مؤسسه قرطبه، الطبعة الاولى، 1416 ق.

1036. مسند الشاميين، الطبراني، بيروت، مؤسسه الرساله، الطبعة الثانيه، 1417 ق، 1996 م.
1037. مسند شمس الاخبار المنتقى من كلام النبي المختار صلى الله عليه وآله وسلم، على بن حميد القرشي، اليمن، منشورات مكتبه اليمن الكبرى، الطبعة الاولى، 1407 ق.
1038. مسند الشهاب، القاضي ابوعبدالله محمد بن سلامه القضاعي، تحقيق: حمدي عبد المجيد السلفي، بيروت، مؤسسه الرساله الطبعة الثانيه، 1407 ق.
1039. مسند علي بن ابيطالب عليه السلام، جلال الدين السيوطي، حيدرآباد، شاه علي بنده، 1405 ق.
1040. مشارق الانوار على صحاح الآثر، القاضي ابوالفضل عياض بن موسى اليحصبي البستي المالكي، طبع و شر، دارالتراث المكتبه العتيقه، بي تا.
1041. مشارق الانوار في فوز اهل الاعتبار، شيخ حسن العدوي الحمزادي، بي جا، بي نا، بي تا.
1042. مشاهير علماء الامصار، أبو حاتم محمد بن حبان البستي، بيروت، دارالكتب العلميه.
1043. مشكاه المصابيح، محمد بن عبدالله الخطيب التبريزي، تحقيق: محمد ناصر الدين الالباني، بيروت، المكتب الاسلامي، الطبعة الثالثه، 1405 ق.
1044. مشكل الآثار، أبوجعفر الطحاوي أحمد بن محمد بن سلامه بن سلمه الأزدي المصري الحنفي، تصحيح، محمد عبدالسلام الشاهين، بي جا، بي تا.
1045. -، بيروت، دارصادر و هند، مطبعه مجلس دائره المعارف، بي تا.
1046. سيمای امام علي عليه السلام در تاريخ دمشق، محمد باقر پور اميني، بي جا، بي نا، بي تا.

1047. مصاييح السنه، ابو محمد الحسين بن مسعود بن الفراء البغوى، تحقيق: يوسف عبدالرحمان المرعشلى، بيروت، دارالمعرفه، الطبعه الاولى، 1407 ق.
1048. مصاييح فى اثبات الامامه، احمد حميد الكرمانى، تحقيق: مصطفى غالب، بيروت، منشورات حمد، الطبعه الاولى، 1969 م.
1049. مصادر نهج البلاغه و أسانيد، السيد عبدالزهراء الحسينى الخطيب، بيروت، دارالأضواء، الطبعه الثالثه، 1405 ق.
1050. المصاحف، ابن ابى داوود، تصحيح آرتور جفرى، مصر، 1936 م.
1051. المصاحف، ابن اشته، بى جا، بى نا، بى تا.
1052. مصباح الزجاجه فى زوائد ابن ماجه، البوصيرى، تحقيق: موسى محمد، الدكتور عزت على عطيه، دارالتوفيق النموذجيه، طبعه الاولى، 1405 ق، 1985 م.
1053. -، المطبوع بحاشيه السنن لابن ماجه مع تعليقات الالبانى، مكتبه المعارف للنشر والتوزيع، الطبعه الاولى، 1419 ق.
1054. مصباح المتهجد، ابوجعفر محمد بن الحسن بن على بن الحسن الطوسى المعروف بالشيخ الطوسى، بيروت، مؤسسه فقه الشيعه، الطبعه الاولى، 1411 ق.
1055. مصباح المنير، احمد الفيومى، قم، مؤسسه دارالهجره، چاپ اول، 1405 ق.
1056. مصباح الهدايه، موسى بهبهانى، قاهره، مطبوعات النجاح، 1396 ق.
1057. المصطفى من الحاديث المصطفى، عماد مصطفى، دمشق، دارطلاس، 1409 ق.
1058. مصنف، ابوبكر عبدالرزاق بن همام الصنعانى، تحقيق: حبيب الرحمان الاعظمى، بيروت، المكتب الاسلامى، الطبعه الثانيه، 1403 ق و منشورات المجلس العلمى، بى تا.
1059. المصنف فى الاحاديث والآثار، ابوبكر عبدالله بن محمد أبى شيبه الكوفى العبسى، تحقيق: محمد عبدالسلام شاهين، بيروت، دارالكتب العلميه، الطبعه الاولى، 1416 ق.

1060. مطالب السوول فى مناقب آل الرسول، محمد بن طلحه الشافعى، النجف الاشرف و دارالكتب التجاربه، بيروت، مؤسسسه ام القرى، الطبعه الاولى، 1420 ق.
1061. -، تحقيق: ماجد احمد عطيه، قم، دارالهادى، 1381 ش.
1062. مطالب العاليه بزوائد المسانيد الثمانيه، احمد بن على بن حجر العسقلانى، تحقيق: حبيب الرحمان الاعظمى، بيروت، دارالمعرفه، 1993 م.
1063. مطول در علم معانى و بيان، سعدالله تفتازانى، چاپ ايران، بى تا.
1064. معارف، ابو محمد عبدالله بن مسلم ابن قتيبه الدينورى، تحقيق ثروت، قم، منشورات الشريف الرضى، الطبعه الاولى، 1415 ق.
1065. -، بيروت دارالكتاب، 1960 م و طبع مصر، بى تا.
1066. معالم اصول الدين، فخر الدين الرازى، (على هامش محصل افكار المتقدمين)، قاهره، المطبعه الحسينيه، 1323 ق.
1067. معالم التنزيل، (تفسير البغوى)، أبو محمد الحسين بن مسعود الفراء البغوى الشافعى، بيروت، دارالكتب العلميه، 1414 ق.
1068. -، طبع قاهره (معالم التنزيل فى هامش تفسير الخازن)، بى جا، بى نا، بى تا.
1069. -، تحقيق: خالد عبدالرحمان العك و مروان سوار، بيروت، دارالمعرفه، الطبعه الثانيه، 1407 ق.
1070. معالم العلماء، محمد بن على بن شهر آشوب المازندرانى، النجف الاشرف، المطبعه الحيدريه، الطبعه الاولى، 1380 ق.
1071. معانى الاخبار، ابو جعفر محمد بن على بن الحسين بابويه القمى المعروف بالشيخ الصدوق، تحقيق: على اكبر الغفارى، قم، منشورات جماعه المدرسين، الطبعه الاولى، 1361 ش.

1072. معتبرترین سند تاریخی فدک، سید علی رضا حسینی، انتشارات دلیل ما، 1385 ش.

1073. المعتزله، جارالله زهدی، قاهره، مطبعه مصر، 1366 ق.

1074. المعتصر من المختصر من مشكل الآثار، قضی أبو المحاسن يوسف بن موسى الحنفی المعروف بالجمال الملطی، من مختصر القاضی أبي الوليد الباجی المالکی من كتاب مشكل الآثار للطحاوی، بیروت، عالم الكتاب و حیدرآباد الدکن و طبع هند، بی تا.

1075. معجزه الكبرى القرآن، محمد ابوزهره، بی نا، بی جا، بی تا.

1076. معجم احاديث الامام المهدي عليه السلام، الهيئه العلميه في مؤسسه المعارف الاسلاميه، قم، مؤسسه المعارف الاسلاميه، طبعه الاولى، 1411 ق.

1077. معجم الادباء، ابو عبدالله ياقوت بن عبدالله الرومی الحموی البغدادي، بیروت، دارالفکر، الطبعه الثالثه، 1400 ق.

1078. معجم الالقاب، کمال الدين أبو الفضل عبدالرزاق بن أحمد المعروف بابن الفوطی الشيباني، تحقيق: محمد الكاظم، طهران، مؤسسه الطباعه و النشر وزاره الثقافه و الارشاد الاسلامی، الطبعه الاولى، 1416 ق.

1079. المعجم الأوسط، سليمان بن أحمد بن أيوب بن مطير الخمي الشامي الطيراني، تحقيق، محمود الطحان، الرياض، مكتبه المعارف، الطبعه الاولى، 1405 ق و قاهره، دارالحرمين، 1415 ق.

1080. معجم البلدان، ابو عبدالله ياقوت بن عبدالله الحموی الرومی البغدادي، بیروت، داراحياء التراث العربی، الطبعه الاولى، 1399 ق و دارصادر، بی تا.

1081. معجم رجال الحديث، السيد ابوالقاسم الخوئی، قم، منشورات مدينه العلم، بی تا.

1082. معجم الشيوخ، ابوسعيد احمد بن محمد ابن الاعرابي، تحقيق، عبدالمحسن بن ابراهيم بن احمد الحسيني السعوديه، دار ابن الجوزي للنشر و الطبع، الطبعة الاولى، 1418 ق، 1997 م.
1083. معجم الشيوخ، ابوالحسن احمد بن جميع الصيداوي، تحقيق: عمر بن عبد السلام تدمري، بيروت، مؤسسه الرساله، الطبعة الثانيه، 1407 ق.
1084. المعجم الصغير، أبوالقاسم سليمان بن احمد بن ايوب اللخمي الطبراني، بيروت، دارالكتب العلميه، 1403 ق و دارالطباعه، 1388 ق.
1085. المعجم الكبير، ابوالقاسم سليمان بن احمد الطبراني، تحقيق: حمدي عبد المجيد السلفي، داراحياء التراث العربي، الطبعة الثانيه و قاهره، نشر مكتبه ابن تيميه، بي تا.
1086. المعجم ما استعجم من أسما البلاد و المواضع، عبدالله بن عبد العزيز البكري الاندلسي، تحقيق: مصطفى السقا، بيروت، عالم الكتب، الطبعة الثالثه، 1403 ق.
1087. معجم المحدثين، الذهبي، نشر مكتبه الصديق، الطائف، الطبعة الاولى، 1408 ق.
1088. المعجم المطبوعات العربيه و المعربه يوسف الياس سرقيس، قم، منشورات مكتبه السيد المرعشي النجفي، 1410 ق.
1089. المعجم الموحد، محمود درياب نجفي، مجمع فكر الاسلامي، الطبعة الاولى، 1414 ق.
1090. المعجم المؤلفين، عمر رضا كحاله، بيروت، دار احياء التراث العربي، بي تا.
1091. المعجم الوسيط، ابراهيم أنيس و عبدالحليم منتصر، عطيه الصوالحي، طهران، مكتب نشر الثقافه الاسلاميه، الطبعة الرابعه، 1412 ق.
1092. معرفه الثقات، حافظ احمد بن عبدالله العجلي، مدينه منوره، مكتبه الدار، الطبعة الاولى، 1405 ق، 1985 م.

1093. معرفه الصحابه، ابونعيم احمد بن عبدالله بن اسحاق بن مهران الاصبهاني، تحقيق: محمد راضي بن حاج عثمان، الطبعة الاولى، 1408 ق.
1094. معرفه علوم الحديث، ابو عبدالله محمد بن عبدالله الحاكم النيسابوري، به كوشش معظم حسيني وام، اي، دي، فل اكس، مدينه المنوره، مكتبه العلميه، چاپ دوم، 1397 ق و بيروت، دارالافاق الجديده، 1400 ق.
1095. معرفه و التاريخ، أبو يوسف يعقوب بن سفيان الفسوي، تحقيق: اكرم ضياء العمري، بغداد، مطبعه الارشاد، 1394 ق.
1096. مع الصادقين، محمد تيجاني سماوي، بيروت، دارالفجر، بي تا.
1097. معطيات آيه الموده، سيد محمود هاشمي، قم، مكتب السيد محمود هاشمي، 1362 ش.
1098. معنای نفس در آيه مباحله، محمد رضا مشائي، نشریه مشكاه، پياپی 44، مهرماه 1372 ش.
1099. المعيار و الموازنه، ابن جعفر الاسكافي، تحقيق: محمد باقر المحمودي، الطبعة الاولى، 1402 ق.
1100. المغازی، محمد بن عمر بن واقد ابوعبدالله الواقدي، تحقيق: مارسدن جونس، نشر دانش اسلامي، 1405 ق.
1101. المغازی، واقدی، تهران، انتشارات اسماعيليان، بي تا.
1102. المغنی، ابو محمد عبدالله بن أحمد بن قدامه، بيروت، دارالفكر، الطبعة الاولى، 1404 ق.
1103. المغنی فی أبواب العدل والتوحيد، قاضي عبدالجبار الهمداني، تحقيق: گروهی از استادان، القاهره، 1962 م.
1104. المغنی و الشرح الكبير، ابن قدامه المقدسي، بيروت، دار الكتاب العربي، 1392 ق.
1105. مفاتيح الاسرار و مصابيح الابرار، عبدالكريم شهرستاني، ايران، 1376 ش.

1106. -، تحقيق: آذر شب، شركة النشر و احياء الكتاب، الطبعة الاولى، 1376 ش.

1107. مفتاح السعادة و مصباح السياده، مصطفى طاش كبرى زاده، هند، حيدرآباد دكن، مطبعة دائره المعارف النظاميه، الطبعة الاولى، 1356 هـ.

1108. مفتاح السعادة و مصباح السياده فى موضوعات العلوم، طاش كبرى زاده، تحقيق: كامل بكرى و عبدالوهاب أبوالنور، قاهره، دارالكتب الحديثه، بى تا.

1109. مفتاح النجاه فى مناقب آل العبا، ميرزا محمد بدخشى، قم، المكتبه العامه آيت الله مرعشى نجفى، بى تا.

1110. مفردات فى غريب القرآن، راغب اصفهانى، به كوشش محمد ابوالفضل ابراهيم، بيروت، المكتبه العصريه، بى تا.

1111. -، تحقيق: صفوان عدنان داوودى، دمشق، دارالقلم، چاپ اول، 1996 م، و مصر، مصطفى البابى الحلبي، 1381 ق.

1112. المفهم لما أشكل من كتاب مسلم، القرطبي، دمشق، دار ابن كثير، الطبعة الثانيه، 1420 ق، 1999 م.

1113. مقاتل الطالبين، ابوالفرج على بن الحسين بن محمد الصبهانى، تحقيق: احمد صقر، قم، منشورات الشريف الرضى، بى تا.

1114. مقارنة الاديان، احمد شبلى، قاهره، مكتب النهضه المصريه، 1984 م.

1115. المقاصد الحسنه فى بيان كثير من الاحاديث المشتهره على الألسنه، شمس الدين السخاوى، بيروت، دارالكتب العلميه، الطبعة الاولى، 1399 ق.

1116. مقالات الاسلاميه، ابوالحسن اشعري، تحقيق: هلموت ريتز، فرانز شتاينر، الطبعة الثالثه، 1400 ق.

1117. المقالات و الفرق، سعد الأشعري، تحقيق: محمد جواد مشكور، طهران، مطبعة حيدري، 1963 م.



1118. مقامات جامی، نظامی باخزری، تصحیح: نجیب مایل هروی، تهران، نشرنی، 1372 ش.
1119. المقتطف من عیون التفاسیر، مصطفی الخیری المنصوری، قاهره، دارالسلام، 1996 م.
1120. مقتل الامام أميرالمؤمنین علیه السلام، أبو بكر عبدالله بن محمد بن عبید المعروف بابن أبي الدنيا، تحقیق: محمد باقر محمودی، طهران، مؤسسه طبع و نشر وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، الطبعة الاولى، 1411 ق.
1121. مقتل الحسين بن علی بن ابی طالب، ابوالقاسم سلیمان طبرانی، کویت، دارالاوراد، 1412 ق.
1122. مقتل الحسين عليه السلام، الخوارزمی الحنفی، تحقیق: شیخ محمد سماوی، قم، منشورات مکتبه المفید و نشر انوارالهدی، 1418 ق.
1123. مقتل الحسين، عبدالرزاق الموسوی المقوم، طهران، مؤسسه البعثه و نجف، دارالکتب الاسلامیه، 1376 ش.
1124. مقدمتان فی علوم القرآن، تحقیق آرتور جفری، طبع الخانجی، 1372 ق.
1125. مقدمه ابن خلدون (مقدمه العبر)، بیروت، دار احیاء التراث العربی، بی تا.
1126. -، ترجمه محمد پروین گنابادی، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، 1366 ش.
1127. مقدمه ابن الصلاح و محاسن، تحقیق: دکتر عائشه عبدالرحمن، زوجه استاد امین الخولی، المعروفه به (بنت الشاطی)، مطبعه دار الکتب المصریه، 1974 م.
1128. مقدمه الجلیس الصالح و الأنیس الناصح، دکتر فواز صالح فواز، فلسطین، الناصره، ریاض الریس للکتب و النشر، 1988 م.
1129. مقدمه السفر الاول من مرآه الزمان، دکتر احسان عباس، بیروت دارالشروق، الطبعة الاولى، 1405 ق.

1130. مقدمه فی اصول التفسیر، ابن تیمیہ، بہ کوشش عدنان زرزور، بیروت، دارالقرآن الکریم، چاپ دوم، بی تا.
1131. مقدمه مرآہ العقول فی شرح اخبار آل الرسول، مرتضیٰ عسکری، تہران، دارالکتب الاسلامی، 1356 ش.
1132. مقدمہ مقامات جامی، تہران، بی تا، 1371 ش.
1133. الملاحم و الفتن، ابن المنادی - مخطوط - نقلنا عنہ بواسطہ «معجم احادیث الامام المہدی علیہ السلام» المتقدم، بی تا.
1134. الملاحم و الفتن (التشريف بالمنن فی التعريف بالفتن)، رضی الدین ابوالقاسم علی بن موسی بن طاووس، تحقیق: مؤسسہ صاحب الامر، اصفہان، الطبعة الاولى، 1416 ق.
1135. -، بیروت، مؤسسہ الاعلمی، بی تا.
1136. ملحقات احقاق الحق، شہاب الدین النجفی المرعشی، قم، منشورات مکتبہ النجفی المرعشی، بی تا.
1137. الملل و النحل، ابوالفتح محمد بن عبدالکریم شہرستانی، بیروت، دارالمعرفہ، بی تا.
1138. -، تصحیح: احمد فہمی محمد، بیروت، دارالسرور، الطبعة الاولى، 1368 ق.
1139. المنار المنیف فی الصحیح و الضعیف، ابن قیم الجوزیہ، تحقیق: احمد عبدالشافی، بیروت، دارالکتب العلمیہ، 1408 ق.
1140. مناظرات امام نهم، یعقوب قمشہ ای، درس های از مکتب اسلام، شماره 297، 1364 ش.
1141. المناقب، ابن مغزلی، تہران، چاپ اسلامیہ، 1394 ق.
1142. المناقب، خطیب خوارزمی، ترجمہ سید ابوالقاسم حقیقی، تہران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، 1375 ش و نجف اشرف، حیدریہ، 1385 ق.

1143. -، تحقیق: مالک محمودی، قم، مؤسسه نشر اسلامی جامعه مدرسین، الطبعة الثالثة، 1411 ق.
1144. -، تصحیح: سید هاشم محلاتی، قم، مؤسسه انتشارات علامه، بی تا.
1145. مناقب آل ابی طالب، ابن شهر آشوب، تحقیق: یوسف بقاعی، بیروت، دارالاضواء، الطبعة الثانية، 1412 ق.
1146. مناقب ابی حنیفه، ابن بزازی، بی جا، بی نا، بی تا.
1147. مناقب ابی حنیفه، موفق مکی، بی جا، بی نا، بی تا.
1148. مناقب احمد بن حنبل، ابی فرج محمد بن عبدالله ابن جزری، دارالآفاق الجدیده، چاپ سوم، 1402 ق.
1149. المناقب الامام امیرالمؤمنین علیه السلام، ابو جعفر سلیمان الکوفی القاضی، تحقیق: شیخ محمد باقر محمودی، قم، مجمع احیاء الثقافه فی الاسلامیه، الطبعة الاولى، 1412 ق.
1150. مناقب الامام علی علیه السلام، ابن مغزالی، تهران، 1394 ق.
1151. مناقب الامام علی بن ابی طالب، ابن مغزالی، تحقیق: محمد باقر البهبودی، بیروت، دارالاضواء، 1403 ق.
1152. مناقب اهل بیت از دیدگاه اهل سنت، محمد طاهر هاشمی شافعی، به اهتمام ناصر حسینی، آستان قدس رضوی، چاپ اول، 1378 ش.
1153. مناقب شافعی، بیهقی، مصر، قاهره، 1391 ق.
1154. مناقب علی بن ابی طالب علیه السلام، احمد بن موسی ابن مردویه، جمع و ترتیب، عبدالرزاق محمد بن حسین حرزالدین، قم، دارالحدیث، چاپ اول، 1412 ق.
1155. مناقب منسوب به محیی الدین عربی، (آخر کتاب وسیله الخادم الی المخدوم)، انتشارات انصاریان، 1375 ش.

1156. المناقب (مناقب خوارزمي)، موفق بن احمد بن محمد البكري المكي الحنفي، تهران، مكتبة نينوى الحديثه، بي تا.
1157. مناهل العرفان في علوم القرآن، عبدالعظيم زرقاني، بيروت داراحياء الكتب العربيه و دارالفكر، 1988 م.
1158. منتخب الاثر في الامام الثاني عشر عليه السلام، لطف الله صافي، تهران، مكتبة الصدر، بي تا.
1159. منتخب ذيل المذيل، علامه طبري، مصر، چاپ الاستقامه، بي تا.
1160. منتخب الصحيحين من كلام سيد الكونين صلى الله عليه وآله وسلم، يوسف بن اسماعيل النبهاني، بي جا، بي نا، بي تا.
1161. منتخب كنز العمال في سنن الاقوال و الافعال، على بن حسام الدين معروف به متقى هندي، المطبوع بهامش مسند احمد، بيروت، دارصادر، بي تا.
1162. منتخب مسند عبد بن حميد، ابو محمد عبد بن حميد، مكتبة النهضه العربيه، الطبعة الاولى، 1408 ق.
1163. منتخب مسند عبد بن حميد، ابو محمد عبد بن حميد، تحقيق: صبحي البدرى اسامرى و محمود محمد خليل الصعدي، بيروت، عالم الكتب، الطبعة الاولى، بي تا.
1164. المنتظم في تاريخ الملوك و الامم، عبدالرحمان بن على أبوالفرج ابن الجوزي، تحقيق: محمد عبدالقادر عطا و مصطفى عبدالقادر عطا، بيروت، دارالكتب العلميه، الطبعة الاولى، 1412 ق و هند، حيدرآباد، 1359 ق و دارالفكر، 2000 م.
1165. المنتقى من سيره المصطفى، سعيد بن محمد بن مسعود الشافعي، بي تا، بي جا.
1166. المنتقى من مهنج الاعتدال، الذهبي، قاهره، طبع مغرب الاقصى، بي تا.
1167. المنح المكيه في شرح الهمزيه، شهاب الدين احمد بن حجر الهيتمي، على متن الهمزيه في مدح خير البريه، شرف الدين ابى عبدالله محمد بن سعيد البوصيري، طبع بمطبعه الميمنيه، بي تا، بي جا.

1168. المنجد في اللغة، لويس معلوف، بيروت دارالمشرق، الطبعة السادسة والعشرون، بي تا، بي جا.

1169. منشور جاويد، سبحاني، دفتر انتشارات اسلامي، تابستان 1366 ش.

1170. من لا يحضره الفقيه، أبو جعفر محمد بن علي بن الحسين بن بابويه القمي معروف به شيخ الصدوق، تحقيق: سيد حسن الموسوي الخراساني، طهران، دار الكتب الاسلاميه، الطبعة الخامسة، 1390 ق.

1171. المنمق في أخبار قريش، محمد بن حبيب بغدادى، عالم الكتب، بي تا، بي جا.

1172. منهاج البراعه فى شرح نهج البلاغه، قطب الدين أبو الحسن سعيد بن هبه الله الراوندى، تحقيق: عبداللطيف كوهكمري، قم، منشورات مكتبه السيد المرعشى النجفى، بي تا.

1173. منهاج السنه النبويه، ابن تيميه، بيروت، دارالكتب العلميه و مصر 1322 هـ - ق.

1174. منهاج السنه النبويه فى الرد على الشيعة القدرية، ابن تيميه، تحقيق: رشاد سالم، رياض، 1412 ق.

1175. منهاج الكرامه فى معرفه الامامه، ابن المطهر الحلى، تحقيق: محمد رشاد سالم، بيروت، مكتبه خياط، 1962 م.

1176. من هو المهدي، التجليل التبريزي، قم، مؤسسه النشر الاسلامي التابعه لجماعه المدرسين، الطبعة الثانيه، 1409 ق.

1177. المنيه و الامل، أحمد بن المرتضى، تحقيق: توماس آرنولد، حيدرآباد الدكن، مطبعه دائره المعارف النظاميه، 1316 ق.

1178. مهج الدعوات و منهج العبادات، رضی الدين أبو القاسم على بن موسى بن جعفر ابن طاووس الحسنى الحسينى، انتشارات كتابخانه سنائى، بي تا.

1179. المهدي، صدرالدين الصدر، تهران، مطبعه (عالي)، بي تا.

1180. المهدي عند اهل السنه، فقيه ايماني، ايران، اصفهان، مكتب الامام أمير المؤمنين العامه، بي تا.

1181. مهدی موعود از نگاه اهل سنت، ماهنامه اسوه، شماره 47، آبان 1380 ش.
1182. مهدی موعود در منابع روایی اهل سنت، کاظم ادیب، ماهنامه اسوه، شماره 107، آبان 1385 ش.
1183. مهدی موعود در منابع روایی اهل سنت، کاظم ادیب، ماهنامه اسوه، شماره 108، آذر 1385 ش.
1184. الموافق فی علم الکلام، قاضی عضدالدین الالایجی، بی تا، بی جا.
1185. موارد اتفاق بین مذاهب اسلامی در قضیه مهدویت، علی اصغر رضوانی، طلوع، سال دوم، شماره 5، بهار 1382 ش.
1186. موارد الظمان إلى الزوائد ابن حبان، نورالدین علی بن ابی بکر الهیثمی، تحقیق: محمد عبدالرزاق حمزه، بیروت، دارالکتب العلمیه، بی تا.
1187. الموافقات، شاطبی، به کوشش عبدالله دراز، بیروت، دارالمعرفه، بی تا.
1188. موالید أهل البيت علیهم السلام، ابو محمد عبدالله بن نصر ابن الخشاب البغدادی، المطبوع ضمن «مجموعه نفیسه» قم، مکتبه المرعشی النجفی، 1406 ق.
1189. مواهب الرحمن فی تفسیر القرآن، عبدالکریم محمد المدرس، محمد علی الغره داغی، بی جا، بی تا.
1190. مواهب علیه (تفسیر حسینی)، کمال الدین حسینی کاشفی، المکتبه و المطبعه اقبال، بی تا.
1191. المواهب اللدنیه بالمنح المحمدیه، احمد بن محمد القسطلانی، تحقیق: صالح أحمد الشامی، المکتب الاسلامی و بیروت، دارالکتب العلمیه، بی تا.
1192. المؤلف و المختلف، علی بن عمر الدار قطنی البغدادی، تحقیق: دکتر موفق بن عبدالله بن عبدالقادر، دارالغرب اسلامی، بی جا، بی تا.
1193. مودت اهل بیت محور وحدت مسلمانان، مصاحبه عبدالکریم بی آزار شیرازی، کیهان فرهنگی، پیاپی 184، بهمن 1380 ش.

1194. موسوعه الامام الجواد، قم، الجنه العلميه فى مؤسسه ولى عصر للدراسات، الطبعة الاولى، 1419 ق.
1195. موضح أوهام الجمع و التفريق، ابوبكر احمد بن على بن ثابت الخطيب البغدادي، حيدر آباد الدكن، مطبعه مجلس دائره المعارف العثمانيه، 1379 ق.
1196. الموضوعات، أبوالفرج على ابن الجوزى، تحقيق: توفيق حمدان، بيروت، دارالكتب العلميه، الطبعة الاولى، 1415 ق.
1197. الموطأ، مالك بن انس (همراه تنوير الحوالك)، مصر، داراحيا الكتب العربيه، بى تا.
1198. الموفقيات، زبير بن بكار، تحقيق: سامى مكى العانى، قم، منشورات الشريف الرضى، الطبعة الاولى، 1416 ق.
1199. ميزان الاعتدال، ذهبى، بيروت، دارالمعرفه، بى تا.
1200. ميزان الاعتدال، ذهبى، تحقيق: على محمد البجاوى، بيروت، دارالفكر و داراحياء التراث العربى، بى تا.
1201. الميزان فى تفسير القرآن، سيد محمد حسين طباطبائى، قم، منشورات جماعه المدرسين و مؤسسه الاعلمى، 1397 ق، تهران، دارالكتب الاسلاميه، بى تا.
1202. الناسخ و المنسوخ، حبه الله ابن سلامه، المطبوع مع أسباب النزول، بى جا، بى تا.
1203. نثر الدرّ، الوزير الكاتب أبو سعد منصور بن الحسين الآبى، تحقيق: محمد على قرفه، مصر، مركز تحقيق التراث، بى تا.
1204. النجم الثاقب فى أحوال الحجه الغائب، المحدث النورى، قم، طبعه مهر، الطبعة الاولى، 1415 ق.
1205. النجم الثاقب فى أشرف المناصب، بدرالدين حسن بن عمر بن حبيب الحلبي، قم، مكتبه عامه آيت الله العظمى مرعشى نجفى، رقم 175 من النسخ الخطيه.

1206. النجوم الزاهره فى ملوك مصر و القاهره، جمال الدين أبو المحاسن يوسف بن تغرى الأتابكى، نشر المؤسسه المصريه العامه للتأليف و الترجمة و الطباعة و النشر، وزاره الثقافه و الارشاد القومى، بى تا.
1207. نزل الابرار، بدخشانى حارثى، بيروت، دارالمعرفه، بى تا.
1208. -، تحقيق: محمد هادى امينى، اصفهان، مكتبه الامام امير المؤمنين عليه السلام العامه، الطبعة الاولى، 1403 ق.
1209. نزهه المجالس، صفورى شافعى، مصر، 1314 ق.
1210. نزهه الناظر و تنبيه الخاطر، الحسين بن محمد بن الحسن بن نصر الحلوانى، تحقيق و نشر: مدرس الامام المهدي قم، الطبعة الاولى، 1408 ق.
1211. نسيم الرياض فى شرح شفاء القاضى عياض، احمد شهاب الدين الخفاجى المصرى، دارالفكر لطباعه و النشر و التوزيع، بى تا.
1212. النصايح الكافيه، محمد بن عقيل، بيروت، مؤسسه الفجر، بى تا.
1213. نظره فى الاحاديث المهدي، شيخ محمد الخضر حسين المصرى، دمشق، منشور فى مجله التمدن الاسلامى 1370 ق، 1950 م.
1214. نظريه الامامه، احمد محمود صبحى، مصر، دارالمعارف، بى تا.
1215. نظم دررالسمطين فى فضائل المصطفى و المرتضى و البتول و السبطين، جمال الدين محمد بن يوسف بن الحسن بن محمد الزرندي الحنفى المدنى، تحقيق: هادى امينى، طهران، مكتبه نينوى الحديثه و نجف، مطبعه القضاء، بى تا.
1216. نظم الدرر فى تناسب الايات و السور، بهران الدين ابى الحسن ابراهيم بن عمر ابقاعى، قاهره، دارالكتاب الاسلامى، 1992 م.
1217. نظم المتناثر من الحديث المتواتر، ابو عبدالله محمد بن جعفر الكتانى، مصر، دارالكتب السلفيه، ط 3. بى تا.
1218. نفحات الازهار فى خلاصه عبقات الانوار، على الحسينى الميلانى، چاپ اول، 1414 ق.



1219. نفحات اللاهوت، محقق کرکی، طبع الغری، بی جا، بی تا.

1220. نفس المهموم فی مصیبه سیدنا الحسین المظلوم علیه السلام، شیخ عباس قمی، تحقیق: رضا أستاذی، قم، منشورات مکتبه بصیرتی، 1405 ق.

1221. نقد و بررسی اندیشه های ذهبی درباره آیه ولایت، اسماعیل زاده، مجله طلوع، شماره 12، زمستان 1382 ش.

1222. نقد و بررسی تفسیر رشیدرضا از آیه ولایت، علی اوسط باقری، نشریه معرفت، شماره 48، سال 1380 ش.

1223. نقد و بررسی دیدگاه فریقین درباره اهل ذکر، محمد یعقوب بشوی، مجله طلوع، شماره 7، پاییز 1382 ش.

1224. نقدی بر کتاب مصحف علی علیه السلام، محمد جعفر نکونام، صحیفه مبین، پیاپی 25، دیماه 1379 ش.

1225. نقش ائمه در احیاء دین، علامه عسکری، مرکز فرهنگی انتشارات منیر، چاپ اول، 1382 ش.

1226. نقش اهل بیت در تفسیر تابعین، حسین علوی مهر، مجله معرفت، شماره 71، 1382 ش.

1227. نقش اهل بیت در تفسیر قرآن، حسین علوی مهر، فصلنامه فرهنگ کوثر، شماره 58، تابستان 1383 ش.

1228. نقش اهل بیت در تفسیر قرآن، حسین علوی مهر، فصلنامه فرهنگ کوثر، شماره 59، پاییز 1383 ش.

1229. نقش اهل بیت و صحابه در تفسیر، حسین محمدیان، مجله رواق اندیشه، شماره 20، بی تا.

1230. نقش برجسته علی علیه السلام در تفسیر قرآن، فرج الله فرج اللهی، نشریه درس هایی از مکتب اسلام، شماره 489، سال 1380 ش.

1231. النقص، عبدالجلیل قزوینی رازی، بی جا، بی نا، بی تا.

1232. نگاهی به تاریخچه و روش تفسیر روایی قرآن، کامران ایزدی مبارکه، مجله الهیات و حقوق دانشگاه سیستان و بلوچستان، سال دوم، شماره دوم، 1384 ش.
1233. نگاهی به مصحف علی علیه السلام و سه مصحف دیگر، محمد جعفر نکونام، صحیفه مبین، پیاپی 25، دیماه 1379 ش.
1234. نگاهی نو به جریان عاشورا، گروهی از پژوهشگران زیر نظر سید علی رضا واسعی، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، قم، چاپ تبلیغات اسلامی، 1383 ش.
1235. نگرشی به تفسیر منسوب به امام جعفر صادق علیه السلام، کاظم قاضی زاده، مجله بینات، سال 1374 ش.
1236. نهاییه الادب، احمد بن عبدالوهاب نویری، طبع مصر، بی نا، بی تا.
1237. نهاییه الادب فی معرفه أنساب العرب، أبوالعباس احمد بن علی بن احمد بن عبد الله الفلقشندی، بیروت، دارالکتب العلمیه، بی تا.
1238. نهاییه الاقدام فی علم الکلام، عبدالکریم الشهرستانی، تحقیق: ألفرید جیوم، بغداد، مکتبه المثنی، بی تا.
1239. النهایه فی غریب الحدیث، ابن اثیر، المکتبه الاسلامیه و بیروت، داراحیاء التراث، 1383 ق.
1240. النهایه فی غریب الحدیث و الاثر، مبارک بن محمد الجزری معروف بابن الاثیر، تحقیق: ظاهر احمد الزادی، قم، مؤسسه اسماعیلیان، الطبعة الرابعة، 1367 ش.
1241. النهایه فی الفتن و الملاحم، ابن کثیر، تحقیق: محمد احمد العزیز، قاهره، مکتب الثقافی، بی تا.
1242. نهاییه الوصول الی علم الاصول، علامه حلی، الطبعة الحجریه، بی جا، بی تا.
1243. نهج البلاغه، سید رضی، چاپ صبحی صالح، بی نا، بی تا.

1244. نهج البلاغه، أبو الحسن الشريف الرضى محمد بن الحسين بن موسى الموسوى، من كلام الامام امير المؤمنين عليه السلام، تحقيق: السيد كاظم المحمدي و محمد الدشتي، قم، مؤسسه النشر الاسلامي التابعه بجماعه المدرسين، 1406 ق.
1245. نهج الحق و كشف الصدق، علامه حلي، ايران، بي نا، 1407 ق.
1246. نهج الحق و كشف الصدق، ابن المطهر الحلي، تحقيق: فرج الله حسني، بيروت، دارالكتاب اللبناني، بي تا.
1247. نهج السعاده في مستدرک نهج البلاغه، محمد باقر محمودي، بيروت، مؤسسه المحمودي، الطبعة الاولى، بي تا.
1248. نواذر الابصار في مناقب آل بيت النبي المختار، مؤمن بن حسن بن مؤمن، بيروت، دارالكتب العلميه و طبع دارالفكر و مصر، مكتبه الجمهوريه، بي تا.
1249. نواذر الأثر في على خير البشر، أبو محمد جعفر بن أحمد القمي الرازي، المطبوع في ضمن «جامع الاحاديث»، تحقيق: سيد محمد الحسيني النيسابوري، مشهد، مؤسسه طبع و نشر آستان قدس رضوي، الطبعة الاولى، 1413 ق.
1250. نواذر الاصول، حكيم ترمذي، بيروت، دارصادر، بي تا.
1251. نورالثقلين، عبدعلى بن جمعه العروسي الحويزي، قم، مؤسسه مطبوعاتي اسماعيليان، 1370 ش.
1252. نورالمشتعل، ابي نعيم اصفهاني، تحقيق: محمد باقر محمودي، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامي، چاپ اول، 1406 ق.
1253. الوافي بالوفيات، صلاح الدين خليل بن ابيك الصفري، فرائز شتاينر قيسبادان، دارالنشر، 1381 ق.
1254. واقع التقيه عند المذهب و الفرق الاسلاميه من غير الشيعه الاماميه، ثامر هاشم حبيب عميدي، قم، مركز الغدير الدراسات الاسلاميه چاپ اول، 1374 ش.
1255. وسائل الشيعه، حر عاملي، بيروت، داراحياء التراث، بي تا.

1256. الوسيط في تفسير القرآن المجيد، ابي الحسن الواحدى نيشابورى، بيروت، دارالكتب العلميه، 1415 ق.
1257. -، تحقيق: على محمد معوض، بيروت، بى تا.
1258. وسيله الخادم الى المخدوم، ابن روز بهان، به همت رسول جعفریان، انتشارات انصاریان، مهرماه 1375 ش.
1259. وسيله المآل، علامه باکثير الخضرى، طبع دمشق، بى تا.
1260. وسيله النجاه، محمد مبین فرنكى محلى سهالوى، چاپ لکنهو، بى تا.
1261. الوفاء بأحوال المصطفى، ابوالفرج عبدالرحمان بن على بن محمد بن على بن الجوزى، تحقيق: مصطفى عبدالقادر عطا، بيروت، دارالكتب العلميه، الطبعة الاولى، 1408 ق.
1262. الوفاء الوفاء سمهودى، بيروت، 1393 ق و لبنان، مطبعة آداب، 1326 ق و مصر، محمد حجاج.
1263. وفاء الوفا بأخبار المصطفى، نورالدين على بن السهودى، تحقيق: محمد محى الدين عبدالحميد، بيروت، دارالكتب العلميه، بى تا.
1264. وفيات الاعيان و أبناء الزمان، ابن خلکان، بيروت، دارالكتب العلميه، الطبعة الاولى، 1419 ق و دارصادر و دارالثقافه و با تحقيق: احسان عباس، قم، منشورات الشريف الرضى، الطبعة الثانيه، 1364 ش.
1265. وقعه صفين، نصرين مزاحم المنقرى، تحقيق: عبدالسلام محمد هارون، القايره، المؤسسه العرييه الحديثه، الطبعة الثانيه، 1382 ق.
1266. ولايت از دیدگاه قرآن، عبدالرسول حقانى، تبريز، مكتب شيعيان تبريز، شفق، 1352 ش.
1267. ولايت على عليه السلام در قرآن كريم و سنت پیامبر، علامه عسكرى، انتشارات دانشكده اصول دين قم، 1383 ش.
1268. ولايت و امامت، هادى نجفى، قم، چاپخانه قيام، 1370 ش.

1269. الهدى الى دين المصطفى، محمد جواد بلاغي، نجف اشرف، 1385 ق.

1270. هديه العارفين، اسماعيل باشا البغدادي، بيروت، دارالفكر، 1402 ق، 1982 م و بغداد، مكتبة المشنى، بي تا.

1271. هفت اورنگ، عبدالرحمان جامي، تصحيح: مرتضى گيلاني، تهران، سعدى، 1368 ش.

1272. الهواش الحقيقه (ملحق المراحجات)، حسين راضى، قم، مؤسسه آل البيت، 1415 ق.

1273. اليقين، سيد بن طاووس، قم، مؤسسه دارالكتب الجزائرى، 1413 ق.

1274. اليقين، رضى الدين على بن طاووس الحلبي، تحقيق: الانصارى، قم، مؤسسه دارالكتاب، الطبعة الاولى، 1413 ق.

1275. يمينى فى تاريخ عزالدوله محمود بن سبكتكين، ابى نصر محمد بن عبدالجبار العتبي، مكتبه العامه آيت الله مرعشى نجفى، رقم 717 من نسخ التصويريه.

1276. ينابيع الموده، قندوزى حنفى، ترجمه سيد مرتضى توسليان، تهران، چاپخانه بزرگمهر، بي تا.

1277. -، الطبعة الثامنة، 1385 ق و بيروت، مؤسسه الاعلمى المطبوعات و اسلامبول، 1301 ق و ط المكتبه الحيدريه، 1384 ق.

1278. اليواقيت و الجواهر فى بيان عقايد الأكابر، عبدالوهاب الشعرانى، مصر، مطبعه مصطفى البابى الحلبي و اولاده، 1378 ق و دارالمعرفه لطباعه و النشر، بي تا.

نشریات

1. آيه التطهير، مجله تراثنا، مؤسسه آل البيت عليهم السلام، شماره 43 و 44، 1416 ق.

ص:630

2. آیه التّطهیر و عصمت اهل بیت، علی ربانی گلپایگانی، ماهنامه اسوه، شماره 86، بهمن 1383 ش.
3. -، ماهنامه اسوه، شماره 87، اسفند 1383.
4. -، ماهنامه اسوه، شماره 89، فروردین و اردیبهشت 1384.
5. -، ماهنامه اسوه، شماره 90، خرداد 1384.
6. -، ماهنامه اسوه، شماره 91، تیرماه 1384.
7. -، ماهنامه اسوه، شماره 92، مردادماه 1384 ش.
8. آیه خلافت و اثبات خلافت ائمه، مجله آفاق نور، سال اول، شماره 1، بهار و تابستان 1384 ش.
9. آیه الموده، سید علی الحسینی المیلانی، مجله تراثنا، شمارگان 45، 46، محرم و صفر 1417.
10. آیه ولایت، سید علی الحسینی المیلانی، مجله تراثنا، شمارگان 53 و 54، محرم و جمادی آخر، 1419 ق.
11. ارزش روایات تفسیری فریقین، سید رضا ملیحه السادات، بینات، شماره 35، پاییز 1381 ش.
12. اعتقاد به مصلح موعود در نظرگاه فریقین، امین تهرانی، فروغ وحدت، شماره 4، بهار و تابستان، 1385.
13. امامت و جانشینی اهل بیت در تفسیر فی ظلال، شهاب کاظمی، بینات، سال هفتم، شماره 28، زمستان 1379.
14. امامت و جانشینی پیامبر در تفسیر فی ظلال، شهاب کاظمی، بینات، سال هفتم، شماره 27.
15. امام رضا علیه السلام در منابع عرفانی اهل سنت، غلامرضا جلالی نائینی، ماهنامه زائر، شماره 109، بی تا.

16. امام رضا علیه السلام و رسالت تبیین قرآن، حسن فرقانی، مجله الهیات و حقوق، شماره 13، 1383 ش.
17. امام صادق علیه السلام از منظر دانشوران اهل سنت، حسن آشوری، ماهنامه کوثر، شماره 40، 1379 ش.
18. امام علی علیه السلام سرآمد مفسران، محمد مرادی، بینات، سال هفتم، شماره پیاپی 28، زمستان 1379 ش.
19. امام مهدی در منابع اهل سنت، ماهنامه زائر، شماره 106، مهر 1382 ش.
20. امام مهدی نزد اهل سنت، ماهنامه خورشید مکه، شماره 15، اسفند 82.
21. اهل بیت اسلام در کتاب و سنت، ماهنامه اسوه، شماره 44، مرداد 1380.
22. اهل بیت به روایت ابن عباس، ساغر و اینام، مجله زائر، شماره 82، 1380.
23. اهل بیت به روایت صحابه، ساغر و اینام، ماهنامه زائر، شماره 85، دیماه، 1380.
24. اهل بیت پیامبر در قرآن و سنت، حسن قلی پور، ماهنامه معرفت، شماره 108، آذر 1385.
25. اهل بیت چه کسانی هستند، سید محمد مرتضوی، مجله زائر، شماره 54، 1377.
26. اهل بیت در تفسیر کشاف، سهیلا جلالی، بینات، سال پنجم، شماره 19.
27. اهل بیت در روایات ابوهریره، جواد المفتی، ماهنامه زائر، شماره 101، اردیبهشت 1382.
28. اهل بیت در قرآن، نشریه درس هایی از قرآن، شماره 298، 1364.
29. اهل بیت در قرآن، مباحله، محمد علی مقدادی، نشریه بشارت، شماره 14، آذر 1378 ش.
30. اهل بیت در قرآن، مباحله، محمد علی مقدادی، نشریه بشارت، شماره 15، بهمن 1378 ش.

31. اهل بیت رسالت در تفسیر طبری، رضا استادی، کیهان اندیشه، شماره 25، 1368.
32. اهل بیت فی روایه الصحابه، جهاد مفتی، رساله الثقلین، شماره 47.
33. اهل بیت فی روایه الصحابه، جهاد مفتی، رساله الثقلین، شماره 48.
34. اهل بیت کلمه طیبه، عباس استاد آقایی، مجله موعود، شماره 71، دیماه 1385.
35. اهل بیت مفسران آگاه به تمام قرآن، علی اکبر بابائی، مجله معرفت، شماره 73، سال 1382.
36. اهل بیت و حدیث ثقلین، ذکر الله احمدی کرمانشاهی، کیهان فرهنگی، شماره 184، بهمن 1380.
37. بررسی دیدگاه فریقین درباره آیه تبلیغ، فتح الله نجار زادگان، مجله طلوع، شماره 8 و 9.
38. بررسی دیدگاه ها و روایات اهل سنت درباره اولی الامر، فتح الله نجار زادگان، مجله طلوع، سال دوم، شماره 5، بهار 1382.
39. بررسی راویان شأن نزول آیه ولایت، سید محمد مرتضوی، فصلنامه مطالعات اسلامی، شماره 70، زمستان 1384.
40. بررسی و نقد اسناد مصحف امام علی علیه السلام، فتح الله نجار زادگان، نشریه مقالات و بررسی ها، پیاپی 68.
41. پژوهشی در آیه مودت، علی اکبر بابائی، نشریه معرفت، پیاپی 48، آذر 1380.
42. پژوهشی در اسباب نزول آیه اکمال، علی کورانی، ترجمه مصطفی فضائلی، مجله علوم حدیث، شماره 7، بهار 77.
43. پژوهشی در زمینه نزول آیه اکمال، سید احمد فقیهی، مجله معرفت، پیاپی 24، فروردین 1377.
44. پیامبر به مباحثه می رود، جعفر سبحانی، درس هایی از مکتب اسلام، پیاپی 125، اردیبهشت 1349 ق.



45. تحقیقی پیراوان راسخان در علم و آگاهی از تأویل، درس های از مکتب اسلام، شماره 281، 1363 ش.
46. تحقیقی پیرامون سال، ماه و روز مباحله، نشریه درس هایی از مکتب اسلام، پیاپی 270، شهویور 1362 ش.
47. تدبری دیگر در آیه مودت، محمد رضا جعفری، گلستان قرآن، پیاپی 91، دیماه 1379.
48. ترجمه امام زین العابدین من تاریخ دمشق، احمد عابدی، آینه پژوهش، شماره 23، 1372.
49. تصریح اهل سنت به تواتر احادیث مهدی علیه السلام عبدالکریم عبدالهی، مشکوه، شماره 67، تابستان 1379.
50. تطبیق المعاییر العلمیه لنقد الحدیث علی ما اختلف و تعارض من احادیث المهدی مکتب الفریقین، السید ثامر هاشم حبیب العمیدی مجله تراثنا، مؤسسه آل البیت، شمارگان 43-44، 1416 ق.
51. تفسیر آیه مباحله، ابوالفتوح رازی، نشریه گنجینه، پیاپی 24، اسفند 1381.
52. تفسیر آیه مباحله از دیدگاه اهل بیت و اهل سنت، ایلقار اسماعیل زاده، مجله طلوع، سال سوم، شماره 10-11، تابستان و پاییز 1383.
53. تفسیر تطبیقی آیه تطهیر، از دیدگاه مذهب اهل بیت علیهم السلام و اهل سنت، ایلقار اسماعیل زاده، مجله طلوع، شماره های 8 و 9.
54. تفسیر تطبیقی آیه مع الصادقین، از دیدگاه فریقین، ایلقار اسماعیل زاده، مجله طلوع سال چهارم، شماره 13 و 14، بهار و تابستان 1384 ش.
55. تفسیر راسخان در علم، محمد هادی معرفت، مجله پاسداران اسلام، پیاپی 182، سال 1375 ش.
56. تفسیر راسخان در علم، محمد هادی معرفت، مجله پاسداران اسلام، پیاپی 183، سال 1375 ش.

57. تفسیر فی ظلال و علوم قرآنی، سیده فاطمه حسینی، بینات، سال سیزدهم، پیاپی 51، 1385 ش.
58. جایگاه اهل بیت از دیدگاه ابوحنیفه، محمد شفق خواتی، مجله طلوع، سال پنجم، شماره 17، 1385 ش.
59. جایگاه اهل بیت در تفسیر قرآن، سید محمد علی ایازی، مجله بینات، سال دهم، شماره 37 و 38.
60. جایگاه اهل بیت در سوره دهر از منظر فریقین، محمد یعقوب بشنوی، مجله طلوع، شماره 19.
61. جایگاه اهل بیت در قرآن، آیت الله معرفت، مجله پیام جاویدان، شماره 6، بهار 1384 ش.
62. جایگاه اهل بیت در قرآن، حفیظ الله قدسی زاده، ماهنامه تسنیم، شماره 4، آبان 1383.
63. جایگاه علمی امام صادق علیه السلام در تمدن اسلامی، اسوه، شماره 72، سال 1382.
64. جایگاه میراث تفسیری اهل بیت، علی اکبر رستمی، پژوهش های قرآنی شماره 23 و 24، 1379 ش.
65. جریده الاهرام المصریه، مورخ 1978/8/18.
66. جلوه علم آل محمد و جهل معاندان در مناظرات امام رضا علیه السلام غلامرضا شهرکی فلاح، نشریه زائر، شمارگان، 5 و 56، اسفند 77.
67. جلوه های ولایت در تفسیر درالمنثور، سید محمد مرتضوی، مجله علوم انسانی دانشگاه سیستان و بلوچستان، شماره 21، مهرماه 1381.
68. جلوه های ولایت در کشف الاسرار، مجله بینات، شماره 4، بی تا.
69. حدیث الثقلین از دیدگاه مذاهب اهل بیت و اهل سنت، ایلقار اسماعیل زاده، مجله طلوع، سال پنجم، شماره 17، بهار 1385 ق.

70. حدیث الثقلین، سید علی الحسینی المیلانی، مجله تراثنا، شماره 29، سال هفتم، 1412 ق.
71. حدیث الثقلین، سید علی الحسینی المیلانی، مجله تراثنا، شماره 38-39، سال دهم، محرم 1415 ق.
72. حدیث سفینه، مجله تراثنا، شماره 38-39، سال دهم، محرم، 1415 ق.
73. حدیث متواتر ثقلین، محمد رضا حکیمی، مجله گلستان قرآن، شماره 155، اسفند 1380 ش.
74. دانشمندان اسلامی و مرجعیت اهل بیت علیهم السلام، عبدالکریم بی آزار شیرازی، کیهان فرهنگی، شمار 184، بهمن 1380.
75. سبب نزول آیه ولایت، حسن حکیم باشی، پژوهش های قرآنی، شماره 2، تابستان، 1374 ش.
76. سنجش تطبیقی اهل بیت و صحابه، هاشم اسلامی، پژوهش های قرآنی، شمارگان 5 و 6، 1375 ه.
77. شخصیت علمی امام حسن علیه السلام، محمد جواد سرمروچی، نشریه فرهنگ کوثر، شماره 55.
78. شمه ای از کرامات امام صادق علیه السلام، حسین صادقی، نشریه مبلغان، شماره 29، سال 1423 ق.
79. شناسایی برخی از تفاسیر عامه (قسمت اول)، (جامع البیان) مهدوی راد، نشریه حوزه، شماره 24، 1366 ش.
80. شناسایی برخی از تفاسیر عامه (قسمت دوم)، (کشف الاسرار)، مهدوی راد، نشریه حوزه، شماره 25، 1367 ش.
81. شناسایی برخی از تفاسیر عامه (قسمت سوم)، (الکشاف)، مهدوی راد، نشریه حوزه، شماره 26، 1367 ش.

82. شناسایی برخی از تفاسیر عامه (قسمت چهارم)، (تفسیر ابن کثیر)، مهدوی راد، نشریه حوزه، شماره 27، 1367 ش.
83. شناسایی برخی از تفاسیر عامه (قسمت پنجم)، (تفسیر فخر رازی)، مهدوی راد، نشریه حوزه، شماره 28، 1367 ش.
84. شناسایی برخی از تفاسیر عامه (قسمت ششم)، (غرایب القرآن)، مهدوی راد، نشریه حوزه، شماره 30، 1367 ش.
85. شناسایی برخی از تفاسیر عامه (قسمت هشتم)، (تفسیر قرطبی)، مهدوی راد، نشریه حوزه، شماره 33، 1368 ش.
86. صحابه از نظر قرآن و اهل بیت، آیت الله محمد هادی معرفت (رحمه الله علیه)، پیام جاویدان، سال دوم، شماره 7، تابستان 1384 ش.
87. صحابه از نظر قرآن و اهل بیت، آیت الله محمد هادی معرفت (رحمه الله علیه)، پیام جاویدان، سال دوم، شماره 9، زمستان 1384 ش.
88. عقیده اهل السنه و الاثر فی المهدی المنتظر، محاضرت شیخ عبدالمحسن بن حمد العباد عضو هیئته التدیس فی الجامعه الاسلامیه بالمدينه المنوره، منشور، فی مجله الجامعه، العدد 3، السنه الاولی، 1388 ق.
89. عقیده ظهور حضرت مهدی (عجل الله تعالی فرجه) در پرتو مبانی روایی اهل سنت، (قسمت اول)، مولوی نذیر احمد سلامی، ماهنامه اسوه، شماره 87، اسفند 1383.
90. -، (قسمت دوم) مولوی نذیر احمد سلامی، ماهنامه اسوه، شماره 93، شهریور 1384.
91. -، (قسمت سوم) مولوی نذیر احمد سلامی، ماهنامه اسوه، شماره 94، مهرماه 1384.
92. -، (قسمت چهارم) مولوی نذیر احمد سلامی، ماهنامه اسوه، شماره 9587، آبان 1384.

93. -، (قسمت پنجم) مولوی نذیر احمد سلامی، ماهنامه اسوه، شماره 96، آذر 1384.
94. -، (قسمت ششم) مولوی نذیر احمد سلامی، ماهنامه اسوه، شماره 98، بهمن 1384.
95. -، (قسمت هفتم) مولوی نذیر احمد سلامی، ماهنامه اسوه، شماره 99، اسفند 1384.
96. -، (قسمت هشتم) مولوی نذیر احمد سلامی، ماهنامه اسوه، شماره 103، اردیبهشت 1385.
97. -، (قسمت نهم) مولوی نذیر احمد سلامی، ماهنامه اسوه، شماره 104، مرداد 1385.
98. -، (قسمت دهم) مولوی نذیر احمد سلامی، ماهنامه اسوه، شماره 105، شهریور 1385.
99. علی علیه السلام اولین جامع قرآن، سید محمد باقر حجتی، بینات، سال هفتم، شماره 28، بی تا.
100. علی علیه السلام پیشوای مفسران، مهسا فاضلی، کیهان اندیشه، شماره 83، 1385 ش.
101. علی علیه السلام در منظر قرآن و روایات تفسیری، علی مختاری، پیام حوزه، شمارگان 28 و 29، 1379 ش.
102. کاوشی در مفهوم اهل بیت، سید علی مرتضوی، نشریه زائر، شماره 49، 1377 ش.
103. گوشه ای از کرامات اهل بیت علیهم السلام در منابع اهل سنت، حسین خاکپور (نگارنده)، همایش علمی - تحقیقی مذاهب اسلامی، بهمن ماه 1386.
104. مباحله، سید محسن نقوی، مجله زائر، شماره 36، اردیبهشت، 1386 ش.
105. مباحله، سید مهدی شجاعی، مجله زائر، پیاپی 110، بی تا.

106. مباحله، سید مهدی شجاعی، مجله بشارت، شماره 1، مهر، 1386 ش.
107. مباحله، فاطمه محمدی، گلبرگ معرفت، پیاپی 47، بهمن، 1382 ش.
108. مباحله علی زمانی، درس هایی از مکتب اسلام، پیاپی 384، فروردین، 1372 ش.
109. مباحله پیامبر با مسیحیان نجران، علی علیه السلام نفس پیامبر صلی الله علیه وآله، علی اصغر نراقی، پلیس انقلاب، پیاپی 3، بی تا.
110. مباحله روشن ترین دلیل باورهای شیعه، عبدالکریم پاک نیا، نشریه مبلغان، شماره 50، ذیحجه 1424 ق.
111. مجله علوم حدیث، سال 3، شماره 4، قم، 1377.
112. مصحف امام علی علیه السلام، عبدالله امینی، نشریه فرهنگ کوثر، شماره 33، بی تا.
113. -، سید محمد علی ایازی، سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، چاپ اول، 1380 ش.
114. -، بهاء الدین خرمشاهی، بینات، پیاپی 28، دیماه 1379 ش.
115. -، بهاء الدین خرمشاهی، پیام ثقلین، پیاپی، 7، 2002 م.
116. -، محمد صادق کفیل، نشریه فرهنگ کوثر، شماره 48، اسفند 1379 ش.
117. -، علی حجتی کرمانی، درس هایی از مکتب اسلام، پیاپی 16، اردیبهشت 1352 ش.
118. مصحف علی علیه السلام نخستین صحیفه تفسیری، حسن حکیم باشی، پژوهش های قرآنی، شماره 6 و 5، تابستان 1375.
119. مصداق اهل بیت چه کسانی اند، نشریه درس هایی از مکتب اسلام، شماره 299، 1364 ش.
120. مصداق شناسی اهل بیت علیهم السلام با نگاهی تفسیری - روایی - تاریخی، جمال اشرفی، فصلنامه فروغ وحدت، شماره 2، پاییز 1384.

121. -، فصلنامه فروغ وحدت، شماره 3، زمستان 1384.

122. مصداق شناسی اهل بیت علیهم السلام در قرآن و سنت، محمد رضا کیخا، مجله الهیات دانشگاه سیستان و بلوچستان، پاییز و زمستان 1384 ش.

123. معرفی تفسیر الکشف و البیان فی تفسیر القرآن، سید محمود مرعشی نجفی، بینات، سال اول، شماره 40، زمستان 1373 ش.

124. مفهوم شناسی و مصداق یابی اهل بیت علیهم السلام، غلامحسین زینلی، مجله تخصصی دانشگاه علوم اسلامی رضوی، شماره 18، زمستان 1384.

125. مقایسه کتاب علی علیه السلام و صحیفه آن حضرت در جوامع روایی فریقین، کامران ایزدی، فصلنامه پژوهشی دانشگاه امام صادق علیه السلام، پیاپی 15، مهرماه 1381.

126. مقصود از مودت در قریبی چیست؟ (بدون نام)، درس هایی از مکتب اسلام پیاپی 191، مهر 1354.

ص: 640

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می دانند و کسانی که نمی دانند یکسانند؟

سوره زمر/ 9

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک 129/34 - طبقه اول

وب سایت: [www.ghbook.ir](http://www.ghbook.ir)

ایمیل: [Info@ghbook.ir](mailto:Info@ghbook.ir)

تلفن دفتر مرکزی: 03134490125

دفتر تهران: 021 - 88318722

بازرگانی و فروش: 09132000109

امور کاربران: 09132000109





مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

# گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی  
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

**[www.Ghaemiyeh.com](http://www.Ghaemiyeh.com)**

[www.Ghaemiyeh.net](http://www.Ghaemiyeh.net)

[www.Ghaemiyeh.org](http://www.Ghaemiyeh.org)

[www.Ghaemiyeh.ir](http://www.Ghaemiyeh.ir)

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

